ورثة الأنبياء

سیّد احمد نقوی لکهنوی معروف به علاّمه هندی
(۱۲۹۵ - ۱۳۶۶)

به همراه بخشی از

تذکرة العلماء المحقِّقین في آثار الفقهاء و المحدِّثین

سید مهدی بن نجف علی حسینی رضوی عظیم آبادی (زنده در ۱۲۶۳)

تصحیح: علی فاضلی

مؤسسه کتاب شناسی شیعه



الَّذِينَ يُبَلِّغُونَ رِسَالَاتِ اللَّهِ وَيَخْشَوْنَهُ
وَلَا يَخْشَوْنَ أَحَداً إِلَّا اللَّهَ وَكَفَىٰ بِاللَّهِ حَسِيباً

سوره احزاب، آیه ۳۹

• نگوهی بقایی زاده امیر
• مسجد جنگلی اصفهان

سرگذشتنامه ها | تراجم

۳

خاندانهای علمی

۱

انتشارات مؤسسه کتاب شناسی شیعه | ۶

علامه هندی، احمد بن ابراهیم؛ ۱۲۹۵ - ۱۳۶۶ ق -
ورثة الأنبیاء / تألیف سید احمد نقوی لکهنوی معروف به علامه هندی؛ به همراه بخشی از تذکرة العلماء المحققین فی آثار الفقهاء و المحدثین / تالیف سید مهدی بن نجف علی حسینی رضوی عظیم آبادی؛ تصحیح علی فاضلی؛ تهیه: مؤسسه کتاب شناسی شیعه(:مؤسسة تراث الشیعة). - قم: مؤسسه کتاب شناسی شیعه، ۱۳۸۹.
- (انتشارات کتاب شناسی شیعه؛۶. سرگذشتنامه؛۳. خاندانهای علمی؛ ۱)
۵۴۴ ص.: مد ر، نمونه.
۱۲۰۰۰ ریال ISBN ۹۷۸-۶۰۰-۹۰۶۴۱-۷-۵
فهر ویسی بر اساس اطلاعات فیپا.
فارسی. -
کتابنامه.
نمایه. [۴۸۸] - ۴۹۵؛ همچنین به صورت زیر نویس.
۱. نقوی نصیر آبادی، دلدار علی بن محمد معین، ۱۱۶۶ - ۱۲۳۵ ق. - سرگذشتنامه. ۲. مجتهدان و علماء- هند - سرگذشتنامه. الف. رضوی عظیم آبادی، مهدی بن نجف علی، قرن ۱۳ ق. تذکرة العلماء المحققین فی آثار الفقهاء و المحدثین. برگزیده.
ب. فاضلی، علی، مصحح. ج. مؤسسه کتاب شناسی شیعه(:مؤسسة تراث الشیعة). د. عنوان: تذکرة العلماء المحققین فی آثار الفقهاء و المحدثین. برگزیده.
BP ۵۵/۳/ن۷ع۸ ۲۹۷/۹۹۸

شبكة الفكر
alfeker.net

ورثة الأنبياء

سيّد احمد نقوی لکهنوی معروف به علاّمه هندی
(۱۲۹۵ - ۱۳۶۶)

به همراه بخشی از

تذكرة العلماء المحقّقين في آثار الفقهاء و المحدثين

سید مهدی بن نجف علی حسینی رضوی عظیم آبادی (زنده در ۱۲۶۳)

تصحیح: علی فاضلی

مؤسسه کتاب شناسی شیعه
۱۳۸۹

۶

ورثة الأنبیاء

سیّد احمد نقوی لکهنوی معروف به علاّمه هندی (۱۲۹۵ - ۱۳۶۶)

به همراه بخشی از

تذکرة العلماء المحقّقین في آثار الفقهاء و المحدّثین

سید مهدی بن نجف علی حسینی رضوی عظیم آبادی (زنده در ۱۲۶۳)

تهیه: مؤسسه کتاب شناسی شیعه (: مؤسسة تراث الشیعة)

تصحیح: علی فاضلی

- **ناشر**: انتشارات مؤسسه کتاب شناسی شیعه
- **چاپ و صحافی**: چاپخانه قرآن
- **نوبت چاپ**: اول/ تابستان ۱۳۸۹
- **شمارگان**: ۱۰۰۰
- ۱۲ تومان

همه حقوق برای مؤسسه کتاب شناسی محفوظ است.

نسخه الکترونیکی اثر بدون کسب اجازه کتبی از مؤسسه کتاب شناسی شیعه ممنوع است.

انتشارات مؤسسه کتاب شناسی شیعه، قم، صندوق پستی ۹۱۶ ۳۷۱۸۵

تلفکس: ۰۲۵۱ ۷۷۴۲۸۵۰

www.al-athar.ir

e-mail: info@al-athar.ir

فهرست مطالب

ورثة الأنبياء

مقدمه مؤسسهٔ کتابشناسی شیعه ۱۱

مقدّمهٔ مصحح ۱۵

مؤلّف ۱۵

تألیفات عربی ۱۷

تالیفات فارسی ۱۷

پدر مؤلّف ۲۰

ورثة الأنبیاء (کتاب پیش رو) ۲۵

نسخهٔ مورد اعتماد ۲۹

شکر و سپاس ۳۰

مجدّد الدین مولانا السیّد دلدارعلی غفران‌مآب ۳۷

سلسلهٔ نسب شریف و شجرهٔ پُرثمره منیف ۳۷

حالات مختصرهٔ بزرگان آن جناب ۳۷

حالات ولادت باسعادت ۳۸

مختصر حالات تحصیل علم ۳۸

ورود آن سرور به هندوستان ۴۰

مدح آن جناب ۴۱

مکتوب آقا السیّد علی الطباطبائي الحائري صاحب الریاض ۴۶

مکتوب حضرت بحرالعلوم آقا السیّد محمّدمهدي الطباطبائي النجفي ۴۷

مصنّفات آن سرور اکرم ۵۱

اولاد ذکور آن جناب ۵۲

تلامذهٔ آن جناب ۵۲
تاریخ وفات ۵۴
احوال سلطان العلماء السیّد محمّد رضوان‌مآب ۵۷
کمالات نفسانی ۵۷
حالات و وقایع ۵۹
مدائح آن جناب ۶۱
تصانیف شریفه ۷۴
اولاد امجاد ۷۵
تلامذهٔ آن جناب ۷۶
احوال مولانا السیّد علي بن حضـرت غفـران‌مآب ۷۷
تاریخ ولادت ۷۷
تحصیل علم ۷۷
اوصاف و صفات ۷۷
وقایع و حالات ۷۸
اولاد ذکور ۷۹
تصانیف شریفه ۷۹
تاریخ وفات و کیفیت دفن و غیره ۷۹
احوال مولانا السیّد حسن بن حضرت غفران‌مآب ۸۵
ولادت باسعادت ۸۵
تحصیل علوم ۸۵
محامد و خصائل ۸۵
تصانیف شریفه ۹۳
اولاد امجاد ۹۴
وفات حسرت‌آیات ۹۴
احوال مولانا السیّد مهدی بن حضرت غفران‌مآب ۹۷
تاریخ ولادت ۹۷

تحصیل علم ۹۷
محامد و خصائل ۹۷
مصنّفات آن عالی صفات ۹۹
اولاد امجاد ۹۹
وفات حسرت‌آیات ۹۹
احوال سیّدالعلماء السیّـد حسین ابن حضرت غفران‌مآب ۱۰۱
ولادت باسعادت ۱۰۱
وجه تسمیه آن جناب به سیّد حسین ۱۰۲
بیان علم آن جناب ۱۰۵
بیان زهد و عبادت ۱۱۴
بیان زهد آن جناب ۱۱۵
بیان جود و سخاء آن جناب ۱۱۷
بیان حُسن خلق آن جناب ۱۱۹
بیان اخلاق مرضیّهٔ آن جناب ۱۲۲
بیان محاسن عادات و مکارم صفات آن جناب ۱۲۴
بیان محاسن خصال متضادّة ۱۲۹
بیان شرائف ساعات و وظائف طاعات آن جناب ۱۳۰
بیان استجابت دعای آن جناب ۱۳۶
بیان بعض کرامات آن جناب ۱۳۷
بیان مواعظ و خطب آن جناب ۱۴۲
بیان مشاغل وتعب آن جناب ۱۴۷
بیان مصائب آن جناب ۱۵۳
بیان خیر و خیرات آن جناب ۱۶۰
بیان خلوص نیّت آن جناب ۱۶۴
بیان عدم اهتمام آن جناب دربارهٔ استجازه ۱۶۶
بیان ارادت سلطان در خدمت آن جناب ۱۷۱

بیان مدائح آن جناب ۱۷۲
تصانیف شریفه ۱۹۶
اولاد امجاد ۲۰۸
تلامذه آن جناب ۲۰۹
اسامی سامیهٔ تلامذهٔ آن جناب ۲۱۰
وفات حسرت‌آیات ۲۱۱

تذكرة العلماء

مقدمه مصحح ۲۱۵
مؤلف ۲۱۵
استادان ۲۱۶
تَذکار ۲۱۸
وفات ۲۱۹
تذكرة العلماء المحقّقين في آثار الفقهاء والمحدّثين ۲۱۹
انگیزهٔ نگارش و مدّت زمان تألیف ۲۲۴
نسخه‌های مورد استفاده ۲۲۵
غفران‌مآب، جناب السيّد دلدارعلی بن السيّد محمّد معين الرضوی النقوی الهندی النصيرآبادی ۲۳۵
سلسلهٔ نسب وی ۲۳۶
ولادت ۲۳۹
نقد احوال ۲۳۹
مصنفات سیّد دلدارعلی ۲۹۱
اشاره‌ای به کرامات آن جناب ۳۰۲
وفات ۳۰۳
اولاد امجاد ۳۰۸
تلامذهٔ سیّد دلدارعلی ۳۱۰
سلطان العلماء سیّد محمّد خلف الصدق جناب غفران‌مآب سیّد دلدارعلی ۳۲۷

مصنّفات سلطان العلماء ۳۳۴
فعّالیّتهای اجتماعی سلطان العلماء ۳۳۹
جایگاه سلطان العلماء نزد حکّام ۳۳۹
خصائص اخلاقی سلطان العلماء ۳۴۱
اولاد امجاد سلطان العلماء ۳۴۲
تلامذهٔ سلطان العلماء ۳۴۶
جناب سیّد علی بن سیّد دلدارعلی ۳۴۹
جناب مستطاب مولانا سیّد حسن بن سیّد دلدارعلی ۳۵۵
سیّد العلماء جناب السیّد حسین ابن جناب غفرانمآب سیّد دلدارعلی ۳۶۳
جایگاه سیّدالعلماء نزد حکّام ۳۷۰
جایگاه سیّدالعلماء نزد علماء ۳۷۱
ابیاتی در مدح سیّدالعلماء ۳۷۱
سلوک سیّدالعلماء به روایت مؤلّف ۳۷۲
آثار و تألیفات سیّدالعلماء ۳۷۴
اولاد امجاد ۳۷۹
تلامذهٔ سیّدالعلماء ۳۸۱
جناب مستطاب ، جامع المعقول والمنقول ، سیّد احمد علی ۳۹۳
جناب فضائلمآب ، علّامی فهّامی ، سیّد محمّدتقی ۳۹۷
جناب افاضتمآب ، فخر الحاضر والبادی ، سیّد محمّد هادی ۴۰۵
جناب فضیلت و سیادت انتساب ، نحریر لوذعی سیّد محمّد عبّاس موسوی شوشتری ۴۱۵
خاتمه ۴۳۵
فهرستها ۴۳۷
۱. فهرست آیات کریمه ۴۳۹
۲. فهرست احادیث شریفه ۴۴۱
۳. فهرست امثال ۴۴۳
۴. فهرست اشعار عربی به ترتیب قافیه ۴۴۴

۵. فهرست اشعار عربی به ترتیب ابتدای ابیات ۴۴۸
۶. فهرست اشعار فارسی به ترتیب قافیه ۴۵۶
۷. فهرست اشعار فارسی به ترتیب ابتدای ابیات ۴۵۷
۸. فهرست نام اشخاص ۴۵۹
۹. فهرست نام کتابها و رساله‌ها ۴۶۹
۱۰. فهرست نام مکانها ۴۷۹
۱۱. فهرست فرقه‌ها و گروه‌ها ۴۸۲
۱۲. فهرست وقایع و ایام ۴۸۴
۱۳. فهرست اشیا و حیوانات ۴۸۵
۱۴. منابع و مصادر تحقیق ۴۸۸
خاتمه: تصاویر ۴۹۷

مقدمهٔ مؤسسه

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمدللّه ربّ العالمین وصلّی الله علی سیِّدنا ونبیّنا محمّدٍ

أفضلِ الخلائقِ أجمعینَ، وعَلی وصیّه علیٍّ أمیرالمؤمنینَ وعلی الأئمّةِ المعصومین

من آله الطیِّبینَ الطاهرین، ولا سِیّما الإمام المهدیِّ الذي یَمْلأ الأرْضَ قِسْطاً وعَدْلاً.

مؤسسه کتاب‌شناسی شیعه به منظور معرفی همه جانبه و دقیق عالمان و مؤلّفان شیعه و آثار مکتوب آنان و نیز تبیین صحیح و عالمانهٔ پیشینهٔ علمی و فرهنگی تشیع و ترویج فرهنگ ناب آن به سال ۱۴۲۷ / ۱۳۸۵ ش، تأسیس شد. هر چند از همان آغاز تأسیس تاکنون، فعالیت و کار اصلی و اساسی مؤسسه، به سامان رساندن طرح پژوهشی کلان و گسترده ***دانشنامهٔ آثار شیعه*** بوده است، اما پس از شروع کار، خیلی زود متوجه شدیم که کارهای بسیاری باید صورت پذیرد تا این طرح سترگ، با پشتوانه و پروندهٔ علمی غنی، و با خلل و نواقصِ کمتر، به فرجام رسد.

مثلاً بسیاری از منابع مهم دانشنامه یا مطلقاً چاپ نشده یا دارای چاپ مغلوط است. از باب نمونه کتاب مهم ***اعیان الشیعه*** منبع مهم ***دانشنامه***، آکنده از خطاها و اغلاط مطبعی و غیر مطبعی است و اگر بگوییم حدود ده هزار خطا در آن هست، گزاف نگفته‌ایم. همچنین بسیاری از منابعِ تراجم و کتاب‌شناسی، به خصوص در منطقهٔ شبه قاره، شناسایی، تصحیح و چاپ نشده‌اند که کتاب بسیار مهم ***آیینهٔ حق‌نما***، و ***شذور العقیان*** از آن جمله‌اند.

از این رو، تصمیم گرفتیم ضمن طراحی اساسی ***دانشنامهٔ آثار شیعه***، به سرعت منابع مورد نیاز ***دانشنامه*** را شناسایی، تهیه، تحقیق و منتشر کنیم. هر چند که با قطع نظر از

دانشنامه احیا و نشر این قبیل کتابها دارای ارزش بسیار، و کار مستقل محسوب می‌شود و تنها جنبهٔ مقدِّمی ندارد.

چنان که یاد شد، سهم هندوستان در پیشبرد فرهنگ ناب تشیع، مغفول مانده و بسیاری از خواص هم از سابقه تشیع و کارنامهٔ پربرگ و بار آن در آن سامان اطلاعی ندارند. به این دلیل، مؤسسه کتاب‌شناسی شیعه به شناسایی و سپس تهیه و تحقیق منابع تراجمی و کتاب‌شناختی آن سامان همت گماشت و بحمدالله سبحانه تاکنون مصادر فراوانی به دست آورده است وفاضل مکرّم و باسابقه در امر تصحیح متون جناب آقای شیخ علی فاضلی (دامت توفیقاته)، تحقیق میراث مکتوب شیعه در هند را به عهده گرفت و خوشبختانه با تلاش بسیار ایشان، چند عنوان از این منابع آماده نشر شد که ان شاءالله تعالی به تدریج انتشار خواهد یافت.

دو نمونه از این دست مصادر، کتاب پیش روست که بخش اوّل آن: ***ورثة الانبیاء***در سرگذشت مروّج مکتب تشیع در هند علّامه سیددلدار علی نقوی نصیرآبادی لکهنوی معروف به غفران مآب (م ۱۲۳۵) و پنج تن از فرزندان بزرگوار و عالم اوست.

بخش دوم این کتاب، قسمتی از کتاب ***تذکرة العلماء المحققین فی آثار الفقهاء والمحدثین*** است که تاکنون چاپ نشده است. قسمت انتخاب شده از ***تذکرة العلماء***، مشتمل بر سرگذشت غفران مآب و چهار نفر از فرزندان و دو تن از نوادگان او یعنی ممتاز العلماء (م ۱۲۸۹) وعمدة العلماء (م ۱۲۷۵)، و نیز سرگذشت مفتی محمد عباس شوشتری (م ۱۳۰۶) و سید احمد علی محمد آبادی (م ۱۲۹۵) است که هر چهار نفر از عالمان بنام بلاد هند و از معاصران مؤلف ***تذکرة العلماء*** هستند.

اهمیت این بخش از ***تذکرة العلماء*** از آن روست که مؤلّف ـ به جز سرگذشت غفران مآب ـ به سرگذشت معاصران خود پرداخته و این اثر منبع اصلی و اوّلی در این زمینه محسوب می‌شود و بسیاری از کتابها از آن نقل کرده‌اند.

برخی از کتابهای دیگر مؤلفان دیار هند که ان شاء الله سبحانه به زودی تحقیق و

منتشر خواهیم کرد عبارتند از:

آیینهٔ حق نما، *أوراق الذهب*، *اجازات خاندان اجتهاد*، *شذورالعقیان في تراجم الأعیان*، *کشف الحجب والأستار*، *تجلّیات* و ترجمهٔ عربی *تذکرهٔ بی بها*.

در اینجا لازم است از همه کسانی که برای به سامان رسیدن کتاب حاضر با مؤسسه کتاب‌شناسی شیعه همکاری کرده‌اند سپاسگزاری کنم، به خصوص از فضلای بزرگوار حضرات حجج اسلام آقایان: شیخ علی فاضلی که پیشنهاد مؤسسه را مبنی بر تحقیق تراث شیعه در هند باشور و شوق فراوان پذیرفتند، و محقق با سابقه آقای شیخ محمد کاظم محمودی که *ورثة الانبیاء* را مرور و مواردی را تصحیح کردند. همچنین پژوهشگر باریک بین جناب آقای جویا جهانبخش که یک دوره کتاب حاضر را به دقت خواندند و نکات مفیدی را یاد آوری کردند که پاره‌ای از آنها در پانوشت‌ها به نام خودشان درج شده است. نیز از حضرات حجج اسلام آقایان: سید شجاعت حسین و سید مراد رضا رضوی، از فضلای هند و طاهر عباس اعوان از فضلای پاکستان که در تهیه تصویر نسخه‌های آن سامان و نیز رفع پاره‌ای از ابهامات کتاب حاضر با ما همکاری صمیمانه و متواضعانه داشتند سپاسگزاری می‌کنم.

﴿دَعْوَىٰهُمْ فِيهَا سُبْحَانَكَ اللَّهُمَّ وَتَحِيَّتُهُمْ فِيهَا سَلَامٌ وَآخِرُ دَعْوَاهُمْ أَنِ الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ﴾

(سورهٔ یونس، آیهٔ ۱۰)

قم

دوم ماه رجب ۱۴۳۱

۱۳۸۹/۳/۲۵ ش

مدیر مؤسسه کتاب‌شناسی شیعه

(مؤسَّسةُ تراث الشیعة)

رضا مختاری

مقدّمهٔ مصحح

مؤلّف

مفصل‌ترین شرح حال مؤلّف را سیّد مرتضی حسین صدرالأفاضل (۱۳۴۱ ـ ۱۴۰۷) در *مطلع أنوار* آورده است که در اینجا ذکر می‌کنیم، و پس از آن کلمات سائر ارباب تراجِم را خواهیم آورد. وی در *مطلع أنوار* می‌نویسد:

سیّد احمد فرزند مولانا سیّد ابراهیم در ۱۸ ذی الحجّه ۱۲۹۵ در لکهنو به دنیا آمد و در ماه صفر ۱۲۹۸ همراه با پدرش به عراق رفت و در کنار قبور متبرکه درس را آغاز کرد. بار دوم در ۱۳۰۵ به زیارت اماکن متبرکهٔ عراق و ایران مشرف شد.

تحصیلات خودش را نزد میرزا محمّد حسن کشمیری، مولوی سیّد محمّد، مدرّس مدرسهٔ ناظمیه، مولوی سیّد سرفراز حسین، شیخ فدا حسین، ملا سیّد علی اصغر، مولوی مظفر علی خان مراد آبادی و تاج العلماء به انجام رسانید.

قبل از رفتن به عراق سلسله سخنرانیها و تصنیف و تألیف را آغاز کرده بود. در سفر مولتان با یک عالم سنی مناظره کرد که تاکنون مردم آن جا سپاسگزار او هستند. با یک مولوی شیعه دربارهٔ معراج جسمانی بحث و مباحثه کرد، و همچنین با یک آریایی[1] دربارهٔ ذبح حیوانات مباحثه کرد و به پیروزی رسید.

وی چندین بار به عراق سفر کرد، در سال ۱۳۲۵ با اهل و عیال خود همراه بود. در سفر سالِ ۱۳۲۶ مسألهٔ تقسیم وقف غازی الدین حیدر پادشاه أوَدْهْ را حل و فصل کرد. در سال ۱۳۲۸ در لکهنو انجمنی به نام «یادگار علما» برای بزرگان خاندان اجتهاد تأسیس و مدت سی سال در آن انجمن خدمت کرد.

---

۱. آیا مراد پارسی (= زرتشی) است؟ (جویا جهانبخش)

در سال ۱۳۳۱ برای تقسیم وثیقهٔ موقوفه نَوّاب ممتاز محل به کربلا سفر کرد. در همان زمان از اول شوال تا ۱۶ شوال در نجف قحطی آب پیش آمد، مولانا هر روز از کوفه آب فراهم و بین مردم مجانی تقسیم می‌کرد. در همان سال مدرسهٔ مذهبی جعفریه را تأسیس کرد که حدود ۱۰۰ تا ۱۲۵ محصل در رشته‌های جغرافیا، هندسه، حساب، زبان ترکی، عربی و علوم دینی درس می‌خواندند، مولانا برای این مدرسه زحمات زیادی را متحمل شد. در جنگ جهانی اول در سال ۱۳۳۳ / ۱۹۱۴م خدمت بزرگی برای مردم انجام داد و ۴۵ نفر (زن و فرزند) را به صورت کاروان با مشکلات زیادی به بصره فرستاد و در ماه ربیع الثانی ۱۳۳۴ به هندوستان مراجعت داد.

در سال ۱۳۳۵ انجمن دار التبلیغ را تأسیس کرد.

از میان علمای عراق آیة الله میرزا فتح‌الله شیرازی مشهور به شیخ‌الشریعة [م ۱۳۳۹]، آیة الله سیّد محمّدکاظم طباطبایی [م ۱۳۳۷]، آقای محمّدباقر طباطبایی، آقای حاج شیخ حسین مازندرانی [م ۱۳۳۹] برای مولانا سیّد احمد اجازه‌های اجتهاد نوشتند که از میان آنان ملا محمّدکاظم خراسانی نجفی [م ۱۳۲۹] در اجازه‌نامهٔ خود چنین نوشته بود:

«در حقیقت علم ایشان در صفحات کتاب می‌درخشد، پس امر ایشان امر من و طاعت ایشان طاعت من و فعل من است».

مولانا سیّد احمد عالمی با عمل، مدبّر و متفکر بود. در آن زمان نهضت سیّد جمال الدین اسد آبادی به اوج خود رسیده بود. نفرت از انگلیسیها بین مردم زیاد شده بود. مولانا سیّد احمد برای حفظ حقوق ملی در عراق با کنسولگری بریتانیا به مخالفت پرداخت و مبالغ هنگفتی که از لکهنو به نجف و کربلا و غیره فرستاده می‌شد، محاسبه می‌کرد و به مستحقّان واقعی می‌رساند و در عراق از زایرین به حفاظت می‌پرداخت. مولانا وقتی به وطن خود برگشت به نام علّامه هندی شهرت پیدا کرد. وی شهر به شهر، روستا به روستا سفر کرد و برنامه‌های دینی، علمی و سیاسی را پیاده کرد. وی با پیروان مذاهب آریا، هندو و ملل مختلف دیگر مباحثه کرد و در تمام کشور به تبلیغ اسلام پرداخت و مراکز متعدد در شهرهای مختلف روشن ساختن افکار عموم برپا کرد.

وی مدّتی زیاد در کلکته زندگی کرد و جزوه‌های تبلیغی به چاپ رسانید. علّامه هندی تمام زندگی خود را در راه بیداری مردم و روشن‌ساختن علوم دین و سیاست و اصلاح اجتماعی مردم صرف کرد و سرانجام در روز پنجشنبه ۱۰ ژوئیه ۱۹۴۷م مطابق ۲۰ شعبان ۱۳۶۶ در لکهنو[1] دار فانی را وداع گفت و در حسینیهٔ غفران‌مآب به خاک سپرده شد.

فرزندان او عبارتند از: ۱. مولانا سیّد محمّد ابراهیم عرف سیّد محمّد، در مولتان وفات یافت. وی به سیّد ذوالفقار مشهور بود. ۲. سیّد محمّد یوسف، که به نام سیّد خورشید حسن معروف بود. ۳. آقا حسین. ۴. سیّد محمّد مصطفی.

علّامه هندی از همان ابتدای جوانی اهل سخنرانی و قلم بود. صدها مقاله و رساله نوشت و به چاپ رسانید که از آن جمله می‌توان به آثار زیر اشاره کرد:

تألیفات عربی

۱. ساعتیه (صرف، چاپی)، ۲. زبدة الکلام (چاپی)، ۳. تفسیر سورة الحمد و تفسیر مسأله [کذا] (عربی)، ۴. فلسفة الإسلام کیمیا، ۵. المنطق، ۶. إشارات في الکلام، ۷. التصریف، ۸. الیاقوت، ۹. قاسمیة، ۱۰. کفایة السائلین، ۱۱. جواز [الـ]تجزّی في الاجتهاد، ۱۲. مدارج الوصول شرح معارج الاصول، ۱۳. هموع دموع العینین [فی] مقتل أبي الحسنیین، ۱۴. بسط [الـ]مقال في أسماء الرجال، ۱۵. درایة الحدیث، ۱۶. عماد الدین (فقه، فارسی، عربی)، ۱۷. انشاء صد برگ، ۱۸. انشای عجب العجاب، ۱۹. ورثة الأنبیاء [فارسی، عربی، کتاب پیش رو]، ۲۰. حل مسألهٔ مشکله (اردو).

تالیفات فارسی

۲۱. ریاض العباد (فقه)، ۲۲. شکیات و جدول احکام نماز، ۲۳. فتاوی احمدیه، ۲۴. احکام المسافرین، ۲۵. رساله عملیه، ۲۶. ازهار الهدی در ردّ اسرار الهدی، ۲۷. اثبات حق در ردّ نصاری، ۲۸. عشرهٔ مبشره مقاتل، ۲۹. حمایة الاسلام

---

۱. لکهنو: به حذف هاءِ مکتوبی، بر وزن «مَشْنُو» از بلدان عظیمهٔ صوبهٔ أوَدْ، و اقدم شهرهای هندوستان است. (*تحفة العالم*، ص ۴۲۱؛ *مرآة الأحوال*، ج ۱، ص ۵۱۹)

(۲ جلد)[۱]، ۳۰. دورهٔ اول اسلام (۲ جلد، چاپی)، ۳۱. المسيحية والاسلام (چاپی)، ۳۲. حل مسألهٔ مشكله (چاپی)، ۳۳. الدليل والبرهان (چاپی)، ۳۴. نظر فلسفيانه بر معراج (چاپی)، ۳۵. اختيارات در ادعيه (چاپی)، ۳۶. فلسفة الاسلام (۱۰ جلد، ناتمام)[۲]، ۳۷. كشكول، ۳۸. الشفيع والصرف (۳ بخش)، ۳۹. دار الابرار، ۴۰. مقالات مفيده، ۴۱. رسالة الصحف، ۴۲. المسخ (چاپی)[۳].

در دار التبليغ كلكته و لكهنو بيش از پنجاه مقاله‌اش به چاپ رسيده امّا اثری از هيچ يک باقی نيست[۴].

فرزند برادر او سيّد علی نقی نقوی در شرح حال نيای خود شمس العلماء در ذيل فرزندان او از عمويش مؤلّف ما اين چنين ياد كرده است:

ومنهم السيّد أحمد المعروف بالعلّامة الهندي ـ دام بقاؤه. ولد في ۱۸ ذي الحجّة سنة ۱۲۹۵، كان برهة من الأيّام في النجف الأشرف، وله من المؤلّفات: ***حماية الإسلام***، و***فلسفة الإسلام***، و***تحريم الخمر في الإسلام***، و***ورثة الأنبياء*** في ترجمة جدّه العلّامة

---

۱. صاحب ***أعيان الشيعة***، ج ۳، ص ۷۴ و آقا بزرگ از اين اثر ياد كرده‌اند. آقا بزرگ در ***الذريعة***، ج ۷، ص ۹۰ می‌نويسد: مقالات سياسية وبيانات لمصالح الأحكام الدينية باللغة الأُردوية طبعت بالهند. در ***نقباء البشر***، ج ۱، ص ۸۸ سال چاپ اين اثر را ۱۳۳۰ نوشته‌اند.

۲. از اين اثر نيز صاحب ***أعيان الشيعة***، ج ۳، ص ۷۴ و آقا بزرگ ياد كرده‌اند، آقا بزرگ در ***الذريعة***، ج ۱۶، ص ۳۰۶، نوشته‌اند: ***فلسفة الإسلام المأخوذ من الهيئة والإسلام*** بلسان الأُردو، طبع بلاهور في ۱۳۳۰. و در ***نقباء البشر***، ج ۱، ص ۸۸ اينگونه ياد كرده‌اند: ***فلسفة الإسلام في ترجمة الهيئة والإسلام***.

۳. آثار ديگر او را آقا بزرگ در ***الذريعة*** و ***نقباء البشر***، ج ۱، ص ۸۸ و صاحب ***أعيان الشيعة***، ج ۳، ص ۷۴ (ظاهراً برگرفته از ***الذريعة***) بر شمرده‌اند: ۱. تحريم الخمر في الإسلام (***الذريعة***، ج ۳، ص ۳۹۵، ***أعيان***، ***نقباء***)، ۲. حياة رضوان مكان في ترجمة السيّد ابي الحسن بن السيّد بنده حسين (***الذريعة***، ج ۷، ص ۱۱۸، ***أعيان***)، ۳. حياة فردوس مكان في سوانح والده بالأُردية وهو مطبوع (***الذريعة***، ج ۷، ص ۱۲۱، ***أعيان***)، ۴. رسالة في إبطال التناسخ بلغة أُردو (***الذريعة***، ج ۱۱، ص ۶، ***أعيان***)، ۵. قول فيصل في بعض المسائل الكلامية، بلغة أُردو، مطبوع (***الذريعة***، ج ۱۷، ص ۲۱۳، ***نقباء***)، ۶. منتهى السؤول في شرح الفصول، مطبوع (***الذريعة***، ج ۲۳، ص ۱۰). و از ديگر تأليفات او ***ردّ نصارى*** است كه در لاهور، مطبعة ناظم الدولة، ۱۶ ص به چاپ رسيده است. (***فهرست آثار چاپی شيعه پاكستان***، ج ۱، ص ۵۲). و از ديگر تأليفات او ردّ نصارى است كه در لاهور، مطبعهٔ ناظم الدوله، در ۱۶ صفحه به چاپ رسيده است (***فهرست آثار چاپی شيعهٔ پاكستان***، ج ۱، ص ۵۲). نام برخی از همين آثار در كلام سيّد علی نقی نقوی خواهد آمد.

۴. ***مطلع أنوار***، ص ۸۶ ـ ۸۸، چاپ آستان قدس، ترجمهٔ دكتر محمّد هاشم به فارسی، با اندكی تصرّف.

السيّد دلدار علي (ره) وأبنائه الخمسة، و*حياة فردوس مكان* في ترجمة أبيه صاحب الترجمة، وحياة رضوان مكان في ترجمة السيّد أبي الحسن بن السيّد بندة حسين الآتي ذكره، ورسالة في إبطال التناسخ، وغير ذلك من كتب ورسائل، وأكثر كتبه بلغة الأُردو غير *ورثة الأنبياء*، فإنّها فارسية[۱].

عبدالحی حسنی (م ۱۳۴۱) در کتاب ارزشمند *نزهة الخواطر* (ج ۸، ص ۱۵) شرح حال مؤلّف را آورده (البتّه شایان ذکر است که فرزند او، ابوالحسن علی حسنی، مطالبی بر آن افزوده که اضافات او در میان دو قلاب [ ] مشخص شده است):

السيّد الشريف أحمد بن إبراهيم بن محمّد تقي بن الحسين بن دلدارعلي الحسيني النقوي الشيعي النصيرآبادي ثمّ اللكهنوي، المشهور بالعلّامة الهندي، ولد في الثامن عشر من ذي الحجّة سنة خمس وتسعين ومئتين وألف، ونشأ بلكهنو، [وقرأ الكتب الدرسية على الميرزا محمّد حسن الكشميري، والمولوي سيّد محمّد، والمولوي سرفراز حسين، والمولوي سيّد علي محمّد وغيرهم، وأجازه في الجمعة والجماعة]، وتفقّه على أبيه وسافر معه إلى الحجاز، وبعده إلى العراق، وقرأ العلم على علماء الطفّ والنجف، وأقام بها زماناً طويلاً [ونال الإجازة في الاجتهاد من كبار العلماء] ثمّ رجع إلى الهند، وأقام بها نحو أربع سنوات، وسافر إلى العراق سنة ۱۳۳۷، [واشتغل بالأُمور الإصلاحية، وردّ الأوقاف إلى مقاصدها، ونال القبول في علماء البلاد، واشتهر بالعلّامة الهندي]، له مصنّفات كثيرة، أشهرها: *حماية الإسلام*، وله *فلسفة الإسلام* في أجزاء كثيرة، و*ورثة الأنبياء* وغير ذلك. [مات في سنة ثمان وستّين وثلاثمئة وألف].

آقا بزرگ در *نقباء البشر* (ج ۱، ص ۸۸) شرح حال مختصری از او می‌آورد و وی را این چنین وصف می‌کند: «عالم أديب من بيت علم وشرف، آباؤه وأجداده من العلماء الأجلّاء المروّجين للدين، ولد في لكهنو (۱۲۹۵) وأخذ العلم عن أفاضلها، له تآليف كثيرة منها ...».

صاحب *أعيان الشيعة* (ج ۳، ص ۷۳) نیز مختصراً از او یاد کرده و هفت اثر از تألیفات او را (ظاهراً برگرفته از *الذریعة*) بر شمرده است.

۱. رسالة شريفة في تراجم مشاهير علماء الهند (خطی). اتمام تألیف کتاب در نجف اشرف ۱۷ شعبان ۱۳۴۷ بوده است.

پدر مؤلّف

مؤلّف *مطلع أنوار* در ص ۵۰۳ ـ ۵۰۵ شرح حال وی را آورده (البته با کمی تلخیص و اضافاتی از *نقباء البشر*، ج ۱، ص ۱۰ که در میان دو قلاب [ ] مشخص ساخته‌ایم) او می‌نویسد:

شمس العلماء مولانا حاج سیّد محمّد ابراهیم بن مولانا محمّدتقی [ممتازالعلماء که شرح حال او به نقل از *تذکرة العلماء* خواهد آمد]، فرزند نامور خاندان غفران‌مآب بود. در ۱۰ جمادی الآخرة ۱۲۵۹ در لکهنو پا به عرصهٔ جهان نهاد علوم معقول را در محضر مولوی کمال‌الدین و منقول را در محضر پدر بزرگوار خویش فراگرفت.

مولانا از کودکی خوش حافظه بود به طوری که در سن شانزده سالگی به مراتب کمال رسید و به تدریس و تقریر و تحریر روی آورد. وی عالمی حقگو، متقی، مهربان، مدبّر و باعمل و خیرخواه مسلمانان بود.

در ۲ ژوئن ۱۸۸۴ م با کوشش وی حسینیهٔ آصف‌الدوله از ارتش انگلیسیها آزاد شد و همچنین مسجد تیله وامی که انگلیسیها آن را به داروخانه تبدیل کرده بودند، به دست مسلمانان بازگشت. در مسجد آصف‌الدوله نماز جمعه و عیدین برگزار کرد و به تعمیر و اصلاح مساجد و مغازه‌ها پرداخت.

در سال ۱۲۸۹ به حج و زیارت و نیز به زیارت عتبات عالیات مشرّف شد و [در سال ۱۲۹۰] از طرف شیخ زین العابدین مازندرانی، سیّد ابو القاسم طباطبایی و شیخ [حسن] بن اسدالله کاظمینی اجازه‌های اجتهاد دریافت کرد. مولانا وقتی که از لکهنو به سهارنپور رسید تمام مردم شهر در ایستگاه راه‌آهن گرد آمده بودند، حکّام همراه با فیل، درشکه، اتومبیل و غیره از او استقبال کردند. تعدادی از مردم حتی تا یک ایستگاه جلوتر به استقبال وی رفته بودند. وقتی قطار سهارنپور رسید مردم به شادی پرداختند و او را بر درشکهٔ دو اسبه سوار کرده به داخل شهر آوردند.

وی در منزل میر احسان علی وکیل سکونت گزید و روز بعد در مسجد کهجو والی نماز

خواند، مردم از نقاط دور برای ملاقات وی می‌آمدند و بعد از دو روز اقامت، آن جا را ترک کرد. در عراق هم از وی استقبال قابل توجهی به عمل آمد. وی از آن جا به قصد مشهد مقدس حرکت کرد و شیخ مازندرانی حرکت او را به علمای مشهد خبر داد، و در هر شهر با علما و بزرگان ملاقات می‌کرد و به استقبال او می‌آمدند.

[ناصر الدین] شاه از او دعوت کرد و او به اصرار حجة الاسلام میرزا فضل‌الله نوری دعوت شاه را پذیرفت و روز بعد با سواری خاص به دربار رفت، وقتی به قصر شاهی رسید نخست وزیر تا دروازهٔ قصر به استقبال وی آمد و چون با شاه ملاقات کرد، شاه از جا برخاست و دست او را بوسید و انگشتری الماس خود را به او هدیه داد و در رکاب او دوازده سوار برای عزیمت به مشهد اعزام داشت.

دوازده روز در مشهد ماند آنگاه به طرف هرات و قندهار حرکت کرد و در آن جا امیر کابل هشت سوار در رکاب وی مقرر داشت و خود نیز تمایل نشان داد که با وی ملاقات کند اما وی نپذیرفت. هشت روز در هرات و چهار روز در قندهار سکونت یافت و پس از حرکت از قندهار از راه چمن به میروت رفت و مدت دو سال این سفر به طول انجامید.

مولانا محمّد ابراهیم در سن چهل و هشت سالگی بر اثر بیماری ریه در ۲۰ جمادی الاولی ۱۳۰۷ در حالی که کلمهٔ لا اله إلّا الله بر زبان می‌راند درگذشت و در حسینیهٔ پدر خود ممتازالعلماء پایین‌تر از مدفن پدرش به خاک سپرده شد.

شاگردان او عبارت بودند از: مولانا علی جواد بنارسی مجتهد (م ۱۳۷۳)؛ قاری سیّد عبّاس حسین (علی گره)؛ میرزا محمّد هادی رسوا (م ۱۹۳۱ م)؛ مولانا امجد حسین اله‌آبادی؛ محقق هندی محمّد حسین (م ۱۳۳۷)؛ حاج مولوی کلیم سیّد حسین بن تفضّل حسین (م ۱۳۷۳)؛ قاری یعقوب علی خان نصرت (م ۱۳۴۸)؛ مولوی حکیم سیّد احمد حسین زیدی (م ۱۹۲۰ م)؛ طبیب حاذق میرزا محمّدتقی (م ۱۳۵۲، لکهنو)؛ سلطان محمود میرزا گورکانی برق، مقیم کاشی و غیره.

تصانیف او عبارتند از: ***امل آمل***[۱]، جواب استدلالی سؤالات نَوّاب شفاء الدوله که با ملاحظهٔ آن علمای عراق اجازه‌ها صادر کردند[۲]؛ ***بضاعة مزجاة***[۳]، اولین تصنیف؛ ***بارقهٔ ضیغمیه***، غالباً بحث از متعه کرده؛ نور الأبصار في أخذ الثار، در احوال مختار (۱۶۸ صفحه، چاپی، لکهنو)، میرزا حاتم علی مهر ترجمه آن را بـه نـام «ذاب انـتقام» زده است؛ ***یواقیت و درر في التماثیل والصور***[۴]، بحث دربارهٔ تصویرکشی؛ ***شمعه في احکام الجمعه***[۵]، در سفر ایران تدوین یافته و نام آن را «لمعهٔ ناصریه» گذاشته و به نام ناصر الدین شاه قاجار کرده است، (کتابی مبسوط در زمینهٔ فقه اسـتدلالی)؛ تـفسیر ***ظـلّ ممدود***[۶]، بحث تحقیقی پیرامون سوره‌های «هود، کهف، یوسف»؛ [تکـملهٔ] تـفسیر ینابیع الانوار [تألیف پدرش ممتازالعلماء]؛ مواعظ ماه صیام؛ کتاب المسائل[۷]، فتاوا؛ بیاض نسخه‌های مجرّبه [و ظاب العائل در معاملات].

فرزندان او عبارتند از: مولانا سیّد محمّدتقی [م ۱۳۴۱]؛ مولانا سیّد احمد [مؤلّف ما]؛ مولانا سیّد ابو الحسن [م ۱۳۵۵] و سیّد رضی (م ۱۹۵۹ م، مولتان).

نوادهٔ او سیّد علی نقی نقوی در رسالة شریفة فی تراجم مشاهیر علماء الهند (خطی) شرح حال جدّش را این چنین آورده است:

جدّنا العلّامة حجّة الإسلام الحاجّ السیّد محمّد إبراهیم بن السیّد محمّد تـقي مـمتاز

---

۱. دو نسخه از آن در کتابخانه پدرش ممتازالعلماء موجود است به شمارهٔ ۳۵، ۳۷ با تقریظ مـلّا زیـن‌العـابدین مازندرانی و فاضل اردکانی. (***فهرست نسخه‌های خطّی کتابخانهٔ ممتازالعلماء***، دفـتر اول، ص ۶۴، ۶۹) و نـیز نسخه‌ای از آن در ***فهرست نسخه‌های خطّی فارسی*** کتابخانهٔ عمومی پتیالا، ص ۴۴ شناسانده شده است.

۲. مجموعه‌ای از اجازات او در کتابخانهٔ ممتازالعلماء به شمارهٔ ۲۱۲ شـناسانده شـده است. (**جـنگ** «مـجموعهٔ مقالات یادمان شهید ثقةالاسلام تبریزی»، دفتر اول، ص ۲۶۱).

۳. نسخه‌ای از آن در کتابخانه ممتازالعلماء به شمارهٔ ۲۱۲ معرفی شده است. (**جـنگ**، «مجموعه مقالات یادمان شهید ثقةالاسلام تبریزی»، دفتر اول، ص ۲۶۱).

۴. دو نسخه از آن در کتابخانه ممتازالعلماء به شماره‌های ۱۵۷، ۲۱۲. در لکهنو، اثناعشریه، ۱۲۹۳ چاپ شـده است (***حرکة التألیف***، ص۳۹۵).

۵. آقا بزرگ (***الذریعة***، ج ۱۴، ص ۲۳۳) از نسخه کتابخانه او در لکهنو یاد کرده است.

۶. دو نسخه از آن در کتابخانهٔ ممتازالعلماء به شمارهٔ ۵۸، ۵۹ موجود است. (**فهرست**، دفتر اول، ص ۹۱)

۷. نسخه‌ای از آن در کتابخانه ممتازالعلماء به شـمارهٔ ۷۸ شـناسانده شـده است. در **فـهرست نـسخه‌های خـطّی** کتابخانهٔ ممتازالعلماء کتاب ***دعائم الایمان*** را به او نسبت داده است (**فهرست**، دفتر اول، ص ۸۵، ش ۵۳)

العلماء (ره) كان عالماً فقيهاً حاوياً لصنوف من الكمالات. نهض بأعباء الزعامة الروحية ونشر تعاليم الدين الحنيف بعد والده السيّد محمّد تقي فجاهد في إعلاء كلمة الإسلام وثابر حقّ المثابرة. وكان على شنشنة أسلافه الهاشمية في بثّ روح الإسلام في هاتيك الديار، والدعوة إلى شرعة جدّه الأمين (ص).

ولد في سنة ١٢٥٩ وقرأ على أبيه، وقام على أريكة الإفتاء والاستنباط في حداثة سنّه. وله مقامات معروفة تضرب بها الأمثال، ومشاهد في حماية الدين سارت بها الركبان، ويعرفها الحاضر والبادي، منها: أنّه بعد انقراض الدولة الجعفرية من بلاد لكهنؤ واحتلال الحكومة الأجنبية دسّ جملة من علماء المخالفين، وحرّضوا الحكومة بمنع شهادة الولاية في الأذان، فراجعت الحكومة سيّدنا المترجَمَ في هذا المعنى، فأبى منه كلّ الإباء، ولم يزالوا هكذا حتّى بلغت الحال أن دعى السيّد يوماً حاكم البلد الإنگليزي بمحضر من رؤساء المخالفين، فقال له: إنّ هؤلاء يستميحون من جنابك فأرجو منك إنجاح ما يسألونه، فقال السيّد: أعطيهم كلّ ما يمكنني الإجابة إليه، فنهض كلّهم باسطين أذيالهم إلى السيّد كالمستعطي شيئاً من الأموال وقالوا: نطلب منك كلمة الولاية، فقال السيّد للحاكم: أنا أعطيهم ما يطلبون بشرط أن يجيبوني إلى ما أُريد، فصاحوا بلسان واحد: نحن حاضرون لكلّ ما يريد منّا بالرأس والعين إذاً فقال السيّد: أنا أطلب منهم شهادة الرسالة أن يسقطوها من الأذان، فضجّوا بهذه الكلمة وقالوا: إنّها هي الإسلام، فقال السيّد: وعندنا شهادة الولاية هي الإيمان وتمادى الحال، حتّى أحضر الحاكم سيّدنا في مسلح الحكومة وفيه المدافع والبنادق والرصاص.

فقال: أترى هذه كلّها عند الحكومة فما كان إلّا أن قال: أدري أنّ الحكومة قادرة على إزهاق روحي ولكن لا تحسبنّها نفساً واحدة، نعم هي واحدة إلّا أنّها لو سفكت لأصبحت الأزقّة والأسواق تسيل دماً.

وعند ذلك سقطت العزائم وخابت الآمال وأيسوا عن الفوز بمرادهم حتّى كتب السيّد إلى ملكة بريطانيا يومئذٍ في لندن فقضت بإبقاء الشهادة على حالها في الأذان، فابتهجت الشيعة الجعفرية وعادت الشريعة الغراء ليلها كنهارها. وكان ذلك في سنة ١٣٠٦ تقريباً. وكان السيّد المترجم وقوراً مهاباً عند الخاصّة والعامّة. لقّبه السلطان واجد علي شاه، آخر ملوك الشيعة في لكهنؤ بسيّد العلماء.

ولمّا قدم إيران لزيارة الإمام علي بن موسى الرضا عليه السلام استقبله السلطان المبرور ناصر الدين شاه بكلّ حفاوة وحفل بمقدّمه بالتبجيل الفائق، ولقّبه بحجّة الإسلام، وكانت الحكومة البريطانية تلقّبه بشمس العلماء.

سافر للحجّ وزار مشهد الرضا (ع) ومشاهد العراق مراراً.

ويروي عن جمع من الأساطين كالشيخ زين العابدين المازندراني الحائري والشيخ حسن بن أسد الله الكاظمي وحجّة الإسلام السيّد أبي القاسم الطباطبائي الحائري وغيرهم من علماء عصره.

ومن مؤلّفاته:

١. أمل الآمل في تحقيق بعض المسائل الكلامية؛

٢. ظاب العائل في المعاملات شرحاً لبعض عبائر المسالك؛

٣. الشمعة في أحكام الجمعة، وسمّاها عند قدومه إلى إيران باللمعة الناصرية؛

٤. تكملة ينابيع الأنوار لوالده في تفسير القرآن مجلّدان؛

٥. نور الأبصار في أخذ الثار فارسي؛

٦. اليواقيت والدرّر في أحكام التماثيل والصور؛

٧. البضاعة المزجاة؛

٨. تفسير سورة يوسف.

وغيرها من كتب ورسائل.

توفّي في العشرين من شهر جمادى الأوّل سنة ١٣٠٧ وخلّف أولاداً أفاضل أكبرهم السيّد محمّد تقي كان فاضلاً متتبّعاً يؤم الجماعات، له ظهير اللاجين وأمان الخائفين عربي في الأدعية المأثورة، ورسالة في صلاة الجمعة، وتفسير سورة الحمد، وكتاب في المواعظ وغير ذلك. ولد سنة ١٢٩٣ وتوفي في سادس شهر محرّم الحرام سنة ١٣٤١.

ومنهم السيّد أحمد المعروف بالعلّامة الهندي ـ دام بقاؤه... [وقد تقدّمت عبارته فيما تقدّم].

ومنهم والدنا العلّامة السيّد أبو الحسن ـ دام ظلّه. وسنذكر ترجمته في الطبقة الأخيرة إن شاء الله.

شرح حال او نيز در *تكملة نجوم السماء*، ج ٢، ص ١٢١ ـ ١٢٣ آمده است.

ورثة الأنبياء (کتاب پیش رو)

موضوع کتاب: شرح حال سیّد دلدارعلی نقوی نصیرآبادی لکهنوی، غفران‌مآب (ت ح ۱۱۶۶ـ۱۲۳۵) مروّج تشیع فقاهی در هند، و پنج تن از فرزندان وی است: ۱. سلطان العلماء سیّد محمّد (۱۱۹۹ ـ ۱۲۸۴)، ۲. سیّد علی (۱۲۰۰ ـ ۱۲۵۹)، ۳. سیّد حسن (۱۲۰۵ ـ ۱۲۶۰)، ۴. سیّد مهدی (۱۲۰۸ ـ ۱۲۳۱)، ۵. سیّد العلماء سیّد حسین (۱۲۱۱ ـ ۱۲۷۳) که در این میان فرزند اولین و آخرین از شهرت بیشتری برخوردارند، و کتب مستقلی در شرح حال این دو تألیف شده است.

شیوهٔ مؤلّف و منابع و مصادر وی: مطالب کتاب از ۱۰ منبع به اضافهٔ چند حکایت که مؤلّف به واسطه نقل کرده است گردآوری شده است. نقل قولهای وی نقل قول مستقیم و بدون تصرّف است. مصادر وی عبارتند از:

۱. *آئینهٔ حق‌نما* (شرح حال سیّد دلدار علی)، تألیف بعض افاضل تلامذهٔ سیّد دلدار علی غفران‌مآب است که از زمان تألیف مقبول و مورد استناد قرار گرفته است، و به سال ۱۲۳۱ تألیف شده است. مؤلّف در شرح حال سیّد دلدارعلی (ظاهراً به واسطهٔ *تذکرة العلماء*) از آن بهره برده است.

این کتاب توسط راقمِ این سطور مراحل نهایی تصحیح را طی می‌کند.

۲. *أوراق الذهب* (شرح حال سیّدالعلماء)، تألیف مفتی محمّدعبّاس جزائری شوشتری (۱۲۲۴ ـ ۱۳۰۶). مؤلّف در شرح حال فرزندان سیّد دلدار، به جز سیّد مهدی، از آن نقل کرده است.

و از آنجا که مفتی محمّدعبّاس این کتاب را در شرح حال استادش سیّدالعلماء تألیف نموده، مؤلّف ما از آن بسیار در شرح حال سیّدالعلماء نقل کرده است.

کتاب *أوراق الذهب* در بیروت توسط مؤسّسة البلاغ به سال ۱۴۲۸ بر اساس نسخهٔ محفوظ در کتابخانهٔ آیة الله مرعشی با افتادگی‌ها و اغلاط فراوان به چاپ رسیده است. از این رو ما پیوسته به دو نسخهٔ خطّیِ کتاب (یکی همان نسخهٔ کتابخانه

آیة‌الله مرعشی و دیگری محفوظ در کتابخانهٔ زنگی پور) مراجعه کرده‌ایم؛ ولی نشانیهائی که داده‌ایم یکسره بر پایهٔ صفحاتِ نسخهٔ چاپی است که در دسترسِ عموم است.

این کتاب نیز در لکهنو، اثناعشریه در ۱۰۴ صفحه چاپ شده است که در اختیار راقم سطور نبود.

شرح حال مفتی محمّدعبّاس در پایان *تذکرة العلماء* آمده است و ما در بخش ضمیمه در پایان کتاب آن را به چاپ رسانده‌ایم.

۳. *تذکرة العلماء*، تألیف سیّد مهدی بن نجف‌علی حسینی رضوی عظیم‌آبادی (زنده در ۱۲۶۳). مؤلّف در سر تا سر کتاب از آن بهره برده است.

در بخش ضمیمه از *تذکرة العلماء* و مؤلّف آن سخن خواهیم گفت.

۴. *جوهر عزیزه شرح وسیط وجیزه*، تألیف تاج‌العلماء سیّد علی محمّد بن سیّد محمّد سلطان‌العلماء متولّد ۱۲۶۰ یا ۱۲۶۲ یا ۱۲۶۴ و متوفّی ۱۳۱۲. در یک مورد در شرح سلطان‌العلماء (ص ۵۷) از آن نقل کرده است.

این اثر با نام *الجوهر العزیزة في شرح وسیط الوجیزة* در *رسائل في علم الدرایة* (ج ۲، ص ۳۴۹ ـ ۴۷۷) چاپ شده است. و برای شرح حال او به مقدمهٔ تصحیح *الجوهرة* و نیز به نزهة الخواطر (ج ۸، ص ۳۳۱ ـ ۳۳۲) مراجعه شود.

۵. *دوحه هاشمیه*. در یک مورد در شرح حال سیّد حسن از آن نقل می‌کند.

۶. *رُطَب العرب*. دیوان شعر مفتی محمّد عبّاس جزائری شوشتری سابق الذکر است. اشعار بسیاری در شرح حال سیّدالعلماء از آن آورده است.

این کتاب در مطبع جعفری در لکهنو چاپ شده است و در تصحیح حاضر به همین چاپ ارجاع داده شد.

۷. *شذور العقیان في تراجم الأعیان*، تألیف سیّد اعجازحسین بن میر محمّدقلی کنتوری لکهنوی (۱۲۴۰ ـ ۱۲۸۶)[1] به جز شرح حال سیّد حسن، در بقیّهٔ موارد، از آن نقل کرده است.

---

۱. شرح حال او در: *الکرام البررة*، ج ۱، ص ۱۴۸ ـ ۱۵۰؛ *نزهة الخواطر*، ج ۷، ص ۶۸.

به نسخهٔ خطی کتابخانهٔ آصفیه ـ هند، و نسخهٔ کتابخانهٔ رضا ـ رامپور ـ هند (که هر دو مغلوط‌اند) ارجاع داده شد.

۸. ***طرائف و ظرائف***، تألیف تاج‌العلماء سیّد علی محمّد. در شرح حال سیّد دلدارعلی و سلطان‌العلماء سیّد محمّد از آن بهره برده است[۱].

۹. ***ظلّ ممدود و طلع منضود***، تألیف مفتی محمّدعبّاس جزائری شوشتری سابق الذّکر. مؤلّف ما از حدّ اول آن که مشتمل بر مکاتیب عربی علما به یکدیگر است بسیار استفاده کرده است.

این کتاب در هند در زمان حیات مفتی محمّدعباس در مطبع واجدی به اهتمام میرزا محمدعلی و حاجی ابوالحسن رضوی به چاپ رسیده است[۲].

۱۰. ***نجوم السماء***، تألیف میرزا محمّد علی کشمیری (۱۲۶۰ ـ ۱۳۰۹). گرچه موارد نقل از آن اندک است ولی در مواردی بدان استناد داده است.

مؤلّف بالمناسبه گاهی حکایات و مطالبی را که شنیده نقل می‌کند، از آن جمله: سه حکایت از بحرالعلوم سیّد محمّدحسین نوادهٔ سلطان‌العلماء سیّد محمّد (ص ۹۲ و ۱۴۰ و ۲۰۴)، یک حکایت از سیّد علی اکبر فرزند سلطان‌العلماء سیّد محمّد (ص ۹۱)، دو حکایت از بعضی از جواری سیّدالعلماء (۱۱۶)، دو حکایت از استادش تاج‌العلماء سیّد علی محمّد فرزند سلطان‌العلماء (ص ۱۲۱ و ۱۴۰)، یک حکایت از سیّد احمدعلی محمودآبادی و تأیید آن توسط زبدة العلماء سیّد علی‌نقی فرزند سیّد العلماء (ص ۱۲۲)، نقل مطلبی از سیّد حسن رضوی کشمیری، و نیز از سیّد محمّد کاظم کشمیری (ص ۲۰۱).

---

۱. نسخه‌ای از آن با عنوان ***الطرائف*** [و «ظ»] ***الظرائف وشرائف اللطائف***، نسخ ۱۲۹۹، ۲۳۶ ص، در کتابخانهٔ راجه محمودآباد به شمارهٔ (۶۳) نثرهای ادبی. (***فهرست نسخه‌های خطی*** کتابخانهٔ محمودآباد، ص ۲۸۲)

۲. با سپاس و تشکر از دوست فاضل پراطلاعم جناب آقای شجاعت حسین که نسخهٔ چاپی خود را در اختیارم گذاشتند. نسخهٔ جناب ایشان از آخر افتادگی داشت به جز یک مورد که دربارهٔ خدمات سیّدالعلماء در ص ۱۶۳ ـ ۱۶۴ به فارسی از آن نقل می‌کنند سائر موارد در همین چاپ موجود بود که به آن ارجاع داده شد. پنج نسخهٔ خطی از این کتاب را شناسایی کرده‌ام و با عنایات الهی در نظر دارم آن را تصحیح کنم.

رسالهٔ *التجزّي في الاجتهاد* جدّش سیّدالعلماء به خطّ تلمیذِ او، مفتی محمّدعبّاس جزائری، در نزد مؤلّف بوده است (ص ۱۰۷).

ورثة الأنبياء در آثار دیگران: محمّد امین خوئی (م ۱۳۶۷) در *مرآة الشرق* (ج ۱، ص ۵۵) ذیل شرح حال سیّد ابراهیم شمس‌العلماء، پدر مؤلّف، از *ورثة الأنبياء* یاد کرده، و (در ص ۵۹۹) در شرح حال نیایِ وی سیّدالعلماء بدان ارجاع داده است.

آقا بزرگ تهرانی (م ۱۳۸۹) در دو کتاب گرانسنگ خود *الذّریعة* و *طبقات أعلام الشّیعة* (*الکرام البررة*) در موارد بسیاری بدان استناد جسته و شرح حال عدّه‌ای از اعلام و فضلا را به استناد همین کتاب در *طبقات* مندرِج ساخته است[۱].

آقا بزرگ در *الذّریعة* (ج ۲۵، ص ۶۴) ذیل نام کتاب می‌نویسد:

> رسالة فارسية في أحوال السيّد دلدارعلي بن محمّدمعين النقوي النصيرآبادي وترجمة أولاده العلماء الخمسة، لحفيده أحمد المعروف بالعلّامة صاحب، ابن إبراهيم بن محمّد تقي بن سيّد العلماء بن دلدارعلي اللكهنوي، ألّفه ۱۳۳۲، و ط ۱۳۳۶، وفيه فوائد تاريخية رجالية كثيرة واقتبس اسم الكتاب من حديث «العلماء ورثة الأنبياء».

انگیزهٔ نگارش و مدّت زمان تألیف: مؤلّف در مقدمه می‌نویسد: «بعد از صحت از مرض خُناق، برای تبدیل آب و هوا در ماه جمادی الأُولی سنهٔ ۱۳۳۲ از ارض مقدّس غریّ به شریعهٔ کوفه حرکت» نموده، و پس از زیارت حضرت مسلم و هانی و یادآوری آن که نیای اعلای وی سیّدالعلماء پانزده هزار روپیه برای تعمیر روضهٔ این دو شهید، از هند فرستاده، فاتحه‌ای به روح پرفتوح وی اهدا نموده، و بر خود لازم نموده است که حالات آن سرور اکرم و جد علّامه‌اش سیّد دلدارعلی و اولاد

---

۱. ر. ك: *الکرام البررة*، ج ۱، ص ۱۵۰، ۱۵۴ (دو مورد)، ۱۵۸، ۱۹۹، ۳۲۵، ۳۷۱، ۳۸۹ و ج ۲، ص ۴۹۳، ۵۲۲، ۷۰۳، ۸۳۳ و *الکرام البررة* (القسم الثالث)، ص ۵۸، ۱۶۷، ۱۸۱، ۱۹۶ (دو مورد)، ۱۹۷، ۲۰۱، ۳۲۱، ۳۶۷، ۳۹۴، ۴۳۸، ۵۳۵، ۵۶۰، ۶۰۸، ۶۳۱.

الذریعة، ج ۱، ص ۵۲، ۱۶۸ و ج ۲، ص ۱۶۸، ۳۳۵ و ج ۳، ص ۱۱۷، ۳۵۷، ۳۶۶ و ج ۶، ص ۱۲۴، ۱۳۸ و ج ۱۱، ۲۸۶ و ج ۱۲، ص ۱۳۰، ۲۳۱ و ج ۱۳، ص ۴۳، ۳۰۱ و ج ۱۴، ص ۲۰۹ و ج ۱۵، ص ۱۵۵، ۲۴۸ و ج ۱۶، ص ۳۶۲ و ج ۱۸، ص ۴۶ و ج ۱۹، ص ۳۶۷ و ج ۲۳، ص ۲۲۳ و ج ۲۴، ص ۲۸۷.

امجاد وی را که از علمای کِرامند تألیف کند. وی بر آن بوده تا جلد دوم کتاب را در حالات تلامذهٔ خانوادهٔ اجتهاد بنگارد ولی از آنجا که منابعی در اختیار نداشته از این امر منصرف گشته است.

مؤلّف این اثر را در چهل و پنج روز به ایجاز و اختصار به پایان رسانیده است.

این نکته افزودنی است که در إیضاح لغات غریب به ***المعجم الوسیط*** مراجعه شد بدون ذکر نام آن، و در غیر این صورت نام مأخذ مذکور شده است. همچنین همهٔ تاریخها در این کتاب به هجری قمری است مگر اینکه به غیر آن تصریح شده باشد.

نسخهٔ مورد اعتماد

دستنوشتی از این کتاب نیافتیم و نسخهٔ مورد استفادهٔ ما، نسخهٔ چاپ لکهنو به خط سیّد شمشیر حیدر است که در جمادی الأُولیٰ ۱۳۳۶ در مطبع تصویر عالم چاپ شده است. اغلاط این نسخه فراوان است و در غلطنامه آخر کتاب اغلاط فراوان راه یافته و گاهی متنِ صحیحِ نسخه تبدیل به غلط شده است!

مطالب روی جلد نسخه چنین است:

العلماء ورثة الأنبياء، كتاب مستطاب، ورثة الأنبياء

(جلد اول)، سلسله نمبرا

به یادگار حجة الاسلام والمسلمین مجدّد دین ختم المرسلین حضرت

غفران‌مآب نوّر ضریحه از دارالتبلیغ لکهنو شایع شد

مؤلفهٔ مجتهد العصر والزمان معین‌العلماء مولانا السیّد أحمد علّامه هندی

مدّ ظلّه العالی مصنّف ***حمایت الإسلام*** و ***فلسفة الإسلام*** وغیره

به اهتمام سیّد جلیل داروغه سیّد محمّد صاحب

به ماه جمادی الأُولی سنة ۱۳۳۶.

در مطبع تصویر عالم لکهنو طبع شده

سیّد شمشیر حیدر تحریر نمود

شکر و سپاس

سخن را با سپاسگزاری از تمام سروران گرامیَم که ما در این امر یاری رساندند به پایان می‌برم؛ بالأخص دوست دانشمندم، استاد محقق مدقق، شیخ رضا مختاری، مسؤول مؤسَّسهٔ کتابشناسی شیعه که به لطف و عنایت حضرت ایشان این کار به فرجام رسید؛ و محقّق ارجمند، استاد شیخ محمّدکاظم محمودی که یکبار متن *ورثة الأنبياء* را از نظر گذراندند؛ و صدیق گرامی پژوهشگر توانا جناب آقای جویا جهانبخش که تمامی کتاب را مطالعه فرمودند و از نکته‌سنجی‌هایِ جناب ایشان بهره‌مند شدم. از خداوند سبحان توفیقات ایشان را خواستارم. جناب آقای جهانبخش پس‌ازارسال‌اثر توسط جناب‌مختاری‌به‌اصفهان بعد از مطالعهٔ آن نوشته‌اند:

> حسب الأمرِ حضرتِ مختاری مسلوب‌الاختیار گردیده تحقیق أنیقِ فاضلانهٔ جَنابِ فاضلی عزیز را خَطْ خَطی کرده چون به توزّع بال و تشتّتِ احوال مبتلایم فرصتِ بازخوانیِ خَطْ خَطی‌ها نبود! هر جا قصوری رفته است یا تقصیری کرده‌ام به کرمِ خود خواهند بخشود.

امیدوارم احیاء و نشر این متن، خدمتی به مکتب و فرهنگ تشیّع باشد.

اگر به این تحقیق ثوابی تعلّق گیرد، آن را به روح مصفّای مادر بزرگ مادریَم، شهربانو کمالی (تولّد ۱۳۰۷، وفات صبح یکشنبه ۱۳۸۸/۱/۲۳، ۱۶ ربیع الآخر ۱۴۳۰) تقدیم می‌کنم؛ آن نمونهٔ حُسن خلق و پارسایی که حقوق بسیار بر ذمّهٔ جمیع فرزندان و نوادگان خود دارد، و اکنون که رخت از این سرا بربسته، جز خاطرهٔ شیرین و روشن‌بخشِ سبکْ‌روحی و خیرخواهی از او در یادِ خویشان و آشنایان بر جای نمانده است ـ رحمةُ الله علیها رحمةً واسعةً.

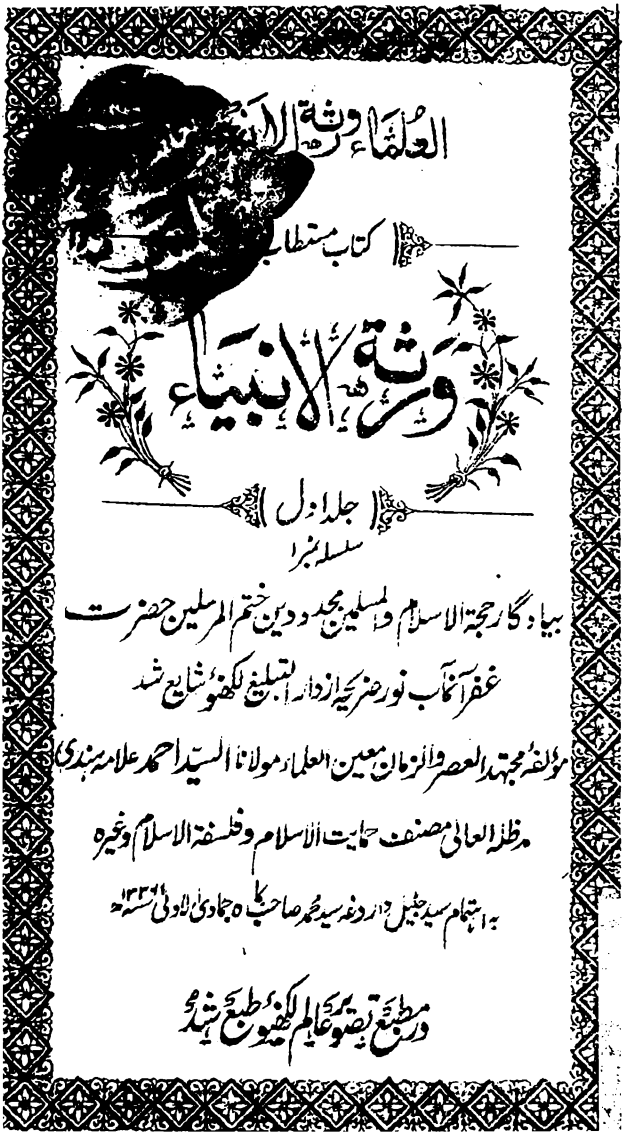
والحمدُ لله اوّلاً و آخراً کما ینبغي لِکَرَمِ وجهه و عِزِّ جَلاله، ونُصلّي علىٰ محمّدٍ و آله الطّیّبین الطّاهرین.

علی فاضلی

شب میلاد مولی‌الکَونَیْن أمیرالمُؤمِنین علیه‌السلام

۱۴۳۰

برابر ۱۴ تیرماه ۱۳۸۸ هش.


العلماء ورثة الانبياء

کتاب مستطاب

ورثة الانبياء

جلد اول

سلسلہ نمبر ۱

بیاد گار حجۃ الاسلام والمسلمین مجدد دین ختم المرسلین حضرت

غفرآنمآب نور ضریحہ از دار التبلیغ لکھنؤ شایع شد

مؤلفہ مجتہد العصر والزمان معین العلماء مولانا السید احمد علامہ ہندی

مظلہ العالی مصنف حمایت الاسلام وفلسفۃ الاسلام وغیرہ

باہتمام سید جلیل دار دغہ سید محمد صاحب ۵ جمادی الاولی سنہ ۱۳۳۶ھ

در مطبع تیسو عالم لکھنؤ طبع شد

صفحه عنوان ورثة الانبياء


بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين والصلوٰة والسلام علىٰ سيدنا محمد
وآله اجمعين اما بعد درين ايام فرحت فرجام اين عبد مستهام السيد احمد بن
حجة الاسلام سيد العلماء الكرام آية الله في الانام مرجع الخاص والعام حضرت
مولانا الحاج السيد محمد ابراهيم طاب ثراه بعد صحت از مرض خناق براے تبديل
آب وهوا در ماه جمادي الاولىٰ سنه ۱۲۳۳ھ از ارض مقدس غرى بشريعه كوفه حركت
نمودم وبعد از زيارت مزار متبرك حضرت مسلم وحضرت هانى رضوان الله عليهما
وبعد بجا آوري اعمال مختصره مسجد از ضعف ونقاهت بيك جائے استراحت
نمودم ونگاه حسرت بر بناهائے آن مزار مقدس نمودم وحالات سابقه بياد
نمودم فى الفور بادم آمد كه چه قدر احسان بزرگ بر اين ملت شيعه نمود آن
سرور اكرم عماد افخم وسيد العرب والعجم حامى دين مبين ناصر الملة سيد المرسلين حجة
الله على الانام وآية الله الملك العلام غياث الاسلام حضرت جدى العلام
سيد العلماء عين مكان رحمة الله عليه كه پانزده هزار روپيه براے تعمير روضه
اين دو شهيد راه خدا از هند فرستاد ودين بناے مقدس را درين جائے
محترم تاسيس فرمود فجزاه الله خير الجزاء بياد آوري آن اسم مقدس نائب
الزيارة شدم وبعض سور قرآني خوانده ثوابش بروح پر فتوح آنجناب هدى
نمودم ودر همين آوان برخود لازم نمودم كه مختصر حالات آن سرور اكرم واين
خانواده محترم نيز تحرير بيارم هرچند ضعف ونقاهت ونے بضاعتى وكمى
وقت وغربت ومسافرت مانع اين مطلب بزرگ بود لكن شدت شوق و

صفحه اول ورثة الانبياء

(۵) فاضل فقیہ و متقدس وجیہ صاحب تصانیف کثیرہ حاج میرزا حسن عظیم آبادی کہ در آخر عمر از معاصبت کاظم رشتی شیخی شدہ بود۔

(۶) سید محمد بن جناب سید باقر بخاری۔ (تذکرۃ العلماء)

(۷) المولی الفاضل السید اولاد حسین حشرہ اللہ مع سادۃ المصطفین۔

(۸) الفاضل اللبیب الطبیب الادیب المعروف بمیرزا غازی جزاہ اللہ احسن ما یجازی۔ (اورق الذہب)

(۹) عالم عامل فاضل کامل مفتی حافظ سید انور علی الترمذی مرحوم۔

(۱۰) عابد زاہد صاحب مقامات و کرامات مولانا قاری سید جعفر علی جارچوی طاب ثراہ۔

(۱۱) فخر المتکلمین شمس العلماء السید حامد حسین طاب ثراہ صاحب عبقات الانوار۔

(۱۲) ادیب نحریر فقیہ قلیل النظیر مولوی سید مہدی شاہ الکشمیری العظیم آبادی رحمہ اللہ۔

(۱۳) المحدث النحریر والمتکلم النحریر مولانا میرزا محمد اخباری رحمہ اللہ۔

(۱۴) جامع المعقول والمنقول میرزا احمد علی قائمۃ الدین رحمہ اللہ۔

(۱۵) الفقیہ المؤتمن مولانا السید علی حسن الجائسی رحمہ اللہ۔

(۱۶) عالم نیظیر محقق خبیر مولانا سید محمد حسن رحمہ اللہ۔

(۱۷) ازہد الناس میرزا بادی ملقب بصلاح رحمہ اللہ۔

(۱۸) جامع معقول و منقول حکیم سید اکبر شاہ صاحب رحمہ اللہ۔

(۱۹) المحقق المدقق شقاء الدولۃ ذکاء الملک حکیم سید افضل علیخان بہادر مدیر جنگ۔

وفات حسرت آیات

(سنہ ۱۲۸۲ھ) وفات شد و در حسینیہ زائد مرحوم خود در لکھنؤ مدفون شد رضوان اللہ علیہ۔

شاعر شیرین کلام میرعلی اوسط ہندی حائری تاریخ وفات خوب گفتہ است۔

تاریخ ولادتش شنیدم — خورشید کمال بود اے دل

تاریخ وفات او نوشتم — خورشید کمال بود اے دل

بحساب عدد بود اے دل ۶۰ شصت و دو سال در دنیا زندگانی فرمود۔

تمام شد جلد اول

صفحہ آخر ورثۃ الانبیاء

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله ربّ العالمين، والصّلاة والسّلام على سيّدنا محمّد وآله أجمعين.

أمّا بعد، درين ايام فرحت‌فرجام، اين عبد مستهام، السيّد احمد بن حجّةالإسلام سيّد العلماء الكِرام، آية الله في الأنام، مرجع الخاصّ والعامّ، حضرت مولانا الحاج السيّد محمّد إبراهيم طاب ثراه، بعد صحّت از مرض خُناق[1]، براى تبديل آب و هوا در ماه جمادى الأُولى سنة ۱۳۳۲ از ارض مقدّس غرى به شريعهٔ كوفه حركت نمودم، و بعد از زيارت مزار مقدّسه حضرت مسلم و حضرت هانى ـ رضوان الله عليهما ـ، و بعد به‌جاآوريِ اعمال مختصرهٔ مسجد، از ضعف و نقاهت[2] به يک جائى استراحت نمودم، و نگاه حسرت بر بناهاى آن مزار مقدّس نمودم و حالات سابقه را ياد نمودم. فى الفور يادم آمد كه چه قدر احسان بزرگ بر اين ملت شيعه نمود آن سرور اكرم، عماد افخم، و سيّد العرب والعجم، حامى دين مبين، ناصر الملّة[3] سيّد المرسلين، حجّة الله على الأنام، و آية الله الملك العلّام، غياث الإسلام، حضرت جدّى العلّام، سيّدالعلماء علّيين‌مكان ـ رحمة الله عليه ـ كه پانزده هزار روپيه براى تعمير روضهٔ اين دو شهيد راه خدا از هند فرستاد و اين بناى مقدّس را درين جاى محترم تأسيس فرمود ـ فجزاه الله خير الجزاء.

به يادآورى آن اسم مقدّس نائب‌الزّيارة شدم، و بعض سور قرآنى خوانده ثوابش

---

۱. خُناق: ديفترى.

۲. در نسخه: نقاحت.

۳. كذا فى الأصل. بدونِ «ال» درست‌تر مى‌نمايد. (جويا جهانبخش)

به روح پرفتوح آن جناب إهدا نمودم، و در همین آوان[1] بر خود لازم نمودم که مختصر حالات آن سرور اکرم و این خانوادهٔ محترم به حیّز تحریر بیارم. هرچند ضعف و نقاهت[2] و بی‌بضاعتی و کمی وقت و غربت و مسافرت مانع این مطلب بزرگ بود، لکن شدّت شوق و کثرت ذوق نگذاشت؛ به حول و قوّت الهی آماده شدم و در حین قیام کوفه در عرض چهل و پنج روز به طور ایجاز و اختصار حال فرخنده‌مآل خانوادهٔ اجتهاد جمع و تألیف نمودم. و اسم این کتاب مستطاب را *ورثة الأنبياء* گذاشتم. و بر دو جلد منقسم نمودم:

جلد اوّل در حال فرخنده مآل قبلة الأنام وکعبة الإسلام، غیاث الأنام، کافل الأیتام، آیة الله العظمی و حجّته الکبری حضرت مولانا [و مولا] الکلّ جدّي العلّام السیّد دلدار علی ـ طُیِّبَ رمسُه ـ و أولاد امجاد آن بزرگوار که صاحب تصنیف یا اجازهٔ اجتهاد هستند.

جلد دوم در حالات تلامذه این خانوادهٔ محترم.

امّا این جلد دوم نتوانستم که در این عالم بنویسم؛ ذخیرهٔ کتب و طریق معلومات حالات این بزرگان دین نداشتم؛ معذور ماندم، و از خداوند متعال توفیق اتمام را خواستگارم؛ وهو حسبي ونعم الوکیل.

---

۱. «آوان: با الف ممدوده جمع أوانست که به همزهٔ مفتوحه باشد به معنی اوقات». (*غیاث اللغات*، ص ۱۳)
۲. در نسخه: نقاحت.

الطبقة الأولى[1]

مجدّد الدين و مروّج الشرع المتين، استاد الكلّ في الكلّ حضرة مولانا السيّد دلدارعلى غفران‌مآب ـ طُيِّب رمسُه ـ

[ت ح ١١٦٦ ـ ١٢٣٥]

سلسلهٔ نسب شريف و شجرهٔ پُرثمره منيف

حضرت مولانا السيّد دلدارعلى بن سيّد محمّد معين بن سيّد عبد الهادى بن سيّد إبراهيم بن سيّد طالب بن سيّد مصطفى بن سيّد محمود بن سيّد إبراهيم بن سيّد جلال الدين بن سيّد زكريا بن سيّد جعفر بن سيّد تاج الدين بن سيّد نصير الدين بن سيّد عليم الدين بن سيّد شرف الدين بن سيّد نجم الدين بن سيّد على بن سيّد ابو على بن سيّد ابو يعلىٰ محمّد بن سيّد ابى طالب حمزة بن سيّد محمّد بن سيّد طاهر بن سيّد جعفر بن حضرت امام على النقى بن حضرت امام محمّد تقى بن حضرت امام رضا ـ صلوات الله عليهم أجمعين.

حالات مختصرهٔ بزرگان آن جناب آنچه بنا بر املاى آن سرور اكرم يافته شد

سائر اجداد امجاد آن جناب كه مذكور شدند ارباب شرف و منزلت و رياست

---

١. كذا. شايد مورد نظر مؤلّف از طبقه ثانيه شرح حال تلامذه غفران مآب است كه موفّق به تأليف آن نشده‌اند چنانكه در مقدّمهٔ مؤلّف گذشت.

بوده‌اند، از جملهٔ ایشان سیّد نجم‌الدین سبزواری ـ منسوب به بلدهٔ سبزوار که اشهر بلاد امامیه است ـ از اُمرای سلاطین غزنویه بود، و به عزم نصرت سالار مسعود غازی به هندوستان آمد، و قلعهٔ ادیانگر[۱] را مسخّر فرمود. و آن موسوم به جای عیش شد که الحال جایس می‌گویند.

دیگر از جملهٔ ایشان سیّد زکریا قصبهٔ پتاک پور[۲] را به تصرّف ریاست خود آورده به نام جدّ خود سیّد نصیر الدین موسوم به نصیرآباد نمود. و قصه‌اش طولی دارد. و تا حال ریاست آن جا میان سائر اولاد امجاد اوست. انتهی کلامه ـ اعلی الله مقامه. (*تذکرة العلماء* مصنّفه الورع المتقی السیّد مهدي بن السیّد نجف علی).

حالات ولادت باسعادت

در سنهٔ ۱۱۶۶.[۳] ولادت باسعادت در قریهٔ نصیرآباد من مضافات دار السلطنت لکهنو بلدهٔ هند واقع شد. از بعض افاضل ثقات به سمع رسید که یکی از اکابر مؤمنین سکنهٔ نصیرآباد که در زمان و مکان ولادت آن جناب حاضر بود می‌گفت که آن جناب در شب جمعه متولّد شد، در آن وقت دیدم که نوری در آن مکان ساطع بود (*تذکرة العلماء*).

مختصر حالات تحصیل علم

آن سیّد بزرگوار علوم عقلیه را به هند از فضلای روزگار تحصیل نمود. در

---

۱. در مجلهٔ «خاندان اجتهاد» شمارهٔ ۱۰، ص۳، چاپ لکهنو «ودّیانگر» ضبط شده است.

۲. در مجلهٔ «خاندان اجتهاد» به تای هندی ضبط شده است.

۳. در مأخذ: امّا تاریخ ولادت باسعادت جناب غفران مآب پس به خط شریف آن جناب به نظر رسید که «وفات والد من تقریباً در سنهٔ ۱۱۹۱ هجری، و عمرش هفتاد و سه سال بوده، و ولادت من وقتی شد که عمر والد من ۴۸ سال خواهد بود». پس بنابراین ظاهر می‌شود که ولادت آن جناب تقریباً در سال ۱۱۶۶ هجری اتفاق افتاد؛ چون ثابت است وفات آن جناب در سال ۱۲۳۵ هجری واقع شد می‌باید که مدت سن شریف آن جناب قریب ۶۹ سال بوده باشد. امّا مشهور آن است که آن جناب ۷۴ سال تقریباً عمر یافت. و برین تقدیر سال ولادت آن جناب در قرب سنهٔ ۱۱۶۱ هجری بوده باشد.

سَنْدِیله ـ که از قریه‌های لکهنو است ـ نزد مولوی حیدر علی ابن ملّا حمد الله شارح *سلّم العلوم*[۱]، و در إلٰه‌آباد از فاضل کامل سیّد غلام حسین مرحوم[۲]. و بعد وفات فاضل مذکور رخت سفر بسته راهی بَرَیْلی تشریف آوردند و از مولوی باب الله[۳] تحصیل و تکمیل علوم عقلیه فرمودند. و از آنجا شهر به شهر و دیار به دیار برای کسب علوم عقلیه می‌رفتند؛ مثل فیض‌آباد و لکهنو، حتی اینکه به دستیاری نَوّاب سرفراز الدوله میرزا حسن رضاخان ـ رضوان الله علیه ـ به راه سند روانهٔ عتبات عرش درجات شدند. و بعد زیارت مشاهد مقدسه کتاب *استبصار* و *فوائد حائریه* را خدمت آیة الله في الأنام علّامه محمّد باقر بهبهانی ـ طیّب الله رمسه ـ، و *ریاض المسائل* را در خدمت حجّة الإسلام آقا السیّد علی بن محمّد [علی] الحسینی الطباطبائی ـ عطّر الله مضجعه ـ ملاحظه فرمود. و بعض کتب اخبار را خدمت عالم ربّانی سیّد محمّد مهدی بن ابی القاسم الموسوی الشهرستانی خوندند[۴] و از کربلای معلّی

---

۱. شرح حال او در *نزهة الخواطر*، ج ۷، ص ۱۵۴: الشیخ الفاضل العلّامة حیدر علي بن حمد الله بن شکر الله الصدیقي السَنْدِیْلوي، أحد العلماء المشهورین، ولد ونشأ بسَنْدِیْلْه، وقرأ بعض الکتب الدرسیة علی والده، وبعضها علی القاضي أحمد علي السَنْدِیْلوي، ثمّ لازم الشیخ باب الله الجونپوري وأخذ عنه، وجمع العلم والطب والشعر، ثمّ اشتغل بالدرس والإفادة، أخذ عنه... السیّد محمّد بن دلدار علي المجتهد وخلق کثیر من العلماء.
ومن مصنّفاته: حاشیة علی *شرح السلّم* لوالده، وتکملة لذلك الشرح... مات لستّ خلون من رجب سنة ۱۲۲۵ ببلدة سندیله، فدفن بمدرسة والده کما في *تذکرة العلماء* للناروي.

۲. شرح حال او در *نزهة الخواطر*، ج ۷، ص ۳۶۱: الشیخ العالم الکبیر غلام حسین الحسیني الدکني ثمّ الإلٰه‌آبادي، أحد العلماء المبرزین في العلوم الحکمیة، قرأ بعض الکتب الدرسیة علی الشیخ محمّد أعلم بن شاکر الله السَنْدِیْلوي وبعضها علی العلّامة برکة بن عبد الرحمن الإلٰه آبادي، ثمّ تصدّر للتدریس ببلدة إلٰه آباد، أخذ عنه سلام الله بن پیر محمّد بن سیف الله اللاهوري والسیّد دلدار علي بن محمّد معین النقوي النصیرآبادي وخلق کثیر، وکان السیّد دلدار علي المذکور یطریه ویبالغ في مدحه کما في *تذکرة العلماء* للفیض آبادي. ومن مصنّفاته رسالة بسیطة في تحقیق الجعل المؤلّف والجعل البسیط.

۳. شرح حال او در *فیلسوف شیرازی در هند*، ص ۸۱: باب الله جونپوری شاگرد حمد الله سَنْدِیْلوي محشی شرح صدرا (م ۱۱۶۰) و استاد فرزند وی حیدر علی (م ۱۲۲۵) و دلدار علی شیعی محشّی *شرح صدرا* (م ۱۲۳۵) بود و مانند استاد خود در مدرسهٔ منصوریه سندیله به تدریس می‌پرداخت.

۴. چُنین است در دستنوشت؛ و نمودارِ تلفّظِ ویژه‌ای است که هنوز هم در میانِ شماری از فارسی‌زبانان هست. (جویا جهانبخش)

خدمت بحر العلوم آقا السیّد محمّد مهدی الطباطبائی ـ رحمة الله علیه ـ در نجف اشرف کتاب *وافی* و *معالم الأصول* و اغلب اصول و فروع را تحصیل فرمود. بعد فراغ مشرّف به زیارت کاظمین و سرّ من رأی شدند. و از آنجا در سنهٔ ۱۱۹۴. به زیارت مشهد رضویه ـ علی ساکنها آلاف التحیة ـ مشرّف شده خدمت شهید رابع حضرت آقا السیّد مهدی بن سیّد هدایت الله الاصفهانی طاب ثراه رسیدند و اکتساب افادات فرموده از ایشان اجازه یافته رجوع به بلاد هند نمودند (*شذور العقیان* مصنّفه حضرت مغفرت‌مآب مولانا السیّد اعجاز حسین الکنتوری؛ *تذکرة العلماء* مصنّفه حضرت مرحوم مولوی السیّد مهدی؛ *آئینه حق‌نما*، *نجوم السّماء* [ص ۳۷۰ـ ۳۷۱] مصنّفه مولانا المرحوم میرزا محمّدعلی الکشمیری).

ورود آن سرور به هندوستان

بعد از مراجعت به ملک هندوستان در وطن خود که نصیرآباد است توطّن نمود. و در آنجا آن جناب امکنهٔ رفیعه و باغات و عقار متعدّده دارد و مسجد رفیع بنا فرمود. ملا محمّد شوشتری المتخلّص به «خطا» ذاکر جناب سیّد الشهداء ـ علیه التحیة والثنا ـ، این قطعه در تاریخ بنای آن گفته:

امام سبحهٔ اسلام در مناهج حق — امین مخزن اسرار ملّت بیضا
که علم عقلی و نقلی به جنب دانش او — مثال قطره بود در مقابل دریا
ز بوستان سیادت، گلِ همیشه‌بهار — ز حُسنِ خُلق، بهشتی برای خلق خدا
به اسمِ اعظمِ نامش نمی‌رسد نامی — که نام اوست علی و علی بود اعلا
چو جد خود اسدالله در مقابل خصم — نرفته است ز دلداریَش قدم از جا
به[1] ارث منصب معماری از خلیلش بود — از آن به موطن خود کعبه‌ای نهاده بنا
شبیه عرش بود مسجد نصیرآباد — که سنگ صفّه‌اش آئینه‌ایست عرش‌نما
تبارَكَ اللّه از این مسجدی که تاریخش — نوشته کِلکِ قضا مسجد خجسته‌بنا

---

۱. در نسخه: «بر»، تصحیح از *تذکرة العلماء*.

اوّل نماز ظهرین به طریق شیعه به جماعت در عهد کرامت‌عهد نَوّاب آصف‌الدوله بهادر شاه أوَدْه روز جمعه سیزدهم ماه رجب سنهٔ ۱۲۰۰. در قصر وزیر اعظم نَوّاب حسن رضا خان مرحوم منعقد شد، و به تاریخ بست[۱] و هفتم همین ماه ـ که روز مبعث بود ـ نماز جمعه در لکهنو به جماعت منعقد شد.

به هر حال جناب غفران‌مآب مولانا طاب ثراه در ترویج دین مبین مذهب ائمّهٔ معصومین ـ صلوات الله علیهم أجمعین ـ دقیقه[ای] فرو نگذاشته، و مجدّد طریقهٔ حقّه در این زمین تیره در اوائل این مئة ثالثه‌عشر هجریه بوده.

و کرامات و مقامات آن جناب و رؤیای صادقه و خوارق عادات و غرائب حالات که نیز از آن جناب نقل کرده‌اند بسیار است، از آن جمله محفوظ ماندن آن جناب از شرّ و إضرارِ وزیر علی متغلب است: در عهد نَوّاب جنّت مکان سعادت علی خان مرحوم[۲] خروج کرده مصروف قتل و غارت خلائق بود، و در نصیرآباد که جناب غفران‌مآب در آن وقت تشریف به آنجا داشت بر سر آن جناب رسیده تمام اموال آن جناب را غارت کرد، و حق تعالی آن جناب را از دست او محفوظ داشت، و او را ذلیل ساخت به نحوی که مفصّلاً در *آئینهٔ حق‌نما* مذکور است (*تذکرة العلماء*؛ *آئینهٔ حق‌نما*).

مدح آن جناب

مصنّف *شذور العقیان*، فاضل لوذعی، عالم ألمعی، المحدّث الخبیر والحبر النحریر،

---

۱. «بست» خوانشی است از واژهٔ «بیست» که در بعضِ متونِ قدیم دیده می‌شود و هم اکنون نیز در صفحاتِ شرقی ایران همچُنان ملفوظ و مسموع است. (جویا جهانبخش)

۲. شرح حال او در *نزهة الخواطر*، ج ۷، ص ۲۰۱ ـ ۲۰۲: الأمیر الکبیر سعادة علي خان بن شجاع الدولة بن صفدر جنگ الشیعي اللکهنوي (۱۱۶۷ ـ ۱۲۲۹) نوّاب یمین الدولة ناظم الملك وزیر الممالك کان من الملوك المشهورین بالعقل والدهاء... نشأ في نعمة أبیه، وتعلّم الخطّ والحساب والإنشاء والرمي والفروسیة وسائر الفنون الحربیة، وأخذ العلم عن العلّامة تفضّل حسین وسدید الدین الشاهجهانپوري وغیرهما، ولمّا بلغ سنّ الرشد ناب عن والده في مهمّات الدولة مدّة... ثمّ لمّا تولّی صنوه آصف الدولة عزله... ولمّا مات آصف الدولة اتّفق الناس علیه فقام بالملك سنة ۱۲۱۲ بمدینة لکهنو... وکان عادلاً حازماً، صاحب عقل ورزانة ودهاء وسیاسة وتدبیر لم ینهض من تلك الأُسرة أحد مثله في العقل والتدبیر.

مولانا السيّد إعجاز حسين مرحوم، در ترجمه والد مغفور خود، أعني: سيّد المتكلّمين مفتى سيّد محمّد قلى ـ رضوان الله عليه ـ، مى‌فرمايد: ثمّ تلمذ على آية الله في العالمين الذي أحيا الدّين في الديار الهند، وطمس آثار البدع والجاهلية مولانا السيّد دلدارعلي النصيرآبادي[١].

وقال بعض أفاضل أولاده الأعلام[٢]:

إنّي أروي عن سيّدي وسنادي، ومن إليه استنادي وعليه اعتمادي، المولى الألمعي، والحبر النحرير اللوذعي، المجدّد للطريقة الحقّة الاثني‌عشرية في البلاد الهندية، الغطريف القمقام، قدوة الفقهاء الفخام، أُسوة المتكلّمين الأعلام، عماد الإسلام والمسلمين، ركن الإيمان ومقتدى المؤمنين، الذابّ عن دين الله القويم، والناصر بلسان قلمه وسنان كلمه بطريق أهل بيت نبيّه الكريم، الحامي لحمى شريعة الإسلام، والمروّج بطريقة أجداده الكرام، مرغم أُنوف[٣] نواصب اللّئام، وقاطع دابرهم بالصوارم والحسام[٤]، قالع بناء الكفر وهادم بنيان الخصام، قامع البدع ودافع شبهات أبالسة الصوفية بشهابه الثاقب[٥]، دامغ رؤوس النواصب بضرب القواضب، كان للمؤمنين مثل جدّه إمام المتّقين غيثاً وخِصْباً[٦]، وللمنافقين عذاباً صبّاً[٧]، كان حبّه لله وبغضه في الله، لعمري لقد استفرغ وسعه، وبذل جهده في إحياء السنّة وإخلاص النيّة، وإقامة الجمعة والجماعات، وإماطة آثار الفجرة وإماتة البدعات، فهو مروّج الدين الحنيف، ومؤيّد الشرع المنيف، مؤسّس أساس الأُصول[٨] والفروع، مشيّد بناء المعقول والمشروع،

---

١. *شذور العقيان* (مخطوط مكتبة رضا، رامپور)، ص١٠٥.

٢. أخذه من *تذكرة العلماء*، والمراد منه السيّد حسين سيّد العلماء في إجازته لولده السيّد محمّد تقي ممتازالعلماء، وهي ماثلة للطبع بتصحيحنا.

٣. في إجازة سيّد العلماء و*تذكرة العلماء*: آناف.

٤. إشارة إلى كتابي السيّد دلدار علي *صوارم الإلهيات في قطع شبهات عابدي العزّى واللات*، و*حسام الإسلام*.

٥. إشارة إلى كتاب *شهاب ثاقب* في ردّ الصوفية، تأليف السيّد دلدار علي.

٦. المثبت من إجازة سيّد العلماء و*تذكرة العلماء*، وفي النسخة: حصادا.

٧. في النسخة: حيثا، والتصويب من إجازة سيّد العلماء و*تذكرة العلماء*.

٨. إشارة إلى كتاب *أساس الأُصول* في ردّ كتاب *الفوائد المدنية*، تأليف السيّد دلدار علي.

تحقيقاته الشريفة عند الحلوم مرآة العقول[۱]، وتنقيحاته المنيفة في العلوم مستند الفحول؛ أعني: المولى[۲] الألمعي السيّد دلدار علي ـ أفاض الله على تربته شآبيب رحمته، وأجزل له العطاء يوم الجزاء، وجزاه[۳] عنّا وعن سائر المؤمنين أحسن الجزاء. (انتهى).

قال العلّامة في الآفاق بحر العلوم محيي الرسوم السيّد محمّد مهدي النجفي رحمه الله في إجازته له:

وكان [ممّن جدّ][۴] في الطلب، وبذل الجهد في تحصيل المطلب، وفاز بسعادتي العلم والعمل، وحاز منهما الحظّ الأوفر الأجزل، السيّد الحسيب النسيب، والعالم الأديب الأريب، ذو الفطنة الوقّادة، والقريحة النقّادة، فخر العلماء والسادة، السيّد دلدار علي بن السيّد محمّد معين الهندي النصيرآبادي ـ لا زال موفّقاً بتوفيق الله، ملحوظاً بعين الله ـ فهو أحد من شدّ الرحال لتحصيل العلم والكمال، وتحمّل التعب لحصول هذا المنصب العزيز المنال، وشرّق وغرّب في الآفاق، وأقام عندنا زمناً في بلد العراق، وقرأ عليَّ شطراً من كتاب *الوافي* قراءةَ تحقيقٍ وتدقيقٍ وتدبّرٍ وتعميقٍ، وصحبني في الحضر والسفر، وتبيّن لي منه ورع وتقوى وحسن نظر، فلمّا قضى من ذلك بعض الوطر، عاد إلى وطنه المألوف ومحلّه المعروف، وأخذ في التأليف والتصنيف، وإقامة الوظائف الدينية، ونشر الشريعة النبوية، والطريقة الاثني عشرية [في البلاد الهندية][۵]؛ عملاً لقوله ـ جلّ وعلا ـ في كتابه المكنون: ﴿**فلولا نَفَرَ مِن كلِّ فرقةٍ منهم طائفةٌ لِيَتَفَقَّهُوا في الدين ولِيُنذِرُوا قومَهم إذا رَجَعُوا إليهم لعلّهم يَحْذَرون**﴾[۶] ثمّ إنّه استجاز [على][۷] بُعدِ الديار روايةَ كتب الأخبار ومصنّفات علمائنا الأخيار. انتهى موضع الحاجة (رجال[۸] بحر العلوم).

---

۱. إشارة إلى كتاب *مرآة العقول* الملّقب *بعماد الإسلام*، تأليف السيّد دلدار علي.

۲. في النسخة: مولى.

۳. في النسخة: جزا.

۴. من إجازته المندرجة في *آيينهٔ حق‌نما*.

۵. من إجازته المندرجة في *آيينهٔ حق‌نما*.

۶. التوبة (۹): ۱۲۲.

۷. من إجازته المندرجة في *آيينهٔ حق‌نما*.

۸. كذا.

وقال السيّد العلّامة حجّة الإسلام السيّد علي الطباطبائي الحائري طاب ثراه في إجازته له:

ووجدتُ السيّد السند الجليل، والمولى الأولى النبيل، العالم العامل، والفاضل الكامل، صاحبَ الفطنةِ الوقّادة والقريحةِ النقّادة، منبع الفضل والإفادة، حاوي ضروب الكمالات، حائز قصب السبق في مضامير السعادات، مجمع بحري المعقول والمنقول، المترشّح لاستنباط الفروع من الأُصول، الرضي المرتضى[1]، التقي النقي، السيّد دلدار علي بن السيّد محمّد معين الهندي النصيرآبادي عاملهما الله تعالى بفضله الجلي ولطفه الخفي، ممّن اعتلى من الكمال ذروة سنامه، وفاق في العلم أبناء أيّامه، ووصل إلى أوج المعالي بكدّ الأيّام وسهر الليالي، فألفيته أهلاً لأن يتأسّي بسلفنا الصالحين، ويتمسّك بالعروة الوثقى والحبل المتين، وينتظم في سلك رواة أخبار الأئمّة المعصومين ـ صلوات الله وسلامه عليهم أجمعين ـ، لزمني أن أُلقي إليه ما عندي من كتاب كريم، حاوٍ عليه على مجمل من إجازة رواية أخبار حجج الله الهادين إلى صراط مستقيم، وإن لم أكن لذلك الخَطْب الجسيم أهلاً، لكن أعدّه لنفسي في هذا الزمان فرضاً لا نفلاً، فاستخرت الله ـ جلّ جلاله وعمّ نواله ـ وأجزت له ـ زيد فضله وإفضاله، وكثر في العلماء أمثاله.

إلى أن قال:

وأن يروي عنّي مقروآتي ومسموعاتي ومجازاتي ومؤلّفاتي ومصنّفاتي، مراعياً لشرائط الرواية، طالباً أقصى معارج الدراية، آخذاً بالاحتياط التامّ فيما يتعلّق بأُمور الدين، لا سيّما في النقل والفتوى للمسلمين؛ فإنّ المفتي على شفير السعير، صارفاً أيّام مهلته فيما ينفع في النشأة الأُخرى، مستمسكاً بالعروة الوثقى، متحلّياً بحلية الصلاح والتقوى، ساعياً في نشر أخبار أئمّة الهدى وبثّ آثارهم واستنباط الأحكام من أقوالهم وأفعالهم. رجب سنة ١٢٠٥.

---

١. في *ورثة الأنبياء*: الرضى.

وقال العالم الربّاني محمّد مهدي الموسوي الشهرستاني في إجازته له:

وبعد، فحيث إنّ السيّد الجليل، والولد النبيل، والمهذّب الأصيل، الفائز من قداح السعادة بالمعلّى والرقيب[۱]، العالم العامل الأديب، ذا الفهم الصائب والذهن الثاقب، السيّد دلدارعلي بن المنتقل إلى جوار ربّه الكريم السيّد معين الهندي النصيرآبادي أدام الله علاه على معارج[۲] العزّ ارتقاه، ممّن رتع في رياض العلوم الدينية، وكَرَعَ من حياض زلال سلسبيل الأخبار المروية عن العترة النبوية، وقد لازمني برهة من الزمان، وسمع منّي جملة من أحاديث السادة الأعيان وأُمناء الملك الديّان[۳]، في أيّام إقامته في هذه المواطن[۴] الشريفة، وتشرّفه بشرف تقبيل عتبات الأئمّة الطاهرة، ثمّ سافر إلى بلاد الهند لهداية الناس، وكان ممّن قال سبحانه في حقّه: ﴿فلولا نَفَرَ مِن كلّ فرقةٍ منهم طائفةٌ لِيَتَفَقَّهُوا في الدينِ ولِيُنْذِرُوا قومَهم إذا رَجَعُوا إليهم لعلّهم يَحْذَرُون﴾[۵].

وقد التمس منّي على البُعد من تلك البلدان الإجازةَ فيما صحّت لي روايته، وثبت عندي درايته، من معقول ومنقول، وفروع وأُصول، حسب ما جرى عليه السلف والخلف من علمائنا الأبرار، من التشرّف بالانتظام في سلك الرواة عن الأئمّة الأطهار، فسارعتُ إلى إجابته وإنجاح طلبته؛ لمّا كان أهلاً لذلك؛ لفضله وجودة فطانته واستحقاقه ممّا[۶] أراد وطلب.

إلى أن قال:

وأُوصيه كما أوصاني مشايخي ـ رضوان الله عليهم ـ بالتمسّك بذيل الاحتياط في الفتوى؛ فإنّه المنجي من الردى، وصرف همّته في تحصيل ملكة الورع والتقوى. ۲۰ شعبان سنة ۱۲۰۵.

---

۱. المُعَلّى: سابع سهام المَيْسَر، له سبعة أنصباء عند الفوز، وعليه سبعة أنصباء إن لم يفز. الرقيب: الثالث من سهام المَيْسَر.

۲. في إجازته المندرجة في *آيينهٔ حق‌نما*: أدام الله علاه وأطال في معارج.

۳. في النسخة: «الملل والأديان»، والتصويب من إجازته المندرجة في *آيينهٔ حق نما*.

۴. في النسخة: «الموطن» والتصويب من إجازته المندرجة في *آيينهٔ حق نما*.

۵. التوبة (۹): ۱۲۲.

۶. في إجازته المندرجة في *آيينهٔ حق نما*: لما.

وقال الشهيد الرابع المولى محمّد مهدي الموسوي الإصفهاني المشهدي في إجازته له:

وبعد، فقد استجاز منّي السيّد السند، والماجد الأمجد، العالم العامل، والفاضل الكامل، صاحب الفطنة الوقّادة، والقريحة النقّادة، منبع الفضل والإفادة، دخل كعبة العلم من باب الزيادة، صاحب النسب العلي سيّدنا ومولانا السيّد علي الهندي[1].

مكتوب حضرت حجة الإسلام آقا السيّد على الطباطبائي الحائري صاحب *الرياض*

بعد از ملاحظهٔ کتاب *أساس الأُصول* و*مواعظ* حسنیه[2] در جواب مکتوب جناب غفران‌مآب (ره) خطی قلمی فرموده از کربلای معلّی به این بلاد فرستاده بودند سواد بعض فقرات اینست:

رقیمهٔ عنبر شمیمه به وصول بهجت شمول موجب انشراح و انبساط گردید. دو جلد کتاب که از مؤلّفات آن ثمرهٔ شجرهٔ سیادت بوده، به مطالعهٔ تحقیقات انیقه و تدقیقات دقیقهٔ آن، سرور تازه و فرحی بی‌اندازه حاصل شد که در آن بلاد نیز به الطاف ربانیه و عنایت الهیه شخصی به هم رسید که اهل دین و محبّان ائمهٔ طاهرین ـ صلوات الله علیهم أجمعین ـ به مواعظ حسنیه[3]، و تعالیم معالم دینیه، تأدیب و تهذیب تواند نمود؛ زنگ شبهات ارباب ضلالت و غوایت را به ادلّهٔ باهره و براهین قاطعه از صفحات خاطر طالبان طریق ارشاد، و سالکان مسالک سداد تواند زدود[4].

و بالجمله اکثر سکنهٔ آن دیار قدر این نعمتِ عُظمی و منزلتِ این عطیهٔ کبری را بدانند. باید که از وظائف شکر الهی دقیقه[ای] خود را معاف ندارند، و از فیض صحبت آن جامع الفضائل حظّ وافر و بهرهٔ کامل از علوم دینیه و معارف یقینیه حاصل نمایند[5]. (انتهی بعض کلامه الشریف).

---

۱. هذه الإجازات الأربعة مندرجة في كتاب *آيينهٔ حق نما*.

۲. در نسخه: حسینیه.

۳. در نسخه: حسینیه.

۴. در نسخه و*تذكرة العلماء*: زد، ومثبت در متن از *آيينهٔ حق نما*.

۵. نقل مؤلّف ظاهراً بر اساس نقل *تذكرة العلماء* است.

مكتوب هدايت أُسلوب حضرت بحرالعلوم آقا السيّد محمّدمهدي الطباطبائي النجفي

که بعد از نوشتن اجازه برای جناب غفران‌مآب در جواب مراسلات آن جناب نوشته فرستاده بودند. بعضی فقرات آن اینست:

مکاتیب[۱] مرسلهٔ [آن فرزندمقامی][۲] رسیده موجب مسرّت گردید. در خصوص ملاحظهٔ دو جلد کتاب که از نتائج افکار و تألیفات آن سلالة الأطیاب بوده، و در باب نوشتن اجازه شرحی نوشته بودند معلوم شد، حسب التمنّای ایشان هر دو کتاب را دیده، از تحقیقات أنیقه و تدقیقات رائقهٔ آن محظوظ گردیدم، و اجازهٔ مفصّله بر ظهر کتاب أُصول قلمی گشته[۳]. و هر دو کتاب به معرفت حاجی محمّد جعفر ارسال شده. و از اشتغال داشتن ایشان در آن بلاد به امر تدریس و مباحثه و ترویج[۴] شعائر دین مبین بسیار مشغوف و مسرور گردیدم. (انتهی). (*آئینهٔ حق‌نما*؛ *تذكرة العلماء*)

وقال شيخ[۵] الإسلام الشيخ محمّد حسن النجفي صاحب *جواهرالكلام*ﷺ في بعض مكاتيبه إلى الأعلمين العالمين سلطان[۶] العلماء وسيّد[۷] العلماء:

ثمّ إنّه قد طال انتظارنا بتنجيز ما أوعدتما به من إرسال ما هو مسطور من إفادات جناب الوالد الحبر الفهّامة، قدوة المحقّقين، ذروة المدقّقين أعني به:

علّامة العلماء والبحر الذي ... لا ينتهي ولكلّ بحر ساحل

ليركب[۸] الناس بها محض الحقّ، ويستضيئوا بأنوارها إلى منهج الصدق، فلقد

---

۱. در نسخه: مکاتب، تصحیح از *آیینهٔ حق نما* و *تذکرة العلماء*.

۲. از *آیینهٔ حق نما*.

۳. در *آیینهٔ حق نما* تا اینجا نقل شده است، و مابقی در نقل *تذکرة العلماء* آمده است.

۴. در نسخه: + «و» که زائد است.

۵. في النسخة: الشيخ.

۶. في النسخة: السلطان.

۷. في النسخة: السيّد، وكذا في سائر الموارد.

۸. في النسخة والمصدر و*تكملة نجوم السماء*: ليرتكب.

استمالت طباع المشتغلين إليها، وتكاملت رغباتها، وقد أوعدناهم بنجح سؤلهم؛ اعتماداً على ما أوعدتم، واتّكالاً على ما سطّرتم، فهاهم مشتاقون إليها اشتياق الظِماء إلى الماء، أو الفقير[١] إلى الغَناء، ولا غرو فإنّها نهاية الطلب، وغاية الأدب، ومراسم التقوى، والوسيلة إلى الله تعالى في الآخرة والأُولى، ومسالك[٢] الإفهام، والتبصرة لدى الأفهام، وقواعد الأحكام، وحقائق الإحكام، وأيّ شيء يضاهيها وهي ممّا جاد بها فكر محيي مراسم الدين، ومعمّر ربوعه، والقمر الهادي المضلّين بطلوعه، المقدّم للإسلام بعلم هدايته، والرافع قواعده بعين رعايته، بحر العلم الذي رَسَبَت[٣] فيه درر أفكاره، وسماء الفهم الذي سطعت فيه كواكب أنظاره، عزّ الإسلام والمسلمين، والصادع بأمر الأحكام عن أمر ربّ العالمين، وحجّة الله الواضحة، ومحجّته اللائحة، هادي الأُمّة في حياته، والناصب لهم علمين في الرشاد بعد مماته، فليس بعجيب أن توسم تلك التحقيقات بالدرر، وأن تلوح في جبهة الأزمنة غرر (*ظلّ ممدود* [ص ٤٣ ـ ٤٤])[٤].

ومنه ـ طاب ثراه ـ إلى سيّد العلماء رحمه الله:

وجملة رسائل وكتب غيرما أفدتموه في السابق من إرسال بعض مصنّفات العلّامة الفائق، وكتاب الله الناطق، خاتم[٥] المجتهدين، شمس الأنام ومصباح الظلام، مَن بهر[٦] العقول بدقائق أفكاره، وأنار شبهات المعقول بكواكب أنظاره، حجّة الله على العالمين، وآيته[٧] العظمى في الأوّلين والآخرين، مَن قصرت الفصول والأجناس عن الإحاطة بعلومه، والموضح غوامض إشكال أشكال التحرير ببيان منطوقه ومفهومه، المرحوم

---

١. في *التكملة*: العديم. وكذا في المصدر وكتب عليها: «الفقير».
٢. في النسخة: المسالك، والمثبت من المصدر و*التكملة*.
٣. أي غارت.
٤. أُوردت هذه المكاتبة بتمامها أيضاً في *تكملة نجوم السماء*، ج ١، ص ٨٢.
٥. في المصدر: خاتمة.
٦. في هامش المصدر: نقلاً من الصراح: بهر: شگفت و غلبه كردن. ياقل: بهر القمر، قمر باهر، إذا غلب ضوءه ضوء النجوم.
٧. في النسخة: آية.

المبرور الوالد ـ قدّس الله روحه. (*ظلّ ممدود* [ص ۱۲۲ ـ ۱۲۳]، مصنّفه حضرت مفتى السيّد محمّد عبّاس رحمه الله).

ومنه ـ طاب ثراه ـ إلى سيّد العلماء رحمه الله:

إذ أشرقت بنادينا أنوار تحقيقات بزغت بآفاقه شموساً، وبدائع تدقيقات اجتليت لنا عروساً، فاكتحلت نواظرنا، وجليت بصائرنا بما مننتم به على كافّة المشتغلين من إرسال إحد[ى] مجلّدات *مرآة العقول*[1] من إفادات عماد الإسلام، وحجّة الله على الأنام، مَن بهر العقول بدقائق أفكاره، وأنار شبهات المعقول بكواكب أنظاره، مَن قصرت الفصول والأجناس عن تحديد أنواع علومه، وأوضح غامض إشكال أشكال التحرير بمنطوق بيانه ومفهومه، مرجع كافّة البشر والعقل الحادي عشر ـ أفاض الله عليه غفرانه، وأسكنه جِنانه. (*ظلّ ممدود* [ص ۴۴ ـ ۴۵])[2].

وقال الشيخ الأجلّ الشيخ أحمد اليمني صاحب *نفحة اليمن*[3] في مكتوبه إلى حضرت الأجلّ غفران مآب رحمه الله:

على الحبر الشريف الجعفري ... إمام العصر مولانا علي

تحيّات تفوق الندّ نشراً ... وأثنيةٌ كعطرٍ عنبري

ورضوانٌ من الرحمان من قد ... حباه مراتب الشرف البهي

---

۱. في المصدر و*تكملة نجوم السماء*: + «ومشكاة مصباح علم المعقول»، وستأتي هذه الفقرات أيضاً في ترجمة سيّد العلماء، ص ۱۹۶ ـ ۱۹۷ نقلاً عن *أوراق الذهب*.

۲. أورد المكاتبة بتمامها في *تكلمة نجوم السماء*، ج ۱، ص ۸۳.

۳. أحمد بن محمّد الشرواني اليماني (۱۲۰۰ ـ ۱۲۵۶) ترجم له في *نزهة الخواطر*، ج ۷، ص ۳۴ بقوله: أحد العلماء المشهورين في الإنشاء وقرض الشعر. ولد ببلدة حُدَيْدَه من أرض اليمن وأخذ الفنون الأدبية عن الشيخ محسن بن عيسى النجفي وبهاء الدين بن محسن الجبل العاملي، وأخذ الفقه على مذهب الشافعية عن الشيخ علي بن يحيى العفيف اليماني والسيّد زين العابدين بن العلوي المدني، والفقه على مذهب الشيعة عن والده، ثمّ قدم بلاد الهند... وساح أكثر بلادها وقدم لكهنو في أيّام السلطان غازي الدين حيدر فمدحه وصنّف *المناقب الحيدرية*، وذهب إلى بهوپال في عهد جهانگير محمّد خان فصنّف له *شمس الإقبال*... وله مصنّفات كثيرة أشهرها: *نفحة اليمن والعجب العجاب* و*حديقة الأفراح ومنهج البيان والشافي في العروض والقوافي*.
وله ترجمة أيضاً في *تكملة الأمل*، ج ۲، ص ۱۳۲؛ *مرآة الشرق*، ج ۱، ص ۱۱۶؛ *الكرام البررة*، ج ۱، ص ۱۱۲؛ *مطلع أنوار*، ص ۹۸.

وأطلعه على أسرار علمٍ ... به امتاز السعيد من الشقي
رعاك الله يابن أبي المعالي ... وحجّة شيعة المولى الولي
أرى شوقي إليك بما فهل من ... مغيث منك للخلي الشجي
غدا جسمي بما ينمو خفياً ... «يدقّ خفاه عن فهم الذكي»[1]
فلولا النطق يخبر عن بقائي ... لأيقن في فنائي كلّ حي
ألا إنّ البقاء له انتهاءٌ ... وهل يبقى سوى الربّ العلي
أبن لي قبل فقد العمر يوماً ... ضياء جمال منظرك البهي
وقد أوجزت والإيجاز خيرٌ ... من الإطناب في الشأن الجلي
وللإيجاز في المقصود لطفٌ ... به يلتذّ ذوق الألمعي
أدام سناءك الوضّاح ربّي ... بحرمة جدّك الطهر النبي

ما تشقّقت الأسماء بأبهى من جواهر أوصافك الفاخرة، ولا تزينت الرقاع بأحسن من حلي مناقبك الجميلة الوافرة. أيّها العلي شرافة، وأسمى السنى نباهة وعلماً، المجيد الفاضل المجيد، فما ينفع المجدّين لتحصيله ويفيد، ماذا أقول في مدح جنابك الأقدس، وعلوّ مجدك الأثيل وجاهك الأنفس، أعرف كلّ حسوب يعجزه عن إحصاء فضائلك، وإذ كلّ بليغ لعدم استطاعته عن الإتيان بما تستحقّ من الثناء محاسن عوارفك وفواضلك، فلو توخّيت ما يليق بشأنك، ويحمل عرضه على حضرتك الشريفة، وعظيم مكانك لما بلغت نحو المراد إذ لست كمن جرّد المدايح فأجاد رتبك في المكارم علوية، مهارتك في الأُصول جعفرية، إحاطتك بالفروع يوسفية، درايتك في الحديث باقرية، تحريرك في التفسير كشّاف عن الحقائق، موضح ما تضمّن عن غوامض أسرار[2] الدقائق، تقريرك في العلوم العربية مغني اللبيب عن الدرّ الحسان والفوائد الضيائية، من ذا يعادلك؟ من ذا يقابلك؟ من ذا يحاذيك؟ من ذا يساجلك؟ فلو

---

١. تضمين مصرع من البيت المنسوب إلى علي عليه السلام، وصدره: «وكم لله مِن لُطْفٍ خَفِيّ». انظر *الديوان المنسوب إلى علي* عليه السلام، ص ١٢٨.
٢. في النسخة: الأسرار.

رآك الحلّي لاقتدى بك، وأخفض جناح الذلّ هيبة من سلطنة فضلك ورفعة جنابك، ولو حضر المجلسي مجالس تدريسك المفيد لاشتهر بحار الأنوار في جنب غطمطم علمك المديد، ولو طالع شبهات الموسوي نظامك لفضل على كلامه كلامك، وأصبح ماشياً خلفك لا أمامك، الله أكبر! [ما] أكرم حظّك في الفنون وأرفع مقامك، سعدت الأيّام بوجودك، وأزال نجوم[1] الليالي طلوع نجم جلالك وسعودك.

هذا، والمسؤول من منجح الطلبات أن يريني طلعتك البهية قبل الممات، بحرمة النبي الأمين وآله، وأصحابه العاملين[2] بأعماله، وسلام الحيّ القيّوم على ولدكم السيّد الأمجد، الفاضل العزيز محمّد، شمس سماء المعارف والعلوم. ونختم الكلام بالصلاة على سيّد الأنام ـ صلّى الله عليه وآله وسلّم وشرّف وعظّم.

نمّقه العبد الجاني أحمد بن محمّد بن علي الأنصاري اليمني الشيرواني[3] حرّره في الثامن والعشرين من شهر محرّم سنة ۱۲۱۳. (طرائف و ظرائف حضرت تاج العلماء)

مصنّفات آن سرور اكرم

۱. أساس الأُصول در أُصول فقه
۲. منتهى الأفكار در أُصول فقه
۳. شرح باب الصوم حديقة المتّقين
۴. مواعظ حسنيه[4]
۵. شرح باب الزكاة حديقة المتّقين
۶. شهاب ثاقب ردّ صوفيه
۷. مرآة العقول ملقّب به عماد الإسلام. جلد اوّل توحيد، جلد دوّم عدل، جلد سوّم نبوّت، جلد چهارم امامت، جلد پنجم معاد

---

۱. في النسخة: بحوت.
۲. في النسخة: العلمين.
۳. ورد في عدّة من المصادر الشرواني، وفي بعضها كما في المتن.
۴. در نسخه: مواعظ حسينيه.

۸. صوارم الإلهيات ردّ تحفهٔ عبد العزيز دهلوی
۹. حسام الإسلام ردّ تحفه نقض باب نبوّت
۱۰. إحياء السنّة ردّ مبحث معاد و رجعت از تحفه مذكور
۱۱. ذو الفقار ردّ باب دوازدهم تحفه
۱۲. خاتمهٔ كتاب صوارم در اثبات امامت
۱۳. رسالهٔ غيبت ردّ عبد العزيز
۱۴. رسالهٔ جمعه
۱۵. حاشيه شرح هداية الحكمة ملّا صدرالدين شيرازی
۱۶. رساله در جواب محمّد سميع صوفی
۱۷. مسكّن القلوب
۱۸. رساله استدلالی در بعض مسائل فقهيه در معاملات، معروف به رسالهٔ ارضين
۱۹. رساله در حكم اوانی فضّه و ذهب
۲۰. إثارة الأحزان در مقتل امام حسين عليه‌السلام
۲۱. حاشيه ملّا حمد الله شرح سلّم العلوم
۲۲. رسالهٔ اجازهٔ مبسوطه به حقّ سلطان العلماء رحمه‌الله.

اولاد ذكور آن جناب

۱. سلطان العلماء سيّد محمّد رضوان‌مآب ـ رحمة الله عليه.
۲. مولانا السيّد علی ـ رضوان الله عليه.
۳. مولانا السيّد حسن ـ أعلى الله مقامه.
۴. مولانا السيّد مهدی ـ نوّر الله ضريحه.
۵. سيّد العلماء سيّد حسين علّيين‌مكان ـ طاب ثراه.

تلامذهٔ آن جناب

۱. جناب مستطاب منبع فضائل و افادات، مجمع سيادت و كمالات، فاضل كامل، و

عالم عامل، زبدة المدرّسین، اُسوة المقدّسین، فقیه نبیه، نحریر لوذعی، جناب مولوی سیّد احمد علی محمّدآبادی.

۲. مدقّق محقّق، فاضل لوذعی، سیّد جلیل اوحد ألمعی، مولوی سیّد محمّد بن محمّد حامد کنتوری مشهور به سیّد محمّد قلی.

۳. جناب مغفرت‌مآب، محیط دائرهٔ فضل و کمال، مربّع‌نشین مسند حشمت و اجلال، جناب میرزا فخر الدین احمد خان المعروف به میرزا جعفر.

۴. سیّد جلیل القدر، فاضل کامل، مولوی سیّد یاد علی، مصنّف تفسیر فارسی که از بنی اعمام جناب غفران‌مآب بود.

۵. فاضل کامل، عالم عامل، میر مرتضی، مصنّف *أسرار الصلاة* و *اوزان شرعیه*.

۶. عابد زاهد جلیل جناب میرزا محمّد خلیل.

۷. الفاضل الکامل آقا السیّد غلام حسن[۱].

۸. جناب معلّی القاب، فاضل کامل اورع اتقی، جناب السیّد محمّد باقر واعظ.

۹. فاضل کامل السیّد شاکر علی.

۱۰. سیّد عال یقدر، فاضل کامل، عالم عامل، زاهد ألمعی جناب السیّد علی.

۱۱. عالی جناب، رفیع الألقاب، زبدة المحقّقین، فخر الحاج والمعتمرین، السیّد نظام‌الدین حسین مرحوم.

۱۲. فاضل مدقّق و نحریر محقّق، علّامی فهّامی میرزا جواد علی مرحوم.

۱۳. جناب حکمت‌مآب میرزا علی شریف خان.

۱۴. زبدة اذکیاء فخام، و نخبة فضلای عظام سیّد مرتضی.

۱۵. صاحب رفیع الألقاب، فاضل مدقّق میرزا محمّد رفیع معروف به میرزا مغل متخلّص به غافل.

۱۶. جناب معلّی القاب، متورّع و متّقی، فاضل مقدّس ألمعی، عالم عامل، سالک مسالک رضای خالق اکبر، مولوی السیّد [علی][۲] اصغر بن سیّد بهاء الدین.

---

۱. در نسخه: غلام حسین، و تصحیح از *آئینه حق نما* و *تذکرة العلماء*.

۲. از *تذکرة العلماء* و *آئینهٔ حق نما*.

۱۷. سلالة الأطياب، نقاوة الأنجاب، ذكى ألمعى مرحوم حكيم ميرزا على.
۱۸. منبع الفضل والكمال سيّد حمايت حسين الكنتورى معروف به مير على‌بخش.
۱۹. ذكى جليل ميرزا اسماعيل.
۲۰. سعيد ازلى ميرزا محمّد على.
۲۱. فاضل مدقّق لوذعى مولوى حكيم سيّد احسان على.
۲۲. عالم عامل و عارف كامل سيّد سجّاد على جائسى.
۲۳. جناب معلّى القاب، عالم معالم دينيه، عارف معارف يقينيه، محقّق نحرير، مدقّق بى‌نظير، جامع معقول و منقول، حاوى فروع و اصول، جناب ميركاظم على مرحوم.
۲۴. سلالهٔ اُمراى كرام، نخبهٔ ازكياى فخام، ذو المفاخر والمناصب، جليل المآثر والمناقب، زينت‌بخش وسادهٔ جاه و جلال، يكتا[1] گوهر دريای علم و كمال، منبع فصاحت و بلاغت، معدن رشادت و براعت[2]، و غوّاص قاموس فنون ادبيه، مصحّح صحاح علوم لغويه، زبدة الأعيان، فخر الأمثال والأقران، جناب مستطاب ميرزا زين الدين[3] احمد خان بهادر المعروف به ميرزا محسن ـ دام ألطافه.
۲۵. فاضل مدقّق زكى مولوى سيّد اعظم على. (*تذكرة العلماء*)
۲۶. فاضل لوذعى ملّا على نقى قزوينى.
۲۷. عالم ألمعى مولوى سيّد على نقى.
۲۸. عالم عامل فاضل كامل سيّد پناه على.
۲۹. فاضل كامل مير خدابخش مرحوم مختار آفرين على خان.

تاريخ وفات

شب نوزدهم رجب سنه ۱۲۳۵ در عهد فرمانروای أوَدْه غازی الدين حيدر پادشاه در

---

۱. در نسخه: + «ز» تصحيح از *تذكرة العلماء*.
۲. در نسخه: برائت، تصحيح از *تذكرة العلماء*.
۳. در نسخه: «زين العابدين» تصحيح از *آئينه حق نما* و *تذكرة العلماء*.

بلدهٔ لکهنو وفات شد. و مزار فائز الأنوارش در حسینیه[ای] که خود تعمیر نموده بود در بلدهٔ لکهنو واقع است ـ رحمة الله علیه.

تاریخ وفات نظماً چنین گفته شد:

فقیه و مجتهد و عالم و مروّج دین — شریف مکّهٔ علم و کمال و فضل و تقیٰ
ضیای دیدهٔ دروازهٔ مدینهٔ علم — عزیز مصر سیادت، سپهر مجد و علا
ندید چشم فلک مثل آن مجدّد دین — که شاهدند به فضل و بزرگیش اعدا
جمال درخور علم و کمال داشت از آن — که بُد[1] ز روزِ ازل مهبط فیوض خدا
به آبیاری ارشاد آن سحاب فیوض[2] — دمید در گِل ناچیز هندیش گُلها
رسید چون شب تاسع‌عشر زماه رجب — سفر به روضهٔ رضوان نمود از دنیا
در این مصیبت جانکاه شیعیان یکسر — به سوز سینه نمودند ماتمی[3] برپا
چواین مصیبت عظمیٰ در اهل‌دین روداد — به‌دل گذشت که تاریخ آن کنم انشا
سروش غیب همان وقت ناگهان فرمود — ستون دین به زمین اوفتاد واویلا

[4]۱۲۳۵

---

۱. از *تذکرة العلماء*.

۲. در *تذکرة العلماء*: «کرم» بدل «فیوض». و در نسخهٔ کتابخانهٔ مرعشی از *تذکرة* به مانند متن.

۳. در نسخه و *تذکرة العلماء*: ماتم.

۴. به نقل از *تذکرة العلماء*. و ابیات، سرودهٔ تلمیذ او سیّد احمد علی محمّدآبادی ر.ک ص۳۰۳.

احوال حضرت حجّة الإسلام ملاذ الأنام سلطان العلماء السيّد محمّد رضوان‌مآب ـ رحمة الله عليه ـ

[۱۱۹۹ ـ ۱۲۸٤]

خلف اکبر حضرت غفران‌مآب بود. ولادت باسعادتش هفدهم ماه صفر سنهٔ ۱۱۹۹ در بلدهٔ لکهنو شد.

حضرت غفران مآب در خواب امام عصر و حجّة منتظر عجّل الله ظهوره را زیارت نمود که می‌فرمایند: «ما پسر تو را در حضانت خود گرفته‌ام» چنانچه آن جناب افتخاراً می‌فرمود: «وأنا أفتخر وأقول: إنّ صاحب زماني، والحجّة المنتظر الربّاني، قد تكفّل لحضانتي وربّاني»[۱] (*جوهر عزیزه شرح وسیط وجیزه*[۲]، مصنّفه تاج العلماء طاب ثراه).

کمالات نفسانی

تحصیل و تکمیل علوم عقلیه و نقلیه خدمت والد بزرگوار خودش فرمود. و به عمر نوزده سالگی به کمالات اجتهاد و استنباط فائز گردید. صاحب *تذکره* می‌فرماید: «الحق که آن جناب از راه سایر محامد ذاتی و صفاتی و تبحّر در علوم معقول و منقول؛ خصوصاً جودت تحریر و متانت تقریر، و دفع تسویلات مخالفین و ردّ

---

۱. تفصیل این منام در تعلیقهٔ *تذکرة العلماء*، ص ۳۴۲ (بخش ضمیمه) خواهد آمد.

۲. *الجوهرة العزيزة في شرح وسيط الوجيزة*، (چاپ شده در *رسائل في دراية الحديث*، ج ۲، ص ۴۶۷).

شبهات مبتدعین، و نصرت مذهب ائمهٔ طاهرین، و ابطال اقوال سُنّیه و سائر معاندین، میان علمای زمان و فقهای دوران ممتاز است، حتّی که احدی از علمای عرب و عجم و سائر بلاد اسلام در این فضیلت عظمیٰ به آن جناب نمی‌رسد.

از کلام کرامت‌نظامش نور هدایت تابان، و از تصانیف فیض‌تضاعیفش لمعات حقائق درخشان، صمصام دلایل باهره‌اش رؤوس شیاطین را برانداخته، و رماح براهین لامعه‌اش قلوب مخالفین را هدف ساخته.

و علاوه بر این، جودت بیان فی البدیهه که دارد شاهد کمال صفای طبع اقدس آن جناب است. حقیر کثیر التقصیر اکثر اوقات که حاضر خدمت حاشیه‌بوسان بساط فیض‌مناط می‌باشد مشاهده نموده که آن جناب در وقت تکلّم بی‌تکلّف جواب اسئلهٔ دقیقه را به کمال خوش بیانی و شیرین زبانی علی الفور بیان می‌فرماید که لطائف نکات و غرائب استعارات آن بعد تأمّل بر اصحاب ذهن[1] واضح می‌شود. اکثر علمای معاصرین و فقهای آفاق، خصوصاً مجتهدین عتبات عالیات مشاهد ائمّهٔ عراق، اذعان کمال فضل و اجتهاد آن جناب دارند و سلسلهٔ مودّت و مراسلات با آن جناب جاری، و مراتب غایت اعزاز و احترام آن جناب را در عبارات خود مرعی می‌فرمایند.

و شمّه [ای] از فیض تفقّه و تبحّر آن جناب آنست که در این زمان احدی از مشاهیر فضلای هندوستان نیست که سلسلهٔ تلمذش به آن جناب بلاواسطه یا به واسطه یا وسایط منتهی نباشد؛ خصوصاً برادران نامدار آن جناب، سیّما جناب مستطاب سیّدالعلماء سابق‌الألقاب ـ که عالم عدیم‌المثال و فقیه علی الاطلاق و در فضل و اجتهاد شهرهٔ آفاق‌اند ـ، مدّتهای مدید مقتبِس انوار علوم و ملتقِط دُرّ بحار فیوض آن جناب بوده‌اند.

و به برکت آن جناب نماز جمعه و جماعت و جمیع احکام شرع زیاده‌تر از زمان والد ماجد آن جناب در اقصای[2] بلاد هند شیوع و رواج یافته، و عالَمی مسائل ضروریه صوم و صلاة را شناخته.

---

۱. در نسخه: رزین، تصحیح از *تذکرة العلماء*.

۲. در *تذکرة العلماء*: اقطار.

بالجمله محامد و فضائل آن جناب زیاده از حد احصا است، از جمله تواضع و انکسار و محاسن اخلاق آن جناب آنست که جناب مستطاب مولانا سیّد العلماء المصطفین جناب سیّد حسین ـ دامت برکاته ـ را بر نفس نفیس خود مقدّم داشته، تفویض سائر اُمور دینی و دنیوی بر[1] آن جناب فرموده‌اند.

و از خصائص آن جناب آنست که با وجود تواضع و انکسار کمال تمکین و وقار دارند، و جامع علم و حکمت و شجاعت و جلادت می‌باشند، و حال آنکه اجتماع این دو صفت مثل جمع بین الضدّین دشوار و از نوادر روزگار است.

و یکی از محاسن خصال آن آیت ذو الجلال آنست که در إعلای کلمهٔ حق پاسداری احدی نمی‌فرمایند، به فحوای ﴿لا یَخافُون في اللهِ لومةَ لائمٍ﴾[2] از بدگوئی اشرار الناس باکی و پروائی ندارند، و بسا است که در اظهار احکام شریعت بر خلاف مزاج ملوک سلوک فرموده‌اند. (*تذکرة العلماء*)

حالات و وقایع

پادشاه مرحوم جنّت مکان ابوالمظفر[3] ثریّاجاه مصلح الدین محمّد امجد علی شاه ـ طاب ثراه ـ در زمان سلطنت خود محکمهٔ مرافعهٔ شرعیه را به جهت فصل قضایا و دعاوی و خصومات مردم ـ که به حکم شرع سیّد المرسلین و ملّت ائمهٔ معصومین صلوات الله علیهم أجمعین عهدهٔ مجتهد جامع الشرائط است ـ بر رای بیضا ضیای آن جناب مفوّض فرمود، و بسیار مراتب احترام و انقیاد آن جناب را مرعی می‌داشت، حتی که روزی به خدمت آن جناب تشریف آورده به کمال حسن اعتقاد، بلکه به تواضع و انکسار ملاقات فرمود، و در ترویج احکام شرع شریف بر طبق فتاوی آن جناب کوشید، و به‌اشعار آن جناب و سعی جناب سیّد العلماء ـ دامت فیوضهما ـ

---

۱. کذا، و در *تذکرة العلماء*: به.

۲. المائدة (۵): ۵۴.

۳. در *تذکرة العلماء*: ابو المظفر.

مدرسه[ای] برای طلبهٔ علوم قرار داد، و فضلای کبار و مدرّسین عالی‌وقار را به تدریس و إفادهٔ علوم حقّه معیّن فرمود، و در هر یک از نواح[۱] ممالک محروسه شخصی مفتی را مأمور نمود که احکام شرع را به هنگام دعاوی و منازعات متخاصمین در سایر این مملکت به حسب فتاوی آن جناب جاری داشته باشند، و نیز إخراج زکات از اموال شاهی و تقسیم آن به مستحقّین به موجب اختیار آن جناب اجرا یافت، خلقی کثیر و جمعی غفیر از مؤمنین از فیض این نوال به کام دل رسیدند، و هم از اموال خود جمعی از مؤمنین را در خفیه آن قدر اعانت فرمود که از فقر و احتیاج رَسته مرتبهٔ اغنیا یافتند.

و أیضاً پادشاه مرحوم جنّت مکان، مُهر به نام نامی آن جناب متضمّن خطاب مستطاب «مجمع علوم دین، و مرجع سادات و مؤمنین، حافظ احکام إله، مجتهد العصر، سلطان العلما» منقوش فرموده به خدمت آن جناب فرستاد، و منشیان دفتر را مأمور فرمود که این لقب را برای آن جناب می‌نوشته باشند؛ و قبل از منقوش شدن آن در جملهٔ این خطاب لفظ «مورد اعتقاد امجد علی شاه» بر[۲] تجویز شاهی بر آن جناب عرض کردند؛ لکن آن جناب از راه انکسار قبول نفرموده استدعا نمود که به جای «مورد اعتقاد» «مورد عنایات» نقش کنند؛ لهذا همچنان به عمل آوردند.

و پیوسته حال حُسن عقیدت و خلوص ارادت حضرت پادشاه مرحوم به خدمت آن جناب یوماً فیوماً در ترقی بود تا آنکه در قرب آوان[۳] تحریر این مقام[۴] در روز بست و ششم ماه صفر این سال که سنهٔ یکهزار و دو صد و شصت و سه هجری بود[۵] که آن پادشاه دین‌پناه به رحمت حق پیوست. و بعد از آن توجّه و الطاف حضرت

---

۱. کذا، و در *تذکرة*: انواع.

۲. کذا، و در *تذکره*: به.

۳. آوان: جمع أوانست به معنی اوقات.

۴. در نسخه: + «کتاب *تذکرة العلماء*» و از آنجا که این بخش و بخش بعدی از یک موضع از *تذکرة العلماء* برگرفته شده بود نیازی به آن نبود.

۵. در *تذکره*: است.

پادشاه زمان، سلطان دوران، خاقان بن الخاقان ابن الخاقان ابو المنصور سکندر جاه ناصر الدین حضرت سلطان عالم محمّد واجد علی شاه ـ خلّد الله ملکه وسلطنته ـ نیز در حق آن جناب قریب به همان درجه است. حق تعالی آن جناب را همیشه تا ظهور حضرت امام صاحب الزمان عليه السلام زینت فزای مسند اجتهاد و هدایت و ارشاد داراد، و در ترویج احکام شرع خیر الأنام به ذات بابرکات آن جناب یوماً فیوماً متزاید گرداناد، بحقّ محمّد وآله الأمجاد. (*تذکرة العلماء*).

مدائح آن جناب

العالم الخبیر والحبر النحریر مولانا السیّد إعجاز حسین المرحوم می‌فرماید در ترجمهٔ آن جناب: الإمام الهمام، والبحر القمقام، السیّد الأمجد الأسعد الأوحد، شمس فلك الإفادة، بدر سماء الإفاضة والسعادة، خاتمة المجتهدین، ملاذ الفضلاء الأمجدین، محیي شریعة جدّه خاتم النبیین، مبین معضلات الأحکام بأوضح البراهین وأفصح الاستدلال والتبیین، سیّدنا ومعتمدنا السیّد محمّد بن السیّد دلدارعلي بن السیّد محمّد معین دامت أیّامه. (*شذور العقیان* [«مخطوط، مکتبة رضا، رامپور ص ۶۲]).

وقال أُستاد الکلّ في الکلّ غفران‌مآب في إجازته له:

کان بحمد الله تعالی ممّن جدّ في هذا المطلب، وتروّی من هذا المشرب الأعذب، الفاضل المتوقّد الزکي[1] الأوحد، [و][2]الألمعي الأعزّ الولد الأمجد، ثمرة فؤادي وقرّة عیني السیّد محمّد ـ لا زال محمّداً بمکارم الأخلاق ومتحلّیاً بحليّ الکمالات، محفوظاً ومصوناً عن جمیع الآفات والعاهات، بحقّ محمّد وآله رفیع الدرجات، علیهم صنوف الصلاة والتحیات الزاکیات.

فإنّه ـ طوّل الله عمره ـ في ریعان الشباب وعنفوانه فاق معظم الأمثال والأقران، وامتاز بترقّیه مدارج الکمال عن أکثر أبناء الزمان، رتع في ریاض العلوم، وکرع من

---

۱. کذا. والأنسب: الذکي.

۲. من الإجازة المخطوطة و*تذکرة العلماء*.

عين الكمال، و ترقّى إلى أعلى معارج الفضائل، وآل حاله إلى أحسن الحال، أوشك أن يبيض المداد من إشراق ذكائه، وتنور [قلوب][1] أهل بيتنا بنور ضيائه، ولعمري لو قلنا: إنّ زيته يضيء ولو لم تمسسه نار لم يكن مستبعداً، ولو قلنا: إنّه محلّ عناية حجّة الله المنصور بعون الله لكان قولاً مسدّداً، كما هو مفاد بعض الرؤيا[2] الصادقة في المنام، وتفصيله يقتضي محلّاً آخر غير هذا المقام، وأضاف [أيضاً بمنّه وكرمه][3] إلى ما أعطي من العلم حسن العمل والتنزّه عن كثير من الخطأ[4] والزلل، برّ بالوالدين ولم يـعصنا[5] طرفة عين فجزاه الله عنّا خير ما جازى[6] الولد عن والديه، وجعل غده خيراً من أمسه واليوم الذي بين يديه. انتهى.

و أيضاً جناب غفرانمآب در اجازهٔ آن جناب می‌فرماید که:

من از مدتی که ولد امجد معزیٰ إلیه را مرتقی به سوی مدارج کمال و متخلّق به مکارم اخلاق و محامد خصال یافتم در خاطر داشتم که اجازه[ای] چنانکه معمول علمای کرام است، برای او بنویسم؛ زیرا که او را لائق این امر دیدم اگرچه سائر فرزندانم پارهٔ جگر و ثمرهٔ دل می‌باشند، لکن او به فضل الهی از میان ایشان ممتاز است به آنکه اکمل افراد اولاد روحانیه و نتائج نفسانیه نورانیه است. و چون بعضی اُمور در باب این مطلب ـ یعنی نوشتن اجازه ـ مانع بود؛ خصوصاً ملاحظهٔ حسد و لداد اهل تعسّف و عناد که معظم بضاعت ایشان سلوک طریقهٔ اعوجاج است، و بهترین اُمور را حمل بر بدترین محامل می‌کنند، اظهار آن در حیّز تعویق افتاده بود، تا آنکه وقت ظهور آن در رسید، و خوبی چیزی که ارادهٔ اظهارش داشتم بر عقل حق پسند ظاهر شد، پس آنچه مکنون خاطرم بود به منصّهٔ ظهور درآوردم، پس او را

---

۱. من الإجازة المخطوطة و*تذكرة العلماء*.

۲. المثبت من الإجازة المخطوطة و*تذكرة العلماء*، وفي النسخة: رؤيا.

۳. من الإجازة المخطوطة.

۴. المثبت من الإجازة المخطوطة و*تذكرة العلماء* وفي النسخة: خطأ.

۵. المثبت من الإجازة المخطوطة و*تذكرة العلماء*، وفي النسخة: لم يعصينا.

۶. المثبت من الإجازة المخطوطة و*تذكرة العلماء*، وفي النسخة: جاز.

اجازه دادم ـ حق تعالی او را و سائر اولاد ما را به سوی بلندترین معارج علماء و اقصی مدارج فضلا مرتقی گرداناد ـ که روایت کند از من جمیع مرویات مرا از مصنّفات اسلام، و مؤلّفات خاص و عام در[1] فنون و علوم، از کتب حدیث و تفسیر و کلام و اصول و فقه و رجال و نحو و لغت و قرائت و حکمت و غیر اینها که دخلی در علوم دین دارد. تا این اجازه کافی وافی باشد. انتهی محصّل کلامه الشریف روّح الله روحه اللطیف.

و از تاریخ تحریر اجازهٔ مذکور ـ که سنهٔ یکهزار و دو صد هیجده هجری است ـ و تاریخ ولادت[2] ـ که مذکور شد ـ ظاهر می‌شود که عمر شریفش در زمان تحریر اجازه قریب نوزده سال بود، حال آنکه آن جناب از مدتی پیش از آن ـ چنانکه از عبارت اجازه مذکوره ظاهر می‌شود ـ به کمالات اجتهاد و استنباط و سائر فضائلی که در کلام جناب غفران مآب طاب ثراه وارد است اتصاف داشت. وذلك فضل الله یؤتیه من یشاء.

لکاتبه[3]:

قبلهٔ دین و کعبهٔ ایمان — رکن اسلام و فخر عالمیان
حافظ شرع و ملّت نبوی[4] — وارث علم و زهد مرتضوی[5]
فلکِ رفعتِ صلاح و سداد — شمسِ اوجِ هدایت و ارشاد
نخبهٔ اصفیای آل رسول[6] — شمع مشکاة دودمان بتول[7]
مرجع عصر و مقتدای زمان — مهبط لطف حضرت یزدان
باد دایم به حفظ ربّ عباد — زیب‌افزای مسند ارشاد

---

۱. در نسخه: «و» بدل «در»، تصحیح از *تذکرة العلماء*.
۲. یعنی ولادت سلطان العلماء.
۳. یعنی مؤلّف *تذکرة العلماء*.
۴. در نسخه: + ص.
۵. در نسخه: + ع.
۶. در نسخه: + ع.
۷. در نسخه: + ع.

و جناب مولانا و مقتدانا سيّد العلماء الأعلام جناب سيّد حسين ـ دامت فيوضه ـ در اجازه[اى] كه براى استاد اين حقير جناب تقدس و كمالات مآب، جامع المعقول والمنقول، عمدة العلماء الفحول، مولانا جناب سيّد محمّد هادى ـ دام ظلّه العالى ـ نوشته‌اند بعد از نقل كلام جناب غفران‌مآب كه مذكور شد مى‌فرمايند كه:

حق تعالى رجاى جناب غفران‌مآب را در حقّ آن جناب متحقق فرمود؛ زيرا كه ما ساير برادران كه كوچكتر از آن جناب بوده‌ايم اقتباس انوار إفادات آن جناب نموده‌ايم و از فيض علوم آن جناب متاع وافر برداشته‌ايم.

و أيضاً مى‌فرمايند:

أنا أروي جميع ذلك ـ أي كتب الحديث والفقه وسائر العلوم ـ عن أخي المعظّم، قدوة المتكلّمين الأعلام، وأُسوة المجتهدين الكرام، مشحذ مهنّده الصمصام على وجوه خرّت لاتّباع الأصنام، والضارب سيفه الماسح الذي [لدمائهم] سافح على أعناق النواصب [اللئام، المتوقّد][1] ذهنه الثاقب كالبرق الخاطف لأبصار الخصام، قامع البدع ودامغ رؤوس الطوائف الباطلة والفرق الغوية، وباترهم بالضربة الحيدرية، وطاعن صدورهم بطعن الرماح الذي أربح أهل الإيمان من طالبي البرهان بأفضل الأرباح[2]، مؤسّس أصل الأُصول، نقّاد الفروع والأُصول، العلم المفرد والعالم الأوحد، مولانا السيّد محمّد ـ لازال[3] شموس إفاداته بازغة. (*تذكرة العلماء*)[4]

قال المولى القمقام أفضل الناس جناب المفتي ميرعبّاس رحمه الله:

لسان المتكلّمين، وأُسوة المتفقّهين، وقدوة المتألّهين، [و]خاتم المجتهدين، صفوة الفقهاء، وأفضل النبلاء، النور الشعشعاني، والعالم الربّاني، سلطان العلماء، وسمي سيّد الأنبياء ـ أدام الله بركاته بسادته وولاته. انتهى موضع الحاجة.

---

١. من الإجازة المخطوطة.
٢. في النسخة: الأرماح.
٣. في الإجازة المخطوطة: لا زالت.
٤. الإجازة المخطوطة، ص ۶.

ثمّ يقول:

شمس سماء الاجتهاد، و بدر ليالي الرشاد، العلّامة الفهّامة الأوحد الأمجد السيّد محمّد، فبيُمنه وسعوده وبركات وجوده شاعت الشريعة الشريفة، وزالت الخشية والخيفة، لم يَزَل الدين ينمو بنموّه، وكلمة الله تعلو بعلوّه، غَلَب العُداةَ بالحجّة قهراً، وعَبَد الله سرّاً وجهراً، فانقشع غَمامُ الأذِيَّة، وارتفع بلاءُ التقيّة، رغماً للدهر العنود، وخلافاً لما خلا من العهود.

بلغ من علم الكلام ذروة السنام، وقَطَّ بالضربة الحيدرية رؤوس الطغام، جرح بطعن الرماح كبودهم، وأحرق بالبرق الخاطف جلودهم، ضرب أعناقهم بالصمصام، وأثخنهم بالسيف الماسح جرحاً لا يلتام[1].

إلى أن قال:

فتلخّص أنّ الانتقام المذكور في الآية هو اللعن عليهم والطعن فيهم، وكما أنّ اللعن أوّل ما جرى على لسان محمّد رسول الله (ص)، فكذا الطعن فيهم قد تمّ وكَمُل وبلغ إلى الغاية القصوى بتحرير هذا السيّد النحرير صاحب اليد الطولى والدرجة العليا، سميّ رسول الله ووارثِه علماً وأدباً، وابنِه أُرومة ونسباً.

إلى أن قال:

أعطاه الله في الوجه صباحة، وفي الكلام ملاحة، وفي اللفظ فصاحة، ما له في الكاتبين الأفاضل والمتكلّمين الأماثل مثيل، ولا في غير كلامه إلى السلسبيل سبيل، إذا أفصح عن واضح المحجّة لم يترك لابن حَجَّة حُجّة، ولو رآه ابن أبي الحديد لافتخر[2] وخرّ، ولو باراه[3] ابن الحجر لسكت كأنّه التقم الحجر، ومَنِ ابنُ أبي الحديد حتّى يُنشد نشيداً، وأنّى لابن الحجر أن يُناظره صَديداً، قل كونوا حجارة أو حديداً،

---

١. إشارة إلى تأليفاته: ١. *الضربة الحيدرية* ٢. *طعن الرماح* ٣. *البرق الخاطف* ٤. *الصمصام القاطع* ٥. *السيف الماسح*.

٢. في نسخة المرعشي من المصدر: + برؤيته.

٣. في النسخة: رآه. باراه في الأمر مباراةً: عارضه فيه، وفَعَلَ مثلَ فعله.

لا يعدله سَحْبان[١] ولا يماثله حسّان[٢]، مجالسه كجنّة عالية قطوفها دانية لا يَسْمَعُونَ فيها لَغْواً ولا تَأْثِيماً، وإذا[٣] رأيتَ ثَمّ رأيتَ نَعيماً[٤]، كلامه محض الصدق ومُرّ الحقّ، وربما يكبر على السامع ويشقّ، فإنّ الناس منهم من ينطق بما ليس له بأهل، وتقريره عليه إغراء له بالجهل، فإذا مَوَّه في حضرته أحد مَنَعه ورَدَعه، ولا يرضى بالمماشاة معه، سيّما عند القضاء والمرافعة، ومع ذلك من دأبه المطايبة والممازحة، ومَن أغلظ له في القول قابله بالمسامحة[٥]، مُسكِت للمبطلين، ومُنطِقٌ للآملين، وجامعٌ بين الصلابة واللين، وإنّ له منفرداً في قيامه وقعوده، مهابةً لا تكون للسلطان في جنوده، ومن العجيب أنّه مع قوّة القلب رقيق الفؤاد، عطوف على العباد، فهو في الشجاعة بحيث لو رآه الغضنفر لفرّ، وعند الموعظة على حال لو دراه الحجر لانفجر، ولو تراه قاعداً على المنابر، ذاكراً للمنايا والمقابر، ساكباً كالسحاب الهامر[٦]، بجسمه الضامر.

وبالجملة فالذي ظهر بي من سيرته، وعرفتُه من علانيته وسريرته، وشهد[٧] به البيّنات والعلائم، أنّه لا يخاف في الله لومة لائم، متقرّب إلى الله تعالى في أعماله، مشغوف بحبّ النبي وآله، ما رأيتُ [أحداً] أشدّ منه في القلب قوّة، ولا من حيث النفس مروّة. (*أوراق الذهب* [ص ٢١٤ و ٢٢٠ ـ ٢٢٢])

وقال مولى يوسف الإسترآبادي الحائري في مكتوبه إلى سيّد[٨] العلماء ـ طاب ثراه ـ:

ثمّ أرجو من لطفك العالي تبليغ السلام إلى جناب مقتدى الأنام من الخواصّ والعوامّ، قدوة الفقهاء والفضلاء الراشدين، الملاذ الأمجد الكريم، والمطاع الممجّد

---

١. سَحبان بن عجلان أخطب خطباء العرب. راجع: *جمهرة الأمثال*، ج ١، ص ٢٠٢، رقم ٣٣٧؛ *المستقصى*، ج ١، ص ٢٨، رقم ٨٧.

٢. في النسخة: «لسان»، وحسّان بن ثابت من شعراء العرب المعروفين.

٣. في النسخة: إذ.

٤. اقتباس من الآيات ١٤ و ٢٠ من سورة الإنسان والآية ٢٥ من سورة الواقعة.

٥. في النسخة: في بالمسامحة.

٦. الهامِر: السحاب السيّال.

٧. في المصدر: شهدت.

٨. في النسخة: «السيّد» وكذا في سائر الموارد.

العليم، مَن هو ورثة الأنبياء، ومصابيح الدجى وأُولي النهى، ذوي السجايا الكريمة، صاحب الدراية العظمى أبو المكارم عزّ اسمه عن الذكر، وجلّ خلقه عن الفكر، سيّد السادات سيّدنا جناب السيّد محمّد صاحب قبله و كعبه ـ زيد فضله ودام علاه. (*ظلّ ممدود* [ص ۳۴])

وقال حجّة الإسلام مولانا علي نقي الطباطبائي الحائري ـ طُيِّب رمسه[۱] ـ في مكتوبه إلى سيّد العلماء ـ نوّر ضريحه ـ:

ثمّ المرجوّ المستدعى من ذلك الجناب تبليغ سلامنا التامّ العامّ الحقيق بالإكرام، إلى مركز دائرة الحلم والسعادة، وقطب فلك العلم والسيادة، رأس أهل الكرم والفضل والجلال، ورأس آل الهدى والورع والكمال، ذي المراتب السنية والمعارف البهية، نور حدقة الأبصار ونور حديقة الأزهار، وحيد الدهر وفريد العصر، مولانا عمدة الفقهاء والمجتهدين، زبدة الفضلاء المتبحّرين، المولى[۲] المكرّم المحترم السيّد محمّد ـ مدّ ظلّه الظليل ومجده الأصيل. (*ظلّ ممدود* [ص ۳۷]).

وقال شيخ[۳] الإسلام الشيخ محمّد حسن صاحب *جواهر الكلام* في مكتوبه إلى سلطان العلماء وسيّد العلماء ـ طاب ثراه ـ:

الضاربين للمجد بأعلى هام المجرّة قباباً، واللابسين من قديم الشرف السؤدد ثياباً، الكافلين لأيتام آل الرسول، الجامعين بين الإحاطة بالمنقول، وإماطة[۴] مستور شبه المعقول، المنصوبين من صاحب الشريعة لها حكّاماً، والناهضين[۵] باستخراج أحكام المكلّفين[۶] عن أدلّتها حلالاً وحراماً، الملقي إليهما الفضل المبين بزمامه، والمتكفّلين[۷]

---

۱. هو السيّد علي نقي بن محمّدحسن بن السيّد محمّد بن السيّد علي الطباطبائي، حفيد صاحب *الرياض* ترجم له في *الكرام البررة* (القسم الثالث)، ص ۲۰۰.

۲. في النسخة: الموالي.

۳. في النسخة: «الشيخ»، وكذا سائر الموارد المشابهة.

۴. في النسخة: الإماطة.

۵. المثبت من المصدر *والتكملة* وفي النسخة: الناصبين.

۶. في النسخة: المتكلّفين، والمثبت من المصدر *والتكملة*.

۷. في النسخة والمصدر: المتكلّفين، والمثبت من *التكملة*.

بإعانة الدين القويم في إحكامه وأحكامه، سوري بلدي الإسلام، وحجّتي الله في الأنام، المشتقّين من المادّة المحمّدية فأمست لهما فرعاً وأصلاً، والمتقدّمين من الشجرة الزيتونية فأضحيا للمعروف أهلاً، نوري العين، المبرّأين من كلّ شين، السيّدين السندين الأعظمين، جناب السيّد محمّد وجناب السيّد حسين ـ دام مجدهما، لا زالا[1] فرقدين في سماء الشريعة هاديين للأُمم، وعَلَمي رشاد الشيعة دونهما كالعلم، ولا برح بارق سحابهما هاطلاً، وصادق نوالهما شاملاً، بمحمّد الأمين، وآله الغرّ الميامين. (*ظلّ ممدود* [ص ٤٢])[2].

ومنه ـ طاب ثراه ـ في بعض مكاتيبه:

إلى فرقدي المجد السامي، ومددي سحاب الفضل الهامر الهامي، وقطبي فلك الشرف المستطيل، ومركزي دائرة الرئاسة والسعادة في كلّ جيل، المحيطين بجوامع المنقول، والجامعين بين تنقيح الفروع وتحرير الأُصول، والمالكين أزمّة المعقول بتوضيح الدليل والمدلول، السيّدين الأمجدين، والسندين الأسعدين، والعمادين الأقومين الأعظمين الأفخمين، والعَلَمين الأعلمين، جناب السيّد محمّد وجناب السيّد حسين مدّ الله ظلّهما للعالم مقيلاً، وأدام إفاداتهما للمهتدين إلى الحقّ سبيلاً، وأقرّ بهما عين الشريعة إلى أبوابهما الذريعة. (*ظلّ ممدود* [ص ٤٦])

ومنه ـ طاب ثراه ـ في بعض مكاتيبه:

السيّدين الفرقدين النيّرين ... الشارعين إلى الهدى أبوابا
أمحمّدٌ يا فرع دوحٍ شامخٍ ... من مهدي خير [إلى] الألبابا
يا نور مشكاة العلوم ومديرها[3] ... كم قد كشفت من العلوم صعابا
نقل المشاهد عن علاك مكارماً ... لولا العيان لخلته كذّابا
شيّدت مجدك في حسين أنت منه ... وهو منك مآثراً أنسابا

---

١. في النسخة: لا زال، والمثبت من المصدر *والتكملة*.
٢. أورد هذه المكاتبة بتمامها أيضاً في *تكملة نجوم السماء*، ج ١، ص ٧٨ ـ ٧٩.
٣. في المصدر: بدرها.

هـو صـاحب العـلم الغـزير ومـن له ... أوراد ذكـرٍ تـؤنس المـحرابـا
وصـفات فـضلٍ لست أُحـصيها وهـل ... أحـصى امـرء[1] عـدد الرمـال حسـابا
هـو[2] خـير مـن صـحّت مآثـر مـجده ... هـو خـير [مـن] لبس العـلى جـلبابا
يـا مـن شـرعت مـناهج التـدقيق كـم ... فـيها فـتحت إلى الشـريعة بـابا
أوضـحت شـرعة جـدّك المـختار للـم ... سـترشدين فـلم تـدع مـرتابا
ومَـحَضتُها لمـحمّد الحسـن الوفـا ... لمـا زكـى وزكـوتما أحسـابا
عـلّامة العـلماء طُـرّاً لا تـرى ... إلّا إليـه لدى العـثار[3] مآبـا

(*ظلّ ممدود* [ص ۱۱۷])

ومنه ـ طاب ثراه ـ في بعض مكاتيبه:

إلى القمرين البازغين بأفلاك العلوم، والمتصرّفين في استخراج الأحكام من المنطوق والمفهوم، الفرقدين الهاديين للمضلّين، والنيّرين الدليلين للمتحيّرين، والعَلَمين المنصوبين للمسترشدين، حجّتي الله سبحانه على العباد، الواجبة طاعتهما على الحاضر والباد، فنني الشجرة[4] التي بدت بالعلم والفضل أغصانها، وبَسَقَت[5] بالحلم والبذل أفنانها، المضطلعين بأثقال تكاليف هذه الأُمّة، والناهضين بأعباء علم النبي والأئمّة، من لا تُلوى الخناصر[6] إلّا عليهما، ولا يُشار بالأكفّ إلّا إليهما، ولا يُفْضَض[7] ختام المشكلات إلّا لديهما، نور العينين، وروحي التي بين الجنبين، الأخوين السيّدين السندين المعتمدين، جناب سلطان العلماء السيّد محمّد وجناب الأخ سيّد العلماء السيّد حسين، صانهما عن كلّ شين، ودام ظلّهما على

---

۱. في النسخة: أمره.
۲. في النسخة: + يا.
۳. في النسخة: العشار.
۴. الفَنَن جمعه أفنانٌ، ثمّ أفانين، وهي الأغصان (*الصحاح*، ج ۶، ص ۲۱۷۸).
۵. يقال: بَسَقَ فلانٌ على أصحابه، أي عَلاهم (*الصحاح*، ج ۴، ص ۱۴۵۰). وفي هامش المصدر نقلاً من الصراح: بسق: باليدن درخت. ومنه قوله تعالى: ﴿**والنخل باسقات لها طلع نضيد**﴾ و زبردست شدن بر اقران خود.
۶. الخِنْصِر: الإصْبَع، والجمع الخناصر (*الصحاح*، ج ۲، ص ۶۴۶).
۷. الفَضّ: الكسر بالتفرقة (*الصحاح*، ج ۳، ص ۱۰۹۸).

العالمين، ونشر على الشيعة[١] إقبالهما، ولا برح سابغ نعمهما عائدة على عفاة الفقراء آمين ثمّ آمين[٢].

إلى أن قال:

ثمّ ليكن معلوماً لديكما أنّه لم نزل في سابق الزمان نتمنّي أن يكتحل نواظرنا بما سمح به السيّدان وأبرزاه في قالب التصنيف، حتّى ظفرنا بحمد الله تعالى بمنى، وأشرق علينا من تحقيقاتكم لامِع إسناد وصل إلينا الكتاب[٣] الذي هو تاج الشيعة الاثني عشرية، الموسوم *بالضربة الحيدرية*. (*ظلّ ممدود* [ص ١١٩ ـ ١٢٠ و ١٢٢])

وقال الفاضل الشيخ محمّد بن محمّد النجفي ﷺ في مكتوبه:

حضرة السيّد السند، والكهف المعتمد، المولى الأعظم، والمطاع المعظّم، السيّد البهي، ذي الشرف الجلي، الفاضل العادل الأحشم، والنحرير الكامل الباذل الأفخم، الذي هو من جوهر الفضل مكوّن، وكتاب الدهر بمحاسنه معنون، ما طلعت شمس فتاويه إلّا وأشرقت آفاق الدنيا رونقاً وابتهاجاً، ولا امتطى[٤] صهوات[٥] أبحاثه إلّا كان له نور الفهم على وهم الأشكل سراجاً وهاجاً، ودانت له الليالي فجلّى لها ظلمات الحنادس، ووانت له سماء المعالي فاستقرّ بها وهو للنيّرات الخمس سادس، العلم المختلف إليه، والعلّامة المتّفق عليه، جناب المولوي المعنوي المولوي السيّد محمّد صاحب ـ دام فضله العالي، لا زال محروساً بعين الله ما تبسّم البرق أو الغيث همى، ولا برح الفضل أليف بابه، والفخر حليف جلبابه، بالنبي وآله وأصحابه. (*ظلّ ممدود* [ص ٥٠])

ومنه ـ طاب ثراه ـ:

العلّامة النحرير وعديم النظير، جامع المعقول والمنقول، وحاوي الفروع والأُصول، فخر الفقهاء والمجتهدين، معين الإسلام والمسلمين، المولى الأعظم، والمقتدى

---

١. في النسخة: الشريعة.

٢. ستأتي هذه الفقرات من المكتوب نقلاً من *أوراق الذهب* في ص ١٧٧.

٣. في النسخة: كتاب.

٤. في النسخة: إمطاء.

٥. الصَهْوة: موضع اللِبْد من ظهر الفرس. وأعلى كلِّ جبلٍ: صَهْوَتُه (*الصحاح*، ج ٦، ص ٢٤٠٥).

الأفخم، ومطاع العرب والهنود والعجم، شمس فلك السيادة والجلالة والشرافة، وبدر سماء العلم والفضيلة والاجتهاد والفقاهة، وأعلم العلماء مجتهد العصر ووحيد الزمان المولوي المعنوي الماجد الأمجد الذي يقصده القريب والبعيد في المآرب، جناب المولوي السيّد محمّد صاحب ـ دام فضله[1] العالي ووجوده المتعالي. (*ظلّ ممدود* [ص ٥٣])

وقال السيّد الأوّاه الحليم السيّد إبراهيم الحائري في مكتوبه لسيّد العلماء ـ رحمه الله ـ:

ثمّ إنّ المرجوّ من جنابكم العالي إبلاغ السلام التامّ إلى أخيكم الحري بالإعزاز والإكرام، قطب فلك الإسلام، ونقطة دائرة الاحترام، البدر التمام وقوام الأحكام ونظام الحكّام، المحيي مراسم الفضل والحكم بتنقيحه، المحيي معالم الكمال والعلم بإيضاحه، المهذّب لشرائع الإسلام بوافي موجز بيانه، الممهّد بقواعد الأحكام بكافي تبيانه، مصباح مسالك الهداية، ومفتاح مدارك ما فيه أقصى الكفاية، السيّد السند، الأورع الأمجد الأوحد، فريد أوانه السيّد محمّد ـ لا زال موفّقاً مؤيّداً مسدّداً في ترويج الدين، بمحمّد وآله وصحبه البررة الطاهرين. (*ظلّ ممدود* [ص ٥٦ ـ ٥٧])

وكتب الأديب اليماني الشيرواني[2] إلى جنابه ـ طاب ثراه ـ:

بسم الله الرحمن الرحيم

رضي الإله عن الإمام الجعفري ... الصادق الثقة النفيس المطهر
ربّ المعارف ضوء نيّر السماء ... قمر إلينا سنا وضوء المشتري
وهو الجواد وحجّة الأُدباء ... والندب ألذّ العنصر
جمع المكارم والفضائل فليفق ... أقرانه لفضائل لم يحضر
وافى إليّ كتابه فوجدته ... روضاً أريضاً نشره كالعنبر
أزهاره غررٌ ثمار قطوفه ... درٌ لعمري بالجواهر تزدري
هو نزهة الأبصار لا بل جنّة ... الأفراح من يظفر بها فليفخر
الله أحمدُ فزت بالمقصود من ... جدواك يا مولاي غبّ تصبّري

---

١. في المصدر: إفضاله.
٢. تقدّمت ترجمته في ص ٤٩.

أتحفتني بلطائف وظرائف ... وطرائف تسمو نظام المنحر
لا بل بقاموس الفرائد بل بما ... يغني المصاقع عن صحاح الجوهري
الله أكبر نور نظمك قد بدا ... نسخت به أنوار نظم الأنور
من ذا يفاخر بالعلوم محمّداً ... وهو الذي لولاه لم ي[ست]نصر
هو كوكبٌ يهدي الغويّ بنوره ... نحو الرشاد بنهج طه المنذر
أكرم به من فاضلٍ شهدت له ... الأضداد بالفضل الجليل المنظر
أعظم بوالده العلي شرافةً ... نجل الجهابذة الغطارفة السري
المدره البرّ التقيّ اللوذعيّ ... الأريحيّ المصقع الحبر الدري
أبقاهما الملك العزيز بعزّة ... غرّاء بالنكبات لم تتغيّر
بشريف جاه أبي البتول وآله ... وصحابه السامين أوج المفخر

وبعد، فقد طالع المملوك ما في الحقيقة الذهب المسبوك، فألفاه مرصّعاً بجواهر البيان، موشّحاً بقلائد البدائع الفاخرة على درّ الحسان، معرباً[1] عن جلال مهديه وأُبّهته، [وعن] كمال راقمه وموشيه، سميّ الرسول، المتفرّع من أشرف الأُصول، فردة العلماء الأعلام، بغية الطالب للسلوك في شرائع الإسلام، بهجة مجالس المؤمنين، مصباح أهل الحقّ واليقين، ذي النسب الوضيّ الدري، والحسب السنيّ البدري، ربّ التصانيف المحشوّة بنفائس المعلوم، مولى التاليفات[2] المتضئة بفرائد[3] المنثور والمنظوم، أعلى الله مكانه، وأدام للطلبة نفعه وإحسانه، أفد أحقر العبيد أيّها السيّد المفيد، أحمرنا أم سحراً، أما أوليت فلقد أطربني كلامك، وحيّر فكري نظامك، وأوجب عليّ سلطان خطابك الحجى الأكرم أن يكون تمشياً تحت راياتك، معترفاً بقصوري عن مجازاتك في فنون لطائف الكلام، فها أنا ذا مقرّ بالعجز، وكيف لا يقرّ مثلي، وها أنا ذا سائل من فضلك العفو عن إساءتي وعظيم جهلي، أيقابل[4] السيف

---

١. في النسخة: مورباً.
٢. في النسخة: التاصيفات.
٣. في النسخة: لفرائد.
٤. في النسخة: القايل.

بالعظام، والدرّ بالحصا، و[1]المشهور بالخامل، أم العامل بالجاهل، ليس على المقابلة من طاقة، إذ لست ممّن لهم بالعلوم خبرة وعلاقة، فماذا أقول، والصارم الهندي مسلول، إن قلت: هل من مبارز قيل لي: إنّك لذلك الجبان العاجز فادفع عنك الفضول[2]، وإن شهرت اليماني وأجريت جواب زهوك في ميدان يعسوب المعاني، فدمك بالهندي مطلول، نعم نعم حقّاً حقّاً، لطفاً أيّها العزيز بالذليل، ورفقاً أنت يا مولاي باعصرك وإمام شيعة الفضل المستطبين بظلال فخرك، قل في[3] المشرق من يجاريك، وقل في المغرب من يساجلك ويباريك[4]، هذا ونابه أعلمت من عليه أنعمت وإليه أحسنت[5] من محاسن أوصاف نخبة الإشراق العلى اسماً وجلالاً، البهي فضلاً وكمالاً، الحجيج[6] المفضال، البليغ المقوال، العالم العامل، النبيه الحلاحل[7]، فاق علماً وسؤدداً واجتهاداً في طلب العلى أكابر، فاقرأ تضاعيف[8] أشواقي إليه، فإنّي أتشرّف بتقبيل[9] ـ كفّيه أطال الله بقاءه، وأدام ثناءه، وأقرّ عيني برواء كماله، بحرمة النبي وآله.

وقد ورد إليّ ما تطوّل به عليّ من صفاته العميمة، وعوائد[ه] الجسيمة، فانشرح به صدري وعلا على السماكين قدري، وسلّمت وأذعنت بهيبته[10] من حسامه المشهور، وسلمت الأخشبة من ذي الفقار إذ لم أكن ناصراً لصاحب السطور[11]، بل لعلمي بوجوب الإذعان والتسليم[12]، لجناب الأمجد الحريّ بالتعظيم، سلام الله عليه ورضوانه، وبركاته وجنانه.

---

١. في النسخة: «بالحصان» بدل «بالحصاو».
٢. في النسخة: المعاجز فدفع عن الفضول.
٣. في النسخة: بضلال فخرك غرقي.
٤. في النسخة: دياريك.
٥. في النسخة: أخت.
٦. في النسخة: الحجج.
٧. الحلاحل: السيّد الشجاع الكثير المروءة.
٨. في النسخة: ضاعف.
٩. في النسخة: بتفصيل.
١٠. في النسخة: تهنيه.
١١. في النسخة: المسطور.
١٢. في النسخة: أو تسليم.

هذا، والمعروض من حضرتك العليّة أن تتفضّل[١] بصرف الهمّة العلوية لتحصيل اليمني المشتمل على المحاسن الأدبية والأنباء العجمية الغزنوية، فجد لي بما تيسّر، والمأمول أن يكون خطّه حسن الشكل والمنظر، وأن تعبة حصوله بالشمس وكان موجوداً هناك فنقله سراع أحسن الكتابة مستحسن إليك أحسن إليك ولي الإحسان، لا زلت ملجأ اللاجين[٢] والإخوان.

ولنختم الكلام بالصلاة والسلام على سيّد الأنام صلّى الله عليه وآله وصحبه وأنصاره وخيرته.

نمّقه العبد الجاني أحمد بن محمّد الأنصاري الشهير بالشيرواني عفا الله [عنه].

حرّر[ه] نهار الثامن والعشر[ين] من شهر جمادى الأُولى سنة ١٢٣٠ وأزمن الجواب على الخادم العبيد فتجيب عليه أُجرة البريد من كثير وزهيد. (*طرائف وظرائف*، مصنّفه تاج العلماء)

تصانيف شريفه

١. كتاب مبسوط، ردّ تحفهٔ اثنا عشريه در مبحث امامت
٢. سيف ماسح، در اثبات حكم مسح رجلين، ردّ بر عبد العزيز
٣. حاشيه بر شرح سلّم ملا حمد الله
٤. اصل أُصول، ردّ اخبارى
٥. حاشيه شرح صغير آقا السيّد على طباطبائى
٦. صمصام قاطع، ردّ اهل سنّت
٧. طعن الرماح، در قصّهٔ فدک، ردّ بر تحفهٔ اثنا عشرى
٨. ضربت حيدريه، ردّ شوكت عدويه، اثبات متعه جلدين كبيرين
٩. ثمرة الخلافة، در كلام
١٠. عجاله نافعه، در كلام

---

١. في النسخة: تفضل.
٢. في النسخة: الملجين.

۱۱. سمّ الفار
۱۲. برق خاطف
۱۳. رساله در نماز جمعه
۱۴. شرح زبدة الأُصول
۱۵. فوائد نصیریه، در احکام زکات و خمس
۱۶. کشف الغطاء
۱۷. گوهر شاهوار، در بیان فضیلت ائمهٔ هدی بر قرآن مجید
۱۸. إحیاء الاجتهاد، اصول فقه
۱۹. سبع المثاني، في القراءة والتجوید
۲۰. بارقة الضیغمیة، ردّ عبد العزیز در بحث متعه[1]
۲۱. بوارق موبقه، ردّ باب امامت تحفهٔ عبد العزیز
۲۲. مسألة التضییق والوسعة في القضاء
۲۳. رساله در تحقیق عدم نجاست عرق جنب به حرام
۲۴. بشارت محمّدیه.

اولاد امجاد

۱. منصف الدوله شریف الملک آقا السیّد محمّد باقر﵀
۲. آقا السیّد صادق طاب ثراه
۳. آقا السیّد مرتضی طیب رمسه
۴. آقا السیّد عبد الله مرحوم

---

۱. نسخه‌هایی از آن در کتابخانهٔ زنگی پور به شمارهٔ (۱/ ۵۳)، و تصویری از آن در مجمع ذخائر اسلامی ـ قم، و کتابخانه سیّد دلدار علی غفران‌مآب ـ لکهنو به شمارهٔ (۱۹)، و تصویری از آن در مجمع ذخائر اسلامی ـ قم و کتابخانهٔ رضا، رامپور ـ هند به شمارهٔ (۵۶۰) عقاید و کلام امامیه، فارسی، ۱۲۴ ورق و کتابخانهٔ عمدة العلماء کلب حسین ـ لکهنو به شمارهٔ $\frac{۳۱}{۲۳}$ موجود است. در ***تذکرة العلماء*** به بعضی از نسخه‌های دیگر آثارش در پانوشت اشاره کرده‌ام.

۵. ملک العلماء آقا السیّد بنده حسین مرحوم
۶. آقا السیّد علی اکبر مرحوم
۷. تاج العلماء آقا السیّد علی محمّد طاب ثراه
۸. آقا السیّد غلام حسین مرحوم.
۹. آقا السیّد محمّد علی مرحوم.

تلامذهٔ آن جناب

افاضل بسیار از اهل این دیار داخل تلامذهٔ آن جناب هستند که احصای ذکر ایشان متعسر است، از جمله اکابر و مشاهیر ایشان:

۱. جامع الأُصول والفروع، حاوی المعقول والمشروع، صاحب التحقیقات الدقیقه والإفادات الرشیقه، جناب مولوی سیّد محمّد؛ که امامت جمعه و جماعت در قصبهٔ هوگلی دارد.
۲. جناب تقدّس مآب، فاضل ممجد و عالم مسدّد، جناب میرزا محمّد فیض‌آبادی.
۳. جناب فضائل مآب مولوی شرف علی.
۴. جناب فضیلت انتساب سیّد باقر شاه بخاری.
۵. جناب تقدّس و تورّع ایاب، مولوی سیّد دیدار جهان، مترجم احادیث مصائب اهل بیت طاهرین (ع). (*تذکرة العلماء*)
۶. فقیه مؤتمن مولانا السیّد علی حسن الجائسی.
۷. العالم الأجل مفتی نَوّاب میرزا صاحب مرحوم.
۸. المحدّث الخبیر مولانا السیّد علی.

تاریخ وفات

دوازدهم ربیع الأوّل سنه ۱۲۸۴ به رحمت الهی پیوست.

و قبر مطهر

در حسینیهٔ تعمیر کرده والد بزرگوار خود در لکهنو مدفون شد ـ رحمة الله علیه.

احوال حضرت مولانا السيّد علي بن حضـرت غفـران‌مآب ـ طاب ثراهما ـ

[۱۲۰۰ ـ ۱۲۵۹]

تاریخ ولادت

ولادت باسعادتش در بلدهٔ لکهنو هیجدهم ماه شوال سنهٔ ۱۲۰۰ واقع شد. از حضرت سلطان‌العلماء ـ طاب ثراه ـ یک سال و چند ماه کوچکتر بود. (*تذکرة العلماء*)

تحصیل علم

خدمت والد نامدار خود درس خونده[۱]، در اکثر عـلوم مـهارت عـظیم پـیدا نـمود خصوص در علم قرائت و تجوید نظیر خود نداشت. (*تذکرة العلماء*)

اوصاف و صفات

در فضل و تقدّس یکتای زمان بود، و همیشه مصروف مواعظ و هدایت خـلائق و اقامت جماعت بوده، وعظ آن جناب که در غایت خوش بیانی بود تأثیری عظیم در قلوب مردم داشت. جمال باکمال از ناصیهٔ منوره‌اش تابان بود، و لمعهٔ تقوی و مروّت از جبین مقدّسش درخشان. در محاسن اخلاق و محامد صفات و اعانت محتاجان و

---

۱. چنین است در نسخه.

اکرام مؤمنان و در اکثر فضائل شهرهٔ آفاق بوده، بشری ملکی صورت و عالمی قدسی سیرت بوده، در جود و سخاوت و صلاح و مروّت مرتبهٔ عالی داشت. (*تذکرة العلماء*)

مولانا السیّد اعجاز حسین الکنتوری﵀ در ترجمهٔ آن جناب می‌فرماید:

الإمام الهمام السيّد السند مولانا السيّد علي بن آية الله في العالمين مولانا السيّد دلدارعلي النصيرآبادي، كان عالماً فاضلاً، خبيراً بالمعاني والبيان، واقفاً على الفروع وتفسير القرآن، قارئاً صالحاً متديّناً. (*شذور العقيان* [«مخطوط مكتبة آصفيه» ص ۴۶۳ ـ ۴۶۴ ومخطوط مكتبة رضا، رامپور، ص ۱۶۳])

وقایع و حالات

در سنه ۱۲۴۵ از هندوستان سفر فرموده به کربلای معلّی مشرّف شد، علمای آنجا تعظیم و اکرام آن جناب به جا آوردند؛ خصوصاً فاضل سیّد کاظم رشتی بسیار در رعایت تعظیم آن جناب کوشید، چون هنوز نزاعی که در میان فاضل مذکور و علمای آن دیار به وقوع نرسیده و در آن زمان شایع نشده بود و آن جناب به کیفیت واقعه مطلع نبود به مشاهدهٔ محاسن اخلاق او حسن ظنّی با او به هم رسانید، لیکن اطّلاعی بر تفاصیل اقوال مخترعه‌اش و اشتراکی در آن نداشت، و فاضل مذکور کمال ذاتی آن جناب را دریافته اجازه[ای] مشتمل بر مدایح و فضائل آن جناب نوشت.

بالجمله آن جناب در سنهٔ ۱۲۴۶ باز مراجعت به این دیار فرمود، و پیوسته مصروف وعظ و هدایت ناس و تدریس و تصنیف بود. و آن جناب را در آن سفر مباحثات و مناظرات عظیمه با مخالفین واقع شد.

باز در سنهٔ ۱۲۵۶ با جمع کثیر از رفقاء ازین دیار سفر فرمود. و آن جناب را به سبب حوادث زمان و عوائق دوران، مدّتهای دراز به کمال صعوبت در راه گذشت، و از جهت کثرت رفیقان، و عدم مساعدت زمان، و زیادتی مصارف راه، و وقوع انواع آلام و اسقام، نوبت رسیدن به منزل مقصود به حسب ظاهر دشوار می‌نمود، تا آنکه بعد قطع منازل و نقل و تحویل از شهری به شهری و طی مراحل خوفناک در خراسان

رسیده در مشهد مقدّس به زیارت حضرت امام همام مولی الأنام علی بن موسی الرضا علیه السلام مشرّف گردید. و همچنین از آنجا به عزم زیارت ائمّهٔ عراق ـ صلوات الله علیهم ـ تحمّل صعوبتهای سفر دور و دراز نموده با سائر رفیقان در کربلای معلّی رسیده مشرّف به زیارت روضهٔ مقدّسه شد. (*تذکرة العلماء*)

اولاد ذکور

از جمله تلامذه و اولاد آن جناب فرزند ارجمند آن جناب سیّد کلب حسین است که در مکارم اخلاق یگانهٔ آفاق است. (*تذکرة العلماء*)

تصانیف شریفه

۱. رساله در بحث فدک
۲. رساله در اثبات حلیت[1] متعه
۳. رساله در تجوید
۴. رساله دیگر در اثبات متعه
۵. رساله در ردّ اخباریین
۶. رساله در اثبات جواز عزای سیّد الشهدا علیه السلام
۷. تفسیر القرآن در دو جلد ضخیم[2] در سنهٔ ۱۲۵۳ به فرمائش پادشاه ثریاجاه جنّت‌مکان مصلح الدین محمّد امجد علی شاه، شاه أوَدْهْ تصنیف فرمود.

تاریخ وفات و کیفیت دفن و غیره

هیجدهم ماه رمضان المبارک سنهٔ ۱۲۵۹ در کربلای معلّی وفات یافت و در پهلو قبر حجة الاسلام آقا السیّد مجاهد ابن حجة الاسلام حضرت آقا السیّد علی الطباطبائی صاحب *ریاض* مدفون شد ـ رحمة الله علیه. (*تذکرة العلماء*)

---

۱. در نسخه: حلت.
۲. در نسخه: ذخیم.

مولانا السيّد اعجاز حسين ـ طاب ثراه ـ می‌فرماید:

قال الملّا هادي بن محمّد الإسترآبادي تلميذ السيّد إبراهيم في *المراثي الخليلية*[١]: إنّه بعد ما تشرّف جناب السيّد الجليل، والعالم النبيل، صاحب الفضل العلي الباهر، والعنصر الزكي الطاهر، غصن الدوحة السامية، وفرع الشجرة النامية، وذؤابة السحابة الهامية، ذو القدر العلي، والفخر الجلي، والنور البهي، جناب السيّد[٢] علي صاحب المولوي ـ أعلى الله تعالى قدره ومقامه ـ بزيارة الحضرة الحسينية، وارتشاف التربة أرض الطفوف ـ على مشرِّفها أفضل السلام والتحية ـ، أسبل على مَن فيها حُلل الاستبشار، وأذهب ﷺ عن علمائنا سيّما جناب السيّد إبراهيم المذكور ـ دام علاه ـ جميع الأقراح[٣] والأكدار، ومدّة حياته المرحوم كان يأمر جناب السيّد ـ دام مجده ـ العلماء بالاعتكاف عليه، والأعوام بالمراجعة إليه، ومن بعد أمره ـ سلّمه الله تعالى ـ ترى الناس قاطبة لديه، وكان ملحوظه أن يأنس[٤] المرحوم المبرور من الغربة، وتزول عنه الكربة، فكان وقته سعيداً، وعيشه رغيداً، ترهقه من الزمان، حتّى تمكّن حبّه في قلب كلّ إنسان، فلا زلنا معه في فرح وسرور، ورفاهة[٥] وحبور، إلى أنّ ذات يوم قد سمعنا النعي بأنّه قد انتقل إلى جوار الله تعالى جناب السيّد علي، فقلنا سبحان الله لا رادّ لما جرت به أقلام القضاء، وضاق بكلّ الناس هنالك رحب الفضاء، فحينئذٍ أمر جناب السيّد ـ دام علاه ـ منادياً ينادي أهل البلدة الفاخرة لتشييع[٦] جنازته الطاهرة، فاجتمع الخاصّ والعامّ، وجميع العلماء والأعوام، [والعليّ][٧] والوضيع، والدنيّ

---

١. نسخه یا نسخه‌هایی از آن در بعض فهارس هندیه از نظر گذشت و متأسفانه ثبت نشد.

٢. في النسخة: سيّد.

٣. في النسخة: الامتزاج.

٤. في النسخة وفي نسخة مخطوطة من المصدر من مكتبة آصفيه: يابس! وفي مخطوطة مكتبة رضا، رامپور: يايس.

٥. في النسخة والمصدر المخطوط: رفاحة.

٦. في النسخة والمصدر المخطوط: لتشيع.

٧. يقتضيه السياق.

والرفيع، من المخالف والمؤالف، وجناب السيّد ـ دام علاه ـ أمامهم ويبكي بكاء الثكلى ويئنّ أنين الوالهة ولسان الحال[١] يقول:

فما أُمّ طفل واحد ليس غيره ... لها قد رأته في دماء معفّرا
بأعظم منّي[٢] يوم فارقت شخصه ... عويلاً ودمعا هامياً وتحسّرا

[وأيضاً:]

كنت السواد لناظري[٣] ... وعليك يبكي الناظر
من شاء بعدك فليمت ... فعليك كنت أُحاذر

والناس يعزّونه فلا يتعزّى، ويسلّونه فلا يتسلّى، ويقول: ليس من علم كمن لا يعلم، إنّ مثل هذا يحقّ أن تشقّ [عليه] القلوب لا الجيوب، فمضوا إلى دار المرحوم واستخرجوه، وغسّلوه وجهّزوه، وصلّوا عليه[٤] مؤتمّين بجناب السيّد ـ دام علاه ـ، ثمّ دفنوه في مكان يتوقّعون[٥] أن يروا مثله أهل الجنان، ثمّ أمر ـ سلّمه الله تعالى ـ بتعطيل المدارس وإقامة المآتم المشحونة بالأحزان نساءً ورجالاً وكهولاً وأطفالاً، فلم ير[٦] [في] ذلك اليوم إلّا باكٍ وباكية، وناعٍ وناعية، حتّى قيل:

قامت قيامة أهل الطفّ ثانية ... لمّا قضى المجتبى بحر العلوم علي

ثمّ صنع له الفاتحة وعقد الترحيم، ولعمري قد أغنيا عن إقامة غيرهما في سائر الأقاليم. وكان ـ سلّمه الله تعالى ـ جالساً، ويلحظ كلّ قاصد وصادر ووارد [من][٧] الناس المختلفين ويكرمهم على حسب مراتبهم وتوفيقهم[٨] [و][٩]نصيبهم، على ما يليق في

---

١. في النسخة والمصدر المخطوط: للحالة. وفي مخطوط مكتبة رضا، رامپور: الحالة.
٢. في النسخة: فأعظم في.
٣. في النسخة: السودا لناضري.
٤. في النسخة ومخطوط المصدر من مكتبة آصفية: على. والتصويب من مخطوط مكتبة رضا، رامپور من المصدر.
٥. في النسخة ونسختين من المصدر: يتوفون.
٦. في نسخة مكتبة رضا، رامپور من المصدر: فلم يرو.
٧. من المصدر المخطوط.
٨. في نسخة مكتبة رضا، رامپور من المصدر: توفيهم.
٩. يقتضيه السياق.

ذلك المقام والإنعام والإطعام، ويحضر جميع أهل العلم والأدب عنده ليلاً ونهاراً في مجلس الطعام، ليواكلوه ويسلّوه ويهوّنوا عليه وَجْدَه، فحكم عليهم أن ينظم كلّ منهم على حسب طاقته قصيدة مشتملة على ذكر المراثي بأشجى إنشاد[١]، لئلّا ينسى مصابه[٢] الأنام مدى الليالي والأيّام، بل تكون تعزية وتسلية لجنابه السامي والسامعين، ولإخوانه وأقاربه الأنجبين، فقرؤوها يوم خاتمة الفاتحة في المجلس، وحظوا[٣] منه بمواهب تغنيهم عن الاكتساب مدى الأعقاب. انتهى. (*شذورالعقيان* [ص ۴۶۴ ـ ۴۶۶ «مخطوط آصفية وفي مخطوط مكتبة رضا، رامپور، ص ۱۶۲ ـ ۱۶۳»])

مولانا میرزا محمّد علی الکشمیری نقل می‌کند:

مولانا سیّد إبراهیم حائری که از علمای عاملین و من جملهٔ قاطنین و ساکنین آن بقعهٔ طیبه و مقام کریم بود، خطّی مشتمل بر خبر وفات آن جناب به خدمت جناب سیّدالعلماء ـ طاب ثراه ـ نوشته بود، و در تسلیه و تعزیه آن جناب چندی از اشعار هم در آن درج فرمود که من جملهٔ آن این بیت بود:

وما الدهر إلّا محنة وبلية　　تنوب وأبناء الزمان نيام

بعد از ملاحظهٔ خطّ مزبور، جناب سیّدالعلماء ـ طاب ثراه ـ خطّی که به جواب خطّ مذکور قلمی داشته بعض عباراتش ثبت نموده می‌شود:

أمّا بعد، فقد وافى إلينا كتاب من جنابك المستطاب، مخبراً بمصابٍ يا له من مصاب، وأقلقنا بوفاة السيّد الممجّد المكرّم المعظّم، الأخ الأقوم، السيّد علي ـ أعلى الله مقامه، وزاد إكرامه، كما ختم له بالشرف، وأقبره بالموضع الأشرف ـ؛ وقد والله هطلت العبرات على الخدود[٤] لهذه الرزية المفتّتة للكبود[٥]، وارتحل السرور، وانكسرت الظهور، ويحقّ لنا ذلك، فلقد كنّا نحن نحنّ إلى لقاء محيّاه دائماً، ونترقّب

---

١. في النسخة والمصدر المخطوط: بإنشاده.

٢. في النسخة والمصدر المخطوط: مصابة.

٣. في النسخة: حضوا. وفي نسخة مكتبة رضا، رامپور من المصدر: خصّوا.

٤. في النسخة: + و.

٥. في النسخة: المفتّة الكبود.

إيابه سالماً غانماً، فكان قد كان يوم توديعه [عند][1] تأهبّه للسفر هو اليوم الذي زرته فيه عائداً له وهو محتضر، وهكذا الزمان يمضي على الغِيَر، وما للدهر من وفاء، وعلى الدنيا بعده العفا، فإنّا لله، وإنّما أشكو بثّي وحزني إلى الله، ولا حول ولا قوّة إلّا بالله، وممّا جرى على لسان القلم اقتفاء بيَراعك[2] الأقوم:

عيون المنايا لا تنام هنيئة ... ولكن أبناء الزمان نيام
وناعٍ أتانا من طفوف حسين[3] ... فلم يبق فينا راحة وجمام
نعى سيّداً حبراً علياً ممجّداً ... له في جوار المصطفين مقام
أتي حائراً من بعد ما ظلّ حائراً ... فنومته نوم الحمام جمام[4]
غريب كئيب نازح عن دياره ... عليه من الله السلام سلام
كتاب أتاني ناعياً وهو ناصح ... ففيه شفاء لي ومنه سقام
وقد أسبلت تلك العبائر عبرتي ... وفكّرت فيها والدموع سجام
لعمري إنّ الرزء والحزن والأسى ... جليل وبالله الجليل عصام
مزار بعيد والجسوم ضعيفة ... فصبر جميل والسلام ختام[5]

و اكثرى از علما و فضلاى كربلاى معلّى در مرثيهٔ [ا]و قصائد فرمودند ـ كما يستفاد من خطّ السيّد إبراهيم المذكور.

و جناب مولانا العلّامة السيّد محمّد عبّاس الشوشترى در تاريخ وفاتش اين قطعه انشاد فرمود:

ترحّلَ صاحبُ العليا عليٌّ ... وسافر وهو مفجوع كظيم
مجيدٌ كابرٌ من أهل بيتٍ ... بهم عُرِف الصراطُ المستقيم
أُولي أيدٍ وأبصارٍ ومجدٍ ... له قد أذعن القلبُ السليم

---

١. من المصدر.
٢. اليَراع: القلم يتّخذ من القصب.
٣. في *رُطب العرب*: شريفة.
٤. في *رطب العرب*: فنومه نوم الجمام حمام.
٥. الأبيات للمفتي محمّد عبّاس الجزائري، كما أوردها في ديوانه *رُطَب العرب*، ص ٢٢٦ ـ ٢٢٧.

تغلغل صيتُهم في كـلّ أرضٍ وجُدّدَ مـنهم الشـرعُ القـويم
ومن كُـتِبت مـودّتهم عـلينا وأُنزل فيهم الذكـرُ الحكـيم[١]
طفا[٢] بالطف محموماً غـريباً وفي قُرب الحسـين له نـعيم
شـهيد الكـربلاء له ضـمين وربٌّ غـافرٌ بَـرٌّ كـريم
وأمـلاك السـماء مـورّخات «لرحلته له أجـر[٣] عـظيم»[٤]

١٢٥٩

(*أوراق الذهب* [ص ١٨١])

عمر شريفش پنجاه و هشت سال و يازده ماه بوده. (*نجوم السّماء* [ص ٤٢٩ ـ ٤٣٠])

---

١. في النسخة: حكيم.
٢. أي مات. (من هامش نسخة زنگی پور من المصدر).
٣. المثبت من المصدر و*رُطَب العرب*، وفي النسخة: رزء.
٤. أورد الأبيات أيضاً في ديوانه *رُطب العرب*، ص ٢٠٢.

احوال حضرت مولانا السيّد
حسن بن حضرت غفران‌مآب ـ طاب ثراه ـ

[۱۲۰۵ـ۱۲۶۰]

ولادت باسعادت

روز بست و یکم ماه ذیقعدهٔ سنهٔ ۱۲۰۵ در بلدهٔ لکهنو ولادت شد.

تحصیل علوم

خدمت والد ماجد خودش و نیز خدمت برادر بزرگوار سلطان العلماء ـ طاب ثراه ـ تحصیل علوم عقلیه و نقلیه فرمود.

محامد و خصائل

افضل الناس مفتی میرعبّاس صاحب ـ طاب ثراه ـ در رزایای عظیمه و بلاهای عظیمه حضرت سیّد العلماء وفات حسرت‌آیات حضرت مغفرت‌مآب مولانا السیّد حسن ـ طاب ثراه ـ را ذکر فرموده و مدح آن جناب را به این نحو فرموده‌اند:

وکان رحمه الله سیّداً متورّعاً، لیّناً متواضعاً، مصروفاً إلی العبادات، مشغوفاً بالسعادات. کان في بدو شبابه قویّاً حتّی حُکيَ أنّه وَجَدَ في الحمام سریراً من الرُّخام وزنه ثلاثة[1]

---

۱. في النسخة: ثلاث.

أمنان بالمنّ الهندي، فتنجّس سطحه الأعلى، فأشاله بكفّه اليمنى ووضعه في الماء من غير عناء وإعياء.

ثمّ إنّه توغّل في العبادة وترك العَشاء[١] على الدوام، رغبةً في التهجّد والقيام، حتّى ضعفت أركانه، وسقطت أسنانه.

وكان في سالف الأيّام يباحث بالعلوم الحكمية والفنون العقلية، وقد ألّف في الهندسة رسالة أنيقة، أودعها لطائف دقيقة، في شكل عجيب ونمط بهي، لم يتصوّر مثله لأُقليدسَ الصوري، ثمّ ترك تلك العلوم بعد أن مَرِضَ مرضاً شديداً، فجعل بينها وبينه أمداً بعيداً.

وكان ﷺ زاهداً في الدنيا، محتاطاً في الفُتيا، مشتغلاً بالصلوات الطويلة الأذيال والأدعية الطوال، فلمّا أصبح وصلّى صلاة الغَداة جلس في مصلّاه حتّى ارتفع النهار ثمّ أكل قليلاً، فإذا زالت الشمس صلّى الظهرين مع نوافلهما[٢]، ثمّ جلس معقّباً زماناً طويلاً.

وكان يزور الحسين وشهداء الطُّفوف في كلّ يوم من الأيّام، ويهدي ثوابها إلى والديه وكبرائه، وإلى أموات المؤمنين من أحبّائه.

وحيث كانت قرّةُ عينه في العبادات وإقباله عليها أوجب على نفسه بعض الأذكار والزيارات المندوب إليها، إلى أن مرض وارتحل إلى جوار رحمة الله عزّ وجلّ.

(*أوراق الذهب* [ص ١٧٩ ـ ١٨٠])

[مؤلّف *تذكرة العلماء* می‌فرماید:]

عالم عامل و فاضل کامل، و ثقهٔ باوقار و ورع عالی‌مقدار بود. در تقوی و زهد و مروّت و سلامت طبع و حلم و انکسار نفس و مکارم اخلاق و سائر محامد ذاتی و صفاتی نظیر خود نداشت.

جناب مستطاب مولانا و مقتدانا، سیّد العلماء الأعلام سند المجتهدین الکرام، جناب سیّد حسین ـ دامت فیوضه ـ، در اجازهٔ خود[٣] که از برای قدسی صفات،

---

١. العَشاء: طعام العَشيّ، وهو يقابل الغذاء.

٢. في النسخة: نوافلها.

٣. در نسخه: + «فرمود» تصحیح از مأخذ. و این اجازه به عربی است و در اینجا ترجمهٔ آن آورده شده است بخشهایی از آن در ص ٩٧ ـ ٩٨ خواهد آمد.

اُستادنا المعظّم، عمدة العلماء المتبحّرین، جناب سیّد محمّد هادی ـ لا زالت شموس إفاداته طالعه ـ ، نوشته می‌فرمایند که: من و جناب مکرّم و معظّم فاضل متورّع مقدّس، عالم عامل ماجد، حاوی مکارم و محامد، برادرم، جناب سیّد حسن ـ أفاض الله علی روحه سوابغ المنن ـ ، در اکثر اوقات با جناب مستطاب عالم ألمعی و مقدّس لوذعی برادرم جناب سیّد مهدی مرحوم مشارکت در استفادهٔ دروس علوم به خدمت جناب غفران‌مآب والد ماجد خود ـ علیه الرحمة ـ داشتم، و هر دو برادران موصوف با وصف حداثت سن در آن زمان در جودت ذهن مثل دو اسپ[1] گرو بسته مساوات با هم داشتند، بلکه شهسوار میدان فضل و کمال بودند، و من که کوچکترین ایشانم متابعت درس ایشان می‌کردم، و برادرم سیّد مهدی ـ علیه الرحمة ـ در علم و کمال و دقت نظر در علوم میان ما هر سه برادران امتیاز داشت، و در این مضمار سابق‌ترین ما بود؛ لهذا مقدّم و مشارٌ إلیه و ممتاز به قرائت درس به خدمت آن جناب بود.

پس بعضی مردم به خدمت برادرم سیّد حسن مرحوم عرض کردند که: شما به حسب سن از جناب سیّد مهدی بزرگترید، و با وصف این معنی چرا خود را به استماع قرائت او و مشارکت درس با او در معرض متابعت انداخته‌اید؟

آن جناب از غایت ورع و تقوی و سلامت طبع و قوّت عقل و غلبه بر هوای نفسانی و کمال انصاف که داشت در جواب فرمود که: مدارج علم و فهم از مواهب و عطایای حق تعالی است، و برادرم اگرچه از من به حسب سن کوچک‌تر است، لکن به عنایت الهی در علم و فهم بهرهٔ اکمل دارد، پس مرا کجا جائز است که إعراض از مشارکت او نمایم، و از راه غرور به حمیّت جاهلانه کاربند شوم و از حق غفلت ورزم.

پس جناب غفران‌مآب کلام او را تحسین فرمود و خصال حمیده‌اش را مشکور داشت.

و ایضاً جناب مولانا سیّد العلماء ـ دام ظلّه العالی ـ می‌فرماید که جناب سیّد حسن

---

۱. چُنین است در أصل به بایِ پارسی.

موصوف مرحوم کثیر الحیاء و عظیم العناء و جمیل البهاء بود. و در ابتدای حال به سبب قلّت کلام و شدّت استحیایی که داشت جودت بیان از آن جناب ظاهر نمی‌شد، مگر آنکه مرا به آن جناب در بعض مسائل علم کلام اتفاق مباحثه افتاد، و آن جناب به تحریر اشکال در آنچه که به مبحث اثبات ذات واجب از استدلال تعلّق دارد ابتداء فرمود ـ و سنّ شریفش در آن وقت نوزده سال رسیده بود ـ پس آن جناب کلامی وافی در غایت متانت و فصاحت بیانی تحریر نمود به نهجی که از آن علو شأن آن جناب بر من ظاهر شد. و من جوابش به تحریر آوردم و آنچه لغزش در کلام آن جناب به خاطرم رسید نوشته بر آن جناب عرض نمودم. پس آن جناب استحسان آن فرمود و آن اول کلامی بود که تحریر آن از آن جناب و از من به عمل آمد، لیکن این اوراق که در آن مبحث نوشته بودیم به حسب اتّفاق ضایع شد.

مؤلّف گوید[1]:

الحق که جناب مرحوم با غایت فضل و کمال از راه انکسار و استحیا اظهار علم خود نمی‌فرمود. و حقیر کثیرالتقصیر بسیار حاضر خدمت فیض‌درجت آن جناب بوده‌ام، و آن جناب را در اوصاف تواضع و حلم و زهد و مروّت و محاسن اخلاق و سکینه و وقار و التزام اکثر آداب مستحبّه قلیل‌النظیر یافته‌ام. بسیار مقدّس و رحیم و کریم و رقیق‌القلب و کم‌سخن بود. و در اواخر عمر خود از مدّتی مدید معاشرت اکثر مردم را ترک فرموده بود. هرگاه از خانهٔ فیض‌کاشانهٔ خود بیرون تشریف می‌آورد غالباً از دو حال خالی نبود، یا برای نماز متوجّه مسجد می‌شد، و یا برای سعی در حوائج بعضی مؤمنین نزد جناب سیّد العلماء سابق الالقاب ـ دام ظلّه العالی ـ تردّد می‌فرمود. غیر از این قدم از گوشهٔ عزلت کمتر بیرون می‌نهاد. همیشه اوقات شبانه‌روزی خود را مصروف عبادات الهی می‌داشت.

پاس مرتبهٔ جناب مولانا سیّد العلماء را با وصف آنکه به حسب سن از آن جناب

---

۱. یعنی مؤلّف *تذکرة العلماء*.

کوچک‌تر است بسیار ملحوظ می‌داشت، و به طوع و رغبت تمام در نماز جماعت برای اقتدای آن جناب حاضر می‌شد، و هرگاه خود قبل از آن جناب داخل مسجد می‌شد اول انتظار آن جناب می‌فرمود، و اگر آن جناب نمی‌رسید خود عازم نماز جماعت با مردم می‌شد. و هر گاه به حسب اتفاق آن جناب بعد از آن مرحوم داخل مسجد می‌شد و هنوز نماز شروع نشده بود آن مرحوم آن جناب را به اصرار و الحاح تمام بر خود تقدّم می‌داشت و اقتدا می‌فرمود، و اگر شروع به نماز فرموده بود جناب مولانا به کمال فروتنی در بعض صفوف متأخّر حاضر شده اقتداء به آن جناب می‌فرمود، و آن جناب بعد از نماز عذرخواهی بسیار و اظهار علوّ منزلت جناب مولانا سابق الالقاب و عدم لیاقت خود از راه انکسار می‌فرمود، و کلمات تواضع و انکسار از جانبین به میان می‌آمد.

و همچنین هرگاه شخصی به خدمت آن جناب قدسی‌مآب مسأله[ای] از مسائل فقهیه را می‌پرسید، اوّل به کمال تأمّل جواب می‌فرمود که چنین به خاطرم است، و بعد از آن از راه غایت احتیاط حواله بر رأی جناب مولانا ـ دامت فیوضه ـ می‌کرد که از ایشان هم بپرسند؛ زیرا که من صاحب فتوی نیستم.

بالجمله اوصاف حمیدهٔ آن جناب ـ علیه الرحمة والغفران ـ زیاده از آن است که در این مقام ذکر توان نمود. ترحّم[1] بر مساکین و لطف و عاطفت به حال مؤمنین بسیار داشت. اهل احتیاج را مخفی اعانت می‌فرمود، و اکثر امور خیر را به جا می‌آورد که کمتر بود که کسی مطلع شود. از شدّت حیا همیشه نگاه به سوی زمین داشت. و بعد از نماز در هنگام دعا برای مغفرت و انجاح مطالب اکثر مؤمنین نام به نام ایشان را ذکر می‌فرمود. و همچنین در قنوت نماز وتر از برای چهل مؤمن نام به نام دعا می‌کرد و همیشه تمنّای حجّ بیت الله الحرام و زیارت ائمّهٔ انام علیهم‌السلام به خاطر داشت، و در قنوت هر نماز آن نعمت عظمی را از خضوع و خشوع می‌طلبید.

---

۱. در نسخه: مترحّم. تصحیح از دوست فرزانه‌ام جویا جهانبخش.

و آن جناب کثیرالذکر و طویل‌الرکوع و السجود بود. و اکثر اوقات صائم النهار و قائم اللیل می‌بود. و برای هر نماز تجدید وضو می‌فرمود غالب که تجدید آن را به صیغهٔ نذر بر خود واجب گردانیده بود. و در مدارج طهارت و غیر آن التزام احتیاط بسیار داشت.

و عادت آن جناب که هر روز چون برای نماز ظهر و عصر به مسجد تشریف می‌آورد تا یک پاس شب گذشته در مسجد می‌بود و ملازم عبادات و ذکر الهی بود، و چون از نماز عشا فارغ می‌شد در آن وقت اگر جمع[1] از مؤمنین را در مسجد نشسته می‌یافت پرسش احوال و تفقد به حال ایشان می‌فرمود، و به کمال الطاف و دلسوزیها به مواعظ و نصائح و ترغیب به رضاجوئی الهی ایشان را مستفیض می‌فرمود.

و اگر مردم از مسجد می‌رفتند آن جناب مشغول تعقیبات و دعا و تضرّع و عبادت و اذکار می‌شد تا آنکه به وقت معهود از مسجد به خانهٔ اقدس مراجعت می‌فرمود.

و[2] قناعت و صبر و عدم رغبت به لذّات دنیوی و تذکّر مقامات اُخروی و سائر فضائل صوری و معنوی درجهٔ قصوی و مرتبهٔ علیا داشت. (*تذکرة العلماء*)

حکایت

مؤلّف حقیر[3] را روزی در حیات آن جناب بعد از آنکه از نماز جماعت به اقتدای آن جناب فارغ شده بودم به خاطر گذشت که: آیا ثواب نماز در عقب آن جناب زیاده‌تر است یا در عقب جناب مولانا سیّد العلماء ـ دام ظلّه العالی ـ؟

ناگاه در آن شب به خواب دیدم که گویا شخصی می‌گوید که «الحسن في الجنان والحسین في الجنان» به گفتن به تواتر و توالی این کلمه متوجّه من بوده می‌گوید که: معنی این بگو؛ و هیبت و رعب او بسیار بر من غالب شد و ترسان و لرزان در حیرت

---

۱. در مأخذ: جمعی.
۲. در مأخذ: + در.
۳. یعنی مؤلّف *تذکرة العلماء*.

بودم که چه معنی بگویم، لکن این حدیث شریف به خاطرم بود که «الحسن والحسین سیّدا شباب أهل الجنّة»[۱] پس [در همان][۲] حال مُلهَم شدم که هر دو ایشان البتّه در بهشت خواهند بود، بلکه مراد از این کلمه آن باشد که محبّان و پیروان ایشان هم از اهل بهشت‌اند.

چون بیدار شدم فهمیدم که این تنبیه اضعف العباد بود در باب ترجیح فیما بین این دو بزرگوار که همنام آن دو امام عالی مقام‌اند، و فکر و خوض در تفضیل یکی بر دیگری ضرور نیست، و به هر حال اقتدا به هر یکی از ایشان موجب حصول مدارج عالیه در جنان است.

و گاهی قصّهٔ این خواب را پیش کسی نقل نکردم تا آنکه آن عالم مقدّس و معظّم و سمی سبط أکبر سیّد عالم از دنیای فانی به جوار رحمت جاودانی پیوست. (*تذکرة العلماء*)

و فاضل لوذعی مولوی میرزا محمّد علی ـ رحمة الله علیه ـ می‌فرماید بعد از ذکر اسم آن جناب:

در تقوی و زهد و مروّت و سلامت طبع و حلم و انکسار نفس و سائر محامد ذاتی و صفاتی نظیر خود نداشت؛ سیما در عبادت؛ که اکثر اوقات صائم‌النهار وقائم‌اللیل می‌بود. (*نجوم السّماء* [ص ۴۳۰])

و مصنّف *دوحه هاشمیه* ﷺ می‌فرماید:

أورع عادل در علم [و] حیا کامل، احسن نقبای زمن، جناب سیّد حسن. (*دوحه هاشمیه*)

حکایت

روزی حضرت جدّ معظّم، عماد افخم، مولانا السیّد علی اکبر ـ طاب ثراه[۳] ـ، از زهد

---

۱. حدیث متواتر است. منابع آن را در تعلیقهٔ *کشف الغمّة* آورده‌ام. ج ۲، ص ۳۰۲.

۲. از مأخذ.

۳. ظاهراً مراد جدّ اُمی اوست. شرح حال او در *مطلع انوار*، ص ۳۸۱: سیّد علی اکبر فرزند سلطان العلماء سیّد محمّد (۱۲۴۹ ـ ۱۳۲۷) وی فارغ التحصیل علوم رسمیه و در علم طب هم بسیار متبحر بود. به تألیف و تصنیف علاقه داشت تا سِمت نایب تحصلیدار و قاضی هم پیش رفته بود. در تشییع جنازه‌اش علماء و رؤسای شهر، شیعه ←

و عبادت آن جناب نقل می‌فرمودند که: ایشان در بیت الشرف روزی مشغول طاعت الهی و عبادت باری بودند و در همسایهٔ آن جناب عروسی بود و زنان آن خانه مشغول رقص و غنا بودند. آن سرور اکرم منضجر شده از حجرهٔ عبادت بیرون آمد و یک سبوچهٔ گلی در دست گرفت و از خس و خاشاک پر کرده از پشت بام آن سبوچه را در خانهٔ همسایه انداخت. آن سبوچه شکست و ریگ منتشر شد. و زنان آن خانه داد بلند کردند و فحش و دشنام به آن جناب دادند.

بعض مردمان به خدمت آن جناب از حیرت و تعجب عرض نمودند که: این چه حرکت بود؟ که آن بی‌دینان چنان جسارت در شأن آن جناب کردند!

آن سیّد بزرگوار فرمود که این چند دقیقه که ایشان از غنا باز ماندند و مشغول بر سبّ و شتم ما شدند، نزد ما بهتر است از مشغول بودن آنها در غنا، و سبب آسودگی ماست که اقلاً در این چند دقیقه از صدای غنا محفوظ ماندم.

حکایت

حضرت عم مغفور بحر العلوم، آقا السیّد محمّد حسین ـ طاب ثراه[1] ـ، نقل می‌فرمود

← وسنّی همه شرکت کردند و چهار عالم در یک صف نماز خواندند. سپس ۱۴ اثر از تألیفات او را بر شمرده است.
آقا بزرگ نیز در *نقباء البشر*، ج ۳، ص ۱۶۰۶ او را بدین اصاف «عالم فاضل بارع» ستوده است، سپس متذکّر شده است که در *تجلّیات* وی را در عداد تلامذهٔ مفتی محمّد عبّاس جزایری بر شمرده است و پس از آن برخی از آثارش را بر شمرده است.
و از تألیفات اوست *الكنوز القدسية في الكمالات النفسية*. نسخه‌ای از آن در فهرست نسخه‌های خطّی فارسی کتابخانهٔ رضا، رامپور ـ هند، ج ۳، ص ۴۵، ش (۳۸۷) اوراد و اعمال، شناسانده شده است.

۱. شرح حال او در *نزهة الخواطر*، ج ۸، ص ۴۲۴: الشيخ الفاضل محمّد حسين بن بنده حسين بن محمّد بن دلدار علي ... مجتهد الشيعة الإمامية، ولد بلكهنو في غرّة رجب سنة ۱۲۶۷، وقرأ الكتب الدرسية على المولوي نقي والمولوي سيّد حسن والمولوي كمال الدين الموهاني، وقرأ الفقه والأُصول والكلام والتفسير على والده، ودرس الطلبة سنين، ثمّ سافر سنة ۱۲۹۹ إلى العراق وزار المشاهد وحضر دروس العلماء هناك، وأكرموه؛ لأنّه من بيت علم واجتهاد في الهند وأجازوه في الاجتهاد، وكان ذلك في ۱۳۰۱ وقرأ الأدب على المفتي محمّد عبّاس وأخذ الطب من أطبّاء لكهنو. وكان وجيهاً مهيباً، قوي الذاكرة، كثير المحفوظ، كثير الدرس، قوي البدن، يركب الخيل. ←

که: روزی آن جناب در مسجد مشغول نماز جماعت بود حضرت سلطان العلماء اتفاقاً از خواب ظهر بیدار شد و خیال فرمود که: امروز باید اقتدای کسی کنم و نماز پشت سر کسی خوانده اکتساب ثواب نماز جماعت کنم. در بحبوحهٔ گرما از بیت‌الشرف بیرون آمد و روانهٔ مسجد شد، ملاحظه فرمود که حضرت سیّد حسن ـ طاب ثراه ـ مشغول نماز جماعت است. این بزرگوار شریک جماعت شد و پشت سر آن جناب نماز را به جا آورد. وقتی که آن جناب بعد از فراغ از نماز ملتفت شد از محراب عبادت برخاست[1] و به خدمت آن جناب حاضر شده به تواضع و شکستگی عذرخواهی نمود. حضرت سلطان العلماء فرمودند: ما امروز الحمد لله صلاة حسن را اختیار نمودم و مأجور شدم.

تصانیف شریفه

۱. حواشی [تحریر] اقلیدس
۲. رساله عربیه در آنچه به «ان شاء الله» گفتن تعلق دارد
۳. رساله در احکام اموات
۴. رساله در علم تجوید[2]
۵. تذکرة الشیوخ والشبّان [در] مواعظ
۶. کتاب مبسوط در علم کلام. (*تذکرة العلماء*)

← توفي لليلة بقيت من رجب سنة ۱۳۲۵.
وله من المؤلّفات: ***بناء الإسلام***، ***والتحرير الرائق في حلّ الدقائق***، ***والروض الأريض في منجّزات المريض وشرح زبدة الأُصول*** كما في ***تذكرة بي بها***.
آقا بزرگ در ***نقباء البشر***، ج ۲، ص ۵۴۱ در شرح حال او آورده است: عالم فاضل ومصنّف بارع... كان المترجم له من أعلام هذا البيت ورجاله البارزين ذكره في ***ورثة الأنبياء*** وحكى عنه مجملاً أحوال بعض أجداده... وذكره في ***التجليات*** فعدّه من تلاميذ المفتي مير عبّاس.
سپس آثار وی را برشمرده است. شرح حال او با تفصیل در ***نزهة الخواطر***، ص ۵۴۲ ـ ۵۴۵.

۱. در نسخه: برخواست.
۲. در مأخذ: در علم قرائت. نسخه‌ای از این رساله در فهرست نسخه‌های خطّی فارسی کتابخانهٔ رضا، رامپور ـ هند، ج ۳، ص ۳، ش (۱۲) تجوید امامیه، در ۱۱ ورق.

اولاد امجاد

۱. مقدّس لوذعی مولوی السیّد حسن مثنیﷺ

۲. المهذب الصفي جناب مولوی السیّد حسن معروف به سیّد مهنا ـ رحمة الله علیه[۱].

وفات حسرت‌آیات

روز یازدهم ماه شوال سنهٔ ۱۲۶۰ در بلدهٔ لکهنو وفات شد. مدّت عمر شریفش پنجاه و چهار سال و دو ماه و بست روز بود. و در روز وفات آن جناب مشاهده شد که خلقی کثیر از فضلای عظام و صلحای فخام و طلبهٔ علوم و سادات کرام به مشایعت جنازهٔ رحمت‌اندازه‌اش حاضر بودند، و اشک حسرت از دیده حق‌بین می‌ریختند، و کف افسوس به یاد اکثر صفات قدسیه که مخصوص ذات اقدسش بود می‌مالیدند؛ سیما بر جناب مولانا و مقتدانا، مجتهد العصر و الزمانی، سلطان العلماء، و جناب مولانا سیّد العلماء ـ دامت برکاتهما ـ، حزن و الم بسیار راه یافت، و جناب سلطان العلماء ـ دام ظلّه العالی ـ با جمع کثیر از اکابر و اصاغیر مؤمنین که حاضر بودند به نماز جماعت بر آن جناب قیام فرمود. و آن جناب در دار التعزیه حسینیه تعمیر والد بزرگوار خود در قرب مدفن منورش به پهلو[۲] قبر برادر نامدار خود جناب سیّد مهدی مرحوم مدفون شد.

و بعضی از افاضل بنی‌اخوان آن جناب در تاریخ وفاتش این قطعه به نظم آوردند:

سیّد حسن آن سیّد عُبّادِ زمن — در خُلد برین رفت به گلگشت چمن

معنی حدیث از سر الهام بخوان — «سردار جوانان جنان است حسن»

۱۲۶۰

(*تذکرة العلماء*)

---

۱. در مأخذ: و یک صبیه که در عقد جناب سیّد مرتضی فرزند ارجمند جناب مجتهد العصر والزمانی سلطان العلماء ـ دام ظلّه العالی ـ است.

۲. در مأخذ: پهلوی.

و جناب مفتی میرعبّاس صاحب ـ طاب ثراه ـ تاریخ فارسی در وفات آن مرحوم انشاد فرموده‌اند:

یا رب چه شیونست که در عالمیٰ فتاد — فریاد از غمی که دل مرد و زن گرفت
گویا که خامه، صورِ سرافیل می‌دمد — یا شور محشر است که راه سخن گرفت
سیّد حسن که سیّد عُبّادِ عصر بود — برخاست[1] از جهان و جنان را وطن گرفت
گردون دون شکست به بازوی دین رساند — کز مجتهد برادر و گل زین چمن گرفت
هر کس که یافت نگهت[2] خلقِ حسن ازو — دیگر ز[3] نام نافه مشک ختن گرفت[4]
پُرنور بود شب ز قیام و تهجّدش — روز فلک سیاه که شمع از لگن گرفت
در مسجد شریف که خالیست جای او — محراب و طاق صورت بیت الحَزَن گرفت
چون نَعش[5] پاک او ز سر کوچه‌ها گذشت — هر کس که دید بر سر و صورت زدن گرفت
سیلاب خون دوید زدنبال چشمها — روها تمام رنگ عقیق یمن گرفت
سیّد به ارتجال رَقَم کرد سالِ فوت — «زهد و ورع عزای جناب حسن گرفت»

۱۲۶۰

(*أوراق الذهب* [ص ۱۸۰])

---

۱. در نسخه: برخواست.

۲. چُنین است در أصل و نسخهٔ مرعشی از مأخذ؛ و «نگهت» خوانِشی فارسیانه از «نکهت» است که تا روزگارِ ما در أقالیمِ شرقیِ بلادِ فارسی زبان باقی است. (جویا جهانبخش) و در نسخهٔ زنگی پور از مأخذ: نکهت.

۳. در مأخذ: «نه» بدل «ز».

۴. در مأخذ بعد از این بیت، این بیت آمده:

تحلیل رفت بنیهٔ پاکش ز خوف حقّ — بر دین فزود قوّت خود کز بدن گرفت

۵. از نسخهٔ زنگی پور از مأخذ، و در نسخه و نسخهٔ مرعشی از مأخذ: نقش.

احوال حضرت مولانا السيّد
مهدی بن حضرت غفران‌مآب ـ طاب ثراه ـ

[۱۲۰۸ ـ ۱۲۳۱]

تاریخ ولادت

در سنهٔ ۱۲۰۸ در بلدهٔ لکهنو ولادت باسعادتش شد.

تحصیل علم

خدمت پدر بزرگوار خود تحصیل و تکمیل علوم عقلیه و نقلیه فرمود.

محامد و خصائل

فاضل ألمعی میرزا محمّدعلی‌ﷺ می‌فرماید: فاضل ذکی و عالم ألمعی، صاحب قوّت قدسیه و نفس ملکیه و جامع فضائل جلیله بود. با وجود حداثت سن در حدّت ذهن و جودت طبع و ذکاء و علم و عرفان و صلاح و تقوی، گوی سبقت از امثال ربوده، چنانکه به تواتر رسیده. (*نجوم السّماء* [ص ۴۳۱])

مولی الکامل آقا السیّد اعجاز حسین الکنتوری ـ طاب ثراه ـ در ترجمه‌اش می‌فرماید:

قال أخوه سيّد العلماء عند ذكره في إجازته لمولانا السيّد محمّد هادي: المولى الكامل، والفقيه الباذل، ذي المجد والبهاء، والفضل والذكاء، فخر العلماء والسادة، صاحب القريحة الوقّادة والفطنة النقّادة، مولانا السيّد مهدي ـ أفاض الله على تربته

شآبيب رحمته ـ وكنت أنا وأخي المكرّم المعظّم، الفاضل المقدّس المتورّع الأبجل الأكرم، العالم العامل الماجد، حاوي المكارم والمحامد، أخي السيّد حسن ـ أفاض[١] الله على روحه سوابغ المنن[٢] ـ في الأكثر[٣] مشاركين [له][٤] في الدرس عند الوالد العلّامة ـ أحلّه الله دار الكرامة ـ، وهما كفرسي رهان بل فارسا مضمار الكمال ـ عليهما رحمة ربّهما المتعال ـ، وأنا إذ ذاك أقتفي أثرهما، وكان أخي المنوّه بذكره، أعني: أخي السيّد مهدي ـ أعلى الله درجته ـ، أسبقنا في فضله المشتهر، وأرفعنا درجة في دقّة النظر، ولذلك كان المشار إليه في القراءة والدرس فقيل في ذلك لأخي المعظم السيّد حسن ـ أسكنه الله في جوار رضوانه ـ: إنّك أكبر منه فكيف تسمح نفسك باستماع قراءته، والمشاركة له في مدارسته؟

فمن[٥] غاية ورعه وتقواه وسلامة طبعه وقوّة عقله وغلبته على هواه قال في جواب القائل: مدارج العلم والفهم من مواهبه ـ جلّ وعلا[٦] ـ، وقد أُوتي منهما كفلاً أوفى، وحظّاً أجزل وأسنى، فما لي أن أعرض عن مشاركته اعتزازاً بحميّة الجاهلين، وأصير لنهج الحقّ من الذاهلين[٧].

فاستحسن كلامه والدي العلّامة وشكر صنيعه ـ أعلى الله مقامه.

إلى أن قال:

وكان أخي المرحوم ـ أفاض الله عليه فيضه[٨] الأبدي ـ يقول من كرم أخلاقه: أجدك مستبدّاً في نظرك مستقلّ الرأي وأنا لا يستقرّ لي رأي.

فقلت: هذا من فرط الذكاء، وبلوغك أقصى مراتب الفطنة ومدارج الصفاء.

---

١. المثبت من المصدر والإجازة المخطوطة والمطبوعة بهند في ضمن إجازات العلماء وفي النسخة: أنار.

٢. المثبت من الإجازة وفي النسخة: النعم.

٣. المثبت من المصدر والإجازة المخطوطة والمطبوعة وفي النسخة: أكثر.

٤. من المصدر والإجازة المخطوطة والمطبوعة.

٥. المثبت من الإجازة المخطوطة والمطبوعة، وفي النسخة: «فنحن في» بدل «فمن».

٦. في النسخة والمصدر: علاه. والمثبت من الإجازة.

٧. المثبت من المصدر والإجازة المخطوطة والمطبوعة، وفي النسخة: الزائلين.

٨. المثبت من الإجازة المخطوطة والمطبوعة، وفي النسخة: فضل. وفي المصدر: فضله.

ولعمري إنّه كان دقيق النظر، سريع الانتقال، كثير السهر، يجتهد في تحقيق المسائل وتنقيح الدلائل بحيث لا يباريه الأماثل، ومع ذلك كان يحبّ الخلوات، ويرغب عن الشهوات، كثير الذكر للممات، غير واثق بالحياة، معرضاً عن اللذّات. (*شذور العقيان* [مخطوط مكتبة رضا، رامپور، ص ۱۶۹ ـ ۱۷۱])

مصنّفات آن عالى صفات

بعض حواشى و تحقيقات مسائل متفرقه از مصنفات آن عالى صفات گواهى بر فضلش دارد. (*نجوم السّماء* [ص ۴۳۱])

اولاد امجاد

۱. حضرت عمدة العلماء السيّد هادى ـ طاب ثراه.

وفات حسرت‌آيات

قال سيّد العلماء ـ طاب ثراه ـ في إجازة مولانا السيّد هادي بعد ذكر أخيه السيّد مهدي: فعرضه المرض الوبيل، وضرب عليه طبل الرحيل، في ريعان الشباب وغضاضة الغصن، واستولى عليه الضعف والوهن، فتُوُفّيَ إلى رحمة الله سنة إحدى وثلاثين بعد الألف ومئتين من الهجرة القدسية[1] سلخ ذي الحجّة، وهو ابن ثلاث وعشرين سنة. (*شذور العقيان* [مخطوط مكتبة رضا، رامپور، ص ۱۷۱])

مرقد شريفش در حسينيهٔ غفران‌مآب پهلو والد ماجد اوست ـ رحمة الله عليهما.

---

۱. في المصدر والإجازة المخطوطة والمطبوعة: المقدّسة.

احوال حضرت سيّدالعلماء السيّد حسين علّيين‌مكان ابن حضرت غفران‌مآب ـ طاب ثراهما ـ

[۱۲۱۱ ـ ۱۲۷۳]

چونكه اورع الناس حضرت مفتى سيّد محمّد عبّاس ـ طاب ثراه ـ در احوال اين سرور اكرم كتاب مستقل مسمّى به *اوراق الذهب* تأليف نموده‌اند و كتابى جامع‌تر از اين كتاب معلوم نيست؛ لهذا مناسب دانستم كه كتاب مذكور را به تغيير يسير اينجا نويسم:

ولادت باسعادت

چهاردهم ربيع الثانى سنهٔ ۱۲۱۱ در بلدهٔ لكهنو واقع شد. حضرت مفتى المرحوم مى‌فرمايد: السيّد المحمود الودود[1]، فإنّ وجوده المسعود، محض خير وجود، وقد جدّد بـه الله الأكبر، مذهب الأئمّة الاثني عشر، على رأس المئة الثالثة عشر، حيث اتّفقت ولادته في السنة الحادية عشر، بعد ألف ومئتين من هجرة سيّد البشر، سلام الله عليه عليه وآله الطهر، فأضاءت به آفاق العلم والورع، وأرّختُ لمولده:

«طلع شمس سماء الشرع»

بإسقاط عدد همزة «السماء»، وليس فيه غرابة؛ إذ الهمزة لا صورة لها عند الأكثر في الكتابة، على أنّ الهمزة[2] في اللغة العيب، وليس هناك في سقوطه ريب، وكان هذا

---

١. في المصدر: المودود.

٢. في المصدر: الهمز.

التاريخ مرآة لجماله وسناه، فلطافة لفظه حاكية عن جودة معناه ورفعة مغناه، ومن نظر فيه ملئت من النور عيناه، ووجده كلاماً موزوناً لو أُشْبِعَتْ عيناه، ولو جعلت صورته هكذا فنعمّا هي وحبّذا. لمؤلّفه:

بـــارك الله [لنـــا] فـي نـجل ... طـــيّب المـولد مـولى الورع
دوحـــة شـــامخة ســـامكة ... ثابت الأصـل عـظيم الفـرع
أفـــصح السـيّد عـن مـولده ... «طلع شمسُ سماء الشرع»[١]

وجه تسميه آن جناب به سيّد حسين

وقال العلّامة المذكور ـ طاب ثراه ـ:

فيروزج أبلج: سمعت ممّن أثق به أنّه ـ أدام الله نبله ـ لمّا تولّد قبله أخوه الكابر السيّد مهدي بعد تولّد إخوانه الأكابر سادة الزمن مولانا السيّد محمّد والسيّد علي والسـيّد حسن رأى والده العلّامة[٢] في المنام سيّد الشهداء عليه السلام يسأله عن وجه إسقاط الترتيب في تسميته بعد ما راعاه في أسماء إخوته.

فقال: إنّ ولدي هذا قد تولّد حين كبرت سنّي وقد «وهن العظم منّي»[٣] فظننت أنّه لا يولد لي ولد بعده، فسمّيته باسم آخركم سينجز الله به وعده.

فقال عليه السلام: ليس حيث ذهبت[٤] وإنّه سيولد [لك] غلام زكي، فإذا تولّد فسمّه باسمي.

فلمّا قرّ به عيناً سمّاه حسيناً امتثالاً لأمر جدّه الأمجد، وفيه عـلى فـضله دليـل لا شيء منه أزيد[٥].

وذكر العلّامة المذكور اسمه الشريف هكذا: أفضل الناس، أكيس الأكياس، العليم

---

١. *أوراق الذهب*، ص ٢٢٦ ـ ٢٢٧، وأورد الأبيات أيضاً في ديوانه *رُطَب العرب*، ص ١٤٩. وما بـين المـعقوفين من المصدر.
٢. في المصدر: العلّام.
٣. اقتباس من الآية ٤ من سورة مريم.
٤. في النسخة: ذعنت.
٥. *أوراق الذهب*، ص ١٣٣.

الأحوذي، الكريم الأريحي، آية الله في البلاد وحجّته على العباد، أليف المنطق الفصيح، حليف الفكر الصحيح، كريم الأنفاس، المنزّه عن الأرجاس، منيل المجتدي، دليل المهتدي، ناطورة الزمان، نادرة الأعيان، الموضح لاسمه الفقار، المزدوجة المذكورة عن آخرها، المفصح بحكمه عن معالم الشريعة ومآثرها، العالم الفقيه، الكابر النبيه، السرّ الأعجم الذي دقّت معانيه فحار أرباب الألباب فيه، المستغني صفاته عن التمويه، الآبي سماته عن التشبيه، العالي الرتبة، السامك العتبة، المُؤَمَّم[1] عند الكربة، المتكرّم على أهل الغربة، المترحّم على أصحاب التربة، المتلقّي لسكّان الغري بالمحبّة، الداعي له أهل النجف تحت القبّة، الذي مَثَل رشحاته كمَثَل حَبَّةٍ أَنْبَتَتْ سَبْعَ سَنابِلَ في كلِّ سُنْبُلَةٍ مئةُ حَبّةٍ[2]، المُسوّي[3] بين أهل الفقر والغنى، موضع الحاجات والمُنى، المسعود في الدين والدُّنى، المتغلغل صيته من هنا إلى الخيف والمِنى[4]، المعروف في الطفّ بالسناء والسنى، الذي يقرض الله قرضاً حسناً، [الحاوي للشتات، المصغي إلى الأصوات،] المستودع للأقوات، المتحفّظ للأوقات، المُجهّز للأموات، المحافظ على الصلوات، المتضرّع في الخلوات، المستجاب للدعوات، الناطق عن الأئمّة الهداة ـ عليهم أفضل الصلاة ـ، الرافع للرايات، الكاشف للآيات، المقصد للغايات، صاحب الفكر الصائب، المرتاض الدائب، الخائف الذائب، المُواسي للحاضر والغائب، المُوالي في الله للأجانب، المُعادي فيه للأقارب، الصابر على المصائب، المبرّء عن المعائب، المُعَدُّ للنوائب، النائب للأئمّة الأطائب، المجيد المِدْرَهُ النابه، القيّمُ بفرائض الشرع وآدابه، الوحيد الذي ليس له مشابهٌ ولا يقاس أحد من أعلام الهدى به، الكفيل لكلّ غارم، الحريص على المكارم، الزائر لكلّ قادم، العاذر لكلّ نادم، الراحم لكلّ عادم، الهادي لكلّ هائم، مرجع أصحاب اللُّحى والعمائم، الذي هو لأشرف

---

١. في النسخة: الموقم.

٢. اقتباس من الآية ٢٦١ من سورة البقرة.

٣. في النسخة: الموسي.

٤. في المصدر: منى.

الملائكة مخدوم، ولآحاد المؤمنين خادم، المتحلّي بالمحاسن، المُتَخَلّي عن الذمائم، الذي لا يخاف في الله لومة لائم، الواعظ بأفعاله قبل أقواله، العائل لأغياره مثل عياله، العالم العامل، البارع الكامل، المحقّق لرجاء كلّ سائل[١]، المنوّه باسم كلّ خامل، الكافل للأيتام والأرامل، الذي يُعقد عليه الأنامل، الذاكر الشاكر الصابر، المصطع المصقع المباهي به المنابر، صفوة الأماجد وقدوة الأكابر، وارث المجد كابراً عن كابر، محمود الخلائق، ممدوح الخلائق، الذي لا يعوقه عن الدين عائق، ولا يروقه من الدنيا رائق، الشديد عزمته، البعيد همّته، الجميل شيمته، المضطرّ إلى مدحه عُداه، الشامل لعدوّه نَداه، المبسوط على من أساء إليه يداه، الذي لا يزال الحقّ مداه، النجم المضيء، المحسن إلى المسيء، المحقّق المدقّق، المنفق المرفق، أُستاد البشر، العقل الحادي عشر، المنزّه من الشرّ، المجدّد لمذهب الأئمّة الاثني عشر على رأس المئة الثالثة عشر، الكوكب الساطع، البدر اللامع، الحبر البارع، الطود الفارع، المستغاث عند القوارع، المغيث لكلّ ضارع، الخاشع الخاضع، الساجد الراكع، الصابر القانع، الآمر المانع، الصادع بالشرائع، المستحفظ للودائع، صاحب الدرجة القصوى، التي لا يطمح إليها أهل الاجتهاد، والمنزلة العليا التي يغبطه فيها الأماثل الأمجاد، الباسط لموائد الفوائد، الهادي إلى أمتن العقائد، المجتهد المجاهد، العابد الزاهد، النافي عن الدين تحريف الغالين، المفيض على المستفيضين لنكتٍ لم يتفطّن لها أذهان السابقين واللاحقين، فكأنّما هي حور قاصرات الطرف عين، الذابّ عن ثغور الملّة والدين، الكالّ عن وصفه ألسنة المجتهدين، قليل الغذاء، ضعيف الأعضاء، ضئيل البدن، جليل المحن، الحمّال للمشاقّ، الفعّال لما يطاق، المرتدي عباء العِزّ وكساءَ الفضل على الإطلاق، المرتقي إلى أعلى درجات المجتهدين بالاتّفاق، الجالس[٢] مجلس النبيين بالاستحقاق، المحقّق الشهير في الآفاق على الرغم من أهل النفاق، المدقّق الغائص في الأعماق بفكره أقلّ من الفُواق، الجواد الباسط الكفّ بالإنفاق على علماء الطفّ

---

١. في المصدر: آمل.

٢. المثبت من المصدر، وفي النسخة: المجالس.

والعراق، الرحيم العميم الإشفاق والإرفاق على القتور والإملاق، الذي إذا ذكر إحدى فضائله حمله المرتابون على الإغراق، ولسوف يكشف علوّ كعبه عند ربّه يوم يُكشف عن ساق، أصدق الناطقين، الناطق عن الصادقين، اللاحق بالفائتين، الفائت من اللاحقين، السابق على الفائقين، الفائق على السابقين، السائق إلى الحقّ اليقين، الفائق للمحقّقين[1]، الحبر الخيّر الذي ما وَصَفَتْ براعتُه الرموز إلّا وَصَفَتِ المسائل عن الغبار، ولا وكَفَتْ راحته بالكنوز إلّا وكفت السائل عن الأغيار، سميّ من لم يجعل الله له من قبلُ سميّاً، وأصابه من البلاء ما لم يُصب نبيّاً، سيّد العلماء السيّد حسين بن العلّامة السيّد دلدار علي النصيرآبادي ـ صانه الله من شرور الأعادي. (*أوراق الذهب* [ص ۱۳۰ ـ ۱۳۳])

بيان علم آن جناب

مقدس لوذعی مولوی سیّد مهدی﵀ می‌فرماید:

آن جناب خدمت والد بزرگوار خود و هم به خدمت برادر نامدار خود جناب مستطاب مولانا و مقتدانا مجتهد العصر والزمان جناب سلطان العلماء الأوحد الأمجد سیّد محمّد ـ دام ظلّه العالی ـ استفادهٔ علوم نموده، و اگرچه به حسب سن از سائر برادران خود کوچکتراند لکن در علم و زهد و تقوی و فضائل و کمالات و محاسن اخلاق و سائر محامد صفات بر اکثری از ایشان تفوّق یافته‌اند. و در زمانی که سن شریف آن جناب هفده سال رسیده بود از تحصیل علوم فارغ شد، و به مرتبهٔ کمال فضل و اجتهاد رسیدند، و شروع به تصنیف و تألیف با نهایت تدقیق فرمودند.

روزی حقیر از زبان دُربیان آن جناب شنیدم که می‌فرمودند که: در سِنّ هفده سالگی خود شروع به تصنیف *رسالهٔ تجزّی في الاجتهاد* نمودم، و بعد از آن *رسالهٔ حکم ظنّ رکعتین اُولیین* را به قالب تصنیف درآوردم، لیکن از بس حیا و حجابی بر من مستولی بود اظهار این به کسی نمی‌نمودم، مگر اکثر اوقات به خدمت اخوی مرحوم

---

۱. في المصدر: للمحقّين.

اورع اعبد علامی فهامی سیّد مهدی ـ طاب ثراه ـ که به سه سال تقریباً از من بزرگتر بود اتفاق به مکالمه و مذاکره در آن باب می‌شد و آنچه می‌نوشت به من می‌نمود، و آنچه من می‌نوشتم از نظرش می‌گذرانیدم، تا آنکه روزی جناب غفران‌مآب والد ماجدم در باب نوشتن اجازه برای من مرا مأمور به التماس و یاد دهی نمود، به خدمت آن جناب عرض نمودم که اولاً آنچه از زبان خامه‌ام ریخته است ملاحظه فرمایند اگر تحریر من به طرز و اسلوب مناسب در نظر اقدس درآید بر آن مطّلع شوم، و به هر حال می‌خواهم که بر حسن و قبح آن متنبّه شوم. آن جناب به اجابت مقرون فرمود و امر نمود که تا عبارت رسالهٔ مصنّفه خود را به خدمت آن جناب به معرض عرض رسانیدم. آن جناب در اثنای استماع عبارتش فرمود که این متانت و طرز تحریر و اسلوب تقریر چنان نمی‌نماید که شخصی در ابتدای حال تصنیف کند. بالجمله در آن آوان[1] به سبب غلبهٔ خفقانیت بر مزاج آن جناب اتمام ملاحظه آن رساله در التوا ماند و آن جناب به جناب اخوی الأعظم الأوحد الأمجد جناب سلطان العلماء سیّد محمّد ـ دام ظلّه العالی ـ ارشاد فرمودند تا در تحریر من نظر فرمایند که کیفیت حال آن به عرض آن جناب رسانند. جناب اخوی الأمجد حسب الامر به عمل آوردند، لیکن از جهت آنکه از جمیع برادران کوچک‌تر بودم نمی‌خواستم که حال تبحّر و جودت تحریر و لیاقت من ظاهر شود. انتهی. (*تذکرة العلماء*)

احقر الحمد لله *رسالهٔ تجزّی* مذکور به خط حجّة الإسلام، أعلم الناس، مفتی میرعبّاس مرحوم پیش خود دارد، و این عبارت از دست مرحوم بر او مرقوم است:

«قد سمعت الأُستاذ العلّامة، أُسوة المحقّقین، عمدة المجتهدین ـ أدام الله تأییده ـ یقول: قد نمّقت هذه الرسالة وأنا ابن سبع‌عشرة أو ثمان‌عشر[ة] سنة ثمّ عرضتها علی والدي العلّامة المغفور فقال: لا یشكّ الناظر فیها أنّها تحریر البارع المنتهي، وذلك فضل الله یؤتیه من یشاء».

---

۱. آوان: جمع أوانست که به همزهٔ مفتوحه باشد به معنی اوقات. (*غیاث اللغات*، ص ۱۳).

فاضل تقی السیّد مهدی می‌فرماید:

آن جناب مستطاب در اجازهٔ خود که از برای جناب مستطاب اُستادنا المعظم، سناد المکرم، اورع ازهد، علّامی فهّامی، فخر الحاضر والبادی، ابن المرحوم المقدّس الفاضل سیّد مهدی ـ طاب ثراه ـ، جناب عمدة العلماء [السیّد محمّد هادی] ـ دام ظلّه العالی ـ، نوشته‌اند می‌فرمایند که:

والد ماجدم[1] با سایر افاضل طلاب را ترغیب و تحریص بر بذل جهد در استنباط مسائل می‌فرمود، و امر به نظر کردن در دلائل می‌نمود، و می‌فرمود که من سبیل علم دین و طریقه رشد را واضح ساخته‌ام، و در تأسیس فقاهت و اجتهاد و ترویج علوم ائمّهٔ امجاد ـ صلوات الله علیهم ـ در این بلاد سعی بسیار نموده‌ام، و می‌ترسم که به مرور زمان قلیل بعد از من این آثار از میان شما محو شود.

پس همچو[2] نصائح آن جناب غفران‌مآب عمل نمودم و در همان آوان دامن همّت را از ساق جهد فرا داشته با وصف حداثت سن خود به تألیف بعض رسائل أنیقه و مسائل دقیقه پرداختم که از جملهٔ آن ***رسالهٔ تجزّی في الاجتهاد*** و ***رسالهٔ شک در دو رکعت اولین*** و ***مسأله تقلید اموات*** است. و بعضی از آن را به عرض جناب غفران‌مآب رسانیدم. پس آن جناب تحسین آن نمود و فرمود که این کلام مثل کلام فاضلی ماهر است که از جملهٔ کاملین باشد و نقصی که در کلام مبتدیان از اهل تصانیف واقع می‌شود در آن یافته نمی‌شود.

و ایضاً می‌فرمایند که:

من مدّتی اقتباس از انوار افاضات والد ماجد خود نمودم، و هم زمانی دراز به خدمت جناب برادر معظم خود ـ یعنی جناب مولانا و مقتدانا مجتهد العصر والزمان سلطان العلماء سیّد محمّد ـ دام ظلّه العالی ـ که بزرگ‌ترین برادرم است ـ استفاده نموده‌ام، و روایت کتب جمیع علوم از آن جناب دارم. و میان من و آن جناب سه

---

۱. در نسخه: ماجد.

۲. چُنین است در نسخه.

برادر، یعنی جناب سیّد علی و جناب سیّد حسن و جناب سیّد مهدی ـ علیهم الرحمة ـ، بودند، و من پنجم ایشان و کوچک‌ترین ایشان بوده‌ام.

برادرم سیّد مهدی مرحوم که به خدمت جناب والد غفران‌مآب همدرس من بود به ملاحظهٔ حال تحریر و تصنیف من از راه کرم و اخلاق خود می‌فرمود که: ترا مستقلّ الرأی و مستبدّالنظر می‌یابم و رأی خود را بر استقلال و استقرار نمی‌بینم. من می‌گفتم که: این معنی از فرط ذکای شما است؛ زیرا که به اقصی مدارج فطنت و صفای ذهن فائز شده‌اید.

و چون اخی سیّد مهدی موصوف در سن بست و سه سالگی از دنیا رفت، بر جناب والد ماجد من و هم بر من انواع آلام و غموم در فراقش طاری شد، پس صبر نمودم و برخی از إفادات او را جمع کردم و مسودّات آن مرحوم را به قالب بیاض درآوردم. انتهی ملخّص کلامه ـ أدام الله [أیّامه].

و ایضاً آن عالی جناب در اجازهٔ خود که از برای فرزند ارجمند و ارشد و اکرم [خود]، علّامی فهّامی ممتاز العلماء، فخر المدرّسین، فقیه متّقی اورع اکمل، جناب سیّد محمّدتقی ـ دام ظلّه العالی ـ، نوشته‌اند می‌فرمایند که:

من در ابتدای تحصیل و هم در منتهای آن به خدمت جناب غفران‌مآب والد ماجد خود قرائت علوم نمودم و در آن اثنا بعض علل و اسقام عارض حال آن جناب شد که به سبب آن در آن ایام از افادهٔ درس باز ماند و درس مرا بر جناب اکمل ابجل، قدوة الفقهاء، أُسوة المجتهدین، عمدة العلماء، وزبدة المتکلّمین، اخی معظّم ممجّد اوحد جناب سیّد محمّد ـ أدام الله إفاداته، وأیّده بتأییداته، وأفاض علی البریة من برکاته ـ محوّل فرمود. پس مدّتی طویل در خدمت آن جناب به تحصیل علم معانی و بیان از علوم عربیه و بعض علوم حکمیه و فنون رسمیه و برخی از علوم دینیه اشتغال داشتم، و از تصانیف آن جناب کتاب *سیف ماسح* ـ که ماسح اعناق نواصب لئام و منطوی بر ابطال غسل پاها در وضو، و اثبات مسح أقدام بیانات مضمضحه[1]

---

۱. در مصدر: مفصحه.

عن المرام است ـ پيش آن جناب قرائت نمودم. و نيز به خدمت آن جناب در علم منطق كتاب *سلّم العلوم* و شرح آن تصنيف ملا حمدالله سَنْدِيْلْوى را قرائت نمودم.

پس بعد از آنكه جناب غفران‌مآب علّامهٔ آفاق والد ماجدم ـ عليه الرحمة ـ از مرض إفاقه يافت، درس من به خدمتش عود نمود و پيش آن جناب از تصانيف انيقه‌اش كتاب *مرآة العقول* را كه ملقب به *عماد الإسلام في علم الكلام* است خوندم[1]، و آن كتابى كبير و جامع مجامع كلم و حاوى مزاياى حكم در ردّ كلام امام سنيان از اشاعره مسمّى به فخر الدين رازى و إبطال مقالات ساير اهل مذاهب باطله است قرائت نمودم، و برخى از كتب حديث مثل *شرح اربعين* شيخ بهاء الدين عاملى و اصول *كافى* و فروع كتاب *منتقى الجمان* را به خدمت آن جناب گذرانيدم.

و من از آن جناب هم بلا واسطه به إجازه آن جناب روايت كتب جميع علوم شرعيه و عقليه دارم، و هم به واسطهٔ جناب اخى معظّم سابق الوصف ـ أدام الله [ظلّه] العالى ـ به إجازه عاليه‌اش روايت مى‌كنم. انتهى. (*تذكرة العلماء*)

وقال العلّامة في الآفاق مفتي السيّد محمّد عبّاس رحمه الله:

أمّا علمه فالتعرّض من أحد لإظهاره كالإخبار بالصبح بعد اسفراره، كيف والعلم على تشعّب أفانينه وتَلَوُّن رياحينه يستمدّ من رشحات بنانه ونفحات لسانه، وكأنّه في كلّ من الفنون أفنى الزمان والقرون، وما التفت إلى غيره أبداً، ولا اصطَحَبَ في سيره أحداً.

أمّا المنطق فطبعه فيه مستقيم الميزان، واضح البرهان، وعصمته عن الخطأ في الأحداس بمعزلٍ عن التمثيل والقياس.

أمّا الحكمة فلا تجد له فيها نظيراً، ولقد أُوتي خيراً كثيراً، يدرك منها بتفكّر ساعة، ويكتب فيها بتحرّك يَراعة[2] ما يدهش شيخ الصناعة ورئيس الجماعة.

أمّا الهيئة فمحلّه منها محلّ القطب من الرحى، ونسبته إليها كنسبة الشمس إلى

---

١. اين چنين است در نسخه.

٢. اليَراعَةُ ـ واحدة اليَراع ـ: القلم يتّخذ من القصب.

الضحى، فهو مركز حقائقها وحامل دقائقها، حتّى كأنّه بصادق التخييل وشدّة الذكاء سار مع الذُّكاء[١] في بروج السماء.

وأمّا الحساب فقوله فيه بضرب من التخمين، معادل الصحاح[٢] أفكار المحاسبين، بل ربّما حكم بتضعيف الآراء، واعترفوا في مقابلته بالخطاء، فليرجع إليه أهل الفنّ في حلّ صعبه، وليُقرّوا له بعلوّ كعبه.

وأمّا العربية والأدب فهو يتكلّم بلسان العرب كلاماً أحلى من الضَرَب[٣]، ويُحاور أقحاحَها[٤] بما يقضي العجب، وسيأتيك دلائل هذا المطلب في فصل الخطب، والتلخيص أنّ بنانه إيضاح المعضلات، ولسانه مفتاح المقفلات، كلامه رشيق المباني، وبيانه بديع المعاني.

وأمّا التجويد فله فيه رسالة أنيقة، صنّفها لبعض الأجلّة، وأثبت وجوب القراءة فيها بأمتن الأدلّة، وهو في أداء الحروف عارٍ [عن] التكلّف[٥]، جارٍ على الطريقة السمحة السهلة، وإن نقصه فيه القالون، فما ذلك بنافع لهم ولا ضارٍّ له، والله عاصم من الشرور[٦]، عالم بذات الصدور، ولقد كان أخوه أفضل القرّاء، المرتحل إلى دار البقاء السيّد حسن مع شدّة وقوفه على نكت هذا الفن يرجع إليه ويُعَوَّل عليه.

وأمّا علم الكلام فهو من أهليه[٧]، وضياؤه من زيته، بهم استقامة عماد الإسلام، وقَطُّ هام الخصام، بضربة ماسح السيف والحسام.

وأمّا الحديث والتفسير فهو لهما كالسحاب المطير، ولا ينبئك مثل خبير، غائصٌ على الدرر الغرر في بحارهما، وجالبٌ لطُرف التُرَف من أقطارهما، لا يحجب[٨] عند بيانه دقائقهما وغوامضهما، ولا يعزب عن خوانه حُلوُهما وحامضهما.

---

١. الذُّكاء: الشمس.

٢. في نسخة زنگی پور من المصدر: لصحاح.

٣. الضَرَبُ: العسل الأبيض الغليظ.

٤. القُحّ والقُحاح: الخالص الخالي من الشوائب الغريبة، يقال: أعرابي قُحاح: لم يدخل الأمصار ولم يختلط بأهلها.

٥. في النسخة: التكليف.

٦. تلميح إلى أسماء القرّاء: قالون ونافع وعاصم.

٧. في المصدر: أهل بيته، وهذا هو الأنسب لسجع العبارة.

٨. كذا في النسخة ونسخة المرعشي من المصدر، وفي نسخة مكتبة زنگی پور من المصدر: لا يحتجب.

وأمّا الأُصول فمن بيته أساسها، ومن زيته نبراسها، ذاته للفحول عُـدّة، وكـلماته للأُصول زُبدة، أفحم أهل الأخبار وأساطينها، وأحكم بمنتهى الأفكار قوانينها.

وأمّا الفقه فقد أعطاه الله القوّة القدسية، والملكة الملكية، في عنفوان الشباب وإنّ هذا لشيء عجاب، وقد اتفق مراراً، وتحقّق أطواراً، أنّه إذا ذكـر شـيئاً فـي مسألة، وجنح إلى وجه أو احتمله، بادي الرأي حين المذاكرة، من غير مراجعة إلى المـظانّ المقرّرة، ثمّ ذهبتُ عريضاً في قطع مسالكه، وبذلتُ الوسع في الفحص عن مداركه، تبيّن لي ما قال، وتعيّن ذلك الاحتمال، ووجدتُ عليه[1] قاطعاً من الأدلّة، أو موافقاً من الأجلّة، ولكن لا يعجبني هذه الموافقة، بل أستدلُّ بها[2] على عَظَمَةِ مَن وافـقه؛ فـإنّ دلالته على ذلك أظهر من دلالته على جلالته، بعد ما عاينّاه من فخامته ونبالته، وقد تقرّر في العقليات أنّ النظريات هي التي تُكتَسَبُ بالفطريات، ولا شكّ أنّ إصابة رأيه من قبيل الأشياء المحسوسة المشاهدة، ولا حاجة إلى المحاجّة بعد المشاهدة.

ثمّ إنّ هذا باب واسع الفضاء، منه مسألة الاستنابة في القضاء، وقد كان ـ أيدّه الله ـ يجوّزها وذكرها يوماً مع ما فيها و لها، فاستغرب ذلك بعضُ أُولي النهى، علماً منه بأنّ معظم الأصحاب يمنعون، بل كأنّهم على الحظر مجمعون، حتّى نظرتُ في *جواهر الكلام* للبحر الطمطام، مجتهد الأنام، حجّة الإسلام الشيخ محمّد حسـن ـ أبـقاه الله وأدام ـ، فوجدته موافقاً له في هذا المقام، وقد استقصى فيه الكلام، وأطال النقضَ والإبرام.

ثمّ المعلوم من حال الفقهاء تَلَوُّنُ الفتيا وتَبَدُّلُ الآراء، سواء في ذلك المحدثون والقدماء.

أما ترى الشهيد ـ قدّس الله لطيفه ـ ربّما يتنوّع أقواله بعدَّة كتبه الشـريفة، وكـذلك شيخ الطائفة والعلّامة جمال الدين، بل أكثر العلماء والمجتهدين.

ولقد بلغني أنّ السيّد مهدي بن السيّد علي[3] ـ رفعهما الله مكاناً علياً ـ كان لا يستقرّ رأيه تدقيقاً، فكان يسوّد بفتاواه أوراقاً، ثمّ يُمَزِّقُها تمزيقاً. وأمّا سيّدنا فليس هذا من

---

١. أي على ذلك الاحتمال.

٢. أي بالموافقة.

٣. يعني السيّد مهدي ابن صاحب *رياض المسائل*.

دأبه، ولقد عَهِدتُه منذ صباي وشبابه فلم أجده إلى هذه الغاية، راجعاً عمّا أفتى به في البداية إلّا قليلاً، ولن تجد لسنّة الله تبديلاً.

تكميل: ومن الدليل على غزارة علمه أنّه لا يزال يسأله أهل هذه البلاد، ويُنفذون إليه من الأغوار والأنجاد، صنوفاً من المباحث الأنيقة، وأُلوفاً من المسائل الدقيقة، فيجيب عنها على الارتجال، ويَحُلُّها بالاستعجال في توفّر الأشغال وتوزّع من البال، حاوياً للشقوق في كلّ مسألة، قاطعاً للعروق عن كلّ معضلة، حتّى لو تفكّر في ما أجاب المتفكّرون، وتدبّر في ما أفاد المتدبّرون، وأُجيل فيه الأنظار، وأُفني فيه الأعمار، لما وجد إلى ما سواه سبيل، وما قام على ما عداه دليل، ولم يقوَ أحد على إضعافه إلّا بعد الظلم على إنصافه، وهذا دليل على كمال قوّته الاجتهادية، لو لم يكن إلّا هو لكفى، وله وراء ذلك فضائل أُخرى، أجلّ من أن يخفى.

شعر:

لا يدرك الواصف المطري خصائصه ... وإن يك سابقاً في كلّ ما وصفا

تذييل: ولو رأيته حين مُطارحةِ بعض المسائل، ومذاكرة واقعةٍ لم يتعرّض لها الأوائل، وجدتَه يعرج إلى معارج التحقيق، ويسلك في مناهج التدقيق، من غير تأمّل ولا تعميق، ورأيتَه يصعُد من منزلةٍ إلى أُخرى، وخلته ينزل عليه نواميس القدس تترى، حتّى إذا تخطّى المعارج التي في رفعتها وعلاها، بحيث لا ترام أُولاها وسُفلاها، وسرى ما شاء الله سريعاً، وطوى المراحلَ جميعاً، طوى الكشحَ عمّا طوى، ونزل بالواد المقدّس طوى، فتلك المنازلُ العلية بالنسبة إلى نفسه القدسية حدود وأيون[1] واقعة في أثناء حركته الفكرية، وهي إذا قيست إلى المجتهدين الأماجد فأدناها لأعلاهم أرفع المواقف والمقاصد، وهكذا حاله في مراتب العزّ والعُلى ومدارج المجد والتُقى، يصل منها إلى حدّ، هو مقام تحدٍّ وإعجاز، وهو يبلغ إليه ولا يقف عليه بل

---

١. في النسخة: ايوان.

يجتاز، فلا يزال يرتقي إلى مراقي الإجلال والإعزاز، فهو في كلّ آنٍ من الأيّام في أشرف مقام هو أعلى الرُّبى، وفي كلّ جنح من الليالي يزداد في المعالي سعياً وطلباً.

شعر:

بحر عجائبه لم تبق في سَمَر ... ولا عجائب بحر بعدها عجبا

لا يُقنِعُ ابنَ عليٍّ نيلُ[1] منزلة ... يشكو محاولُها التقصير والتعبا

حكاية مقال: ولنعم ما قال بعض الزائرين للأئمّة الاثني عشر: إنّ نسبته إلى علماء الأقطار كنسبة الملك إلى البشر، وقلتُ: إنّ نفسه القدسيةَ منزلتها من سائر النفوس، منزلة العيون من الرؤوس، أو الرئيس من المرؤوس، أو المعقول من المحسوس.

وقال بعض الأجلّاء من الأخلّاء عند مُنصَرَفه من النجف والكربلاء: إنّ هذا السيّد الكريم، الحبرَ العليم، إنّما يُعرف قدره، ويُكشف بدره[2]، بعد سياحة الأقاليم والآفاق والسير في الصُعُد والوِهاد، وصحبة علماء الأمصار والبلاد، فإنّ الأشياء تُعرف بالأضداد، والله الهادي إلى سبيل الرشاد.

تبليغ: قَسَماً بالعلم ورفعة شأنه، والدين ووثاقة بُنيانه، إنّه في أعاظم زمانه، كالمُجلّي يوم رهانه، بل نسبته إلى قدماء العلماء كنسبة نبيّنا إلى سائر الأنبياء، تقدّموا عليه زماناً وتأخّروا عنه مكاناً، ولو لم نَقُل إنّه لو كان في زمن النبي سيّد الإنس والجانّ لأنزل الرحمان في مدحه شيئاً من القرآن، وفضّله جدّه الرسول على أبي ذرّ وسلمان، حتّى لا يختلف فيه اثنان، قلنا لو أنصفوا ولم يتعسّفوا لكفاهم عمومات الكتاب والحديث، ففيها دلالة لمن ألقى السمع وهو شهيد، على أنّه المخصوص من بين العباد بخشية الله المجيد، وأنّ مداده أفضل من دم الشهيد، ولكنّ الدهر خوّان، والدنيا ذات هوان، والناس حول القبور يطوفون، وبالأموات مشغوفون، والقلوب حلّ فيها الحسد، كما تَحُلُّ الروح بالجسد، والعجب كلّ العجب أما سمعوا ما ورد عن أمير العرب في بعض الخطب: «أنّ الحسدَ يَأْكُلُ الإيمانَ كما تَأْكُلُ النارُ الحَطَبَ»[3] عندي أنّ حبّه في هذا الزمان

---

١. في النسخة: مثل.

٢. في النسخة: مدبره.

٣. *نهج البلاغة*، خطبة ٨٦.

من أخصّ دلائل الإيمان، فمن خالفني جادلته، ومن باهلني باهلته، وكم حججتُ معاديه، وعاديت الناس فيه، وما نَصَرتُ من خاذليه أحداً، وما استنصرتُ معانديه أبداً، وما كنت متّخذ المضلّين عَضُداً.

لكاتبه:

أُوافق في تحميده كلَّ قائل ... وقوليَ لا يرضاه غيرُ قلائل[١]

فما مدحُهم إلّا لنيل فواضل ... ومدحي له مدحٌ له بالفضائل

وإنّ مديحَ الناس دون مدائحي ... وإن كان مدحي دون تلك الجلائل[٢]

(*أوراق الذهب* [١٣٤ ـ ١٤٠])

بيان زهد و عبادت

قال العلّامة المرحوم:

فصل: وأمّا نسكه وعبادته فهو أجلّ من أن ينكر، وأجلى من أن يذكر؛ إذ كلّ ما له من الأفعال والعادات مندرج في الطاعات والعبادات، منتظم في القربات والسعادات، مقتبس من عادات السادات ـ عليهم أفضل الصلوات.

حكاية قول: قد سمعت بعض فضلاء العامّة يقول ـ بعدما استبصر وحضر خدمة السيّد ونظر في حالاته وتحيّر ـ: إنّي لا أشكُّ أنّه كعليّ بن أبي طالب في كريم عاداته وعظيم عباداته.

حكاية عمل: لقد عَهِدْتُه مريضاً في شهور من سالف الزمان، فامتدّ مرضه إلى أواخر شعبان، ثمّ لمّا أفاق بعض إفاقة ولما يَعُدْ إليه القوّةُ والطاقة، دخل شهر الصيام فصام بعضَ الأيّام، وكنتُ أنهاه عن ذلك أنا وأكثرُ الأطبّاء، فلم يمتنع حرصاً منه على ثواب يوم الجزاء، فضَعُفَتْ قُواه، ونَكَسَت حماه، فكان يقول كلّ [ما] يشدّ[٣] به الأذى، لعلّ سبب الحمّى كذا وكذا، ولا يستندها إلى الصوم؛ حذراً من المنع واللوم، فلبث ما

---

١. في النسخة: «قائل» والمثبت من المصدر و*رُطَب العرب*.

٢. أورد الأبيات أيضاً في ديوانه *رُطَب العرب*، ص ١٩٩ كما ستأتي عنه في ص ١٩٣.

٣. في نسخة زنگی پور من المصدر: يشتدّ.

يشاء[١] الله يصوم ويصلّي ويعظ الناس، حتّى أخذه النافضُ يوماً على المنبر فنزل مكدّر الحواس، ودخل عليه يومئذٍ جنازةٌ فالتمسوا منه الصلاةَ فاعتذر، فقال بعض المنافقين من أولياء الميّت: «لو كان من الأُمراء لما اعتذرتَ» فتألّم بقوله[٢] وتضجّر، ثمّ صلّى عليه محموماً، وانثَنى من لديه مهموماً، وبقي كذلك يمرض يوماً ويصحّ يوماً، ولم يَدَع جمعةً ولا جماعة ولا صوماً، حتّى انقضى الشهر وتَصَرَّمت الأيّام والليالي، فلقيتُه يوم وداعه وهو يدعو بدعاء *الصحيفة* ويبكي بالصوت العالي، حتّى اخضَلَّت لحيته، وما سكنت لوعتُه، إلى أن سار من المسجد إلى داره، واستقرّ في محلّ قراره، فجلستُ بين يديه، والدموع تَنْهَمِلُ من عينيه، فقلتُ له: إنّك لم تزل في سالف الأعوام تبكي في مثل هذا اليوم من شهر الصيام، ولكنّي أجدُ اليومَ تغيّراً عظيماً في حالك، وتشدّداً في حزنك وملالك، فما سبب ذلك؟

فقال ـ وقد شَرِقَ بالدمع ـ: أراني قد انسلخت أيّامي، ولم يَتَقَبَّلِ الله صيامي، ولئن عشتُ وأمهلني الدهرُ قضيتُ جميع أيّام الشهر.

ثمّ إنّه كذلك فعل، وما لحقه سأم ولا كسل، فبذلك فليتنبّه الغافلون، ولمثل هذا فليعمل العاملون. (*أوراق الذهب* [١٤٠ ـ ١٤١])

بيان زهد آن جناب

فصل: أمّا زهده فأنا أعلم بسرائره، و[إن] اشتبه الأمر على بعض الناس بظاهره، فقد لزمته ليلاً ونهاراً، وكفاني بذلك فخاراً، فوجدتُه «يَلْبَسُ الخَشِنَ ويأكل الجَشِبَ»[٣]، ولا يذوق شيئاً من الفواكه كالرطب والعنب، ولا يميل إلى فضة وذهب، بل الناس منه في راحةٍ ونفسه منه في تعب، وربما أكل خبزاً يابساً من غير إدام، ولبس قميصاً خلقاً مشقوقَ الأكمام، وقد لبث بضع سنين مديوناً، ولم يجد في مِلكه بيتاً مسكوناً، حتّى

---

١. في المصدر: شاء.

٢. في نسخة زنگي پور من المصدر: لقوله.

٣. اقتباس من كلام علي في وصف عيسى عليه السلام. انظر *نهج البلاغة*، خطبة ١٦٠.

فرّج الله عنه شطراً من كربه، وقضى له وطراً من أرَبه، فبنى داراً ضيّقةَ الفضاء، يقيم بها في الصيف والشتاء، لا يجلس على فرش ناعم، ولا يرغب في مَلاذّ المطاعم، ولا يتقرّب إلى السلاطين، ولا يتنزّه إلى البساتين، ولا يحبّ الوسائد، ولا يصحب العمائد، ولا يزور الأغنياء والأُمراء إلّا لإسعاف حاجات الفقراء، بَيْدَ أنّه من حيث النفس غنيّ، وبالطبع أبيّ، لا يسأل أحداً، ولا يتذلّل أبداً، فيحسبه الجاهل غنياً بالمال، وهو قليل المال، كثير العيال، ولو أنّه كان يركن إلى الدنيا قليلاً، ويبتغي إليها سبيلاً، لألقت إليه مقاليدها، وذلّلت له صناديدها، بل لو أنّه كان طالبها لملّكته مشارقها ومغاربها، لكنّه طوى الكشحَ عن مآربها، وألقى زِمامَها على غاربها، وظنّي أنّ الزهد والحال هذه أحمز وأفضل من زهد مَن يكديه الطلبُ، فلا جرم أنّه يتوكّل فما كلّ فقير قانعاً، وما كلّ غني طامعاً، ومن انقطع إلى الله مع كثرة علائقه فقد فاق وسما، ولذلك شُرِّفَ الإنسان إذا عبد الرّحمٰن على ملائكة السماء. (*أوراق الذهب* [ص ١٤١ ـ ١٤٢])

حكايت

بعض جواری آن سرور از بنده نقل می‌کردند که همیشه نهار و شام درست می‌نمودم ایشان هیچ وقت شکایت بدطعمی نکردند.

روزی از شیطنت در غذا نمک زائد کردم به نحوی که کسی نمی‌تواند بخورد و همین طور حاضر خدمت نمودم. ایشان به دستور قدیم بدون شکایت غذا میل فرمود و هیچ نگفت.

متحیّر ماندم و عفو تقصیر خواستم و عرض نمودم که هیچ وقت شما را شاکی بر بدطعمی غذا ندیدم، امروز از شیطنت جسارت نمودم، عفو فرمائید.

آن سیّد بزرگوار معذرت نمود و فرمود که: هر خادمی که خدمت می‌کند گاه کار به اسلوب تمام می‌شود و گاه خراب می‌شود؛ این مقتضای بشریّت است، نه از شیطنت.

حكايت

همین مرحومه مذکوره نقل می‌کند: هرگاه غذای خوب خدمت ایشان حاضر می‌کردم، آن سیّد بزرگوار آب دهان می‌ریخت و بدطعم می‌کرد.

بيان جود و سخاء آن جناب

فصل: وأمّا جوده وسخاؤه فأنهاره سائلة، وما أبين دلائله، يشكر له الأطفال والعجائز، وتشهد له الضرائح والجنائز، يحنو على الصريع حُنُوَّ الظئر على الرضيع، ويَعْطِف على اليتيم عطوفة الوالد الرحيم، ويَهْمي على وجوه باسرة، تظنّ[١] أن يُفْعَلَ بها فاقرة، كما يهمي المُزن الماطرة على الحدائق[٢] الناضرة، مشبعٌ للجائع والمضطرّ، ومفزع للقانع والمعترّ. لكاتبه:

إذا ما يناديه من الناس بائس[٣] تراه يُلبّيه وَحِيّاً ويسمح[٤]

فيشجي لمن نادى ويفرح للندى[٥] فوا عجباً من ذي شجىً هو يفرح[٦]

حكاية: لمّا أن وصل إليه في سالف الدهور، دراهمُ باسم الزكاة من عند السلطان المغفور، بادر إليه الفقراء كاظمين، وسارع إليه الغرباء متزاحمين، كالسحب المتراكمة، والأمواج المتلاطمة، من كلّ فجّ عميق، ومرمىً سحيق، وتمسّك كلّ قوم بعِصامهم، وتوسّل كلّ رهط بإمامهم، يقدّمونه بين يدي حاجتهم، ويستدفعون به بليّةَ خصاصتهم، ورجع كلّ إمام إليه، ووقع كلّ غرام عليه، وأتاه كلّ من أصحابه بأسماء أتباعه وأحزابه، وقادت الأئمّة إليه الأزمّة، وعرضوا عليه كلّ ملمّة، فكان كالفلك المحدّد لا يعدوه الميول، أو كالبحر المحيط ينتهي إليه السيول.

فكتب الأسامي في كتابه السامي، وزاد في ورقةٍ أسماءً أُخرَ، تُعرف وتنكر.

فقلت له: من هؤلاء؟

فقال: قوم من أهل البلاء لم يكن لهم موئل يركَنون إليه، ولا مَعْقِل يعتمدون عليه،

---

١. في النسخة: نطق، اقتباس من الآية ٢٥ سورة القيامة.

٢. في النسخة: حدائق.

٣. في *أوراق الذهب* (نسخة زنگي پور): باكس.

٤. في النسخة: يستمح.

٥. في النسخة: للذي.

٦. وأوردهما أيضاً في ديوانه *رُطَب العرب*، ص ٧٠كما أوردهما عنه أيضاً في ص ١٩٠.

فأفردتُ لهم كتاباً، وعقدت لهم باباً، ولسوف أُعينُهم وأُواسيهم، ولو نسيهم غيري فما أنا بناسيهم، ثمّ أحصاهم عدداً، ولم يغادر منهم أحداً.

فلمّا أن هاج مِدرارُ نواله، وماج بحارُ إفضاله، انسكب من مدراره أقطار، وتشعّبت من بحاره أنهار، فأدنى إليه الآملين، وقرّبهم وسقى به السائلين، وأشربهم وأروى المحاويج بما وهبهم، و«عَلِمَ كلُّ أُناسٍ مَشْرَبَهم»[١].

فإن قلت: إنّ هذا أداء حقّ وما هو من باب السخاوة؛ فإنّ الزكاة واجبةٌ منعها شقاوة.

قلت: هب، إنّ الأمر كذلك بالنظر إلى نفس الإيصال، ولكن يمكن بعده المنع بالاحتيال، ومن ذا الذي أوجب هذه التفاصيل، وجعل النفس والجسم وقفاً مسبَّلاً على أبناء السبيل، مع أنّ المستحقّين ثمانية أصناف، ويجوز الاكتفاء بواحد منها بلا خلاف، فمن أوصلها إليهم جميعاً فما ذلك منه إلّا جوداً وصنيعاً، ومع هذا فهو يعطي كثيراً من خالص ماله، مع ضيق يده وعسرة حاله، وربّما يُحوِجُه السائلون إلحافاً إلى أن يستقرض لعطائهم من الدراهم آلافاً، ولكنّا منّا الصالحون ومنّا دون ذلك كنّا طرائق قدداً، فمن أسلم فأُولئك تحرّوا رشداً، وأمّا القاسطون فكانوا لجهنّم حطباً، وإذا وجدوا من الأسخياء أحداً، «كادوا يَكُونُون عليه لِبَداً»[٢]، ثمّ لو أعطى واحدهم[٣] خزائن قارون ودفائن الربع المسكون لم يرض[٤] عنه أبداً، ولم يفارقه[٥] إلّا أن يجد له شهاباً رصداً.

وبالجملة فالمنافقون لا يتوقّع منهم الرضا؛ إذ «في قلوبهم مَرَضٌ فزادَهُم اللهُ مَرَضاً»[٦]، والحريص يُسمّي التوسعة بالتقتير، وينسب المجتهد إلى التقصير، والسخاء عند الناس إنّما هو الإسراف والتبذير، فذرهم وإلى الله المصير، ونعم المولى ونعم المصير.

---

١. اقتباس من الآية ٦٠ من سورة البقرة، والآية ١٦٠ من سورة الأعراف.
٢. اقتباس من الآية ١٩ من سورة الجنّ.
٣. في *أوراق الذهب* (نسخة زنگي پور): أعطاهم.
٤. في نسخة زنگي پور من المصدر: لم يرضَوا.
٥. في نسخة زنگي پور من المصدر: + واحدهم.
٦. اقتباس من الآية ١٠ من سورة البقرة.

بيان حُسن خلق آن جناب

فصل: وأمّا حسن الخلق فقد جرى ذكره، واشتهر أمره، في جميع النواحي، وصار كالشمس في نصف النهار من اليوم الضاحي، فسبحان من جعله باسِمَ الوجه طلِقَ المُحيّا، طيّب المنطق نشراً وطيّاً، ليّن الجانب عذبَ المورد[١]، لا يتخاشن أبداً إلّا في الله، ولا يغضب أحداً إلّا لله، ولا يتولّى عنه عدوّ إلّا [و]هو يتولّاه، ما من يوم إلّا وعنده قوم من الأباعد والأجانب، حافّون به من كلّ جانب، فمِن قائم فوق رأسه مائلاً يكاد يَخِرُّ عليه، ومن قاعد في جنبه سائلاً يَجُرُّ ثوبه إليه، يقرأ هذا حديثاً، ويصرخ هذا مستغيثاً، نفر يستفتون، وأُخَرُ يُستعطون، قوم يقترحون تجهّز[٢] الأموات، ورهط يلتمسون تجهيز[٣] البنات، وطائفة يأتمّون به في الصَلاة، ويأمّون منه تنجيز الصِلات، لا يُبالون باللَغَط واللَجَب[٤]، ولا يراعون العلم والأدب، وهو يرضيهم ولا ينضجر، ويعطيهم ولا يفتخر، ويُواسيهم وينتصر، ويوليهم[٥] ويعتذر، يُعين السائل ويبيّن المسائل وهم يجتمعون حوله ولا يستمعون قوله، وربّما يتكلّمون وهو يخطب، فلا يغضَبُ ولا يقطب، بل يُذَكِّرهم ويُزكّيهم ويُعلّمهم ويهديهم، يرفدهم كرماً ولا يطردهم بَرَماً.

حكاية: قد كان في الطلّاب رجل وثّاب صخّاب، فاسد الرأي كثير المراء، معروفاً بالغدر والجفاء، فحضر يوماً لدى السيّد الكريم، وورد على مَنهل فيضه العميم، والتمس منه الدرس والتعليم بعد التسليم، فأدناه في مجلسه، وسارع إلى ملتمسه، فكرهتُ ذلك ومنعته، وأظهرتُ[٦] إليه سوء حاله الذي سمعته.

فقال: ما له ولنا لعلّه يهتدي بنا، فجعل يفيده علوماً من المباحث العقلية، وفنوناً من المعارف النقلية.

---

١. في *أوراق الذهب* (نسخة زنگي پور): الموردة.
٢. في المصدر: تجهيز.
٣. في النسخة: تجهز.
٤. اللَغَط: الصوت والجَلَبة. واللَجَب: ارتفاع الأصوات.
٥. كذا في النسخة والمصدر، وصحّح في «غلطنامه» بـ«يواليهم»!
٦. في المصدر: أسررت.

ثمّ إنّه اتّفق بعد مدّة أن وُجد كتاب معلّق على باب المسجد، فإذا فيه مطاعن في حقّ السيّد، ومسابّ عليه كثيرة، يُذَمُّ صاحبها ولو ألقى معاذيره، فارتفع من النـاس الزَجَل، وشهدوا أنّه خطّ ذلك الرجل، وقلت: أعوذ بربّ الفلق من شرّ ما خـلق، ألم أنهك عن صحبته فيما سبق؟ الآن حَصْحَصَ الحقّ، وظهر ما في البطون، فقال: لا ضير إنّا إلى ربّنا منقلبون.

فلمّا حضر أجلسه على أريكته، وآنسه بلين عريكته، وزاده رفقاً بحسن الخلق، ولم يظهر عليه أثر من الحَنَق والخُرق، إلى أن استبصر الرجل بحسن خلقه الطـبعي، ونَدِمَ على ما فعل نَدامةَ الكُسَعيِّ[١]، وكان بعد ذلك يمدح السيّد في كلّ مصدر ومورد.

حكاية: واتّفق لي يوماً في سالف أيّام التحصيل، أن مُطِرتِ[٢] السماء وأنا في مجلسه الجليل، فلم أستطع الخروج لأجل انسداد السبيل، فلمّا ارتفع النهار دخل السيّد الدار، بعدما أطال الصحبة وبقيت أنا ورجل من الطلبة، فقلت: يا سماءُ أقلعي فنحن في يوم ذي مسغبة، فما مَكَثَ أن جاء بعِجْلٍ حنيذٍ[٣]، في مائدة عليها طعام لذيذ، وخبز مـن سميذ[٤]، فأكلنا معه، وشكرنا صنعه، وكأنّه عرف مـنّي قـلّة الغـذاء لكـثرة الحـياء، فاستزادني فامتنعت، وقلت: قد شَبِعتُ.

ثمّ أردت الانصراف على الاستعجال، فجعل يباسطني فقال: أنا آكَلُ منك كماترى، فقد قنعتَ وشبعتَ ولما أقضِ وَطَراً.

---

١. الكُسَع: حيّ من قيس عيلان، وقيل: هم حيّ من اليمن رماة، ومنهم الكُسَعي الذي يُضرب به المَثَل في الندامة، وهو رجل رام رمى بعد ما أسدف الليل عيراً فأصابه وظنّ أنّه أخطأه فكسر قوسه، وقيل: وقطع إصبعه ثمّ ندم من الغد حين نظر إلى العير مقتولاً وسهمه فيه، فصار مَثَلاً لكلّ نادم على فعل يفعله، وإيّاه عنى الفرزدق بقوله:

نَـدِمَتْ نَـدامـةَ الكُسَـعيّ لمّـا ... غـدت مـنى مـطلقة نـوار

وقال آخر:

نَـدِمْتُ نَـدامـةَ الكُسَـعيِّ لمّـا ... رأتْ عـيناه مـا فَـعَلَتْ يـداه

(*لسان العرب*، ج ٨، ص ٣١١)

٢. كذا ضبط في نسختين من المصدر، والصواب ظاهراً: «مَطَرَت».

٣. الحنيذ: المشويّ، وفي التنزيل ﴿**قال سَلامٌ فما لَبِثَ أن جاءَ بِعِجْلٍ حَنِيذٍ**﴾.

٤. السميذ والسميد: لباب الدقيق.

حكاية: ودخلتُ عليه ذات يوم والمجلس غاصٌّ بأماجد القوم، فقام لي السيّد على قدميه إكراماً، ولم أكن أعْهَد من مثله لمثلي قياماً، فجلست عن يساره، وسائلتُه عن أخباره، فلمّا أتمّ كلامه، نظرت فيمن حوله وأمامه، فوجدت على جانبه الأيمن رجلاً من العلماء الأخيار، حديث الورود عن الأهل والسكن إلى هذه الديار، فعرفت أنّ المولى المخدوم أراد بقيامه للعبد الخادم إظهارَ فضله ومجده لذلك العالم القادم، وهذا من أحاسن المحاسن وأكارم المكارم.

حكاية: قد مَرِضْتُ في بعض السنين، فعادني بعد حين، فأردت أقوم إكراماً له وإعظاماً، فَمَنَعني إرفاقاً منه وإنعاماً، وجلس عند رجلي، وتوجّع لأجلي، وجعل يذبّ عنّي الذباب، ويلاطفني في الخطاب.

هذا نبذ ممّا جرى، وما كان حديثاً يُفترى.

عسجد: والذي لا أُشرك به أحداً، ولا أجِدُ من دونه ملتحداً، إنّ سيّدنا هذا لا يماثله في[1] العلم والعمل أحد، ولا تنال ذروةَ فضله في هذا الزمان يدٌ، ولئن كان [أحدٌ][2] مكانه أو نال مجده وشانه، لأعجب بنفسه غالباً، ومشى في الأرض مرحاً، وسلك وادي من هلك فخراً وبطراً وفرحاً، وأمّا سيّدنا فلا يرفعه [الله] درجة إلّا حطّه عند نفسه حطّةً كامنة، ولا يُحدِث له عزّاً ظاهراً إلّا أحدث له عند نفسه ذلّة باطنة[3]. (*أوراق الذهب* [١٤٢ ـ ١٤٧])

حكايت

حضرت تاج‌العلماء أُستاذى المرحوم السيّد علي محمّد ـ طُيِّبَ رمسُه ـ از اخلاق مرضيهٔ آن جناب نقل می‌فرمود كه:

روزی آن جناب بعد فراغ نماز دست دعا برداشته تضرّع و زاری در درگاه باری

---

١. في النسخة: من.

٢. ما بين المعقوفين من المصدر، وكذا في المورد الآتي.

٣. اقتباس من دعاء مكارم الأخلاق من *الصحيفة السجّادية*: «ولا ترفعني في الناس درجة إلّا حططتني عند نفسي مثلها، ولا تُحدث لي عزّاً ظاهراً إلّا أحدثت لي ذلّة باطنة عند نفسي بقدرها».

می‌کرد، سائلی آمد و عرض حال خودش را داخل دهـان آن جـناب نـمود، و بـه طیش[۱] آمد و گفت: ما محتاجیم و از گرسنگی تلف شدیم و شما مشغول دعا هستید. بعض مردمان خواستند که بیرون کنند. آن سرور اکـرم زود دعـا را تـمام نـمود و معذرت نموده قضاء حاجتش نمود.

حکایت

سلطان‌القرّاء السیّد احمد علی المرحوم ـ که در ریاست مـحمودآباد ـ صـانه الله عـن الفساد ـ وظیفه خوار بود و در خدمت حضرت سیّدالعلماء اکثر حاضر می‌شد و ثقه و متورّع بود ـ از[۲] این احقر حکایت می‌کرد که:

روزی آن جناب خیال بیرون رفتن داشت، از خانه بیرون آمد و تا مرد[م] محتاج یمیناً و یساراً آمدند و ردای مبارک را در گلو پیچیده فشردند که نفس خـفه شـد، حضرت زبدة العلماء السیّد علی نقی ـ طاب ثراه ـ متّصل آن سرور بود، هر دو فقراء را هول داد و تشر زد. آن آقای مرحوم مـنغّص شـد و یک مـدّت دراز از[۳] فـرزند خودش تکلّم نفرمود، و با هر دو فقراء رفق و مدارا فرموده عذرخواهی نمود که در انجاح مرام ایشان تأخیر افتاد.

و بنده احقر این حکایت را خدمت مرحوم حضرت زبدةالعلماء نقل نمودم؛ ایشان تصدیق فرمودند.

بیان اخلاق مرضیهٔ آن جناب

الدرّة الثانية في أخلاقه المرضيّة على طريقة الوصية: يا أيّها الناس اتّقوا ربّكم الذي أتمّ عليكم حجّته، وأوضح لكم مَحَجَّته، واعلموا أنّ فـيكم وليّاً مـن أوليـائه،

---

۱. در نسخه: «تیش». طیش: خشم، غضب.

۲. علی الظّاهر استعمالی است هندیانه، و به هر روی «از» به معنایِ «با» (یا: «برای») به کـار رفـته؛ والله أعـلم. (جویا جهانبخش)

۳. باز «از» به معنای «با» به کار رفته است. (جویا جهانبخش)

وصفيّاً من أصفيائه، فخذوا رحمكم الله أزرَه، وأوجِبوا على أنفسكم نصره، وتَنَكَّبُوا عن اليمين والشمال، فماذا بعد الحقّ إلّا الضلال، ولو أن كان عشر من أعشار علمه في حوزةٍ خشناءَ يَغْلُظُ كَلْمُها، ويخشن لمسُها، لكان الواجب على الطلبة الرغبةُ إلى ذلك المقدار من العلم، ومقابلةُ حربها بالسلم، وكان مقتضى حسن النيّة، وقضيةُ صدق الطويّة، استفادةَ ما فيها من المعارف اليقينيّة، والمطالب الدينيّة، مع غضّ الأبصار عن سوء خلقها، وتوطينِ النفوس على مقاساة خرقها، فكيف وهذا العلم الكثير موضوع لكم على طرف الثُمام[١] في لين من الجانب، وهذا الماء النمير موقوف مسبّل على كافّة الأنام من الأقارب والأجانب، وممّا قلت:

العلم جوهرة عزيز[٢] شأنها ... وصدور أهل العلم كالصُندوق
درّ ثمين ليس مثقوباً ولا ... من جنس مغصوب ولا مسروق
إن كنت طالبه فدُم متردّداً ... بمجالس العلماء لا بالسوق[٣]

فأين تذهبون، وأنّى تصرفون؟! هذا حبر عليم، وإنّه لعلى صراط مستقيم، «ذمّتي بما أقول رهينةٌ، وأنا به زعيمٌ»[٤]، هلمّوا إليه فإنّكم لا تجدون مثله، في حزنةٍ أو سهلةٍ و«لا يكذب الرائدُ أهله»[٥]، وممّا قلت فيه ـ دامت معاليه ـ:

أنّى له شَبَهٌ في صفحة الزمن ... في العلم والفضل والآداب والسنن
في مَبْسَمٍ باسمٍ في منظرٍ حسن ... في منطق ليّن في ملبس خشن
تقلّب الناس طُرّاً في مواهبه ... الحيّ في حلّة والميت في كفن
يا حُسنَها فطنةً وقّادةً لَطُفت ... فأدركت نُكتاً تعصى على الفطن
قد زانها رُتَبٌ في شأنها عجبٌ ... جَلَّت فكَلَّت لديها قوّةُ اللَسَن
خاب الغلاة وخاب الفلسفي به ... كذا المجبِّر والصوفي والوثني

---

١. يقولون: هو منك على طرف الثُمام: قريب سهل التناول.
٢. في النسخة: عزيزة.
٣. أوردها أيضاً في ديوانه *رُطَب العرب*، ص ١٧٠.
٤. اقتباس من كلام علي عليه السلام. انظر *نهج البلاغة*، خطبة ١٦.
٥. مَثَل. والرائد: الذي يُرسَلُ في طَلَبِ الكَلإ. انظر *الصحاح*، ج ٢، ص ٤٧٨.

بـه الشـريعة شـاعت غـير خـافيةٍ ... فـالحمد لله ذي الألطـاف والمـنن
زكّى الأنامَ فـزكّى المـالَ صـاحبُه ... لولاه مـا كـاد يُـرثي للـفقير غـني
ماذا أقـول وكـم أُحـصي عـجائبه ... فكـــلّ أمـــرٍ أراه مـــنه يُـــعجبني
يا ذا العلى فكما قد صان دينَك عن ... تحريف غالين فاحفظه عن الفتن[1]

بيان محاسن عادات و مكارم صفات آن جناب

من عادته الواقعة على سنن السادة المصطفين[2]، أنّه يقرأ يومي[3] الخميس والاثـنين، سورة الدهر في أوّل ركعة[4]، وسورة الغاشية في الركعة الثانية.

ومن عادته الخروج إلى المسجد في الغلس، فإذا فرغ من نافلة الفجر وفريضته جلس، واشتغل بالتعقيب زمناً طويلاً إن أمهله الملحّون، ولا يتّفق ذلك إلّا قليلاً، وإلّا أحاط به أهلُ البلوى، وأسرّوا إليه النجوى، وهو يسبّح لله، جـالس عـلى مـصلّاه، بـل ربّـما يَجْذِبون يديه بعد ما رفعهما إلى الدعاء، ويستعطونه وهو يستعطي ربّ السماء، فيقول لهم قولاً معروفاً، ويعود إلى ما كان فيه مصروفاً، ثمّ بعد الدعاء والذكر يسجد سجدتي الشكر، فإذا قام زار الحسين عليه السلام ثمّ صافحه الأنام.

ومن عادته التنفّل بأربع ركعات بعد المغرب، وإن ضاق الوقت فركعتين[5]، ثمّ يـعقّب وكثيراً ما يشتغل بالدرس بين المغربين، وبعد العشاء الآخـرة والوتـيرة قـبل زيـارة الحسين، ثمّ يدخل الحريم ويتعشّى بلقم معدودة من الطعام، ويطلع [للدرس][6] ثـالثاً فيجلس إلى ثلث الليل مشتغلاً بإفاضة الأحكام، وإفادة مسائل الحلال والحرام، ثـمّ

---

١. أوردها أيضاً في ديوانه *رُطَب العرب*، ص ٢٥٥ ـ ٢٥٦ كما ستأتي عنه أيضاً في ص ١٩٤.

٢. *وسائل الشيعة*، ج ٦، ص ١١٧، باب ٤٨، ح ٣ وذلك في صلاة الغداة وج ٦، ص ١٢١ ـ ١٢٢، باب ٥٠، بـاب استحباب قراءة ﴿هَل أَتى﴾ و﴿هَل أتاكَ [حديثُ الغاشية]﴾ في صبح الاثنين والخميس.

٣. في النسخة: يوم.

٤. في المصدر: أُولي الفجر.

٥. في المصدر: فبركعتين.

٦. من المصدر.

يدخل الدار وينام، ولا شكّ أنّ نومه أفضل من يقظة سائر الأنام، لما يتقوّى به على ما لا يتأتّى منهم من القيام بإقامة[١] شعائر الإسلام، ولكنّ القوم يمنعونه من النوم، ينادونه من وراء الحجرات، لتزويج البنات والصلاة على الأموات، فيخرج تعبان عليلاً، وربّما يلقون إليه قولاً ثقيلاً، وهكذا يتململ تململاً قليلاً، ويرتّل القرآن ترتيلاً، فهذا نبذ من مشاغله الليليّة.

وأمّا النهار فآيته مُبْصِرَةٌ[٢] وما مِن يَراعٍ[٣] يَقدِرُ أن يكتب فضله ويَسطُره، وما من كتاب يحوي عادته[٤] وسيره إلّا «بأيدي سَفَرَةٍ، كِرامٍ بَرَرَةٍ»[٥]، وسنذكر[٦] قليلاً من كثير فمن شاء ذكره.

ومن عادته عيادة المرضى، حتّى كأنّه يرى ذلك فرضاً، ولقد رأيته وهو مشغول بالتمريض عند جار لي من الغرباء مريض، عرضَتْه هَيْضَةٌ وتخمة[٧]، ولم يكن له [حينئذٍ][٨] أحد من الخدمة، فجثا على الأرض من القلق، وجعل يسحق له ما يلعق، واستدعى له بماء الورد من داره، ولكنّ الله استأثره بجواره، فصلّى عليه بعد الفراغ من الغسل والكفن، ثمّ أنفذ سريره إلى السكن والوطن، فوفد عليه بعض من خلّفه من الأولاد، فواساه بالمال وسلك به في مسلك الهداية والرشاد.

ومن عادته إذا فرغ من الصلاة رفع يده إلى السماء، وبالغ في الذكر والدعاء، فيستغفر لمشايخه وآبائه العظام، وإخوته وأبنائه الكرام، ثمّ الأقاربِ والأجانب، والملتمسين من كلّ جانب، وقليلاً ما يشفع ذكر أساتذته بالدعاء لتلامذته، وربّما

---

١. المثبت من المصدر، وفي النسخة: بإمامة.
٢. في التنزيل العزيز: ﴿وجَعَلنا آيةَ النهارِ مُبْصِرَةً﴾ الإسراء: ١٢.
٣. اليَراع: القلم يتّخذ من القصب.
٤. في المصدر: عاداته.
٥. اقتباس من الآيتين ١٥ و١٦ من سورة عبس.
٦. المثبت من نسخة مكتبة زنگي پور من المصدر، وفي النسخة ونسخة المكتبة المرعشية: ستذكر.
٧. الهَيْضَة: مرض من أعراضه القيء الشديد والإسهال والهزال. التُخمة: داءٌ بصيب الإنسانَ من أكل الطعام الوخيم، أو من امتلاء المعدة.
٨. من المصدر.

يهجم[١] عن بسط الكلام وذكر التِّلام، رعايةً للإعظام والتأدّب والاحتشام مع الله العلّام، فإن ذكر التلميذ في حضرة الباري كأنّه منافٍ للتواضع، موهم للترفّع.

ومن عادته أنّه إذا فرغ من صلاة الظهر، توجّه إلى أخيه الطُهر، فَمَثُل بين يديه، وأقبل عليه، بعد أن قطع منازل التعظيم، «حتّى عادَ كالعُرْجُونِ القَديمِ»[٢]، ولا ريب أنّ تأدّبه مع أخيه أعظم وأشدّ، ممّا يصنع مع الوالد الولد.

ومن عادته إذا نطق أوجز، وإذا حقّق أعجز، وإذا وعد أنجز، لا يخلف الميعاد ولا يحقّق الإيعاد، حتّى أنّ الملحّين في السؤال، الطمّاعين في المال، لعلمهم واستيشافهم[٣] بذا، ربّما يكذبون عليه أن قد وعدتنا كذا، فيُعطيهم حسب ما سألوا، ولا يكذّبهم فيما افتعلوا، ولا يخيّبهم من غاية الكرم، ولا يجيبهم إلّا بنَعَم.

ومن عادته أنّه إذا استُجير إليه أجار، وإذا استعير منه أعار، وإذا استجدي جاد[٤]، وإذا استزيد زاد، وكلّما عُوتب عليه اعتذر، وكلّما اعتذر إليه عذر.

ومن عادته أنّه إذا خاطب أحداً من صحبه التفت إليه بمجامع قلبه، فيظنّ كلٌّ من الحاضرين بناديه أنّه هو المخصوص بأياديه، والحال أنّه عميم الفضل والعطاء، والمستفيضون من يده كأسنان المِشط سواء.

ومن عادته أنّه لا يتّخذ حاجباً بائباً، يمنع زائراً راغباً، أو يدفع سائلاً طالباً، وهذا بخلاف ما بلغني من حال بعض العلماء الأعيان وفقهاء الإيران.

ومن عادته إذا صافحه الناس بعد الصلاة ووقع منهم التهاجم قال: «غفر الله لنا ولكم، وتقبّل الله أعمالنا وأعمالكم» وأنا أرغب إلى دعائه هذا وأتمنّاه، ولذلك كثيراً ما أُصافح يُمناه.

ومن عادته إذا شرب الماء ذكر سَمِيَّه الشهيد بكربلاء فقال: «صلوات الله على

---

١. كذا في النسخة والنسختين من المصدر. ولعلّ الصواب: يحجم.
٢. في التنزيل العزيز: ﴿**والقمرَ قَدَّرناه منازِلَ حتّى عادَ كالعُرْجُونِ القَديمِ**﴾ سورة يس: ٣٩.
٣. في النسخة ونسخة مكتبة المرعشي من المصدر: استيشاقهم.
٤. في المصدر: + وإذا استفيد أفاد، وإذا أفاد أجاد وإذا استعير أعاد.

الحسين وأهل بيته، ولعنة الله على قَتَلَته وأعدائه». وإذا ضحك قال: «اللّهمّ لا تَمقُتني». وإذا مرّ على القبور قرأ بفاتحة الكتاب والقدر، وإذا ذكر عنده ميّت من المؤمنين قال: «رحمه الله». وإذا أعجبه شيء من أصحابه قال: «ما شاء الله». وإذا حكى عن بعض المخالفين ما فيه إساءة أدب مع أئمّة الدين قال: «العياذ بالله». وكلّما ذكر النبي أو جرى ذكره بحضرته صلّى عليه وآله. وكلّما زاره أحد بدأ بالسلام عليه وأرْدَفه بالسؤال عن حاله، وكلّما استُقيل أقال، وكلّما دعي أجاب، وإذا وعد وفى، وإذا ظُلم عفا. وإذا عمل فعلاً استخار الله، وإذا استخار لم يترك العمل بمقتضاه، وإذا قُصَّت عليه قصّةٌ استمع، وإذا أصابته مصيبةٌ استرجع.

ومن عجيب ما رأيت من عاداته [أنّه][1] إذا تكلّم معه أحد بما لا يَعنيه، وأراد أن يشغله عمّا هو فيه، أدخل كلاماً أجمل في البين، ولاءم بين الكلامين المتغايرين، فيسكت صاحبه من[2] كلامه قبل إتمامه، ولا يدري أنّه القاطع لكلامه، ولو تركه يتكلّم لأضاع وقته، ولو أسكته بحيث يعلم لساءه البتة، [و][3]قلّما يتفطّن الناس لهذه النكتة.

ومن أخلاقه الشريفة [ما][4] ورد في بعض أدعية *الصحيفة*[5] من إفشاء العارفة، وستر العائبة، ولين العَريكة، وخَفْض الجَناح، وسكون الريح، وطيب المُخالقة، والسبق إلى الفضيلة، وترك التعيير، وشكر الحسنة، والإغضاء عن السيّئة، وأنّه يوقّر الكبار ويرحم الصغار، ويصل من قطعه، ويعطي من منعه.

ومن عادته صوم يوم الغدير وغيره من أكثر الأيّام، التي نُدب فيها إلى الصيام، فإنّه يصومها على الدوام، حتّى ربّما صام في بعض الأعراض والأسقام.

ومن شيمه أنّه لا يمازح إلّا قليلاً، ومع ذلك فهو هشٌّ بشٌّ، فلا يعبث ولا يَعْبِس.

---

١. من المصدر.
٢. في المصدر: عن.
٣. من المصدر.
٤. من المصدر.
٥. دعاء مكارم الأخلاق.

ومن لطائفه أنّه إذا قام في الأعياد والمسارّ لاعتناق الحضّار، وضَعُف لكثرة الواردين على التناوب والتوارد قال: «بحول الله وقوّته أقوم وأقعد».

ومن اللطائف المفرحة للنفوس أنّ رجلاً شكا إليه من الكابوس، فقال: «أتاني آتٍ وأنا في المنام، فجلس على صدري وأخذ بتلابيبي فمنعه الأنام» فقال: «لا أدعه أو يأتيني بكتاب من عند السيّد الهمام»، فلمّا أتمّ بيانه أمر السيّد له بحرز أبي دجانة.

ومن ملاطفاته أنّ رجلاً من أهل السواد أتى إليه في بعض الأعياد، فقال له: «هلمّ إليّ لأُلصِقَ يدك بيدي» يريد المصافحة، فقام[١] له قائلاً: «بل الصق عنقك بعنقي» يعني المعانقة.

ومن مُلَحه أن أتى إليه بعض الأُمراء، فأخذ منه الميثاقَ على إسعاف بعض الفقراء، فلمّا انصرف عن صحبته التي هي الحياة الأبدية تشاغل بمشاغل الدنيا الدنيّة، ثمّ لقيه السيّد في بعض الطرق راكباً، فقال له مذكّراً مخاطباً: «هل أنت على العهد الذي فارقتنا عليه»[٢] ولا يخفى لطف توجيه هذا الخطاب إليه، وكأنّه تلميح إلى المثل الذي يضربه الأُدباء، ولعلّه من كلام سيّد الأوصياء. مصرع:

الناسُ مَوْتى وأهلُ العلمِ أحياءُ[٣]

ومن عباراته اللطيفة ما وقع في بعض رسائله الشريفة[٤]، في عدّ تأليفات أخيه النبيه وصحائفه اللطيفة، تحت ذكر الرسالة المسمّاة *بالبارقة الضيغمية*، في ردّ الناصب الغوي عبد العزيز الدهلوي، من قوله ـ دام ظلّه ـ: «ثمّ إنّ رشيد الفضلاء[٥] من تلامذة هذا الناصب ردّ على تلك الرسالة الشريفة، واحتذى في التمويه والتلميع حَذْوَ شيخه

---

١. في النسخة: فقال.

٢. فقرة من دعاء تلقين الميّت.

٣. نسب البيت مع أبيات أُخر إلى علي عليه السلام وصدر البيت: «ففُزْ بعلمٍ ولا تَطْلُبْ به أبدا». كما في ديوانه المنسوب، ص ٣٦.

٤. وهي إجازته لابن أخيه عمدة العلماء، وهي في طريقة التحقيق بتصحيحنا.

٥. هو رشيد الدين خان الدهلوي (م ١٢٤٣ أو ١٢٤٩) له ترجمة في *نزهة الخواطر*، ج ٧، ص ١٨٠؛ *تذكرة علماى هند*، ص ٦٣. انظر ص ٣٢٠.

الوضيع وسمّاه *بالشَّوكة العُمَرية*، ولعمري إنّها شوكة رديّة من شجرة خبيثة اجتثّت من [فوق][1] الأرض ما لها من قرار». انتهى.

ولا يخفى ما فيه من صنعة الجناس وحسن الاقتباس.

ومن ذلك ما قال ـ وهو يذكر ارتحال أخيه الوجيه السيّد محمّد مهدي إلى دار النعيم، وأنّه ترك ولده السيّد محمّد هادي طفلاً فربّاه جدّه ثمّ هو في حجر التربية والتعليم ـ من قوله: «وقد خلّف أخِيَ المرحوم هذا الدرّ اليتيم وهو ابن نحو من ثلاث سنين» إلى آخره.

وهذا من ألطف العبائر، وله ما عداه من جواهر زواهر، قد أدرجها في رسالتي الإجازة، وهو دون مرتبة في النبالة والغزارة[2]. (*أوراق الذهب* [ص ١٤٧ ـ ١٥٤]).

بيان محاسن خصال متضادّة

الدرّة الرابعة: في محاسن خصال متفاوتة، ومحامد صفات متشتّتة، هي بأجمعها فيه متحقّقة، وفي غيره متفرّقة، وهذا من سيرة سيّد الوصيين، إمام المتّقين وقائد الغرّ المحجّلين، مولانا أمير المؤمنين ـ صلوات الله عليه أبد الآبدين ـ، ولله مَن قال في جمع تلك الخصال. شعر:

جُمِعَتْ في صفاتِكَ الأضدادُ ... فلهذا عَزَّت لك الأندادُ

زاهدٌ حاكمٌ[3] سليمٌ شجاعٌ ... فاتكٌ ناسكٌ فقيرٌ جوادُ[4]

وقد اقتفى إثْرَه السيّد السند في هذه الأزمنة، فجمع بين الصفات المتضادّة المتباينة، فله في وصيّ رسول الله أُسوة حسنة، فمن ذلك أنّ له مع شدّة اهتمامه ببواطن المعاني، وقلّة اعتنائه بظواهر المباني، عباراتٍ فصيحة، وإشاراتٍ مليحة، وخطّاً أنيقاً، نسخاً

---

١. من المصدر والإجازة.

٢. في المصدر: الغرازة.

٣. في الديوان: حليم. وفي نسخة مكتبة زنگي‌پور من المصدر: «حكيم» بدل «حاكم».

٤. الأبيات لعبد العزيز صفي الدين الحلّي كما في ديوانه، ص ٨٨، وعنه في *أعيان الشيعة*، ج ١، ص ٣٢٩ وج ٨، ص ٢٢.

وتعليقاً، يُنَوِّر المُقلة، ويُخجل ابن مقلة، ولقد كتب بيده الشريفة مصحفاً وصحيفة، بأحسن خطّ في أشرف نمط، فلله درّه ولا شلّ عشره، وليت شعري كيف فرغ واستخلص، عمّا هو فيه من[١] كثرة الغصص وقلّة الفُرَص، ولكنّه مؤيّد مسدّد من ربّه الصمد، واضع للشيء في موضعه، جامع للخير بأجمعه، ومن ذلك ما قلت فيه أُبّدت أياديه وأُبيدت أعاديه:

شديد الحفظ علماً غير ناسٍ ... لفعل من أفاعيل الأناسي
ولكن كلّما واساك ينسا ... ه بعد هُنيئةٍ وهو المُواسي
كذاك إذا أساء إليه مرءٌ ... ولو طال المُدى فيما يقاسي
فبين الحفظ والنسيان جمع ... عجيب ليس يدرك بالقياس
تشاهده وقد ضَعُفت قواه ... قويّاً في العلوم على اختلاس
مريض الجسم وهو لكلّ نفس ... طبيبٌ حاذقٌ آسٍ نِطاسيّ[٢]

بيان شرائف ساعات و وظائف طاعات آن جناب

الدرّة الخامسة في شرائف ساعاته ووظائف طاعاته: لمّا أن أردت في هذا الباب ذكرَ بعضِ دعواته، ولم يكن لي وقوف تامّ على خفايا خلواته، إلّا ما سمعته يقول في أدبار صلواته، التمست منه أن يأمر بعض الحاضرين في أنديته أن يكتب لي طائفة من أوراده وأدعيته، فامتنع من ذلك لغاية التواضع والخضوع، وسوّفني إلى نحو من أُسبوع، ثمّ لمّا رأى منّي الاقتراح والإلحاح، تفضّل عليَّ بورقتين مشتملتين على ما يُذيب الفؤاد ويُدمع العين، من استقلاله لعمله[٣] الكثير، وتذلّله إلى ربّه الكبير، والتماسه من مثلي الدعاء، وإخباره باقتراب الأجل وضعف الأعضاء، فبكيت تأثّراً بتلك

---

١. النسخة: في.

٢. الآسي: الجرّاح، والطبيب. النِّطاسيّ: العالم الماهر، والطبيب الحاذِق. وأورد الأبيات أيضاً في ديوانه *رُطَب العرب*، ص ١٣٤ كما ستأتي عنه أيضاً في ص ١٩٠ ـ ١٩١.

٣. في النسخة: لعلة، والمثبت من نسخة زنگي پور من المصدر، وسقط من نسخة المرعشي.

المضامين الشريفة، وأفجعني إدراكها إفجاعَ بعض أدعية *الصحيفة*، فرأيت أن أذكر كلامه بعينه في هذا الباب، تزييناً للكتاب، وتذكيراً للطلّاب، وتنبيهاً للراقدين، وتخويفاً للعابدين، وهذا لفظه الشريف نقلاً عن خطّه المنيف:

بسم الله وبالله

أمّا ما سألت واقترحت ـ أيّدك الله بتأييده وسدّدك بتسديده ـ من ضبط جملة من الأذكار والأوراد التي انتخبتها، والأدعية في أدبار الصلوات والخلوات أو في ساعة من الساعات التي واظبت عليها، لحسن ظنّك بهذا العبد الذليل، تقرّباً إلى الربّ الجليل.

فاعلم أنّي امرءٌ حقير، خطري يسير، كثير التقصير، معترف بالإساءة، مقرٌّ بالإضاعة، ليس لي عملٌ أرجو به النجاة، إلّا الموالاة للأئمّة الهداة، ولقد حقَّ لي التمثيل بكلام مولاي وسيّدي: «**ولا أَسْتَشْهِدُ على صيامي نهاراً، ولا أَسْتَجِيرُ بِتَهَجُّدي ليلاً، ولا تُثْني عَلَيَّ بإحيائها سُنَّةٌ، حاشا فُروضَك التي مَن ضَيَّعَها هَلَكَ، ولستُ أَتَوَسَّلُ إليك بِفَضْلِ نافِلَةٍ مع كثيرٍ ما أَغْفَلْتُ مِن وظائفِ فُروضِك، وتَعَدَّيتُ عن مقاماتِ حُدودِكَ إلى حُرُماتٍ انْتَهَكْتُها، وكبائرِ ذنوبٍ اجْتَرَحْتُها، كانت عافيتُك لي مِن فَضائحِها سِتْراً، وهذا مَقامُ مَن استَحْيى لنفسِه منك، وسَخِطَ عليها ورَضِيَ عنك**»[١].

فإنّ هذه الكلماتِ الصادرةَ عن مصادر إلهامات[٢]، وإن كانت بالإضافة إليهم مجازات، لكنّها بالنسبة إلى أمثالنا من المضيّعين للأوقات، محمولةٌ على الحقيقة بل ليس هنا نوافل صلوات[٣] و[لا][٤] صوم، ولا انتباهٌ من غفلة ونوم. فهي من باب صدق السالبة؛[٥] لعدم الموضوع، والنادر كالمعدوم، إلّا أن يتدارك رحمة من الحيّ القيّوم، فإنّه تعالى حقيق بأن لا يَغْتَرَّ[٦] به الصدّيقون، ولا ييأس من رحمته المقصّرون، واشتغلت

---

١. من الدعاء ٣٢ من *الصحيفة السجّاديّة*.
٢. في المصدر: الإلهامات.
٣. في المصدر: صلاة.
٤. من المصدر.
٥. في النسخة: + و.
٦. في النسخة: يغير.

باشتغال هي مصداقٌ لقوله: ﴿وهُمْ يَحْسَبُونَ أَنَّهُمْ يُحْسِنُونَ صُنْعاً﴾[١] ولكن امتثلت ما ابتغيتَ، رجاءَ أن تُدخلَني في صالح دعواتك أدبار صلواتك وخلواتك.

فاعلم يا أخي! ـ وفّقني الله وإيّاك ـ أنّي لمّا راهقتُ البلوغ، وأزمعتُ على الخشوع[٢]، واستولى عليّ الخوفُ من سوء الخاتمة، حفظت دعاء *الصحيفة* لمولانا السجّاد ـ عليه الصلاة والسلام إلى يوم التناد ـ لخواتيم الخير، فواظبت عليه إلى وقتي هذا، أشتغلُ بقراءته ليلاً ونهاراً، واتّفق لي في هذا[٣] السنين بعد وفاة أخي المرحوم ـ طاب ثراه وجعل الجنّة مثواه ـ أن استولى عليّ الآلام، ولحقني عوارضُ مزمنةٌ وأسقام، نَحِلَ بها جسمي، وحار فيها لبّي، ودام في عواقبها فكري، وغلب عليّ اليأس، فوجدت سكون نفسي في قراءة دعاء *الصحيفة* عند ذكر الموت، فجعلتُه أنيسَ نفسي وسَميرَ أُنسي، وانتخبت من الأدعية دعاءً مختصراً مأثوراً عن علي، وهي فقرات خفيفة على اللسان، ثقيلة في الميزان، جامعة لمدارج الرضا بالقضاء والعرفان، وهي هذه: «**اللّهمّ إنّي أسألك تعجيلاً في عافيتك، وصبراً على بليّتك، وخروجاً من الدنيا إلى رحمتك**» فأكثرتُ إجراءها على لساني، فكان ينشرح لها صدري، ويفرح بها جناني.

ثمّ أنعم الله عليّ بالشفاء، وصادف ذلك ميلاد ولدي الأعزّ الأمجد الألمعي السيّد محمّد تقي ـ حقّق الله لي فيه الرجاء، فجعله الله مباركاً ميموناً، مدّ الله في عيشه بالخير مشحوناً ـ، فواظبت على دعاء الشكر من *الصحيفة* والدعاء للأبوين والأولاد ودعاء العافية منها، [و][٤]ربّما اشتغلت بغيره من أدعية *الصحيفة* وغيرها، سيّما دعائي مكارم الأخلاق والاستعاذة من سيّء الأخلاق وما كان منها، منبّهاً على الأُمور الأُخروية زاجراً عن المعاصي، واستطرفتُ من مناجات علي عليه السلام، نظماً ونثراً المنقولة في *المصباح*، وحفظت جملاً منها كافية، ولعيوب النفس شافية، وكنت أدعو بدعاء

---

١. الكهف (١٨): ١٠٤.

٢. في المصدر: + في الطاعة والخضوع.

٣. في المصدر: بعض.

٤. من المصدر.

المعراج ودعاء المهمّات ودعاء الحجب وما شاكلها من *الصحيفة* وغيرها عند مسيس الحاجة والاهتمام بمهامّ الدنيا والآخرة.

وواظبت عند المنام على قراءة آية الكرسي، وما روي من قوله: «يفعل الله ما يشاء بقدرته، ويحكم ما يريد بعزّته» ثلاثاً، فإنّه يعدل ثوابه ثواب ألف ركعة على ما روي.

واقتصرت في أدبار الصلوات[١] من التعقيبات المشتركة على التكبيرات الثلاث، وتسبيح الزهراء ـ صلوات الله عليها ـ فإنّها من أفضلها، والدعاء المأثور «اللّهمّ إنّ هذه صلاتي صلّيتها» إلى آخره، وسجدتي الشكر، ومن المختصّة بكلّ فريضة بعضاً مختصراً من الأدعية قلّ لفظها وكثر معناها وعظم قدرها، ففي دبر صلاة الفجر بالدعاء المنطوي على شكر نعمة المعرفة وغيرها من أُصول النعم، الذي أوّله: «الحمد لله الذي عرّفني نفسه» والدعاء المشتمل على زيارة صاحب العصر والزمان حجّة الله على الإنس والجانّ، ثمّ أدعو بما سنح من الدعاء لوالديّ وعشيرتي الأقربين وإخواني المؤمنين سيّما الملتمسين، وزدت عليه من المشتركات الزيارةَ المختصرة لأبي عبد الله الحسين ـ صلوات الله عليه ـ المنطوية على زيارة سائر المعصومين، ثمّ بقراءة الفاتحة التي هي أُمّ الكتاب وفصل الخطاب ومن الخير المعرّض به، ثمّ بتلاوة[٢] آية الكرسي، ثمّ بآية الشهادة، ثمّ بآية الملك، ثمّ بآية السخرة[٣]؛ لما ورد فيها من جزيل الأجر، وربّما قرأتُ آية الشهادة والآيات من آخر سورة آل عمران ناظراً إلى آفاق السماء وقت السحر، حسبما ورد به الأثر، ناظراً إليها نظر الاعتبار، كما ورد في بعض الأخبار، وربّما أضفت إلى ذلك دعاء الصباح من *الصحيفة السجّادية* أو بعض أدعية الأُسبوع أو سورة يس.

---

١. في النسخة: الصلاة.

٢. في النسخة: تلاوة.

٣. آية الشهادة هي الآية ١٨ من سورة آل عمران، وآية الملك هي الآية ٢٦ من سورة آل عمران، وآية السخرة هي الآيات ٥٤ ـ ٥٦ من سورة الأعراف، كما في *مصباح المتهجّد*، ص ٢٠٤ و*المهذّب* لابن البرّاج، ج ١، ص ٢٤٧.

وبعد صلاة الظهر والتعقيب المشترك دعاء أهل البيت المعمور، وما ورد في فضله مشهور، على حسب ما رواه الكفعمي في مصباحه، ثمّ أُضمّ معه الدعاء بما سنح لي من مهامّ الدنيا والدين، ولوالديَّ والأساتذة الميامين، والتلامذة الأخيار الأطيبين.

وبعد العصر عدا المشتركات بالدعاء المفتتح بجملة وهو: «اللّهمّ إنّي أعوذُ بك من نفس لا تَقْنَع».

وبعد المغرب بعد المشتركات بالدعاء المأثور في تعقيبه وهو: «اللّهمّ إنّي أسألُكَ بحقِّ محمّدٍ وآلِ محمّد أن تُصَلِّيَ على محمّدٍ وآلِ محمّد، وأنْ تَجْعَلَ النورَ في بَصَرِي، والبَصيرةَ في ديني، واليقينَ في قلبي، والإخلاصَ في عملي، والسلامةَ في نفسي، والسعةَ في رزقي، والشكرَ لك أبداً ما أبْقَيْتَني»، وربّما أُضمّ إليه «وأن ترحمني إذا توفّيتني».

وبعد العشاء «اللّهمّ افْتَحْ لي أبوابَ رحمتِك، وأسبِغْ عَلَيَّ مِن حلالِ رزقِك، ومَتِّعْني بالعافيةِ أبداً ما أبْقَيْتَني في سمعي وبصري وجميعِ جوارحِ بدني، اللّهمّ ما بنا مِن نعمةٍ فمنك وَحْدَكَ لا شريكَ لك، لا إله إلّا أنت أسْتَغْفِرُكَ وأتوبُ إليك».

ثمّ إنّي كنتُ في عنفوان الشباب مشتغلاً بالبحث مع الطلّاب، والمدارسة مع الأحباب، بحضرة والدي العلّامة ـ أعلى الله مقامه في دار الكرامة ـ، متكفّلاً لخدماته، مبتغياً لمرضاته، معرضاً عمّن سواه، زاهداً عن الأُمور الدنيوية وما يرغب إليه القلب ويهواه، مكبّاً على إمضاء ما يأمرني به من الطاعات في كلّ ساعة من الساعات، ولمّا أفجعنا الدهر بوفاته، نزل [بي][1] من الآلام من الدهر الخوّان وكرباته ما نزل، فأشغلتُ[2] قلبي بالتدريس والتأليف والتصنيف، وعرفت أنّ ذلك كلَّه من بركاته، ومن ثمرة نصحه وتشويقاته، وأنّ حقوقه ممّا لا يُستقصى، وأنّ شكره ممّا لا يُستوفى، فالغفلة عن أداء ما أمكن منها من المهمّات ربّما تؤدّي إلى التبعات، وخفتُ أن يكون ترك شكرِ ما له عليّ من الحقوق مؤدّياً إلى العقوق، فالتزمتُ على نفسي أن أنويَ في كلّ ما صدر

---

١. من المصدر.

٢. المثبت من المصدر، وفي النسخة: فاشتغلت.

[منّي][1] من تلاوة أو دعاء أو تأليف في العلوم الدينية والمعارف اليقينية أن أُهدي ثوابه إلى حضرته العلية ونفسه القدسية.

ثمّ لمّا سَنَحَتِ السوانح، وتتابعت عليّ الكُرَب والفوادح، من فرقة الأحباب والأصحاب والأقارب والأولاد، انتهزتُ الفُرَص، متجرّعاً للغصص، من مكائدة الزمان وطوارق الحدثان، [و]التزمت الاشتغال لكلّ منهم بفاتحة أو سورة من قصار المفصّل، سيّما سورة التوحيد ثلاثاً أو أزيد أو أقلّ، كلّما جرى أحدهم على بالي، وكلّما حصلت لي فرصةٌ اشتغلت بتلاوتها عنهم ولو في حال قطع الطريق، والله وليّ التوفيق، وجعلت ثواب تلك الهدايا إلى روحه الشريف؛ فإنّه الأصل في كلّ خير يظهر منّا، فإنّ الميسور من شكر مواهبه لا يسقط بالمعسور.

اللّهمّ لا تؤاخذنا بما نسينا أو أخطأنا، إلهي قد رقّ جلدي ودقّ عظمي ونال الدهر منّي واقترب أجلي فارحم ضعف نفسي وقلّة حيلتي، والسلام خير ختام.

صورة ما في العنوان: «زادكم الله بسطةً في العلم والجسم، ورقّاكم إلى أوج المعالي، وأصلح أحوالكم وأحوالي، هذه الأسطر كتبتها في ضيق المجال بالسرعة والاستعجال، فعليك بالانتخاب، والله الموفّق للخير والصواب، ضحوة يوم الثلاثاء العشرين من شهر رجب سنة ١٢٦٨».

هذا آخر ما في الورقتين من كلامه الشريف وهو كما ترى أدخلُ شيء في تخويف المغترّين، وتشويق أهل التسويف، وبه التشريف لهذا التأليف، وفيه نزهة للناظرين، وأُسوة للذاكرين، ورهبة للمقصّرين، وممّا قلت: شعر

نفوس زكت ما عليها ذنوب ... ومن غير كسب الخطايا تتوب
بنفسي قلوبٌ تقاسي البلايا ... ومن خشية الله كادت تذوب
وَجِيبٌ[2] عجيب وربّ مجيب ... ومن ذكره تطمئنّ القلوب
لكلّ من الناس خطب ولكن ... لهم غير هاذي الخطوب خطوب[3]

---

١. ما بين المعقوفين من المصدر، وكذا المورد الآتي.
٢. وجب القلب وَجِيباً: خفق واضطرب ورجف.
٣. وأورد الأبيات أيضاً في ديوانه *رُطَب العرب*، ص ٤٦.

تكميل: اعلم أنّي أُصلّي مع السيّد الجليل كثيراً في الغدوات فوجدته يدعو بغير ما ذكر أيضاً من الدعوات.

منها: اللّهمّ ارزقني قرير العين في المال والأهل والأولاد، واجعلني من أدلّة الرشاد ومن صالحي العباد، وارزقني فوز المعاد وسلامة المرصاد، بالنبي وآله الأمجاد.

ومنها: اللّهمّ اكفني ما أهمّني من أُمور الدنيا والآخرة إنّك وليّ الخير.

ومنها: اللّهمّ أجرنا من النار، وارزقنا مرافقة الأبرار في دار القرار، بحقّ محمّد وآله الأطهار صلواتك عليه وعليهم أجمعين.

وله أدعية أُخرى لم يذكرها هو ولا أنا صريحاً، بل لوّح إليها فيما مرّ نقله[1] تلويحاً، وفيما أوردناه كفاية للمرتاد، ومن الله التوفيق للزيادة في الأوراد. (*أوراق الذهب* [١٥٤ ـ ١٦٢])

بيان استجابت دعای آن جناب

تذييل: لا يخفى على أُولي الألباب أنّ دعاءه ـ دام علاه ـ في غالب الأحوال مستجاب، [و][2] لنذكر في هذا الباب ما يُنشط قلوب الأحباب:

حكاية: قد مرض أخي السيّدُ علي نقي في سالف الزمان، وأشربه الطبيبُ مسهلاً قويّاً يوم البحران، فتغيّر الحال، وحصل الاضمحلال في القوى والأفعال، حتّى نَهِكَتْه الحُمّى، فانزعج الوالدﷺ غمّاً وهمّاً، وأنهى إلى السيّد حاله، فعاده ودعا له، وبالتربة المباركة استشفى له، فشفاه الله ـ عزّ وجلّ ـ، وعادت إليه القوّة بالعجل، بعد ما انقطع الأمل، وما حصول هذه النعمة السنية إلّا بالتربة الحسينية والدعوة الحسينية.

حكاية: قد اتّفق احتباس المطر في بعض السنين، فظهرت آثار القحط والسنين، ويبست الزروعُ والأغصان، وخشعت الأصوات للرحمن، فبرز السيّد إلى الصحراء،

---

١. في نسخة مكتبة زنگی پور: + عنه.

٢. من المصدر.

وصلّى بهم صلاة الاستسقاء، فما حوّل الرداء[١] حتّى أمطرت السماء، ونزل الماء الثَّجَّاج، فسالت الأودية والسبل والفُجاج.

ومن دعائه المستجاب ما وشّح به ديباجة *الوجيز الرائق*، ودعا به لولده اللوذعي السيّد[٢] محمّد تقي وهو غلام مراهق، فجعله الله حسبما رجاه من الأتقياء، ورزقه الاقتفاء بالعلماء، الذين حباهم مواريث الأنبياء. (*أوراق الذهب* [١٦٢ ـ ١٦٣])

بيان بعض كرامات آن جناب

الدرّة السادسة في وصف مقاماته وكشف كراماته: وهذا مقام لا يُرخّصني شرور المنافقين إلى ذكره، ولولا رجاء سرور المرافقين لَطَويتُه على غَرّه[٣]، فلنقتصر من كثيره على نزرٍ نزير، ولنكتفِ بحكايتين أُعَبّر عنهما[٤] بنضر[٥] ونضير [وأُردفهما بجوهر هو لهما نظير][٦].

النضر[٧]: لمّا أن أتاه المال باسم الزكاة من عند السلطان، وانثالت عليّ طائفة من أهل الإيمان، كعرف الظليم بين فقير ويتيم، كتبتُ أسماءهم على ورقة، لأستَحْصِلَ لهم من عنده شيئاً من النفقة، وراعيتُ الترتيب في الرقم، وذَبَرتُ[٨] الأهمّ فالأهمّ، ثمّ أتاني فرقةٌ أُخرى أشدّ من الأوّلين فقراً[٩]، [و][١٠]كانوا أليق بالزيادة وأحرى، فزدت هؤلاء في

---

١. في هامش النسخة: مبالغة في سرعة إجابة دعائه، ولقد سألته ـ متّعنا الله ببقائه ـ عن كيفية نزول المطر من السماء، وأنّ خروجه إلى الصحراء هل كان له منفرداً أم مع سلطان العلماء؟ فقال: خرجت وحدي دون أخي لمانع منعه من الصحبة ونزول المطر ربّما كان في أثناء الخطبة. «١٢» «منه»

٢. المثبت من المصدر وفي النسخة: سيّد.

٣. يقال: طوى الثوبَ على غَرّه، وطويتُ فلاناً على غَرّه: تركته على حاله كما كان، من غير أن أكشف أمره.

٤. في النسخة: عنها.

٥. في النسخة: بنصير.

٦. من المصدر.

٧. في النسخة: النصير.

٨. ذَبَر الكتابَ ذَبْراً: كتبه.

٩. في النسخة: فقيراً.

١٠. من المصدر.

آخر تلك الأسماء، وضاق الوقت أن أُرتّب على ما يناسب، ثمّ عرضتُ عليه الورقة، فكتب شيئاً تحت كلّ من الأسماء السابقة، وكان يجمع أعداد الدراهم بحذاء كلّ سطر من الأسطار، ويراعي تناقُصَها في المقدار، وجعل يجري على الترتيب الذكري، حتّى وصل إلى أسماء الآخرين، وأنا حاضر ناظر حزين، لم أتجاسر على الاستزادة للاحقين[١]، لما رأيت منه من التناقص في أنصباء السابقين، فإذا هو زاد لهم النصيب، وعكس فيهم الترتيب، وهذا شيء عجيب، فلمّا أوصلتُ إليهم الشذور[٢] لحقهم السرور، ولقد كانوا في الدور كالأموات في القبور.

النضير: قال الحبر العلّامة، النحرير الفهّامة، مستحفظ شرائع الإسلام، مستنبط دلائل الأحكام، المجتهد المعتمد، السيّد السري، السيّد إبراهيم الحائري، في جملة كتاب طويل له أرسله إلى سيّدنا الغِطْرِيف ما هذا لفظه الشريف:

«ورابعاً أنّه بعد ما أُخبِرتُ بأنّ نسخة ***دلائل الأحكام*** التي أرسلتُ إلى جنابكم العالي في مجلّدين، قد طاحت بطوائح[٣] أمواج البحار في البين، عزمت على استنساخ نسخة جديدة أُخرى، فإذا الواصل من بندر مسقط مكتوب من أحد الأجلّاء الأذكياء، مشتمل بعد حمد ذي العزّة والجبروت، وثناء سالك مقاديم عالم الناسوت، أنّ النسخة المذكورة[٤] قد طلعت من بطن الحوت في أحد البنادر، صحيحةَ الباطن والظاهر، فرأيت أنّ إرسالها أحرى لاستكشاف ذلك عن جليل مراتبكم العلية، وجميل أنفاسكم القدسية، لا زالت دارجةً مدارج الشرف والجلال والعزّة والإقبال بمحمّد وآله خير آل.» انتهى موضع الحاجة من كتابه الطويل الأذيال.

فلمّا وصل هذا المرسوم المشتمل على هذه الحكاية العجيبة والواقعة الغريبة واطّلع السيّد السند عليه، أسند هذا الشرف إليه؛ هضماً لنفسه الشريفة عن الرضا به، وأمرني

---

١. في النسخة: اللاحقين.
٢. الشَذْر: قِطَعُ الذهَب تُلْتقطُ من مَعْدِنه. واللؤلؤ الصغار. الواحدة: شَذْرة (ج) شذور.
٣. في النسخة: بطريح.
٤. في المصدر: المذبورة.

بجواب الخطّ المذكور، فكتبت فيما[١] كتبتُ عن جنابه وأمّا حديث السمك وبقاء كتابك السامك[٢] في بطنه من غير فساد ونقصان، فمن العجائب التي قلّما تقع في الأعيان والأكوان، ولا غرو ولا عجب من قدرة الله المالك للملك والملكوت، الحافظ ليونسَ في بطن الحوت، وليُعَدَّ هذا من كراماتك، الدالّة على علوّ مقاماتك.

ثمّ أقول: إنّ هذه حكايةُ السانحة الماضية، والأزمنة[٣] الخالية، وقد ضاع الكتاب المزبور لامتداد الزمان، وضلّ بين الكتب الكثيرة الواردة من الأمصار والبلدان، والآن أردت أن أحكيَ حقيقةَ قصّة السمك كما هي في كتابي هذا؛ لما فيها من عجيب الصنع الإلهي، فالتمست من السيّد نقل الكتاب بعد ما غاب، وتحيّر في الفحص عنه بعض الطلّاب، فتوجّه بنفسه النفيسة على توزّع البال وتهاجم الأحباب، ودفع إليّ مجلّداً فنظرتُ فيه فطلع من بين الكتب من غير إتعاب، فقلت: إنّ هذا لشيءٌ عجاب، وكأنّها كرامة أُخرى منتظمة في سلك أُختها الكبرى.

وقد ذكر العلّامة الموصوف ﷺ في المقامات السامية والكرامات العالية لأُستاد[٤] الكلّ في الكلّ حضرة جدّي العلّامة غفرانمآب ـ طاب ثراه ـ حكايةً، قال:

حدّثني أرشد تلامذته اللائذين بحضرته، المتأسّي بهَدْيه وسَمْته وسيرته، الفاضل الكامل، [العالم][٥] العامل، السيّد الحُلاحل[٦]، أفصح البلغاء، أبلغ النبلاء[٧]، المهذّب في خصاله، البارع في كماله، ذو الفضل الشائع، والنطق الرائع، العليم الحليم[٨]، الوقور الصبور، الذي اعترفت ألسنة الأقلام عند[٩] مدحه بالقصور، مولانا السيّد أحمد علي

---

١. في النسخة: كما.
٢. سَمَكَ سُموكاً: علا وارتفع. فهو سامِكٌ. يقال: سنام سامِكٌ.
٣. في النسخة: اللازمة.
٤. في النسخة: للاستاد.
٥. من المصدر.
٦. الحُلاحِل: السيّد في عشيرته. والشجاع الركين في مجلسه.
٧. في المصدر: النبغاء.
٨. في النسخة: الحكيم.
٩. في النسخة: عن.

المحمّدآبادي ـ وقاه الله شرور الأعادي[١] ـ ، فقال: إنّي رأيته (أي الغفرانمآب «رح»)[٢] في المنام بعد وفاته بأيّام كأنّه جالس على مسنده ووسادته، كما كان يجلس في حياته حسب عادته، وأنا قائم عند الحوض، فدعاني باسمي، فلمّا دنوت منه قال لي: قل لولدي ـ وسمّاه باسمه المعروف (أي الميرن) ـ إنّ المئة الدينار التي هي موضوعة عندك قد حال الحول عليها، فعليك أن تزكّيها، فقلت: سمعاً وطاعة، فلمّا استيقظ من رقدته، بادر إلى سيّدالعلماء بحضرته، وقصّ الرؤيا في خدمته العليا، فقال: إنّ هذه الدنانير لم يكن يعرفها غيري وغير أُمّي الماجدة، وقد كنت قبل ذلك بأُسبوع أردت أن أُزكّيها فنسيت، فهذاالمنام يشبه أن يعدّ من الكرامات دون المنامات، وفي الإلهام دون الأحلام.

ولا يخفى على أُولي الأحلام أنّ هذه الرؤيا كما تدلّ على كرامات السيّد العلّامة[٣] المرتحل إلى دار السلام، فكذلك فيها فضل جلي لمولانا السيّد أحمد علي، وهو كذلك، ولولا مخافة الإطالة والملالة لذكرت بعض فضائله في هذه الرسالة. (*أوراق الذهب* [١٦٣ ـ ١٦٥ و٢١٣ ـ ٢١٤])

وأنا أقول: لو كانت الحكاية في ذكر فضل مولانا الجليل السيّد أحمد علي ـ طاب ثراه ـ، وفي كرامة مولانا الجدّ المغفور غفرانمآب، لكن يظهر منها أيضاً مقام سيّدالعلماء وتأييده وتوفيقه من الله الملك العلّام.

حكايت

شنيدم از حضرت أُستاد المعظّم تاج العلماء، و از حضرت عم معظّم بحر العلوم السيّد محمّد حسين[٤] ـ طاب ثراهما ـ در كشف و كرامات و صفاى باطن آن جناب كه:

آن سرور اكرم مشغول نماز جماعت بود و هنوز نماز ظهر را شروع نموده بود كه دفعتاً حضرت سلطان‌العلماء وارد مسجد شد و در صف آخر ايستاده اقتدا نمود و هيچ

---

١. ستأتي ترجمته في *تذكرة العلماء*.
٢. توضيح من مؤلّف *ورثة الأنبياء*، وكذا في موارد أُخر.
٣. في المصدر: العلّام.
٤. شرح حال او در حاشيه ص ٩٢ گذشت.

کس ملتفت تشریف‌آوری آن جناب نبود؛ چه جائی که حضرت سیّدالعلماء که مقدّم از همه در محراب عبادت مشغول نماز بود هیچ التفات نداشت، امّا في الفور قرائت و افعال نماز را به تعجیل به نحوی ادا نمود که مأمومین متحیّر شدند که خلاف عادت هیچ وقت به این تعجیل نماز نمی‌خواند.

بعد اتمام نماز متوجّه به مأمومین شده فرمود: «ببینید شاید اخ معظم تشریف آورده‌اند».

مردمان متعجب شدند و نگاه کردند دیدند که فی الواقع جناب سلطان‌العلماء مشغول نماز بین‌الصفوف تشریف دارند. عرض نمودند که بلی آن جناب تشریف دارند.

حضرت سیّد العلماء فی الفور از محراب عبادت برخاست[1] پیش اخوی بزرگ خود حاضر شدند کمال التماس و التجا نمود که آن جناب امامت فرمایند.

حضرت سلطان العلماء فرمود: ما امروز به خیال این که پشت سر شما نماز خونده[2] مأجور شوم آمده بودم و نخواستم که خود مقتدا شوم، امّا اصرار شما مرا مجبور می‌کند.

بعد ازین حضرت سلطان العلماء از جا برخاست و با مؤمنین عصر را به جماعت ادا فرمود.

ازین حکایت علو مرتبت آن هر دو بزرگوار ظاهر و هویداست، و البته از جملهٔ کرامات حضرت سیّدالعلماء می‌باشد.

فاضل المرحوم[3] السیّد مهدی بن السیّد نجف علی می‌فرماید:

بالجمله آن جناب مؤیّد بتأییدات ربّانی و مهبط فیوضات یزدانی‌اند، و گرنه طاقت بشری کجا وفا می‌کند که کسی متحمل این همه مشقّتهای دینیه و دنیویه تواند بود. گویا حق تعالی خصال ملکی به آن جناب عطا فرموده است که غیر از اشغال و اعمال مستحبه، کمتر است که متوجّه لذّات مباحه شده باشند، و از اکل و شرب و نوم

---

۱. در نسخه: «برخواست» و نیز در مورد بعدی.

۲. چُنین است در نسخه.

۳. کذا.

به قدر اقل کفایت می‌کنند. و خوارق عادات و کرامات که از آن جناب بـه ظـهور رسیده، و همچنین رؤیای صادقه مؤمنین که در باب آن جناب به وقوع آمده اگر ذکر نموده شود محتمل است ناواقفان[1] حمل بر مبالغه کنند؛ لهذا اعراض از آن نموده شد.

لااقل از جمله تأییدات الهی در حق آن جناب آنست که با این همه کثرت اشتغال و تشتت بال از اوقات شریفه‌اش که شمه‌ای[2] از آن مذکور شد، تصانیف آن جناب در مباحث حقائق کلامیه و هم دقائق و استدلات فقهیه به اقصی درجهٔ متانت و فصاحت و بلاغت و براعت است و بر تصانیف علمای متقدّمین و متأخّرین و معاصرین تفوّق دارد. (*تذکرة العلماء*)

بیان مواعظ و خطب آن جناب

المعدن الثالث في مواعظه وخطبه: قد عرفت بما تلونا عليك وألقينا إليك أنّ سيّدنا هذا ـ أيّده الله بالنصر والتمكين ـ قد مهّد قواعد الدين بأمتن الدلائل والبراهين، ومـن المقرّر في الميزان[3] أنّ الخطابة أدونُ من البرهان، إذ بناؤها عـلى الظـنّ والتـخمين، وبناؤه على القطع واليقين.

وعلمتُ أيضاً أنّه ـ دام ظلّه ـ هو الواعظ بالأركان قبل أن يُحرّك اللسان، ومعلوم أنّ الواعظ بالأفعال والعظة بالحال أدخل من الموعظة بالمقال، وفـي العـيان غُـنيةٌ عـن البيان، فإن كنتَ لا تكتفي بما ذكرناه، ولا تجتزي بما ذبرناه، بل تقول: ألّا تذكر لنا طَرَفاً من فصاحته وبلاغته، وهلّا تُطرِف بِطُرَفٍ من كتابته وخطابته.

قلت: ألم يكفك في الدليل عبده الفقير الذليل، وأنّه كالملك الضلّيل[4]، وهو آية من آياته، ورواية من راياته، فإن أبيتَ إلّا التفصيل فهاك لما أقول وإن أدّى إلى التطويل:

---

۱. در نسخه: منافقان ،تصحیح از مصدر.

۲. در نسخه: ست!

۳. في المصدر: علم الميزان.

۴. في هامش نسخة زنگی پور من المصدر. اسم امروء القيس.

أمّا المنظوم فلا أُثبته له ولا أدّعي له، وما علّمناه الشعر وما ينبغي له، وقلّما يتمثّل في كلامه بأشعار العرب العرباء، وممّا أنشدني من الشعر مع قلّة رواية له جدّاً قول بعض الأُدباء:

علمي ومجدي وفضلي ثمّ إتقاني صارت بأجمعها أسبابَ حرماني

وقوله أيضاً: شعر

مَـن لي بعاصفِ شَمْلالٍ يُبَلِّغُني أرضَ الغري فيُلقيني وينساني

ومنه ما أنشده في مرضه الذي شفاه الله منه للسيّد مهدي[1] الطباطبائي قال في مرضه «ره»: شعر

مَرِضتَ فأمرضتَ كلّ الورى فإنّك كالروح في العالم

فلم يبقَ في الناس من عائد ولم يبق في الدهر من سالم

ومنه ما أنشدنيه لبعض الفصحاء من العرب العرباء يصف قرن الظبي:

قلمٌ أُصاب من الدواة مدادَها[2]

قال: ويُحكى أنّ هذا المصرع استحسنه أهلُ الأدب، حتّى سجد له بعضُ العرب.

وأمّا المنثور فكيف تعدل فيه بسائر الكاتبين، أوَ لو جئت بشيء مبين، ألا إنّك لو قايستَ مطرحَ أنظارهم وموضوعَ أشعارهم بمَسْرَح نظره ومطمح فِكَره، لوجدتَ في البين[3] فارقين، وألفيت بعد[4] ذين وذين بُعد الخافقين، وذلك أنّ الشعراء أوفر نصيبهم النسيبُ في الغلمان وتغزّلُ النساء، وذكر الغِزْلان الجائلة في البيداء، وكلامُهم مشحون بالمجازات والاستعارات، مملوّ من الكنايات، ولا شكّ أنّ كلّاً من تلك الألفاظ والمعاني وسيعة الفضاء، بعيدة الأرجاء، فإنّ الحكاية إذا لم تكن عن حاقّ الواقع فمجالها واسع، والشيء قد يستحيل حمله على الآخر، فيُحمل عليه تجوّزاً ولا يُنكر.

---

١. في النسخة: المهدي.

٢. البيت لعدي بن الرقاع كما في *أمالي* السيّد المرتضى، ج ٤، ص ٣٧، و*شرح نهج البلاغة* لابن أبي الحديد، ج ١١، ص ١٥٣، و*تاريخ مدينة دمشق* لابن عساكر، ج ٤٠، ص ١٣٣، و*لسان العرب*، ج ١٤، ص ٣٥٥، وصدره: «تزجى أغن كأن إبرة روقة».

٣. في النسخة: بين.

٤. في نسخة مكتبة زنگى پور من المصدر: بين.

وأمّا كلامه فهو في الغالب مقصور على الحقيقة، مشتمل على المعاني الدقيقة، خالٍ عن التشبيه، بمعزل عن التمويه، وهذه الأشياء تأبى كلَّ الإباء عن جودة السبك وحسن الصوغ والتصرّف كيف شاء، وكم بين الجآذر[١] والآرام والمردان والنسوان، وبين الحور المقصورات في الخيام لم يَطْمِثْهُنَّ إنسٌ قبلَه ولا جانٌّ، فإنّهنّ أشدُّ تعفّفاً وتستّراً، وأزيد تمنّعاً وتعذّراً، ولهنّ من الغيرة ما يوجب الحيرة، ومن الحياء ما يزيد في الخفاء، ولكنّه يكشف عن وَجَناتِها اللثام، ويكسوها حللاً مطرزة من الكلام و[أين][٢] أهلُ الكتابة والشعر من الفوز بهذا المرام الوَعْر.

حكاية: قد اتّفق[٣] في بعض الجمعات أن خرج للصلاة، فلمّا أراد أن يخطُب لم يجد كتابَ الخطب، فاحتاج إلى أن يكتب وقد صعد على المنبر وقعد واستقرّ، وقام المؤذّن وكبّر، والزمانُ غير باقٍ إلّا بقدر الفُواق[٤]، فأنشأ ارتجالاً، وأملى استعجالاً، خطبتين بليغتين سبكهما سبك اللجين.

حكاية: قد عَهِدتُه يفسّر سورة من سور القرآن في مُدىً متماديةٍ من الأزمان، فيذكر فيها[٥] كلّ ما يتعلّق بتفسير الكتاب، من الحجّة واللغة والإعراب، مع مسائل الصوم والصلاة، والردّ على الصوفية والأخبارية والمفوّضة والغلاة وأهل السنّة والجماعة وجميع أهل البدعة والشَّناعة، والترغيب إلى أعمال الطاعة والترهيب من أهوال الساعة، وذكر ولادة السادة الأطهار عند مصادفة الأعياد والمسارّ، وبيان وفاتهم في أيّام الأحزان وأوقات الأشجان، وغير ذلك من الوقائع الجديدة والسوانح العديدة، على وتيرة معجبة وطريقة مطربة، مع الربط بين تلك المعاني المتخالفة والفنون المتغايرة، بحيث لا ترى منها شارداً، ولو جُمعتْ تلك الكلماتُ الشِّتاتُ في

---

١. الجُؤْذَر: ولد البقرة الوحشية. (ج) جآذِر.

٢. من المصدر.

٣. في النسخة: قد اتّفقا، والتصويب من المصدر.

٤. الفُواق: الوقت بين الحلبتين. والوقت بين قبضتي الحالب للضَّرع. والراحة والتمهُّل. وفي التنزيل العزيز ﴿**وما ينظر هؤلاء إلّا صيحةً واحدةً ما لها مِن فَواق**﴾.

٥. في المصدر: فيه.

هاتيك السنوات لخِلتها كلاماً واحداً، وكلّما أمعنتَ في دقائقه زدتَ تحيّراً وقلت: «كلّ الصيد في جوف الفَرا[١]»، ولعمري إنّ كلماتِ وعظه أدقّ من دروس المجتهدين، وأرقُّ من نسيم البساتين، وإفادات درسه أنفع شيء في الدين، وأنضر [من][٢] روضة الواعظين.

حكاية لطيفة: إنّ بعض الأخبارية من أبناء العصر قد اشتبه عليه بعضُ عبارات السيّد في مبحث الصوم، ففهم منها تجويزَ الوطي في الدبر وأفرط في اللوم، على ما هو دين القوم، مع أنّ العبارة لم تكن تدلّ على ذلك بأحد الأقسام الثلاثة[٣]، ولكن لا بُرءَ[٤] للنفس إذا كان بها داء الخباثة، فأخبروا السيّدَ بذلك واقترحوا الردّ منه عليه، وقد ارتقى إلى المنبر يعظ[٥] الناس وهم بين يديه يلقون[٦] أسماعَهم إليه، وهو يقُصّ عليهم قصّةَ موسى على نبيّنا وآله وعليه أفضل التحيّة والثناء، وبلغ منها إلى ذكر امرأتين تَذُودان من الماء **﴿قال ما خَطْبُكما قالتا لا نَسقي حتّى يُصْدِرَ الرِعاءُ ... ❋ فَسَقَى لهما ثُمّ تَوَلّى إلى الظِلِّ﴾**[٧] واشتغل بالدعاء **﴿فجاءتْه إحداهما تَمشِي على استحياءٍ قالت إنّ أبي يَدعُوكَ لِيَجْزِيَك أجْرَ ما سقيتَ لنا﴾**[٨] فأمرها بأن تمشي خلفه وتقدّمها هو وما انثَنى[٩]؛ كيلا يقع نظره على أردافها إن تتقدّم، فيدخل نفسَه ما يجب أن يتحرّز منه ويتأثّم.

فقال السيّد: إذا كانت حال الأنبياء والاتقياء بهذه المثابة من الاتّقاء فما ظنّكم

---

١. الفَرَأ والفَراء: حمار وحش. وفي المَثَل: «كلّ الصيد في جوف الفَرا» بالهمز وبغير همز. ومعناه: أي كلّه دونه لا يصل إلى مرتبته ولا يحصل به، مثل ما بالفَرا من كثرة اللحم.

٢. من المصدر.

٣. أي المطابقة والتضمّن والالتزام (من حاشية نسخة زنگی پور من المصدر).

٤. في النسخة: لا يرد!

٥. في المصدر: ليعظ.

٦. في المصدر: ملقون.

٧. القصص (٢٨): ٢٣ ـ ٢٤.

٨. القصص (٢٨): ٢٥.

٩. أي ما انصرف (من هامش نسخة زنگی پور من المصدر).

بالشريعة البيضاء؟ كيف تُجَوّز الوطيَ في أدبار النساء وقد قال نبيّنا ـ عليه وآله أكمل الصلاة والسلام ـ: «إنّ محاشّ[١] النساء على أُمّتي حرام»[٢].

ثمّ ذكر ما تعقّبه المحدّث المتعسّف، فجعله «كرمادٍ اشْتَدَّتْ بِهِ الرِّيحُ في يومٍ عاصِفٍ»[٣]، أو كحصيد وقع عليه البرق الخاطف، وإنّ هذا لهو البيان، والبلاغة[٤] الموروثة من عدنان[٥]، وكم له من نظائر هاتيك اللطيفة ممّا لا يسع ذكرُه في هذه الصحيفة، فسبحان من علّمه أن يُؤلّفَ المعاني المتباينة تأليفاً لطيفاً بهيّاً، كما خلق سبحانه من العناصر الأربعة المتضادّة بشراً سويّاً.

وأمّا تهذيب لفظه وتأثير وعظه، فإذا تكلّم فوق منبره بنحو[٦] من الكلام، يتقوّى العاملون على الأعمال بحرف واحد من ذلك القمقام، كما يتقوّى أسماء الفاعلين على العمل بحرف الاستفهام.

ثمّ إنّ من الناس من يتكبّر إذا رقى إلى المنبر، وأمّا سيّدنا هذا فمع ما سمعتَ من درجته العليا رأيتُه أوّلَ يوم صعد إليه وقعد عليه واجتمع الناس حواليه أرعَشَتِ الهيبةُ رجليه.

ومن تواضعه الذي هو من أوصاف الأشراف، أنّه ربّما سأل مَن تحته عمّا أُغلق عليه من فوق المنبر، نظراً إلى الاستكشاف، حتّى أنّه استوضح منّي بعض المعاني من غير أَنَفَةٍ ولا استنكاف، ثمّ استحسن ما قلتُه لغاية الألطاف، وما خشى في ذلك لومة ولا خاف، ولو أنّه راجع إلى بعض الكتب لشاف ما هو خافٍ، وهذا الاستكشاف دليل شافٍ وبيان صافٍ لما فيه من الإنصاف. (*أوراق الذهب* [ص ١٦٧ ـ ١٧١])

---

١. أي أدبار (من هامش نسخة زنگي پور).

٢. *تهذيب الأحكام*، ج ٧، ص ٤١٦، ح ١٦٦٤؛ *الاستبصار*، ج ٣، ص ٢٤٤، ح ٨٧٤؛ *وسائل الشيعة*، ج ٢٠، ص ١٤٢، باب (٧٢) باب كراهة الوطء في الدبر، ح ٢ و٥.

٣. اقتباس من الآية ١٨ من سورة إبراهيم.

٤. في النسخة: البلاغ.

٥. اسم جدّ من أجداد النبي، معروف بالفصاحة «منه مدّ ظلّه» (من هامش نسخة زنگي پور من المصدر).

٦. في النسخة: نحو.

بيان مشاغل وتعب آن جناب

المعدن الرابع في مشاغله وتعبه: اعلم أنّ له شواغلَ كاثرة، ومتاعبَ وافرة، يتحيّرُ فيها الناظر فضلاً عن المباشر.

منها: البحث والمذاكرة والدرس، وهو بنفسه أشدّ شيء إتعاباً للنفس[1]، سيّما إذا كثر الطلّاب ووُضع الكتاب، وتظافرت السؤالات وتنافرت المقالات، وتشعّب الكلام وتفاوت الأفهام، وكان الغرض التحقيق والإفهام، لا مجرّد الإسكات والإفحام، وأيمُ اللهِ إنّ أمره في الدرس عجيب؛ فإنّه مع ما ذكر يُسأل عن أعاجيب، يجيب[2] بما يرضى به النفوس وتطيب، ويفيض عليهم الأهاضيب، فيحظى كلٌّ بما يُصيب، من حظّ ونصيب، وهو مع ذلك ذو خفقان ووجيب، ضعيف القوّة في الدماغ، عديم الفرصة والفراغ، وفي مجلسه لَجَبٌ[3] وجَلَبة وراء أصوات الطلبة، فكثيراً ما تجد في تلك العتبة من أهل المشاغبة عُصبة، ومن أُولي المسغبة يتيماً ذا مقربة، أو مسكيناً ذا متربة. (*أوراق الذهب* [ص ۱۷۲])

و خود آن جناب در اجازهٔ حضرت ممتاز العلماء ـ طاب ثراه ـ می‌فرماید:

بعد از وفات جناب والد ماجدم ـ أحلّه الله دار الكرامة ـ افاضل مؤمنين و اماثل دين، از هر جانب به من رجوع نمودند، و استدعای درس از من نمودند. پس به جهت اشتغال به تدريس و مباحثه ايشان از تصنيف و تأليف متعذّر ماندم، و با اين همه مبتلای علل و اسقام جسمانی و تراكم هموم و آلام روحانی بودم.

ومنها: التصنيف والتأليف، المشتمل على التقوية والتضعيف، بنمط شريف ونهج شريف[4] ونهج لطيف ونقضٍ وإبرام، وسيجيء فيه الكلام.

---

۱. في النسخة: نفس.

۲. في المصدر: فيجيب.

۳. لَجِبَ القوم لَجَباً: صاحوا وأجلبوا.

۴. في المصدر: - ونهج شريف.

ومنها: جواب المسائل الواردة عليه من الأطراف، والخطوط المرسلة إليه من الأكناف، التي لا تَقدر[١] على عدّها وحسابها، فضلاً عن فهمها وجوابها، فيُجيب عنها مع ما علمتَ من حاله وكثرة أشغاله، وجلوسه في مقام ومحلّ كاد لو أراد فيه الإنسانُ كتابةَ اسمه لذهل؛ لشدّة ما فيه من الزجل.

ومنها: تمريض العيال والأطفال، فإنّهم لا ينفكّون عن تغيّر الأحوال، في أكثر الأيّام والليال[٢]، وقد تعوّدوا بالرجوع إليه في كلّ حال، حتّى الصُداع والفواق والجُشاء[٣] ومزج الدواء بالماء.

ومنها: الصلاة على الأموات، وقد علمت أنّها لا تختصّ بوقت من الأوقات، فربّما يتّفق في أنصاف الليالي على التتالي والتوالي، فيخرج لها عن داره ولا يبالون بإضراره[٤]، ولو اعتذر عنها بمرض أو نكاية، لَتَلَقّوه بغضب وشكاية، مع علمهم بأنّها[٥] فرض كفاية.

ومنها: تعزية المصاب ويحتاج إلى ذهاب وإياب.

ومنها: مجالس المناكح والازدواج، وكثيراً ما تنعقد في ليل داجٍ، فيسير[٦] إليها[٧] ولو مع تغيّرٍ في المزاج، وربّما بَعُدَ المنازل والعمارات، أو فُقِد العلائمُ والأمارات، فاحتاج إلى التفحّص والتجسّس، عن موضع لم تكونوا بالغيه إلّا بشقّ الأنفس.

ومنها: الوليمة للعُرس والبناء والختان وبناء الدور، وغير ذلك من الأُمور، وهذه مشاقّ لا تطاق، بل ربّما [لا] يكون الإنسان على واحد منها مستطيعاً، فما ظنّك بالإتيان بها في يوم أو ليلة جميعاً، والجمع بين أشغال متعدّدة[٨] في ساعة واحدة؛ فإنّ

---

١. في النسخة: لا تقدر.
٢. في النسخة: في كثرة... الليالي.
٣. الجُشاء: الصوت يخرج من الفم عند امتلاء المعدة.
٤. في النسخة: بإصراره.
٥. في النسخة: بها.
٦. في النسخة: تسير.
٧. أي إلى المجالس.
٨. في النسخة: معتذرة.

هذا لا يمكن إلّا بقوّة وحول من الله ذي الطول، الذي لا يشغله سمع عن سمع ولا يلهيه قول عن قول.

ومن الوقائع التي تدلّ على أنّه في ساعة يجمع طاعةً إلى طاعة، أن توفّي رجل من المؤمنين في آخر يوم من رجب، فخرجوا به إلى المغتسل أداءً لما وجب، ومغتسل الأموات في بلدنا بعيد في الجملة من دار سيّدنا، فذهب السيّد إليه ليصلّي عليه، ولحقه تعب كثير وبقي من النهار قدر يسير، فانفرد عن الناس وصلّى عشر ركعات من صلوات سلمان، وأنت خبير أنّ وقت هذه الصلاة ممّا يتطرّق إليه السهو والنسيان، والمحافظة على يوم من الأيّام[1] العامّ، مع هجوم الخاصّ والعامّ، في مثل هذا المقام، لا تتأتّى إلّا ممّن انقطع عن الأنام إلى ذي الجلال والإكرام.

ختام: لو وُزّع ما ذكرناه من الأشغال، وقسّم تلك الأفعال على طائفة من الرجال، وتصدّى واحد منهم لواحد من الأعمال، وفرغ السيّد لما يليق بجنابه ولا يتأتّى إلّا به، ولم يكن هو المُعنَّى، بما يمكن وقوعه عنّا، لنزلت البركاتُ من السماوات فوقَ ما يُتمَنّى، ولكن أين ذلك وأنّى، ليس له راحة ولا قرار، إنّما هو طبيبٌ دوّار. (*أوراق الذهب* [ص ۱۷۲ ـ ۱۷۴])

و علامة التقی السيّد مهدی بن السيّد نجف علی ـ رحمهما الله ـ می‌فرماید:

و شرایف حالات و معارج کمالات آن عالی جناب زیاده از آنست که در این مقام احصای آن توان نمود. همیشه آن جناب در أشغال دینی و نشر معارف یقینی مشغول می‌باشند، با وجودی که نهایت نقاهت و ضعف و نحافت به جسم شریفش راه یافته اوقات شبانه روزی را در تدریس علوم و تصنیف کتب و إفتای مسایل مردم و تردد به سوی مسجد به جهت نماز جمعه و جماعت و وعظ و عیادت مرضای مؤمنین و إنجاح مرام محتاجین و مساکین مصروف داشته‌اند. در سایر فضایل گوی سبقت از علمای زمان و فقهای دوران ربوده‌اند. در مدارج عالیه حلم و مروّت و تواضع و ترحّم بر خلایق، خصوصاً ایتام و ارامل و غربا و فقرای مؤمنین و مراتب متعالیه

---

۱. في المصدر: أيّام.

تقوی و ورع و زهد و عبادت و ابتغای مرضات الهی و حفظ شریعت رسالت پناهی و ترویج دین مبین و نشر طریقهٔ ائمّه طاهرین و قوّت قدسیه استنباط احکام فقهیه و ملکهٔ اجتهاد در مسایل شرعیه عدیل و نظیر خود ندارند.

محامد اخلاق و محاسن إشفاق آن جناب نسبت [به][1] هر یکی از اقاصی و ادانی با وصف هجوم اهل حوائج و اشغال متشتته به حدّیست که [جمعی][2] از اهل دیار عرب و عجم ـ که صحبت علمای آنجا را یافته وارد این دیار شده فیض‌یاب خدمت آن جناب شده‌اند ـ اعتراف دارند که این فضایل عدیده و خصال حمیده و اخلاق پسندیده که در ذات بابرکات این عالی حضرت مجتمع است در احدی از علمای عرب و عجم نیافته‌ایم.

و بالجمله «عیان را چه بیان» احدی از مؤالف و مخالف و خواص و عوام را در فضایل ذاتی و صفاتی آن جناب ـ که در اعلای مراتب کمال است ـ کلامی نیست.

جناب مستطاب مجتهد العصر والزمان سابق الألقاب (سلطان العلماء)[3] ـ دام ظلّه العالی ـ از مدّتی مدید جمیع امور دینی و دنیوی را مفوّض بر رای بیضاضیای آن جناب فرموده‌اند.

و آن جناب با این همه فضایل لا تحصی همیشه در پاس آداب خدمت و اطاعت جناب سابق الالقاب [به درجهٔ][4] غایت مصروف می‌باشند، و سوای مرافعه و فصل قضای دعاوی فیما بین مردم که مختص به جناب سابق الالقاب است در به‌جاآوری سایر اشغال دینیه و دنیویه و انصرام جمیع امور مرجوعه از تدریس و إفتای مسایل و تقسیم زکات و غیر آن مشقّت عظیم به کار می‌برند، بلکه گاه است که هم متوجّه مرافعه بعض مردم می‌شوند.

---

۱. از مأخذ.
۲. از مأخذ.
۳. توضیح از مؤلّف *ورثة الأنبیا*ست.
۴. از مأخذ.

شمه[ای از][1] صفات عالیهٔ آن جناب را یکی از افاضل تلامذهٔ آن عالی حضرت چنین به نظم آورده و نعم ما قال دام فضله:

حسین آن شب‌چراغ گوهر علم — کلامش آب و تاب گوهر علم
ز فیضش مسکن اسلام آباد — ز عقلش خرمن اوهام برباد
جمالش مایهٔ انوار ایمان — کمالش یوسف بازار ایمان
خصالش نافهٔ مشک تتار است — ز اخلاق محمّد یادگار است
به رفعت چرخ اطلس مسند او — هنوز از خاکساری[2] خم قد او
به وعظ و درس و فتوا و عبادت — به تصنیف و به تمریض و عیادت
به انجاح مرام دلفگاران — به اعزاز مقام خاکساران
فراغ از صبح تا شامش نباشد — ز شب تا روز آرامش نباشد
فقیهٌ کاملٌ فردٌ وحید — حمیدٌ مِدْرهٌ[3] حِبْرٌ مجید
تبحّر في الأُصول والفروع — وبالغ في التواضع والخشوع
له نورٌ تفتّق في البلاد — وأشرق في سماء الاجتهاد
وفوق جبهته[4] أثر السجود — کنجمٍ طالعٍ عند السعود[5]
له خلقٌ عظیمٌ کالنبیّ — وطبعٌ مدهشٌ لأبي علیّ
یفور من النکات بفکر ساعه — بما یلهو بأفکار الجماعه
ویدرك[6] عند شغلٍ دنیویّ — خفایا العلم بالنظر الجلیّ
معارجه علی فلك الفخار — بدت کالشمس في نصف النهار

مؤلّف حقیر[7] کثیر التقصیر که در ظلّ عاطفت آن جناب از حوادث زمان امان یافته،

---

۱. از مأخذ.
۲. از مأخذ و در نسخه: خاکسار.
۳. المِدْرَهُ: السیّد الشریف. وزعیم القوم وخطیبهم المتکلّم عنه. والمحامي.
۴. کذا. والظاهر «جَبینه» (جویا جهانبخش).
۵. در نسخه: الصعود.
۶. في النسخة: مدرك.
۷. مؤلّف *تذکرة العلماء*.

اکثر اوقات در جملهٔ حاشیه‌نشینان بساط فیض‌مناط آن جناب حاضر خدمت سراپا برکت می‌باشند، گاهی آن جناب را مصروف استراحت و بی‌شغلی نیافته، همیشه عادت آن جناب است که قبل از طلوع صبح به مسجد برای نماز جماعت تشریف می‌بردند و تا مدّت انتظار وقت نماز مشغول اذکار و صلوات مستحبّه می‌شود، و چون بعد از ادای نماز صبح و تعقیبات مراجعت به اندرون خانهٔ فیض‌کاشانه می‌فرمایند اکثر روزها مصروف شغل تألیف و تصنیف و ملاحظهٔ قراطیس ضروریه می‌باشند، تا آنکه روز بالا می‌شود، پس رونق‌افزای بیرون خانه می‌شوند. و مردم بسیار از افاضل طلبهٔ علوم و اهل استفتا و ارباب حوائج هجوم می‌آرند، به هر یکی از ایشان حسب وسعت وقت توجه و التفات می‌فرمایند، ساعتی به تدریس و مدّتی به تحریر جواب مسائل و زمانی به ملاحظهٔ معروضات اهل حوائج و لمحه[ای] به حاضرشدن در خدمت جناب برادر معظّم خود ـ دام ظلّه العالی ـ مشغول می‌شوند، و همچنین هر روز بعد از زوال شمس تا اواخر روز مصروف تردّد به سوی مسجد به جهت نماز ظهرین و حضور در خدمت جناب ممدوح و تدریس فضلا از طلبهٔ علوم و دیگر اشغال اُمور خیر می‌باشند. و همیشه التزام وعظ بعد از نماز عصر روز جمعه و دوشنبه و پنجشنبه دارند، و در ایام ماه رمضان از غُرّه تا آخر ماه مواعظ و نصائح شریفه و افادات منیفه از تفسیر و احکام و تصحیح عقاید و تبیین حقائق و توضیح دقائق به سمع حاضرین می‌رسانند.

هرگاه که رونق‌افزای بیت‌الشرف می‌شوند متوجه تدریس بعضی از فرزندان سعادت نشان می‌گردد. و بسا است که نمازهای نافله ایام و لیالی را در اندرون خانه به جا می‌آورند.

تردد آن جناب برای مشایعت جنازه و نماز بر اموات مؤمنین و عیادت بیماران و غیر آن هرگاه اتّفاق اطّلاع به حال ایشان می‌شود علاوه بر آنست.

و همچنین هر شب بعد از نماز مغرب و عشا تا زیاده از یک پاس شب گذشته رونق‌افزای مجلس مستفیدین و مصروف درس و افادهٔ تصانیف عالیه و التفات به اهل حوائج و إفتای مسائل می‌باشد، بلکه بعضی شبها تا قریب نصف شب گذشته نوبت این صحبت فیض‌درجت می‌باشند.

بالجمله آن جناب مؤيّد به تأييدات ربّانى و مهبط فيوضات يزدانى‌اند، و گـرنه طاقت بشرى كجا وفا مى‌كند كه كسى متحمّل اين همه مشقّتهاى دينيّه و دنيويّه تواند بود؟ گويا حق تعالى خصال ملكى به آن جناب عطا فرموده است كه غير از اشغال و اعمال مستحبّه كمتر است كه متوجّه لذّات مباحه شده باشند، و از اكل و شرب و نوم به قدر اقلّ كفايت مى‌كنند. (*تذكرة العلماء*)

بيان مصائب آن جناب

المعدن الخامس في مصائبه وكُرَبه: وفيه أحجار صلبة عسير نقلها، وجلاميد صَلْدةٌ ثقيل حملها.

الصفا: اعلم أنّ المصيبة لها أنواع وأقسام:

منها الأمراض والأسقام.

ومنها وقوع الثلمة والبدعة في الإسلام.

ومنها مخالفة الرؤساء والحكّام.

ومنها مطاعن الخصام ومذامّ المَرَدة اللئام.

ومنها موت الأصدقاء والأحبّاء ووفاة بعض الإخوان والأولاد والأقرباء.

وهذه كلّها قد صُبَّت على السيّد السند، ونحن نذكرها في عدّة من الفقرات، ونبتدء[1] بقوله تعالى: ﴿**ولَنَبْلُوَنَّكُم بشـيءٍ مِـنَ الخـوفِ والجُـوعِ ونـقصٍ مِـنَ الأمـوالِ والأنـفسِ والثَّمَراتِ**﴾[2] فنقول: هذه الصنوفُ المذكورةُ في الآية من أعظم الرزايا وأفـقم البـلايا، وقد عمّت البرايا، حتّى لا يكاد يوجد أحد من أهل الإيمان في الأمن منها والأمان، فكم من جائع لا يجد كِسْرَةَ خُبزٍ[3] في يومه، ويجعل الماءَ القَراحَ فَطُور[4] صومه، وكأيّن

---

١. في النسخة: تبتدء.

٢. البقرة (٢): ١٥٥.

٣. الكِسْرَةُ: القطعة المكسورة من الشيء، ومنه: الكِسْرَة من الخُبز.

٤. الفَطور: تناولُ الصائم طعامه بعد غروب الشمس.

من بطون غِراثٍ[١]، تستغيث فلا تغاث، وكم من خائف تُرعَد فرائصُه، وبائس تزداد في المال نقائصه، وكم [من][٢] ثاكلةٍ غاب عنها ولدُها، وتَفَتَّتَ لأجله كبدُها، وكم من أرملة[٣] فُقِد بعلها فطار لبّها وعقلها، وكأيّن من زارع صار زرعه هشيماً تذروه الرياح، فلا يزال في زفرات ونياح، وهؤلاء كلّهم أجمعون لا يجدون مَن إليه يرجعون، فإنّ أبواب الخير [في][٤] زمننا مُرْتَجَّة[٥]، وطرق النجاة مظلمةٌ معوجّة، إلّا باب السيّد السند، فإنّه مفتوح إن شاء الله تعالى إلى الأبد، وإلّا الطريق إلى جنابه العظيم، فإنّه واضح مستوٍ مستقيم، فلذلك يتظلّمون إليه، ويَنْكَبُّون عليه، يشكون بوائقَ الأحزان، ويَحْكون طوارق الحدثان، فمن نائح ونادب، وذي هَمٍّ ناصب، ومن محبوس في قيد المصائب، ومرهون بأيدي النوائب، يَحكي حاله وما جرى عليه، ويَبكي كلّ من أصغى إليه، والسيّد لرقّة فؤاده أشدّهم توجّعاً، وأزيدهم تفجّعاً، وكثيراً ما لا يُطيق [كشفَ][٦] بلواهم، ورفع شكواهم؛ لأنّه غير مبسوط اليد في السَّهْل والحَزَنِ، فيحصل له بذلك الشَّجَن والحَزَن، وكلّما سمع شيئاً من غمومهم فآثارُ الحزنِ فيه تلوح، وذلك لأنّ نسبتهم إليه كنسبة الأعضاء إلى الروح، وهل للسلطان أذيّة ورزيّة، أدهى من بليّة الرعيّة، أم أيّة محنةٍ ومصيبة أعظم على حرٍّ مؤمن من أن يرى بأخيه المؤمن خلّةً فلا يمكنه سدُّها[٧]، ويشاهده[٨] على فاقة فلا يطيق رفعها، فهذا همٌّ واحد ينحلّ إلى هموم عديدة، وألمٌ يشتمل على آلام شديدة، على أنّ له مع ذلك أوجاعاً أُخَر على ما ذُكر ويُذكر:

---

١. غَرِثَ غَرَثاً: جاع. (ج) غِراث.
٢. من المصدر.
٣. الأرْمَلُ: من ماتت زوجته. وهي أرملةٌ.
٤. من المصدر.
٥. أي مغلقة.
٦. من المصدر.
٧. في النسخة: سدّه.
٨. المثبت من المصدر، وفي النسخة: يشاهد.

فأمّا أوّلها وهو المرض والسقام، فكأنّه لازم له على الدوام، غير أنّه يَنقُصُ ويزداد، وفيه ضعف واشتداد، وحاله كما قال الشاعر في نظم بيانه:

شعر:

القـــلب فـــي خـــفقانه والرأس فـــــي دورانـــه

وأمّا ثانيها وهو وقوع البدعة في الدين والشريعة، فهو أضرّ شـيء بـنفسه النـفيسة وطبيعته الرفيعة، وله شُعَبٌ وفروع كلّها ظاهر الوقوع:

منها: حدوث الطائفة الأخبارية وأقوالهم الفِجّة النيّة[١]، وفسادهم في الاعتقاد والنيّة.

ومنها: ظهور الفرقة الكاظمية[٢]، وآرائهم المُعوَجّة الرديّة، وقولهم في السادة الوُلاة مقالة المفوّضة والغلاة، فالسيّد لغاية تديّنه يتألّم كثيراً من وقوع هذه الفتن، ولا يزال يتوجّع لها ويتحزّن، كيف لا وهو يراهم هادمين لأساسٍ هو مجدّده ومشيّده، مطفئين لنبراس هو مُسرِجُه ومُوقِدُه.

وأمّا ثالثها وهو مخالفة الرؤساء والحكام، ومعاندةُ الأُمراء الفِخام، فلا يـخفاك أنّ السلطان المتوفّى إلى جوار رحمة الله ثريّاجاه كان يبالغ في احترامه، ولا يَقْصُرُ فـي إعظامه، ويوفّر على أهل الدين الجوائزَ والصِلات، وقـد ارتـحل بـالسرعة عـن دار القُلْعَة[٣]، [فخلف من بعده خَلَفٌ أضاعوا الصلاةَ واتّبعوا الشهوات حتّى همّوا بإشخاصه عن البلد، وأظهروا معه الحِقد واللَّدَد][٤].

وأمّا رابعها وهي مطاعن أهل النفاق الطالبين لمساءته، الراغبين عن طاعته، فبلاءٌ يَنْزِلُ بساحته، ومِلْحٌ يُذَرُّ على جراحته؛ لأنّ تَقَدُّسَه ممّا لا يرتاب فيه أريب[٥]، وتورّعَه ممّا لا يلتبس على البعيد والقريب، وإنّهم لفي شكّ منه مريب، وإنّ هذا لشيء عجيب، تارة ينسبونه إلى منع الزكاة وينّهمون بريئاً، وهم يأكلون السُّحْت هنيئاً مريئاً، ولا غَرْوَ

---

١. الفِجّ من كلّ شيء: ما لم ينضج. النيّة: بمعناه أيضاً.

٢. الفرقة المنسوبة إلى السيّد كاظم الرشتي.

٣. الدنيا دارُ قُلْعَةٍ: دار تحوّل وارتحال. وهو على قُلْعَة: رِحْلَة.

٤. من المصدر، وقوله: «حتّى همّوا...» سقط من نسخة المرعشي من المصدر، وورد في نسخة مكتبة زنگي پور.

٥. في النسخة: ريب.

فقد عاب قوم رسولَ الله ـ عليه وآله أفضل الصلوات[١] المونقات ـ، كما حكاه الله سبحانه بقوله: ﴿ومنهم مَنْ يَلْمِزُكَ في الصَّدَقاتِ﴾[٢]؛ وأُخرى يتحاكمون إليه، وكلٌّ يطمع أن يقضي له لا عليه، فإذا قضى لأحدهما غَضِبَ الآخر، ونسبه إلى الجور، وهو به أجدر، وكيف يحكم[٣] لهما جميعاً ومن الشاهد أنّ الحقّ لا يكون إلّا في واحد؛ ومنهم من يزعم أنّه ـ دام ظلّه ـ مُفرِطٌ في الرفق واللين، وفي ذلك لأعزّةِ المؤمنين تذليل وتوهين، وله [في][٤] خلقه الحسن أُسوة بمولانا الحسن، وقد قيل له[٥]: «يا مذلّ المؤمنين»، وفي ذلك قلت: شعر

خفضت جناح الذلّ للناس رحمةً ... فأصبح أدناهم أعزَّ وأرفعا
يعاب على المرء التكبّرُ بَتّةً ... وإنّك قد عابوا عليك التواضعا
يقول عزيزُ القوم: أذللتني ولا ... محلّ لشكواه لبطلان ما ادّعى
فنفسك من أعلى النفوس مكانةً ... وفي خفضها رفع الشكاية أجمعا[٦]

وبالجملة فيَصْبِرُ على الأذى وفي العين قَذى[٧]، علماً منه أنّ أبناء الزمان لم يزالوا يريدون فساداً في الأرض وعلوّاً[٨]، وكذلك جعلنا لكلّ نبيّ عدوّاً[٩]، والمؤمن لا ينجو من جارٍ يؤذيه وحاسد يعاديه[١٠]، وسيّما أُولو الشرف والخطر، فعيشهم أكدر وأمرّ، و«من أصلح فاسدَه أرغم حاسده»[١١].

---

١. في النسخة: الصلاة.
٢. التوبة (٩): ٥٨.
٣. في النسخة: تحكم.
٤. من المصدر.
٥. أي للحسن عليه السلام. واختلف في قائله. وقد ورد ذلك في كثير من المصادر.
٦. أورد الأبيات أيضاً المفتي محمّد عبّاس الجزائري في ديوانه *رُطب العرب*، ص ١٤٤ كما ستأتي عنه أيضاً في ص ١٩١.
٧. اقتباس من كلام علي عليه السلام في الخطبة الشقشقية.
٨. اقتباس من مفهوم الآية ٨٣ من سورة القصص.
٩. اقتباس من الآية ١١٢ من سورة الأنعام.
١٠. اقتباس من حديث الصادق عليه السلام انظر *بحار الأنوار*، ج ٦٤، ص ٢٤٠، ح ٦٥، وج ٦٥، ص ٢٢٤، ح ١١.
١١. هذا من كلام أبي الفتح البستي وقد عدّ من ألفاظه البديعة. انظر *وفيات الأعيان*، ج ٣، ص ٣٧٦؛ *تاريخ الإسلام* للذهبي، ج ٢٨، ص ٤٦؛ *يتيمة الدهر*، ج ٤، ص ٣٤٨؛ *الكنى والألقاب*، ج ٢، ص ٨٣.

شعر لكاتبه:

إن عابك الناس فيما لا يُعاب به ... فاشكر لربّك واصبر غير منضجر
إذ عادة الناس طُرّاً أنّهم أبداً ... يُنقّصون كراماً من أُولي الخطر
والبدر حين بدا بالنور مكتملاً[١] ... تُلفيه ذا كَلَفٍ[٢] بادٍ لذي بصر
وليلةً أظلمت للانخساف بها ... فلا يُرى كَلَفٌ في صفحة القمر[٣]

وأمّا خامسها وهو وفاة الأصدقاء الكرام، والإخوة والأولاد وأُولي الأرحام، فأمرٌ يُحرَى أن يكون العين له عَبْرَى، ولكنّه ما زاد[٤] إلّا صبراً، وازداد به أجراً، ولمّا ارتحل ولده الأكبر السيّد علي حسين ـ حشره الله تحت لواء سيّد الثقلين ـ، وسمعت بوفاته وأنا في داري طار لُبّي وقلّ اصطباري، وخرجتُ متوجّهاً إليه، خائفاً عليه، متفكّراً في لقائه متحيّراً في عزائه، أقول في نفسي: كيف يصبر هذا الشيخ الضعيف على شدّة هذا الفادح، ووفاة ولده الشابّ الصالح، وهو دوحة مراده، وثمرة فؤاده، وأكبر أولاده، فلقيته على سَننه القويم، وطريقه القديم، سالكاً جادّة التسليم، وولده السيّد محمّد تقي، قائمٌ قَلِقٌ شجي، فأقبلت إليه وسلّمت عليه، فما ردّ عليَّ الجواب، فخاطبه السيّد بنوع من العتاب، فقال: [أ]لا تسمع كلامه ولا تُجيبُ سلامَه؟ فعجِبتُ من مصابَرَته على هذا المصاب. وهذا كأنّه مورد ما في الكتاب: ﴿إنّا وجدناه صابراً نِعْمَ العبدُ إنّه أوّابٌ﴾[٥] وله وراء هذا البلاء العظيم والرُّزْء الجسيم، سوانح أُخرى، نزلت عليه تَتْرَى[٦].

منها: وفاة أخيه المؤتمن السيّد حسن. انتهى موضع الحاجة[٧].

---

١. المثبت من المصدر و*رُطَب العرب*، وفي النسخة: مكملاً.
٢. الكَلَف: نَمشٌ يعلو الوجه كالسِّمسم. وحُمرةٌ كُدِرَةٌ تعلو الوجه.
٣. أورد الأبيات أيضاً في ديوانه *رُطَب العرب*، ص ١١٠.
٤. في نسخة زنگي پور من المصدر: زاده.
٥. ص (٣٨): ٤٤.
٦. يقال: جاءوا تَتْرَى: متواترين. وأصله وَتْرَى.
٧. ما لم يورده المؤلّف هنا، مرّ في ترجمته.

ومنها: وفاة أخيه النبيه، الشبيه بأبيه، في الجمال البهي، ذي الفضل الجلي السيّد علي، قاسى لمحنة البلاء، وتوفّى في الكربلاء. انتهى موضع الحاجة[١].

ومنها: رحلة الأحباب ومفارقة الأصحاب، كالفاضل المقدّس المطهّر السيّد علي أصغر، وإنسان العين السيّد أولاد الحسين، والبارع التقي السيّد غني نقي، وصاحب المنصب العلي المنصب علي، ولموته سانح عجيب وفادح غريب، في الحمام دخل، وفي الحوض نزل، وبالماء اغتسل، فلم يُمهله الأجل، حتّى أنّه ارتحل في ذلك المحلّ إلى ربّه ـ عزّ وجلّ ـ، فكأنّ الحوض كان له المغتسل ـ تغمّده الله بغفرانه، وأفاض عليه شآبيب رضوانه ـ، فلمّا فُتح الباب ودخل الأصحاب وجدوه على الماء، فأخبروا سيّد العلماء، فوقف متحيّراً وتأسّف بما جرى، وبلغني أنّه كان على جَناح السفر إلى أوطانه الشرقية، وتَهَيّأ لذلك بعزائم النيّة، فسافر إلى وطنه الأصلي على مَطِيّة [المَنيّة][٢]، وحِيلَ بينه وبين الأُمنيّة[٣].

لمؤلّفه:

يهيم الفتى بالضرب في الغرب والشرق [ويقتله ضرب من الفرق والشرق][٤]

وهذا نبذ من الفوادح، وطَرَفٌ من السوانح قد تجرّع السيّد كاساتها وأقداحَها، وتحمّل نبالها وقِداحَها، ولا شكّ أنّ الدنيا دارُ الغمّ والألم، «قريبةُ العرس من المأتم»[٥]، وأنّ

---

١. ما لم يورده المؤلّف هنا، مرّ في ترجمته.

٢. من المصدر.

٣. في النسخة: «المنيّة». المَنيّة: الموت. الأُمْنِيّة: البُغية.

٤. من المصدر ***ورُطَب العرب***، ص ١٦٩، وفيه: «الغرب» بدل «الفرق».

٥. مصرع من بيت نسب الصفدي في ***الوافي بالوفيات***، ج ٦، ص ١٤٩ إلى أحمد بن إسحاق الخازكي البصري وهو:

يا خاطب الدنيا ألم تعتبر لفعلها قبلك في العالم

إنّ الّتي تخطب غرارة (غدّارة) قريبة العرس من الماتم

وأورد البيتين أيضاً من دون ذكر قائله الفتّال في ***روضة الواعظين***، ص ٤٤٩؛ والكراجكي في ***كنز الفوائد***، ص ١٥٩، ***محاسبة النفس*** للكفعمي، ص ١٥٧، ***شرح نهج البلاغة*** لابن أبي الحديد، ج ١٩، ص ٢٩٢، ***تاريخ الإسلام*** للذهبي، ج ١٢، ص ٩٠، وفيه أنشدهما بهلول. والبيت الأوّل في هذه المصادر هكذا:

يا خاطب الدنيا إلى نفسه تنحّ عن خطبتها تسلم

قوس السماء ترمي بسهام البلاء، وأنّ البلاء للولاء[١] والآخرة دار البقاء، [و]رجمٌ بالغيب من أهل الشكّ والريب، قد علمتَ أنّ عادته الإحسان وطاعتَه رضوان، حبّه زين وبغضه شين، مدحه ذكر ونعته شكر، ضريبته[٢] كريمة، وغيبته ذميمة، ومصيبته عظيمة، ولكني أرى قوماً من الشيعة، منهمكين في الوقيعة، وأنّها لَشِيمةٌ شنيعة، مذمومة[٣] في الشريعة، ولا سيّما لمثل هذا الفَذّ السيّد الجِهْبِذ[٤].

لكاتبه:

هذا فقيهٌ نبيهٌ بارعٌ بَدِل ... حبرٌ عليمٌ [حليمٌ][٥] ما له بدل

نفس البريّةِ لا تقوى على ملكا ... ته فيُضرب في التقوى به المثل

تبّاً لناطقة عن مدحه سكتت ... تَعْساً لطائفةٍ عن فضله ذهلوا

ما بالهم وقعوا فيه وقد علموا ... لولاه لم يعرفوا ما العلم والعمل

إن يخذلوه فإنّ الله ناصره ... لم يخذلوه ولكن دينهم خذلوا[٦]

ولولاه لم يُعفَ رسم الهنود، ولا اخضرّ للدين في الهند عود، ولكنّ الزمن حَقود، والدهر عَنود، وإنّ الإنسانَ لِرَبِّه لَكَنُودٌ[٧]، والشنآن كالنارِ ذاتِ الوَقُود[٨]، وإنّ أكثر الناس عن الحقّ لكارهون، وعن الدين لمعرضون، وعن آيات الله لغافلون، تَحْسَبُهُم أيقاظاً وهم رُقُودٌ[٩]، وليت شعري كيف يغتابون وفيم يرتابون، أم كيف تسمّي أكاذيبهم غيبة، وإنّها أقاويل غريبة، وحكايات مكذوبة، عن الواقع مسلوبة، ولو كانت غيبةً فما هم بضارّين له، بل الله يزيد بذلك فضله، فإنّ المغتاب يوزر، والمغتاب يوجر، وله أُسوة

---

١. ورد في *أمثال وحكم دهخدا*، ج ١، ص ٢٣٧ من دون إسناد وتوضيح.

٢. الضَّرِيبَةُ: الطبيعة والسَّجِيّة.

٣. في النسخة: مذموم.

٤. الفَذّ: الفرد. والمتفرّد في مكانته أو كفايته. الجِهْبِذ: النقّاد الخبير بغوامض الأُمور.

٥. من المصدر *ورُطَب العرب*.

٦. أورد الأبيات أيضاً المفتي محمّد عبّاس في *رُطَب العرب*، ص ١٩٨.

٧. اقتباس من الآية ٦ من سورة العاديات.

٨. اقتباس من الآية ٥ من سورة البروج.

٩. اقتباس من الآية ١٨ من سورة الكهف.

بجدّه سيّد الأنام وآبائه الكرام ـ عليه وعليهم الصلاة والسلام ـ، فليس هذا أوّل قارورةٍ كُسرت في الإسلام[١]، بل إنّها بدعة لا تترك، وشنعة لا تزال ولا تنفك، وقد سُلك من قبلُ هذا المسلك، فقيل: لسان الخلق لا يملك[٢]، ولنسكت بهذا القدر من الكلم، ومن سكت سلم. (*أوراق الذهب* [ص ١٧٥ ـ ١٨٣])

بيان خير و خيرات آن جناب

المعدن السادس في مآثره وقربه: وفيه فضّةٌ بيضاء وياقوتةٌ حمراء:

الفضّة: اعلم أنّه جعل للخير موارد ومصادر، وظهر منه للقربات مآثر:

منها[٣]: طبع الرسائل والدفاتر، المشتملة على الشرع الباهر، وأحكام الأئمّة الأطاهر[٤]، ينتفع بها الأكابر والأصاغر.

ومنها: بناء المسجد والمقابر سبّلها دواماً على المؤمنين والمؤمنات، وجعلها مراحاً للأحياء والأموات.

ومنها: نصب عدول في القرى والبقعات لإقامة الجماعات والجمعات، يَعْمرون المساجد والمنابر، ويأمرون الناس بالبرّ.

ومنها: توظيف طائفة من الأشراف، وممّن ظاهره العفاف، وبعثُهم إلى الأطراف والأكناف، وحَثُّهم على العدل والإنصاف، في سمع المرافعات، وقطع المنازعات، بعد أن وصّاهم بإصلاح ذات البين، مهما أمكن في المتخاصمين؛ إذ القضاء والإفتاء مظنّة التُهَم، والمفتي على شفير جهنّم[٥].

---

١. ورد في *أمثال وحكم* دهخدا، ج ٣، ص ١٣٧٥ من دون إسناد. ثمّ أورد نظيره عن سعدي الشيرازي: «نه اين بدعت من آوردم به عالم».

٢. نظيره بالفارسية: «در دروازه‌ها را می‌توان بست دهن مردم را نمی‌توان بست» راجع *أمثال وحكم* دهخدا، ج ٢، ص ٧٨٧.

٣. في النسخة: ومنها.

٤. في النسخة: الطاهر.

٥. إشارة إلى الحديث المروي في *الصوارم المهرقة*، ص ٢٣٣ و*الفوائد الحائرية*، ص ٩٣، وهذا أيضاً توصية المشايخ في إجازاتهم للمجيزين انظر *بحارالأنوار*، ج ١٠٥، ص ١٧٠؛ *اجازات الحديث*، ص ٣٧ و ٦٠ و ٦٧ و ٨٩ و ١٣٨ و ١٨١ و ٢٧٢.

ومنها: المدرسة السلطانية، فهو المؤسّس لأساسها، وبه جُدّد درس المعارف الإيقانية بعد اندراسها، شدّ الطلبة إليها رحالَها، وجاسوا خلالَها، صرفوا في اكتساب العلم شرائف الأوقات، وكُفّوا مؤونة السعي لوظائف الأقوات[١]، جمع بينها[٢] الأفاضلَ العظام والأماثلَ الفخام، حتّى كأنّ العلم ليس له دارٌ سواها، والفضل لا يكاد يعدوها ويتخطّاها، وقرّر للطالبين مراتب دنيوية بحذاء المراقي الأُخروية؛ ليحصل لهم التوجّه إلى التفقّه، استحصالاً للمزيّة، ميّز بين المبتدي والواصل، وفرّق بين المفضول والفاضل، قنّن لهم قوانين في هذا الباب، تَردَعُهم عن الكَسَل والفَشَل في الاكتساب، فلا يزال يُؤكّدهم بالميعاد والإيعاد، ففيها مُنيةُ المرتاد وفوز المعاد، وعليها ملائكةٌ غِلاظٌ شِدادٌ[٣]، كلّما نقضوا الميثاق نقصوا الأرزاق؛ لأنّ علم الدين يجب تحصيله ولو بالصين[٤]، وورد الأمر[٥] بالضرب بالسياط، حتّى يسلكوا[٦] على سوى الصراط، فكيف يُعذَرون بعد كفاية المؤن، وهم يعلمون أنّ التفقّه ولو بشدّ الرحال، وصرف الأموال، وسَفْكِ المُهَجِ، والخَوضِ في اللُّجَج[٧]، وأنّ هؤلاء إذا تدرّجوا في المراتب العلمية يُكرّمون ويُعزَّزون ويُرفدون، وكلّما بلغوا غاية الفضيلة تَتلقّاهم الملائكةُ هذا يومُكم الذي كُنتم تُوعَدُون[٨]، وما يَحْبِسُه عنهم السيّد من الحظوظ والمرابح، فلهم فيه زواجرُ ومصالح، ومع ذلك فحاشاه أن يَجرّه إلى نفسه للادّخار، بل يُوَفِّره على غيرهم من

---

١. في النسخة: الأوقات.

٢. في المصدر: بها.

٣. اقتباس من الآية ٦ من سورة التحريم.

٤. إشارة إلى حديث «اطلب العلم ولو بالصين». انظر *بحارالأنوار*، ج ١، ص ١٧٧ و ١٨٠، ح ٥٥ و ٦٥، وج ٢، ص ٣٢، ح ٢١.

٥. إشارة إلى الحديث المروي في *الكافي* (ج ١، ص ٣١، ح ٨) عن الصادق عليه السلام: لوددت أنّ أصحابي ضربت رؤوسهم بالسياط حتّى يتفقّهوا.

٦. في النسخة: يسلكون.

٧. إشارة إلى الحديث المروي في *الكافي* (ج ١، ص ٣٦، ح ٥) عن السجّاد عليه السلام قال: لو يعلم الناس ما في طلب العلم لطلبوه ولو بسفك المهج وخوض اللجج.

٨. اقتباس من الآية ١٠٣ من سورة الأنبياء.

أهل الاضطرار، ولو وكلهم إلى نفوسهم، وترك الذكر[ى] في دروسهم، لاختلّ النظام، وازداد الملام، ولكنّ الإنسانَ خُلِقَ هَلُوعاً، إذا مَسَّهُ الشَّرُّ جَزُوعاً، وإذا مَسَّهُ الخَيْرُ مَنُوعاً[١]، ولقد كانوا قبل ذلك منتشرين في الآفاق، مقترّين بالأرزاق، ولم يزل السيّد يدبّر لهم تدبيراً، ويشمّر عن ساق الجِدّ تشميراً، فما يرتفع كَمَدُه، ولا ينقدح زَنَدُه، حتّى خُطر بباله بناء المدرسة، فمهّد لها قواعد مؤسّسة، وحيث لم يكن تتيسّر إلّا بمعاونة السلاطين والحكّام أمرني بجمع أخبار عن الأئمّة الكرام عليهم السلام، تدلّ على الرغبة فيها ولو بالالتزام، فألّفتُ في ذلك رسالة عجالة، فبعث بها إلى الأمير الأمين ـ أدام الله إقباله ـ، ولمّا اطّلع عليها السلطان المغفور، أمر بالمدرسة والله ولي الأُمور.

ثمّ شاع ذكرها في أهل القتور والفتور، فحشر الناس من الدور غِراثَ البطون كأنّما نُفِخَ في الصُّورِ، فإذا هم مِنَ الأجداثِ إلى ربِّهم يَنْسِلُونَ[٢]، فلمّا أن وجدهم متزاحمين، وشاهدهم متراكمين، ورأى كثيراً منهم يتهافتون إلى الدرهم والدينار، تهافُتَ الفَراش في النار، وكان ترجيح[٣] واحد من القوم باعثاً للآخرين على اللوم، بنى الأمر على الإقراع، وكتب الأسماء على الرقاع، نظراً إلى أنّها موضوعة لكلّ أمر مهمّ، وعملاً بما ورد[٤] أن اتّقوا مواردَ التُّهَم، ومع ذلك فلا نجاة له من الهفوات، وزُيِّنَ للناسِ حُبُّ الشهوات[٥]، وفي ذلك قلت: شعر

هَبَّتْ نسيمُ أشاعت ذكر مدرسةٍ ... فحان تَفصيةٌ عن ضيق ذات يد

قد كان كالهباء المنثور طائفة ... إذا هم ازدحموا في الأمر كاللبد

فأقرع السيّد العلّامُ بينهم ... توقّياً عن وقوع الطعن واللدد

---

١. في النسخة ونسخة زنگي پور من المصدر: فقرة «إذا مسّه الخير منوعاً» كانت قبل فقرة «إذا مسّه الشرّ جزوعاً». وقد اقتبس هذه الفقرات من الآيات ١٩ ـ ٢١ من سورة المعارج.

٢. اقتباس من الآية ٥١ من سورة يس.

٣. في النسخة: بترجيح.

٤. *كشف الخفاء*، ج ١، ص ٤٤، ح ٨٨ وقال: «ذكره في *الإحياء*، وقال العراقي في تخريج أحاديثه لم أجد له أصلاً». وروى بمعناه الخاصّة والعامّة.

٥. اقتباس من الآية ١٤ من سورة آل عمران.

لكـــنّهم طـلبوا مـا لا يسـوغ لهـم ولا دواء لداء الحـــرص والحســـد
وقـــرعةٌ تـقرع الأسـماع وقـعتُها فأحدثت قُرحةً في القـلب والكـبد
رقاعُها صحف الأعمال قد نُشـرت وتلك قـارعةٌ فَـقْماء[1] قـبل غـد[2]

فقابل حربهم [بالسلم][3]، وساجل سَفَهَهم بالحلم، وجمع لهم الرزق إلى العلم، وأمرهم بالبكور إلى المدرسة والحضور للمدارسة[4]، بعد ما كانوا يتجرّعون من الدنيا غصصاً، ولا يجدون للدين فرصاً، فمنهم من أطاع ومنهم من عصى، وإنّها لأجدى من تفاريق العصا، فأمّا المطيعون فسلكوا سبيل الرشاد، وأمّا العاصون فأكثروا فيها الفساد، وكان الحريّ بهم أن يحمدوا الله على ما جمع شَمْلَهم، ورَتَقَ فَتقَهم، ولَـمَّ شـعثهم، ووسّـع رزقهم، وأن[5] يشكروا مساعي السيّد وصَنيعَه، حيث أهّلهم للتفقّه في أُصول الشيعة، والتعلّم لقواعد الشريعة، وأحلّهم في هاته[6] الحصون المنيعة والربوع الرفيعة، فما لهم والوقيعة، لكنّهم من الغفلة في رقدة، فيَكْرَهُون حلّه وعقده، وهو مع ذلك يسدّ مـن مدرستهم ما يُثلم، ويَحْلُم في مقابلتهم مع ما يعلم، متيقّظٌ لأمرها، حافظ لثغرها، فإنّ الأُمراء والرؤساء همُّهم في هدم هذا البناء، والدنيا دار الغرور، وإلى الله عاقبة الأُمور. (*أوراق الذهب* [ص ١٨٤ ـ ١٨٧])

و از جمله خيرات آن جناب اينست كه يک لک و پنجاه هزار روپيه سعى فرموده از شاه أوَدْه گرفته براى تعمير نهر آصفى در عراق عرب خدمت حجة الاسلام آقـا الشيخ محمّدحسن صاحب *جواهر* فرستادند. و پانزده هزار روپيه براى تعمير روضهٔ حضرت مسلم و هانى و حفر قنوات نجف اشرف ارسال فرمود. و در سـنهٔ ١٢٦٣ فراغ از تعمير قُبّتين و نهر مذكور شد.

---

١. فَقُمَ الأمر: استفحل شرُّه. الأفقَم من الأُمور: الأعوج المخالف.
٢. أورد الأبيات أيضاً في *رُطَب العرب*، ص ٧۶.
٣. من المصدر.
۴. في النسخة: للمدرسة.
۵. في النسخة: لن.
۶. في النسخة: نهاية.

واز آن جمله سی هزار روپیه برای تفضیض باب و تذهیب ایوان حضرت ابوالفضل العباس ـ روحی له الفداء ـ نزد حجّة الاسلام آقا السیّد ابراهیم الحائری مصنّف *ضوابط الأُصول* فرستادند.

و از آن جمله یک لک و پنجاه هزار روپیه برای تعمیر نهر حسینی در کربلای معلّی نزد آقا السیّد ابراهیم موصوف ـ طاب ثراه ـ فرستادند.

و غیر ازین همیشه متفقّد حال حضرات علمای عراق بودند. (*ظلّ ممدود*، مصنّفه حضرت مفتی میرعبّاس رحمه الله)

بیان خلوص نیّت آن جناب

الياقوتة في إخلاص نيّته وصدق طويّته: ممّا يجب الاعتناء [به][1] في هذا الباب الإخلاص في العمل والتقرّب إلى الله ـ عزّ وجلّ ـ، فإنّ العمل من دونهما كالسير في ظلمة العمى، ومراعاتهما لازمة في الدين، وإنّها لَكَبِيرَةٌ إلّا على الخاشِعين[2]، وإنّ الشيطانَ للإنسانِ عدوٌّ مبينٌ[3]، وكثيراً ما يكون الجماعة والجمعة مشوبة بالرياء والسُّمعة، وكذا الجود والسخاء والبذل والعطاء، والتقرّب إلى الله وإن كان عقداً قلبياً وسرّاً مخفياً وأمراً منويّاً، لكنّ «الشاهدَ دليل على الغائب»[4]، و«الظاهر عنوان الباطن»[5] في الغالب.

حكاية عمل: ولقد رأيته يوماً وقد وافى إليه كتاب من حدود مكّةَ المعظّمة ـ زادها الله بهاء ونوراً ـ، يقرأه مخفياً ويَتهلَّلُ وجهه سروراً، فعلمت بالإجمال أنّ هناك لطف من الله المتعال خفياً، فاستكشفتُ الحال فكتمها وقد كنت له نجيّاً، ثمّ لاح لي أنّه كان أوصل إلى بعض مَن في تلك الحدود قدراً من النقود مخفياً، ليستنيبَ عنه من يَحُجُّ بها

---

١. من المصدر.

٢. اقتباس من الآية ۴۵ من سورة البقرة.

٣. اقتباس من الآية ۵ من سورة يوسف.

۴. ورد في أمثال وحكم دهخدا، ج ١، ص ١٢٣ و ٢٥٢ من دون إسناد.

۵. ورد في أمثال وحكم دهخدا، ج ١، ص ٢٥٧ من دون إسناد.

حجّاً ميقاتياً، وكان الكتاب مبشّراً بوقوع ذلك حسبما رجاه، فلمّا قرأه واطّلع على ما حواه، لحقه السرور بنعمة الله.

حكاية حال: ولقد أتيتُه ذات يوم صباحاً، لأتفأّلَ بمصحف وجهه استنجاحاً، فطلع من أُفق داره، وأقبل إليّ في أطماره، فوجدت على جبينه تراباً، فسألته عن ذلك استعجاباً، فقال ـ مستحيياً ماسحاً له بكُمّه، قاصداً لإخفائه وكتمه ـ: «ذلك من أثر السجود».

فقلت: «أسَجَدتَ على الصعيد؟ ألم تكن هناك سجّادة؟!».

فقال: «بلى ولكنّه أقرب إلى الخضوع في العبادة».

ومن الدليل في هذا الباب، المزيل للارتياب، أنّه يكلّم على قدر عقول الناس، حتّى لا يبقى لهم الالتباس، ويضع[١] المسائل على طرف الثُمام[٢]، ليلتقطها العوامّ، ولذلك صنّف *روضة الأحكام* وغيرها من كتب الفقه والكلام، بعبارة فارسية قريبة من الأفهام، بل ربّما يحرّر الفتاوى بالهندية، ويبيّنها ببيانات جليّة، ولقد رأيتُ بعضَ الرسائل، الشاملةِ على المسائل، فيها عبارات هندية، مكتوبة بيمينه الشريفة، لا تحتاج إلى حركات فكرية عنيفة، وما ذلك إلّا أنّه أراد به الله، ولم يقصد إظهار فضله وعلاه، ولو كان غرضه ذلك دون الإخلاص، لنطق بما لم يَفْهَمه الخواصّ فضلاً عن العوامّ، الذين هم كالأنعام، وإنّ هذه[٣] لأهون عليه وأسهل ممّا فعله ويفعل؛ لأنّ طبعه مألوف بالتدقيق، حليف للفكر العميق، فالتسهيل صعب عسير عليه، والتدقيق سهل يسير لديه، وهذا هو السبب فيما وقع في تحقيقاته الحقّة من الغموضة والدقّة، مع مبالغته في إيضاح المطالب وتبيينها، وصرف همّته إلى تفهيم المقلّدة وتلقينها.

وبالجملة، فهو لا يحبّ أن يحمد برفعة المكان وعلوّ الشان، بل في طبعه الخُمول، وهو على ذلك مجبول، حتّى أنّ أباه ﷺ كان يقول: «لا أدري كيف يَظهَر أمره وإلى مَ يَؤول»، ولكنّ الله الجليل أظهر منه الجميل برحمته، ونوّه باسمه لإعلاء كلمته.

---

١. المثبت من المصدر وفي النسخة: يصنع.

٢. يقولون: هو منك على طرف الثُمام: قريب سهل التناول.

٣. في المصدر: هذا.

وأيضاً الدليل على هذا المطلب، والتقريب إلى اهتمامه بالقُرَب، أنّه يعطي الجزيلَ على سبيل الإخفاء والكتمان دون الإظهار والإعلان، حتّى أنّ أحد المتحابّين والمتقاربين لا يعلم بحال الآخر، ولا يخبر ممّا يَظفر بعين ولا أثر، إلّا أن يكون هو المخبر بأمره، الكاشف عن سرّه، وقد بلغ حاله ـ مُدّ ظلاله ـ في ذلك إلى أنّ ناساً ينكرون نِحلتَه ومِنحتَه راساً، ويتّهمونه بمنع الزكاة وحاشاه ثمّ حاشاه، فقد والله جهلوا بحاله، وذَهَلوا عن نواله، وأغمضوا عن إفضاله، وما يُسمّونه زكاةً فما هو بزكاة ماله، ولو أن جاد على رؤوس الأشهاد لما وجدوا سبيلاً إلى الإنكار، وإن كان المحتجبون تحت الأستار، المرتزقون من الكبار والصغار، مصبحين في ذلّ وصغار، محقّرين في الأنظار، لكنّه مع ما يراعي عزّة الطالبين من أهل الفقر والفاقة، ويصون ماء وجههم من الإراقة، يحبوهم بما يُحيّرُ كتابتُه المحاسبين، ولا يُخبِر به إلّا الكرام الكاتبين، هذا حاله ـ دام علاه ـ في صرف ما يسمّى بالزكاة.

وأمّا الصلاة فنوافله الليلية يوقعها في قعر بيته مخفية، ولو قدر واستطاع أن يوقعَ الجماعةَ من غير اجتماع لأخفاها من الأبصار والأسماع، كيف ولقد كان يمتنع عن إيقاعها رأساً في البدو كلّ الامتناع، حتّى ألحّوا واضطرّوه إلى الإيقاع، فتصدّى لها نظراً إلى ما فيها من التأكيد الشديد والترغيب الأكيد، وأنّ الحري بالفرائض الإظهار دون الكتم والإسرار. (*أوراق الذهب* [ص ١٨٧ ـ ١٩٠])

بيان عدم اهتمام آن جناب دربارهٔ استجازه

الجوهرة الثانية: في الاعتذار له عن ترك اهتمامه بالاستجازة من المشايخ العظام، وعدم حصول الإجازات المتعدّدة له من الأكابر الفخام.

اعلم أنّ الإجازة هو الإذن في الرواية دون الاجتهاد، والغرض منها اتّصال الإسناد والتأسّي بالعلماء الأمجاد، فقد جرت عادات السادات بها قديماً وحديثاً يجيزون ويستجيزون، ولكنّ العوام لا يكادون يفقهون حديثاً ولا يعرفون ولا يميّزون، فربّما يتوهّمون أنّ الإجازة تدور مع الاجتهاد نفياً وإثباتاً، فيُخبتون إلى صاحبها إخباتاً،

ولا يلتفتون إلى فاقدها التفاتاً، ولقد خبطوا فيما فَهِموا[١]، وغلطوا فيما وَهَموا؛ فإنّ الإنسان إذا لم يكن له من عند الله عاصم حافظ، ولا من نفسه زاجر واعظ، أمكنه أن يُدلّس الخواص[٢]، ويحصل بهم الاختصاص، فيُبجّلوه ويُعدّلوه وهو لله عاصٍ، ويجيزوا فيُضلّ الناس ولاتَ حِيْنَ مَناصٍ[٣]، وإنّ هذا لواقع فضلاً عن الإمكان، ولقد كان فيمن عاصرناه من الأعيان رجل[٤] في زيّ العلماء وهَدْي الفقهاء وسَمت الصلحاء، كان يشتغل بالوعظ والإمامة، وله في الناس منزلة ومقامة، وعليه عَباءةٌ وعِمامة، تَسترُ ما تحتها كالغمامة.

ثمّ إنّه حضر لديّ وجعل يتردّد إليّ، حتّى قرء عليّ شيئاً من المقدّمات، وصَحِبَني في الخَلَوات والجَلَوات، فوجدتُه عريض القفاء، قليل الوفاء، راغباً عن الخمول والخفاء، وكان يُبجّلني جدّاً، ولا يجعل لي ندّاً.

ثمّ إنّه سألني مُلحّاً أن أقول على لسانه مُلَحاً[٥] من المنشآت المنظومة والمنثورة والملغّزة، وكلّفني بتأليف الرسائل وجواب المسائل بين مطنبة وموجزة، وإنّها هي السحر الحلال إن لم تكن معجزة، فجعل يفتخر بها بين الناس ويتحذلق[٦]، ويباهي في المجالس ويتشدّق[٧]، وكانت له من الحُثالة تَبعةٌ ولواحق، هم أتباعُ كلِّ ناعِقٍ، وهَمَجٌ رَعاعٌ يلقون إليه الأسماع[٨]، ويَبتاعون منه كلّ ما باع، حتّى أنّه قد سألني يوماً في السرّ عن بعض المسائل فبيّنتُها له، فسكت وهو لم يَفْهم المسألة، ثمّ إنّه ذكرها لأتباعه

---

١. في النسخة: وهموا.

٢. كذا، ولعلّ الصواب: على الخواص.

٣. اقتباس من الآية ٣ من سورة ص.

٤. هو محمّد بن محمّد أمان كما سيذكر اسمه في البيتين الآتيين، وصرّح أيضاً باسمه في ديوانه المسمّى بـ*رُطَب العرب*، ص ٢٥٧ وص ١٩٦.

٥. المُلْحَة: الكلمة المليحة. (ج) مُلَحٌ.

٦. حَذْلَقَ وتَحَذْلَق: ادّعى أكثر ممّا عنده من الحِذْق. وتظاهر بالظَّرف والكياسة. يقال: هو يتحذلق في كلامه.

٧. تشدّق: لوى شدقه بكلام يَتفصَّح. والشِّدْق: جانب الفم ممّا تحت الخدّ، وكانت العرب تمتدح رَحابةَ الشدقين؛ لدلالتها على جهارة الصوت.

٨. اقتباس من كلام علي عليه السلام لكميل. *نهج البلاغة*، قصار الحكم، ١٤٧.

وأشياعه ونقل ما عقله، فلمّا وقفتُ على ذلك نبّهتهم على خطئه فيما حكى، فأنكروني وأبَوا، إلّا التجمّد على ما روى، ولجّوا بما أظهر لهم وادّعى، وقال بعضهم لبعض: ما ضَلَّ صاحِبُكم وما غَوَى، وما يَنْطِقُ عَنِ الهَوى، إن هو إلّا وحيٌ يُوحى[١].

ثمّ إنّه رحل إلى المشاهد المشرّفة، وحمل معه بعض الصحف المؤلّفة، وسلبني طارفها وتِلادَها، ولم يترك معي بياضها ولا سوادها، فلمّا أن وصل إلى النجف وما والاه، انتحلها لنفسه بلا مبالاة، وقدّم بعضها إلى علمائه، وأوهم ماء غيره من إنائه، فاغترّوا طُرّاً حتّى الشيخ حجّة الإسلام صاحب *جواهر الكلام* فقد كتب له إجازة طويلة مبسوطة، والرجل بحيث لو قرأ عبارتها لقرأها مغلوطة، إلّا أن تكون مُعربة مضبوطة، مع أنّ عبارتها واضحة المراد، سهلة المفاد[٢]، والعجب أنّ الشيخ قد بلاه واختبره، كما أخبر به عن نفسه، فيما يُحكي عن إجازته المحبّرة، وكذلك واستجاز الآخرين فأجازوا له، فانصرف عنهم بعد ما حصّل مأموله، فلمّا بلغني عنه ذلك خِفْتُ أن يهلك فيه هالك فبرئتُ من تولّيه، ونبّهتُ ناساً بعض التنبيه، وأطلعتهم على ما كان يخفيه، وقلت فيه: شعر

قد ارتفع الأمان بما أجازت ... أجلّاء الفحول ابن الأمان

أما نال المرام كما تمنّى ... وأفرصه[٣] المنايا للأماني[٤]

---

١. اقتباس من الآيات ٢ ـ ٤ من سورة النجم.

٢. في المصدر: المقاد.

٣. أفْرَصَتِ الفُرصَةُ فلاناً: أمكنته. يقال: أفرَصَهُ الأمر: أمْكَنَهُ.

٤. أورد البيتين في ديوانه *رُطب العرب*، ص ٢٥٧، قال عند ذكرهما: وقلت حين بلغني وصول محمّد بن أمان إلى العراق، وأنّه خادع علماءه الأعلام على ما مرّ ذكره في حرف اللام.

وقال في حرف اللام عند ذكر أبيات مطلعها:

ومنتحل للعلم والفضل والهدى ... مضلّ بخلط بين حقّ وباطل

في السبب الداعي للعبد إلى تصنيف رسالتي المترجمة بنور الأبصار في مباحث الأُصول والأخبار، وما صنع بها بعض أبناء الزمان يقال محمّد بن محمّد أمان من انتحالها غدراً وخديعة وعرضها على مشايخ له حسبما كان مأموله الشريعة، فاغترّوا بها فأجازوا.

وقال في *تكملة نجوم السماء*، ج ٢، ص ٧٣ في ترجمة مفتي محمّد عبّاس عند ذكر كتابه *نور الأبصار في مسائل* ←

فما مضى إلّا عدّة شهور حتّى قضى نحبه، ولقى ربّه، ولو كان يعلم مبادرة الأجل، لما بادر إلى ما فعل، سامحه الله ورحمنا وإيّاه، وكذلك الزمان يمضي على غِيَر، كما لايخفى على أصحاب السِيَر، ومكائد النفس مكتومة، ومفاسدها غير معلومة.

لمؤلّفه:

وما دقّ عن فهم الذكي[1] خَفاءه خدائع أصحاب اللُّحى والعمائم

← ***الأُصول والأخبار***: آن را به نام مولوی محمّد أمان تألیف فرمودند و ایشان کتاب مذکور را همراه گرفته عراق رفتند و خدمت علماء کرام پیش کرده اظهار داشتند که تألیف من است تا اینکه جناب شیخ صاحب ***جواهر الکلام*** اجازه مبسوطه در مدح و ثنا قلمی فرموده‌اند.

قال في ***كشف الحجب***، ص ۱۰۷، رقم ۴۹۶ عند ذكر كتاب ***تحكيم الأماني في التعصيب*** للسيّد نظام الدين من أعاظم تلامذة السيّد دلدار علي: صنّفه على لسان محمّد أمان.

وترجم له في ***مطلع انوار***، ص ۴۸۵ ـ ۴۸۶ بقوله: میرزا محمّد بن میرزا امان، عالم نامور و یکی از محدّثان لکهنو و نیز در خطابت و وعظ بی‌همتا بود. بعضی از افراد همعصر او دربارهٔ علم و اجازه‌های وی بحث کرده‌اند و علت آن ممکن است تمایل او به مذهب اخباری بوده و در مورد بعضی از مسایل اختلاف‌نظر وجود داشته باشد. وی با سلطان‌العلماء و سیّدالعلماء و مفتی محمّد عبّاس روابط حسنه داشته، ولی پس از مدتی روابطش با آنان تیره شد، به عراق و ایران رفته و اجازه‌ها دریافت داشته است. واجد علی شاه او را به کلکته طلب کرد. در این سفر در شهرهایی مانند مرشدآباد و پتنه سخنرانیهایی ایراد کرده است.

در ۲۹ رمضان ۱۲۸۹ [کذا در متن می‌آید که او در زمان تألیف ***أوراق الذهب*** درگذشته است و فهرستنگار کتابخانهٔ ناصریه، لکهنو در ذیل معرفی کتاب ***الدرّة البهية*** مفتی محمّد عبّاس که به نام همین محمّد بن أمان تألیف کرده است سال وفات او را ۱۲۶۰ ضبط کرده است. این نکته نیز خالی از فائده نیست که مفتی محمّد عباس کتاب ***نور الأبصار*** را به سال ۱۲۵۳ به اتمام رسانده است، چنانکه در پایان نسخه‌ای از آن ـ که در کتابخانهٔ ناصریهٔ لکهنو به شمارهٔ (۱۲) اصول و اخبار موجود است ـ آمده است.] در لکهنو وفات یافت. وی در حسینیهٔ میراحسان به خاک سپرده شد.

تصانیف او عبارتند از: ***زهد و تقوی در بحث منّ و سلوا***؛ ***خواتیم الصالحین*** (دربارهٔ انگشتری) رسالهٔ فارسی، چاپ مطبعه محمّدی ۱۲۴۹؛ ***نور الإسلام لكشف معنى الطعام***.

تنسب كتب إليه في فهارس المكتبات: ۱. مفاتيح النجات (فارسی)، مكتبة رضا، رامپور ـ هند، (۷۲۸ و ۷۲۹) اصول فقه. ۲. معرفة الصحابة، مكتبة رضا (۲۲۷۰) علم الاختيارات. ۳. رسالة أسئلة مختصرة، مكتبة راجه محمودآباد (۱۳) متفرقات. ۴. تبصرة المتألمين، مكتبة مدرسة سلطان الواعظين، لكهنو (المحقّق الطباطبائي في ذكراه السنوية الأُولى، ج ۳، ص ۱۴۰۶). ۵. إرغام المعاندين في المتعة (فارسی)، مكتبة السيّد دلدار علي غفران مآب ـ لكهنو: (۱۴۶) و تصویری از آن در مجمع ذخائر اسلامی ـ قم. ۶ ـ ۸. رسالة نائم (فارسی) ورسالة نماز (فارسی)، رسالة اختلافيه (فارسی)، مكتبة عمدة العلماء كلب حسين، ۲۳۵/۷ و ۲۱۳/۶ و ۲۴۷/۸ و ۲۱۳/۸ و ۲۴۸/۹ و ۲۱۳/۹.

۱. المثبت من رُطب العرب، وفي النسخة والنسختين من المصدر: الزكي.

محاسنُهم تُـخفي مسـاويهم وفـي ... عـمائمهم لُـفَّت رؤوسُ الذمـائم
ثـيابهم الأخـلاق تُـغوي وإنّـما ... لهم خَلق الإنسـان وخُـلق البـهائم
إذا حضروا نادوك يا صاحبَ التُقى ... وإن غِـبْتَ قـالوا حـاملٌ للـجرائـم
مساجدهم من تربة الطهر ثـمّ هـم ... يـخرّون للأذقـان عـند الدراهـم
ترى واحداً مـنهم مُـجدّاً مـجاهداً ... ومـا ذاك إلّا لاقـتناء الغـنائم
ولكن لأهل الديـن فـي وَجَـناتهم ... علائمُ أُخرى غـير هـاذي العـلائم
قل الحقَّ وابذُلْ فيه وسـعَك دائـماً ... ولا تَـخْشيَن فـي الله لومـةَ لائـم[1]

وإذا أُسّس هذا الأساس، فنقول للمغفَّلين من الناس: إن كان الاجتهاد يجوز حصوله من دون الإجازة فما المانع في مثل سيّدنا المبجّل؟ وإن كان لا يحصل إلّا بـها فـقد حصلت هي لتلميذ تلميذه الأذلّ، فما ظنّكم به وهو أُستاد الكلّ في الكلّ، وأرفع شأناً منه وأجلّ؟

ثمّ إن زعمتم أنّ الإجازة سبب للاجتهاد فهو واضح الفسـاد؛ إذ الألطـاف الإلهـية والأشياء الواقعية غير مرهونة بإجازة العباد.

وإن قلتم: إنّ حصولها كاشف من[2] حصول الاجتهاد فيكشف بها ويعلم، فهذا مسلّم، ولكن غايتها حينئذٍ الشهادة، وهي غير منحصرة في الإجازة، وسـيّدنا قـد شـهد له بالاجتهاد سائر المجتهدين الأمجاد من أقاصي البـلاد، بـل نـطق بـذلك له النـاطق والجماد، والله يعلم أنّه ما خلق في هذا[3] الزمان له نديداً، وجعله في العلم والكـمال وحيداً، وكفى بالله شهيداً، وإنّي لأُقسم بالكتاب العزيز، إنّ المُجيز لمثل هذا الأوحد عزيز، وإنّه بأن يُجيز أولى منه بأن يستجيز، كيف وهو إمام الهدى وشمس الضحى،

---

١. أورد الأبيات أيضاً المفتي محمّد عبّاس الجزائري في *رُطَب العرب*، ص ٢٣٤، إلّا بيت: «ترى واحداً...» وورد بيت آخر ما قبل البيت الأخير وهو:

وكالماء كن رطباً وعذباً وصـافياً ... تكن سالماً من نار حقد المخاصم

وعنون الأبيات: «في مكائد أصحاب الرياء وأرباب النكراء المتشهّر بالعلماء والفقهاء».

٢. في المصدر: عن.

٣. في النسخة: هذه.

والإمام لا يُسأل عمّن يروي عنه، فالشمس لا تسأل عمّا تقتبس منه، وذلك أنّ علماء العصر عيالٌ عليه ومنتمون إليه.

وأمّا شيخه ووالده الماجد فما منعه من كتابة الإجازة [له] إلّا حسدُ حاسد، وهو يفضي[1] إلى المفاسد، ولكنّه أجاز له شفاهاً، روايةَ جميع الكتب التي ألّفها والتي رواها، إجازة عامّة وافية تامّة كافية، فهو يروي عنه بإجازته تارة بلا واسطة وهو الطريق الأعلى، وتارة بواسطة أخيه الأعظم وإجازته العليا، كما أخبر بذلك في رسالة الإجازة التي ألّفها لولده السيّد محمّد تقي ـ أدام الله إعزازه.

وعلى ما ذكرناه وقرّرناه فلئن يستدلَّ بترك الاستجازة منه على كمال زهده وقلّة رغبته في الدنيا أولى به من توهّم النقيصة في علمه ومجده ومرتبته العليا، فتذكّر بما ذُكِّرت واستقم كما أُمرت. (*أوراق الذهب* [ص ۲۰۸ ـ ۲۱۱])

بيان ارادت سلطان در خدمت آن جناب

پادشاه دین‌پناه ثریّاجاه مصلح الدین ابوالمظفر[2] محمّد امجد علی شاه ـ طاب ثراه ـ نهایت اعتقاد و حسن ارادت به خدمت آن جناب داشتند و در سائر اُموری که مجتهد العصر والزمان حضرت رضوان‌مآب ـ طاب ثراه ـ را به آن گرامی می‌داشت اشتراک آن جناب را مرعی می‌فرمود. از آن جمله آنست که مهر به نام نامی آن جناب مشتمل بر خطاب مستطاب «حاوی علوم دین، حامی سادات و مؤمنین، حافظ احکام إله، مجتهد العصر سیّد العلما» منقوش فرموده به خدمت آن جناب فرستاد، و منشیان دفتر را مأمور فرمود که این لقب را برای آن جناب نوشته باشند، و خلائق بسیار از اهل استحقاق عصر در اکثر ازمنه خصوصاً در زمان آن پادشاه دین‌پناه به توجّه آن جناب از حوادث دهر و بلای فقر امان یافته، کامیاب انجاح حاجات خود شدند.

و به سعی آن جناب، پادشاه جمجاه بنای مدرسه شاهی نمود. و مدرسین با

---

۱. المثبت من نسخة مكتبة زنگي پور من المصدر، وفي النسخة ونسخة مكتبة المرعشي: يقضي.

۲. در *تذكرة العلماء*: «ابو الظفر» مطالب این بخش از *تذكرة العلماء* است گرچه مأخذ ذکر نشده است.

تمكين و علما و مجتهدين را براى درس و تدريس معيّن فرمود. و متولى و ناظر و مدرس اعلى فرزند ارجمند خود، اعنى: حضرت ممتاز العلماء سيّد محمّد تقى ـ طاب ثراه ـ ، را معيّن نمود. و انصرام تقسيم زكات و وجوهات خيريه أوَدْه از قِبَلِ شاه دين‌پناه به نيابت والد ماجد خود محوّل به ذات اقدس زبدة العلماء آقا السيّد على نقى ـ طاب ثراه ـ پسر كوچك خود فرمود.

بيان مدائح آن جناب

الجوهرة الأُولى: في نبذ ممّا ورد عليه من كتب العراق وصحف الآفاق.

لا يخفى عليك أنّ ما ورد وصدر من الخطوط من تلك النواحي لمولانا الأكبر، أكثر من أن يذكر، وأوفر من أن يسطر، وكأنّها تأويل ﴿إنّا أعطيناك الكَوْثَرَ﴾[1]، ولو أن أردتُ معشارها لما انحصر في هذا المختصر، ولكن[2] أذكر الأقلّ وأترك الأكثر، فَاقْرَؤُوا ما تَيَسَّرَ منه[3] إن هذا إلّا سحرٌ يُؤثَر[4].

فمنها مكاتيب السيّد السري [السيّد] إبراهيم الحائري، وممدوح الأقاصي والأداني الشيخ سليمان البحراني، والتقي النقي ميرزا علي نقي، أيّدهم الله أبداً وهي كثيرة جدّاً لا أجد لها حصيراً أو عدّاً[5]، فلذلك عدلت عنها إلى كتب شيخ الإسلام، الغائص في دَأْماء[6] العالم[7] على جواهر الكلام. مصراع:

فإنّ القولَ ما قالت حَذامِ[8]

---

١. الكوثر (١٠٨): ١.

٢. في المصدر: لكنّي.

٣. اقتباس من الآية ٢٠ من سورة المزمّل.

٤. اقتباس من الآية ٢٤ من سورة المدثّر.

٥. في المصدر: حصراً وعدّاً.

٦. الدأماء: البحر.

٧. في المصدر: العلم.

٨. عجز بيت لوشيم بن طارق، أو لجيم بن صعب مع اختلاف في ضبطه وهو من شواهد النحو واللغة المعروفة تجده في كتب الشواهد واللغة وغيرهما. وصدره: «إذا قالت حَذامِ فَصَدِّقُوها (فأنصتوها)» وحذام اسم امرأة الشاعر.

وهي كثيرة أيضاً وقد تيسّر منها ثلاثة خطوط في هذا المقام.

أوّلها: أين أنوار الأزهار وأزهار الأنوار، وتغريد الأطيار وهدير البطار، وتنوير الأشجار ونفثاتُ[١] النقار، من تحيّات رقمت الأقلام في طِرْس[٢] الدعاء مبانيها، وترجم لسان الثناء معانيها، إلى من تُجتنى الفصاحة من كمائم يَراعته[٣]، وتَسْتَنيرُ نجوم البديع في سماء بلاغته، وتُرقل إليه غوامض العلوم إرقال الفَنيق[٤]، وتنثال مماطة الأستار انثيال التحقيق[٥]، كيف لا وهو الشاخص في مرابع الاجتهاد معرّساً وقائلاً[٦]، والصادر الوارد عَذْب مَعينه مَعْلاً[٧] وناهلاً، الحارس ثغر الإسلام وشرائعه، والغارس فقه القرآن في حدائق جوامعه، والحبيب الذي تقرّ به كلّ عين، والروح التي بين الجنبين، ذي القدر العلي السيّد حسين، نجل العلّامة السيّد دلدارعلي ـ أعلى الله مقامه ـ، لا زالت طلائع التوفيق عاكفة عليه، ومحاسن الأيّام متّصلة لديه، بالنبي وآله الطاهرين.

أمّا بعد، فبينا نستنشق نسيم الجَنوب، الجالي عن القلوب صدأ الكروب، باحتمال احتماله رسالة من منبع الجزالة، يتضمّن[٨] شرح ما حجب البعاد حاله، وكسانا إجماله من خفايا أسرار تلك الناحية السامية؛ إذ في أيمن الأوقات هبط علينا رسول الأشواق بأوراق، فأبصرنا من بينها مرسومكم المحتوي على نكات طريفة وبدائع حسن لطيفة، فأزرى بالنسيم لطافة، وبالرحيق سلافة، وحين فضضنا ختامه ونشرنا كلامه عَنَّ نشره[٩]

---

١. في النسخة: نفات.

٢. في «غلطنامه كتاب *ورثة الأنبياء*» صحّح «طرس» بـ«طروس». والطِّرْس: الصحيفة. (ج) طُرُوس.

٣. في نسخة المرعشي من المصدر: كمائم كِمام يراعته. وكذا في هامش نسخة زنگي پور مع علامة «ظ». الكِمامَة والكِمام: وعاء الطَّلْع. وغطاء النور. (ج) كمائم. واليراعة ـ واحدة اليراع ـ: القلم يتّخذ من القصب.

٤. أرقل إلى كذا: جدّ وأسرع. الفنيق من الإبل: الفحل. وفي *ظلّ ممدود*: «الفتيق». وفي هامشه نقلاً من *القاموس*: الفتيق كأمير من الجمال ما يَنَفَتَّق [في متن *القاموس*: «يَنْفَتِقُ» وفي هامشه كما هنا] سِمَناً ورجلٌ فَتيقٌ اللسان: حديده.

٥. في *ظلّ ممدود*: وتنثال عليه الأستار انثيال العقيق.

٦. في هامش *ظلّ ممدود*: المعرّس: النازل في آخر الليل للاستراحة. القائل: النائم في نصف النهار.

٧. في *ظلّ ممدود*: معتلاً (ويمكن أن تقرأ أيضاً في نسخة زنگي پور من المصدر).

٨. في نسخة زنگي پور من المصدر و*ظلّ ممدود*: تتضمّن.

٩. في نسخة زنگي‌پور من المصدر: «نثره». عَنَّ له الشيء: ظهر أمامه واعترض.

في الآفاق، وتحلّى النادي بنشره[١] حلية الأعناق بالأطواق، وتكفّل[٢] بأهمّ ما عنه نسأل من صحّة ذلك المزاج، الذي هو كعبة الحاج ومُناخ المحتاج، فالحمد لله سبحانه على انتظام أمرك وعلوّ كلمتك، وإقامتك[٣] حدود الله وأحكامه، ونصرتك داعي الإسلام وأعلامه، غير أنّا تشوشنا[٤] من عدم اقترانه بصحبة مرسوم كذلك من مشيّد الإسلام في سائر الممالك، المتفرّد بغزارة علمه وسعة حلمه، ومهارته في المعقول[٥] واستنباط الفروع من الأُصول، شقيقك في المجد وخَدِينك[٦] في السعد، الأمجد جناب الأخ السيّد محمّد ـ دام علاه ـ فأنا إلى الإحاطة بآثاره والاطّلاع على تفاصيل أخباره أشوق من حاسي الحميّة إلى عنقودها، وأرغب من الهِيْم في يوم خِمْسها[٧] إلى ورودها، وعهدي به أنّه معدن الوفاء، فعسى يكون المانع غير الجفاء.

وثانيها ما عنونه بقوله: يصل كتاب المودّة، ويحظى بمطالعة فخر العلماء [و][٨] زبدة الفقهاء وعلّامة النبلاء، صدر المجتهدين وبدر المحقّقين ومروّج شريعة سيّد المرسلين، الأجل الأوحد[٩]، الأكمل الأمجد، نور العينين جناب الأجل السيّد حسين ـ دام علاه ـ وصوله [إليه][١٠] بإقبال كلّ خير عليه.

وكتب في جوفه: ما حدائق ذات بهجة تفتّحت عيون أكمامها، ولا بواسق زهر

---

١. في النسخة: فبشره. في *ظلّ ممدود*: بنثره.
٢. في النسخة: تكلّف.
٣. في *ظلّ ممدود*: إقامة.
٤. في *ظلّ ممدود*: + واستوحشنا.
٥. في *ظلّ ممدود*: + والمنقول.
٦. خادَنَه: صادقه. فهو مُخادن، وخَدِينٌ. وفي حديث علي ـ كرّم الله وجهه ـ: «إن احتاج إلى معونتكم فشرُّ خليلٍ وألْأمُ خَدِينٍ».
٧. الخِمْس من الفلوات: ما بَعُدَ ماؤها حتّى يكون ورود الإبل في اليوم الخامس. وأن تَرِدَ الإبلُ الماءَ في اليوم الخامس من ورودها السابق، فيكون بين الوِرْدَيْنِ ثلاثةُ أيّام.
٨. من نسخة المرعشي و*ظلّ ممدود*، ولم ترد في النسخة ونسخة زنگي پور.
٩. في *ظلّ ممدود*: + و.
١٠. من المصدر و*ظلّ ممدود*.

قدزانها حسن ابتسامها بأزهى أنوار[١]، ولا أسنى أنوار، من عبارات دلّت على مكنونات الوداد، وفقرات أوضحت[٢] مخفيات أسرار الاتحاد، تعرب[٣] عن تحيّات أخجلت نسمات الشمال برقّتها، وعجزت الحكماء عن تدبّر دقّتها[٤]، ودعوات قرعت للحجب باباً، ولا ترى لها دون الاستجابة حجاباً، إلى غصن الشجرة الأحمدية وفرعها السامي، ومروى الشريعة المحمّدية وغيثها الهامي، البالغ مراتب التدقيق على التحقيق، والممدود بكمال التوفيق وهو به حقيق، علّامة العلماء في عقلياتها ونقلياتها، ومَوْئل[٥] رائها في فرعيات أحكامها[٦] وأُصولياتها، غيث الشيعة وحامي الشريعة، ثمرة النسب[٧] الشامخ ونتيجة الحسب الباذخ.

نسب كأنّ عليه من شمس الضحى نوراً ومن فلق الصباح عموداً[٨]

نور العين جناب السيّد[٩] حسين ـ أدام الله مجده لا زالت أيّامه موسومة[١٠] بالدوام، وأياديه دائمة الإنعام، ولا بَرِح بيانه هادياً للمضلّين، وواضح برهانه قامعاً للمبطلين، بمحمّد وآله الميامين.

أمّا بعد، فإنّي لم أزل أُصغي لاستماع أخباركم، وأُنصِتُ لتلاوة آثاركم، حتّى اخضرّ رَوْض الوصل، وصفا ورده في العلّ والنهل، بورود كتابكم الكريم، الجالي جُنح ليل[١١] الهجر البهيم، فأجلنا أنظارنا في بواديه وخزائنه[١٢]، وصار معلومنا ما ذكرتم فيه.

---

١. في *ظلّ ممدود*: «أنواراً» وكذا المورد الآتي.
٢. في *ظلّ ممدود*: أضحت.
٣. في النسخة: تغرب.
٤. في *ظلّ ممدود*: تدبير وقتها.
٥. في *ظلّ ممدود*: مؤمّل.
٦. في نسخة زنگي پور من المصدر: «عنه كأسها» بدل «أحكامها».
٧. في النسخة: النسخ.
٨. البيت لأبي تمّام كما في *أعيان الشيعة*، ج ٤، ص ٤٤٣ و ٤٤٤ وغيره.
٩. في النسخة: سيّد.
١٠. في *ظلّ ممدود*: مرسومة.
١١. في هامش *ظلّ ممدود*: جُنوح الليل: إقباله.
١٢. في *ظلّ ممدود*: خوافيه. وفي هامش نسخة زنگي پور من المصدر: ظ: حوافيه.

ثمّ استعان به في حفر النهر، وشفع ذكره بذكر أهل الفقر، فقال: ولا يخفى على الأخ[١] الشفيق، والحبيب الرفيق، حال الفقراء في هاتين السنتين المُجدبتين، فقد أصابهم من الشدّة والحاجة ما لا أستطيع له وصفاً، ولا أُطيق له كشفاً، وقد سامتهم الأقواتُ بسبب ذُلّ المجاعة خسفاً، مضافاً إلى ما أصابهم من الخوف والأهوال والقيل والقال.

والحاصل أنّ الأمر أعظم من أن يبيّن، وأزيد من أن يخفى موقعاً، و«ما راءٍ كمن سَمِعا»[٢].

ولا بـدّ مـن شكـوى إلى ذي مـروّة يـواسـيك أو يسلّيك أو يـتوجّع[٣]

وإن شئت بيان تفصيل الحال، فاسأل مَنْ قبلكم من المتردّدين إلى تلك الناحية، فإنّك تطّلع على حقيقة الحال وتتبيّن ذلك وإنّه ليس من المبالغة في المقال، خصوصاً أهل النجف فإنّه اجتمع فيها بقايا الفقراء من أهل كربلاء وغيرهم، فلو تراهم وهم بين أرملة باكية، وأُخرى إلى ربّها شاخصة شاكية، وبين مُعيل لا يجد لعياله قُوتاً، وآخر يتمنّى في كلّ ساعة موتاً، ونحن وأنتم المخاطبون بردّ روعتهم، وإغاثة لهفتهم، فالرجاء من كعبة الرجاء الاهتمام بإعانتهم، فأنت من أهل الرأفة والجود، لا زلت خيراً للوجود، فإنّ السكوت من مثل هذه النازلة غير محمود، والتسامح فيها من أمثالنا غير معهود.

ثمّ المأمول منكم إرجاع الجواب لهذه المطالب الثلاثة المسطورة في هذا الكتاب على وجه الاستعجال، فإنّها فورية لا تحتمل الإمهال، كما أنّ المأمول من عميم لطفكم وإحسانكم ووفور امتنانكم إبلاغ جزيل التسليمات الزاكيات، وجميل التحيّات الناميات، إلى سيّد الأشراف، وجُرثومة المجد من آل عبد مناف، قدوة العلماء الأعلام، ونخبة المجتهدين المبرزين من الأنام، فرع الزيتونة[٤] الأحمدية الناضر، وكالئ الشريعة

---

١. في النسخة: أخ.

٢. قال في حاشية *ردّ المختار* لابن عابدين، ج ١، ص ٣٠ ـ ٣١ عند قوله ﷺ: «ليس الخبر كالمعاينة»: وهو من جوامع كلمته (ص) كما في *المواهب اللدنية*، تضمين لقول الشاعر:

يابن الكرام ألا تدنو فتبصر مـا قد حدّثوك فما راءٍ كمن سـمعا

٣. أورده أبو حيّان الأندلسي في *تفسير البحر المحيط*، ج ٤، ص ٨٤ ونسبه إلى المولّدين، وأورده أيضاً الزبيدي في *تاج العروس*، ج ١١، ص ٤٩٧ وقال: توجّع الرجل: تفجع، أو تشكى الوجع، وتوجع لفلان من كذا: رثى له من مكروه.

٤. في *ظلّ ممدود*: الزيتونية.

الحنيفة ببصر بصيرته الناظر، الرافع عنها انتحال المبطلين، والذائد عنها جهالة المضلّين، الذي إذا قال لم يدع قولاً لقائل، وإن طال لم يأت غيره بطائل، خالص الوداد وصافي الاتّحاد، من انتعل[١] علاه الفرقد، وأعلى نجده إلى الثريّا وشيّد، الأمجد الممجّد، جناب الأخ السيّد محمّد أبقاه الله، لا زالت كواكب سعوده مشرقة، وأغصان إقباله مورقة، بمحمّد الأمين وآله الميامين.

والتماسنا لكم تقبيل وجوه أولادنا الأنجبين، وأعواننا الأكرمين، النجوم الحافّة ببدرها، وقلادة المعالي المُحَلّية لنحرها، سلّمهم الله تعالى وأقرّ بهم عيني، ووصل الحبل بينهم وبيني، ثمّ السلام عليكم ورحمة الله وبركاته.

وثالثها: [أُنهي][٢] إلى الحضرة التي شُيّد على العزّ أركانها، وعلى عُلى هام السماك بنيانها، مضمونَ تحيّات تعطّرت[٣] الآفاق من شذا فقراتها، ومكنونَ تسليمات تغنّت الأوراق بصوت صدى قصراتها[٤]، إلى القمرين البازغين بأفلاك العلوم، والمتصرّفين في استخراج الأحكام من المنطوق والمفهوم، الفرقدين الهاديين للمضلّين، والنيّرين الدليلين للمتحيّرين، والعلمين المنصوبين للمسترشدين، حجّتي الله سبحانه على العباد، الواجبة طاعتهما على الحاضر والبادِ، فنني[٥] الشجرة التي مدّت بالعلم والفضل أغصانها، وبَسَقَت[٦] بالحلم والبذل أفنانها، المضطلعين بأثقال تكاليف هذه الأُمّة، والناهضين بأعباء علم النبي والأئمّة، من لا تُلوى الخناصر إلّا عليهما، ولا يُشار بالأكف إلّا إليهما، ولا يُفَضُّ[٧] ختام المشكلات إلّا لديهما، نوري العينين، وروحي التي بين الجنبين، الأخوين السيّدين السندين المعتمدين، جناب سلطان العلماء والسيّد

---

١. في النسخة: ابتهل.

٢. من المصدر و*ظلّ ممدود*.

٣. في المصدر: تعطرف.

٤. في *ظلّ ممدود*: فقراتها.

٥. في المصدر: فنّي. الفنن: الأغصان.

٦. في هامش *ظلّ ممدود* نقلاً من *الصُّراح*: بسق: باليدن درخت. ومنه قوله تعالى: ﴿**والنَّخْلَ باسِقاتٍ لها طَلْعٌ نَضِيدٌ**﴾ [سورة ق (٥٠): ١٠] و زبردست شدن بر اقران خود.

٧. في *ظلّ ممدود*: ولا يفضض.

حسين[١] صانهما الله من[٢] كلّ شين، ودام ظلّهما على العالمين، أدام الله تعالى على العالمين ظلالهما، ونشر على الشيعة إقبالهما، ولا برح سائغ لُجّهما مروياً لعطاش العلماء، وسوابغ نعمهما عائدة على عُفاة الفقراء، آمين ثمّ آمين، بمحمّد وآله الطاهرين.

وبعد، فلا يخفى على منية نفسي، وحديثي في مجلس أُنسي، أنّي لم أزل أُردّد ذكركما في فؤادي، وأنشر حديث فخركما في كلّ نادي، وكم أُحرّر رسالة الوداد وأُكرّر ألوكة[٣] الاتّحاد، وأُرادف الرسائل، وأُتابع بينهما وأُواصل، وأُتالي فيها بالأثر، متفحّصاً[٤] عن إكمال دراهم النهر، ولم تزل كتبي إليكم تَتْرَى[٥]، وأتمنّى إتيان الجواب مرّة بعد أُخرى، وأترجّى بشائر كتاب يتلو علينا منه ذكراً، فلم أظفر بمناي، ولم أعثر بحصول رجاي، لا سيّما في هذا العامّ، الذي ابتلى الله بطارقة الوباء جميع الأنام، في مشاهدة الأئمّة الأعلام، وقد خشينا أن يمرّ بتلك الأطراف، ففزعنا إلى الله سبحانه بالدعاء في الصباح والمساء، وأجرتكما منه ومن كلّ سوء بمرقد سيّد الأوصياء وقبور أبنائه الأصفياء ـ عليهم أفضل الثناء ـ، واستوهبتكما بشفاعتهم، وألجأتكما إلى كلائتهم[٦]، وأقسمت على الله سبحانه أن يُديم لكما البقاء، ويكفّ عنكما كفّ البأساء، ويبقيكما كهفاً للفقراء، حافظين للشريعة الغرّاء، وقد عوّدني سبحانه الإجابة في التضرّع إليه والإنابة.

إلى آخر ما قاله وأدرجه في كتابه ظهراً وبطناً، وقد أسقطنا من كلّ من خطوطه الثلاثة ما أسقطنا؛ لئلّا يزيد نصاب الكتاب عمّا شرطنا، وله كتب أُخرى، مشحونة بمدائح للسيّد هي به أحرى، متضمّنة لأثنية فاخرة تَسُرُّ قلوب المخلصين، وتُقرّ عيون المحبّين، وتَشُقّ كبود المخالفين، حتّى قال قائلهم حين نظر إلى بعضها: «ما ترك

---

١. في المصدر و*ظلّ ممدود*: جناب سلطان العلماء السيّد محمّد وجناب الأخ سيّد العلماء السيّد حسين.
٢. في المصدر و*ظلّ ممدود*: عن.
٣. الألوكة: پيغام (من هامش *ظلّ ممدود*).
٤. في *ظلّ ممدود*م متفصّحاً.
٥. يقال: جاءوا تَتْرَى: متواترين. وأصله: وَتْرَى.
٦. الكلأة: الحراسة والحفاظة (من هامش *ظلّ ممدود*).

صاحبه شيئاً للأنبياء بعد هذا الإطراء، ولو أنّ لي خنجراً أو[١] سكّيناً لقتلت به نفسي وأرحتها من عقل هذا الثناء وثقل هذا العناء» انتهى كلام القائل، وقد كان ممّن أصابه من السيّد نائل بعد نائل، وهذا مورد ما قلته قبل استماع كلامه الهُراء[٢] في قصيدتي[٣] الآتية الشاملة على الثناء.

شعر:

موتوا بـغيظكم فـفيه نـجاتكم ... لا تجحدوا آلاءه لا تـجحدوا[٤]

دع ذكرهم؛ فإنّهم لا ينقصون شيئاً من شأنه ورتبه، وما يصنع به الجهابذة الغطارفة من التأدّب فهو حَسْبه في حَسَبه، فلا تزال تخشع له أطوادُ البلاد من آفـاقها، ويـضع له الأجلّة نيّر المذلّة على أعناقها، أدام الله ظلّه ممدوداً، وعزّه محسوداً، ومقامه محموداً. (*أوراق الذهب* [ص ٢٠١ ـ ٢٠٧][٥])

وقال حجّة الإسلام آقا ميرزا علي نقي الطباطبائي في بعض مكاتيبه:

السيّد السند الأكرم، والفاضل الباذل الأفخم، والجيّد الأفهم، والركن الركين الأقوم، مَن عَنَت[٦] أحاديث جلاله وكماله إلى الارتفاع، وانتهت بالسند العالي مسانيد إفضاله من غير انقطاع، ذي الحسب الفاخر والنسب الطاهر[٧]، فاتحة صحيفة السداد والرشاد، وخاتمة رقيمة الفقاهة والاجتهاد، شمس الظلام والبدر التمام، قوام الأحكـام ونـظام الحكّام، سليل الكرام وعضد الإسلام وحجّة الأنام، فريد الأيّام، المولى المبرّء من كلّ شين وزين مولانا السيّد حسين. (*ظلّ ممدود* [ص ٣٥])

---

١. في النسخة: «و» بدل «أو».

٢. الهُراء: الكلام الكثير الفاسد لا نظام له.

٣. في النسخة: قصيدة.

٤. ستأتي القصيدة في ص ١٨٢ ـ ١٨٣.

٥. أورد أيضاً هذه المكاتيب الثلاثة مفتي محمّد عبّاس في *ظلّ ممدود*، المكتوب الأوّل، ص ٥٩ ـ ٦٠، وقد تقدّم بـعضه نـقلاً مـنه فـي ص ٦٩، والمكـتوب الثـاني، ص ٩٨ ـ ٩٩ وص ١٠١ ـ ١٠٢، والمكـتوب الثـالث، ص ١١٩ ـ ١٢٠.

٦. في المصدر: عنفت.

٧. في المصدر: الظاهر.

وقال آية الله في الأنام آقا السيّد إبراهيم الحائري ـ طاب ثراه ـ في بعض مكاتيبه:

السيّد السند الأكرم، والجيّد الأفخم، والمعتمد الأشمّ، المعنعنة إلى الارتفاع أحاديث علمه وكماله وجلاله، المنتهية بالسند العالي من غير انقطاع مسانيد إفضاله، ذي الحسب الفاخر والنسب الطاهر، الذي به افتتاح صحيفة الفضل والرشاد، وبه اختتام رقيمة العلم والسداد، معتبر وسائل الشيعة ونهاية مستند الشريعة، نخبة كلّ نحرير نبيه، وكفاية من لا يحضره المتتبّع المتدرّب الفقيه، المبرّء عن كلّ نقص وشين، الصديق[1] جناب السيّد حسين، صانه الله عن حوادث الدارين بمحمّد وآله. (*ظلّ ممدود* [ص ٥٥])

وقال بحر[2] العلوم ملّا حسين الطباطبائي سبط المرحوم بحر العلوم النجفي في بعض مكاتيبه:

والأغرّ فهو الكريم، الذي روى مجده من جدود كرام:

غياث الورى إن دهىٰ حادث ... وغيث النوال إذا اغبرّ عام

بحور يديه تفيض النضار ... إذا ضنّ[3] بالقطر صوب الغمام

من مهّد قواعد العلم فأضحى للعلماء علماً، وشيّد دعائم الدين يداً فيما[4] قلّما، الصادع بالحنيفية البيضاء، والحامي للشريعة الغرّاء، المرغم من حزب الضلال الآناف، والمنعم المفضال من آل عبد مناف، اللوذعي الذي أفكاره تبصرة للبلوغ إلى نهاية المرام لمن طلب، والألمعي الذي أنظاره تذكرةً للإرشاد إلى تحرير قواعد الأحكام ووسيلة إلى منتهى المطلب، كاشف اللثام عن غوامض المسائل ببيانه، ومبيّن رؤوس[5] الأحكام بلمعة من تبيانه، غوّاص بحار أنوار الحقائق برأيه الصائب، ومشكاة أنوار أسرار الدقائق بذهنه الثاقب، شيخ الإسلام والمسلمين، وآية الله في العالمين، زبدة

---

١. في المصدر: الصّديق الصّديق.

٢. في النسخة: البحر.

٣. في النسخة والمصدر: ظنّ.

٤. في المصدر: فما.

٥. في نقل *أعيان الشيعة*، ج ٦، ص ١٢: دروس.

المجتهدين، وقدوة العلماء من المتقدّمين والمتأخّرين.

من حاز ما حازه[1] الغرّ الكرام فلم ... يدع لأوّلها فخراً وآخرها

لله من علم سارت مناقبه ... فطيفت عالم الدنيا بسائرها

مهذّب النفس والأخلاق ماجدها ... مطهّر الذات والأفعال طاهر[ها]

مقوّم[2] الدين والدنيا بأجمعها ... وخاتم العلماء باقي أكابرها

ولم يكن فيهم كفواً [له] أحد ... لا في أوائلها أو في أواخرها

معين الدين وناصر الإسلام وحافظ شريعة خير الأنام، نخبة الأماجد الكرام وعلّامة العلماء الأعلام، الأفخم المعظّم، جناب السيّد حسين صاحب المحترم ـ دّ الله تعالى على رؤوس العباد ظلاله، وزاد على رغم الحسّاد فضله وإفضاله، ولا برحت أغصان آماله بالنجح مورقة، وشموس علومه من أُفق التوفيق مشرقة. (*ظلّ ممدود* [ص ١٦٤ ـ ١٦٥])

وكتب السيّد العلّام مفتي السيّد محمّد عبّاس ـ طاب ثراه ـ إلى حجّة الإسلام الشيخ حسن صاحب *جواهر الكلام* في بعض مكاتيبه:

وإن كنت سائلاً عنّي فإنّي أقلّ الأفراد، ثلوج الفؤاد، أليف الشجن، عهيد الحزن، قليل العمل، كثير الزلل، صرفت برهة من عمري، ونبذة من دهري، في تحصيل المعقول والمنقول، واقتناص الفروع والأُصول، متردّداً إلى أعلام هذه الأقطار، منغمساً في لجج الأفكار بالآصال والأسحار، فقرأت شطراً صالحاً منها على يد السيّد الغطمطم والمولى الأقوم، البحر العريف والحبر الغطريف، صاحب الفيض العميم والخلق العظيم، العرنين الأوحدي، النحرير الأحوذي، المؤيّد بالنفحة الإنسية والقوّة القدسية، المحرز في بيداء الفضل لشواردها، والغائص في دَأْماء[3] الكمال على فرائدها، البالغ من الاجتهاد ذورة سنامه، والمرتضع ثدي أُمّ الكتاب قبل فطامه، الحامي لثغر الدين عن أيدي المعاندين، الصاعد في معارج التحقيق، السالك في مناهج التدقيق،

---

١. في المصدر: جازه.

٢. في النسخة: مقدّم.

٣. الدَأْماء: البحر.

مولاي ومولى الخافقين، المحيي لشريعة جدّه سيّد الثقلين، وارث الأئمّة المصطفين، مولانا السيّد حسين، دامت معاليه وبوركت أيّامه ولياليه. (*أوراق الذهب* [ص ٢٨١])

وقال المولى القمقام السيّد محمّد عبّاس ـ طاب ثراه ـ في مدحه:

هـذا نـبيهٌ أحـوذيٌّ أوحـدُ ... عـلّامةٌ مـتبحّرٌ مـتوقّدُ
هـذا إمـام فـي العـلوم بأسرِها ... هـذا فـقيهٌ مـثله لا يـوجَدُ
شمس الضحى بدر الدجى طودُ العلى ... عـلم الهـدى بـدِلٌ هـمامٌ سـيّد
مـا حـام حـول سـماء تـحقيقاته ... أحـدٌ ومـا نـالت مـعاليه يَـدُ
سـبحان مـن أولاه عـلماً نـافعاً ... وحـباه فـضلاً شـائعاً لا يـنفدُ
قـد حـارَ لُـبّي فـي نَـبالة شأنـه ... فكأنّـه مَـلَكٌ ولا يُستبعَد
هـو بـاقرٌ عـلماً وفـضلاً صـادق ... قـولاً وفـي الخُـلق العـظيم مـحمّد
مـن أهـل بـيتٍ خـيّرين مـقدّسين ... لهـم فـضائل لا تُـعَدُّ وسـؤدَد
نـجل الإمـامِ المـتّقي الحـبرِ الذي ... هـو فـي سـبيل الله كـان يـجاهد
وهـو الذي أحـيى شـريعة جـدّه ... فـبِجَدِّه نـيرانُـها تـتوقّد
واليـوم مـا فـينا وفـي أمـصارنا ... مـن مـؤمنٍ إلّا عـليه له يـد
لكـنّ مـنهم صـالحين ومـنهم ... قـوماً عَـصَوْهُ وخـالفوا وتـمرّدوا
آهاً لهـم واهاً لهـم مـا بـالُهم ... أفـيكفُرون بـفضله وبـه هُـدُوا
اسـتكبروا عـن أن يـصلّوا خـلفه ... وبـه دَرَوا مـاذا عـليه يُسجد
يـا قـومِ هـذا رأسُكـم وأمـيركم ... هـاؤا اقـتفوا آثـاره كـي تـهتدوا
هـذا سـميُّ ابـنِ البـتول الطُّهر سبـ ... ـط المـصطفى[1] خـير الذيـن استشهدوا
نـفسي فـداه إذ يَـؤُمُّ جـماعةً ... نـفسي فـداه إذ يـقوم ويـقعد
يـدعو له المـحراب حـين يـقوم فـي ... ـه مـصلّياً وبـه يُـباهي المسجد
نـفسي فـداه حـين يـجلس واعـظاً ... بـعد الصـلاة وقـبل أن يـتبدّدوا
فـيلوح مـنه طـرائـفٌ ونـوادر ... ودقـائق وبشـارة وتـوعُّدُ

---

١. كذا في النسخة *وأوراق الذهب ورطب العرب*، ولكن صحّح في «غلطنامهٔ كتاب *ورثة الأنبياء*» بـ«النبي».

وإذا حَـــلَلنا فـــي مـــجالس وعـــظه ... نـــرتاحُ نـــحن ويَشْـــمئزُّ الحُسَّـــدُ
وإذا جـــرى بـــين الأعـــادي ذكـــره ... فـــفرائـــص العـــلماء مـــنهم تـــرعد
مـــوتوا بـــغيظكُمُ فـــفيه نـــجاتكم ... لا تـــــجحدوا آلاءه لا تـــــجحدوا
يـــا مـــن مَـــلكتَ قـــلوبنا وجســـومنا ... وأسْـــتَيْقَنَتْ لكـــماله نـــفسُ العـــدوّ
دَعْ مَـــن تَـــخَلَّفَ عـــنكم لن يـــظفروا ... بـــمماثلٍ لك غَـــوّروا أو أنْـــجدوا
والله يـــحكم فـــي القـــيامة بـــينَهم ... إن أُمـــهلوا فـــي يـــومهم فـــلهم غـــدُّ
يـــا ســـيّدي يـــا مَـــن عـــليه مـــعوّلي ... أُنـــظر بـــعين اللـــطف فـــيما أنشِـــد
كَـــثُرَتْ مـــناقبكم فـــلا تـــحصى وكـــ ... ـــف يُـــقِلُّ أحـــمالاً ثِـــقالاً كـــاغَدّ
عـــذراً فـــإنّي عـــاجزٌ عـــن حـــصر مـــا ... هـــو مـــثل أقـــطار النـــدى أو أزيـــد
وأسْـــلَم وعِشْ فـــي عـــزّةٍ وتـــنعّمٍ ... مـــا إن شـــدا شـــادٍ وطـــيرٌ تـــغرد
يـــا ربّ زد فـــي عـــمره وحـــياته ... واشكُـــرْ مســـاعيَهُ فـــفيك يُـــجاهد[1]

ومنه ـ طاب ثراه ـ :

إذا الزمـــانُ عـــلى دأبِـــه يُـعادينا ... يَجُولُ في خَلَدي فكـر آلِ يـاسينا
هم الذين مَضَوا صابرين في الدنـيا ... على مصائبها شـاكـرين[2] راضـينا
إذا تـــحرّك قـــلبي بـجَوْرها قـلقاً ... فـــذكرهم لفـؤادي يُـفيد تسكـينا
كـفاك حـالُ عـليٍّ وطـول مـحنته ... مـــن البـــغاة ولا ســـيما بـــصفّينا
ومن فَظاظَةِ ذاك الطَّلِيق فـي كُـتُب ... إليـــه أرْسَـــلَ ســـبّاً له وتـــهجينا
وحـــين قـــال تـراثـي أراه مُـنْتَهَباً ... وحيث قال رضينا بما جـرى فـينا
وإذ يقولُ وَددتُ انبعاثَ أشـقاكـم ... لكـــي يُـــلَوِّنَني بـــالدماء تـــلوينا
كـــذاك عـادة دنـيا تُـبيدُ سـادَتَها ... فـــما لنـــا أفَـــتُفنيهم وتُـــبقينا
أأنت تطلبها وهـي عـنك مـعرضة ... وإنّـــها لأســـاءت إلى مـــوالـيـــنا
فآه آه من المـوت حـين يـحضُرنا ... ويـــوم يَـــبعَثُنا ربُّـــنا ويُـــحيينا

---

١. *أوراق الذهب*، ص ٣٠٢ ـ ٣٠٤؛ *رطب العرب*، ص ٨٨ ـ ٩٠.
٢. في النسخة: «شاكرينا» والمثبت من *أوراق الذهب ورطب العرب*.

ومن صحائف آثامنا إذا نُشرت ... فلا تغادر منها صغيرة فينا
أضَعْتَ عمري في اللهو وهو ضيّعني ... وقد بُليتُ بدنياي وهي تُبلينا
وما رضيتُ من الدهر غير حبّ فتىً ... يزيدني وَرَعاً فاتّخذتُه دينا
هو الوحيد إمام الهدى حليف تقىً ... سميّ ثالث أجداده الوصيينا
إذا ركنتُ إليه وجدتُه ركناً ... وإذ نَحلُّ بناديه فهو يدنينا
وحيث يجلس للوعظ فوق منبره ... تراه يُضحكنا تارةً ويُبكينا
فكم أمَدَّ فقيراً وسَدَّ خلّته ... وكم أعَزَّ ذليلاً وسرّ محزونا
ومن تفقّد حالاتِه وسيرتَه ... رآه بالشِّيَم الصالحات مقرونا
يعول عائلنا أو يعود مرضانا ... يقيم ذا عوج أو يُعين مسكينا
ورُبَّ نازلةٍ في هواه قاسَيْنا ... ورُبَّ فاضلةٍ من لديه أُعطينا
مدحتُه طلباً للثواب من ربّي ... وما أُريد من السامعين تحسينا
إذا ابتهلتُ على الأرض في الدعاء له ... ففي السماء يقول الأمينُ آمينا[1]

ومنه رحمه الله في مدحه:

إن دانتِ الدنيا لتَيْمٍ أو عدي ... فقِوامُ ديني حُبُّ آل محمّد
مالي وللشيخين من[2] ذِكريهما ... بل حسبي الحسنان سبطا أحمد
يا ليتني من قبل يوم منيّتي ... زُرتُ الحسين فنلتُ غايةَ مقصدي
يا ليت عيني بالغَري تنوّرت ... وتراب باب أبي‌تراب إثمدي
وغَدَوْتُ كالأملاك عند[3] ضريحه ... في الطائفين الراكعين السُجَّد
يا ليتني أصبحتُ في عَرَصاته ... أشدو كطير في الرياض مُغَرَّد
يا أيّها الدهر الخَؤون علمتُ أنّ ... لك قاتلي ومزّقي ومشرّدي
ولقد أسأتَ إليّ قدماً دائماً ... وظلمتني ما عِشْتُ مُنْذ تولّدي

---

١. *أوراق الذهب*، ص ٣٠٤ ـ ٣٠٥؛ *رطب العرب*، ص ٢٥٣ ـ ٢٥٤.
٢. *أوراق الذهب ورطب العرب*: «دع» بدل «من».
٣. *أوراق الذهب ورطب العرب*: حول.

أشْجَيتَني بفراق أهلِ تودّدٍ ... وخَذلتني في الشامتين الحُسّد
أفنيتَ يا دهري كِرامَ عشيرتي ... وتركتَ كلَّ مُغَفّلٍ ومُبَلّد
أعطيتَ أوغادَ الأنام جوائزاً ... ومَنَعْتَني مع ما ترى من سؤدَدي
كم من كتابٍ رائقٍ ألّفتُه ... يزهو ويُزري بالحسان الخرّد
ودقيقةٍ أدركتُها من بعدما ... أصبحتُ فيها هائماً[1] لا أهتدي
وطريفةٍ وَشّحتُها بعبائرٍ ... كأساورٍ من فضّةٍ أو عَسْجد
ضيَّعتَها فتفَصَّمَتْ أسلاكُها ... كقِلادَةٍ من لؤلؤٍ وزبرجد
وصحائفٍ ودفاترٍ سوّدتُها ... وغدوتُ عن تبييضها صِفْر اليد
فكأنّ مسكي ما تفتّق فأرُه ... وكأنّ زرعي قائمٌ لم يُحصد
يا أيّها الزمن المسيء إلى متى ... ألقاك ملتطماً كبحرٍ مُزبِد
من غاص فيك تعطُّشاً أغرقته ... أو لم يَغُصْ تُهْلِكه إهلاك الصَّدي
أقعدتني فضعُفتُ عن طلب العُلى ... وصرفتني بصُروف يومي عن غدي
سفرٌ طويلٌ والخطوبُ جليلةٌ ... يا دهر أمْهِلْ واصطبر أتَزَوَّد
أنحلتني يا دهر من فرط الأسى ... فضعفتُ عن إدراك ما هو مقصدي
وشغلتني بشواغلٍ لم أستطع ... معها على لقيا إمامٍ أوحدي
متواضعٍ متفقّهٍ متألّهٍ ... متورّعٍ متعبّدٍ متهجّد
علّامة الآفاق قمقام الورى ... مستحسن الأخلاق عذب المورد
بحرٍ عميقٍ ما له من ساحلٍ ... لو أن سقى كلَّ الورى لم ينفد
غيثِ اليتامى والأرامل في الندى ... ومؤيّدٍ من[2] ربّه ومسدّد
ما قال لا إلّا وأردفها بإ ... لّا[3] كالتي هي في خلال تشهّد
ذي[4] قوّةٍ قدسيةٍ ملكيةٍ ... ذي البرّ والتقوى شريف المحتَد

---

١. في النسخة: «دائماً» في *المعجم الوسيط*: هام فلان في الأمر: تحيّر فيه واضطرب وذهب كلّ مذهب.
٢. في النسخة: عن.
٣. في *رُطَب العرب* كتب بين المصرعين: «مدرج».
٤. في النسخة: ذو.

ذي رتـبةٍ عـلياء جـلّ مـحلّها ... الشـمسُ تُـبصرها بـطرفٍ أرمَـد
مـــهما تكـلّم فـالورى أُذُنٌ له ... وإذا تـــقدَّم فـالبرية[1] تـقتدي
مولى الأنام سمي سبط المصطفى ... العـــالم المـــتبحّر المـــتوقّد
من ليس يجري حكمُ شرع المصطفى ... إلّا بأمـــرٍ مـــن لديـه مـؤكَّدِ
لا زال كـالشمس المضيئة بـازغاً ... فـي عـزّ شأنٍ كـالسماء مـخلّد
أهـوي اللـصوق بـبابه أبـداً ولو ... بالحبس فـي سـجنٍ هـناك مشـيّد
يـا دهـريَ الخـوّانَ إنّ أمَـضَّ مـا ... ألقـاه مـنك بُـعادُ هـذا السـيّد
هـبني حُـرمتُ لقـاءه وفـيوضَه ... فـالقلب عـن عـتباتِه لم يـبعُدِ
كـم كُـربةٍ وصـعوبةٍ قـاسيتُها ... مُـتَشَوِّشاً بـتفكّرٍ وتـردّد
كـم ليـلةٍ قـد بِتُّ فـيها مـوجعاً ... نـامَ الأنـام وأعـيُني لم تَـرقَد
بـين الطـيور تـجاوُبٌ وتـحدّثٌ ... وأنـا السَّـميرُ الخِـلُّ لي لم يـوجد
يا دهريَ الفَتّاكَ[2] حسبُك ما مـضى ... مـن فَـوْتِ أُمّـي ثـمّ رحـلة والدي
ووفـاةِ أطـفالٍ صـغارٍ سـابقاً ... عَـزَّ اصـطباري عـنهم وتـجلّدي
أرضـى بـذلك كُـلِّه إن تـرضَ أن ... ـت بأن يكون بأرض طفٍّ مرقدي
وإذَنْ أُكـفّر عـنك كـلّ السـيّئا ... ت وأتركُ الشكوى على ما تعتدي
يـا أهـلَ بـيتِ نـبوّةٍ ورسـالةٍ ... سـمعاً فـقد أنشـدتُ مـا لم يُـنشَد
يـجري يَـراعـي[3] والمـداد يُـطيعه ... فـي مـدحكم كـلُّ كـرَقٍّ أسـود
الحُسنُ حُسنُ ثـنائكم سَـيّان فـي ... ذا جـيّدٌ مـن بيت شعرٍ والردي
بـثنائكم ثَـقُلْتُ وزنَ صـحائفي ... ووُلائكـم نـادى مُـعَدٌّ للـغَدِ[4]

ومنه ـ طاب ثراه ـ :

عـالمٌ حـبرٌ فـقيهٌ كـاملٌ ... سامكٌ سامٍ سميٌّ للحسين

---

١. في النسخة: بالبريّة.
٢. في النسخة: «القتّال» والمثبت من *أوراق الذهب ورُطَب العرب*.
٣. اليَراع: القلم يتّخذ من القصب.
٤. *أوراق الذهب*، ص ٣٠٥ ـ ٣٠٧؛ *رُطَب العرب*، ص ٧٩ ـ ٨٢.

زاهدٌ حاز الهدى مـن ربّـه ... صانَه عن كلّ مكروهٍ وشين
إنّه المصباحُ في ليل العمى ... مستنيرٌ من ضياء المصطفين
قاصمٌ ظهر العُدى مهما[1] دعا ... قاسم الأموال حقّاً غير مين
قد صفا أوصافه مثل الصفا ... أشرقَتْ أنوارُه في المشرقين
شاهرٌ في كلّ شـهرٍ سـيفَه ... للعدي في كلّ حين منه حين
ساهرٌ للخوف في جوف الدجى ... ذات سكبٍ منه عَيْنٌ مثل غين
عينه كالعين في برج العلى ... وهو عين الجود للأعيان عين
فاق كلّ الخلق في أخلاقه ... أين من ضاهاه فينا أين أين
وهو حبرٌ حـبره خـير لنـا ... في حبور من شذور من لُجين
لم تـزل أنـجامه فـي أُفـقه ... فوق فرق[2] الدهر مثل الفرقدين
سيّما المولى التقي المـتّقي ... أعلم الأعلام أتقى الخافقين
فهو بدرٌ نـاصرٌ فـي جـدّه ... جدَّه الغازي ببدرٍ والحنين
وهو ذو العلياء من ربّ العلى ... طبعه كالسيف لا يعلوه رين[3]

وقال ـ طاب ثراه ـ عند مباعدة داره وشطّ مزاره:

نأيتُ عنك وإنّي اليـوم أغـبِطُ مـن ... يَـحَظُّ عـندك بـالدنيا وبـالدين
فازوا بما طَمِعُوا منكم ومـا شَـبِعوا ... ولا أفـوز بـلحظٍ مـنك يكـفيني
كـم نـعمةٍ جـئتني فـيها تُـهَنّيني[4] ... ومـحنةٍ زُرتـني فـيها تُـعَزّيني
تـركَتني مـوسراً واليسـر لي عُسُـرٌ ... والعُسر كاليسر مهما كنتَ تأتـيني[5]

وقال رحمه الله عند مَقْدَمِه من وطنه إلى بلده بعد الفراغ من تزويج ولده (ممتاز العلماء)[6]:

سقاني الهموم السَّمَّ والهَجْرُ نـاقع ... ومَزَّق ثوب الصبر والوصلُ راقـع

---

١. في النسخة: بهما.
٢. *رطب العرب*: فوق.
٣. *أوراق الذهب*، ص ٣٠٧؛ *رطب العرب*، ٢٤٨.
٤. في *أوراق الذهب*: تُهَيِّنني.
٥. *أوراق الذهب*، ص ٣٠٨؛ *رطب العرب*، ص ٢٥٩.
٦. توضيح من مؤلّف *ورثة الأنبياء*.

نزلتم هنا أهلاً وسهلاً ومرحباً ... أُعِدَّتْ لكم فوقَ العيون مواقع
لقد حُزْتَ علماً نافعاً ونَشَرْتَه ... وفي وصف نبذٍ منه حار المصاقع
بحُبّك قلب المتّقين منوَّرٌ ... ودُورُ الصدورِ المبغضات بلاقع
مضى يوم نحر والغديرُ أمامَنا ... ولُقياك عيدٌ بين عيدين واقع
فوجه الذي والاك أحمرُ مشرقٌ ... ووجه الذي عاداك أصفر فاقع
يدلّ على العبّاس أبياتُه كما ... يَدُلُّ على شاكي السلاح القعاقع[1]

وأنشأ ـ طاب ثراه ـ ليلاً عند غلبة الشوق إلى زيارة محيّاه وعدم تيسّر لقياه:

سرى طيفُ من يسمو على الشمس رفعةً ... فأحببتُ[2] أن ألقاه والليل أعطشا
فخاب الكَرى عنّي وخِبْتُ عن المُنى ... فضُقت به ذرعاً وبِتُّ مشوّشا
وحقٌّ على من يبتغي لطف ربّه ... طواف ذُراه بالغدوّ وبالعشا
سميّ شهيد الطفّ أوحد دهره ... يَحُفُّ به الأملاك إذ قام أو مشى
إمامٌ به راجَتْ شريعة جدّه ... وما كان من أسرارها خافياً فشا
أحاط بكلّ الخير في الدين والدُّنى ... «وذلك فضل الله يؤتيه من يشا»
ألا قطرةٌ مِن كأسكم ينطفي بها ... لهيبُ حنينٍ طالما يُحرِق الحشا[3]

وقال ﷺ: ومنها ما قلتُه حين عوفي من مرضه وبقي ناقهاً وأقبل شهر رمضان فأمرني بالوعظ على المنبر نيابة عنه، ولكنّي استحييتُ من إنشاده على رؤوس الأعيان:

هذا محلٌّ للإمام الأعلم ... نور الهداية في الأنام مسلّم
الله ناصره وأحمد جدّه ... وأبوه حيدرُ والحسينُ له سمي
من أهل بيتٍ كان كعبةَ حاجّنا ... ومحلَّ فيضٍ مثل ماء الزمزم
متبحّرٌ علماً وجوداً[4] فيضه ... جارٍ إلى الدنيا كسيلٍ مفعم[5]

---

١. *أوراق الذهب*، ص ٣٠٨؛ *رطب العرب*، ص ١٤٧ ـ ١٤٨.
٢. في النسخة: فأحبب.
٣. *أوراق الذهب*، ص ٣٠٨ ـ ٣٠٩؛ *رُطَب العرب*، ص ١٣٥ ـ ١٣٦.
٤. في النسخة: ووجوداً.
٥. فَعَمَ الإناءَ: مَلَأَه وبالغ في مِلْئه. فَعُمَ الإناءُ: امتَلَأَ. أفعَمَ الإناءَ: مَلَأَه وأتمَّ مَلْأَه.

يلتام أبعاضَ القلوب بلطفه ... مثل التيام جراحةٍ من مرهم
مولىً متى يحضُر صفوفَ جماعةٍ ... بالفرض فيهم جبرئيلُ يُقَدَّم
هذا خطيبٌ مصقعٌ يرقى المنا ... برَ ناطقاً عن ظهر قلبٍ ملهم
لكنّه في عامنا هذا ضئي ... لٌ بعد ما عرضته أُمُّ المِلْدَم[1]
فكأنّه بدر التمام قد انحنى ... فبقدّه حاكى هلالَ محرّم
في صدره بحر العلوم يموج وهـ ... ـو لضعفه قد صار لم يتكلّم
فأقامني فيكم فقمت أفوه عنـ ... ـه بما أفوه وأين من فمه فمي
من لي بناطقة وإنّ له لسا ... ناً منه يُكشف كلُّ أمرٍ مبهم
من لي بمعرفة وإنّ له معا ... رف حيثما أنظُر إليها أُحجِم
راجت زيوفي بارتسام ولائه ... فرسومه لي كالنقوش للدرهم[2]
فادعوا له حتّى يعودَ كبدئه ... فالله يَقْدِرُ إن يَشَأْ يَتَرَحَّم[3]

وقال رحمه الله: ومنها ما قلته ملمّعاً بالفارسية لي حكاية لقائه وإنذاره بقلّة عمره وبقائه ـ أبقاه الله في الدهر دَوْمَه ولا أراني يومه ـ:

فلقيت[4] المُنى يومَ الخميس ... بلقيا السيّدِ السندِ الرئيس
وحيدِ العصر مولى المشرقين ... فريدِ الدهر سيّدِنا حسين
فقلت أراك مولانا ضعيفا ... ضئيلَ الجسم مهزولاً نحيفا
بگفتا طاقتم از دست رفته است[5] ... كه هستم در ميان پنجه و شصت
وهذا[6] السنّ معترك المنايا ... على ما قاله مولى البرايا[7]

---

١. كنية الحُمّى. في نسخة زنگي پور من المصدر: أُمّ مِلْدَم.
٢. *أوراق الذهب ورطب العرب*: لدرهم.
٣. *أوراق الذهب*، ص ٣٠٩ ـ ٣١٠؛ *رطب العرب*، ص ٢٣٠.
٤. في نسخة المرعشي من المصدر: تَلَقَّيْتُ.
٥. في *أوراق الذهب*: رفت است از دست.
٦. في *أوراق الذهب*: هذى.
٧. أشار إلى الحديث المروي عن رسول الله صلى الله عليه وآله: «ما بين الستّين إلى السبعين معترك المنايا» كما رواه الصدوق في *معاني الأخبار*، ص ٤٠٢، ح ٦٦ ورواه أيضاً العامّة. والمعترك موضع الاعتراك للحرب.

در آن دم کز لبش این حرف سرزد ... تو گوئی بر رگِ جان[1] نیشتر زد
إلى مـــن أشـــتكي هـذا المـقالا ... فـــــقد والله أورثـــني المـــلالا

(*أوراق الذهب* [ص ٣١٠])

ومنه ـ طاب ثراه ـ :

قال ما قلته من القريض حين زرت سيّد العلماء وهو مريض:

لقد أدنـف المـولى حسـين وجسـمه ... من الحزن والأسقام والخوف قد ذابا
ولو كان عمر المرء مـن جـنس مـاله ... لأعـــطيتُه عـمري ولو كـان أحـقابا
فـــديتك يـا مـن لم تـزل مـتواضـعاً ... وأدئبت في الطـاعات نـفسك إدآبـا

(*رُطَب العرب* [ص ٢٧])

ومنه ـ طاب ثراه ـ بيتان في مدح سيّد العلماء:

إذا ما يناديه مـن النـاس بـائس ... تـــراه يُـلبّيه وحـيّا ويســمح
فيشجى لمن نادى ويفرح للندى ... فوا عجباً من ذي شجىً هو يفرح

(*رُطَب العرب* [ص ٧٠])[2]

وقال رحمه الله في تاريخ وفاة المرحوم المفتي محمّد قلي:

وحسين سجى صلّى عليه مـجتهدان ... كـــان فـضلهما فـي الأنـام مشـهورا
مـــحمّد وحسـين فـداهـما روحـي ... فـــإنّما بـهما الشـرع صـار مـنصورا
ومن يشمُّ شـذا خـلقهم يـطب نـفساً ... ولا يشـــــمّ إذن عـــنبراً وكـــافورا
كذاك أقـبر فـي أرضـهم وحـائطهم ... وفي القـيامة فـيهم يكـون مـحشورا

(*رُطَب العرب* [ص ١١١])

ومنه ـ طاب ثراه ـ :

شديد الحفظ علماً غـير نـاس ... لفـعل مـن أفـاعيل الأنـاسي
ولكـــن كـــلّما واسـاك يـنسا ... ه بـعد هُـنيئةٍ وهـو المُـواسـي

---

١. في نسخة المرعشي من المصدر: «تو گوئی بر دل و جان»!
٢. تقدّمت الأبيات أيضاً عن *أوراق الذهب* في ص ١١٧.

كـــذلك إذ أســـاء[1] إليـه مـرء ... ولو طال المـدى فـيما يـقاسي
فبين الحـفظ والنسـيان جـمعٌ ... عـجيبٌ ليس يـدرك بـالقياس
تشـــاهده وقـد ضـعفت قـواه ... قوياً في العلوم على اخـتلاس
مريض الجسم وهو لكلّ نفسٍ ... طـــبيبٌ حـاذقٌ آسٍ نَـطاسي

(*رُطَب العرب* [ص ١٣٤])[2]

وقال﵀ قطعة فيها خطاب إلى سيّد العلماء ولسان الفقهاء جعلت له الفـداء، وإشـعار بأنّه ـ دام ظلّه ـ بلغ في التواضع إلى حدّ لا تناله يد ولا يصله أحد:

خفضت جناح الذلّ للناس رحـمةً ... فأصـــبح أدنـــاهم أعـــزّ وأرفـعا
يـــعاب عـــلى المـرء التكـبّر بَـتَّةً ... وإنّك قد عـابوا عـليك التـواضـعا
يـــقول عـــزيز القـوم أذللـتني ولا ... مـحلّ لشكـواه لبـطلان مـا ادّعـى
فنفسك من أعلى النـفوس مكـانةً ... وفي خفضها رفع الشكـاية أجـمعا

(*رُطَب العرب* [ص ١٤٤])[3]

وقال﵀ في قدوم السيّد النبيل العلّامة الجليل الهادي إلى سواء السبيل:

حـــبّذا نـــجم سـعودٍ طـلعا ... وهدى النـاس لديـنٍ شـرعا
خـفّ بـالعقل وبـالنقل مـعا ... كـــم ركـوعٍ وسـجودٍ وقـعا
بِتُّ في الشوق إلى أن سـطعا ... ومن الكـوثر يسـقى جـرعا

يحكم الحقّ ويروي البدعا

(*رُطَب العرب* [ص ١٤٦])

وقال﵀: كتبت إلى سيّد العلماء على سبيل المعاتبة والاستعطاء لبعض العلماء الساكنين في جوار القبّة الغرّاء ـ على صاحبها التحيّة والثناء ـ:

مدحتك دهراً بـالذي كـنت لائـقاً ... ولم يك ذو نـــطقٍ هـــنالك نـــاطقا

---

١. في المصدر: إذا.
٢. أوردها أيضاً عن *أوراق الذهب* كما تقدّمت في ص ١٣٠.
٣. تقدّمت الأبيات أيضاً عن *أوراق الذهب* في ص ١٥٦.

تفرّست فيك الجود إذ كنت معدماً ... فكذّبني قومٌ وقد كنت صادقا
فلمّا بدا للناس صدق مقالتي ... تسابقت الدنيا إليك تسابقا
فجالوا ونالوا زلفةً وتقرّباً ... وأصبحت مسبوقاً وقد كنت سابقا
وأخرسني أصواتهم إذ تشاغبوا ... ولم أستطع لقياك إلّا مسارقا
لك المنّ إذ فرّدتني عنهم كما ... تفرّدت بالمدح الذي كان رائقا
سقى الله أيّاماً مضت في جواركم ... فكنت رؤوفاً لي كما كنت وامقا
فؤاديَ محفوظٌ لديك وإن يكن ... ثنائيَ منسيّاً وجسمي مفارقا
وإن بتّ في ذلٍّ على طول صحبتي ... وقد كنت ذا عزٍّ غلاماً مراهقا
فأنت وليّ الله فعلك معجزٌ ... فتظهر للعادات منك خوارقا
كفاني من النعماء علمك أنّني ... محبّ صميم الحبّ لست منافقا
وإنّي وإن لم يقض حقّ كتابتي ... لَمحض[1] رقيقٍ لن ترانـي آبقا
وما أنس لم أنس الغري وأهله ... فقد زعموني مستغاثاً مرافقا
حكيت من القفطان عسرته لكم ... وكان رجائي في نوالك واثقا
رجانا على بُعد الديار وقد أتت ... مكاتيب منه سابقاً ثمّ لاحقا[2]

قال رحمه الله: فبشّرته في ما كتبت إليه بالعطاء المرجّى ليتني كنت صادقاً:

وحسّنت ما كاتبت مستنسخاً له ... فما الحسن فيما ليس حقّاً مطابقا
بأيّ لسانٍ أوئس البائس الذي ... رجاني ابتداءً داعياً لي بلا لقا
رأى أنّ لي جاهاً لديك وحرمةً ... فبان له ذلّي وشاع المشارقا
عَذَرتك لكنّ أصحاب الحزن كلّما ... بدا الصبح ذا نورٍ أو الليل غاسقا
ويا حسرتي حاز الملأ دراهماً ... بكفّي وما نال المحاويج دانقا
أمرتهم بالصبر فيما أصابهم ... فضقت بهم ذرعاً وهم في مضايقا
أُعالجهم بالصوم وهو يضرّهم ... ويضمن ذو طبٍّ ولو كان حاذقا

---

١. كذا في *رُطَب العرب*، وفي النسخة: ملخص.
٢. *رُطَب العرب*، ص ١٦٦ ـ ١٦٧.

وكـلّ عـلاجٍ فـهو بـالضدّ يـنبغي ... وإنّي قـد اسـتعملت نـدّاً مسـاوقا
فداويتهم بالصوم والصـوم داؤهـم ... ولو فـطروا كـان العـلاج مـوافـقا
مـنعت جـياعاً سـاكـتين تـعفّفاً ... وأعطيت أهل السؤل بـرّاً وفـاسقاً
أحقّ الورى بالجود أزهـدهم عـن ... السؤال حياء ليس يشكو الطوارقـا
ولولا احتساب الأجر ما جئت سائلاً ... فـربّي خـيرٌ راحـماً لي ورازقـا
وحسبي مـن إفـضالكم ونـوالكـم ... إفـادتكم إيّـاي بـعض حـقائقا
رضـيت بـما زكّـيتني وهـديتني ... فـإنّ زكـاة المـال ليس لهـا بـقا
فعفواً وصَـفْحاً إنّ ذا الحـزن ربّـما ... يكلّم هجراً وهـو يـدري العـوائـقا
أرانـي يـقول الله جـلّ جـلاله ... يـجادلنا فـي قـوم لوطٍ مـوافـقا[1]
فـهذا خـليل الله جـادل ربّـه ... ولم يك للكـفّار خـلّاً مـصادقا
وإنّي لفي الأخيار جـادلت سيّدي ... فـهاك بـه بـين الجـدالين فـارقا
وجادل عن بشرىً وقد زال روعـه ... وجادلت عن حزنٍ أخاف البوائـقا
لسـاني يشكـوكم وقـلبي عـارفٌ ... بأنّك عـلّامٌ عـرفت الدقـائقا
فأعـط أو امـنع سيّدي إنّك امـرؤٌ ... خـلائقه طـرّاً تـروق الخـلائقا
وعش ناعماً فـي عـزّةٍ ذلّـلت لهـا ... مـفارق قـالين فـصارت نـمارقا

(*رُطَب العرب* [ص ١٦٧ ـ ١٦٨])

ومنه ـ طاب ثراه ـ :

أُوافـقُ فـي تـحميده كـلّ قـائل ... وقـوليَ لا يـرضاه غـير قـلائل
فـما مـدحهم إلّا لنـيل فـواضـل ... ومـدحي له مـدحٌ له بـالفضائل
وإنّ مـديح النـاس دون مـدائـحي ... وإن كان مدحي دون تلك الجـلائل

(*رُطَب العرب* [ص ١٩٩])[2]

---

١. إشارة إلى الآية ٧٤ من سورة هود: ﴿فَلَمّا ذَهَبَ عن إبراهيمَ الرَّوْعُ وجاءَتْهُ البُشْرَى يُجادِلُنا في قَوْمِ لُوطٍ﴾.
٢. وأوردها أيضاً عن *أوراق الذهب* كما تقدّم في ص ١١٤.

وقال رحمه الله: وقلت مخاطباً إلى السيّد السند ـ أدام الله؟ وأيّد ـ:

من لم يزرك ولو زار الورى جمعاً ... ما نال خيراً من الدنيا ولا الدين

لكنّ لي بك إيماناً ومعرفةً ... وذاك عن كلّ ما في الدهر يغنيني

وقال: قلت أيضاً في مدح سيّد العلماء مولانا السيّد حسين ـ نوّر الله بدوام وجوده الخافقين ـ:

أنّى له شبهٌ في صفحة الزمن ... في العلم والفضل والآداب والسنن

في مبسمٍ باسم في منظرٍ حسنٍ ... في منطقٍ ليّنٍ في ملبسٍ خشن

تقلّب الناس طُرّاً في مواهبه ... الحيّ في حلّة والميت في كفن

يا حسنها فطنةً وقّادةً لطفت ... فأدركت نكتاً تعصي على الفطن

قد زانها رتبٌ في شأنها عجبٌ ... جلّت فكلّت لديها قوّة اللسن

خاب الغلاة وخاب الفلسفيّ به ... كذا المجبّر والصوفيّ والوثني

به الشريعة شاعت غير خافيةٍ ... فالحمد لله ذي الألطاف والمنن

زكّى الأنام فزكّى المال صاحبه ... لولاه ما كاد يرثي للفقير غني

ماذا أقول وكم أُحصي عجائبه ... فكلّ أمرٍ[1] أراه منه يعجبني

يا ذا العلى فكما قد صان دينك عن ... تحريف غالين فاحفظه عن الفتن

(*رُطَب العرب* [ص ٢٥٥ ـ ٢٥٦])[2]

وقال رحمه الله في سيّد العلماء نفسي لنفسه الوقاء:

لسنا نطأطأ للملوك رؤوساً ... حتّى لفرعون وذي قرنين

لكنّ آل محمّدٍ ساداتنا ... وولاؤهم والله فرض العين

الأمر أمرهم وإنّي رقّهم ... ومطيعهم بالرأس ثمّ العين

نسبي بحسن الخلق لسنا نشتري ... بكنوز تبرٍ أو شذور لُجَين

كلّ الكنوز لي الفداء وإنّني ... لفداء مولاي الإمام حسين

---

١. في النسخة: فكل ما.

٢. وقد تقدّمت الأبيات عن *أوراق الذهب* في ص ١٢٣ ـ ١٢٤.

إن كنت فديته فلا عجب من العبّا ... س أضحى فديةً لحسين
يا ذا الجلال فلا تفرّق ساعةً ... بين الكرام المصطفين وبيني
قلبي وعيني منزلان وإنّ لي ... بجمالهم لسعادة الدارين

(*رُطَب العرب* [ص ٢٥٧])

ومنه ـ طاب ثراه ـ :

ز او يافت رواج مذهب آل كرام ... من نيز به خدمتش برآوردم نام
گويا كه به جنگ دشمنان حيدر ... عبّاس علمدار و حسين است امام

(*تذكرة العلماء*)

وقال العلّامة في المشرقين السيّد إعجاز حسين ـ طيّب رمسه ـ في مدحه:

محيي مراسم الفقه ونتيجة الدروس، ومجلي حقايق العلم بإيضاحه المأنوس، نخبة كلّ نحرير نبيه، وكفاية من لا يحضره الفقيه، مصباح مسالك الهداية والإرشاد، ومقباس مناهج غاية المراد، وسيلة ذخيرة المعاد، وذريعة يوم التناد إذ ينادي المناد، سيّد العلماء السيّد حسين بن السيّد دلدارعلي بن السيّد[1] معين النصيرآبادي.

قرأ على أبيه وأخيه سلطان العلماء مولانا السيّد محمّد أدام الله أيّامه، كان فريد عصره ونسيج عهده، لم يكتحل حدقة الزمان له بمثيل، ولم يصل إلى مرتبته في زمانه نظير ولا عديل، صاحب التحقيقات الأنيقة والتدقيقات الدقيقة[2]، عالي الكعب في الفنون العقلية والنقلية، بارعاً في الأُصول والفقه والكلام، مجتهداً خبيراً بأحاديث خير الأنام، ذي القوّة القدسية والملكات الملكية، حاوي الفضائل والفواضل، الذي يعقد عليه الأنامل، ولا يسع كتابي هذا بفضائله، وقد صنّف الفاضل المعاصر ـ أدام الله أيّامه ـ في فضائله ومحاسنه كتاب *أوراق الذهب*. (*شذور العقيان* [ص ٧٥ «مخطوط مكتبة رضا، رامپور»])

---

١. في النسخة: سيّد.
٢. في المصدر المخطوط: المنيفة.

تصانيف شريفه

قال العلّامة في الآفاق السيّد محمّد عبّاس ـ طاب ثراه ـ بعد تمهيد المقدّمات:

ولكنّه مع ذلك كلّه يكتبُ ويُملي، ويَحكُم ويُفتي، ولو أن جُمِعَت فتاواه لكانت كتباً مبسوطة، إلّا أنّها غير مضبوطة، فهي كعقد انفصم فانتشرت لآليه في الأقطار والأرجاء، ولو حيزت[١] لكانت[٢] مواريثَ الأنبياء ومصابيحَ الفقهاء، فأمّا كتبه المدوّنة وصحفه المتقنة:

١. *رسالة في تجزّي الاجتهاد*، ولعلّها أوّل تصانيفه، وسمعته يقول: قد نمّقت هذه الرسالة وأنا ابن سبع عشرة أو ثمان عشرة سنة، ثمّ عرضتها على والدي العلّامة المبرور فقال: «لا يشكّ الناظر فيها أنّها تحرير النحرير البارع المنتهى» انتهى، وذلك فضل الله يؤتيه من يشاء.

٢. *كتاب مناهج التدقيق ومعارج التحقيق*[٣]، في جملة من أحكام الصلاة، وهو كتاب عظيم قد صنّفه في الزمن القديم، وأدرج فيه تحقيقات وأدلّة لا مطمع فيها للعلماء الأجلّة، وقد بلغت أجزاؤها مع *عماد الإسلام* لوالده العلّام إلى حجّة الإسلام، مجتهد الأنام، فَرْقَدِ سماء الشرف، أوحد أرض النجف، القيّم بإشاعة الفرايض والسنن، شيخنا الشيخ محمّد حسن، دامت بركاته مرّ الزمن، فأثنى عليهما ثناءً جميلاً، وكتب إلى السيّد السند كتاباً طويلاً، يقول فيه: ثمّ إنّه بينما نستنشق من جنبكم الإخلاص استنشاق الغريق الهواء، ونرتاح لهبوب نسيمات تلك العراص ارتياح النشوان بالصهباء، إذ أشرقت بنادينا أنور تحقيقات بزغت بآفاقه شموساً، وبدائع تدقيقات أجلت لنا عروساً، فاكتحلت نواظرنا وجُليت بصائرنا بما منتم به على كافّة المشتغلين من إرسال أحد مجلّدات *مرآة العقول ومشكاة مصباح علم المعقول*، من إفادات عماد الإسلام

---

١. كذا في النسخة والمصدر، وصحّح في «غلطنامهٔ *ورثة الأنبياء*» بـ«ذخرت».

٢. في النسخة: لكان.

٣. سيرافيك التعريف بنسخه وسائر آثاره في ترجمته في *تذكرة العلماء*.

وحجّة الله على الأنام، مَن بَهَر العقول بدقائق أفكاره، وأنار شبهات المعقول بكواكب أنظاره، مَن قصرت الفصول والأجناس عن تحديد أنواع علومه، وأوضح غامض إشكال أشكال التحرير بمنطوق بيانه ومفهومه، مرجع كافّة البشر والعقل الحادي عشر أفاض الله تعالى عليه غفرانه، وأسكنه جنانه.

ثمّ إنّكم أضفتم إلى النور النور، وشرحتم الصدور بما ضممتم إليه من الأجزاء التي سمحت بها تلك القريحة الوقّادة والبصيرةُ النقّادة، من كتابكم الموسوم بمناهج *التدقيق*، وبالله أُقسم إنّها كاسمها أزهى[١] مناهج التدقيق، لمن أراد إلى التدقيق سبيلاً، ومعارج التحقيق لمن رام على التحقيق دليلاً، وهداية الحقّ لطالب الحقّ، ونجاة الصدق لمريد الصدق، كيف لا وهي من مصنّفات فرع تلك الذات الملكوتية، وغصن تلك الشجرة الزيتونية، المتبجّح من الأُبوّة بين الإمامة والنبوّة، الإمام ابن الإمام، والهمام ابن الهمام، لا يقف على حدّ حتّى ينتهي إلى أشرف جدّ، ذرّية بعضها من بعض، وإنّه سميع عليم[٢].

ولمّا وصلا[٣] إلينا رتعت النواظر في خمائل رياضهما[٤] الزاهرة، وابتهجت[٥] الخواطر بتحقيقاتهما[٦] الباهرة، فالحمد لله ربّ العالمين، حمداً لا ينقطع إلى يوم الدين، على ما أنعم [به] على الطالبين، ومَنَّ به على العلماء المشتغلين، فها هي قد شخصت إليها أبصار الناظرين طمعاً منهم في وصالها، وتاقت[٧] إليها نفوسهم حرصاً منهم على منالها[٨]، وحسرت عنها عيون المناظرين فأعجز طرزُ أمثالها وحلُّ استشكالها، وأنّى ذلك لمن يحاول، و «أين الثريّا من يد المتناول».

---

١. أي أضاء.

٢. في نقل *تكملة نجوم السماء*: والله سميع عليم.

٣. في النسخة: «وصل» ثمّ صحّح في «غلطنامه كتاب *ورثة الأنبياء*» بـ«وصلت»! والتصويب من المصدر و*التكملة*.

٤. في النسخة و*التكملة*: رياضها.

٥. في النسخة: ابتهجنا.

٦. هذا هو الصواب كما في النسخة والمصدر، وصحّح في «غلطنامهٔ *ورثة الأنبياء*» بـ«بتحقيقاتها»!

٧. كذا في النسخة والمصدر وهو الصواب، وصحّح في «غلطنامه» بـ«اشتاقت»! وفي *التكملة*: طافت.

٨. في نسخة مكتبة زنگي پور من المصدر: «مالها» وفي نسخة المكتبة المرعشية: «مثالها» وفي *التكملة*: آمالها.

هذا، والمأمول منكم إرسال باقي مجلّدات كتاب الوالد من *المرآة*، وكتابه الثاني الموسوم *بالشهاب الثاقب*؛ لنستضيء بأنواره، وتستعين الطلبة باقتفاء آثاره، كما أنّ رجائي عمّن هو كعبة رجائي أن ترسلوا باقي أجزاء *المناهج* إن كانت له بقيّة، وإلّا فمأمولي والتماسي السعي في إتمامه، فإنّي رأيته ما بين المصنّفات بدراً ساطعاً ونوراً لامعاً، فقد اشتمل على مزيد التحقيق، ولعمري لهو بذلك حقيق، فالتماسي لكم بل إلزامي إيّاكم الجدُّ في ذلك؛ ليقرَّ به ناظري ويتبجّح به خاطري.

هذا، وكان وصول المجلّد الشريف، وأجزاء كتابكم الطريف، بعد أن حرّرنا هذا المكتوب بأيّام، فكان ذلك من منن العلّام، والنعم الغير المترقّبة الجسام، والسلام عليكم ورحمة الله وبركاته.

ثمّ ختمه بخاتمه الأنور، المشتمل على اسمه الأغرّ. (*أوراق الذهب* [ص ١٩٢ ـ ١٩٥])[1]

و مقدس متقی مولوی سیّد مهدی﵀ می‌فرماید:

دیگر کتاب *مناهج التدقیق و معارج التحقیق* است که بعد از وفات جناب غفران‌مآب والد ماجد خود به تصنیف آن پرداخته، و مقصد ثانی آن ـ که در احکام متعلّقهٔ صلوات یومیه است ـ به قالب بیاض رسیده، از بیان اوقات نماز پنجگانه تا بیان احکام سلام نماز در یک مجلّد ضخیم است، و باقی هنوز نوشته نشده. و آن کتابی عدیم‌النظیر مشتمل بر استدلالات انیقه و تحقیقات دقیقه است. بر زبان یکی از حجاج معتمدین که از اینجا کتاب مذکور را به خدمت جناب عالی حضرت مجتهد ایران جناب مرحوم سیّد محمّدباقر رشتی ـ طاب ثراه ـ به طریق تحفه از جانب آن جناب برده بود مسموع شد که می‌گفت که: در وقت رفتن به آن صوب چون به بلدهٔ مسقط رسیدم کتاب مذکور با من بود، اتفاقاً شیخ سلیمان بحرانی[2] ـ که از اکابر علمای آنجا است ـ بر آن کتاب مطلع شده از من استعارهٔ آن نمود. چون عجلت در

---

١. وقد تقدّم بعض فقرات هذه المكاتبة في ص ٤٩ وأورد تمامها في *تكملة نجوم السماء*، ج ١، ص ٨٢ ـ ٨٤.

٢. در مصدر: شیخ سلیمان نامی.

سفر از آنجا داشتم عذر کردم شیخ مذکور به الحاح پیش آمده مستدعی قیام من شد و مهلت مطالعه کتاب از اول تا آخر خواست و هر روز به قدر امکان مشغول تصفّح آن بود و مدح بسیار می‌فرمود که چنین کتابی در فقه استدلالی به حسب متانت و نظم و اُسلوب و استحکام ادله و جودت کلام در تصانیف علماء نایاب است، با این همه به حسب خوبی عبارت و نسق عبارات در مرتبه‌ایست که تـألیف آن از غـیر علمای عرب مستبعد می‌نماید، و هرگز ظاهر نمی‌شود که از تصانیف اهل هند است. چون تمام کتاب را مطالعه فرمود به اشتیاق و اصرار تمام مکلّف من شد که کتاب را نزد او بگذارم، چون امانت بود مسؤول او را اجابت نکردم و اظهار حال آن در باب بردن به خدمت مجتهد سابق الذکر نمودم. باز شیخ سلیمان که شیفتهٔ کتاب شده بود مستدعی مهلت استکتاب آن گردید، لیکن اتفاق اجابت آن هم از جانب ما نشد، و او به جهت نیافتن نسخهٔ این کتاب در غایت حسرت و افسوس بود. و من به حسب «المأمور معذور» آن کتاب را به ایران برده به خدمت جناب مرحوم سیّد باقر رشتی رسانیدم. انتهت الحکایة.

و چون آن جناب حال اشتیاق شیخ مذکور را نسبت به آن کتاب شنیدند، نسخه از آن نویسانیده برای او به مسقط فرستادند. (*تذکرة العلماء*)

۳. *رسالة أصالة الطهارة*، وقد بلغت في طفّ الحائر الأشرف، الحائز لكلّ شرف، إلى السيّد السري، العالم الدري، الكوكب الدرّي، الفقيه النبيه السيّد إبـراهـيم الحـائري، فكتب مقرّضاً عليها في المختتم، مسجّلاً له بالخاتم، ما هذا نصّه: «لقد أجاد صاحب هذا المصنَّف الجليل في اقتناص المدلول من الدليل، وجاء بما يَبْهَر العقول في تطبيق الفروع على الأُصول، وأعرب عن[1] مشكلات المسائل بتحرير أنيق[2] ينتفع به المبتدي والواسطة والواصل، فحقّ له أن يتمثّل بقول القائل، شعر:

وإنّي وإن كنتُ الأخيرَ زمـانُه ... لآتٍ بما لم يستطِعْه الأوائـل

---

۱. في النسخة: من.

۲. في نقل *كشف الحجب*، ص ۴۶: رائق.

فلا غَرْوَ لو أحرز من بين الفضلاء قصب السباق، وفات الجهابذةَ المحقّقين عن اللحاق، فهو العلّامة العلم المهذّب، وعذيقها المرجّب، فليشكر الله تعالى على ما وفّقه له من المرتبة السنية والموهبة السماوية، والفضيلة التي تفوق الفضائل، ويقصر عنها كفّ المتناول، والملكة التي رقى بها معالي الدرجات، واعترف له بالفضل أهل الملكات ـ لا زال[1] مسدّداً للصواب، مؤيّداً بفصل الخطاب.

حرّره الأقلّ إبراهيم الموسوي عفي عنه».

وهذه النسخة من رسالة الأصالة كانت لبعض الزوّار، المشرّفين بزيارة الأئمّة[2] الأطهار، المرتحلين إلى دار القرار في تلك الأسفار، فلمّا أن وصلت كتبه بعد وفاته إلى هذه الديار، ابتاع السيّد نسخة الأصل من أهله، و«كلّ شيء يرجع إلى أصله».

ثمّ إنّ السيّد المجتهد الحائري أرسل كتاباً إليه[3]، مصدّقاً لما بين يديه، من التقريظ الذي أطلعناك عليه، وهو لا يعلم بأنّ النسخة حاضرة لديه.

٤. *المختصر*[4] *الرائق* الفائق على المبسوطات المتضمّنة للدقائق، الموسوم[5] *بالوجيز الرائق*، قد عاقه عن إتمامها العوائق، وهي مع ذلك منية كلّ طالب تائق[6]، صنّفه لولده الأورع التقي المولوي السيّد محمّد تقي ـ زاد الله فضله وأدام نبله ـ قبل أن يَكْرَعَ من حياض العلم، ويبلغَ أوانَ الحلم، وقد دعا له في ديباجته بدعاء صالح لحاجته، فمنّ الله عليه بإجابته، وحقّق فيه رجاءه حسبما كان دعاؤه.

٥. *روضة الأحكام في مسائل الحلال والحرام*، وهو كتاب فارسي أراد به انتفاع الخاصّ

---

١. في النسخة: لا يزال.

٢. في النسخة: أئمة.

٣. في هامش النسخة: قال في هذا الكتاب ما هذا لفظه الشريف: وكان معه رسالة أنيقة من مصنفاتكم الشريفة في أصالة طهارة الأشياء، ومشتملة على تحقيقات قلّما يتفطّن بها العلماء، وتدقيقات إنّها يتّفق بعضها بلا ريب في مدّة الأزمان بفضلاء، وكتبت بيميناي فيها ما ينبئ عن بعض حسنها ليكون تذكرة منّي للأصدقاء ولم أدر وصولها. انتهى. «١٢»

٤. في النسخة: مختصر.

٥. في المصدر: المترجم.

٦. في النسخة: فائق.

والعامّ، وقد برز منها إلى هاتيك الأيّام مجلّد في الطهارة وآخر في الصلاة وثالث في الصيام ورابع في الميراث ـ وفّقه الله في الإتمام[۱]. (*أوراق الذهب* [ص ۱۹۵ ـ ۱۹۶])

مولانا السیّد مهدیﷺ بعد از ذکر مجلّدات *روضة الاحکام* می‌فرماید: و از باب حج هم قدری نوشته شده و باقی ناتمام است. (*تذکرة العلماء*)

حکایت

این احقر وقتی که خدمت ملاذ الانام، عمدة العلماء الکرام، ثقة الاسلام، آقا السیّد حسن الرضوی الکشمیری الحائری ـ طاب ثراه ـ ذکر این کتاب مستطاب آورد آن جناب به جوش و ولوله آمد و فرمود: «به این متانت و ایجاز فقه استدلالی ندیدم، و متحیّرم[۲] که تحقیقات اُصولیه حضرت آیة الله انصاریﷺ که به هند هیچ نرسیده بود و اغلب مردمان عراق آن ایام هم بی‌خبر بودند چه جائی که اهل هند اطّلاع داشته باشند، امّا کلمات این سیّد بزرگوار را دیدم که در دقت و جدّت[۳] کمتر از شیخ مرحوم نیست» و اغلب مطالب شیخ را ذکر می‌فرماید و بارها در مجالس و محافل می‌فرمود خودم شنیدم.

و نیز جناب مستطاب قطب الاقطاب، زبدة العلماء الأنجاب، عضد الاسلام، مروّج الأحکام، آقا السیّد محمّد کاظم الکشمیری الحائری ـ أیّد[ه] الله تعالی ـ نقل می‌فرمود که هرگاه ذکر آیات باهرات؛ أعنی حضرت سلطان العلماء و حضرت علّیین مکان و حضرت ممتاز العلماء ـ طاب ثراهم ـ، را وقتی که با ذکر علمای حاضرین موجودین کسی منضم می‌کرد، آن سیّد مرحوم می‌فرمود که نسبت اینها با این سه بزرگوار نسبت اُستاد و شاگرد است، و علوم و اخلاق و تدیّن این سه بزرگوار به موجودین نسبت ندارد.

---

۱. في المصدر: للإتمام.
۲. در نسخه: متحیّرام.
۳. کذا.

٦. *الإفادات الحسينية*، المشتملة على فوائد كفرائد بهية وجواهر سنية، ولكم فيها من نكتة شريفة ولمحة لطيفة، كأنّها درّة لمن تثقب، أو صعبة لم تركب. (*أوراق الذهب* [ص ١٩٦])

و ملا محمّد مهدی رحمه الله می‌فرماید:

کتاب *افادات* حسینیه ملقّب به *فوائد* در تصحیح عقاید دینیه و تحقیق معنی عینیت صفات رب البریة، که عربی است، و در ردّ اقوال مخترعه شیخ احمد احسائی و تلمیذش سیّد کاظم رشتی کربلائی و اتباع ایشان تصنیف فرموده‌اند، و هنوز اشتغال به تکمیل و تبییض آن دارند. و الحق که هیچ کتابی از کتب کلامیه به متانت مضمون و جودت بیان و رفعت تحقیقات آن نمی‌رسد. (*تذکرة العلماء*)

٧. *الحديقة السلطانية*، المحتوية على العقائد الإيمانية والمعارف الربّانية والأُصول الوحيانية والرموز الإيقانية. وكان سبب تأليفهما[١] أنّ سيّدنا دام فضله ـ كما دريت ووعيت ـ حجّة الله على العباد، وآيته في البلاد، سالك مسالك[٢] السداد، راسخ في مواقف الرشاد، منزّه عن مشاين الاعتقاد، اتّخذ نمطاً وسطاً لا يقول قولاً شططاً، وما هو مفرّطاً ولا أن مُفرِطاً، لم يرض غير الحقّ ديناً، وحاشا[ه] يلتفت شمالاً أو يميناً، وكان من زمرة تلاميذه في سالف الزمن، رجل في زيّ حسن يقال له ميرزا حسن[٣]، ثمّ إنّه زار الحسين عليه السلام وصَحِبَ هناك كاظم[٤] الرشتي المرميَّ بالمذامّ، ثمّ رجع عن تلك المحال إلى هذه الأمصار، فزُيّن له خفقُ النِعال والتشبّه بالشيوخ الكبار، فكان يتبدّى في هيئة حسناء، له كفّان مخضبّتان بالحِنّاء، وعليه عِمامة بيضاء، وعباء أرقّ من نسيم الصباء، فجعل يحكي المنامات، ويدّعي الكشف والكرامات، ويرتقي إلى الكراسي والمنابر، ويدسّ أرجاسه في مدح الأئمّة الأطاهر، مبتدعاً في الدين، متّبعاً للغالين، مائلاً عن الحقّ اليقين، نائلاً من العلماء المجتهدين، فأعرض السيّد عن ذلك وأغضى

---

١. أي تأليف *الإفادات الحسينية والحديقة السلطانية*. وفي النسخة: تأليفها.

٢. في المصدر: مسلك.

٣. ستأتي ترجمته في *تذكرة العلماء* (ص ٣٨٤ ـ ٣٨٦) عند ذكر تلامذة سيّد العلماء.

٤. في المصدر: الكاظمَ.

في بدو الأمر، نظراً إلى أنّ البدعة تنماث[١] بترك الذكر، فزاده ذلك تورّطاً في لجّ[٢] البطالة، وتبسّطاً في بيداء[٣] الجهالة، وتخبّطاً في تيه الضلالة، فذكّره فلم يتذكّر، وبصّره فلم يتبصّر، ولا يزال السيّد يتوجّع له توجّعاً شديداً، ويراه قد ضلّ ضلالاً بعيداً، وتبعه طائفةٌ من العوامّ، الذين هم كالأنعام، وركن إليه بعض الخاصّ[٤]، وأخلص له غاية الإخلاص، فهنالك خاف السيّد على نفسه المتّسمة[٥] بالورع، ما ورد من الوعيد لمن لم يُظهر علمَه عند ظهور البدع، فألّف تَينك الرسالتين، وقضى فيهما ما على ذمّته كالدين، ليرى الناظر فيهما الحقّ رأي العين، ويتّعظ بما فيهما[٦] ـ ولا سيّما السابقة منهما[٧] ـ من الأحاديث المحكمة والبراهين المُتقَنة، في قول ليّن وموعظة حسنة، فيهلك[٨] من هلك عن بيّنة، ويحيى من حيّ عن بيّنة، وإي وربّي إنّهما لحريّتان[٩] أن تُكتبا بالنُّضار[١٠]، وتسرح[١١] فيهما أنظار أُولي النظار.

ثمّ إنّه ارتحل ذلك الرجل عن هذه الديار، وانتقل شابّاً أو كهلاً إلى دار القرار[١٢]، فاعتبروا يا أُولي الأبصار؛ فإنّ الإنسان لا ينفعه أن يبقى دائماً عابداً زاهداً مصلّياً صائماً، إذا كان في دينه تائهاً وفي عقائده هائماً، حتّى إذا استيقظ بموته بعد ما لم يَزَل في حياته نائماً، تلي عليه: أمّن هو قانت آناء الليل ساجداً أو قائماً، كدأب المارقين عن طريق الحقّ واليقين، والله الموفِّق والمعين. (*أوراق الذهب* [ص ١٩٦ ـ ١٩٨])

---

١. في النسخة: تنماس. انماث الشيء في الماء: اختلط وذاب.
٢. كذا في النسخة، وصحّح في «غلطنامه» بـ«لجج»!
٣. في المصدر: «بِيد». وبِيد جمع بيداء وهي الفلاة.
٤. في المصدر: الخواص.
٥. كذا في النسخة والمصدر، وصحّح في «غلطنامه» بـ«المتّصفة».
٦. في النسخة: فيها.
٧. أي *الإفادات الحسينية*.
٨. كذا في النسخة والمصدر، وصحّح في «غلطنامه» بـ«ليهلك».
٩. في النسخة: الحريّتان.
١٠. النُّضار: الخالص من كلّ شيء. يقال: ذهب نُضار.
١١. في النسخة: قرح.
١٢. توفّي في ١٧ رمضان ١٢٦٠ كما سيأتي عن *تذكرة العلماء*.

و سیّد متقی السیّد مهدی﵀ می‌فرماید:

کتاب *حدیقه سلطانیه* در مسائل ایمانیه که فارسی است، و به فرمائش سلطان جنّت مکان ابوالمظفر[۱] مصلح الدین پادشاه عادل ثریّاجاه محمّد امجد علی شاه ـ طاب ثراه ـ تصنیف فرموده‌اند. و آن را مشتمل بر دو مقصد ساخته‌اند: مقصد اول در بیان اُصول و عقاید حقّه از معرفت توحید و عدل و نبوّت و امامت و معاد، و مقصد ثانی در احکام شرعیه فرعیه از عبادات و طاعات. و آن کتاب عدیم المثال و کثیر الانتفاع است، لیکن مقصد اول از آن تا آخر مباحث نبوت ـ که یک مجلّد ضخیم است ـ به قالب تبییض درآمده، و مبحث امامت را شروع فرموده جزوی از آن نوشته بودند که ناگاه آن پادشاه دین پناه ـ طاب ثراه ـ در این سال ـ که سنهٔ ثالثه و ستین بعد الف و مئتین از هجرت است ـ به رحمت الهی پیوست. و به هر حال آن جناب به عون ایزدی عزم اتمام بقیهٔ آن کتاب دارند. (*تذکرة العلماء*)

حکایت

جناب عمّ مغفور بحرالعلوم آقا السیّد محمّدحسین[۲] حکایت می‌فرمود: وقتی که سفر عراق نمودم و خدمت حجة الاسلام حاج مرزا علی نقی الطباطبائی ـ طاب ثراه ـ رسیدم و ایشان مسبوق شدند ازینکه ما از خانوادهٔ اجتهاد هستم خیلی مسرور بشدند، واز پشت سر خودش کتاب مستطاب *حدیقه سلطانیه* را درآوردند، و در محضر تلامذه بحث دور و تسلسل را از کتاب مذکور خوندند[۳]، و مبالغه نمودند در مدح و ثنا.

عرض نمودم: خداوندا شأن حضرت علّیین مکان از این اجل و ارفع است که مدح و ثنای آن جناب به این مبحث و بر این کتاب کرده شود؛ زیرا که این کتاب برای

---

۱. در *تذکرة العلماء*: ابو الظفر.

۲. شرح حال او گذشت ص ۹۲.

۳. این چنین است در نسخه، و نیز در مورد بعدی.

عوام نوشته شده است و مقصود از تاليف كتاب اظهار علم و دقّت نظر نبود، اى كاش تحقيقات عليّه آن جناب اينجا رسيده بود و به محضر حضرات علماء و طلبه خونده مى شد.

از گفتار بنده حجة الاسلام موصوف متحير ماند و فرمود كه: سيّد العلماء غير ازين و بهتر ازين هم كتابى دارد؟! و خيلى اظهار اشتياق فرمود ـ رحمة الله عليه.

٨. *تعليقة أنيقة على كتاب الصوم من رياض المسائل، وأُخرى على كتاب الهبة منه*. قد أدرج فيها دقائق في أمتن دلائل، وجلائل[١] في زيّ العقائل، وقد كنتُ من الشاهدين لتصنيفها، والحاضرين في أوقات ترصيفها، فكنت أراه يكتبها على هامش الكتاب[٢] بنمط سديد، مبتدئاً من غير سبق تسويد، وحولَه الناس عن اليمين وعن الشمال قعيد، نفوس جوّع وبطون لا تشبع، وقلوب تعطى ولا تقنع، يقول لها: هل امتلأت؟ وتقول: هل من مزيد؟ فعجبت من ذلك الحال وقلت له: إنّ هذا كتاب استدلال، فيه مباحثةٌ وجدال، ومناظرة ونضال، باختيار قول وردّ أقوال، وما هو بقول شاعر فترتجله بديهاً، فقال: صدقت ولسوف أُجدّد إن شاء الله النظر فيها، ولا أظنّ بدّلها تبديلاً، ولن تجد لسنّة الله تحويلاً.

٩. *تعليقات على شرح الهداية* للصدر الشيرازي[٣]. قد تكلّم فيها مع الأعاظم الأعيان من أبناء الزمان، المشار إليهم بالبنان، من علماء الطائفة المتسنّنة، الذين أفنوا أعمارهم في الفنون العقلية والعلوم الحكمية، وأنفذوا في خدمتها الأزمنة، فردّ على كلامهم وأظهر سخافةَ أوهامهم وأغلاط أفهامهم ببيانات مبيّنة ومقالات متقنة.

١٠. *رسالة تبهر العقول في تحقيق النسبة بين الحقيقة والمنقول*، وكان الداعي على تسطيرها أنّه اتّفق في تلك الأيّام مناظرة بين رجلين من الأذكياء الأعلام، من هؤلاء المخالفين الخصام، فرجعا أوّلاً إلى علمائهم، وتحاكما إلى طواغيت كبرائهم، فأفتوا بما أفتوا وهم بمعزل عن مُخّ الأمر، غير مميّزين بين اللباب والقشر، والغَثّ والسمين، على ممارستهم بتلك الفنون، ومدارستهم بها مدى القرون، ثمّ استفتياه ـ أيّده الله ـ، فألّف

---

١. في المصدر: حقائق.

٢. في النسخة: كتاب.

٣. منها نسخة بمكتبة آصفية برقم ٥٥ (*حركة التأليف*، ص ٣٥٦).

الرسالة في هذا الباب، وأتى فيها بفصل الخطاب، وحقيقةِ ما هو المنقول عن العلماء الأنجاب، وأودعها دقائق لطيفة خفيت عن الأذهان والألباب.

١١. *أمالي التفسير والمواعظ النافعة للمستفسر والمفسّر والمُتّعظ والواعظ*، وإنّه مع عدم اختتامه قد حوى من الفوائد شيئاً كثيراً، ولو رأيت ثَمَّ رأيت نعيماً وملكاً كبيراً.

١٢. *كتابه في مجالس العزاء ومصائب الشهيد بكربلاء عليه التحيّة والثناء*، وهو كتاب كثير الجدوى، عظيم البلوى، فما[١] يُوجَد مثله في هذا المعنى. (*أوراق الذهب* [ص ١٩٨ ـ ١٩٩])

مؤلّف گويد:

اين كتاب دو جلد است و موسوم است به *مجالس مفجعه*[٢].

١٣. *رسالة عربية مفردة في الميراث*، ضمّنها طرائف نكت[٣] ولطائف الأبحاث.

١٤. *رسالة في تسويغ اللعن على المنافقين وأصحاب الكبائر*، صنّفها إجابة لملتمس بعض الأكابر، وهو مختصر متين سُمّي *بطرد المعاندين*[٤].

١٥. *إجازته التي كتبها لولده* الورع التقي النقي ممتاز العلماء السيّد محمّد تقي ـ وقاه الله شرّ الزمن المسي ـ وقد اشتملت على فوائدَ جمّة وعوائد مهمّة[٥].

١٦. *إجازته التي حرّرها لابن أخيه* النبيه الممدوح في الأودّاء والأعادي، عمدة العلماء السيّد محمّد هادي ـ أسبغ الله عليه الأيادي، وشفاه من مرضه المتمادي ـ، وقد أودعها نكتاً شريفة ودقائق لطيفة[٦].

إلى غير ذلك من الرسائل الأنيقة والصحائف الرشيقة، ممّا عدّه في هذه الإجازة،

---

١. في المصدر: قلّما.

٢. طبع بالهند، تصوير عالم بلكهنو، الجعفرية بلكهنو. ومنه نسخة في مكتبة راجه محمودآباد لكهنو برقم (١٥) سيرت و مناقب، وفي مكتبة جامعة جوادية برقم (١٥٣)، ومنه مصوّرة في مركز إحياء التراث الإسلامي، وفي مكتبة الفاضلي الخوانساري، ومنه مصوّرة في مركز إحياء التراث الإسلامي برقم (٣٦٨).

٣. في المصدر: النكت.

٤. طبع مرّتين في ١٢٦٥ و١٣١٥. منه نسخة في مكتبة جامعة همدرد، تغلق آباد، دهلي نو، برقم (٨٤) (*الفهرست*، ص ٣٠)، وفي الرضوية برقم (٤٧) (*فهرست دويست و سى نسخه خطّى*).

٥. ستنشر بتحقيقنا إن شاء الله سبحانه.

٦. ستطبع بتصحيحنا.

وما لم یذکره فیها، وله تحقیقات أُخر وتعلیقات علی الزبر لا أکاد أُحصیها. (*أوراق الذهب* [ص ۲۰۰])

۱۷. رساله در فن تجوید[۱].

۱۸. مسأله شک در دو رکعت اولیین.

۱۹. رسالة *وسیلة النجاة* فارسی در أُصول کلام که تا اواخر مبحث نبوّت نوشته‌اند.

و از آنجا که آن جناب را در شبانه روز اتفاق تحریر اجوبهٔ مسائل مرجوعه متفرقه از احکام عبادات و معاملات و غیر آن بسیار شده و می‌شود، و بسا است که در توضیح و تبیین بعض مسائل أُصولیه و فروعیه بسط و تفصیل کما ینبغی به کار برده‌اند، اگر همه‌اش جمع کرده شود چندین مجلّدات مبسوطه گردد. آیا در فهرست تصانیف جمعی از علمای متقدّمین و متأخّرین ـ که تراجم احوال ایشان گذشت ـ نظر نمی‌کنی که گاه است که جواب چند مسألهٔ خاص را نوشته‌اند و هر یکی از آن را رسالهٔ علی حده شمرده‌اند؟! پس بر این نهج اگر تصانیف آن جناب را حساب کنیم از حد شمار بیرون می‌رود. لکن آن عالی جناب متوجه جمع و تدوین آن نشده‌اند.

و همچنین است حال مواعظ بلیغه آن جناب که در اکثر ایام سال، خصوص در ماه مبارک رمضان، از تحقیقات أُصول و فروع و تفسیر و کلام به تقریر و تحریر درآورده‌اند از آن جمله:

۱. تفسیر سورهٔ حمد است که بسیار مرغوب و مبسوط است.

۲. تفسیر چند آیات از اول سورهٔ بقره.

۳. تفسیر سورهٔ توحید.

۴. تفسیر سورهٔ ﴿هل أتی علی الإنسانِ حینٌ من الدهرِ﴾.

۵. تفسیر آیهٔ کریمهٔ ﴿کنتم خیر أُمّة أُخرجَت للناس﴾[۲] که متضمّن نقض کلام فخر رازی مصنّف *تفسیرکبیر* است.

---

۱. ذکر این رساله را در شرح حال سیّد العلماء در مصدر نیافتم. و از آن در *أوراق الذهب* یاد شده است.

۲. آل عمران (۳): ۱۱۰.

و همچنین فوائد بسیار مشتمل بر نصرت دین مبین و اثبات حق و یقین و هدایت مردم به توضیح احکام دینیه و نصائح شافیه و ابطال اقوال فرق باطله در آن جمله است که عزم ترتیب و تدوین آن ملحوظ خاطر آن جناب است ـ أدام الله علاه وبلّغه إلى غاية ما يتمنّاه بحقّ محمّد خير الأوّلين والآخرين وآله السادة الأكرمين صلوات الله عليهم أجمعين. (*تذكرة العلماء*)

اولاد امجاد

ازهد الناس حضرت مفتی میرعبّاس ـ طاب ثراه ـ می‌فرماید:

ثمّ نشأ[1] من هذا النور ثلاثة بدور، أكنى بها من أولاده وأشباله، أتمّ الله أنوارهم تحت ظلاله. لكاتبه:

فديناه من مولىً كريمٍ مؤيّد ... من الله ذي[2] فضلٍ ومجدٍ وسؤدد

عليمٍ تقيٍ أريحيٍّ وإنّه ... لفي الكلّ من هاذي المحامد أوحدي

وتلك المزايا أُمّهات فضائلٍ ... وقد جمعت في ذلك المتمجّد

وفرّقها الرحمن في وُلده فلا ... تفوز بها إلّا إذا كنت تقتدي

فللأكبر التقوى وللأوسط الهدى ... وللأصغر الخلق العظيم المحمّدي[3]

(*أوراق الذهب* [ص ۲۲۷])

۱. زين العلماء عضد الدين سيّد على حسين ـ طاب ثراه.

۲. فخر المدرّسين ممتاز العلماء سيّد محمّد تقى ـ طاب ثراه.

۳. زبدة العلماء سيّد على نقى رحمه الله.

۴. ازهد الناس مولوى السيّد عبد الجواد رحمه الله.

---

۱. في النسخة: أنشأ.

۲. في النسخة: ذو.

۳. أورد الأبيات أيضاً في ديوانه *رُطَب العرب*، ص ۹۲ ـ ۹۳.

تلامذه آن جناب

جناب مفتی میرعبّاس ـ طاب ثراه ـ می‌فرماید:

قد سمعتَ أنّه أُستاذ الكلّ في الكلّ، فمَثَله كمَثَل طوبى في بَسط الظلّ وفرط الأُكُل[۱]، فلو قال قائل: إنّ كلّاً[۲] من أهل الإيمان تلميذٌ له في هذا الزمان لما مان[۳]، وإذا كان الحال هذه فكيف لا يَحسُر[۴] اللسان عن تراجمة أصحابه، وكيف يحضر[۵] الإنسان على حصر ما لا يُستقصى به، وهو يعلم أنّه كلّما ازداد في ذلك سعياً، جدّ به السير فيعيى.

وبالجملة فتلاميذه قد تفرّقوا في نواحي البلدان أشتاتاً، [و]قطعهم دواهي الزمان أحياءً وأمواتاً. (*أوراق الذهب* [ص ۲۳۰])

و ملّا سیّد مهدی رحمه‌الله می‌فرماید:

و امّا سایر افاضل تلامذه جناب ممدوح سوی اولاد امجاد و اقارب والانژاد آن جناب پس زیاده از آن‌اند که در این مقام احصای ذکر ایشان می‌توان نمود، لیکن به مفاد «**لا يسقط الميسور بالمعسور**»[۶] اشاره به ذکر بعضی از ایشان ضمناً مناسب است[۷].

و دیگر افاضل بسیار از تلامذهٔ آن جناب‌اند که استیفای ذکر ایشان را مجلدی دیگر می‌یابد. بالجمله سائر مشاهیر فضلای بلاد هندوستان از ثقات مؤمنین که الحال در این بلده و در دیگر امصار و اقطار متفرقه موجوداند سلسلهٔ تلمذ و استفاده

---

۱. الأُكْل، الأُكُل: الثمر. وفي التنزيل العزيز في صفة الجنّة: ﴿**أُكُلُها دائمٌ وظِلُّها**﴾.

۲. في النسخة: في كلاً.

۳. أي كذب.

۴. حَسَر الدابّة ونحوَها: أتْعَبها حتّى هُزِلَتْ.

۵. في المصدر: يَجسُر.

۶. *عوالي اللآلي*، ج ۴، ص ۵۸، ح ۲۰۵. به آن مَثَل هم زده می‌شود. به تفصیل از آن در تعلیقهٔ *مطارح الأنظار*، ج ۳، ص ۵۶۲ ـ ۵۶۶ سخن گفته‌ایم.

۷. کذا، اسامی تلامذهٔ آن جناب که خواهد آمد در *تذکرة العلماء* در این موضع با شرح حال آنها درج شده است و بخش بعدی عبارت در پایان شرح حال سیّد العلماء آمده است.

به ذات اقدس آن جناب دارند، بلکه اکثری از صادرین اهل عجم و عرب نیز به فیض علوم آن عالی حضرت بهره‌یاب شدند. (*تذکرة العلماء*)

اسامی سامیهٔ تلامذهٔ آن جناب

۱. جناب تقدّس و فضائل‌مآب سیّد محمّد عبّاس شوشتری ـ دام فضله.
۲. فاضل کامل مدقّق نحریر فقیه قلیل النظیر شیخ علی اظهر ـ سلّمه الله القدیر الأکبر.
۳. جناب سیادت و کمالات مآب مولوی سیّد غنی نقی[1] مرحوم.
۴. فاضل مقدّس ذو الصفات القدسیه والکمالات الملکیه جناب مستطاب مولوی سیّد حسین مرعشی ـ دام ظلّه العالی.
۵. فاضل فقیه و مقدّس وجیه صاحب تصانیف کثیره حاج میرزا حسن عظیم‌آبادی که در آخر عُمر از مصاحبت کاظم رشتی، شیخی شده بود.
۶. سیّد محمّد بن جناب سیّد باقر بخاری. (*تذکرة العلماء*).
۷. المولی الفاضل السیّد اولاد حسین ـ حشره الله مع سادته المعصومین.
۸. الفاضل اللبیب الطبیب الأدیب المعروف به میرزا غازی ـ جزاه الله أحسن ما یجازي. (*أوراق الذهب* [ص ۲۳۰ ـ ۲۳۱]).
۹. عالم عامل فاضل کامل مفتی حافظ سیّد انور علی الترمذی مرحوم.
۱۰. عابد زاهد صاحب مقامات وکرامات مولانا قاری سیّد جعفر علی جارچوی ـ طاب ثراه.
۱۱. فخر المتکلّمین شمس العلماء السیّد حامد حسین ـ طاب ثراه ـ صاحب *عبقات الأنوار*.
۱۲. ادیب نحریر فقیه قلیل النظیر مولوی سیّد مهدی شاه الکشمیری العظیم‌آبادی رحمه‌الله.
۱۳. المحدّث الخبیر والمتکلّم النحریر مولانا میرزا محمّد اخباری رحمه‌الله.
۱۴. جامع المعقول والمنقول میرزا محمّد علی قائمة الدین رحمه‌الله.
۱۵. الفقیه المؤتمن مولانا السیّد علی حسن الجائسی رحمه‌الله.

---

۱. در نسخه: علی نقی، تصحیح از *تذکرة العلماء*.

۱۶. عالم بی‌نظیر محقق خبیر مولانا سیّد محمّد حسن رحمه‌الله.

۱۷. ازهد الناس میرزابادی ملقّب به صلاح رحمه‌الله.

۱۸. جامع معقول و منقول حکیم سیّد اکبر شاه صاحب رحمه‌الله.

۱۹. المحقّق المدقّق شفاء الدولة ذکاء الملک حکیم سیّد افضل علی خان بهادر مدیر جنگ.

وفات حسرت‌آیات

در سنهٔ ۱۲۷۳ وفات شد و در حسینیه والد مرحوم خود در لکهنو مدفون شد ـ رضوان الله علیه.

شاعر شیرین کلام میر علی اوسط هندی حائری تاریخ وفات خوب گفته است:

تاریخ ولادتش شنیدم «خورشید کمال» بوده ای دل

«۱۲۱۱»

تاریخ وفات او نوشتم «خورشید کمال بوده ای دل»

«۱۲۷۳»

به حسب عدد «بوده ای دل» شصت و دو سال در دنیا زندگانی فرمود.

تمام شد جلد اوّل[1]

---

۱. مؤلّف بر آن بوده است که جلد دوم کتاب را در شرح حال تلامذهٔ خاندان اجتهاد بنویسند ولی موفق به تألیف آن نشده‌اند چنانکه در مقدمه وی گذشت.

بخشی از

تذکرة العلماء

تألیف

سیّد مهدی بن نجف‌علی رضوی عظیم آبادی
زنده در ۱۲۶۳

شامل شرح حال:

۱. سیّد دلدارعلی «غفران‌مآب» (ت ح ۱۱۶۶ ـ ۱۲۳۵)

۲. سلطان‌العلماء سیّد محمّد بن دلدارعلی «رضوان‌مآب» (۱۱۹۹ ـ ۱۲۸۴)

۳. سیّد علی بن دلدارعلی (۱۲۰۰ ـ ۱۲۵۹)

۴. سیّد حسن بن دلدارعلی (۱۲۰۵ ـ ۱۲۶۰)

۵. سیّدالعلماء سیّد حسین بن دلدارعلی «علّیین‌مکان» (۱۲۱۱ ـ ۱۲۷۳)

۶. سیّد احمد علی محمّد آبادی (۱۲۰۶ ـ ۱۲۹۵)

۷. ممتازالعلماء سیّد محمدتقی بن سیّدالعلماء «جنّت‌مآب» (۱۲۳۴ ـ ۱۲۸۹)

۸. عمدة العلماء سیّد محمّد هادی (۱۲۲۸ ـ ۱۲۷۵)

۹. مفتی محمّد عبّاس شوشتری (۱۲۲۴ ـ ۱۳۰۶)

مقدمه مصحح

بسم الله الرحمن الرحيم

مؤلف

مؤلف در پایان کتاب از خود چنین یاد کرده:

علی یدّ مؤلّفها الحقیر مهدي بن نجف علی الحسیني الرضوي نسباً، والعظیم‌آبادي أصلاً، والرسول فوري مسکناً، نسبة إلی محلّة من قصبة جعفرنگر من مضافات إتاوا[1].

و در خطبهٔ کتاب نیز از خود به عنوان «مهدی بن نجف علی رضوی» نام برده است.

سیّداعجاز حسین در *کشف الحجب*، ص ۱۰۹ در ذیل نام *تذکرة العلماء* از وی با عنوان «الفاضل المعاصر السیّد مهدي علي بن السیّد نجف علي الرضوي» یاد کرده است[2].

و میرزا محمّد مهدی لکهنوی کشمیری در *تکملهٔ نجوم السماء*، ج ۱، ص ۶۶ ـ ۶۷ دربارهٔ او این چنین نوشته:

مولانا السیّد مهدي بن سیّد نجف‌علي الحسیني الرضوي نسباً، والعظیم‌آبادي أصلاً، والرسول فوري مسکناً.

وی فاضل نحریر، عالم خبیر، صاحب الفواضل الجلیلة والمناقب الجمیلة بوده. تحصیل علوم به خدمت جناب نخبة الفضلاء، عمدة الفقهاء الملقّب [بـ]صدر الشریعه و عمدة العلماء جناب سیّد محمّد هادی بن سیّد محمّد مهدی بن مولانا السیّد دلدارعلی ـ طاب ثراهم ـ فرموده.

---

۱. ضبط این کلمه در *تکملهٔ نجوم* به نقل از همین خاتمه و به نقل از *تکمله* در *نزهة الخواطر* «إتاوا» آمده است.

۲. عده‌ای نیز ظاهراً به تبعیت از *کشف الحجب* نام او را «سیّد مهدی علی» نوشته‌اند، ولی در نقل *تکمله نجوم* از *کشف الحجب* «علی» نیامده است. و مؤیّد کلام *کشف الحجب* آنست که در برگ نخستین نسخهٔ «هـ» ـ که از آن در ذیل «نسخه‌های خطی مورد استفاده» یاد می‌شود ـ به مهر مؤلّف ممهور است که در آن آمده: «مهدی‌علی رضوی ۱۲۵۵».

عبدالحی حسنی شرح حال او را از *تکمله نجوم السماء* برگرفته و بدین سان در *نزهة الخواطر* (ج ۷، ص ۵۰۵ ـ ۵۰۶) آورده است:

السيّد مهدي بن نجف علي الفيض آبادي[۱].

الشيخ الفاضل مهدي بن نجف علي الحسيني الرضوي نسباً والشيعي مذهباً والعظيم آبادي أصلاً والرسول پوري مسكناً، كان من العلماء المشهورين في عصره، قرأ العلم على السيّد هادي بن مهدي بن دلدارعلي المجتهد النصير آبادي بمدينة لكهنو، ودرس وأفاد بها زماناً، له *تذكرة العلماء* في أخبار علماء الشيعة في مجلّد ضخم بالفارسية.

مات سنة إحدى وستين ومئتين وألف، وأمّا «رسول پور» فهي محلّة من محلّات «جعفر نگر» وهي قرية جامعة من أعمال «إتاوه»؛ كما في *تكملة نجوم السماء*.

صاحب *مطلع انوار* (در ص ۶۶۱) در شرح حال او نوشته است:

مولانا مهدی علی بن نجف علی رضوی بزرگواری مقدس، عالمی متقی و مدرس بزرگ بود. وی در ابتدا نزد عمدة العلماء مولانا سیّد هادی در لکهنو درس خواند و در علم و فضل به کمال رسید. وطنش عظیم آباد بود، اما خودش در شهر جعفرنگر محلهٔ رسول‌پوره در إتاوه زندگی می‌کرد و در همان جا درگذشت.

استادان

۱. عمدة العلماء سیّد محمّدهادی بن سیّد مهدی بن سیّد دلدارعلی غفران‌مآب (۱۲۲۸ـ۱۲۷۵).

مؤلّف بارها از او به عنوان استادش یاد کرده، در شرح حال او می‌نویسد:

کمال ألطاف و إشفاق بر تلامذهٔ خود مبذول می‌فرمایند، خصوصاً بر حال کثیرالاختلال مؤلّف حقیر که تطفّلاً داخل حاشیه‌بوسان بساط افادت‌مناط آن جناب و شامل[۲] زمرهٔ مستفیدان خدمت عالی و مقتبسان انوار افاضات آن ذو المفاخر والمعالی است.

حق احسان و الطاف آن جناب بر گردنم زیاده از آنست که شمّه [ای] از آن به معرض بیان توان آورد.

---

۱. عبد الحی در موارد بسیاری که از *تذکرة العلماء* نقل می‌کند از او با نسبت «فیض آبادی» یاد کرده است؟

۲. کذا. وعلی القاعده «مشمول» باید باشد، نه «شامل». (جویا جهانبخش).

۲. سید غنی نقی زید پوری (ح ۱۲۲۰ ـ ۱۲۵۷).

مؤلّف در ذیل شرح حال او نوشته است:

إشفاق بسیار به حال مؤلّف نحیف داشت، و در بدایت حال برخی از کتب درسیه و فقهیه به خدمت فیض‌درجتش گذرانیده‌ام و تطفّلاً داخل مُستفیضان انوار افاداتش بوده‌ام، لیکن به سبب حوادث زمان و عوایق دوران از اهتمام تحصیل بی‌بهره ماندم و از خدمت عالیه‌اش دور افتادم. (ص ۳۹۳)

۳. سیّد حسین مرعشی (م ۱۲۷۳).

مؤلّف مدّتی کثیر فیض‌یاب حضور خدمت کرامتش مانده، و در بعض اوقات شرف‌یاب افاداتش بوده، آن جناب را در غایت مرتبهٔ ورع و تقوی و حلم و حیا و صلاح و سداد یافته. لعمري قلّ ما یوجد له نظیر، ولا ینبئك مثل خبیر. (ص ۳۹۵)

۴. سیّد احمد علی محمّدآبادی (۱۲۰۶ ـ ۱۲۹۵).

در شرح حال او آورده است:

این حقیر کثیرالتقصیر از راه غایت اشفاق و محاسن اخلاقش فیض‌یاب افادات بیکرانش گردیده، و مورد احسان و الطاف بی‌پایانش شده، اگر به تفصیل شمه [ای] از توجّهات آن جناب نسبت به خود پردازم سخن به طول انجامد، و قلم از موضوع مقام بیرون رود، از آن جمله آنکه بنای تألیف این کتاب محض توجّه ذات اقدسش صورت وجود گرفته؛ زیراکه مدّتی این ننگ خلائق به سبب تقالیب زمانهٔ بوقلمون ازین شهر مینوبهر دور افتاده بود، و چون شوق جمع تواریخ رجال علمای ملّت حَقّه در سر داشت، ورقی چند از مقدّمهٔ این کتاب به تحریر آورده بود، لیکن چون کتب این فن هر قدر که درین شهر توان یافت ولو أقلّ قلیلاً در خارج این بلده از بلاد هندوستان آن هم، نایاب بود، و از جهت حوادث دوران قدرت بر قیام درین شهر نداشت؛ لهذا تکمیل امر مطلوب در حیّز تعویق بود، چندی وارد این شهر شده نظر به الطاف کریمه قدیمه به خدمت جناب سیّد ممدوح حاضر شده اوراق مذکوره را گذرانید، و آن جناب از راه ذرّه‌نوازی پسند خاطر عاطر فرمود. و بعد از آنکه باز نوبت مهاجرت ازینجا گردید آن جناب در باب طلب احقر العباد جویای وقت بودند، تا آنکه به توجّه ایشان این لب‌تشنهٔ زلال فیوض به مراد قلبی رسید و صوات قیام

گمنام ایام در خدمت فیض‌درجت جناب مستطاب سیّد العلماء الأعلام، المبرّی عن کلّ شین، مولانا جناب سیّد حسین ـ دامت برکاته و افاداته ـ قرار یافت، و تمکّن بر تصفّح کتب رجال و غیر آن و استخراج آن و ترتیب این اوراق پراکنده حاصل گشت. ثواب این خطیر عظیم ابد الآباد عاید حال فرخنده‌مآل جناب ایشان باد! (ص ۴۰۴ ـ ۴۰۵)

۵. میرزا زین الدین احمد خان بهادر معروف به میرزا محسن.

پس از یادکردِ او در شمار تلامذهٔ سیّد دلدارعلی می‌نویسد:

این حقیر پرتقصیر هرگاه خدمت فیض‌درجتش حاضر می‌شود آن جناب با این همه فضل و جاه، کمال الطاف و اشفاق و تواضع و محاسن اخلاق بر حال حقیر مبذول می‌فرماید، و از افادات تحقیقات خود فیض‌یاب می‌گرداند، بلکه اکثر فوائد و تدوین این کتاب راجع به بذل توجّه آن جناب است؛ زیرا که نسخ متعدّده از کتب رجال و نسب و غیر آن از کتبخانهٔ خود و از هر جا که به هم رسید برای تصفّح این بی‌بضاعت مهیّا فرمود، و عُقده [ای] به عرض نرسانیدم که حلّ نفرمود، حقّا که سعی بلیغ و احسان عظیم از آن جناب درین باب به ظهور رسید ـ أجرُهُ علی الله تعالیٰ.

والحال به سبب کبر سنّ ـ که به هفتاد سال رسیده ـ اکثر اوقات ضعف عظیم در بعض قوای شریفه لاحق می‌باشد، حق تعالی با صحّت و عافیت به سلامتش دارد ـ آمین ربّ العالمین! (ص ۳۳۰ ـ ۳۳۱)

تَذکار

آقا بزرگ در *الکرام البررة* (القسم الثالث، ص ۵۷۵) از کتاب *تذکرة العلماء* این چنین برداشت کرده که مؤلف از تلامذهٔ سلطان العلماء سیّد محمّد و سیّد العلماء سیّد حسین نیز بوده است، ولی حق آن است که عباراتِ مؤلّف در بابِ تتلمذِ متعارف نزدِ آن دانشمندان صراحت ندارد. ما در اینجا عبارت *تذکرة العلماء* را می‌آوریم و داوری نهائی را بر عهدهٔ خواننده می‌گذاریم.

در شرح حال سلطان العلماء نوشته است: «حقیر کثیرالتقصیر اکثر اوقات که

حاضر خدمت حاشیه‌بوسان بساط فیض منضاط می‌باشد مشاهد نموده که آن جناب در وقت تکلّم ...».

و در شرح حال سیّد العلماء چنین آورده است: «مؤلف حقیر کثیرالتّقصیر که در ظلّ عاطفت آن جناب از حوادث زمان امان یافته، اکثر اوقات در جملهٔ حاشیه‌نشینان بساط فیض‌مناط آن جناب حاضر خدمت سراپا برکت می‌باشد».

وفات

مؤلّف کتاب را در ربیع الآخر ۱۲۶۳ به پایان رسانده وبالطّبع در این تاریخ زنده بوده است. از همین رو *کشف الحجب* (ص ۱۰۹) و *تکملهٔ نجوم السّماء* (ج ۱، ص ۶۶) سال درگذشت او را «یک هزار و دویست و شصت و چند» دانسته‌اند.

عبد الحی حسنی در *نزهة الخواطر* (ج ۵، ص ۵۰۶) بِاشتباه سال وفات مؤلّف را به نقل از *تکمله نجوم السّماء* ۱۲۶۱ ضبط کرده است.

مطلع أنوار (ص ۶۶۱) در کنار اسم او وفاتش را به سال ۱۲۷۰ / ۱۸۵۳ م ضبط کرده است بی‌آنکه مستندی عرضه دارد[۱].

تذكرة العلماء المحقّقين في آثار الفقهاء والمحدّثين

سید اعجاز حسین کنتوری (۱۲۴۰ ـ ۱۲۸۶) در *کشف الحجب* (ص ۱۰۹) در ذیل نام کتاب *تذكرة العلماء*[۲] می‌آورد:

> لقد أجاد فيه حيث جمع أقوال أرباب الرجال في ترجمة كلّ واحد، وهو مرتّب على مقدّمة وقسمين، المقدّمة في ذكر جمع القرآن وعلوم مخصوصة بـ[الـ] أئمّة الأطهار صلوات الله عليهم ما تتابع الليل والنهار.

---

۱. ناگفته نماند که تاریخ درگذشت عده‌ای از بزرگان در این کتاب بدین صورت درست نیست و مواردی از این تاریخها و نادرستی‌شان را در حاشیهٔ *تذكرة العلماء* یاد کرده‌ام.

۲. در *تکملهٔ نجوم السماء*، ج ۱، ص ۶۶ به نقل از *کشف الحجب* نام آن را *تذكرة الأولياء* ذکر کرده است.

والقسم الأوّل في ذكر أصحاب النبي والأئمّة إلى زمان الغيبة الصغرى.
والقسم الثاني في ذكر العلماء والفقهاء والمحدّثين المجتهدين من المتقدّمين والمتأخّرين والمعاصرين. فرغ من تصنيفه سنة ثلاث وستّين ومئتين[1].

مؤلّف در خطبهٔ جلد دوم (کتاب پیش‌رو) از موضوع کتاب سخن بیشتر گفته است:

چون این کتاب را بر یک مقدّمه و دو قسم مرتب ساخته بود؛ در مقدمه شمه [ای] از دلایل وجوب متابعت اهل بیت رسالت بر سائر امت، و فضائل علم و علمای ملّت و احوال جمع شدن کتاب ربّ العالمین، و مجملی از اختصاص جامعیت سائر علوم به حضرات ائمّهٔ معصومین وراثةً عن جدّهم خاتم النبیین ـ صلّی الله علیه وعلیهم أبد الآبدین ـ، و تاریخ ولادت و وفات ایشان، و برخی از دلائل انحصار فرقهٔ ناجیه از فرق مختلفهٔ اسلامیه در طائفهٔ محقّهٔ امامیه ـ أیّدهم الله تعالی ـ به حیّز تسطیر درآورد، و در ابواب قسم اول این کتاب و احوال علمای کبار از رجال اصحاب اخیار حضرات معصومین و ثقات راویان اخبار ایشان ـ که از عهد کرامت مهد حضرت سیّد المرسلین صلی الله علیه و آله و سلم تا انتهای زمان غیبت صغرای حضرت امام قایم صاحب الزمان علیه السلام به هم رسیده‌اند ـ منضبط ساخت، و آن همه در مجلّد اوّل گذشت.

بعد از آن خواست که قسم دوم این کتاب را ـ که مشتمل است بر احوال علمای اعلام و فضلای ذوی الاحترام از محدّثین و مجتهدین و مفسّرین و متکلّمین که زمان ملاقات حضرات معصومین علیهم السلام را نیافته‌اند، و از ابتدای زمان غیبت کبرای حضرت امام علیه السلام تا غایت تسطیر این مرام به وجود آمده مقوّم علوم دین و مروّج احکام حضرات معصومین بوده‌اند ـ شروع نماید؛ مناسبت چنان دید که آن را مجلّد ثانی قرار دهد؛

---

۱. این مطلب را آقا بزرگ بعینه در *الذریعه*، ج ۴، ص ۴۱ آورده و باشتباه تاریخ انجام آن را ۱۲۸۳ دانسته و از آن نقل می‌نماید که سلطان امجدعلی شاه در ۲ صفر همین سال درگذشته و فرزندش واجدعلی شاه جانشین او شده است، مؤلف بارها در اینجا و در جاهای دیگر به سال ۱۲۶۳ تصریح شده است. پایان کتاب نیز به تصریح مؤلّف ربیع الآخر ۱۲۶۳ است و وفات سلطان امجدعلی شاه در ۲۶ صفر است، نه ۲ صفر.
این اشتباه در *الکرام البررة* (القسم الثالث، ص ۵۷۵) نیز در ذیل نام مؤلّف تکرار شده است. آقا بزرگ می‌نویسد: صاحب کتاب *تذکرة العلماء* الفارسي الكبير، الذي ألّفه سنة ۱۲۸۳ مرتّباً على قسمين أوّلهما في الرواة، والثاني في علماء عصر الغيبة إلى عصره. وذكر في ترجمة السيّد محمّد أنّه تُوُفِّيَ السلطان مصلح الدين محمّد أمجدعلي شاه في السادس والعشرين هذه السنة وهي سنة (۱۲۸۳) ثلاث وثمانين ومئتين وألف، وقام مقامه ولده السلطان محمّد واجدعلي شاه.

زیرا که این قسم اگرچه بقیّهٔ کتابست، لیکن به سبب ضخامتی معتدّ به کـه دارد گـویا رسالهٔ مستقلّه و کتابی علیٰ حده است.

بخش پیش رو از کتاب تذکرة العلماء: یکی از بخشهای مهم، بل غالباً مهم‌ترین بخش از کتب تراجِم و تذکره‌ها، قسمتِ مختص به معاصران مؤلّف است؛ زیرا که انـتظار می‌رود اطلاعات عرضه شده در این بخش أغلب محسوس یا قریب بالحس و بالتّبع بکر و دست اوّل باشد.

این بخش از کتاب *تذکرة العلماء* نیز که پیش رویِ شماست ذیلِ همین قاعده می‌گنجد با این استثنا که ـ به تعبیر مؤلّف ـ در «تراجِم جمعی از معاصرین علماء که در بلاد بعیده مثل عتبات عالیات عرش درجات ائمهٔ عراق و دیگر نواح عرب و عجم تشـریف می‌دارند اکتفا به ذکر اجمالی شده است». پس از آن مؤلّف در خاتمه می‌نویسد: «اگر اجل مهلتی دهد، و خداوند عالمیان این ننگ خلائق[!] را به شـرف زیـارت مشـاهد مشـرّفه حضرات ائمّهٔ طاهرین ـ صلوات الله علیهم أجمعین ـ بـرساند، اراده دارم کـه بـه خـدمت علمای آن دیار رسیده تفحّص حالات ایشان بلا واسطه نمایم، و به فحوای «یری الشاهد ما لا یری الغائب»، تفاصیل احوال ایشان را دریافته در رسالهٔ علیٰ حده به ضبط آن پردازم».

در این بخش به جز شرح حال سید دلدارعلی غـفران‌مآب ـ کـه مـطالب آن را عمدتاً از کتاب *آئینهٔ حق‌نما* برگرفته، هر چند در بخش تلامذهٔ سید دلدارعلی عدّه‌ای از آنها را خود درک کرده ـ، بقیّهٔ صاحبان تراجِم را خود از نزدیک درک نموده است. برخی از آنان نیز در شمار استادانِ وی محسوب می‌شوند که در بـخش «اسـتادان مؤلّف» از همین پیشگفتار به آنها اشارت رفت.

مؤلّف پس از یادکردِ اولاد سیّد دلدارعلی می‌نویسد: «هر چهار فرزندان اطیاب جناب غفران‌مآب، این حقیر کثیر التقصیر شرف زیارت و خدمت ایشان را بسـیار یافته است؛ سیّما جناب سلطان‌العـلماء و جـناب سـیّدالعـلماء ـ دامت فـیوضهما و برکاتهما ـ، که الیوم مرجع علمای آفاق و منبع علوم و محامد اخلاق‌اند».

از همین روی نیز ـ چُنان که تفصیلِ آن خـواهـد آمـد ـ ایـن بـخش از کـتاب *تذکرة العلماء* بسیار مورد استناد تراجِمْنگاران قرار گرفته است.

ما شرح احوال عالمان معاصر مؤلّف در هندوستان را در اینجا منتشر کرده‌ایم.

عالمان مورد نظر عبارت‌اند از: سید دلدارعلی غفران‌مآب (ح ۱۱۶۶ ـ ۱۲۳۵) و چهار تن از فرزندان وی: سلطان‌العلماء سیّد محمّد (۱۱۹۹ ـ ۱۲۸۴)، سیّد علی (۱۲۰۰ ـ ۱۲۵۹)، سیّد حسن (۱۲۰۵ ـ ۱۲۶۰)، سیّدالعلماء سیّد حسین (۱۲۱۱ ـ ۱۲۷۳) و دو تن از نوادگان وی: عمدةالعلماء سیّد محمّدهادی بن سیّد مهدی بن سید دلدارعلی (۱۲۲۸ ـ ۱۲۷۵)، ممتازالعلماء سیّد محمّد تقی فرزند سیّدالعلماء (۱۲۳۴ ـ ۱۲۸۹).

مؤلّف از میان تلامذهٔ سیددلدارعلی شرح حال استادش سید احمدعلی محمّدآبادی (۱۲۰۶ ـ ۱۲۹۵) و از میان شاگردانِ سیّدالعلماء شرح حال مفتی محمّد عبّاس شوشتری (۱۲۲۴ ـ ۱۳۰۶) را به طور مستقل آورده است. در شرح حال مفتی محمّد عباس، علی الخصوص، از *زندگانیِ خودنوشتِ* او که بر نویسنده املاء کرده، بهره برده است.

مؤلّف ما طبع شعری هم داشته و ابیاتی در مدح سلطان‌العلماء سروده است که در متنِ کتاب ملاحظه خواهید فرمود.

تذکرة العلماء در آثار دیگران: به جهت جایگاه مهمّ این اثر عدّه‌ای از مؤلّفان بدان استناد جسته‌اند و شرح حالِ شماری از اعلام و فضلا را به استناد همین کتاب در آثار خود مندرج ساخته‌اند. در ذیل، به اسامی و مواضع مورد استناد ـ چندان که حیطهٔ اطّلاع و آگاهیِ ما گنجیده است ـ اشاره می‌شود:

میرزا محمّد علی کشمیری (۱۲۶۰ ـ ۱۳۰۹) در *نجوم‌السّماء*[1]، فرزند وی میرزا محمّد مهدی کشمیری (۱۲۸۲ ـ ۱۳۳۰) در *تکملهٔ نجوم‌السّماء*[2]، سیّد احمد نقوی،

---

۱. *نجوم السماء*، ص ۱۱۰، ۱۷۰، ۱۷۶، ۱۷۶، ۱۸۰، ۱۹۹، ۲۰۱، ۲۰۹، ۲۲۳، ۲۶۹، ۲۸۶، ۳۰۴، ۳۵۳، ۳۶۶، ۲۷۵، ۳۹۰، ۴۱۶، ۴۴۷.

۲. *تکملهٔ نجوم السماء*، ج ۱، ص ۴۲ (میرزا حسن عظیم آبادی)، ص ۶۳ (حجة الاسلام شفتی)، ص ۶۷ (حاج محمد ابراهیم کرباسی)، ص ۶۹ (شیخ حسن کاشف الغطاء)، ص ۱۷۶ ـ ۱۷۸ (سید محمد هادی بن سید مهدی)، ص ۲۵۶ ـ ۲۶۶ (سلطان العلماء)، ص ۳۰۰ (ممتاز العلماء)، ص ۴۱۴ (شیخ موسی کاشف الغطاء)، ص ۴۱۶ (شیخ حسین زائر نجفی)، ص ۴۱۸ (محمد حسین قزوینی)، ص ۴۱۸ (سید مرتضی مازندرانی)، ص ۴۲۴ (شیخ علی اظهر)، ص ۴۴۵ (سید حسین مرعشی).

علّامهٔ هندی، نوادهٔ سیّد دلدارعلی (۱۲۹۵ ـ ۱۳۶۶) در کتاب *ورثة الأنبیاء* بسیار از این کتاب نقل کرده است چنانکه ملاحظه شد، عبدالحی حسنی ندوی (م ۱۳۴۱) در مجلّد هفتم از کتاب *نزهة الخواطر*[۱]، ثقة الاسلام تبریزی شهید (۱۲۷۷ ـ ۱۳۳۰) در *مرآة الکتب*[۲] به واسطهٔ *نجوم السّماء*، سیّد محسن عامِلی (۱۲۸۴ ـ ۱۳۷۱) در *أعیان الشّیعة*[۳]، آقا بزرگ تهرانی (۱۲۹۳ ـ ۱۳۸۹) در *طبقات أعلام الشّیعة (الکواکب المنتشرة؛ الکرام البررة)*[۴] و *الذریعة*[۵] گاهی با واسطه و گاهی ـ بظاهر ـ مستقیم. و محمّد أمین خویی (۱۳۰۳ـ۱۳۶۷) هم در *مرآة الشّرق* (ج ۱، ص ۵۹۹) در شرح حال سیّدالعلماء به آن ارجاع داده است.

---

۱. ج ۷، ص ۴۴، رقم ۷۰ (سیّد احمد علی محمد آبادی)، ص ۱۳۲ ـ ۱۳۳، رقم ۲۲۶ (سید حسن بن دلدار علی)، ص ۱۳۳ ـ ۱۳۵، رقم ۲۲۸ (مرزا حسن بخش عظیم آبادی)، ص ۱۴۲ ـ ۱۴۳، رقم ۲۳۹ (سید العلماء سید حسین)، ص ۱۴۴، رقم ۲۴۵ (سید حسین مرعشی)، ص ۱۶۸ ـ ۱۷۱، رقم ۲۹۲ (سید دلدار علی)، ص ۱۹۵، رقم ۳۴۲ (نَوّاب سبحان علی لکهنوی)، ص ۱۹۵ ـ ۱۹۶، رقم ۳۴۳ (سیّد سجاد علی جائسی)، ص ۲۰۹، رقم ۳۷۰ (سید شاکر علی لکهنوی)، ص ۲۲۳، رقم ۳۹۶ (سید صادق بن سلطان العلماء)، ص ۲۹۵، رقم ۴۹۶ (سید عبد العلی فیض آبادی)، ص ۳۱۱، رقم ۵۲۴ (سید عبد الله بن سلطان العلماء)، ص ۳۳۰، رقم ۵۶۵ (سید علی حسین بن سیّد العلماء)، ص ۳۳۰ ـ ۳۳۱، رقم ۵۶۶ (سید علی بن دلدار علی)، ص ۳۳۳ ـ ۳۳۴، رقم ۵۷۲ (سید علی نقی بن سید العلماء)، ص ۳۳۵ ـ ۳۳۶، رقم ۵۷۶ (سید علی اظهر نظام آبادی)، ص ۳۴۱، رقم ۵۸۷ (مرزا علی شریف لکهنوی)، ص ۳۶۱، رقم ۶۲۸ (سید غلام حسین حسینی دکنی إله آبادی)، ص ۳۷۸ ـ ۳۷۹، رقم ۶۷۴ (مرزا فخر الدین لکهنوی)، ص ۴۰۲، رقم ۷۱۷ (مرزا کاظم علی لکهنوی)، ص ۴۱۹، رقم ۷۵۲ (سید محمد هوگلوی)، ص ۴۱۹، رقم ۷۵۳ (مرزا محمد فیض آبادی)، ص ۴۲۴، رقم ۷۶۴ (سید محمد بن باقر شاه بخاری)، ص ۴۲۵ ـ ۴۲۶، رقم ۷۷۶ (سید محمد سلطان العلماء)، ص ۴۲۷، رقم ۷۷۰ (سیّد محمد فیض آبادی)، ص ۴۴۲ ـ ۴۴۳، رقم ۸۰۷ (سیّد محمّد تقی ممتاز العلماء)، ص ۴۵۱، رقم ۸۲۵ (مرزا محمد رفیع لکهنوی، میرزا مغل)، ص ۴۶۷ ـ ۴۶۸، رقم ۸۵۶ (مرزا محمد علی لکهنوی)، ص ۴۷۱ ـ ۴۷۲، رقم ۸۶۴ (محمد قلی کنتوری)، ص ۴۹۲ ـ ۴۹۳، رقم ۸۹۴ (سیّد مرتضی اصولی لکهنوی)، ص ۴۹۳، رقم ۸۹۵ (سید مرتضی اخباری لکهنوی)، ص ۵۱۹، رقم ۹۵۷ (سید نظام الدین لکهنوی)، ص ۵۴۶ ـ ۵۴۷، رقم ۱۰۱۶ (سیّد یاد علی نصیرآبادی).

۲. *مرآة الکتب*، ص ۲۷۲، ۲۷۳، ۲۷۴، ۴۱۷. ۳. *أعیان الشیعة*، ج ۱۰، ص ۲۳۵.

۴. *الکواکب المنتشرة*، ص ۴۴۸؛ *الکرام البررة*، ج ۱، ص ۱۴۸، ۲۹۱، ۳۲۵، ۴۴۱ و ج ۲، ص ۵۲۳، ۵۷۷، ۵۸۸، ۵۹۷، ۷۰۳ و *الکرام البررة* (القسم الثالث)، ص ۳۴، ۱۸۲، ۲۰۱، ۲۱۹، ۲۲۵، ۳۹۴، ۶۱۴، ۶۳۱.

۵. *الذریعة*، ج ۲، ص ۵۰، ۱۶۸، ۲۵۴، ۳۶۲ و ج ۳، ص ۲۰۷، ۳۶۳ و ج ۴، ص ۳۳۱، ۳۳۵، ۳۳۷ و ج ۵، ص ۱۸۵ و ج ۸، ص ۲۲۸ و ج ۱۰، ص ۲۵۳، ۲۵۶ و ج ۱۱، ص ۲۸۶ و ج ۱۳، ص ۲۵۵ و ج ۱۶، ص ۹۱، ۱۸۷ و ج ۲۳، ص ۱۹۷ و ج ۲۵، ص ۸۶.

انگیزهٔ نگارش و مدّت زمان تألیف

سید مهدی رضوی عظیم‌آبادی در مقدّمه می‌نویسد:

أضعف العباد با وصف غایت بی‌مایگی و هیچمدانی جسارت بر تألیف آن نمود. محض از راه آنکه جمعی از ابنای روزگار در جمع و تألیف تواریخ سلاطین و تذکره‌های شعرا و غیر ایشان جهد بلیغ نموده‌اند و شأن علمای کرام و فقهای شرع سیّد أنام ـ علیه وآله ألف ألف التحیّة والسلام ـ که أعلی و أرفع است به طریق اولی مقتضی آنست که تاریخ احوال خیرمآل ایشان منضبط باشد؛ زیراکه بنا بر مفهوم نصوص آیات کریمه، و منطوق متون احادیث کثیره، فضل و رتبهٔ هیچ طائفه بعد از حضرات انبیا و مرسلین و ائمّهٔ اهل‌البیت المعصومین ـ صلوات الله علیهم أجمعین ـ به علوّ مراتب ایشان نمی‌رسد. و در همچو این زمانها که خورشید جمال باکمال امام دوازدهم قائم آل‌محمّد، حضرت مهدی صاحب العصر والزمان عليه السلام، از انظار خواص و عوام در غمام غیبت و حجاب احتجاب است، تحصیل احکام الهی و متابعت شرع رسالت‌پناهی از برای کافّهٔ ناس موقوف بر هدایت و ارشاد آن اساطین دین و حاملان علوم ائمّهٔ طاهرین است. پس انضباط آثار ایشان مثمر فواید دینیّه و منتج مقاصد شرعیّه خواهد بود.

وی پس از آن در اواخر مقدّمه متذکّر می‌شود:

هر چند اکابر سلف احوال ایشان را در ضمن کتب رجال و اجازات و تواریخ متفرّقه ذکر نموده‌اند، لیکن شاید که کتابی به این جامعیّت که حاوی ذکر جمیع مشاهیر علمای متقدّمین و متأخرین و متضمّن فهرست تصانیف و تحقیقات احوال این جماعت متبحّرین و مرتّب به ترتیب زمان ایشان باشد، إلی الآن به زبان فارسی در معرض تألیف نیامده، با وجودی که توزّع بال و تشتّت احوال و فقد بضاعت و قلّت مواد تألیف لاحق حال نحیف به حدّی بود که معلوم نیست که احدی از مصنّفین را اتّفاق افتاده باشد. پس اگر سهوی و خطائی و امثال آن ـ که غیر از حضرات معصومین عليهم السلام دامن حال احدی خالی از آن نیست ـ واقع شود، امیدوار عفو و آمرزش است.

بنا به تصریح او در مقدّمه، شروع تألیف این اثر در اواخر سال ۱۲۶۰ در لکهنو بوده

و اتمام آن نیز در همان شهر، در ماه ربیع الآخر ۱۲۶۳، و کار تقریباً به مدت دو سال و چهار ماه به طول انجامیده است. وی در پایان کتاب می‌نویسد:

فليكن هذا آخر ما أردت جمعه هناك، وقد أخذت في تأليف هذه الأوراق قبل هاتيك الأوان منذ سنتين وأربعة أشهر تقريباً حين إقامتي بدار الأمن والإيمان، بيت السلطنة لكهنو ـ صينت عن طوارق الحدثان ـ، لكن عاقني العوائق بين تلك الأزمان من الأمراض والأسقام وتوزّع البال وتشتّت الأحوال، فوقع الاختلال في تسويدها مرّة وتبييضها أُخرى زماناً كثيراً منها، حتّى صادف الإتمام واتّفق الاختتام في صبيحة اليوم السابع من الشهر الرابع من السنة الثالثة من العشر السابع من المئة الثالثة من الألف الثاني من الهجرة المقدّسة على يد مؤلّفها الحقير مهدي بن نجف‌علی الحسيني الرضوي نسباً، والعظيم‌آبادي أصلاً، والرسول‌فوري مسكناً، نسبة إلى محلّة من قصبة جعفر نكرمن مضافات إتاوا ـ عفا الله عن خطاياهما و جعل عقباهما خيراً من دنياهما. رحم الله من دعا لي بالعافية وحسن العاقبة في حياتي، وبالعفو والمغفرة والرحمة من ربّ البرية بعد مماتي. وآخر دعوانا أن الحمد لله ربّ العالمين وسلام على المرسلين، أزكى الصلوات على نبيّنا محمّد وآله الطهر الميامين.

نسخه‌های مورد استفاده

۱. نسخهٔ کتابخانهٔ رضا در رامپور به شمارهٔ ۲۲۶۳/ف، بدونِ نامِ کاتب و تاریخِ کتابت. در پشت برگ نخست نسخه، دو مهر، یکی به نام «مهدی علی رضوی ۱۲۵۵»، که در زیر آن نوشته شده: «مهر مصنّف»، و مهر دیگری به نام «السیّد محمّدهادی بن السیّد مهدی»، به چشم می‌خورد؛ که این أخیر، مهرِ استاد مؤلّف عمدة العلماء سیّد محمّد هادی نوادهٔ سید دلدارعلی غفرآن‌مآب است.

این نسخه بسیار نیکوست و اغلاط اندکی دارد، در مواضعی حک و اصلاح شده است؛ و ظاهراً این موارد به خط مؤلّف بوده باشد. از این رو ما به تمام موارد اختلاف و حک و اصلاحهای آن اشاره کرده‌ایم.

از این نسخه با رمز «ه» یاد کرده‌ایم.

۲. نسخهٔ کتابخانه آستان قدس رضوی به شمارهٔ ۱۷۶۴۶ (**فهرست**، ج۲۷، ص۹۶) به خطّ سیّد فضلعلی رضوی کشمیری به تاریخ ربیع الآخر ۱۳۰۲. این نسخه، نسخه‌ای است متوسط که رمز آن را «ق» قرار داده‌ایم.

۳. نسخهٔ عکسی کتابخانهٔ دفتر تبلیغات به شمارهٔ ۱۱۰۳ ـ ۱۱۰۴ (**فهرست**، ج ۲، ص ۳۲۸) که معلوم نشد که از کجا تهیه گردیده. عکسی از همین نسخه در کتابخانهٔ آیة‌الله مرعشی نجفی نیز محفوظ است که به شمارهٔ ۸۶ معرفی شده.

این نسخه اغلاط نسبتاً فراوان و در برخی از مواضع افتادگی دارد که به بخشی از آنها اشاره شد. این نسخه در میانهٔ شرح حال سید العلماء ناتمام و بقیّهٔ متن نانوشته مانده است.

به این نسخه با رمز «ع» اشاره کرده‌ایم.

۴. نسخهٔ کتابخانه آیة‌الله مرعشی نجفی‌ﷺ به شمارهٔ ۱۲۵۸۰ (**فهرست**، ج ۳۱، ص ۶۶۵).

این نسخه بسیار مغلوط است از همین رو در حواشی، تنها به برخی از موارد اختلاف آن اشاره کرده‌ایم. و در مواردی همین نسخه راه‌گشاست. تاریخ کتابت نسخه، ۲۳ ذی قعدهٔ ۱۲۹۰ می‌باشد. در برگ نخست مهر کتبخانه سیّد ابو جعفر متعلقه‌دار پیرپور سنهٔ ۱۳۱۳ مشاهده می‌شود.

این نسخه را با رمز «م» مذکور داشته‌ایم.

نسخهٔ دیگر نیز از این کتاب می‌شناسیم:

نسخهٔ کتابخانهٔ دانشگاه پنجاب، لاهور، ۴۸ ـ H، سدهٔ ۱۳ هـ، ۶۴۲ صفحه، ناتمام (**فهرست**، ص ۴۲۸) ـ که دسترس به آن میسّر نشد.

این نکته نیز گفتنی است که در مواردی همچون سائر یا سایر، حوائج یا حوایج و... که هر دو وجه صحیح و نشانگرِ دو گویش متفاوت است از نسخهٔ «م» که غالباً با همزه کتابت شده و همین ضبط ترجیح دارد تبعیت شده است.

در پایان از سروران و عزیزانی که حقیر را در این امر یاری رساندند، نهایت سپاس و قدردانی را إعلام می‌دارم؛ بالاخص از همسر مهربان و بردبارم، خانم جوانمردی، که

در مقابلهٔ نسخه «ع» و تنظیم فهارس کتاب کمک‌کارم بودند، و از رئیس و متولّی کتابخانهٔ آیة‌الله مرعشی نجفی ﷺ، جناب دکتر سیّد محمود مرعشی ـ دام توفیقه ـ، که تصویری از نسخهٔ آن کتابخانه را در اختیارم قرار دادند.

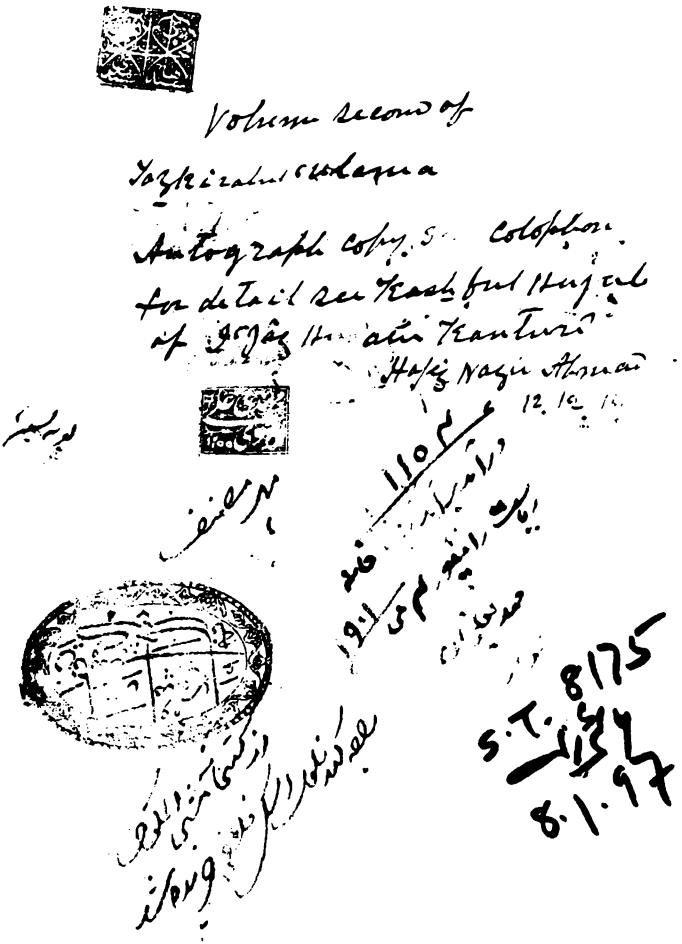
همچُنین سپاسگزارم از روحانی فاضل جناب آقای سیّد مراد رضا رضوی هندی، که نسخهٔ کتابخانهٔ رضایِ رامپور را از هند تهیّه کردند. و از مسؤول مجمع ذخائر اسلامی محقق گرامی جناب سیّد صادق حسینی اشکوری که تصاویر کتابخانهٔ ممتازالعلماء و کتابخانهٔ سیّد دلدار علی غفران‌مآب را در اختیارم قرار دادند.

و آخر دعوانا أن الحمد لله ربّ العالمین

قم ـ علی فاضلی

۲۶ رجب ۱۴۳۰

۲۸ تیر ۱۳۸۸ هش.



پشت برگ نخست نسخهٔ «ه»

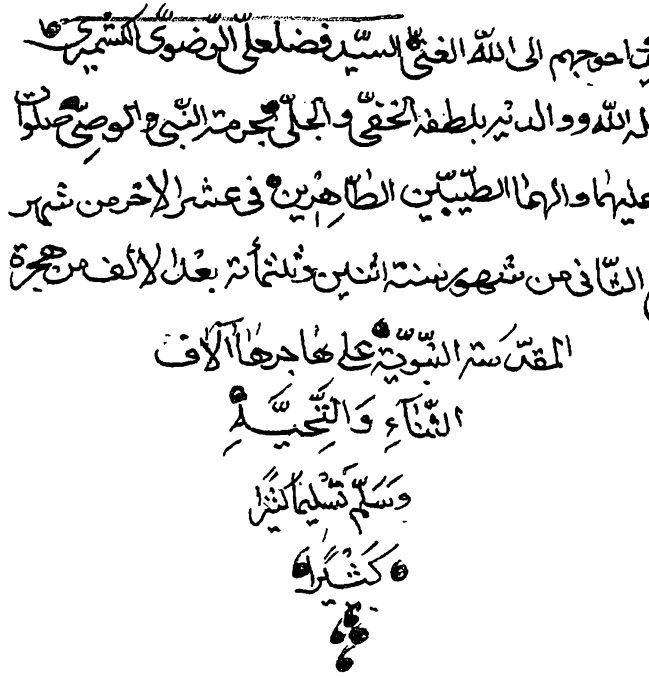


تصویر برگی از نسخهٔ «ه»

تقریباً حین اقامتی بدار الامن والایمان بیت السلطنة لکهنؤ صینت عن
طوارق الحدثان لکن عاقنی العوائق بین تلک الازمان من الامراض والاسقام
وتوزع البال وتشتت الاحوال فوقع الاختلال فی تسویدها مرة وتبییضها اخری
فمنا کثیراً منها حتی صادف الاتمام واتفق الاختتام فی صبیحة الیوم السابع
من الشهر الرابع من السنة الثالثة من العشر السابع من المائة الثالثة
من الالف الثانی من الهجرة المقدسة علی ید مؤلفها الحقیر مهدی بن
الحسینی الرضوی نسباً والعظیم ابادی اصلاً والرسول فوری مسکناً
نسبةً الی محلة من قصبة جعفرنگر من مضافات اناوا عفا الله
عن خطایاهما وجعل عقباهما خیراً من دنیاهما ارحم الله من دعا بالعافیة
وحسن العافیة فی حیاتی وبالعفو والمغفرة والرحمة من رب البریة بعد مماتی
وآخر دعوانا ان الحمد لله رب العالمین وسلام علی المرسلین و
ازکی الصلوات علی نبینا محمد و
آله الطاهرین المیامین

تمام شد

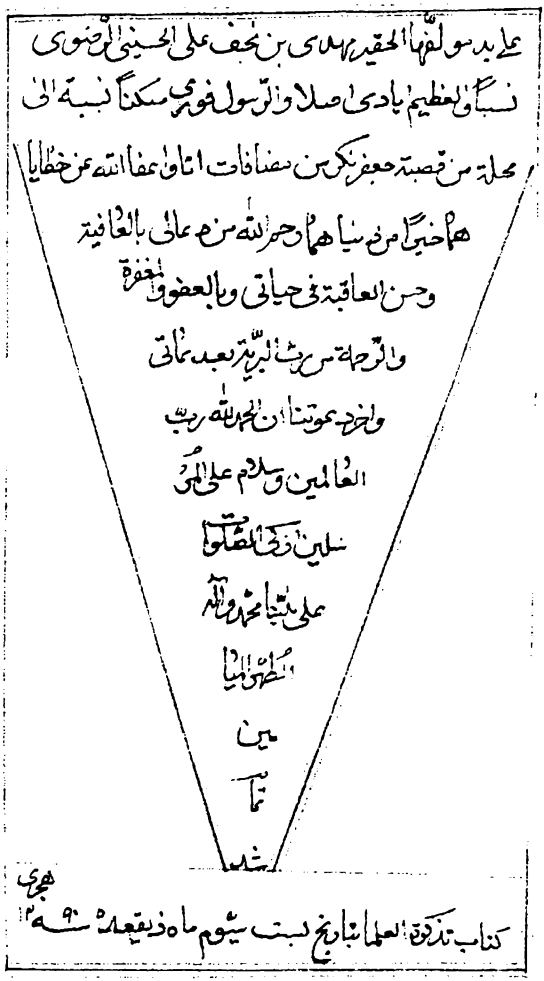
پایان نسخهٔ «ه»


العبيد احوجهم الى الله الغني السيد فضل علي الرضوي الكشميري
عامله الله والديه بلطفه الخفي والجلي بحرمة النبي والوصي صلوات
الله عليهما والهما الطيبين الطاهرين في عشر الاخر من شهر
ربيع الثاني من شهور سنة اثنين وثلثمائة بعد الالف من هجرة
المقدسة النبوية على هاجرها آلاف
الثناء والتحية
وسلم تسليما كثيرا
كثيرا

پایان نسخهٔ «ق»



پایان نسخهٔ «ع»


علی بدسولفها الحقیر مهدی بن نجف علی الحسینی الرضوی
نسبا والعظیم بادی صلا والرسول فوری مسکنا نسبه الی
محلة من قصبة جعفرنکن من مضافات اناوان عفا الله عن خطایا
هما خیرا من نیاهما وحرالله من عانی بالعافیة
وحسن العاقبة فی حیاتی وبالعفو والمغفرة
والرحمة من ربی البریة بعد مماتی
واخر دعوتنا ان الحمد لله رب
العالمین وسلام علی المرسلین
وذکی الصلوات
علی نبینا محمد وآله
الطیبین
تمام
شد
کتاب تذکرة العلما تاریخ بست سیوم ماه ذیقعده سنه ۹۰ هجری

پایان نسخهٔ «م»

جناب غفران‌مآب، سیّد المتکلّمین، سند المتألّهین، فخر المجتهدین، علّامة المتأخّرین، سیّدنا و مولانا و مقتدانا جناب السیّد دلدارعلی بن السیّد محمّد معین بن السیّد عبدالهادی الرضوی النقوی الهندی النصیرآبادی ـ أعلی الله مقامه، ورفع درجاته، وضاعف ثواب حسناته ـ

[ح ۱۱۶۶ ـ ۱۲۳۵]

آن جناب اوّل[۱] کسی بوده‌اند که در بلاد هندوستان به مرتبهٔ اجتهاد رسیده. و همچنین بنای[۲] اقامت نماز جمعه و جماعت به طریقهٔ حقّهٔ امامیه درین دیار به ذات فایض البرکات آن جناب به وقوع آمد[۳]. و این معنی از جمله فضایل مختصّهٔ[۴] آن جناب است. مساعی جمیله که در ترویج دین مبین ائمّهٔ معصومین در این سرزمین از آن جناب به ظهور رسیده، و نیز تصانیف أنیقه و تواليف دقیقهٔ آن جناب ـ که مذکور خواهد شد، والیوم هر یکی از آن مشهور است ـ شاهد حال فضل و کمال و علوّ مدارج آن جناب است. علمای کربلای معلّی و نجف اشرف ـ که از اساتذهٔ آن جناب بودند ـ بعد ملاحظهٔ بعض تصانیف آن جناب ـ با وجود بُعد مسافت فیما بین ـ اجازات مفصّله مشتمل بر مدح و ثنای آن جناب نوشتند، چنانکه می‌آید.

---

۱. «ه، ق»: ـ اوّل.
۲. «م»: + استقامت و.
۳. «ه، ق»: ـ آمد.
۴. «ع»: مختصره.

[سلسلهٔ نسب وی]

و[۱] نسب شریفش به بست و سه واسطه به حضرت امام عاشر ابو الحسن علی النقی علیه السلام می‌رسد؛ یعنی از فرزندان سیّد جعفر ثانی است ـ که برادر حضرت امام حسن عسکری و عمّ حضرت امام صاحب الزمان علیهما السلام بود ـ و چون سیّد جعفر مذکور بعد از وفات برادر خود دعوی امامت نموده[۲] ملقّب به کذّاب شده بود[۳]؛ امّا از[۴] توقیع آن حضرت ـ که بر دست بعض وکلای آن حضرت در جواب مسائل یکی از شیعیان، اسحاق بن یعقوب نامی، صادر شده، و در کتاب *کمال الدّین*[۵] تألیف شیخ صدوق و دیگر کتب معتبره منقولست[۶] ـ حال توبه و ندامت او و عفوفرمودن آن جناب ظاهر است.

خلاصه‌اش[۷] آنکه آن حضرت می‌فرماید[۸] آنچه پرسیده بودی از حال جمعی که منکر من‌اند از اقارب و بنی اعمام من، پس[۹] آگاه باش که هر که انکار من کند از من نیست، و سبیل او سبیل پسر نوح علیه السلام است که هالک باشد، و لیکن[۱۰] سبیل عمّ من جعفر و فرزندانش مثل راه برادران حضرت یوسف است.

یعنی چنانکه ایشان بعد از ایذای یوسف علیه السلام توبه کردند و معفوّ عنهم شدند و از اولاد ایشان انبیای نامدار به هم رسیدند، همچنین سیّد جعفر مذکور مقبول التوبه و صاحب اولاد ابرار شد.

پس بنابر مضمون این توقیع باید که آن امام‌زاده والا تبار را جعفر توّاب گویند نه

---

۱. «ق»: ـ و.
۲. «ع»: + بود.
۳. «م»: ـ بود.
۴. «م، ع»: ـ از.
۵. «ه، ق»: اکمال الدین.
۶. *کمال الدین*، ص ۴۸۳، باب ۴۵، ح ۴؛ *الغیبه*، طوسی، ص ۲۹۰، ح ۲۴۷ و ص ۳۶۲، ح ۳۲۶؛ **الاحتجاج**، ج ۲، ص ۵۴۲، ح ۳۴۴؛ *الخرائج*، ج ۳، ص ۱۱۱۳، ح ۳۰؛ *کشف الغمة*، ج ۴، ص ۲۹۵.
۷. «ه، ق، ع»: خلاصه.
۸. «ه، ق»: فرماید.
۹. «ه، ق»: + که.
۱۰. «ق»: لکن.

جعفر کذّاب، لیکن در کتاب *علل الشرائع* و غیر آن[۱] از حضرت امام زین العابدین علیه السلام منقولست که حضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود که چون فرزندم امام جعفر بن محمّد بن علی بن الحسین علیهم السلام به وجود آید او را صادق خوانند؛ زیرا که از فرزندانش یکی همنام او به هم خواهد رسید که دعوی امامت به غیر حق خواهد نمود و معروف به کذّاب خواهد شد. انتهی.

و همچنان شد که او به این لقب مشهور[۲] شد، اگرچه به سبب توبه خاتمه‌اش به خیر گشت[۳].

بالجمله اولادش مؤمنین عالی وقار بوده‌اند، چنانکه شیخ مفید ـ علیه الرحمه ـ در بعض رسائل خود آورده که از جعفر ثانی مذکور اولاد بسیار به هم رسید که هیچکس از ایشان منکر امامت حضرت صاحب الزمان و مدّعی امامت او نبوده است، بلکه همه بر طریقهٔ حقّهٔ امامیه راسخ دم و ثابت قدم بوده‌اند.

و در کتاب *عمدة الطالب في نسب آل أبي طالب* مسطور است که:

برادر حضرت امام حسن عسکری علیه السلام که: نامش جعفر و کنیتش ابو عبد الله است ملقّب به کذّاب بود؛ زیرا که بعد از برادر خود دعوی امامت نموده بود. و[۴] او را ابو کثیرین خوانند؛ زیرا که او را یکصد و بست پسر بودند[۵]. و فرزندانش را از راه نسبتی که به سوی جدّش امام رضا علیه السلام دارند رضوی گویند.

و از جمله پسران سیّد جعفر مذکور اولاد و اعقاب شش نفر در عالم منتشر گشت. و ایشان سیّد اسماعیل و سیّد طاهر و سیّد یحیی و سیّد هارون و سیّد علی و سیّد ادریس بودند.

و از جمله اولاد سیّد طاهر بن جعفر مذکور سیّد ابو یعلیٰ محمّد بن ابی طالب حمزه بن محمّد بن[۶] طاهر مذکور بود[۷]. انتهی ملخّصه.

---

۱. *علل الشرائع*، ص ۲۳۴، باب ۱۶۹، ح ۱؛ *بحار الأنوار*، ج ۴۷، ص ۸، ح ۲.
۲. «م»: ملقّب.
۳. «م»: گذشت.
۴. «ع»: ـ بود و.
۵. کذا.
۶. «ع، م»: ـ بن.
۷. *عمدة الطالب*، ص ۱۹۹ ـ ۲۰۰.

و امّا سایر سلسله نسب شریف[۱] جناب مستطاب غفرانمآب مولانا و مقتدانا ـ طاب ثراه ـ بنا بر آنچه به املای آن جناب یافته شد، چنین است[۲]: سیّد دلدارعلی بن سیّد محمّد معین بن سیّد عبد الهادی بن سیّد ابراهیم بن سیّد طالب بن سیّد مصطفی بن سیّد محمود بن سیّد ابراهیم بن سیّد جلال الدین بن سیّد زکریا بن سیّد خضر بن سیّد تاج الدین بن سیّد نصیر الدین بن سیّد عظیم الدین[۳] بن سیّد علم الدین بن سیّد شرف الدین بن سیّد نجم الدین بن سیّد علی[۴] بن سیّد ابو علی بن سیّد ابو یعلیٰ محمد بن سیّد ابی طالب حمزه بن سیّد محمّد بن سیّد طاهر بن سیّد جعفر بن حضرت امام علی النقی بن حضرت امام محمّد تقی بن حضرت امام رضا ـ صلوات الله علیهم ورضي الله عنهم أجمعین.

و نقل کرده‌اند که سایر اجداد امجاد آن جناب ـ که مذکور شدند ـ ارباب شرف و منزلت و شجاعت و ریاست بوده‌اند.

از جملهٔ ایشان سیّد نجم الدین سبزواری ـ منسوب به بلدهٔ سبزوار که اشهر بلاد امامیه است ـ از امرای سلاطین غزنویه بود، و به عزم نصرت سالار مسعود غازی به هندوستان آمده قلعهٔ ادیانگر[۵] را مسخّر فرمود و آن موسوم به «جای عیش» شده که الحال «جایس»[۶] گویند.

و دیگر از جملهٔ ایشان سیّد زکریّا قصبهٔ پتاک پور[۷] را به تصرّف ریاست خود آورده به نام جدّ خود سیّد نصیرالدّین موسوم به نصیرآباد نمود و قصّه‌اش طولی دارد. تا حال، ریاست آنجا میان سایر اولاد امجاد اوست.

---

۱. «ع»: شریفش.
۲. «ع»: + که.
۳. «ه، ق»: علیم الدین. *ورثة الأنبیاء*: ـ بن سیّد عظیم الدین.
۴. «ه، ق»: ـ بن سیّد علی.
۵. کذا. و در مجلهٔ «خاندان اجتهاد» شمارهٔ ۱۰، ص۳، چاپ لکهنو، «ودّیانگر» ضبط شده است.
۶. جایس: تقریباً ۵۰ کیلومتری لکهنو در اُستان رای بَرَیْلی. (از افاداتِ دوستان فاضلم، سیّد شجاعت حسین رضوی و سیّد مراد رضا رضوی هندی)
۷. در مجلهٔ «خاندان اجتهاد» به تای هندی ضبط شده است.

[ولادت]

و اما تاریخ ولادت باسعادت جناب غفران‌مآب: پس[۱] به خطّ شریف آن جناب به نظر رسید که وفات والد من تقریباً در سنهٔ یکهزار و یکصد و نود و یک هجری شد، و عمرش هفتاد و سه سال بود، و ولادت من وقتی شد[۲] که عمر والد[۳] چهل و هشت سال خواهد بود. انتهی.

پس بنا بر این ظاهر می‌شود که ولادت آن جناب تقریباً در سال یکهزار و یکصد و شصت و شش هجری اتّفاق افتاد. و[۴] چون ثابت است که وفات[۵] آن جناب در سال یکهزار و دوصد و سی و پنج هجری واقع شد، می‌باید که مدّت سنّ شریف آن جناب قریب شصت و نه سال بوده باشد، امّا مشهور آنست که آن جناب هفتاد و چهار سال تقریباً عمر یافت، و برین تقدیر سال ولادت آن جناب در قرب سنهٔ یکهزار و یکصد و شصت و یک هجری بوده باشد. و العلم عند الله.

و از بعض افاضل ثقات به سمع رسید که یکی از[۶] اکابر مؤمنین از سکنهٔ نصیرآباد ـ که در زمان و مکان ولادت آن جناب حاضر بود ـ می‌گفت که: آن جناب در شب جمعه متولّد شد؛ در آن وقت دیدم که نوری در آن مکان ساطع بود. انتهیٰ.

[نقد احوال]

و امّا مُجمَلی از باقی احوال خیرمآل آن جناب: پس در کتاب *آئینهٔ*[۷] *حق‌نما*[۸] ـ که تألیف بعض تلامذهٔ آن قدوهٔ ارباب فضل و کمال است ـ که چنین مسطور است که آن جناب در عنفوان شباب علوم عقلیّه را از اعاظم افاضل هندوستان تحصیل فرموده، اکثر کتب درسیّه را از جناب معلّی‌القاب، محقّق نحریر و مدقّق بی‌نظیر،

---

۱. «ه، ق»: ـ پس.
۲. «م»: شده.
۳. «ع»: + من.
۴. «ع»: ـ و.
۵. «ه، ق، ع»: است وفات که.
۶. «ه، م»: ـ از.
۷. «ه، ع»: «آینه» و نیز در سائر موارد.
۸. این کتاب توسط راقم سطور مراحل نهایی تصحیح را طی می‌کند.

ألمعی لوذعی سیّد غلام حسین دکنی إله‌آبادی ـ طاب ثراه ـ تحصیل فرموده[۱]، و تصدیقات شرح *سُلّم*[۲] را از فاضل کامل مولوی حیدرعلی سَنْدِیْلْوی ـ رضی الله عن جدّه وأبیه ـ اخذ فرموده[۳].

مولوی ممدوح خودش حنفی المذهب بود، امّا والد ماجدش جناب مغفرت‌مآب مولوی حمد الله[۴] ـ که شارح *سلّم* و محشی *شمس بازغه* ملّا محمود جونپوری[۵] و

---

۱. شرح حال او در *تکملهٔ نجوم السّماء*، ج ۱، ص ۴۶۷ به نقل از *تاریخ گلزار آصفیه* آمده است، ودر *نزهة الخواطر*، ج ۷، ص ۳۶۱ می‌نویسد: الشیخ العالم الکبیر غلام حسین الحسیني الدکني ثمّ الإله‌آبادي. أحد العلماء المبرزین في العلوم الحکمیة، قرأ بعض الکتب الدرسیة علی الشیخ محمّد أعلم بن شاکرالله السَنْدِیْلْوي، وبعضها علی العلّامة برکة بن عبد الرحمٰن الإله‌آبادي، ثمّ تصدّر للتدریس ببلدة إله‌آباد، أخذ عنه سلام‌الله بن پیر محمّد بن سیف‌الله اللاهوري والسیّد دلدارعلي بن محمّد معین النقوي النصیرآبادي وخلق کثیر، وکان السیّد دلدارعلي یطریه ویبالغ في مدحه کما في *تذکرة العلماء* للفیض آبادي. ومن مصنّفاته رسالة بسیطة في تحقیق الجعل المؤلّف والبسیط.

از او در ص ۲۷۲ نیز یاد خواهد شد و رساله وی در آصفیه ـ هند چاپ شده است.

۲. یعنی *سلّم العلوم* در علم منطق، تألیف قاضی محبّ‌الله بهاری (م ۱۱۱۹)، این کتاب و دو کتاب دیگرش *مسلم الثبوت* در اصول فقه، و *الجوهر الفرد در جزء لا یتجزّی*، از کتبِ درسی و متداول در حوزه‌های علمی هند بوده است. ر. ك: *نزهة الخواطر*، ج ۶، ص ۲۵۲.

۳. شرح حال او در *تذکرهٔ علمای هند*، ص ۵۴ ـ ۵۵ این چُنین آمده: مولوی حیدرعلی سندیلی ابن مولوی حمدالله سندیلی تلمیذ والد ماجد و قاضی احمدعلی سندیلی بود. تکمیل از ملّا باب‌الله جونپوری ـ شاگرد پدر خود ـ کرده، عالم متبحّر و طبیب حاذق و شاعر بود. سپس جماعتی از تلامذه‌اش را بر می‌شمارد، و در عداد آنها سیّد دلدارعلی و فرزندش سیّد محمّد سلطان‌العلماء را به شمار آورده است. پس از آن می‌نویسد: حاشیهٔ میر زاهد رساله و تعلیقات *شرح سلّم* مولوی حمدالله و تکملهٔ ناتمام *شرح سلّم* مولوی حمدالله از تصانیف مشهورهٔ او هستند. به تاریخ ۶ رجب ۱۲۲۵ هجری وفات یافته، در صحن مدرسهٔ پدر خود به سندیله مدفون شد.

شرح حال او (ظاهراً برگرفته از *تذکرهٔ علمای هند*) نیز در *نزهة الخواطر*، ج ۷، ص ۱۵۴.

۴. مولوی حمد الله سندیلوی (م ۱۱۶۰) ولد حکیم شکرالله ولد شیخ دانیال ولد پیرمحمد صدیقی، از ارشد تلامذهٔ ملّا نظام‌الدین بن ملّا قطب‌الدین شهید سهالوی عالم عامل و طبیب حاذق بود. در قصبهٔ سندیله من مضافات لکهنو مدرسهٔ کلان بنا نهاده... عمر گرامی خود به درس و افادهٔ طلبهٔ علوم می‌گذرانید... بسیاری علما و فضلای نامدار از سایهٔ دامن تربیتش سر برآورده‌اند... و از او تصانیف ذیل مشهور و متداول‌اند: *شرح تصدیقات سُلّم العلوم* معروف به حمدالله، و حاشیهٔ *شمس بازغه*، و حاشیهٔ صدرا، *شرح زبدة الاصول* عاملی (*تذکرهٔ علمای هند*، ص ۵۲) و نیز شرح حال او در *تکملهٔ نجوم السماء*، ج ۱، ص ۴۲۰ ـ ۴۲۱؛ *فیلسوف شیرازی در هند*، ص ۵۷ ـ ۶۱.

۵. ملّا محمود جونپوری ابن شیخ محمّد بن شاه محمّد فاروقی، در علوم حکمیه و ادبیه پایهٔ بلند داشت اگر به ←

شارح *زبدة الأُصول* شیخ بهاء الملّة والدین[۱] است ـ شیعی مذهب بوده، و همچنین والد ماجدش حکیم شکرالله طریقهٔ حقّهٔ شیعه داشت، و هم آن جناب بعضی کتب درسیه را از عالم مدقق و فاضل محقّق زکی ألمعی مولوی باب الله[۲] ـ که اکبر تلامذهٔ مولوی حمدالله مرحوم، و هم استاد مولوی حیدرعلی سابق الذکر و بغایت متعصّب بوده ـ فراگرفته، و از غیر ایشان از علمای کبار و مدقّقین ذوی الاعتبار.

و آن جناب سیاحت بسیار کرده هر جا که عالمی از مشاهیر علمای معقول می‌بود رفته با او[۳] مکالمه و مباحثه می‌فرمود؛ چنانکه با مولوی عبد العلی ـ که نهایت تبحّر در علوم عقلیه و تعصّب سخت در مذهب تسنّن وتصوّف داشته و صاحب مصنّفات کثیره است ـ در شاه‌جهان‌پور رفته ملاقات نمودند، و در مقامی که مولوی مذکور درین مسأله که حکم در شرطیه بنا بر رأی اهل منطق در میان مقدّم و تالی، و نزد اهل عربیّت در تالی است، اعتراضی بر کلام جناب مولوی حمد الله مقدّم الذکر کرده بود، آن جناب او را جواب شافی کافی داده ملزم و مُفْحَمْ فرمود، و تلمیذین رشیدین او، یکی مولوی صبغةالله، و دیگری که نامش به خاطر[۴] نمانده، در آن وقت حاضر

← وجودش سرزمین جونپور به مرز [و] بوم شیراز تفاخر می‌جست روابودی. ابتداءً از جدّ خود اخذ علوم کرده بعده به خدمت مولانا محمّد افضل جونپوری به عمر هفتده سالگی تکمیل درس نموده... به افاده و درس علوم پرداخت. تاریخ نهم ربیع الأوّل سال یکهزار و شصت و دو هجری به حیات استاد خود مولانا افضل وفات یافت... و بعد چهل روز او هم رحلت نمود. کتاب *شمس بازغه* در حکمت، و *فرائد في شرح الفوائد* در معانی و بیان مع حاشیهٔ آن و رسالهٔ مختصر چهار ورقی به زبان فارسی در بیان اقسام زمان از تصانیف او مشهورند (*تذکرهٔ علمای هند*، ص ۲۲۱). نسخه‌های فراوانی از *شمس بازغهٔ* او در کتابخانه‌های هند موجود است. و از کتاب *الفرائد* او در کتابخانه ندوة العلماء (۴۷) بلاغت و *مفتاح العلوم* (۱۶۶۳/۲۱۹۳) و از دیگر آثار اوست: *الحکمة البالغة*، ندوة العلماء (۳۵) فلسفه و حکمت، *الدوحة المیادة في الصورة والمادّة*، ندوة العلماء (۴۲) فلسفه و حکمت.

۱. «ع»: بهاء الدین والملّة. نسخه‌ای از شرح *زبده* و حاشیهٔ *شمس بازغهٔ* او در کتابخانهٔ ممتازالعلماء به شماره‌های (۳۰۸، ۴۰۴) موجود است، و نیز نسخه‌ای از حاشیهٔ *شمس بازغه* و *شرح سلّم العلوم* او در کتابخانهٔ ندوة العلماء به شمارهٔ (۱۴) فلسفه و حکمت، و (۱۱۶ ـ ۱۲۰) منطق، و *شرح زبدهٔ* او در *مفتاح الکنوز الخفیة*، ج ۱، ص ۹۶، ش ۷۲۵/۱۵۸۳ شناسانده شده است.

۲. نک: شرح حال باب الله جونپوری در: *فیلسوف شیرازی در هند*، ص ۸۱ ـ ۸۲.

۳. «م، ع»: به او.

۴. «م»: خاطرم.

بودند، چنانچه فیما بین طلبه و محصّلین آن گفتگو شایع و مشهور السنهٔ طلاب مذکور است.

و همچنین روزی در بلده شاه‌جهان‌آباد[۱] مولوی حسن[۲] در مسجد جامع نشسته بود که آن جناب بر مقامی از حاشیهٔ مصنّفهٔ مولوی ممدوح که بر *شرح هدایه حکمت* ملّا صدرا نوشته در مقامی که متعلّق به یکی از ادلّهٔ ابطال جزء دارد اعتراضی فرمود که از عهدهٔ بحث آن حضرت بر نمی‌توانست آمد، و تفصیل آن را مقامی دیگر می‌باید.

بالجمله علوّ کعب و طولِ باع آن جناب درین علوم از اکثر مصنّفات عالیه‌اش ظاهر و هویدا می‌شود، لا سیّما از حاشیه[ای] که بر *شرح هدایه حکمت* ملّا صدرای شیرازی صاحب *اسفار* و شارح *کافی* کلینی تحریر فرموده و مسائل غامضهٔ عقلیّه و أشکال و دلائل هندسیّه در آن درج نموده است.

و آن جناب بعد فراغ از[۳] علوم عقلیّه به زیارت عتباتِ عرشْ‌درجات مشاهد ائمّهٔ معصومین علیهم‌السلام مشرّف شده، در خدمت افاضل علمای آنجا تحصیل علوم دینیّه پرداخت ـ کما سیأتي ـ؛ و باز اوقات شریف را مصروف به نشر علوم حَقّه فرمود.

مولد و منشإِ آن منبع هدایت و ارشاد، قصبهٔ جایس و نصیرآباد است که سه منزلی از شهر لکهنو واقع و مسکن سادات والاتبار و بنی‌اعمام آن عالی‌مقدار است.

---

۱. شاه‌جهان‌آباد = دهلی.

۲. محمّدحسن بن غلام مصطفی سَهالْوی لکهنوی فرنگی محل (م ۱۱۹۸ یا ۱۱۹۹) از بزرگترین علمای هند که او را همسنگ فارابی و ابن سینا می‌پندارند. آثار فراوانی از او به جا مانده ۱ ـ ۳. شروح و حواشی بر سه تعلیقهٔ میرزاهد. ۴. شرح بر ***مسلّم الثبوت***؛ متن از محبّ‌الله بهاری. ۵. شرح بر ***سلّم العلوم*** در منطق که متن آن تصنیف بهاری نامبرده است. بسیاری بر شرح مزبور تکمله یا حاشیه نوشته‌اند که از آن میان حاشیه مفتی محمّد عبّاس شوشتری است که در شرح حال او خواهد آمد. ۶. ***غایة العلوم ومعارج الفهوم*** در منطق. ۷. حاشیه بر ***شمس بازغه*** که در آن از آقا حسین خوانساری و بسی بیشتر از او از میرداماد ستایش و از نظریات آن دو دفاع کرده است. ۸. حاشیه بر ***شرح هدایة حکمت*** صدرا که آن را بسیار سودمند شمرده و گفته‌اند که وی با نگارش آن به قلب فلسفه نفوذ کرد که در آن، گاهی به خرده‌گیری از صدرا نشسته است. ر. ك: ***فیلسوف شیرازی در هند***، ص ۶۲ ـ ۷۵؛ ***نزهة الخواطر***، ج ۶، ص ۲۹۶ ـ ۲۹۸؛ ***تذکرهٔ علمای هند***، ص ۱۸۵.

۳. «م»: ـ از.

و در آنجا آن جناب امکنهٔ رفیعه و باغات و عقار متعدّده دارد و مسجدی رفیع بنا فرموده، و ملّا محمّد شوشتری، المتخلّص به «خطا»، ذاکر جناب سیّد الشّهدا ـ علیه التّحیّة والثّنا[1] ـ، این قطعه‌در تاریخ بنای آن[2] گفته:

امـام سـبحهٔ اسـلام در مـناهج حـق — امـین مـخزن اسـرار مـلّت بـیضا
که علم عقلی و نقلی به جنب دانش او — مـثال قـطره بـود در مـقابل دریـا
ز بـوستان سـیادت، گـلِ هـمیشه‌بهار — ز حُسنِ خُلق، بهشتی برای خَلق خـدا
به اسم اعـظم نـامش نـمی‌رسد نـامی — که نام او علی است و علی بـود اعـلا[3]
چو جدّ خود اسدالله در مـقابل خـصم — نـرفته است ز دلداریَش قـدم از جـا
به ارث منصب معماری از خلیلش بود — از آن به موطن خود کعبه[ای] نهاد بـنا
شـبیه عـرش بـود مسـجد نـصیرآبـاد — که سنگ صفّه‌اش آئینه‌ایست عرشْ‌نما
تبارَکَ‌اللهَ از این مسجدی که تاریخش — نوشته کِلکِ قـضا مسـجد خـجسته‌بنا

---

۱. میر عبداللطیف شوشتری در *تحفة العالم*، ص ۴۳۱ ـ ۴۳۲ (وظـاهراً بـرگرفته از او در *مـرآة الأحـوال*، ج ۱، ص ۵۱۷ ـ ۵۱۸) شرح حال او را آورده که با اندکی تلخیص و تصرّف نقل می‌کنیم: مولانا محمّد شـوشتری، «خطا» تخلّص شاعری نغز گفتار و مصاحبی پسندیده اطوار و با من از شوشتر الفتی استوار داشت. مولانا در شوشتر که به سنّ تمیز رسید و طبیعت خود را موزون دید، از آنجا برآمده، در شیراز بیضا ـ که مجمع فـضلا و شعرا بود ـ و بعض بلدان عراق عجم، با جمعی از شعرای معاصر مختلط گردید. در آن هـوای روح‌پـرور و از صحبت سخنوران فیض‌گستر، زبان او را روانی به هم رسید و به جرگهٔ ایشان درآمد. نازک خیال و قصاید غرّا و مراثی نیکو در مدح ائمهٔ هدیٰ و سیّد الشهداء ـ صلوات الله علیهم ـ دارد و دیوانی به قدر ده دوازده هزار بیت از او دایر است. و در شعر گردهٔ سلمان ساوجی را می‌دارد و از قصاید سلمان عکس برگرفتن بازوی قوی و دست رسا می‌خواهد. در تعزیه‌داری و مرثیه‌خوانی بیهمال و در حسن صوت و سرائیدن نغمات و مهارت در موسیقی و آداب صحبت عدیم‌المثال است. در مجالس تعزیه و خواندن مراثی، هر قدر مردم به هر خوشوقتی و قساوت قلب که باشند، همه را بمرتبه‌ای بگریاند که بیخود شوند. و در مجالس منادمت به زمزمه و بذله سنجی، هر قدر که مجلسیان مغموم و از زهّاد باشند، بخنداند و به نشاط آورد. به هند افتاده، از آصف‌الدوله اعزاز یافت و به روضه‌خوانی تعزیه‌خانه‌ای که ذکر آن گذشت او را مفتخر گردانید. تا حال در آن دیار و به آن خدمت عُـظمیٰ افتخار و روزگاری به آسایش دارد. تا در آن شهر بودم روز و شب پیوسته انیس و جلیس بـود و بـه رنگـین صحبتی و نغمات دلکش زنگ کُلْفَتْ از کانون سینه می‌زدود.

۲. «ه، ق»: ـ آن.
۳. «ق»: که نام اوست علی و علی بود اعلا.

خلاصه آنکه[۱] بعد بنای جمعه و جماعت ـ بر نهجی که مبیّن خواهد شد ـ ، رحل اقامت در بلدهٔ طیّبهٔ لکهنو انداخت، اگر چه این بلده پیشتر دار الجهل بود، امّا به یمن قدوم میمنت لزوم آن جناب الحال دار علم و کمال، و محلّ[۲] سکونت علما و شیعیان گردیده، دعوی همسری با بلاد ایران و خراسان ـ که بلاد شیعیان است ـ دارد؛ و لله الحمد علی ذلك.

تا اینجا از کتاب *آئینهٔ حق‌نما* نقل کردیم.

و آن عالی‌جناب ـ طاب ثراه ـ در رسالهٔ اجازه خود ـ که از برای خلف اکبر و ارشد خود، جناب مجتهد العصر و الزمانی ـ دام ظلّه العالی ـ ، قلمی فرموده‌اند ـ ، پاره[ای][۳] از احوال عزم خود به سوی عتبات عالیات بعد از تحصیل علوم[۴] رسمیّه عقلیّه از فضلای هندوستان و مشرّف‌شدن خود به خدمت علمای مجتهدین امامیّه مجاورین مشاهد مقدّسهٔ ائمّهٔ طاهرین، و[۵] استفادهٔ علوم دینیّه از ایشان، و بنای[۶] جمعه و جماعت در هندوستان بعد از مراجعت از آن امکنهٔ شریفه ذکر نموده‌اند، از آن جمله آنچه به احوال ایشان تعلّق داشت در مواضع متفرّقه به تقریب ذکر ایشان گذشت.

بالجمله خلاصه‌اش آنکه آن جناب می‌فرمایند که: من بعد از آنکه علوم رسمیّه و نقلیّه را از علمای دیار هندیهٔ خود[۷] ـ که اکثری از ایشان مخالف فرقهٔ حقّهٔ امامیه بودند، و مذهب سنّیان حنفیّه[۸] ماتریدیّه داشتند ـ حاصل نمودم، و از تحصیل آن علوم فارغ شدم، و دقّت نظر در خفایای اسرار آن نمودم، صدق همّت و خوبی نیّت من برانگیخت مرا بر آنکه به سوی مشاهد ائمّهٔ عراق، یعنی نجف اشرف و کربلای معلّی و مزار کاظمین ـ صلوات الله علی مشرّفیها الأطهار ـ ، سفر کنم، و در سال یکهزار و یکصد و نود و سه هجری عازم آن سفر خیرأثَر شدم.

---

۱. «م»: ـ آنکه.
۲. «ع»: ـ و محل.
۳. «ه، ق»: ـ پاره‌ای.
۴. «ع»: علمهای.
۵. «ه، ق»: ـ و.
۶. ق: «نماز» بدل «بنای».
۷. «ع»: ـ خود.
۸. از «ه» و اجازهٔ سیّد دلدارعلی، و در سائر نسخ: + و. و در «ق»: حنفیّه و.

پس چون به زیارت مشاهد منوّرهٔ ایشان مشرّف شدم، و چشمهای خود را بـه کُحلِ خاک پاک روضهٔ مقدّسه‌شان منوّر کردم، و به دستهای دعا و انگشتهای زیارات ذخیرهٔ دُرَرِ مثوبات و جواهرِ فـیوض و حسـنات[۱] انـدوختم، بـه خـدمت عـلمای کرام ـ که در آن جای اقدس مقیم بودند ـ حاضر شـدم، و از انـوار وجـود ایشـان روشنیهائی که قلوب اهل ایمان و اسلام به آن جلا[۲] یابد اقتباس نمودم، و از سخنان ایشان گوهرهای کلماتِ حَقّه تحصیل نمودم، و از مجالس ایشان دُرَرِ[۳] حکـمتهای رَبّانیه برچیدم، و قدری کتاب *استبصار* تألیف شیخ طوسی ـ علیه الرّحمه ـ و رسالهٔ[۴] ***فوائد حائریه*** را به خدمت مصنّف آن، عالم علّامه، [۵]فاضل فهّامه، مولانا جناب آقـا محمّد باقر بهبهانی بن شیخ محمّد اکمل ـ علیهما الرّحمه ـ قرائت نمودم، و پاره[ای] از *شرح مختصر نافع* ـ یعنی شرح کبیر ـ را در حضرتِ مصنّفِ آن، فقیه عالم، بقیّة المجتهدین، مولانا و مقتدانا جناب سیّد علی طباطبائی، سماعت نمودم.

و در آن زمان جناب مستطاب مولانا سیّد محمّد بن مرتضی مـعروف بـه سـیّد مهدی طباطبائی ـ رفع الله درجته ـ در حجاز تشریف داشت، و هنوز از سفر مکّـهٔ معظّمه[۶] به سوی مسکن خود ـ که در نجف اشرف بود ـ مراجعت نفرموده بود، لکن[۷] من با وجودی که استفادهٔ علوم در خدمت علمای مجاورین کربلای معلّی می‌نمودم برای ملاقات آن سیّد قُدسی‌صفات در غایت اشتیاق و فرط تمنّا بودم؛ زیرا که بـه زبانی[۸] ثقات، بلکه به تواتر اخبار حال فضائل و کمالات آن جناب شنیده بودم. پس چون آن جناب به سوی نجف اشرف مراجعت نموده به زیارت و مـجاورت مـزار فائض‌الأنوار مرتضوی فایز[۹] شد، من از کربلا به نجف رفتم، و غایت تمنّای استفاده

---

۱. «ع»: فیض و فیوض الحسنات.
۲. «ه، ق»: ـ جلا.
۳. «ع، م»: دُرّ.
۴. «ع»: ـ رساله.
۵. «ع»: + و.
۶. «م»: + زاد الله شرفها.
۷. «م»: لیکن.
۸. کذا في الأصل، وعلى الظّاهر یاءِ بَدَلِ کسره است که از دیرباز در نگارشهایِ فارسی و دستنوشتها نـمونه‌های فراوان دارد. (جویا جهانبخش)
۹. «م»: فائض.

و استفاضه از او[۱] داشتم. چون حاضر خدمت آن جناب شدم اوصاف حمیدهٔ او را زیاده‌تر از آنچه شنیده بودم یافتم. و پاره[ای] از کتاب ***وافی*** و ***معالم الأصول*** را به خدمت او قرائت نمودم؛ و اگرچه مدّت صحبت و استفادهٔ من به خدمت آن جناب زمان قلیلی بود، لکن[۲] بحمد الله فیوض کثیره و فوائد علوم وافره به یمن افادهٔ آن جناب بر من فائض شد.

و دیگر از جمله اساتذهٔ من که در کربلای معلّیٰ به خدمت ایشان قرائت احادیث نموده‌ام، جناب عالم فاضل کامل سیّد محمّد مهدی ابن ابی القاسم شهرستانی ـ أعلی الله درجته ـ بود.

پس بعد حصول استفاده ازین علمای کرام و فقهای ذوی الاحترام در عرصه[ای] قلیل، امری چند باعث مراجعت من از آن اماکن متبرّکه شد و عزم زیارت والده‌ام و ملاقات عیال و معاودت به سوی وطن ـ که از صدها[۳] سال مسکن آبای من بود ـ، بر دلم قرار گرفت.

پس وقتی که از کربلا و نجف مهاجرت نمودم به سعادت زیارت حضرت کاظمین علیهما السلام فائز شدم؛ و از حسن اتفاق آنکه جناب سیّد مهدی طباطبائی سابق الذکر در آن جای اقدس وارد شده بود و عازم زیارت حضرت عسکریین علیهما السلام بود؛ پس سعادت صحبت و همراهی[۴] آن جناب را در آنجا غنیمت شمردم. و از وقت رفتن آن جناب به سوی سُرّ من رأی تا زمان مراجعت به سوی کاظمین علیهما السلام، فیض‌یاب برکت خدمت آن جناب بودم، و دُرر فوائد و غُرر فرائد از فیض صحبتش یافتم، و از ریاحین فیوض کثیره دامن حال خود را پر کردم.

و در تمام این مدّت به سبب بعضی[۵] عوائق اتّفاق نشد که در آن زمان از خدمت اساتذهٔ سابق الذکر طلب اجازهٔ روایت نمایم. پس در حین مراجعت از آنجا بعد قطع

---

۱. «ه، ق»: ازو.
۲. «م»: لیکن.
۳. «ع»: صد.
۴. «م»: همراه.
۵. «ع»: بعض.

منازل و تعب مراحل در سنهٔ یکهزار و یکصد و نود و چهار هجری به مشهد مقدّس حضرت امام رضا علیه السلام رسیدم، و به زیارت مزار فائض‌الأنوار آن حضرت مشرّف شدم. و جناب علّامهٔ جامع المعقول و المنقول، مجتهد بی‌نظیر، مولانا سیّد مهدی بن هدایت الله اصفهانی مشهدی، در آن جای اقدس مقیم بود، پس شرف ملاقات آن جناب یافتم، و ذخیرهٔ کنوز فیوض از خدمتش اندوختم. و آن ایّام اواخر ایّام سرما بود که سفر در آن وقت از آن بلاد متعذّر است، پس لا بدّ فرصت قیام را در[1] آنجا غنیمت دانستم، و به این ذریعه در آن بقعهٔ مقدّسه اقامت نموده، و هر روز بعد از فائز شدن به زیارت مرقد حضرت امام همام علیه السلام به خدمت آن عالم علّام حاضر می‌شدم، و در وقتی که آن جناب در افادهٔ درس علوم به تلامذهٔ خود ـ که صاحبان عقول کامله و ارباب افهام بودند ـ مشغول می‌شد، شریک استفاده می‌شدم. پس بسیاری از لآلی تحقیقات را از خدمتش به دست آوردم، و بسیاری از ریاحین فوائد از حدائق مجلس آن جناب برچیدم.

بعد از آن، وقتی که ایّام سرما منقضی شد و هوا به اعتدال آمد از خدمت آن جناب رخصت گرفتم، و آن جناب بر پشت کتابی اجازهٔ مختصره برای من نوشت، و به این عطیّهٔ عظمیٰ مرا سرفراز فرمود.

پس از آنجا مهاجرت به سوی وطن نمودم، و حال آنکه به سبب مهاجرت از آن مشاهد مشرّفهٔ[2] ائمّهٔ انام، و مفارقت از خدمت آن اساتذهٔ کرام و علمای فخام، غریق بحر احزان[3] و آلام بوده‌ام. و چون بعد از طی منازل به وطن رسیدم، و به عیال و اقارب خود ملحق گردیدم، بعضی امور باعث آن شد که درین بلده، یعنی لکهنو ـ صانها الله تعالی ـ که مرجع خلائق است، مقیم شدم.

و بعد از آن گاهی به مطالعهٔ کتب دینیّه، و گاهی به درس‌دادن برادران مؤمنین که از طالبان علوم و معارف یقینیّه بودند اشتغال داشتم، و در بعضی اوقات به تحریر

---

۱. «ع»: + آن وقت در.
۲. «هـ»: ـ مشرّفه.
۳. «م»: حزن.

بعض مطالب علميّهٔ اصوليّه يا فروعيّه و ديگر افادات مصروف می‌شدم[۱]، و در همين حال بودم كه ناگاه[۲] روی دين مبين و پيشانی حق و يقين درخشان و متلألی گرديد، و آفتاب هدايت طالع شد، و سحاب ظلمت غوايت پاره پاره گشت، كه حق تعالی بعض رؤسای شهر از اهل دين را توفيق عطا فرمود و دل او را از بـرای رواج‌دادن بعضی آثار شرع متين منشرح گردانيد و عزم خيری را در دلش انداخت كه بـاعث نيک‌نامی او در دنيا و بلندی درجهٔ او در عقبی شود؛ و آن اينكه بنای برپا نمودن نماز جمعه و جماعت بر طبق مذهب اهل بيت عليهم‌السلام در خاطرش قرار گرفت. پس تمشيت اين مرام را از من خواست، و در تفويض اين منصب[۳] به من و در قبول‌كردن من آن را اصرار بسيار فرمود، هرچند كه به سبب حق نعمت او گنجايش رد كردن سؤالش نداشتم، ليكن[۴] دلم از قبول آن استعذار می‌نمود و[۵] می‌خواستم كه مرا از اجابت آن معاف دارد؛ زيرا كه:

اوّلاً اين[۶] منصب منصبی بزرگ و[۷] جليل القدر بود، و مرتبهٔ من از مراتب علما و كملای مذهب حقّهٔ اماميّه قاصر و كمتر بود.

و ثانياً چون به سبب تسلّط اهل خلاف و شوكت اهل طغيان و اعتساف درين بلاد نماز جمعه و جماعت در زمان گذشته برين منوال منعقد نگرديده بود، لهذا در وقوع آن نوعی از استعجاب و استغراب مردم و احتمال خلل اندازی از جانب بعض مخالفين بدكردار بود.

امّا چون دانستم كه آن رئيس در ترويج دين مبين نيّت صادق دارد، و همّت او به سوی إعلای مذهب ائمّه معصومين عليهم‌السلام مصروف است، و با[۸] اين همه مشاهده كردم كه تسلّط مخالفين ضعيف گرديده و اركان معاندين متزلزل شده است، ترسيدم كـه مبادا حق تعالی مرا در صورت معطّل‌گذاشتن اين امر[۹] خير، با وجود رفع عـلّت و

---

۱. «م»: شدم.
۲. «ع»: + كه.
۳. «ع»: + به منصبی بزرگ.
۴. «ق»: لكن.
۵. «ع، ه، ق»: ـ و.
۶. در نسخ: + به.
۷. «ق، ع»: ـ و.
۸. «ع»: به.
۹. «ع، ه، ق»: ـ امر.

اتمام حجّت، مورد مؤاخذه و عقاب اُخروی گرداند. پس به دست استعانت از درگاه الهی دامن همّت را فراداشتم، و به میل تمام به سوی قبول[۱] کردن سؤال آن رئیس مائل شدم، و اعانت به حق تعالی جُسته شروع به اقامت جمعه و جماعات نمودم، بعد از آنکه مسألهٔ جواز نماز جمعه در این زمان را ـ که زمان غیبت امام علیه السلام است ـ در رساله علیٰ حده از روی احادیث شریفه و آیات کریمه مندرج ساخته[۲]، ترجیح آن را به اثبات رسانیده بودم.

پس در اظهار و ترویج شعائر ایمان و اسلام بذل جهد و کوشش نمودم، و[۳] مردم را به سوی عقائد حَقّه پنهان و آشکارا دعوت نمودم[۴]؛ گاهی ایشان را به حکمت و نصایح و[۵] موعظه حسنه برای پیروی پیغمبر خدا و اهل بیت طاهرین آن حضرت به سوی راه خدا دعوت کردم و می‌کنم، و[۶] گاهی با خصوم برای اقتدای[۷] به ائمّهٔ ماضین و فرمانبرداری ربّ العالمین مجادلهٔ احسن نمودم و می‌نمایم، و الحمد لله که او ـ تعالی ـ به فضل خود این شجرهٔ مساعی مرا ثمرهٔ مراد بخشید، و شاخسار دوحهٔ اسلام را شاداب، و گلستان عقائدِ حَقّه را تازه و سیراب گردانید، و معالم دین مبین که مندرس شده بود، و ارکان احکام ائمّهٔ معصومین که متزلزل و منهدم گردیده بود[۸]، همه از سر نو محکم و مستقیم گشت. بسیاری از اهل ایمان که جاهل بودند ضروریّات دین و مذهب را شناختند، و مذاهب[۹] فاسده را که در اهل آن داخل بودند ترک نمودند، لیکن[۱۰] هنوز اعوجاج و انحراف از راه نیک، در طبایع اکثر مردمان باقیست[۱۱]. (انتهی محصّلُ بعض کلامه ـ رحمه الله تعالیٰ).

فأقول: وكان ذلك منه ـ طاب ثراه ـ بين خمول الدولة التيمورية وبروز الدولة

---

۱. «ع»: قبله.
۲. «ع»: ـ ساخته، «ه، ق»: ساختند.
۳. «ع»: ـ و.
۴. «ع»: + و.
۵. «ع، ق»: ـ و.
۶. «ع»: ـ و.
۷. «ع»: اقتدا.
۸. «ع، ه، ق»: ـ بود.
۹. «ع»: ـ را شناختند، و مذاهب.
۱۰. «ق»: لکن.
۱۱. «ه، ق»: باقی.

الإنگليسية[1] في بلادنا الهندية، كقيام جدّه مولانا الإمام الهمام جعفر الصادق عليه السلام بنشر علوم آبائه الطاهرين ـ صلوات الله عليهم أجمعين ـ عند أُفول الدولة الأموية وحدوث الدولة العباسية في البلاد الحجازية والعراقية، حيث ما لم يكن شدّة التسلّط في البين لأصحاب إحدى الدولتين، فظهر الحقّ الحقيق بالاتباع، وانتشر علوم أهل بيت النبي المطاع، وذلك هو الفوز العظيم، و تأييد ظاهر من الربّ القدير الكريم.

و مراد آن جناب از آن رئيس كه باعث بناى نماز جمعه و جماعت به آن جناب شد، نَوّاب مستطاب، وزير الممالک، جنّت‌آرامگاه آصف الدوله مرحوم[2]، و نايبشان[3]، نَوّاب سرفراز الدوله مرزا حسن رضاخان مغفور بوده‌اند؛ كه به ترغيب زبدة الأفاضل[4]، ملّا محمّد على فيض‌آبادى، و تحريص شاه على اكبر صوفى[5]، متوجّه اين امر خير شدند.

---

۱. «ه، ق»: الإنگلسية، «ع»: الإنگلشية.

۲. شرح حال او در *تحفة العالم*، ص ۴۲۳ ـ ۴۲۷ (و ظاهراً با استفاده از آن در *مرآة الأحوال*، ج ۱، ص ۵۲۱ ـ ۵۲۶) آمده: نوّاب آصف الدوله بهادر يحيى خان، وى از احفاد سعادتمند خان برهان‌الملک كه از اعاظم امراى محمّد شاهى و در *تاريخ نادرى* مجملى از احوال او مسطور است. آصف الدوله اگرچه در رياست و ضبط مملكت و تنسيق امور حكمرانى آنچه مى‌بايست نبود و بالذّات از عهدهٔ تمشيت امر خطير رياست بر نمى‌آمد و به تأييد انگليسيه فرمانفرمائى بالعرض داشت، ليكن در سخاوت ذاتى و جود فطرى حاتم روزگار، و در ايثار و بذل به هر وضيع و شريف بى‌اختيار، و احدى نبود كه از رشحات كف دريا بارش بى‌بهره باشد. در نظر همّتش بحر و كان عالم را قدر برگ كاهى، و خزاين روى زمين را مقدار سرگياهى نبود. كاروانسرائى عالى به جهت زوّار و سكنهٔ عتبات عرش درجات بود كه مدام جمعى كثير و جمّى غفير در آن بودند... و يكى از كارهاى خير آن سعادتمند آوردن آب فرات است به ارض غَرى... از فرط ولاى ائمّهٔ اطهار و جدّ و جهدى كه به مراسم تعزيه‌دارى سيّد الشهداء داشت، تعزيه‌خانه‌اى و مسجدى عالى در جنب آن قريب به خانه خود بنا نهاد و مبالغ خطير صرف عمارت و تزئين آن نمود... در تمام اين كشور عمارتى به آن بزرگى و وسعت و روح فضا جاى ديگر نيست... بعد از سه ماه كه در آن شهر بودم آصف الدوله اين جهان را بدورد و داعى حق را اجابت نمود ـ حشره الله مع أوليائه الأطهار. و چون با همه رأفتى يكسان داشت، در آن روز ولولهٔ عظيم در آن مصر اعظم، نمونهٔ روز محشر و فَزَعِ اكبر برخاست. عامّهٔ خلايق از مرد و زن به گريه و زارى و به نوحه و بى‌قرارى بودند و از در و ديوار آن شهر صداى شيون بلند و عجب رستخيزى برپا بود. و در همان تعزيه‌خانه او را مدفون و پسر خواندهٔ او وزير على خان را به جاى او منصوب نمودند.

۳. «م»: نائب ايشان.

۴. «ه، ق»: ـ زبدة الأفاضل.

۵. شرح حال او در ص ۲۵۴ خواهد آمد.

چنانچه در *آئینهٔ حق‌نما* مذکور است که آن جناب بعد از تحصیل علوم رسمیّه چون به ارادهٔ زیارات[۱] عتبات عالیات ـ علی راقدیها آلاف التّحیّات والصلوات ـ از بلدهٔ لکهنو روانهٔ کربلای معلّیٰ شد، و بعد ورود به آن مکان ملائک پاسبان، و تحصیل شرف زیارات علمای مشاهد ائمّهٔ انام ـ علیهم السلام و علیهم الرضوان ـ ، استفادهٔ بعضی فوائد از علوم دینیّه در خدمت سراپا برکت ایشان نموده، بعد[۲] انقضای مدّت یسیر به سوی بلدهٔ لکهنو ـ که از مدّت مدید محلّ اقامت آن والاجناب بوده است ـ مراجعت فرمود، و[۳] نظر به توسّل قدیم عیال خود را از موطن اصلی ـ که نصیرآباد است ـ طلبیده، در ظلّ عاطفت جناب ولی نعمت و احسان نَوّاب حسن رضاخان مرحوم به رفاهیت و اطمینان خاطر اوقات خود را به سر برده، مشغول تدریس و تصنیف رسائل و کتب[۴] علوم دینیّه گردید[۵]؛ که از آن جمله کتاب ***أساس الأُصول*** و دیگر کتب و رسائل است.

درین اثنا قدوة الأفاضل و فخر الأماجد والأماثل، مقبول بارگاه اله[۶]، ملّا محمّد علی ملقّب به پادشاه[۷] ـ طاب ثراه ـ که در علم فقه عَلَم اشتهار برافراخته، و در

---

۱. «م»: زیارت.
۲. «ع»: + از.
۳. «ه، ق»: ـ و.
۴. «ع، ه، ق»: کتاب.
۵. «ع»: گردیده.
۶. «ع»: الله.
۷. مؤلّف ***سبیکة الذهب*** نوشته است: «ملّا علي پادشاه الكشميري كان جامعاً بين الدنيا والدين، يدرّس العلوم من المنطوق والمرسوم ويشيع مسائل الحلال والحرام ويرشد الأنام بأُصول الدين وفروعه في الليالي والأيّام، شاغلاً بترويج الأحكام الشرعية وتدريس المسائل الأصلية والفرعية.» (***مطلع أنوار***، ص ۳۶۶).
در ***نجوم السّماء***، ص ۳۷۵ وی را از تلامذهٔ ملا عبد الکریم مشهور به «راستگو» که یکی از افاضل کشمیر است می‌داند. مؤلف ***نجوم*** پس از نقل عبارت ***تذکرة العلماء*** می‌نویسد: «وفات ملا علی در بلدهٔ فیض آباد اتفاق افتاد و در مقام نیابه که از مواضع آن بلده است در بعض مکانات خود مدفون گردید».
پس از آن ۶ تن از اولاد ذکور او را بر شمرده است.
آقا بزرگ در ***الذریعة***، ج ۲۳، ص ۲۲۴ از کتاب ***المواعظ*** او به فارسی بلیغ یاد کرده است و نوشته است: «للمولى محمّد علي الكشميري الملقّب بپادشاه المتوفّى بفيض‌آباد في سنة ۱۲۲۱، والنسخة بخطّه في مجموعة بياضية كبيرة مشرفة على التلف لو لم يصحف عند أحد أسباطه المولوي حسن يوسف الحائري بكربلاء».

←

فیض‌آباد رحل اقامت انداخته بود،[1] رساله[ای] در بیان فضیلت نماز جماعت ـ که از احادیث مأثوره و غیر آن به ادلّهٔ شرعیه واضح است ـ تألیف نموده[2]، و خطبهٔ آن را به نام نامی جناب نَوّاب مرحوم مزیّن فرموده، و به[3] پنج باب مبوّب گردانید؛ و باب چهارم آن را[4] متضمّن اسامی دو سه کس را ـ که بر طبق تحقیق‌شان درین بلاد قابلیّت پیشنمازی داشتند ـ نوشته، و باب پنجم را متضمّن التماسی که به خدمت وزیر الممالک نَوّاب آصف‌الدوله مرحوم کرده، در آن رساله مندرج ساخته، مرسل نمود.

چنانچه عبارت باب چهارم اینست که: بزرگانی که قابل امامت نماز بلا ارتیاب و مقرّبان درگاه ربّ الأرباب‌اند، و احدی را مجال طعن بر ایشان نیست، و نور علم از ناصیهٔ جمال ایشان پیداست، و فروغ صلاح عمل از چهرهٔ جمال ایشان هویدا است. یکی از آن جمله عاکف کعبهٔ مقبلی و سعید ازلی میر دلدارعلی است، که از سالکان راه و مقرّبان درگاه است؛ بشریست فرشته سیرت، و آدمی قدسی سریرت، که انوار عرفان و اشعّهٔ ایمان از حلیه‌اش درخشان است، و فروغ علم و عمل از چهره‌اش تابان، رافع اعلام شعائر شرع سیّد الأنام، و سرمایهٔ برکت خواص و عوام[5]، زبدهٔ اذکیای[6] فحول، جامع علوم منقول و معقول، بحریست موّاج، و ملکی کرامت امتزاج، بالاهتداء حقیق و بالاقتداء یلیق، از مجتهدین کربلای معلّیٰ و مشهد مقدّس

← عبد الحی حسنی در دو جا از کتاب ***نزهة الخواطر***، ج ۷، ص ۳۳۹ و ۴۶۷ شرح حال او را نوشته است. در موضع اول به نام «ملّا علی پادشاه کشمیری» و در جای دوم به عنوان «شیخ محمد علی کشمیری»، در ص ۳۳۹ به نقل از ***سبیکة الذهب*** می‌نویسد: «الشیخ الفاضل علي پادشاه الشیعي الکشمیري. کان من العلماء الأعلام بفیض آباد، یدرّس ویفید ویرشد الناس إلی الفروع والأُصول علی مذهب الشیعة».

و در ص ۴۶۷ آورده است: «الشیخ الفاضل محمّد علي الشیعي الکشمیري ثمّ الفیض‌آبادي، أحد العلماء المشهورین. ولد ونشأ بکشمیر، وقرأ العلم علی عبد الحکیم الکشمیري، ثمّ قدم فیض‌آباد واستوطن بها. له رسالة في فضل الصلاة بالجماعة، وهو أوّل من حرّض أُمراء الشیعة علی إقامة الجمع والجماعات علی مذهب الشیعة الإمامیة، مات بفیض‌آباد ودفن بها».

۱. «م»: + و.
۲. «م»: + است.
۳. «ع، م»: «در» بدل «و به».
۴. «م»: ـ آن را.
۵. «ع»: عام.
۶. در همهٔ نسخه‌ها: ازکیای.

ثامن ائمّهٔ هدی، سجلّ افتا را به مهر و توقیع رسانیده و استفاضه فقهیّه نموده است، بر محکِ اعتبار ایشان طلایش کاملْعیار برآمده،[۱] تحمّل مشقتهای دور و دراز کرده، گوهر اجتهاد به دست آورده، سعیش مشکور و مشقّتش مأجور شده؛ صدق الله العلي العظيم ﴿والذين جاهَدُوا فينا لَنَهْدِيَنَّهُمْ سُبُلَنا وإنّ اللهَ لمَعَ الْمحْسِنِين﴾[۲-۳].

صاحب نفس قدسی و مَلَکی — فاضل ذوفنون و طبع زکی
حُسنِ خلق و تواضعی که به اوست — هر دو شاهد به خوبیی که دروست
بحر موّاج علم معقولست — قمر برج علم منقولست
رفع الله قدره الأعلیٰ — شرح الله صدره الأزکیٰ

پرهیزکاران دیگر هم از تلامذهٔ ایشان، ذو النّفس القدسیه و الخصال المَلَکیه، شعلهٔ ادراک و ذکا، سیّد مرتضی، و متقی قدسی‌مآثر و نقاوت‌مظاهر، مرزا محمّد خلیل زائر که بلا شبه قابل امامت نمازند[۴]. حقیقةً وجود این بزرگان عالی‌مقدار اقبال سرکار دولتمدار است.

و عبارت باب پنجم اینکه: نَوّاب نامدار سلامت! چون فضیلت نماز جماعت به نصوص قاطعهٔ قرآن مجید و احادیث ثابت شده، و حضرت سیّد المرسلین و حضرات ائمّهٔ معصومین ـ صلوات الله علیهم أجمعین ـ به تأکید امر نموده‌اند. و مجتهدین و محدّثین، متقدّمین و متأخّرین در هر عصری نماز به جماعت می‌کردند. و[۵] احدی از علمای اسلام انکار فضیلت این نمی‌کند، و همیشه حکّام و سلاطین مروّج و معین شرع متین بوده‌اند. اگر به ذات مبارک اندکی متوجّه این امر شده در قلمرو دولت خداداد حکم به گزاردن[۶] نماز جماعت نمایند، همه امتثال فرمان واجب‌الإذعان خواهند نمود. و سیّد دلدارعلی را ارشاد پیشنمازی فرمایند که مروّج ملّت بیضا و شریعت غرّا خواهند بود، و به بنای این امر خیر گوی سبقت در میدان

---

۱. «م»: + و.
۲. العنکبوت (۲۹): ۶۹.
۳. «م»: + نظم.
۴. در نسخه‌ها: نمازاند.
۵. «م»: ـ و.
۶. در نسخه‌ها: گذاردن.

سعادت از همه خواهند ربود. و به ذات مبارک هم اگر نماز پنجگانه به اقتدای سیّد دلدار علی بگزارند[۱] هر جا نماز جماعت رواج خواهد یافت، ابد الآباد ثواب آن به روزگار فرخنده آثار عائد خواهد گردید، و از باقیات صالحات بندگان عالی متعالی خواهد بود ﴿والباقیاتُ الصالحاتُ خیرٌ عندَ ربّك ثواباً وخیرٌ أملاً﴾[۲] (تمام شد عبارت رساله ملّا محمّدعلی پادشاه مرحوم).

و آن رساله را جناب ملّا محمّدعلی سابق‌الذکر[۳] وقتی که مرزا حسن رضا خان جنّت مکان به تقریبی برای چند روز از بلدهٔ لکهنو به فیض‌آباد رفته بودند گذرانید. چون جناب خان مرحوم باز مراجعت به بلدهٔ لکهنو فرمود مرکوز خاطر جناب[۴] سابق الذکر را به معرض اظهار آورد[۵] جناب مولانا و مقتدانا نظر به اینکه مظنّهٔ شورش مخالفین و اهل تسنّن بود، این خیال را از خاطر عاطر محو فرمود. و چون مدّتی برین منقضی گردید جناب مولانا به تقریبی مع متعلّقان خود از حضور خان جنّت‌مکان مرخّص شده عازم موطن اصلی گردید.

زبانی اشخاص معتبر چنین مسموع گشته که شاه علی‌اکبر صوفی[۶] که وارد لکهنو گردیده بود و از سر تا پا از زور و مکر مملو بود، خان مرحوم حسن عقیدت به او به هم رسانیده[۷]، و در صنوف اخلاص و ارادت[۸] به او مبالغهٔ زیاده از حدّ می‌نمود. و در

---

۱. در نسخه‌ها: بگذارند.
۲. الکهف (۱۸): ۴۶.
۳. «م»: سابق‌الألقاب.
۴. «م»: ـ جناب.
۵. «م»: + و.
۶. عبد الحی حسنی در *نزهة الخواطر*، ج ۷، ص ۳۳۷ ـ ۳۳۸ پس از ذکر مشایخ تصوف وی می‌نویسد: انتقل من دهلي إلى فيض آباد وسكن بها وحصلت له الوجاهة العظيمة عند الأُمراء، يكرمه نَوّاب آصف الدولة ووزيره حسن رضا خان، ويتردّد إليه ويتلقّى إشاراته بالقبول، وهو الذي أشار إلى الوزير أن يقيم الجماعة للصلاة، وكانت الشيعة الإمامية إلى ذلك العصر يصلّون الصلاة المفروضة منفردين، فاستجاز الوزير من آصف الدولة وأمر السيّد دلدار علي النصيرآبادي أن يتصدّى لإقامة الجماعة فامتثل أمره سنة ۱۲۰۱.
وكان الشيخ علي أكبر من أرباب الوجد والسماع والتوحيد الوجودي وكان يفضّل علياً ـ كرّم الله وجهه ـ على سائر الصحابة... وله مصنّفات... مات سنة ۱۲۱۰.
۷. «ه، ق»: رسانید.
۸. «ع»: ارادات.

همین اثنا نَوّاب جنّت آرامگاه روزی به تقریب ملاقات صوفی مذکور در مقام اقامت[۱] او تشریف برد. او در آن وقت مشغول نماز جماعت بود. بعد فراغ از نماز به خدمت خان جنّت‌مکان برخی از فضیلت نماز جماعت بر طبق مذهب امامیّه به معرض اظهار درآورد تا او را جناب نَوّاب از سنّیان نشمارند؛ چه در آن اوان[۲] اکثر عوام شیعه را چنان گمان بود که نماز به جماعت گزاردن[۳] مخصوص مذهب سنّیان است.

بالجمله به مقتضای اینکه[۴] «عدو شود سبب خیر گر خدا خواهد»[۵]، از گفتن صوفی مذکور سخن ملّا علی پادشاه سابق الذکر در دل جناب نَوّاب مرحوم استقرار یافت، و چنان تصمیم فرمود که هرگاه اتفاق مراجعت[۶] جناب سیّدنا و مولانا از وطن به بلدهٔ لکهنو افتد تکلیف گزاردن[۷] نماز جماعت به آن عالی جناب فرماید لهذا وقتی که آن[۸] والامقام را مراجعت از وطن اتفاق افتاد، نَوّاب جنّت‌مکان التماس گزاردن[۹] نماز به جماعت نموده، درین باب مبالغه از حدّ گذرانید.

آن جناب نظر به مدلول قول حقّ تعالی ﴿**شاوِرْهم في الأمرِ فإذا عَزَمْتَ فتَوَكَّلْ على الله**﴾[۱۰] با جمعی از مؤمنین که متحلّی به حلیه فضائل و کمالات بودند، درین باب مشوره فرمود. آخر الامر رأی مؤمنین[۱۱] چنان قرار یافت که اهمال در این امرِ خیر نمودن، و دست ردّ بر ملتمس جناب نَوّاب ممدوح زدن، چون حجّت الهی تمام شده است، خالی از مظنّهٔ عصیان حضرت سبحان نمی‌نماید؛ لهذا آن جناب قبول فرمود. و[۱۲] آن عالی جناب در اوائل کتاب ***مواعظ حسنیه*** ـ که در سال انعقاد جمعه و

---

۱. «ع»: استقامت!
۲. «ق»: آوان.
۳. در نسخه‌ها: گذاردن.
۴. در حاشیهٔ نسخه «م»: مصرع.
۵. در ***امثال و حکم*** دهخدا (ج ۲، ص ۱۰۹۴) آمده بدون نام شاعر.
۶. «ه»: مراجعیت.
۷. در نسخه‌ها: گذاردن.
۸. «ع»: ـ آن.
۹. در نسخه‌ها: گذاردن.
۱۰. آل عمران (۳): ۱۵۹.
۱۱. فقرهٔ «که متحلّی... رأی مؤمنین» از «ع» افتادگی دارد.
۱۲. «م، ق»: ـ و.

جماعت تألیف شده بود ـ می‌فرمایند که: از آنجا که درین ظلمتکدهٔ هندوستان از بدو اسلام تا قبیل هذا الزمان اکثر مشاعر اسلام؛ سیّما نماز جمعه و جماعت، بر طبق طریق جناب خیر الأنام و اهل بیت کرام ـ علیهم الصلاة و السلام ـ به ظهور نپیوسته بود[۱]، و[۲] به سعادت ترویج این امر جلیل الشان از رهگذر استیلای سلاطین اهل جور و طغیان کسی از امرای عظام امامیه فائز نگشته؛ لهذا بسیاری از عوام کالانعام[۳] مخالفین را[۴] گمان این بود که در مذهب امامیّه چنین سنّت سنّیه روا نیست؛ و نظر به این در مجالس و محافل خود نشسته زبان طعن بر مذهب اهل حق دراز می‌کردند؛ و جهّال شیعه پی به حقیقت حال نبرده منشأ اهمال[۵] این امر خیر را عدم حضور امام[۶] معصوم می‌دانستند؛ و به مقتضای اینکه «الجاهلُ مُفْرِطٌ أو مُفَرِّط»[۷] مرتبهٔ امام جماعت و جمعه را تالی مرتبهٔ امام اصل می‌انگاشتند؛ و پاره[ای] از خاصان مؤمنین ـ که درین سرزمین از گوگرد احمر کمیاب‌تراند ـ مشاهدهٔ افراط و تفریط این هر دو فریق نموده، انحلال این عقدهٔ مشکل را از جناب حق سبحانه‌و[۸] تعالی مسألت می‌نمودند؛ تا اینکه در عهد و اوان سعادت توأمان آصَف‌جاه سلیمان‌شان، رافع لوای دین و دولت، مؤسّس اساس کیش و ملّت، محیی مراسم شرع مبین، مروّج مذهب ائمّهٔ طاهرین، معدن الجود والامتنان، منبع الفیض والإحسان، جناب نَوّاب مستطاب، معلّی القاب، وزیر الممالک آصَف الدوله یحیی خان بهادر هِزَبر جنگ ـ خلّد الله ظلاله وأدام الله إقباله ـ، خلف نَوّاب شجاع الدوله بن نَوّاب ابوالمنصور خان صفدر جنگ، نسیم اقبال و کامرانی بر گلشن آمال و امانی وزید، و همّت عالی متعالی

---

۱. «ه، ق»: ـ بود.
۲. «م»: ـ و.
۳. «م»: + از.
۴. «م»: ـ را.
۵. «ع»: اجمال.
۶. «ع»: + معظّم.
۷. در *نهج البلاغه*، قصار الحکم: ۷۰ و بعضی دیگر از منابع از امیر المؤمنین علیه‌السلام بدین صورت نقل شده است: «لا تَرَی الجاهلَ إلّا مُفْرِطاً أوْ مُفَرِّطاً» و در برخی از منابع متأخر به مانند متن نیز نقل شده است، و به عنوان مَثَل نیز به کار برده می‌شود. ر. ك: *امثال و حکم دهخدا*، ج ۱، ص ۲۳۹.
۸. «ع»: ـ و.

جناب فیض‌مآب به اعلان کلمهٔ دین و ترویج مذهب ائمّهٔ معصومین ـ صلوات الله علیهم أجمعین ـ مصروف و معطوف گردید، و در خاطر عاطر چنان تصمیم یافت که مِن بعد، بر خلاف ازمنهٔ ماضیه، نماز جمعه و جماعت بر طبق طریق اهل بیت عصمت و طهارت علیهم‌السلام منعقد می‌گردیده باشد، و اجر جزیل و ثواب جمیل عاید به حال فَرَح‌مآل[۱] جناب عالی متعالی می‌شده[۲] باشد. و هرگاه که[۳] بر خاطر صَفامَظاهر به احسن وجه ظاهر و[۴] روشن و ثابت و مبرهن بوده که جناب نَوّاب مستطاب، ملجأ سادات و مؤمنین، زنگ‌زدای آئینهٔ دین مبین، فیّاض زمان، معدن جود و احسان، نَوّاب سرافراز الدوله ناظم الملک حسن رضاخان بهادر ظفر جنگ ـ دام إقباله ـ در باب إعلان[۵] کلمهٔ دین و ترویج مذهب جناب ائمهٔ معصومین ـ صلوات الله وسلامه علیهم أجمعین ـ از همهٔ ارکان دولت و مقرّبان حضرت ممتازند، و به شرف چنین صفت حمیده از میان کافّهٔ اقران و اماثل خویش سرافراز، لهذا حکم اقدس والا در باب تمشیت این امر[۶] جلیل‌القدر به جناب فیض‌مآب نَوّاب صاحب ممدوح اختصاص یافت؛ و حق ـ سبحانه[۷] تعالی ـ بعد از اینکه به اکثری[۸] مناصب جلیلهٔ دنیویه جناب ولی نعمت را اختصاص داده بود، به سعادت مناصب[۹] دینیّه هم فایز[۱۰] ساخت.

و از آنجا[۱۱] که[۱۲] من از مدّت مدید در ظلّ عاطفت جناب نَوّاب فیض‌درجت به رفاهیت تمام به سر می‌بردم، و از موائد انعام و احسان ایشان بهره‌مند می‌گردیدم، مرا تکلیف امامت نماز جماعت و جمعه نمود[۱۳]، و[۱۴] استدعای چنین بار گران را از اضعف عباد الله فرمود.

---

۱. در نسخ: فَرَح‌مآل است نه فَرُّخ‌مآل. در آئینهٔ حق‌نما: فرُّخ‌مآل.
۲. «ع»: ـ می‌شده.
۳. «ع»: ـ که.
۴. «م»: ـ ظاهر و.
۵. «ق»: اعلام.
۶. «ع»: ـ امر.
۷. «م»: و.
۸. «ع»: آنکه با اکثر.
۹. فقرهٔ «جلیلهٔ دنیویه... سعادت مناصب» از «ع» افتادگی دارد.
۱۰. «م»: فایض.
۱۱. «م»: اینجا.
۱۲. «ه، ق، ع»: از.
۱۳. «ق، ع»: نموده.
۱۴. «ع»: ـ و.

من نظر به افراط و تفریط ابنای زمان در امتثال امر ولی النعم والاحسان می‌اندیشیدم، تا اینکه درین لیت ولعلّ مدّت مدید منقضی گردید، عاقبة الأمر چنین عزم مسطور[۱] در دل خورشیدمنزل تصمیم یافت و پرتو آن بر در و دیوار شرع و آئین تافت[۲]، و تکلیف و استدعای مزبور به اصرار رسید، و تقاعد مِن بعد آن منجر به کفران حق نعمت می‌گردید، با خود فکر نمودم که اگر الحال اسعاف مسؤول بر وجه مأمول ظهور نیابد، مظلمهٔ اهمال این امر خیر با ضمیمهٔ کفران نعمت به این جانب عائد گردد. لهذا در سنهٔ یکهزار و دوصد هجری در روز جمعه به تاریخ سیزدهم ماه رجب ـ که بنابر اشهر روز مولود حضرت امیرالمؤمنین صلوات الله علیه وآله أجمعین است ـ، در دولت‌خانهٔ ولی‌نعمت به صحابت[۳] عالی حضرت، خورشید منزلت، جناب نَوّاب[۴] وزیر الممالک ـ دام إقباله ـ، و جناب رفیع درجت ولی نعمت، با جماعت مؤمنین نماز ظهر و عصر را واقع ساختم؛ و به تاریخ بست و هفتم ماه مسطور ـ که روز مبعث جناب سیّدالمرسلین صلی‌الله علیه وآله المعصومین است ـ، سعادت نماز جمعه را دریافتم. (انتهیٰ کلامُه الشریف بلفظِه المُنیف مع تفاوت یسیر و اختصار قلیل).

بالجمله بعد از انعقاد جمعه و جماعت به یمن سعی مواعظ[۵] آن منبع هدایت و ارشاد، طریقهٔ حقّه درین بلاد رواج[۶] یافت؛[۷] شیعیان این دیار از ضروریات اصول و فروع دین و مذهب خود مطّلع شدند، و نوائر فساد اصناف مخالفین ـ که در آن زمان زیاده‌تر مشتعل بود ـ به تدریج منطفی گشت.

چنانچه صاحب *آئینهٔ حق‌نما* آورده که[۸] در سرزمین هندوستان قبل از سنهٔ یکهزار و دوصد هجری اهالی این بلاد که از آبا و اسلاف خود شرف اسلام داشتند چند صنف بوده‌اند:

---

۱. «ع»: مستور.
۲. «ق»: یافت. در «ه» گویا هر دو وجه خوانده می‌شود.
۳. «ع»: «و اصحاب» بدل «به صحابت».
۴. «ق»: ـ نوّاب.
۵. «م، ق، ه»: مواعظه.
۶. «م»: قرار.
۷. «م»: + و.
۸. «ه، ق»: ـ که.

یکی از آنها اهل تصوّف که مقتدایان آنها قائل به وحدت وجود و مدّعیان کشف و کرامات بودند. و پیروان آنها که[۱] برای نام از شیعیان محسوب می‌شدند، امّا به توقّع آنکه جلب منافع و دفع مضار و تحصیل مناصب دنیوی به دعای همچو پیران و مقتدایان به وقوع آید، خود را در ربقهٔ انقیاد آنها درآورده، در سلسلهٔ مریدین و معتقدین آنها درآمده بودند، و در امتثال اوامر و نواهی آنها ـ که همه بدعت و ضلالت بود ـ به جان می‌کوشیدند؛ چنانچه در معظم این بلاد، مثل بلدهٔ لکهنو و غیره، شایع بود که در هر ماه، بلکه در هر هفته، پیران آنها مع پیروان خود مجالس وجد و حال و سرود و غنا و نواختن دهل و سازها[۲] منعقد می‌ساختند، و جمّ غفیر از اکابر دیار حتّی بعضی از اُمرا[۳] و وزرای[۴] روزگار، چون رضاجویی اکابر صوفیه را به موجب ازدیاد جاه و منازل دنیوی، بلکه سبب فلاح آخرت هم می‌پنداشتند، در آن مجلس حاضر می‌شدند. و این معنی موجب[۵] گرمی بازار فرقهٔ مبتدعهٔ ضالّه می‌شد.

الحاصل از سالهای دراز همین قیل و قال و حال شیعیان و رؤسای این دیار برین منوال بود، تا اینکه در سنهٔ مزبوره چون حق ـ سبحانه و تعالی ـ فضل خود شامل حال سکنهٔ این دیار نمود و بر سرگشتگان بادیهٔ ضلالت منّت نهاد که جناب تقدّس‌انتساب، مجمع الکمالات والفضائل، الفارق بین الحقّ والباطل، عالم علوم خفی و جلی، مولانا و مقتدانا، مجتهد العصر والزمانی، یعنی جناب غفران‌مآب سید دلدارعلی ـ طاب ثراه ـ، به نور قدم خود بلدهٔ لکهنو را منوّر ساخت، و تأسیس بنای نماز جمعه و جماعت، و موعظهٔ مشتمل بر عقاید حقّه، و ابطال مذاهب[۶] مبتدعهٔ ارباب بدعت و ضلالت، به‌وقوع پیوست، و زنگ شبهات از مرایای ضمائر زائل گشت.

لیکن[۷] با وجود این در[۸] اوائل حال در بعضی احیان چنین اتّفاق می‌افتاد که چون

---

۱. «ه، ق»: گو.
۲. «ع»: سازهای.
۳. «ق»: اُمرای. «ع»: اُمراء.
۴. «م»: وزرا و اُمرای.
۵. «ع»: ـ موجب.
۶. «ع»: + مختلقه.
۷. «ه، ق»: لکن.
۸. «ع»: ـ در.

در محل اقامت نماز جمعه و جماعت مجلس[۱] حال و وجد و شورش، آه و فریاد، و رقص و غنا، منعقد می‌شد، به استدعای اهل حق، نائرهٔ فریاد و فغان آنها تا مدّت نماز جماعت فرو می‌نشست، امّا بعد اینکه بحمد الله آن جناب افادت‌مآب در هر جمعه بعد نماز بنای موعظه مقرّر فرمود، و[۲] به کرّات و مرّات قبایح مذاهب صوفیه و بدعتهای آنها را به سمع حاضرین رسانید؛ چنانچه از کتاب ***مواعظ حسنیه*** ـ که از[۳] مصنّفات آن جناب مستطاب است، و متضمّن مواعظ و نصایح که به روز جمعه خوانده می‌شد ـ ظاهر و باهر می‌شود. و آن جناب در اکثر مواعظ اظهار معایب اقوال و بدعات صوفیه ضاله فرموده، به کمال حسن تقریر و شیرین بیانی مطالب حقّه را روشن و منجلی ساخت، یوماً فیوماً کلمهٔ حق[۴] ظاهر و باهر گردید.

و در همان[۵] اوان[۶] ـ که آن جناب به تألیف ***مواعظ حسنیه*** اشتغال داشت، و بالای منبر آنچه در هفته به قید قلم می‌آمد به گوش مستمعان می‌رسانید ـ شاه علی اکبر صوفی به خدمت جناب نَوّاب حسن رضاخان مرحوم پیغام فرستاد که سبحان الله کسی که بانی نماز جمعه و جماعت درین شهر شده بود بر همان کس الحال بالای منبر لعن می‌شود. نَوّاب مرحوم چون نزد جناب سیّدنا و مولانا این پیغام صوفی مزبور را به معرض اظهار آوردند. آن جناب فرمود که ما نمی‌خواهیم که شاه صاحب در زمرهٔ آنها که ما[۷] بر آنها لعن می‌کنیم و از آنها تبرّی می‌نمائیم[۸] خود را محسوب سازند، واگر می‌سازند ما معذوریم. نَوّاب مرحوم چون این حرف شنید ساکت گردید.

و قطع ازین آنچه مساعی جمیله جزیله در باب هدایت و ارشاد عباد و اطفای نائرهٔ فتنه و فساد این گروه بدنهاد به ادلّهٔ قاطعه و براهین ساطعه مبذول فرمود، کالشمس في رابعة النهار بر صغار و کبار واضح و روشن است.

---

۱. «ع»: ـ مجلس، «ه، ق»: محل.
۲. «ق»: ـ و.
۳. «ه، ق»: ـ از، «ع»: در.
۴. «ع»: کلمة الحق.
۵. «ه، ق، ع»: همه.
۶. «ع، ق»: آوان. آوان: با الف ممدوده جمع أوانست که به همزهٔ مفتوحه باشد به معنی اوقات. (***غیاث اللغات***، ص ۱۳).
۷. «ق»: من.
۸. «ع، م»: می‌کنم... می‌نمایم.

و کتاب *شهاب ثاقب* که هم از تصانیف شریفهٔ آن جناب، و محتوی بر ادلّهٔ عقلیه و نقلیه و ادلّه[۱] بر بطلان عقائد مزخرفهٔ صوفیه است. و[۲] همچنین رسالهٔ فارسیه که در اجوبهٔ سؤالات ملّا سمیع صوفی مشرب به حیّز تحریر آورده‌اند، بر صدق این مقال دو گواه عادل‌اند. پس به افضال ربّ الأرباب و جدّ و جهد بسیار آن عالی[۳] جناب رفته رفته مجلس حال ضلالت اشتمال نهایت اضمحلال پذیرفت، و سکنهٔ این دیار از حق آگاه گردیده، ترک رسوخ صوفیان بدعت شعار کردند.

و **صنف دومّ** سنّیان حنفی المذهب بوده‌اند که کثرت آنها از همه بیشتر، و تسلّط آنها به سبب اینکه سلاطین این دیار همیشه[۴] حنفی المذهب[۵] بودند، زیاده‌تر بود. به این سبب تا سنهٔ مذکوره اکثر عوام شیعه عقود نکاح و کیفیت طهارت و صوم و صلاة را به روش سنّیان به جا می‌آوردند، و اکثر آنها بی‌تقیه دست بسته نماز می‌خواندند و بهتر می‌پنداشتند، و کسی این قدر تمیز نداشت که در عقد نکاح «آمنت بالله» باید خواند یا صیغه ایجاب و قبول نکاح؟ و منتهای همّت خواص شیعه این دیار این بود که به ظواهر عبارت *جامع عباسی* تألیف شیخ بهاء الدین علیه الرحمه ـ که فارسی است ـ پی برده، مطابق آن در باب صوم و صلاة عمل نمایند. و اگر زیاده‌تر ازین به قوّت عربیت ترقّی کنند، ادراک بعضی از مطالب طهارت و صلاة از کتاب *شرائع الإسلام* نمایند و بس. نه کسی از اصول دین قسمی که باید خبر داشت، و نه از فروع آن. و این همه مسائل اصولیه و فروعیه متعلّقهٔ به عبادات و معاملات که سکنهٔ این دیار الحال به آن علم به هم رسانیده‌اند[۶]، محض به دولت ارشاد جناب سیّد والانژاد است.

مؤلّف *آئینهٔ حق‌نما* گوید: تا اینکه[۷] الحال ـ که سنهٔ یکهزار و دو صد و سی و یک هجری است ـ به سبب اقتدار خاندان صفدری که محبّین اهل بیت طاهرین و معین

---

۱. «ع»: جادله (ظ)؟، و ذکر «و ادلّه» نیز لغو است؟
۲. «ع»: ـ و.
۳. «ع»: ـ عالی.
۴. «ع»: ـ همیشه.
۵. «ه، ق»: مذهب.
۶. «ه، ق»: رسیده‌اند.
۷. «م»: ـ تا اینکه.

مذهب حیدری‌اند و به میامن انفاس جناب مولانا المعظّم و اولاد امجاد و تلامذهٔ مفخم[۱] و به[۲] برکت مواعظ بالغه که در هر جمعه گوشزد حضّار مجلس می‌شود و به سعی و کوشش آن جناب در مصنّفات خود، مثل *عماد الاسلام* و *صوارم الالهیات* و *ذوالفقار* وغیره، بطلان مذهب این گروه[۳] به دلائل قاطعه و براهین باهره بیان فرموده‌اند، اکثر شیعیان کما ینبغی از طریقهٔ سنّیان آگاه شده و[۴] مجتنب گردیده‌اند[۵]، و بلدهٔ لکهنو و فیض‌آباد رشک بلاد ایران و خراسان گردید، ولله الحمد علی ذلك.

صنف سوم اخباریان بوده‌اند که آنها در زمانهٔ سابقه قبل از مشرّف شدن آن جناب به زیارت عتبات عرش درجات درین دیار به هم رسیده بودند[۶]؛ و[۷] از جمله دعاوی کاسدهٔ ایشان این بود که ما بر حدیث ائمه علیهم‌السلام عمل می‌کنیم، و مجتهدین بر ظنون و آرای خود عمل می‌نمایند، و مانند ابوحنیفه قیاس در دین می‌کنند، و اجماع علما را حجّت می‌دانند، و این همه خلاف مذهب معصوم علیه‌السلام[۸] است، پس باید که طریقهٔ اخبار حق باشد و طریقه اصول باطل.

و چون قول اخباریان به ظاهر عام‌پسند بود[۹] اکثری از شیعیان این بلاد همان مسلک را[۱۰] داشتند، و از طرف مجتهدین هجران کلّی، بلکه بعضی از اخباریان طعن بر مجتهدین عظام می‌کردند.

و منشأ این امر آن بود که کتاب *فوائد مدنیه* تصنیف ملّا محمد امین إسترآبادی درین بلاد رسیده، و مردمان اینجا به مطالعهٔ آن مائل به سوی تحقیقات ملّای مذکور گشتند. بنابر آن، طریقهٔ اخباریه مقبول اکثر خواص و عوام شیعه شده بود، بلکه جناب فضائل مآب، سیّدنا و مولانا سابق الالقاب را نیز در اوائل حال و بادی نظر به مشاهدهٔ مضامین جدیده‌اش که در *فوائد مدنیه* نوشته بود، حسن ظنّی به او پیش از

---

۱. «م»: افخم.
۲. «م، ق، ه»: – به.
۳. «ع»: ـ این گروه.
۴. «ه، ق»: ـ و. «م»: «شدند» بدل «شده و».
۵. «ق»: متجنب گردیده.
۶. «ه، ق، ع»: بود.
۷. «ع»: ـ و.
۸. «ع»: أئمه علیهم‌السلام.
۹. «م»: + و.
۱۰. «م، ق، ه»: ـ را.

عزم زیارات عتبات عالیات حاصل شده بود، و در هنگامی که آن جناب عازم سفر کربلای معلّی ـ علی ساکنها السّلام ـ گردید، کتاب مذکور را به شوق تمام همراه خود برد.

[۱]از اتفاقات، بعد طیّ مراحل چون از بصره می‌خواست که روانهٔ نجف شود سوار کشتی گردید[۲]. به سبب تلاطم امواج کشتی در آب نشست و اهل کشتی به سرعت تمام از آنجا برآمده به کنارهٔ[۳] آب رسیدند، لیکن[۴] اسباب اکثری ضایع شد؛ و از آن جمله کتاب مذکور در اسباب آن جناب بود، و آن جناب[۵] فوراً آن کتاب را[۶] برآورد هرچند آب به اوراق رسیده بود[۷] لیکن[۸] قابل مطالعه ماند؛ و از آنجا به سمت نجف اشرف روانه شد. در اثنای راه مردی عرب در آن کشتی رفیق آن جناب گردید، روزی در اثنای راه ذکر اخبار و اصول در میان آمد، آن جناب تأیید قول اخباریان می‌نمود و آن مرد[۹] عرب تأیید طریقهٔ اصولیان[۱۰] می‌کرد[۱۱]، جناب مستطاب را زیاده از همه در مسألهٔ اجماع خدشه بود، چنانچه به آن عرب درین باب گفتگوها شد؛ و آن عرب پیش از رسیدن آن جناب به نجف اشرف رسید و به خدمت زبدة المحقّقین شیخ جعفر نجفی ـ که در اصول فقه و فروع آن مهارت تام[۱۲] داشت ـ، عرض نمود که: شخصی از هندوستان می‌آید و تأیید طریقهٔ اخباریین می‌نماید.

خلاصه آنکه چون آن جناب داخل نجف اشرف شد، بعد حصول شرف عتبه‌بوسی و زیارت حضرت امیر المؤمنین علیه السلام، اول به ملاقات علّامی فهّامی حاوی الفروع و الاصول سیّد محسن بغدادی ـ که در آن وقت مجاور نجف اشرف بود ـ فائز گردید، و به خدمت جناب معزی الیه عرض نمود که چون کتاب ***فواید مدنیه*** به هندوستان رسیده اکثری از شیعه که عالم به علوم رسمیه‌اند

---

۱. «ق»: + و.
۲. «ع»: گردیده.
۳. «م»: کنار.
۴. «ق»: لکن.
۵. «ع»: ـ و آن جناب.
۶. «ه، ق»: ـ را.
۷. «ه، ق، ع»: ـ بود.
۸. «ق»: لکن.
۹. «ع»: ـ مرد.
۱۰. «ع»: اصول.
۱۱. «م»: + و.
۱۲. «ع، م»: تمام.

مائل و راغب به طریق اخباریین گردیده‌اند؛ چنانچه مرا هم کمال خلجان به هم رسیده است.

آن سیّد معظم جواب داد که: این همه ناشی از عدم عبور بر کتب اصولیه مذهب امامیّه است. و بعد ازین سخن کتاب ***شواهد مکیه*** را ـ که ردّ ***فوائد مدنیه*** است ـ به آن جناب تقدّس مآب داده فرمود که بالفعل به مطالعهٔ آن پردازند تا حقیقت حال ظاهر شود.

آن جناب کتاب مذکور را از آن علّامی فهّامی گرفته بعضی مقامات را مطالعه فرمود لیکن[۱] خلجانی که در خاطر بود مرتفع نگردید.

بعداز آن به خدمت قدوة العلماء شیخ جعفر نجفی ﷺ ملاقات فرمود و مسألهٔ حجّیت اجماع مذکور شد، لکن[۲] از تقریر جناب شیخ بالکلّیه رفع خلجان آن جناب نشد.

باز در خدمت جناب سیّد محسن ـ طاب ثراه ـ گفتگو به میان آمد چنانچه جناب مولانا پرسید که: مستمسک اصولیین در باب حجّیت اجماع و عدم جواز اجتماع علما بر امر نامشروع چیست، و از کجا معلوم گردید که هرگاه علمای شیعیان بر باطل اجماع نمایند واجب است که امام زمان ﷺ حق را ظاهر سازد؟

جناب سیّد محسن ـ علیه الرضوان ـ فرمود که برین دعوی اصولیین حدیثی نیز وارد است.

چون جناب مولانا ـ که میلان به طرف اخبار داشت ـ، ذکر ورود حدیث را در این باب شنید ساکت گردید و بحث را طول دادن مناسب ندانست، بلکه مظنون آن جناب[۳] گردید که علمای این مکان عرش‌نشان به سبب چنین گفتگوها از من رنجیده خاطر خواهند[۴] شد، پس طریقهٔ استفادهٔ علوم ـ که مطلب اصلی است ـ مسدود خواهد شد. لهذا عزم فرمود که در کربلای معلّی از قبیل چنین امور هیچ[۵] مذکور به میان نباید آورد؛ چنانچه هرگاه از آنجا به شرف زیارت[۶] خامس آل عبا ـ علیه

---

۱. «ق»: لکن.
۲. «م»: لیکن.
۳. «ع»: ـ آن جناب.
۴. «م، ق، ه»: خواهد.
۵. «ق»: به نهج.
۶. «م»: + حضرت.

التّحیّة والثّنا ـ مشرّف گردید به خدمت جناب قدوة المحقّقین و زبدة المتفقّهین عالم ربّانی جناب آقا باقر بهبهانی ﷺ به درس و قرائت کتاب *استبصار* و رسالهٔ *فوائد حائریه* مشغول گردید، و به خدمت سیّد سند علّامی فهّامی زبدة الفقهاء جناب سیّد علی طباطبائی ـ عطّر الله مرقده ـ به استماع درس شرح کبیر استفاده می‌نمود، و گاهی[۱] تذکرهٔ اصول و اخبار نفرمود.

بعد چند روز شبی جناب مستطاب سیّد علی طباطبائی مرحوم و علّامی فهّامی آقا عبد الحسین خلف جناب آقا باقر ـ علیه الرحمه ـ در کاروان‌سرای خان[۲] هندی که محل اقامت جناب مولانا و متقدانا بود،[۳] به تقریب ضیافت تشریف فرما شدند، و جناب[۴] سیّدنا و مولانا آداب طعام و اکرام آن هر دو بزرگواران[۵] به احسن وجوه[۶] به جا آوردند. بعد از آن یکی از اُمرای عظام هندی که حاضر بود به جناب سیّد علی ـ طاب ثراه ـ عرض نمود که ایشان ـ یعنی جناب[۷] سیّدنا و مولانا ـ از هندوستان با وجود بُعد مسافت محض برای تحصیل علوم آمده‌اند.

آن وقت جناب سیّد علی ـ علیه الرحمه ـ فرمود که این همه سعیهای ایشان واقعی که خالی از صواب[۸] نیست، و به[۹] امتحان و تجربه معلوم است که در باب فیضان علوم شرعیه و قوّت قدسیه حسن ظنّ به علمای کرام و مجتهدین عظام تأثیر تمام دارد.

ازین کنایه جناب مولانا را مظنّه حاصل شد که شاید کسی به خدمت جناب سیّد علی ـ رفع الله درجته ـ نیز خبر میلان من به طریقهٔ اخباریه[۱۰] ظاهر کرده است، لیکن به جز خاموشی مصلحت ندید.

بعد از آن روزی بعد از زیارت سراپاهدایت روضهٔ منوّره حضرت سیّدالشّهداء ﷺ

---

۱. ظ. یعنی: هیچگاه، بالمرّه. (جویا جهانبخش)
۲. «ع»: ـ خان.
۳. «ع»: + و.
۴. «م»: ـ جناب.
۵. «ه، ق»: بزرگوار.
۶. «م»: وجه.
۷. «م»: + مستطاب.
۸. «م»: ثواب، «ق»: جواب.
۹. «ه، ق»: با.
۱۰. «ع»: اخبار.

به خاطر آن جناب گذشت که چون اکثر کتب اصول و اخبار درین اماکن فیض مواطن به هم می‌رسد[۱] و در هندوستان به دست آمدن آن عسیر است، أولی آنست که بذل جدّ و جهد در تحقیق مسائل اصولیه و اخباریه نمایم، و آنچه مقرون به تحقیق باشد اختیار کنم.

اتفاقاً اوّلاً آن جناب در صدد تحقیق مسألهٔ حجّیّت خبر واحد شد و ارادهٔ تحریر آن نمود. در اثنای تحریر، کلام منجر به این شد که جناب آیة الله فی العالمین علّامه جمال الدین حلّی ـ علیه الرّحمه ـ فرموده است که سیّد مرتضی علم الهدی ـ علیه الرضوان ـ خبر واحد را حجّت نمی‌دانست و شیخ طوسی ﷺ حجّت می‌دانست، و صاحب *فوائد مدنیه* در باب نسبت قول به حجیت آن به طرف شیخ طوسی تخطئهٔ علّامی حلّی نموده بود.

جناب سیّدنا و مولانا درین باب تأمّل فرموده و[۲] کلام شیخ و کلام سیّد را از مصنّفات آن بزرگواران مطالعه نمود و[۳] قول جناب علّامه حلّی را بر صواب و تخطئهٔ صاحب *فوائد مدنیه* را مقرون به خطا یافت.

و هرگاه[۴] خطای فاحش صاحب *فوائد مدنیه* ملّا محمّد إسترآبادی ـ عفی عنه ـ درین مسألهٔ خاص بر[۵] جناب سیّدنا و مولانا واضح گردید، حسن ظنّی که دربارهٔ سائر تخطئه‌های[۶] او نسبت به قواعد[۷] علمای اصولیین در بادی الرأی حاصل شده بود نماند، و در سائر تحقیقات و مطاعن او که نسبت به مجتهدین کرام کرده بود دغدغه راه یافت، و این تنبیه و آگاهی را از جمله فیوض الهیه که به یمن مجاورت قبّهٔ جناب سیّد الشهداء ﷺ در همان مکان عرش آستان به آن فائز شده بود تصوّر فرمود. و بتدریج حیناً بعد[۸] حین در مسائل اصولیه ـ که صاحب *فوائد مدنیه* آن را من جملهٔ مطاعن و معائب مجتهدین کرام و فقهای عظام می‌دانست ـ خطای فاضل مذکور واضح و لائح گردید.

پس هرگاه آن جناب بعد از مراجعت از عتبات عالیات رونق‌افزای بلدهٔ لکهنو

---

۱. «ع»: رسیده.
۲. «م»: «فرمود که» بدل «فرموده و».
۳. «ه، ق»: ـ و.
۴. یعنی: وقتی که. (جویا جهانبخش)
۵. «م»: به.
۶. در نسخ: تخطیهای.
۷. «ه، ق، ع»: فواید.
۸. «ع»: + از.

گردید، اوّل از همه کتاب *أساس الأصول* ردّ بر *فوائد مدنیه* به دلائل قاطعه و براهین ساطعه به نوعی تصنیف فرمود که از[۱] زمرهٔ اخباریین احدی را مجال گفتگوی[۲] در آن نماند، و در عرصهٔ قلیل[۳] نقل کتاب مذکور به کثرت رسید و درس و تدریس آن رواج تمام گرفت. کسی را که اندک بصیرتی بود از مطالعهٔ آن کتاب حظّ وافر برداشت، و کسانی که از راه جهل و نادانی سوء ظن به علمای اصولیّین داشتند نادم و پشیمان گشتند، و وضیع و شریف اهل ایمان را به مجتهدین هدایت‌نشان حسن ظن پیدا شد، و این همه اظهار حق و ابطال باطل به یمن ذات بابرکات آن معدن فضائل و کمالات است و بس. این بود ملخّص آنچه صاحب *آئینه حق‌نما* ذکر نموده.

و[۴] الحق که حال چنین است و کتب مذکوره از تصانیف آن جناب شاهد مساعی جمیله در کشف بطالت سنّیان و ضلالت صوفیان و خطای اخباریان است. و[۵] کتاب مستطاب *أساس الأصول* ـ که اوّلین تصانیف آن قدوهٔ ارباب تحقیق است ـ چون در اواخر زمان فیض توأمان آن جناب در اطراف بلاد بعیده منتشر گردیده بود، مرزا محمّد اکبر آبادی ـ مقتول بغداد مشهور به اخباری ـ در آن زمان از راه مجادله و مکابره در اعتراض بر آن کتاب حاشیه مسمّی به *معاول*[۶] مشتمل بر خشونتهای بیجا تصنیف کرده[۷] به این بلاد فرستاده وبعض تلامذهٔ آن جناب افادت‌مآب در ردّ کلامش[۸] کتاب *مطارق*[۹] را به حیّز تصنیف در آوردند که از آن ضعف اعتراضاتش و

---

۱. «م»: ـ از.
۲. «ق»: گفتگوئی.
۳. کذا في الأصل. پیداست که «عرصه‌ای قلیل» هم می‌توان خواند. (جویا جهانبخش)
۴. «م»: ـ و.
۵. «ق»: ـ و.
۶. یعنی *معاول العقول لقطع أساس الأصول*. از این کتاب نسخه‌ای در کتابخانهٔ آیة الله مرعشی به شمارهٔ (۲۶۹۸) و مجلس شورای اسلامی به شمارهٔ (۷۷۳۹) و کتابخانهٔ غرب مدرسهٔ آخوند ـ همدان، به شمارهٔ (۴۵۴۱) موجود است.
۷. «ع»: «که» بدل «کرده».
۸. «ه، ق، ع»: در ردّ آخر کلامش.
۹. یعنی *مطارق الحقّ والیقین لکسر معاول الشیاطین*.

در *آئینهٔ حق‌نما* در پایان شرح احوال میرزا محمد اخباری پس از ذکر حواشی اخباری بر *أساس الأصول* ←

سخافت کلماتش ظاهر و باهر است. و قصهٔ احوالش که طولی دارد در *آئینهٔ حق‌نما* و *مطارق* مذکور است.

به هر حال جناب غفران‌مآب مولانا ـ طاب ثراه ـ در ترویج دین مبین مذهب ائمّهٔ معصومین ـ صلوات الله علیهم أجمعین ـ دقیقه[ای] فرونگذاشته و مجدّد طریقهٔ حقّه در این زمین تیره[۱] در اوائل[۲] مئه ثالثه عشر هجریّه بوده؛ و نِعْمَ ما وصفه بعض أفاضل أولاده الأعلام ـ دامت إفاداته وعمّت برکاته[۳] ـ حیث قال:

إنّي أروي عن سيّدي[۴] وسنادي[۵] ومن إليه استنادي وعليه اعتمادي، المولى الألمعي والحبر النحرير اللوذعي، المجدّد للطريقة الحقّة الاثني‌عشرية في البلاد الهندية، الغطريف القمقام[۶]، قدوة الفقهاء الفخام، أُسوة المتكلّمين الأعلام، عماد الإسلام

← می‌نویسد: و بحمد الله که بعضی تلامذهٔ آن حضرت جواب ایرادات سخیفهٔ او را نوشته سزایش در کنارش نهاده.

سیّد العلماء در اجازه‌اش به فرزند برادرش عمدة العلماء سیّد محمّدهادی در ذکر تألیفات پدرش سیّد دلدارعلی می‌نویسد: الثاني والعشرون ما أُلّف بأمره وتشرّف بنظره وهو المجلّد الأوّل من ***المطارق*** المحتوي على ضروب من الدلائل رداً على الفاضل المماري ميرزا محمّد الأخباري الرادّ على كتابه ***أساس الأُصول*** و سمّاه ***بمعاول العقول***؛ لأنّه حاول العجلة في الجواب ولم ير مصنّفه حرياً بالخطاب، فأمر تلامذته الأجلّاء وفرّق عليهم كراريس ممّا تيسّر من هذا الكتاب، فنقضوا كلامه، وأوهنوا إبرامه، ومن أجل ذلك ذكر في ديباجة هذا المؤلّف الشريف أنّه ممّا رقمته أيدي الحقّ رداً على الباطل.

سیّد اعجاز حسین در ***کشف الحجب والأستار*** (ص ۵۲۹، ش ۲۹۷۱) در ذیل ***مطارق*** می‌نویسد: لبعض تلامذة العلّامة السيّد دلدار علي النصيرآبادي كمولانا نظام الدين والمولوي أحمد علي وغيرهما، وهو نقض كتاب ميرزا محمّد الأخباري الذي سمّاه ***معاول العقول***.

میرزا محمّد مهدی لکهنوی کشمیری در ***تکملهٔ نجوم السماء***، ج ۱، ص ۴۲۷ در شرح حال سیّد نظام الدین حسین لکهنوی کتاب ***مطارق*** را به او نسبت داده است.

آقا بزرگ در ***الذریعة***، ج ۲، ص ۵ و ج ۱۷، ص ۱۶۷، و ج ۲۱، ص ۱۳۸ و ۲۰۷ آن را تألیف جمعی از تلامذهٔ سید دلدار علی دانسته است. وی در ***الکرام البررة***، ج ۱، ص ۱۲۰ و ۳۷۲ در شرح حال احمد علی محمدآبادی و نظام الدین حسین آنان را از مشارکین در تألیف ***مطارق*** دانسته است.

دو نسخه از آن در کتابخانهٔ ممتاز العلماء به شماره‌های (۲۳۰، ۳۹۳) شناسانده شده است.

۱. «ع»: ـ تیره.
۲. «ع، ق»: + این.
۳. هو سيّد العلماء السيّد حسين في إجازته لولده ممتاز العلماء، والإجازة ماثلة للطبع بتصحيحنا.
۴. «ق»: + وسندی.
۵. «م، ق»: أُستادي.
۶. «ع» وفي الإجازة: + والدي العلّام.

والمسلمين، ركن الإيمان و مقتدى المؤمنين، الذابّ عن دين الله القويم، والناصر بلسان قلمه وسنان كلمه بطريق أهل بيت نبيّه الكريم، الحامي لحمى شريعة الإسلام، والمروّج بطريقة أجداده الكرام، مرغم آناف[۱] النواصب[۲] اللئام، وقاطع دابرهم بالصوارم والحسام[۳]، قالع بناء الكفر[۴] وهادم بنيان الخصام، قامع البدع ودافع[۵] شبهات أبالسة الصوفية بشهابه الثاقب[۶]، دامغ رؤوس النواصب بضرب القواضب، كان للمؤمنين مثل جدّه إمام المتّقين غيثاً وخِصْباً، وللمنافقين عذاباً صبّاً، كان حبّه لله وبغضه في الله، لعمري لقد استفرغ وسعه، وبذل جهده في إحياء السنّة، وإخلاص النيّة، وإقامة الجمعة والجماعات، وإماطة آثار الفجرة وإماتة البدعات، فهو مروّج الدين الحنيف، ومؤيّد الشرع المنيف، مؤسّس أساس الأُصول[۷] والفروع، مشيّد بناء المعقول والمشروع، تحقيقاته الشريفة عند الحلوم مرآة العقول[۸]، وتنقيحاته المنيفة في العلوم مستند الفحول، أعني المولى الألمعي السيّد دلدار علي أفاض الله على تربته شآبيب رحمته، وأجزل له العطاء يوم الجزاء، وجزاه عنّا وعن سائر المؤمنين أحسن الجزاء. انتهى.

و از جمله فضائل و كمالات استعداد و صفای ذهن و جودت طبع آن جناب غفران‌مآب در مدارک احكام فقهيه كه از ابتدای حال آن جناب را حاصل بود، آنست كه بر زبان بعض افاضل ثقات مسموع شد كه در وقتی كه آن جناب مشرّف به زيارت عتبات عاليات شده به خدمت علمای عظام آنجا مشغول استفاده و[۹] قرائت و سماعت علوم شد آن اساتذهٔ كرام و فقهای ذوی الاحترام بر كمال قابليت آن جناب مطّلع شده در[۱۰] اكثر مواضع افادات از ميان جميع تلامذهٔ خود كه برای سماعت درس حاضر می‌شدند به الطاف و رأفت تمام روی خطاب به آن جناب می‌داشتند.

---

۱. «ه، ق، ع»: + و.
۲. في النسخ: نواصب، والتصويب من الإجازة.
۳. أشار بذلك إلى كتابَيْ والده السيّد دلدار علي: ***صوارم الإلهيات في قطع شبهات عابدي العزّى واللات***، و***حسام الإسلام***.
۴. «م»: الكفرة.
۵. «ه، ع»: دافعة.
۶. أشار بذلك إلى كتاب والده ***شهاب ثاقب*** في ردّ الصوفية.
۷. إشار بذلك إلى كتاب والده ***أساس الأصول*** في ردّ ***الفوائد المدنية***.
۸. أشار بذلك إلى كتاب والده ***مرآة العقول*** الملقّب ***بعماد الإسلام***.
۹. «ق»: ـ و.
۱۰. «ق»: «و به» بدل «در».

روزی[۱] جناب مستطاب آقا سیّد علی طباطبائی ـ طاب ثراه ـ در اثنای درس مسأله بطلان نماز به زیادت رکوع را بیان می‌فرمود، جناب مولانا[۲] که حاضر و شریک سماعت بود پرسید که مراد از رکوع مذکور معنی مصدریست یا حاصل المصدر[۳]؟ حاضرین درس که این سؤال را نفهمیدند متعجّب شدند. آن جناب مراد خود را از هر دو شق بیان کرد. عالی جناب سیّد علی طباطبائی تحسین سؤال آن جناب فرمود و مراد از رکوع مذکور را بیان فرمود.

و[۴] در *آئینهٔ حق‌نما* مذکور است که روزی جناب مولانا و مقتدانا در مجلس درس حاضر بودند[۵] مذکور مسألهٔ جواز نماز مرد در مکانی که زن پهلوی مرد یا روبروی مرد نماز بگزارد[۶] به میان آمد که بعضی استدلال بر جواز نماز نموده‌اند به حدیثی که مضمون آن اینست که: روزی جناب رسول خدا صلی الله علیه و آله نماز می‌گزارد[۷] و عایشه در حالت حیض بود و[۸] پیش‌روی آن حضرت خوابیده بود و پاها[۹] به سوی آن حضرت دراز کرده بود به حیثیتی که هر گاه آن حضرت ارادهٔ سجده می‌فرمود به دست مبارک خود پاهایش را می‌فشرد تا او پاهای خود را از جانب آن[۱۰] حضرت می‌کشید.

جناب سید علی طباطبائی قدس سره فرمود که استدلال به این حدیث برین مسأله وجهی وجیه ندارد: کجا خوابیدن زن پیش مصلّی، و کجا نماز گزاردن[۱۱] زن؟ بلی اگر ذکر نماز کردن عایشه درین حدیث می‌بود استدلال صحیح می‌شد.

جناب مولانا عرض کرد که شاید استدلال به قیاس اولویت باشد؛ چه جواز صلاة آن[۱۲] أولی است از آنکه در حال حیض پیش مصلّی خوابیده باشد.

---

۱. «م»: + آن.
۲. «ع»: مذکور.
۳. «ق»: مصدر.
۴. «م، ع»: ـ و.
۵. «ع»: + و. «ه، ق»: بود و.
۶. در نسخ: بگذارد.
۷. در نسخ: می‌گذارد.
۸. «ق»: ـ و.
۹. «م»: پاهای او، «ق»: پایها.
۱۰. «ع»: ـ آن.
۱۱. در نسخ: گذاردن.
۱۲. «ع، م»: «زن» بدل «آن».

جناب سیّد علی طباطبائی[۱] ـ علیه الرّحمه ـ این توجیه را قبول فرمود و بر زبان دُرر[۲] بیان آورد که این حرف را به آب زر باید نوشت.

و ایضاً در *آئینهٔ حق‌نما* مذکور است که وقتی که جناب مولانا در مشهد مقدّس رضویه به خدمت جناب سیادت و شهادت‌مآب مرزا محمّد مهدی اصفهانی طاب ثراه حاضر بود روزی مذکور[۳] این مسأله به میان آمد که: در غسل ارتماسی شخصی که جسیم باشد و شکن در شکم او به هم رسیده باشد باید که آن را بر دارد تا آب در آنجا برسد.

[۴] درین مسأله جناب شهادت‌مآب یا کسی دیگر از مستفیدین دقّتی می‌فرمود که: انفصال که به سبب برداشتن حاصل می‌شود آنی می‌باشد و حرکت آب زمانی، پس رسیدن آب وجهی نداشته باشد[۵].

جناب سیّدنا و مولانا فرمود که: قاعدهٔ کلّیه آنست که آنچه به انقطاع حرکت حاصل می‌شود[۶] مثل انطباق آنی می‌باشد، و آنچه به حرکت حاصل می‌شود زمانی، پس چون انفصال هم به حرکت می‌شود لامحاله زمانی خواهد بود.

آن عالی حضرت این کلام را قبول فرمود.

و کمال شفقت و لطف به حال جناب سیّدنا و مولانا مبذول می‌فرمود؛ چنانچه یک مرتبه جناب ایشان در مشهد مقدّس ـ علی راقدِهِ السلام ـ بیمار شدند، آن عالی حضرت به عیادت در مدرسهٔ پائینِ پا که محلّ اقامت جناب سیّدنا و مولانا بود قدم‌رنجه فرمود و کمال نوازش نمود. و مکان سکونت آن جناب جنوب رو بود[۷] و تابش آفتاب در آن نمی‌رسید، و آن جناب از جهت شدّت سرما متأذّی می‌شد؛ لهذا[۸] جناب شهادت‌مآب به بعضی از مخصوصان خود که[۹] حجرهٔ او در[۱۰] مدرسهٔ مذکوره[۱۱]

---

۱. «م، ق، ه»: ـ طباطبائی.
۲. «ع»: به زبان دُر.
۳. «ع»: ـ مذکور.
۴. «ع»: + و.
۵. «ق»: «نباشد» بدل «نداشته باشد».
۶. «ه، ق»: + و.
۷. «ع، م»: نمود.
۸. «م»: + آن.
۹. «م، ق، ه»: + از.
۱۰. «ع»: ـ در.
۱۱. «ع»: + برای.

رو[۱] به مشرق بود سفارش فرمود[۲] مکان او را برای[۳] آن جناب خالی فرمود، بلکه به آن کس حکم استفاده هم از آن جناب کرد.

روزی یکی از حضّار ـ که از جملهٔ عجم بود ـ ذکر نمود که در هندوستان عالمی پیدا نمی‌شود.

[۴]جناب سیّدنا و مولانا فرمود که اذکیا و علمای فن معقولات بسیار در هندوستان به هم رسیده‌اند.

جناب شهادت‌مآب نیز در مقام تأیید و تقویت این کلام فرمود که اگر در هند عالم به هم نمی‌رسد پس آخر این سیّد هم از اهل هند است و تحصیل علوم نموده است.

عجمی[۵] مذکور بنابر سخن‌پروری خود و تعصّب دیار خویش گفت که این سیّد از کجاکه در هندوستان تحصیل کرده، آمده[۶] شاید در ایران و کربلا و نجف اخذ علم[۷] نموده باشد، و برای اظهار علوّ مراتب اهل هند که وطن این سیّد است چنین ظاهر کرده باشد.

آخر الأمر جناب سیّدنا و مولانا سخنش را قابل اعتنا ندانسته به خدمت فیض‌درجت آن عالی‌حضرت عرض نمود که: در هندوستان عالم کامل از اساتذهٔ من که اسم شریفش سیّد غلام حسین و ملقّب به دکنی بود[۸]، رساله[ای] در تحقیق جعل بسیط و جعل مرکّب تصنیف نموده است[۹] و آن به خدمت ملازمان[۱۰] گذرانیده می‌شود، و دیگر کتابی از مصنفات افاضل هندوستان همراه من[۱۱] نیست تا به خدمت بگذرانم.

آن جناب آن رساله را به جای خود ملاحظه نموده روز دیگر فرمود که: اگرچه مصنّف رساله فکری تازه کرده، لیکن[۱۲] به خیال من بحثی بر بعضی جاها گذشته.

---

۱. «ه، ق»: ـ رو.
۲. «ه، ق»: فرموده. «م»: + و.
۳. «ه، ق، ع»: ـ برای.
۴. «م»: + و.
۵. کذا في الأصل. یاء بَدَل کسره است که در متونِ قدیم بسیار آمده. (جویا جهانبخش)
۶. «ع»: «کرده‌اند» بدل «کرده آمده».
۷. «ه، ق، ع»: ـ علم.
۸. «ق»: + و.
۹. شرح حال سیّد غلام حسین در ص ۲۴۰ گذشت و رسالهٔ او در هند چاپ شده است. آصفیه ۲۵۹، بدون تاریخ چاپ و اسم مطبعه. (*حرکة التألیف باللغة العربیة فی الإقلیم الشمالی الهندی*، ص ۱۰۶).
۱۰. ملازمان: حضرت و مانند آن.
۱۱. «ه، ق»: ما.
۱۲. «ق»: لکن.

جناب سیّدنا التماس نمود که آن رساله به من عنایت شود تا از سر نو مطالعهٔ آن کرده بحث جناب را بشنوم، لیکن[۱] بنا بر بعض وجوه بحث خویش را بیان نفرمود. انتهی.

بالجمله شمّه[ای] از قدر و منزلت آن جناب غفران‌مآب که جناب شهادت‌مآب را در نظر بود از آنچه به تقریب القاب و اوصاف آن جناب در اجازهٔ خود ـ که بر وقت ترخّص به آن جناب نوشته داده‌اند ـ ظاهر و باهر است، و چنانکه ترجمه‌اش مذکور خواهد شد.

و همچنین جناب مستطاب عالی، حضرت آقا سیّد مهدی طباطبائی نجفی بحر العلوم ﷺ، را نهایت شفقت و رأفت و محبّت نسبت به حال آن جناب ـ طاب ثراه ـ حاصل بود. چون آن جناب چندر روز در حالت سفر کاظمین و سُرّ من رأی، و چند مدّت در حالت حضر در نجف اشرف به صحبت آن عالی‌حضرت فیض‌یاب بود در اجازهٔ مفصّله ـ که بعد از مفارقت مدیده با وجود مسافت بعیده برای آن جناب قلمی فرموده‌اند ـ اشاره به این معنی نموده‌اند، و[۲] به انواع مدایح و محامد و فضائل و قابلیّت و[۳] اجتهاد آن جناب را ستوده‌اند، چنانکه خلاصه‌اش می‌آید.

و آن جناب غفرآن‌مآب در اجازه خود ـ که بعضی مضامین آن گذشت ـ می‌فرمایند که: وقتی که حسن استحکام و وثوق نظام این بنا را دیدم ـ یعنی بنای جمعه و جماعت را که: در بلدهٔ لکهنو به ذات من قرار دانند ـ و به تدریج رواج طریقهٔ حقّه درین دیار به ظهور رسید و کمال طراوت و سیرابی در باغ دین مشاهده کردم، در خاطر من گذشت و خوب گذشت[۴] که من با وجود بُعد مسافت و تمادی مفارقت از خدمت آن علمای کبار و فقهای ابرار ـ یعنی مجاورین کربلای معلّیٰ و نجف اشرف که اساتذهٔ من بوده‌اند ـ، طلب اجازه نمایم؛ زیرا که معمول علمای اخیار از سلف چنین بوده است که از اساتذهٔ خود اجازهٔ روایت می‌گرفته‌اند. پس به استدعای اجازه به خدمت ایشان کتاب *مواعظ حسنیه* و کتاب *أساس الأصول* را از مصنّفات خود

---

۱. «ق»: لکن.
۲. «ع»: ـ و.
۳. «ع»: ـ و.
۴. «ق»: ـ و خوب گذشت.

فرستادم[۱] تا در آن هر دو کتاب به نظر الطاف و[۲] عین قبول ملاحظه فرمایند. پس ایشان سؤال مرا قبول نمودند[۳] و مطلب مرا روا فرمودند[۴]، حق تعالی درجات ایشان را رفیع گرداند.

هر یکی از ایشان[۵] اجازه[ای] برای من به دست مبارک خودها[۶] بر پشت هر دو کتاب نوشتند، مگر جناب علّامه استاد من آقا محمّد باقر بهبهانی ـ علیه الرّحمه ـ در زمانی که[۷] هر دو کتاب مذکور به مشاهده مشرّفه رسید به سبب کبر سنّ و ضعف پیری مختلّ‌الحواس بود، از این سبب اتّفاق نیفتاد که آن جناب در چنین حال اجازه بنویسند[۸]. انتهی.

و أیضاً جناب غفران‌مآب مولانا ـ طاب ثراه ـ در بعض مراسلات خود که در جواب مراسلهٔ آقا بزرگ خلف جناب مستطاب مرزا مهدی شهرستانی مرحوم قلمی فرموده بودند ذکر نموده‌اند که: از بعضی معتمدین به من رسیده و[۹] هم از بعضی قرائن ظاهر شده که از طرف جناب قبلة المجتهدین استادنا المکرّم و شیخنا المعظّم آقا محمّد باقر ـ رفع الله درجته في أعلا علّیین ـ که به سبب کِبَر سن و ضعف قوی اکثر امور را به فرزند خود فضائل‌مآب آقا عبد الحسین مفوّض نموده بود، فضائل‌مآب مزبور در باب نوشتن اجازه مأمور شده بود، چون در نوشتن آن تعلّل و بعضی از معاذیر فرمود، بعد از اصرار جناب تقدّس‌مآب، خلد آشیان، علّیین مکان، یعنی جناب مرزا مهدی شهرستانی ـ رفع الله درجته ـ، اجازه بر پشت ورق[۱۰] دیباچهٔ کتاب *أساس الأصول* قلمی نمودند، و از جهت قصور الفاظ و معانی آن، پسند خاطر

---

۱. «م»: فرستاده.
۲. «ه، ق»: ـ و.
۳. «م»: فرمودند.
۴. «ه، ق، ع»: فرمود.
۵. «م»: آنها.
۶. کذا، و از حیثِ نثرِ فارسیِ هند قابلِ توجّه است. (جویا جهانبخش)
۷. فقرهٔ «هر دو کتاب نوشتند... در زمانی که» از «ه» افتادگی دارد.
۸. «م، ق»: بنویسد. «ع»: بنویسید!
۹. «ق»: ـ و.
۱۰. «م»: اوراق.

عاطر جناب علّیین‌مکانی، یعنی مرزا ممدوح ـ علیه الرحمه ـ ، نیفتاد، آن را بالکلّ از صفحه برداشتند، و چون در ضمن آن عبارت دیباچهٔ کتاب هم از[۱] آن ورق برداشته شد[۲] از سر نو آن صفحه را قلمی فرموده مرسل فرمودند.

مؤلّف گوید که: آن نسخهٔ ***أساس الأصول*** ـ که در آخر آن اجازهٔ مفصّلهٔ مشتمل بر فضائل آن جناب به خطّ مبارک و مهر اقدس جناب بحر العلوم سیّد مهدی طباطبائی قدّس سرّه موجود است ـ در کتب‌خانهٔ آن جناب به نظر قاصر رسید، و صفحهٔ دیباچه آن کتاب که به خطّ جناب سیّد شهرستانی ـ علیه الرحمه ـ باشد متمیّز از خطّ باقی صفحات، و همچنین آن ورق که وصل یافته در آنست قرینهٔ جلیّه بر وقوع قصّهٔ مزبوره[۳] است.

و چون آن جناب غفران‌مآب در اجازهٔ خود به تقریب ذکر روایت از اساتذهٔ عظام خود فرموده است که من از جناب آقا باقر بهبهانی ـ علیه الرحمه ـ بلا واسطه هم روایت می‌کنم هر چیزی را که به خدمت آن جناب قرائت نموده‌ام.

جناب مولانا و مقتدانا سیّد العلماء الأبرار، سند الفقهاء الأخیار، جناب السیّد حسین ـ دامت برکاته[۴] ـ در اجازهٔ خود ـ که برای خلف ارشد خود جناب تقدّس و کمالات[۵] مآب ممتاز العلماء مولانا سیّد محمّد تقی صاحب دام ظلّه العالی نوشته‌اند ـ می‌فرمایند که: درین کلام تخصیص فرمودن آن جناب به چیزی که به خدمت جناب آقا ـ علیه الرحمه ـ قرائت نموده بود که[۶] از راه احتیاط است؛ زیرا که آن عالم جلیل را اتّفاق نوشتن اجازه برای آن جناب نیفتاده بود، و بعد ازین قصّهٔ مأمور شدن آقا عبد الحسین به نوشتن اجازه و پسند نکردن جناب سیّد شهرستانی عبارت ایشان را و پاره کردن آن ورق را از دیباچهٔ کتاب مزبور از زبانی[۷] آن جناب

---

۱. «ع، م»: + صفحه.
۲. «ق»: شدند.
۳. «ق»: مزبور.
۴. «ق»: دامت برکاتهم. اجازهٔ سید العلماء ـ إن شاء الله ـ به تصحیح نگارنده به طبع خواهد رسید.
۵. «ع»: ـ و کمالات.
۶. کذا.
۷. باز هم یاء بدلِ کسره است. (جویا جهانبخش)

نقل نموده می‌فرمایند که: بنابراین ظاهر آنست که اجازهٔ جناب آقا باقر ـ علیه الرحمه ـ نیز به بیان لفظی برای آن جناب حاصل بود اگرچه اتّفاق کتابت اجازه نشد. انتهی.

و در *آئینهٔ حق‌نما* که از زبان ثقات منقولست که آن هر دو کتاب ـ یعنی *أساس الأصول* و *مواعظ حسنیه* ـ را قدوة الحجّاج والمتعمرین، زین الصالحین والمتّقین، سعید ازلی، حاجی محمّد علی نامی، اوّل در نجف اشرف از نظر زبدة العلماء، عمدة الفقهاء، مولانا جناب آقا سیّد مهدی طباطبائی ـ رحمة الله علیه ـ گذرانید[۱]، می‌گفت که: آن سیّد عالی شان، رفیع المکان ـ طاب ثراه ـ از مطالعهٔ این هر دو کتاب بسیار محظوظ و مسرور شدند[۲] به جناب فضیلت‌مآب، تقدّس انتساب شیخ جعفر نجفی رحمه‌الله و دیگر اشخاص در مجلس خود به زبان دُرر[۳] بیان فرمود که این کتاب *أساس الأصول* قابل درس[۴] و[۵] تدریس است؛ و خاتمه کتاب مذکور را به تحریر اجازهٔ مفصّله به دست خطّ خاصّ خود مزیّن و به مهر خود مختوم ساخت.

و نیز عالم محقّق و فقیه مدقّق، معدن علوم شرع مبین، زبدهٔ خاندان مجتهدین جناب سیّد علی طباطبائی ـ عطّرالله مرقده ـ بعد ملاحظهٔ هر دو کتاب در اوّل کتاب *مواعظ حسنیه* اجازه مزیّن به دستخط خاص نوشته به مهر خود مختوم فرموده[۶] خطّی نیز مشتمل بر خوبی این کتابها و[۷] بعضی صفات[۸] جناب مجمع حسنات مولانا و مقتدانا ارسال فرمود.

و نیز جناب مجمع سیادت و فضائل، عالم کامل، مصدر حسنات و معدن برکات، مرجع مؤمنین و سادات، [۹]مورد رحمت جاودانی، مرزا محمّد مهدی شهرستانی، آخر آن کتاب را به اجازه و مهر خود مزیّن ساخت. انتهی.

الحاصل جمیع آن اجازات ـ که به خطّ اقدس آن علمای کرام و فقهای عظام مختوم به مهر ایشان برای جناب مولانا العلّام حاصل شده ـ، موجود است.

---

۱. «ع»: گذارنیده.
۲. «ع، م»: شد. «م»: + و.
۳. «ع»: دُر.
۴. «ه، ق»: ـ درس.
۵. «ع، ق»: ـ و.
۶. «م»: فرمود و.
۷. «ق»: ـ و.
۸. «ع»: ثقات.
۹. «ع»: + و.

از آن جمله اجازهٔ جناب مستطاب علّامه ألمعی فقیه لوذعی، مرزا محمّد مهدی شهید مشهدی، که اوّلین اجازات است و در وقت روانه‌شدن جناب مولانا غفران‌مآب ـ طاب ثراه ـ از مشهد مقدّس رضویّه، آن فقیه ربّانی بر پشت کتاب رجال به عبارت مختصره نوشته به آن جناب عطا فرموده بود.

ترجمه‌اش بعد از حمد و نعت اینست:

امّا بعد، پس بدرستی که طلب[۱] اجازه نمود[۲] از من سیّد سند، ماجد امجد، عالم عامل و فاضل کامل، صاحب الفطنة الوقّادة والقریحة النقّادة، منبع فضل[۳] و افادت، [۴]داخل شونده به سوی کعبهٔ علم از باب الزیادت، صاحب النسب[۵] العلی، سیّدنا و مولانا السیّد علی الهندی مشهور به سیّد دلدار علی، پس اجازه دادم او را که روایت کند از من تمام آنچه تصنیف شده است در اسلام از خاص و عام، به حق اجازهٔ من از استاد من که محدّث و فقیه و دانا و نبیه شیخ محمّد مهدی فتونی بود، به حق اجازهٔ او از علّامهٔ مجلسی به وساطت دو عالم که هر دو ثقه بودند.

و به حق اجازهٔ من از عالم افضل[۶] اکمل مولانا محمّد باقر بن محمّد اکمل.

و به حق اجازهٔ من از سبط علّامهٔ مجلسی که به واسطهٔ پدر خود از جدّ خود مجلسی روایت داشت.

و وصیّت می‌کنم سیّد ممدوح را که به ملازمت تقوی و ایمان مداومت کند، در پنهان و آشکارا حق تعالی را حاضر و ناظر داند، و بقیّهٔ عمر خود را در ترویج احادیث حضرات ائمّهٔ معصومین ـ صلوات الله علیهم[۷] ـ صرف نماید.

و من امید ازو[۸] دارم که در اوقات تنهائی و عقب نمازهای خود و در ساعات[۹] اجابت دعاها مرا و اساتذهٔ مرا از دعا فراموش نکند.

---

۱. «ه، ق»: طالب، «ع»: «طاب ثراه» بدل «طلب اجازه»!
۲. «ع»: که طاب ثراه نمود!
۳. «م»: فیض.
۴. «م»: + و.
۵. «م»: نسب.
۶. «ق»: + و.
۷. «ع»: + اجمعین.
۸. «م»: از او.
۹. «ق»: ساعت.

نوشته است این کلمات را به دست خود محمّد مهدی بن هدایت الله حسینی موسوی که مولدش اصفهان و مسکن او مشهد مقدّس رضویه است. تمام شد کلام جناب شهادت‌مآب علیه الرحمة والرضوان.

و اما باقی اجازات که بعد از فرستادن هر دو کتاب مذکور ازین[۱] دیار به سوی کربلای معلّی و نجف اشرف به خطّ علمای عظام آنجا وارد شده به نهجی که اشاره به ورودش گذشت.

پس از آن جمله محصّل اجازهٔ[۲] جناب مقدّس القاب بحر العلوم آقا سیّد مهدی طباطبائی نجفی ـ نوّر الله مرقده ـ بعد از خطبه چنین است که:

امّا بعد چون از جملهٔ احسان الهی بر بندگان اینست که برای آنها طریق رشاد[۳] و سبیل سداد را ظاهر و سهل فرمود، پس برای محافظت دین و احکام خود علما را پیدا کرد که حافظ شرایع و احکام او می‌باشند، و متأخّر از متقدّم تحصیل می‌کند علمی را که از علوم اهل بیت عصمت و شرف علیهم‌السلام به او رسیده است، تا دین الهی و احکام شریعت پناهی از تحریف منافقان و تلف و ضایع شدن محفوظ و مصون باشد. پس چه بسیار کسانند که برای طلب بلندی مرتبهٔ دینی اختیار غربت و مسافرت از وطن نموده‌اند، و برای رسیدن به مطلبهای بزرگ مهاجرت از دیار و مسکن خود کرده‌اند و قطع بلاد نموده، از زبان علمای کرام و اساتذهٔ عظام اخذ علومی نمودند که ذخیره روز قیامت باشد، پس اجر حسنات ایشان بر خداست؛ زیرا که قدر علم را چنانکه می‌باید شناخته‌اند، و همّتهای خود را در تحصیل علم چندان که[۴] می‌شاید صرف نموده‌اند.

و از جمله علمایی که کوشش بلیغ[۵] در تحصیل این مطلب نموده‌اند و به سعادت علم و عمل فائز گردیده‌اند، و از علم و عمل بهرهٔ کامل برداشته‌اند، سیّد حسیب و

---

۱. «م، ق»: از این.
۲. «ع»: اجازت.
۳. «ع»: ارشاد.
۴. «ق»: چندی که.
۵. فقرهٔ «در تحصیل علم... کوشش بلیغ» از «ه» افتادگی دارد.

نسیب و عالم خبیر و ادیب، صاحب فطنت وقّاده و قریحهٔ نقّاده، فخر علما و سادات سیّد دلدارعلی بن سیّد محمّد معین هندی نصیرآبادی است ـ که همواره موفّق[۱] بـه توفیق خدا، و ملحوظ به عین عنایت حق تعالی باد!

پس بدرستی که سیّد مذکور از جمله کسانی است که برای تحصیل علم و کمال اختیار غربت و مسافرت کرده، و بر پشتهای مراکب کجاوه‌های سفر بسته، تعبها و مشقّتهای سفر کشیده، در شرق و غرب جهان گردیده است[۲]، و مدّتی در بلاد عراق نزد من اقامت کرد، و پاره[ای] از کتاب ***وافی*** را با نهایت تحقیق و تدقیق و تدبّر و تعمّق و دقّت نظر در اسرار مضامین آن پیش من قرائت نمود، و در حـضر و سـفر مصاحب من بوده است، و مرتبهٔ ورع و تقوی و حسن نظر او بر من ظاهر شد.

پس هرگاه که او به قدر حاجت[۳] تحصیل علم دینیّه کرد، [۴]مراجعت به سوی وطن مألوف و دیار معروف خود نمود، و مصروف در تألیف و تصنیف[۵] کتب دینیّه شد، و قیام به وظائف دینیّه و شعایر شریعت نبویّه و ترویج طریقهٔ حقّه اثناعشریه در بلاد هندوستان کرد، و عمل بر قول حق تعالی نمود که در کتاب مجید خود می‌فرماید: ﴿**فَلولا نَفَرَ مِن كلِّ فِرْقَةٍ مِنْهُمُ طائِفَةٌ لِيَتَفَقَّهُوا في الدِّينِ ولِيُنْذِرُوا قَوْمَهم إذا رَجَعُوا إليهم لَعَلَّهُمْ يَحْذَرُونَ**﴾[۶] ـ یعنی چـرا نـمی‌روند و سـفر نـمی‌کنند از هـر فـرقه از ایشـان طائفه[ای] و گروهی برای آنکه تحصیل علم دین نمایند، و تا آنکه بترسانند قوم خود را وقتی که مراجعت به سوی ایشان کنند شاید که ایشان از معاصی الهی حذر نمایند ـ، پس سیّد ممدوح بعد انقضای مدّتی با وجود مسافت بعیده طلب اجازه نمود در باب روایت کردن کتب احادیث ائمّهٔ اطهار و مصنّفات علمای اخیار[۷]، از راه آنکه این طلب او پیروی سابقین و سلف صالحین ما است، پس اجازه دادم او را ـ توفیق دهد

---

۱. در نسخ: موافق.
۲. «ق»: ـ است.
۳. «م»: + خود.
۴. «ع»: + و.
۵. «ع»: تصانیف.
۶. التوبة (۹): ۱۲۲.
۷. «ه، ق»: + که.

حق تعالی او را برای ترقّی به سوی رفیع‌ترین معارج علما و منتهای مدارج فضلا! ـ که روایت کند از من کتب اربعهٔ احادیث را که مدار علمای ما در جمیع اطراف عالم بر آنهاست، و آن کتاب *کافی* و *من لا یحضره الفقیه* و *تهذیب الأحکام* و *استبصار* است از مصنّفات سه محمّد از علمای متقدّمین ـ یعنی ثقة الاسلام محمّد بن یعقوب کلینی و شیخ صدوق محمّد بن علی ابن بابویه قمی و شیخ ابو جعفر محمّد بن حسن طوسی رحمة الله علیهم ـ که این هر سه علمای عظیم الشان و تصانیف ایشان مثل آفتاب عالمتاب مشتهراند.

و اجازه دادم او را که روایت کند از من سه کتاب جامع احادیث متفرّقه را، و آن کتاب *وافی* و *وسائل الشیعة* و *بحار الأنوار* است از مؤلّفات سه محمّد از علمای متأخّرین ـ یعنی ملّا محمّد محسن کاشانی و مولانا محمّد باقر مجلسی و شیخ حُرّ محمّد بن حسن عاملی ـ که این هر سه بزرگان را تفوّق بر دیگر محدّثین بود به سبب تألیف کتب حدیث ایشان که روشن و ظاهر مثل انجم طوالع و بحار زواخر است.

و همچنین سیّد موصوف را اجازهٔ روایت دیگر کتب حدیث و تفسیر و فقه و کلام و استدلال و نحو و لغت و قرائت و اصول و رجال وغیرها[1] دادم تا این اجازه وافیه کافیه در جمیع علوم باشد.

و نیز اجازه دادم او را که جمیع آنچه از تصانیف من از کتب و رسائل و تعلیقات و مسائل به قالب تألیف درآمده است از من روایت کند، و بدرستی که من روایت می‌کنم تمام کتب مؤلّفه در علوم شرعیه را و آنچه از مبادی عقلیه و نقلیه متعلّق به آنست از اکثر علمای عظام که فیض صحبت ایشان یافته‌ام[2] و در عصر ایشان[3] بوده‌ام، و آن علما و اساتذهٔ من از جمله رؤسای دین و ملّت بودند.

و ذکر نمی‌کنم[4] درین اجازه مگر سندهایی را که معروف‌تر و مشهورتر است. پس از جمله سندهای من است آنچه مرا از راه قرائت و سماعت و اجازه به آن خبر داده است شیخ عالم علّامه و استاد فاضل فهّامه، محقّق نحریر و فقیه بی‌نظیر، بقیهٔ علما

---

۱. «ع»: و غیره.
۲. «ع»: یافتم.
۳. «م»: ـ یافته‌ام و در عصر ایشان.
۴. «ع»: + تمام کتب.

و[۱] مرجع فضلا که تازه کنندهٔ طریقهٔ فقها است که مندرس شده بود، و ظاهر کنندهٔ علومی است که از آثار سابقین محو شده بود. بحر زاخر و فقیه ماهر، استاد من جناب آقا محمّد باقر بن شیخ اجل و اکمل و اعظم و ابجل مولانا اکمل، و آن جناب به واسطهٔ والد مرحوم خود روایت دارد از اساتذهٔ عظام او که مدقّق فاضل، مرزا محمّد بن حسن شیروانی، و محقّق کامل، جمال الدین محمّد بن آقا حسین خوانساری[۲]، و فقیه نبیه، شیخ جعفر قاضی، بودند، عن الشیخ الأجلّ الأورع الأزهد والعالم المحدّث العَلَم الفرد العلّامة التقي ابن علي المجلسي، عن شیخه وشیخ الإسلام والمسلمین الشیخ العلّامة الفقیه بهاء الملّة والدین، عن أبیه الشیخ الفقیه الوجیه الشیخ حسین بن عبد الصمد الحارثي العاملي، عن شیخه الجامع لجوامع علوم الدین والسالك لأحسن مسالك الشرع المبین، عمدة المجتهدین المتبحّرین، الشیخ زین الملّة والحقّ والدین الشهید الثاني[۳] ـ قدّس الله تربته وأعلی في الجنان الخلد رتبته.

و أیضاً از راه قرائت و سماعت و اجازه مرا خبر داده است شیخ عالم محدّث فقیه و استاد کامل نبیه، خلاصهٔ فقها و محدّثین[۴] و زبدهٔ علمای عاملین، صاحب اخلاق رضیّه و خصال مرضیّه، استاد بزرگوار من ابو صالح محمّد مهدی عاملی فتونی ـ رحمة الله علیه ـ، که از استاد[۵] اعظم خود رئیس محدّثین عصرش و قدوهٔ فقهای زمانش مولانا ابی الحسن شریف عاملی روایت داشت، عن شیخه شیخ المشایخ الجِلّة وناشر علوم الشرع والملّة، العالم الربّاني والنور الشعشعاني، مروّج أخبار الأئمّة الأطهار وغوّاص بحار تلك الأنوار، صاحب المفاخر والمآثر المولی محمّد باقر ـ رفع الله درجته ـ، عن شیخه ووالده التقي المجلسي، عن شیخه الشیخ البهائي، عن أبیه، عن الشهید الثاني رحمهم الله.

---

۱. «م»: ـ و. در «ع» محتمل است که «و» همزهٔ «علماء» خواند شود.

۲. «ه، ق»: جمال الدین محمد و اعظم و ابجل خوانساری!

۳. «ع، ه، ق»: ثانی.

۴. «ع»: فقهاء و محدّثین. «ق»: فقهاء محدّثین، «م»: فقها محدّثین. و در متن با متن عربی اجازه موافقت دارد.

۵. «ع»: اوستاد.

و أيضاً از راه وجوهی که معتبر در تحمّل حدیث می‌باشد خبر داده است مرا شیخ من، محدّث عالم عامل، و استاد[1] من، مقدّس ورع کامل، فائز به درجه علم و عمل، احاطه کنندهٔ رتبه کامل بی‌زلل و بلا خلل، شیخ ثقه ثبت ربّانی، شیخ یوسف بن احمد بن ابراهیم بحرانی، عن مشایخه العظام أعلاهم سنداً وأرفعهم طریقاً العالم الفاضل الکامل، ذو العزّة الرفیع والفخر المنیع، المولی محمّد رفیع، المجاور بالمشهد الرضوي حیّاً ومیّتاً، عن شیخه العلّامة محمّد باقر المجلسي، عن والده، عن الشیخ البهائي، عن والده، عن الشهید الثاني.

و أیضاً به اسانید مذکوره و غیر مذکوره که به شهید ثانی ـ علیه الرحمه ـ می‌رسد، عن عدّة من مشایخه العظام منهم شیخ فضلاء الأنام، علي بن عبد العالي المیسي، عن شیخه الفقیه السعید، ابن عمّ الشیخ الشهید، شمس الدین محمّد بن محمّد بن داود الشهیر بابن المؤذّن الجِزّیني، عن شیخ المشایخ الماضین، الشیخ ضیاء الدین علي بن الإمام الأوحد والعالم الفرد والفقیه الأرشد، الشیخ السعید أبي عبد الله محمّد بن مکّي الشهیر بالشهید ـ رفع الله قدره ـ، عن أبیه المذکور، عن عدّة من مشایخه تلامذة العلّامة أشهرهم وأفقههم ولده فخر المحقّقین محمّد بن الحسن بن یوسف الحلّي، عن والده العلّامة علی الإطلاق والمشهور بذلك في جمیع الآفاق، عن جملة من مشایخه منهم والده المذکور وشیخه الوحید الفرید، شیخ مشایخ عصره ومقدّم فقهاء دهره، الشیخ أبو القاسم جعفر الشهیر بالمحقّق، عن الشیخ نجیب الدین محمّد ابن نما، عن الفاضل الفقیه الفحل محمّد ابن إدریس الحلّي العِجْلي، عن الشیخ عربي بن مسافر العبادي، عن الشیخ إلیاس بن هشام الحائري، عن الشیخ أبي علي، عن والده شیخ الطائفة المحقّة ورافع أعلام الحقّة، أبي جعفر محمّد بن حسن الطوسي، عن شیخه المحبو بالتأیید والتسدید، محمّد بن محمّد بن النعمان الملقّب بالمفید، عن شیخه الإمام راویة الأخبار والفائض نوره في الأقطار، الشیخ الصدوق أبي جعفر محمّد بن علي ابن بابویه، عن شیخه الإمام عَلَم الأعلام، قدوة الأنام، ثقة الإسلام، أبي جعفر محمّد بن یعقوب الکلیني الرازي ـ رضي الله عنهم.

---

۱. «ع»: اوستاد.

و این هر سه محمّدین متقدّمین ـ یعنی شیخ طوسی و شیخ صدوق و شیخ کلینی[۱] ـ در کتب خود به اسانید معتبره روایت کرده‌اند از حضرات ائمّهٔ معصومین ـ صلوات الله علیهم ـ از حضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم، و آن حضرت به واسطهٔ جبرئیل امین، از حق تعالی جلّ شأنه.

و روایت کتب سائر علمای محدّثین متقدّمین و روایت مرویّات و مُجازات ایشان به وسائط متأخّرین از ایشان به من رسیده است. و همچنین روایت جمیع کتب مخالفین و سائر کتب علوم رسمیّه به وجه مرسوم[۲].

و بتحقیق که اجازه دادم سیّد موصوف را ـ حقّ تعالی فضل او را زیاده کند! ـ که جمیع آن کتابها را از من روایت کند به هر نوع که خواهد و برای هر کسی که اراده کند.

و شرط[۳] می‌کنم بر او که سبیل احتیاط را ترک نکند، پس بدرستی که خلاص و نجات اُخروی در طریقهٔ احتیاط است.

و نوشته است این اجازه را محتاج عفو پروردگار غنی، محمّد بن مرتضی الحسنی الحسینی، معروف به مهدی الطباطبائی. انتهی.

و این مقام را آن عالی‌جناب ـ طاب ثراه ـ به مهر اقدس خود مختوم نموده‌اند.

امّا آنکه روایت شیخ صدوق ابن بابویه را از شیخ ثقة الاسلام کلینی ذکر فرموده‌اند خالی از مسامحه نیست؛ زیرا که شیخ کلینی بلا واسطه استاد شیخ صدوق نبود، بلکه شیخ صدوق به یک واسطه از او روایت می‌کند چنانچه در باب اوّل در جملهٔ احوال شیخ صدوق گذشت.

و ترجمه اجازهٔ عالی‌جناب مستطاب معلّیٰ القاب، آقا سیّد علی طباطبائی کربلائی قدّس سرّه بعد از خطبه اینست که:

چون درین زمان ـ که زمان کثرت جهّال و منکرین طریقهٔ علمای دین است ـ

---

۱. «م»: + رضي الله عنهم.

۲. از «م» که با متن عربی اجازه موافقت دارد و در سائر نسخ: موسوم.

۳. «ق»: + محکم.

دریافتم که سیّد سند جلیل و مولا اولی نبیل، عالم عامل، فاضل کامل، صاحب الفطنة الوقّادة والقریحة النقّادة، منبع الفضل والإفادة، حاوی أنواع کمالات، ربایندهٔ گوی سبقت در میدان سعادات[۱]، مجمع دریای علوم معقول و منقول، مترشّح استنباط فروع از اصول[۲]، پسندیده خصال، پرهیزکار پاکیزه اطوار، سیّد دلدار علی بن سیّد محمّد معین هندی نصیرآبادی ـ عاملهما الله تعالی بفضله الجلی ولطفه الخفی ـ از جمله علمایی است که به ذروهٔ کمال رسیده‌اند، و بر ابنای زمان خود در علم فائق گشته‌اند، و دانستم که سیّد موصوف به سبب آنکه روزها در تحصیل علوم بذل جدّ و جهد نموده و شبها بیداری کشیده بود به اوج معالی رسیده است، و او را سزاوار یافتم به اینکه[۳] پیروی سلف صالحین نماید، و متمسّک به عروه و[۴] حبل المتین گردد، و در سلک راویان احادیث ائمّهٔ معصومین ـ صلوات الله علیهم أجمعین ـ منتظم شود، پس بر من واجب و لازم گردید که به سوی او القا نمایم آنچه نزد من است از کتابی گرامی که محتوی ذکر مجملی از اجازات روایت کردن احادیث حجّتهای خداوند کریم و اخبار هادیان[۵] صراط المستقیم است، و اگرچه خود را لائق اجازه‌دادن این مطلب عظیم نمی‌بینم، لکن درین زمان از جملهٔ مفروضات بر خود می‌شمارم، پس از حق تعالی جلّ شأنه استخاره نمودم، و خواهان خیر از جناب کبریای او شدم، و سید موصوف را ـ که حق تعالی فضل و افضال او را زیاده کند، و امثال او را میان علما بسیار گرداند! ـ اجازه دادم که روایت کند به واسطهٔ من از اساتذهٔ من هرچه دلیل آن نزد من به صحّت رسیده است[۶] و روایت آن جائز بوده و سبیل آن واضح گردیده و اجازه‌دادن آن بر من مباح بوده است از مصنّفات اهل اسلام[۷] و تألیفات خاص و عام از جمیع فنون علوم تفسیر و حدیث و اصول فقه و دعاهای[۸] مأثوره و علم کلام و فقه

---

۱. «ع»: سعادت.
۲. در اصل عربی: المترشّح لاستنباط الفروع من الأُصول.
۳. «م»: تا آنکه.
۴. «ع، ق»: ـ و.
۵. «ع، م»: راویان.
۶. «ع، ق»: ـ است.
۷. «ع»: الاسلام.
۸. «ع، هـ»: دعای.

و رجال و غیر آنها[۱] از علومی که متعلّق به مسائل دینیّه است، به حق اجازهٔ من که از اساتذهٔ کرام و اسلاف عظام من ـ رضی الله عنهم ـ به من رسیده است.

و هم اجازه دادم او را که جمیع[۲] کتب مقروآت و مسموعات و مُجازات و مصنّفات مرا از من روایت کند در حالی که شرائط روایت را مرعی دارد، و طالب[۳] منتهای معارج درایت بوده باشد، و احتیاط تمام را در باب آنچه متعلّق به امور دین باشد به عمل آورد، خصوصاً در هنگام نقل و فتوی دادن برای مسلمین، پس بدرستی که مفتی بر کنارهٔ جهنّم است، یعنی به سبب خوف لغزش در فتوی خوف افتادنش در آن می‌باشد.

و نیز باید که سیّد موصوف ایّام مهلت خود را صرف اموری نماید که موجب نفع او در آخرت گردد، و متمسّک به عروة الوثقی و متحلّی به حلیه صلاح و تقوی باشد، و ساعی در ترویج احادیث ائمّهٔ هدی ـ صلوات الله علیهم ـ، و مشهور ساختن آثار حضرت[۴] ایشان باشد، و کوشش در استنباط[۵] از اقوال و افعال جناب ایشان نماید، و[۶] دست به حبل المتین مودّت ایشان زند؛ زیرا که هیچ ذریعه نجات از هلکات نیست مگر به تمسّک و اعتصام به موالات اهل بیت کرام واقتدا و پیروی نمودن به احادیث ائمّهٔ انام ـ علیهم السلام ـ. امید از حق سبحانه و تعالی داریم که بر ما رحم فرماید، و ما را با حضرت[۷] ایشان در زمرهٔ محبّان ایشان محشور گرداند.

و از سیّد موصوف ـ أدام الله تأییده ـ متوقّع‌ام[۸] که مرا و اساتذهٔ مرا در حیات من و بعد از ممات من از دعاهای نیک خود فراموش نکند، خصوصاً بعد از نمازهای خود در اوقاتی که محل اجابت دعا باشد.

و این کلمات را نوشته است محتاج‌ترین بندگان به سوی رحمت پروردگار غنی،

---

۱. «م»: اینها.
۲. «ع، هـ»: دادم که او را جمیع.
۳. «ق»: مطالب.
۴. «م»: حضرات.
۵. «م»: + احکام.
۶. «ع، ق، هـ»: ـ و.
۷. «م»: حضرات.
۸. این چنین است در تمامی نسخه‌ها.

علی بن محمّد علی[۱] الحسنی الحسینی الطباطبائی، در اواسط ماه رجب سنهٔ یکهزار و دوصد و پنج هجری. انتهی.

و صورت نقش مهر آن جناب چنین است: «لا إله إلّا الله الملك الحقّ المبین، علی الطباطبائی».

و خلاصهٔ ترجمهٔ اجازهٔ جناب سیادت‌مآب، مرزا مهدی شهرستانی کربلائی ـ علیه الرحمه ـ، بعد از حمد و صلوات اینست که:

چون سیّد جلیل و فرزند نبیل، صاحب اخلاق پسندیده و به مدارج عالیهٔ سعادت فائز گردیده، عالم عامل، ادیب صاحب فهم صائب و ذهن ثاقب، سیّد دلدارعلی، خلف الصدق سیّد محمّد معین هندی نصیرآبادی ـ أدام الله عُلاه، وأطال في معارج العزّ ارتقاه ـ از جمله کسانی است که تفرّج در ریاض علوم دینیّه نموده‌اند، و از حیاض زلال احادیث اهل بیت رسالت ـ صلوات الله علیهم ـ سیراب شده‌اند، و بتحقیق که سیّد موصوف مدّتی مصاحبت و همنشینی با من نموده است، و پاره[ای] از احادیث سادات دین و امنای ربّ العالمین را از من شنیده است در وقتی که مشرّف به شرف زیارت عتبات عالیات عالیهٔ ائمّهٔ طاهرین شده درین ارض مقدّسه و اماکن متبرّکه مقیم بود، پس بعد از تحصیل علوم دینیّه برای هدایت مردمان به سوی بلاد هند مراجعت نمود، و از جمله کسانی بود که حق تعالی در حق ایشان فرموده است[۲]: ﴿فَلَوْلا نَفَرَ مِن كلِّ فِرْقَةٍ مِنْهُمْ طائِفَةٌ لِيَتَفَقَّهُوا في الدِّينِ ولِيُنْذِرُوا قَوْمَهُمْ إذا رَجَعُوا إليهم لَعَلَّهُمْ يَحْذَرُونَ﴾[۳]، و سیّد موصوف با وجودی که اکنون در بلاد خود است ـ که ازین بلاد بُعد مسافت بسیار دارد ـ[۴] از من التماس اجازه نمود در باب آنچه روایت کردن و آن برای من صحیح است، و درایت آن نزد من ثابت است، از علوم معقول و منقول و فروع و اصول، چنانچه طریقهٔ مرضیهٔ علمای سلف و خلف ما بوده است که در سلک

---

۱. «ع، ق، ه»: «عبد العلی» که تصحیف است. ۲. «ع»: + که.

۳. التوبة (۹): ۱۲۲.

۴. در نسخ: + و، تصحیح متن از متن اجازه که در *آینهٔ حق‌نما* آمده است.

راویان احادیث ائمّهٔ اطهار علیهم‌السلام شرف انتظام یافته‌اند، پس به سوی اجابت التماس او مسارعت نمودم، و به انجاح مرام او پرداختم، به جهت اینکه سیّد موصوف به سبب علم و فضل و جودت و فطنت و لیاقت خود سزاوار این مطلب است، پس اجازه دادم او را ـ حق تعالی بلندی مرتبه او را همیشه دارد، و در فرقهٔ ناجیه مثل او علمای بسیار گرداند! ـ اجازهٔ اینکه روایت کند از من تمام آنچه روایت آن مرا از قرائت و سماعت به صحّت رسیده است، و آنچه مرا علمای کرام به آن اجازه داده‌اند از معقول و مشروع، خصوصاً کتب احادیث، و به تخصیص از آن جمله کتاب *کافی* و *فقیه* و *تهذیب* و *استبصار* که در رواج و اشتهار در اعصار مثل شمس در نصف النهار است.

و روایت کند از من تمام مصنّفات علمای ابرار ما را که تصنیف شده است در جمیع علوم از فقه و علم[1] کلام و اصول فقه و تفسیر و لغت و منطق و معانی و بیان از آنچه معروف و معلوم است.

و اسانید اجازهٔ من ـ که متّصل به حضرات ائمهٔ معصومین علیهم‌السلام می‌شود ـ بسیار است، لیکن به سبب ضیق وقت و تشتّت خاطر و کثرت اشتغال ذکر جمیع طرق نمی‌توانم کرد، مگر آنکه[2] میسور را به سبب معسور ترک نتوان نمود، پس از آن جمله است آنچه خبر داد مرا از راه قرائت و سماعت و اجازه به آن شیخ من[3]، علّامه و استاد من، فهّامه، جامع معقول و منقول و مستنبط فروع از اصول، فایز به درجه علم و عمل، و محیط[4] اقصی مراتب علم بی‌خلل و زلل، یگانهٔ روزگار شیخ یوسف بن مرحوم شیخ احمد بن ابراهیم، از استاد خود علّامهٔ زمان و اعجوبهٔ دوران شیخ حسین بن شیخ جعفر ماحوزی بحرانی، از استادش عالم علّامه، نادرة الأوان، مقدّس مرحوم شیخ سلیمان ـ یعنی سلیمان[5] بن عبد الله بحرانی ـ، از استاد او عمدة المجتهدین شیخ سلیمان بن علی ماحوزی، از شیخ او محدّث اجل افضل، شیخ علی

---

۱. «ع»: ـ علم.
۲. «ع»: آنچه.
۳. «ع»: ـ من.
۴. «ع»: مهبط.
۵. «ق»: ـ یعنی سلیمان.

بن سلیمان بحرانی، و او[۱] اوّل کسی بود که علم حدیث را در بلاد بحرین رواج داد، از شیخ خود، بلکه شیخ الکلّ في الکلّ[۲]، خاتم المجتهدین و رئیس المحدّثین، صاحب ذهن وقّاد و فهم نقّاد، معتمد امین، شیخ بهاء الدین، از والدش سعید علّامه و فرید زمانه شیخ حسین بن عبد الصمد حارثی عاملی، از شیخ و[۳] استادش، ممهّد قواعد دین مبین، رئیس المجتهدین ـ که سائر علمایی که بعد ازو بوده‌اند[۴] از دریای علوم او اقتباس نموده‌اند ـ زین الملّة والحقّ[۵] والدین مشهور به شهید ثانی ـ نوّر الله مراقدهم ـ، از اساتذهٔ متعدّدین که عالی‌ترین ایشان از روی سند، شیخ فضلای زمان و مربّی علمای دوران، فاضل محقّق، عابد[۶] زاهد ورع متقی شیخ نور الدین علی بن عبد العالی میسی است، از استاد او پیشوای سعید، ابن عمّ شهید محمّد بن محمّد بن داود مشهور به ابن مؤذّن الجِزّینی، از شیخ ضیاء الدین علی، ابن شیخ جلیل نبیل شیخ شهید شمس الدین محمّد بن مکّی، از پدرش شیخ شهید ـ أعلی الله رتبته ـ، از جمعی از شاگردان علّامه حلّی که از جملهٔ آنها است فخر المحقّقین ابن علّامه ـ علیه الرحمه ـ، و دو سیّد جلیل القدر سیّد ضیاء الدین و سیّد عمید الدین پسران سیّد عبد المطّلب ابن ابی الفوارس، از آیة الله في العالمین علّامهٔ حلّی ـ علیه الرحمه[۷] ـ، از اساتذهٔ او که از جمله آنها والد اوست، و از جملهٔ آنها شیخ سعید خواجه نصیر الدین و شیخ نجم الدین جعفر ابن سعید مشهور به محقّق، مصنّف[۸] کتاب *شرایع الإسلام* است، از شیخ نجیب الدین محمّد ابن نما، از شیخ محمّد ابن ادریس عِجْلی، از شیخ عربی بن مسافر العبادی، از استاد او شیخ الیاس بن هشام الحائری، از استادش شیخ حسن ابو علی، از والدش شیخ الطائفه المحقّه و رئیس الفرقة المحقّه[۹]، یعنی جناب شیخ ابو جعفر طوسی، از شیخ سعید مفید محمّد بن محمّد بن نعمان، از

---

۱. «ه، ق، ع»: ـ او.
۲. «ق»: ـ في الکلّ.
۳. «ه، ق، ع»: ـ و.
۴. «م، ه»: از بوده‌اند.
۵. «ع»: ـ والحقّ.
۶. «م، ع»: + و.
۷. فقرهٔ «و دو سید جلیل... علیه الرحمه» از «ع» افتادگی دارد.
۸. «ه، ق، ع»: ـ مصنّف.
۹. «ع»: الحقّه.

شیخ[۱] ابوالقاسم جعفر بن محمّد ابن قولویه، از شیخ ثقة الإسلام محمّد بن یعقوب کلینی، به اسانیدی که در کتاب جامع حدیث او مذکور است.

و أیضاً به اسانید شیخ مفید ـ علیه الرحمه ـ، از شیخ صدوق محمّد بن علی بن الحسین ابن بابویه ـ رحمة الله علیه.

پس باز اتّصال[۲] اسانید به این علمای متقدّمین که اصحاب کتب موجوده‌اند باقی اسانیدی که از ایشان تا به حضرات ائمّهٔ معصومین می‌رسد از کتب ایشان معلوم می‌شود.

و سیّد موصوف را وصیّت می‌کنم به آنچه مرا اساتذهٔ من وصیّت کرده‌اند که تمسّک به دامن احتیاط در فتوی نماید؛ بدرستی که طریقهٔ احتیاط نجات دهنده از هلکات[۳] است.

و وصیّت می‌کنم او را که همّت خود را مصروف تحصیل ملکهٔ ورع و تقوی و تحصیل رضای حق تعالی نماید.

و مرا از دعا فراموش نسازد، و در جاهای اجابت دعاها خصوصاً بعد از نمازها.

و نوشته است این را به دست خود[۴] محتاج‌ترین بندگان به سوی رحمت واسعهٔ الهی، محمّد مهدی ابن ابی القاسم الموسوی الشهرستانی اصلاً و الکربلائی مسکناً بل مدفناً ـ إن شاء الله تعالی.

و فارغ شد از نوشتن آن[۵] در حال استعجال در شب بستم ماه شعبان سنهٔ یکهزار و دوصد و پنج هجری. انتهی محصّله.

و صورة خاتمه الشریف هکذا: «عبده محمّد مهدی الموسوی».

امّا آنچه قلمی فرموده است که «منهم السیّدان الجلیلان ضیاء الدین وعمید الدین ابنا عبد المطّلب ابن ابی الفوارس» پس ظاهر آنست که بعد از عمید الدین لفظ «ابنا» زیاده، و بعد از «عبد المطّلب» لفظ «ابن» جای «ابنا» از طغیان قلم واقع شده؛ زیرا که

---

۱. «م»: + او.
۲. از «م» در بقیهٔ نسخه‌ها: استصال.
۳. «ع»: مهلکات.
۴. «ه، ق، ع»: ـ خود.
۵. «ه، ق، ع»: ـ آن.

عبد المطّلب نام سیّد عمید الدین بود، نه نام پدرش، و سیّد ضیاء الدین عبد الله و سیّد عمید الدین عبد المطلب، هر دو، پسران سیّد ابو الفوارس محمّد بودند، چنانچه در باب چهارم در احوال سیّد عمید الدین گذشت.

و مراسلهٔ جناب سیّد علی طباطبائی که بعد از ملاحظهٔ[۱] کتاب ***أساس الأصول*** و ***مواعظ حسنیه*** در جواب مکاتبهٔ جناب غفران مآب قلمی فرموده[۲] از کربلای معلّی به این بلاد فرستاده بودند نیز به نظر قاصر رسید، سواد بعضی از فقرات آن اینست:

رقیمهٔ عنبرشمیمه به وصول بهجت‌شمول موجب انشراح و انبساط گردید. دو جلد کتاب که از مؤلّفات آن ثمرهٔ شجرهٔ سیادت بوده[۳] به مطالعهٔ تحقیقات أنیقه و تدقیقات دقیقهٔ آن سُرور تازه و فرح بی‌اندازه حاصل شد که در آن بلاد نیز به الطاف ربّانیّه و عنایت الهیّه شخصی به هم رسید[۴] که اهل دین و محبّان ائمّهٔ طاهرین[۵] ـ صلوات الله علیهم أجمعین ـ را به مواعظ حسنیّه و تعلیم[۶] معالم دینیّه تأدیب و تهذیب تواند نمود، و زنگ شبهات ارباب ضلالت و غوایت را به ادلّهٔ باهره و براهین قاطعه از صفحات خاطر طالبان طریق ارشاد، و سالکان مسالک سداد تواند زدود.

و بالجمله اکثر سکنهٔ آن دیار قدر این نعمتِ عظمی، و منزلت این عطیّهٔ کبری را بدانند. باید که از وظایف شکر الهی دقیقه [ای] خود را معاف ندارند، و از فیض صحبت آن جامع‌الفضائل حظّ وافر و بهرهٔ کامل از علوم دینیّه و معارف یقینیّه حاصل نمایند. انتهی بعض کلامه الشریف بلفظه المنیف.

و همچنین نقل بعضی فقرات مراسلهٔ جناب مستطاب بحر العلوم سیّد مهدی طباطبائی نجفی ـ که در آن زمان بعد از نوشتن اجازه برای جناب غفران‌مآب در جواب مراسلات آن جناب نوشته ـ فرستاده بودند اینست که:

مکاتیب مرسلهٔ [آن فرزند مقامی][۷] رسیده موجب مسرّت گردید. و در خصوص ملاحظهٔ دو جلد کتاب، که از نتایج افکار و تألیفات آن سلالة الأطیاب بوده، و در باب

---

۱. «م»: مطالعه.
۲. «م»: فرمودند. «ع»: +که.
۳. «ع»: بودند.
۴. «ع»: رسیده.
۵. «م»: محبّان اهل بیت طاهرین.
۶. «م، ق»: تعالیم. «ع»: تعلیم تعلّم.
۷. از *آیینهٔ حق‌نما*.

نوشتن اجازه شرحی نوشته بودند، معلوم شد حسب التمنّای ایشان هـر دو کـتاب را دیده، از تحقیقات أنیقه و تدقیقات رایقهٔ آن[۱] محظوظ گردیدم، و اجازهٔ مفصّله بر ظهر کتاب اصول قلمی گشته، و هر دو کتاب به معرفت حاجی محمّد جعفر ارسال شده، و از اشتغال داشتن ایشان در آن بلاد به امر تدریس و مباحثه و ترویج شعائر دین مبین بسیار مشغوف و مسرور گردیدم.

تمام شد عبارت رقعهٔ حضرت بحر العلوم طباطبائی رحمة الله علیه وعلیهم أجمعین.

[مصنفات سیّد دلدارعلی]

امّا سائر تصانیف جناب غفران‌مآب مولانا و مقتدانا أعلی الله مقامه ـ که بعضی از آنها مذکور شد و ذکر اکثری از آن باقیست ـ پس از آن جمله است آنچه آن جناب در رسالهٔ اجازهٔ خود ذکر نموده‌اند؛ چنانکه می‌فرمایند که:

[۱] از جمله تصانیف من کتاب ***أساس الأُصول*** است که محتوی بر اثبات حجّیت ادلّهٔ اربعهٔ شرعیّه به دلایل عقلیّه و نقلیّه، و[۲] مشتمل بر نقض بسیاری از اقوال جدیدهٔ فاضل محمّد امین استرآبادی است. و این کتاب مشتمل بر بسیاری[۳] از ابکار افکار است[۴].

[۲] و دیگر از تصانیف من شرح باب الزکاة و باب الصوم کتاب ***حدیقة المتّقین*** است[۵] که از تصانیف قدوة المحدّثین، زبدة المجتهدین، مولانا محمّد تقی مجلسی ـ طاب

---

۱. «ه، ق، ع»: ـ آن.
۲. «ع»: ـ و.
۳. فقره «از اقوال جدیدهٔ... بر بسیاری» از «ع» افتادکی دارد.
۴. نسخه‌ای از آن در کتابخانه آیة الله مرعشی به شمارهٔ (۱۴۶۶۲)، و قطعه‌ای از آن در همان کتابخانه به شمارهٔ (۸ / ۱۱۰۰۴) و نیز نسخه‌ای از آن در کتابخانهٔ ملی، تهران به شمارهٔ (۳۸۰۸/۱۵ع) ناقص الطرفین (فهرست، ج۱۷، ص۲۱) و در مکتبة الروضة الحسینیة في کربلاء به شمارهٔ (۴۱) (مجلهٔ *الذخائر* ـ العدد ۱ ـ شتاء ـ ۱۴۲۰ هـ. / ۲۰۰۰ م)، و کتابخانهٔ ناصریه، لکهنو به شمارهٔ (۳ و ۴) اخبار واصول، معرفی شده است.
کتاب ***اساس الأُصول*** در لکهنو، مطبعهٔ ولی محمد، ۱۲۶۴ چاپ شده است. (***حرکة التألیف باللغة العربیة فی الإقلیم الشمالی الهندی***، ص۳۳۸)
۵. نسخه‌هایی از **شرح *حدیقه*** در کتابخانه سیّد دلدار علی غفران‌مآب ـ لکهنو به شمارهٔ (۹۴) و تصویری از آن در مجمع ذخائر اسلامی ـ قم، و آستان قدس، شمارهٔ (۲۱۱) (فهرست دویست و سی نسخهٔ خـطی)، و کـتابخانه عمدة العلماء کلب حسین ـ لکهنو به شمارهٔ $\frac{۷۳}{۶۳}$ و $\frac{۱۱۷}{۱۰۴}$ و نسخه دیگر از آن ظاهراً در کتابخانه ممتازالعـلماء بـه شمارهٔ (۴۱۷) موجود است.

ثراه ـ بود و در شرح مذکور ذکر فتاوای مختلفهٔ فقهای امامیّه را و مع بیان دلائل هر یکی از ایشان، و اظهار چیزی که نزد من ترجیح آن ثابت شده التزام نموده‌ام، و به حسب مناسب مقام بسیاری از مطالب نظریّهٔ عقلیّه را در آن مندرج کرده‌ام، و قدری از باب الطهارة کتاب مذکور را نیز شرح کرده‌ام، لیکن[1] آن ناتمام مانده است. و شرح مذکور قبل از دیگر مصنّفات من میان مردم مشتهر شده است، و چیزی که پیش از آن از قسم رسائل و حواشی نوشته بودم در معرض نسیان افتاده بود. انتهی.

[مؤلّف گوید:] و آنچه شرح هر[2] سه باب کتاب مذکور ذکر فرموده، هر یک به عبارت فارسی و مجلّدی جداگانه است و قدری از[3] باب الطهارة آن کتاب را به عبارت عربی هم شرح فرموده‌اند، به نحوی که عبارت متن را نیز از فارسی به عربی نقل کرده، و آن تا اکثر مباحث وضو است و ما بقی از آن را نوبت شرح نرسیده. بالجمله مجلّدات مذکوره بسیار مفید و محتاج الیه است، و در آن مأخذ هر[4] مسأله را از حدیث ائمهٔ طاهرین علیهم‌السلام بر آورده‌اند، و اوزان شرعیّه و دیگر مطالب حسابیّه و ریاضیّه وغیرها را به توضیح تمام به مناسبت مقام مندرج فرموده‌اند.

و باز در رسالهٔ اجازهٔ خود می‌فرمایند که:

[۳] دیگر از تصانیف من کتاب ***عماد الإسلام*** در علم کلام است[5]، و آن کتابی مبسوط

---

۱. «ق»: لکن.
۲. «م»: بر.
۳. «م»: + بقیه.
۴. «ق»: ـ هر.

۵. نسخه‌هایی از آن در کتابخانهٔ غفران‌مآب ـ لکهنو به شمارهٔ (۱۹۹ و ۲۲۵) مبحث امامت، و تصویری از آن در مجمع ذخائر اسلامی ـ قم، و کتابخانهٔ ممتاز العلماء شامل جلدهای اوّل و دوم و پنجم به شماره‌های (۲ و ۴ و ۵ و ۶ و ۱۲ و ۶۵)، و دارالعلم آیة الله خوئی در نجف (فهرست، ص ۱۰۰) و تصویری از آن در مرکز احیاء میراث اسلامی، و ***مفتاح الکنوز الخفیه***، ج ۱، ص ۱۶۵، ش $\frac{۱۲۳۹}{۶۳۴}$ (مقصد اوّل) و $\frac{۱۲۴۰}{۶۳۴}$ (مقصد رابع) و $\frac{۱۲۴۱}{۶۳۵}$ (مقصد خامس) و کتابخانه آستان قدس، شمارهٔ (۴۸ و ۴۹ و ۶۳) (فهرست دویست و سی نسخهٔ خطی) و کتابخانهٔ هدایتی (دلیل المخطوطات ـ ***مجلّة تراثنا*** ـ العدد ۳) و کتابخانهٔ عمدة العلماء کلب حسین ـ لکهنو به شمارهٔ $\frac{۱۳۲-۱۳۰}{۱۲۴-۱۲۲}$ موجود است. بنا به گفتهٔ جناب دکتر مهدی خواجه پیری بنا است که این کتاب به مناسبت کنگرهٔ علّامه سیّد دلدار علی چاپ و رونمایی شود.

←

مشتمل بر علوم کثیره و تحقیقات انیقه و مباحث دقیقه است که در آن بر کلام امام سنّیان فخر الدین محمّد عمر رازی اعتراض نموده‌ام، و[۱] اکثر مطالب مندرجهٔ کتابش مسمّی به ***نهایة العقول*** را ـ که به خلاف مذهب فرقهٔ حقّهٔ امامیّه نوشته بود ـ ردّ کرده‌ام. و کتاب فخر رازی مذکور کتابی است که مثل آن کتابی در علم کلام ندیده‌ام، و او هم به آن کتاب در جملهٔ کلام خود فخر نموده است. لهذا من همان کتاب را از سائر کتب[۲] مخالفین برای نقض کردن مسائل خلافیهٔ مندرجه‌اش اختیار نموده‌ام، و بحمد الله کتاب من ***عماد الإسلام*** هم از فضائلی که فخر رازی به سبب التزام آن در کتاب خود به آن فخر کرده است خالی نیست، بلکه کتاب من علاوهٔ آن چندین فضایل و مراتب[۳] دیگر هم دارد:

یکی آنکه من عبارت او را در جائی که او به سبب تخلّف از مسلک اهل بیت رسالت ـ صلوات الله علیهم ـ غریق بحر ضلالت شده است بعینها نقل کرده‌ام، و بعد از آن بر ابطال آن کمر همّت بسته، به نقض فقرات و ردّ هفوات وی پشت او را شکسته‌ام، و واضح کرده‌ام که آنچه او به معرض بیان آورده است محض از راه تعصّب مذهب اشاعره و عناد اهل حق و به طمع جاه و ریاست مرتکب آن شده است.

و دیگر آنچه[۴] من در سائر مواضع کتاب خود دلائل عقلیّه به دلائل نقلیّه از آیات و احادیث مقرون ساخته[۵]، و خوبی این التزام را در جملهٔ بعض مسائل توحید بیان نموده‌ام، و کتاب او در اکثر مواضع ازین شرف خالی است.

سوم آنکه جائی که کتاب او در مبحث عدالت و امامت و دیگر مباحث از بعضی مسائل خالی بود و ذکر بعض وجوه که مستمسک[۶] اهل مذهب اوست در آن نبود، آن را از کتب دیگران برآورده به آن منضم نمودم، و بعد از آن به وجوه شافیهٔ کافیه نقض

← در ***حرکة التألیف*** ص۳۳۸ آمده است که مجلدات توحید، عدل، نبوت به سال ۱۳۱۸ ـ ۱۳۲۰ توسط مطبعهٔ عماد الاسلام معروف به قومی پریس چاپ شده است.

۱. «م»: «که» بدل «و».
۲. «ه، ق، ع»: ـ کتب.
۳. «ع»: رتبت. «ه، ق»: مرتب.
۴. «م»: آنکه.
۵. «م»: ساخته‌ام.
۶. «م، ق»: متمسّک.

آن وجوه نمودم؛ چنانچه بر کسی که درایت و مهارت در علم کلام داشته باشد مخفی نمی‌باشد. و آن کتاب من در پنج[۱] مجلّد صحیحه تمام شده است، و مقدار کتابت آن زیاده از صد هزار بیت است، هرگاه پنجاه حرف را یک بیت فرض کنند. انتهی.

[مؤلّف گوید:] آری، حقیقت حال چنین است ونعم ما قیل في وصف ذلك الكتاب:

آن کتابیست که گوش چرخ نظیرش نشنیده، و چشم روزگار مثل آن گاهی ندیده، غالب که به این شرح بسط و تدقیق و تحقیق کتابی از ابتدای فطرت زمان و زمین إلی یومنا هذا از عرصهٔ عدم به ساحت وجود نیامده باشد، و آن کتاب مسمّی به ***مرآة العقول*** و ملقّب به ***عماد الإسلام*** است. مجلّد اوّل آن در مباحث متعلّقهٔ توحید، و مجلّد دوم در بیان عدل حق تعالی و متعلّقات آن، و مجلّد سوم[۲] در مسائل نبوّت انبیا علیهم‌السلام، و مجلّد چهارم در مباحث امامت ائمّهٔ هدی علیهم‌السلام، و مجلّد پنجم در مباحث معاد جسمانی و روحانی و آنچه متعلّق به آنست.

و باز آن جناب در رسالهٔ مذکوره می‌فرماید که:

[۴] از جمله مصنّفات من کتاب ***شهاب ثاقب*** در نقض مذاهب اهل بدعت، صوفیه است؛ خصوصاً اکابر ایشان که قایل به وحدت وجود بوده‌اند. و آن کتاب هم از سائر کتابهایی که درین فن تصنیف کرده‌اند مرتبت و امتیاز[۳] دارد، و مشتمل بر مباحث دقیقه و اشارات لطیفه است[۴].

[۵] و دیگر از آن جمله کتاب ***مواعظ حسنیه***[۵] است که به زبان فارسی مشتمل بر

---

۱. «ه، ق، ع»: ـ پنج.
۲. «م»: سیوم.
۳. «م»: + تمام.
۴. نسخه‌ای از آن در کتابخانه ممتازالعلماء و با تملّک وی به شمارهٔ (۴۹) و نسخه‌های دیگر در کتابخانه آیة الله مرعشی به شماره‌های (۱۹۸۸، ۱۳۰۸۹) و نسخه‌ای دیگر در مکتبة الروضة الحسینیة في کربلاء به شمارهٔ (۵۹۷) (***مجلّة الذخائر*** ـ العدد ۴ ـ خریف ۱۴۲۱ هـ / ۲۰۰۰ م) و مدرسهٔ سلطان‌الواعظین لکهنو (***المحقّق الطباطبائي في ذکراه السنوية الأُولی***، ج ۳، ص ۱۴۱۸) و کتابخانه مولانا آزاد دانشگاه علیگر هند به شمارهٔ (۱/ ۵، ۲۹۷) تصویری از آن در مرکز میکروفیلم نور ـ دهلی نو به شمارهٔ (۲۷۲). و در ***حرکة التألیف*** ص ۳۳۸: المکتبة الهندیة: ۲۱۸۲ ـ ۲۱۸۴.
۵. نسخه‌هایی از آن در کتابخانه آیة الله مرعشی به شمارهٔ (۱۳۰۰۹) و کتابخانهٔ آیة الله گلپایگانی به شمارهٔ ۵/۵۵ ←

مواعظ بالغه و فوائد کامله است.

و کیفیّت تألیفش آنکه چون انعقاد نماز جمعه و جماعت بر طبق مذهب حقّ اثناعشری درین بلاد به اعانت بعضی اعانت کنندگان من ـ که نَوّاب جنّت آرامگاه آصف الدولهٔ مرحوم و نَوّاب حسن رضا خان مغفور باشند ـ در سنهٔ یکهزار و دوصد هجری به ظهور رسید، من در ایام هر هفته تحریر و مواعظ و مسائل ضروریّه اصولیّه و فروعیّه به حسب مناسبت وقت می‌نمودم، و بعد از نماز جمعه به طریق واعظین پیش حاضرین می‌خواندم؛ زیرا که برادران مؤمن را دیدم که از اکثر ضروریّات مذهب و دین جاهل بودند، و اکثری از ایشان با وجود دعوی تشیّع میان عقائد حقّهٔ امامیّه و عقاید خبیثه صوفیّه خلط می‌نمودند، و مراسم اهل خلاف و اهل شرک در میان ایشان شایع بود، و[1] نزد ایشان عبادات را امتیازی از عادات نبود، از تشیّع به جز اسم، و از شریعت سوای رسم نزد ایشان هیچ نبود، و[2] بحمدالله هدایت به حق یافتند و حق رواج یافت، باطل مضمحل شد.

بالجمله مردی صالح را حق تعالی توفیق داد که اوراق مواعظ مذکوره را در هر هفته جمع می‌کرد، و از مسوّده به بیاض می‌آورد، تا آنکه بعد گذشتن زمانی قلیل کتابی کامل گردید.

[۶] و دیگر از مصنّفات من کتاب ***صوارم الإلهیّات في قطع شبهات عابدي العزّی واللات*** است، محتوی نقض باب الهیّات کتاب بعضی معاصرین از مخالفین ـ یعنی کتاب ***تحفهٔ اثنا عشریه***، تألیف شاه عبد العزیز ولی الله دهلوی ـ که آن را برای ابطال مذهب شیعیان اهل بیت رسالت علیهم‌السلام تصنیف کرده بود، بلکه مثل صحیفهٔ اعمال باطلهٔ خود محض تسوید صفحات قرطاس نموده بود. و این کتاب من ـ یعنی[3] ***صوارم*** ـ چون بر مباحثات لطیفه و مناظرات أنیقه و تحقیقات فائقه مع مطائبات

← وکتابخانه رضا، رامپور هند، به شمارهٔ (۱۱۲۰ ـ ۱۱۲۲) سلوک و آداب، و مرآة العلوم «فهرست دستی نسخه‌های خطی مخزونه خدابخش لائبریری، پتنه»، ج ۱، ص ۲۱۷، ش $\frac{۱۳۱۰}{۱۳۲۴}$ و کتابخانهٔ سیّد دلدار علی غفران‌مآب به شمارهٔ (۱۸۹) و تصویری از آن در مجمع ذخائر اسلامی ـ قم، و کتابخانه عمدة العلماء کلب حسین ـ لکهنو به شمارهٔ $\frac{۲۳۷}{۲۱۰}$ و $\frac{۲۵۲}{۲۱۷}$ موجود است.

۱. «ق»: ـ و.

۲. «ع، ق»: ـ و.

۳. «ع»: ـ یعنی.

رائقه اشتمال دارد، موجب انشراح قلوب مؤمنین و غیظ منافقین است[۱].

[۷] و دیگر از[۲] آن جمله کتاب من *حسام الإسلام* مشتمل بر نقض باب نبوّت کتاب عبدالعزیز مذکور است که او در آن قصد ابطال عقاید[۳] حقّهٔ امامیّه در حقّ انبیا علیهم‌السلام نموده بود[۴]. و به فضل الهی از کتاب *صوارم* و *حسام الإسلام* پانصد نسخه در سنهٔ یکهزار و دوصد و هیجدهٔ هجری به معرض طبع درآمده است[۵]. و این معنی درین کتب مخالفین و سدّ ابواب مفسدهٔ ایشان مدخلیّت تمام دارد؛ زیراکه از جملهٔ خصائص طبع آنست که ایشان را مجال تصحیف و تحریف چنین کتاب ـ چنانکه از عادات ایشان مشاهده شده است ـ باقی نمی‌ماند، بدرستی که به وساطت معتمدین خبر به من رسید که بعضی نواصب رسالهٔ من *ذو الفقار* را تحریف و تصحیف و کم و زیادت در آن به حسب خواهش خود نموده‌اند، و نسخه‌های بسیار بر نهج مذکور نویسانیده در اطراف بلاد منتشر ساختند، تاآنکه به این حیلهٔ خبیثه قصور را در نقض[۶] کلامش به من نسبت دهند.

[۸] و دیگر از تصانیف من کتاب *إحیاء السنّة* است که در آن بر کلام او در باب[۷] معاد که به قصد تضعیف عقائد مذهب حقّ در متعلّقات معاد و رجعت و غیره نوشته است اعتراض کرده‌ام[۸].

---

۱. نسخه هایی از آن در کتابخانه ممتازالعلماء به شمارهٔ (۱۴) و آیة الله مرعشی به شمارهٔ (۳۵۴۵) و مرکز احیاء میراث اسلامی، شمارهٔ (۲۵۲۱) و مرآة العلوم «فهرست دستی نسخه‌های خطی مخزونه خدابخش لائبریری، پتنه»، ج ۱، ص ۲۲۱، ش $\frac{۱۳۳۰}{۱۳۴۰}$ موجود است.
سیف الدین اسدالله ملتانی *تنبیه السفیه* را ردّ *صوارم* نوشته است. نسخه‌ای از آن در مرآة العلوم «فهرست دستی نسخه‌های خطی مخزونه خدابخش لائبریری، پتنه»، ج ۱، ص ۲۱۹، ش $\frac{۱۳۲۴}{۱۳۳۸}$ معرفی شده است.

۲. «ع»: ـ از.
۳. «م»: + فرقه.
۴. نسخه‌هایی از آن در کتابخانه ممتازالعلماء به شمارهٔ (۲۶۲) و در کتابخانه مولانا آزاد دانشگاه اسلامی علیگر هند به شمارهٔ (۶/۵، ۲۹۷ Ahsan) و تصویری از آن در مرکز میکروفیلم نور به شمارهٔ (۷۹۵).
۵. در *کشف الحجب* (ص ۳۷۲، شمارهٔ ۲۰۷۲) پس از ذکر *صوارم* می‌نویسد: وقد طبع هذا الکتاب في الکلکتة بلد من بلاد الهند، لکنّه لمّا لم یکن هناك مصحّح ذو بصیرة قد بقي فیه أغلاط.
۶. «ه، ق»: نقص.
۷. «ع»: ـ باب.
۸. کتاب *إحیاء السنّة وإماتة البدعة بطعن الأسنّة* به فارسی است و در هند به سال ۱۲۸۱ ه. چاپ شده است. (مشار فارسی، ج ۱، ص ۱۲۷)، نسخه‌هایی از آن در کتابخانهٔ راجهٔ محمودآباد لکهنو به شمارهٔ (۶ و ۷) کلام، مناظره، عقاید، ←

[۹] و دیگر از آن جمله رسالهٔ من *ذوالفقار* است که متعلّق جواب باب دوازدهم کتاب ناصبی معاصر مزبور، یعنی باب تولّا و تبرّا است[۱].

و غیر اینها نیز از حواشی و رسائل و فوائد و مسائل را بـه مـعرض تألیـف در آورده‌ام. انتهی محصّله[۲] من الرسالة المذکورة.

و آن جناب در رسالهٔ *ذوالفقار* پیش از دیگر مجلّداتی که در جواب چندین ابواب کتاب عبد العزیز مذکور تصنیف شده به تألیف آورده بودند، صاحب *آئینهٔ حق‌نما* آورده که آن را به واسطهٔ بعض سادات جلیل القدر مع مجلّد عدالتِ کتاب ***عماد الإسلام*** به بلدهٔ دهلی نزد عبد العزیز فرستاده بودند، آن ناصبی با وجودی که بعد از آن تا آن زمان ـ که مدّتی[۳] مدید گذشته بود زنده بود ـ جوابی نـفرستاد و از جهت متانت کلام و استحکام آن قدرت بر دفع مضامین آن نیافت. انتهی.

و در اوائل زمانی که کتاب دهلوی مذکور ـ که محض مضامین کتاب *صواقع* خواجه نصرالله کابلی را از عبارت عربی به فارسی درآورده بود ـ به این بلاد رسید، گویند که از کلام عام فریب او ضعف بسیار در عقائد بعضی مردم راه یافته بود[۴]، از حق به باطل مایل شده بودند، چون آن جناب کمر انتقام بر آن سر خیل لئام محکم بسته کتاب *صوارم* و غیره را نوشت، بطلان او بر عامّهٔ اهل بصیرت واضح گشت و مخالفین خجل شدند.

[۱۰] و دیگر از تصانیف آن جناب خاتمهٔ کتاب *صوارم* است که رسالهٔ مستقلّه در اثبات امامت است، و نوبت طبع آن با *صوارم* نرسید[۵].

← و کتابخانه آستان قدس رضوی، شمارهٔ (۵۸، ۶۰)، (فهرست دویست و سی نسخهٔ خطی) و کتابخانهٔ ناصریهٔ لکهنو، شمارهٔ (۱۹، ۲۰) کلام، عقاید شناسانده شده است.

۱. نسخه‌هایی از آن در کتابخانهٔ آیة الله مرعشی به شماره‌های (۷۲۲، ۱۰۱۶، ۲۰۹۵، ۲۴۴۴) و کتابخانه مولانا آزاد دانشگاه اسلامی علیگر هند به شمارهٔ (۶۹۰. j.per) و (Per: Ethics 9, 8 sufism, rel) و تصویری از آن در مرکز میکروفیلم نور ـ دهلی نو (۲۰۰۵) و (۹۳۸) و کتابخانه ناصریه، لکهنو به شمارهٔ (۱۰۰ ـ ۱۰۲) کـلام و عقاید و کتابخانهٔ عمدة العلماء کلب حسین ـ لکهنو به شمارهٔ $\frac{۲۵۳}{۲۱۸}$ موجود است.

۲. «ه، ق»: محصّلاً.　　۳. «ق»: مدّت.

۴. «م»: + و.

۵. نسخه‌هایی از آن در کتابخانهٔ مرکز احیاء میراث اسلامی به شمارهٔ (۲۰۵۲۱) و *خـاتمهٔ صـوارم* در کـتابخانهٔ راجهٔ محمودآباد لکهنو به شمارهٔ (۴۳) کلام، مناظره، عقاید معرفی شده است.

[۱۱] و دیگر *رسالهٔ غیبت* است که در نقض اقوال سخیفهٔ ناصب دهلوی مذکور و طعنهای او که بر غیبت حضرت صاحب العصر والزمان نموده بود[۱] قلمی فرموده بودند، و حاوی مباحث شریفه و ابحاث لطیفه است[۲].

مخفی مباد بعضی از جهّال مخالفین که با این همه بر کتاب *تحفهٔ اثناعشریّه* عبدالعزیز تفاخر بیجا دارند و از راه طعن می‌گویند که چرا جناب مولوی سیّد دلدارعلی تکفّل جواب سائر ابواب آن کتاب ـ که مشتمل بر دوازده باب است ـ نفرمود؟ و نمی‌فهمند که آن جناب مستطاب ـ علیه الرحمه ـ در مجلّدات متعددهٔ *صوارم* و *حسام* و *ذوالفقار* و *إحیاء السنّة* و رسالهٔ **غیبت** که اکتفا به[۳] آن[۴] فرموده‌اند کشف حال تلبیس و تلمیع و افتراهای دهلوی مذکور کماینبغی نموده‌اند به نحوی که حاجت به جواب باقی ابواب برای اولو الالباب باقی نمانده تا سائر مردم بر فریب او متنبّه و آگاه شوند، و قدمهای عامّه مؤمنین از جادهٔ مستقیمهٔ طریقهٔ حقّه متزلزل نشود، و حال آنکه آن جناب قبل از شیوع یافتن کتاب دهلوی مذکور مجلّدات کتاب مستطاب *عمادالإسلام* را ـ که مجلّدی مبسوط در مبحث امامت از آن جمله است ـ به عبارت عربی به معرض تألیف درآورده[۵]، و در آن کتاب از دفع جمیع شبهات علمای مخالفین، و تحقیق مواضع سایر مباحث کلامیه از جزء و کلّ به دلایل کافیه و شافیه مفصّلاً فراغ یافته بودند، بعد از آن احتیاجی به تصنیف کتابی درین مطلب نبود، و این قدر شبهات ناصب دهلوی مثل نسج عنکبوت بود، چنانچه در عنوان کتاب *صوارم* اشاره به این معنی فرموده‌اند.

پس درین صورت علاوه کثرت اشتغال[۶] دینی که لاحق حال اقدس آن جناب

---

۱. «ع»: بودند.

۲. در سال ۱۲۶۶ هـ. در ۷۲ ص به چاپ رسیده است ر. ك: ***کشف الحجب***، ص ۲۷۵، و نسخه‌ای از آن در کتابخانهٔ ناصریه، لکهنو به شمارهٔ (۱۵۷) عقاید و کلام موجود است.

۳. «م»: بر.

۴. «ع»: ـ به آن.

۵. «م»: + بودند.

۶. «هـ»: اشغال.

(بود، تألیف جواب باقی ابواب)[۱] به فارسی محض مشقّت مکرّر و تحصیل حاصل بود.

و هم در آن زمان یکی از افاضل کملای فرقهٔ محقّه ـ اعنی جناب نخبة المتکلّمین، عمدة المتطبّبین، جامع الفنون، حاوی العلوم، زبدة الفواضل، مجمع الفضائل، مرزا محمّد دهلوی متخلّص به کامل علیه الرحمه والرضوان[۲] ـ به خوبی تمام و تفصیل تمام ـ که مزیدی بر آن متصوّر نیست ـ دوازده مجلّد کتاب *نزههٔ اثناعشریّه* را در جواب تمام ابواب *تحفهٔ اثناعشریّه* به معرض تألیف آورده بودند، که از آن جمله چندین مجلّدات مثل جواب باب اوّل و دوم و سوم[۳] و چهارم و پنجم و ششم درین دیار مشهور است[۴]، و به سبب عوارض اختلاف زمانه و عدم تیسّر اسباب و اعوان نوبت بیاض و اشتهار باقی مجلّدات کتاب مرزای ممدوح نرسیده است؛ لهذا[۵] فضائل و کمالات‌مآب مولوی سیّد محمّد قلی‌ﷺ ـ که از تلامذهٔ جناب غفران‌مآب مولانا و مقتدانا علیه الرحمه بودند ـ جواب باقی ابواب کتاب *تحفهٔ* مذکوره را در مجلّدات عدیده به بسط تمام به معرض تألیف درآورده‌اند، من شاء فلیرجع إلیها.

---

۱. از «م».

۲. ر. ك: شرح حال او در *نجوم السماء*، ص ۳۷۵ ـ ۳۸۶؛ *الکرام البررة* (القسم الثالث)، ص ۴۴۱.

۳. «م»: سیّوم.

۴. *نزههٔ اثناعشریّه* ملقّب به *نصرة المؤمنین وذلّة الشیاطین*. در ۱۱۹۹ هـ. ق در دهلی بدان آغاز کرده چنانکه در دیباچه بدان اشارت کرده است. در ص ۵۰۶ ـ ۵۰۸ احوال او آمده است. چاپ لکهنو، مطبع جعفری، ۵۰۸ ص. (فهرست کتابهای فارسی چاپ سنگی و کمیاب کتابخانهٔ گنج بخش، ص ۶۶) نه جلد آن در فهرست نسخه‌های خطی فارسی کتابخانه رضا، رامپور ـ هند، ج ۳، ص ۶۸ ـ ۷۱، به شماره‌های (۵۲۷ ـ ۵۳۸) عقاید و کلام امامیه، سال کتابت نسخه‌ها از ۱۲۴۵ ـ ۱۲۷۷، و در فهرست سال تصنیف را ۱۲۰۴ دانسته است، و نسخه‌هایی از آن در کتابخانه سیّد دلدار علی غفران‌مآب ـ لکهنو به شمارهٔ (۱۳۸ و ۱۳۹) باب نهم، و تصویری از آن در مجمع ذخائر اسلامی ـ قم، و کتابخانه عمدة العلماء کلب حسین ـ لکهنو به شمارهٔ $\frac{۱۷۳}{۱۵۲}$ و $\frac{۱۷۵}{۱۵۳}$، باب نهم، و *مرآة العلوم*، ج ۱، ص ۲۲۱، ش $\frac{۱۳۳۴}{۱۳۳۷}$ و نسخه‌ای از جلد هشتم آن در کتابخانهٔ مجلس شورای اسلامی (۲۸۰۹) (فهرست، ج ۱۰، ص ۹۲) بنا به نقل *الذریعة* (ج ۲۴، ص ۱۰۹) یافت می‌شود.

۵. «م»: + جناب.

[۱۲] و دیگر از جمله تصنیفات[۱] أنیقهٔ جناب غفران‌مآب ***رسالهٔ جمعه*** است که قبل از بنای انعقاد جمعه و جماعت به تألیف آورده بودند، و در آن اختلافات و اقوال علما را ـ که در باب نماز جمعه در زمان غیبت امام علیه‌السلام داشته‌اند ـ نقل فرموده، و[۲] به براهین أنیقه و حجج دقیقه وجوب تخییری آن را ترجیح داده، و بر آنچه مولانا مجلسی در مجلّد صلاة ***بحارالأنوار*** در اثبات وجوب عینی آن نوشته بود به احسن وجوه تکلّم فرموده‌اند.

[۱۳] دیگر از آن جمله رسالهٔ حاشیه بر ***شرح هدایه حکمت*** ملّا صدراست، که متضمّن دقائق حکمیّه و ابحاث هندسیّه و نقض بعضی اقوال مولوی عبد العلی متعصّب است[۳].

و در آن رساله مسأله مثنّاة بالتکریر را درج فرموده، و بر تقریر اکمل المدقّقین الفحول، الجامع بین الریاسة و علم المعقول، جناب مولوی تفضّل حسین خان مغفور[۴]، و دیگر علمای معقولات[۵] بحثهای لا یندفع فرموده که هرکه صاحب ذهن وقّاد باشد به متانت[۶] آن اذعان خواهد داشت.

و براهین عدیده مبنی بر مقدّمات علم هندسه و غیره در ابطال جزء لا یتجزّی از أبکار افکار آن جناب است که علمای هندوستان با وجودی که عمرهای خود را در تحصیل و تدریس معقولات صرف کرده پی به تحقیق آن نبرده‌اند.

و همچنین در دیگر مسائل دقیقهٔ حکمیّهٔ عقلیّه مباحثات أنیقه و ایرادات رشیقه فرموده، که عقل ارباب عقول از بیان مدیحش عاجز است.

---

۱. «م، ق»: تصانیف.
۲. «ق»: ـ و.
۳. نسخه‌ای از حاشیهٔ ***هدایهٔ*** او و دو نسخه از حاشیهٔ مولوی عبدالعلی مشهور به بحر العلوم در کتابخانهٔ مدرسهٔ سلطان الواعظین لکهنو (***المحقّق الطباطبائي في ذكراه السنوية الأُولى***، ج ۳، ص ۱۴۱۱ ـ ۱۴۱۲) و نسخه‌هایی دیگر از حاشیهٔ او در کتابخانهٔ عمدة العلماء کلب حسین ـ لکهنو به شمارهٔ $\frac{۶۹}{۵۹}$ و کتابخانه مولانا آزاد دانشگاه اسلامی علیگر هند به شمارهٔ (۷۵۷ / ۵۹) و تصویری از آن در مرکز میکروفیلم نور ـ دهلی نو به شمارهٔ (۸۶ / ۵)، و کتابخانهٔ آصفیه ـ حیدرآباد دکن، به شمارهٔ (۶۰۶)، و کتابخانهٔ رضا، رامپور، به شمارهٔ (۳۵۶۱) (حکمت عامّه) $\frac{۷۱۴}{D}$، این دو مورد اخیر به نقل از ***فیلسوف شیرازی*** در هند، ص ۲۰۹.
۴. «م»: مرحوم مغفور.
۵. «ع»: ـ معقولات.
۶. «ع، ق»: ـ متانت.

[۱۴] و دیگر از آن جمله رسالهٔ اجازهٔ مبسوطه است که برای جناب مستطاب مولانا الأوحدالأمجد، مجتهدالعصر والزمانی سلطان العلماء، سیّد محمّد ـ أدام الله ظلّه العالی ـ، به تفصیل تمام قلمی فرموده‌اند؛ وقد ذکرنا بعض مضامینها فیما مضی[۱].

[۱۵] و دیگر از آن جمله رسالهٔ در جواب مولوی محمّد سمیع صوفی مشتمل بر بطلان مذهب تصوّف و برائت محقّقین علمای ما از آن مذهب است[۲].

[۱۶] و دیگر از آن جمله فوائد مبسوطه مسمّی به *منتهی الأفکار* است که در اصول فقه به معرض تصنیف درآورده، و بر اکثر مباحث کتاب *قوانین* از مصنّفات مقنّن قوانین اصولیّه ملّا ابوالقاسم قمی ـ که از معاصرین آن جناب بود ـ بحثهای جیّده فرموده‌اند. و صاحب *آئینهٔ حق‌نما* آورده که در اثنای تحریر آن چون شدّت خفقانیت و حرارت مزاج لاحق حال[۳] آن جناب گردید که آن کتاب ناتمام ماند. انتهی[۴].
به هر حال کتاب مذکور کمتر از مجلّدی نیست.

[۱۷] دیگر از جمله تصانیف آن جناب که در اواخر عمر خود تألیف فرموده‌اند کتاب *مسکّن القلوب* در ذکر مصائب حضرات انبیای مرسلین و ائمّهٔ معصومین علیهم‌السلام، و مراتب تسلیم و رضا به قضای الهی، و مصائب بعضی علمای فرقهٔ محقّه است. و آن را به جهت تسکین قلب خود و اقارب خود در مصیبت وفات فرزند نوجوان خود سیّد مهدی طاب ثراه ـ که در آخر[۵] ماه ذی الحجّهٔ سنهٔ یکهزار و

---

۱. در شمار آثار سیّد دلدار علی گذشت. و این اجازه به تصحیح راقم سطور ـ إن شاء الله ـ به چاپ خواهد رسید.
۲. این رساله به فارسی و سه نسخه از آن در کتابخانهٔ ناصریه، لکهنو به شمارهٔ (۱۳۴ ـ ۱۳۶) کلام و عقاید، موجود است.
۳. فقرهٔ «آن چون... لاحق حال» از «ه» افتادگی دارد.
۴. نسخه‌هایی از آن در کتابخانهٔ سیّد دلدار علی غفران‌مآب ـ لکهنو به شمارهٔ (۱۱۸) با مهر فرزندش سلطان العلماء در برگ اوّل و آخر نسخه، تصویری از آن در مجمع ذخائر اسلامی ـ قم، و کتابخانهٔ ممتاز العلماء به شمارهٔ (۲۸). در آغاز این نسخه وقف‌نامهٔ کتاب درج شده که مطابق آن سیّدالعلماء فرزند مؤلّف آن را بر طلّاب وقف نموده و تولیت آن را به فرزندش ممتازالعلماء سپرده در شب ۱۳ رجب ۱۲۷۰. و در ذیل آن مهر ممتازالعلماء مشهود است. و نسخهٔ دیگری از آن در کتابخانهٔ عمدة العلماء کلب حسین ـ لکهنو به شمارهٔ $\frac{۱۳۵}{۱۲۰}$ شناسانده شده است. بخشی از آن در لکهنو مطبعه تصویر عالم چاپ شده است (*حرکة التألیف باللغة العربیة فی الإقلیم الشمالی الهندی*، ص۳۳۸).
۵. «ه، ق، ع»: اواخر. برادر او سیّد العلماء در اجازه‌اش به فرزند سیّد مهدی، سیّد محمّد هادی ملقّب به عمدة العلماء وفات او را سلخ ذی الحجّه دانسته است.

دوصد و سی و یک هجری واقع شد ـ قلمی فرموده بودند.

[۱۸]و دیگر از آن جمله رسالهٔ مشتمل بر چند مسألهٔ فقهیّه استدلالیّه از مسائل املاک و اراضی و معاملاتی که با کفّار هند و غیر آنها واقع شود و معروف به ***رسالهٔ ارضین*** است[۱]. در سنهٔ یکهزار و دوصد و سی و چهار هجری به تألیف آن پرداخته‌اند.

[۱۹]و دیگر رساله[ای]در احکام ظروف ذهب و فضّه، و آن معروف به ***رسالهٔ ذهبیّه*** است.

[۲۰]و دیگر رسالهٔ مسمّی به ***إثارة الأحزان*** در احوال شهادت حضرت امام حسین علیه‌السلام است[۲].

این بود آنچه از تصانیف آن منبع هدایت و ارشاد و قدوهٔ مقرّبان ربّ العباد، معلوم این خاکسار، و مشهور و معروف درین دیار است.

[اشاره‌ای به کرامات آن جناب]

[۳]کرامات و مقامات آن جناب در رؤیای صادقه و خوارق عادات و غرائب حالات که نیز از آن جناب نقل کرده‌اند بسیار است، از آن جمله محفوظ ماندن آن جناب از شرّ و اضرار

---

۱. «ه، ق، ع»: ـ است.

۲. نسخه‌ای از ***اثاره*** در ***مفتاح الکنوز الخفیة***، ج ۱، ص ۳۲۹، ش $\frac{۲۲۹۲}{۱۰۵۹}$ و نیز ر.ك ***حرکة التألیف***، ص۳۳۸. آثار دیگری از او در فهرست کتابخانه ناصریه، لکهنو یکی رساله‌ای در تأویل قول محقق در ***تجرید*** به فارسی به شمارهٔ (۱۱۹) عقاید و کلام، و دیگری رساله‌ای در علم کلام به عربی به شمارهٔ (۱۵۱) عقاید و کلام، و سوم کتاب ***مقدّمه مقدّمات دین و نتیجهٔ براهین اهل الیقین*** به شمارهٔ (۲۲۵) اخبار و اصول، تاریخ کتابت ۱۲۰۹، در ۳۴۰ ص، فهرستنگار کتابخانهٔ ناصریه آن را ترجمه و شرح ***چهل حدیث*** به عربی دانسته است و از آغاز آن چنین یاد کرده: «... مقدّمه مقدّمات دین و نتیجهٔ براهین اهل یقین ...» فقط همین مقدار از آغاز آورده است؟ شناسانده شده است.
در فهرست نسخه‌های خطی فارسی کتابخانه رضا، رامپور ـ هند (ج ۳، ص ۱۱۷، ش ۱۱۲۳) کتاب بیاض را به سیّد دلدارعلی نسبت داده، و سال تألیف آن را ۱۷ ـ ۱۲۱۶ هـ. دانسته است. سال کتابت نسخه ۱۲۴۰، در ۱۵۱ ورق. و در فهرست مشار، فارسی، (ج ۱، ص ۶۵۸) ***تاریخ ائمهٔ معصومین***، (چاپ سنگی لکهنو) را به او نسبت داده است.
در ***حرکة التألیف باللغة العربیة فی الإقلیم الشمالی الهندی***، ص۳۳۸ آثار ذیل را به او نسبت داده است ۱. ***کشف النقاب عن عقائد ابن عبدالوهّاب***، چاپ آره ۱۳۴۵؛ ۲. ***أساس العلوم في الفقه***، لکهنو، آصفیه ۱۵۱؛ ۳. ***النخبة فی الفقه***، بانکی پور ۱۹۳۰؛ ۴. ***الرسالة المیراثیة في الفرائض***. بانکی‌پور ۱۹۵۷؛ ۵. ***کشکول***. آصفیه ۲۷۶؛ ۶. ***حاشیه شرح سلّم حمدالله*** که بخش اندکی از آن چاپ شده است.

۳. «م»: + و.

وزیر علی متغلّب است[۱]. در عهد نَوّاب جنّت مکان سعادت علی خان مرحوم خروج کرده[۲]، مصروف قتل و غارت خلائق بود، و در نصیرآباد ـ که جناب غفران‌مآب در آن وقت تشریف به آنجا داشت ـ بر سر آن جناب رسیده[۳] امتعه و اثاث آن جناب را غارت کرد، و حق تعالی آن جناب را از دست او محفوظ داشت، و او را ذلیل ساخت به نحوی که مفصّلاً در *آئینهٔ حق‌نما* مذکور است، لیکن[۴] چون استیعاب نقل همچو امور موجب اطناب و اسهاب، بلکه ناواقفان، این حقیر را به سوی مبالغه در مدح آن جناب مقدّس القاب[۵]، از آن درگذشته، اکتفا بر ذکر اموری که احدی از مخالفان را مجال انکار آن[۶] نیست نموده شد[۷].

[وفات]

و آن جناب در زمان سلطان خُلدمکان غازی الدین حیدر مرحوم در بلدهٔ لکهنو به شب نوزدهم ماه رجب سنهٔ یکهزار و دوصد و سی و پنج هجری از دار فانی به جوار رحمت جاودانی رحلت فرمود. و مرقد شریفش در همین بلده در دار التعزیه[۸] حسینیهٔ تعمیر فرمودهٔ آن جناب، قریب دار التعزیهٔ مشهوره به امام باره[۹] آغا[۱۰] باقر مرحوم است.

تاریخ وفات آن منبع فیوض[۱۱] بی‌غایات چنین گفته‌اند[۱۲]:

فقیه و مجتهد و عالم و مروّج دین — شریف مکّهٔ علم و کمال فضل و تُقیٰ
ضیای دیدهٔ دروازهٔ مدینهٔ علم — عزیز مصر سیادت، سپهر مجد و علا
ندید چشم فلک مثل آن مجدّد دین — که شاهدند به فضل و بزرگیش اعدا

---

۱. «ع»: + که.
۲. «ه، ق، ع»: + به.
۳. «م»: رسید و.
۴. «ه، ق»: لکن.
۵. کذا. عبارت ناتمام است. مثلاً «منسوب می‌دارند» باید باشد یا نظیرِ آن. (جویا جهانبخش)
۶. «ق»: ـ آن.
۷. «ق»: باشد.
۸. در متن نسخهٔ «ه»: «در ماتم سرای» و در حاشیه نسخه به مانند متن تغییر یافته.
۹. درر «ه» بر روی «ر» «ط» گذاشته شده که مراد «ر» هندی است.
۱۰. «م»: آقا.
۱۱. «ع»: فیضهای.
۱۲. ابیات از تلمیذ وی سیّد احمد علی محمدآبادی است. ر.ک: مجله خاندان اجتهاد، شمارهٔ ۵، مقالهٔ سیّد العلماء، مولانا سیّد علی نقی نقوی مجتهد، و همان مجله، شمارهٔ ۸، سخنان حسینیهٔ غفران‌مآب.

جمال درخور علم و کمال داشت از آن — که بُد ز روزِ ازل مهبط فیوض خدا
به آبیاری ارشاد آن سحاب کرم[1] — دمید در گِل ناچیز هندیَش گُلها
رسید چون شب تاسع عشر ز ماه رجب — سفر به روضهٔ رضوان نمود از دنیا
درین مصیبت جانکاه شیعیان یکسر — به سوز سینه نمودند ماتمی[2] برپا
چو[3] این مصیبت عظمی دراهل دین رو داد — به دل گذشت که تاریخ آن کنم انشا
سروش غیب همان وقت ناگهان فرمود — «ستون دین به زمین اوفتاد[4] واویلا»[5]

---

۱. «ه، ق»: ـ کرم. «م»: فیوض.
۲. در نسخ: ماتم.
۳. «ع»: چون.
۴. «م، ه»: افتاد.
۵. در مجموعه‌ای خطی (شامل اسناد و مدارک و فوائد متفرّقه مهم دربارهٔ سیّد دلدار علی و خاندانش، و این مجموعه در کتابخانه غفران‌مآب نگه‌داری می‌شود که تصویری از آن در اختیار راقم سطور است) ابیاتی دربارهٔ وفات غفران مآب سروده شده است که مناسب است در این جا ثبت گردد:

تاریخ وفات غفران‌مآب از ناسخ

ای وای جناب دلدار علی — در باغ جهان بود درخت پربار
یارب چه گلی بود که پژمردن او — کردست گلستان جهان را پرخار
در بزم جهان داد فصاحت می‌داد — چون بلبل نغمه سنج اندر گلزار
بهر قطعِ دلائلِ فوج عدو — با تیغ زبان خود نمودی پیکار
تصنیف نمود چون عماد الاسلام — شد محکم اساس دین احمد بسیار
حاضر بدرش پیل سواران بودند — لیکن نرسانید به موری آزار
ابن عربی به گور سوزد شب و روز — از سهم شهاب ثاقب صاعقه بار
تاریخ وفات او نوشتم ناسخ — دی‌های بمرد مقتدای ابرار

تاریخ دیگر

میر دلدار علی سلطان مُلکِ اجتهاد — نیک سیرت، پاک طینت، کوه تمکین، دین پناه
شد نهان در مغرب مرقدْ چو آن خورشید دین — روز روشن چون شب یلدا به چشمم شد سیاه
شارعِ شرعِ متین و حامی دین مبین — نور چشم مصطفی لختِ دلِ شیرِ إلّه
داشت از انوار فیضش دهر را روشن مدام — در جوانی بود چون خورشید و در پیری چون ماه
اعتمادی نیست بر قول احبا پیش خلق — بر صلاح و زهد او هستند اعداهم گواه
بود با هرکس مساوی خلق او بی بیش و کم — پیش او بودند یکسان اهل فقر و اهل جاه
مثل او کس دافع شرّ عدوّ الله نشد — دین احمد را نباشد مثل او کس خیرخواه
بی‌گمان عیسی نفس بودی پی إحیای دین — می‌رساندی بر صراط المستقیم آن خضر راه

←

← از بـــرای صـــید مـــرغان مـعانی بـلند / دام گسـتردی بـه روی صـفحه از تـار گـناه
کـافران از خـود اگـر آرنـد ایـمان دور نـیست / جـهد او نگـذاشـته در حـق و بـاطل اشـتباه
ســال تـاریخ وفـات آن جـناب مسـتطاب / گـفت دل: «ای مـقتدای شـیعیان حـیدر آه»
«۱۲۳۵»

ابیات‌فوق أعنی «میردلدارعلی سلطان ملک اجتهاد...» در مجلهٔ «خاندان اجتهاد»، شمارهٔ ۸ به نقل از *نجوم تواریخ* آمده است.

تاریخ وفات غفران‌مآب از ناسخ

ای مـجتهد زمـانه افسـوس / کـردی ز سـرای دهـر رحـلت
از نـاله و وامـصیبتا هـم / قـایم شـده در جـهان قـیامت
شد در غم تو صحف سیه پوش / هر نقطه شده ست اشک حسرت
از گم شدنت جهان شده تار / ای سـیّد آفـتاب طـلعت
اشکم شده نیلگون به هجرت / ای گـوهر مـعدن رسـالت
شـد بـاغ جـهان بـدیده‌ام خـار / ای گـلبن گـلشن سـیادت
بـی‌رهنما شـدم صـد افسـوس / ای خـضر صـحاری هـدایت
در هـند چـو کـعبه و مـدینه / کـردی تـو نـماز بـا جـماعت
گشتند ز صحبتت [همه] خلق / آگـاه ز واجب و ز سـنّت
اعـدا را شـد عـلم نگـونسار / رایت افـراشت تـا کـه رایت
تـاریخ وفـات فکـر نـاسخ / گـفت: «آه مُـروّجِ شـریعت»
سنه ۱۲۳۵ هجری

تاریخ وفات غفران‌مآب از ناسخ

گشت پنهان ز چشم اهل یقین / «های صد حیف قدوهٔ فضلا»
گـفت سـال وفـات او نـاسخ / وای صـد حـیف قـدوهٔ فـضلا

تاریخ وفات غفران مآب

سوخت دل و جـان مـن نـالهٔ سـوزان مـن / کعبهٔ ایمان من شد به عدم زین جهان
یاد خدا روز و شب، داشت به عیش و تعب / حبِّ امـیر عـرب بـود بـه او تـوأمـان
داد هـدایت بـداد بـاب سـعادت گشـاد / کـرد مـدام اجـتهاد بـا قـلم و بـا زبـان
داور اقـلیم دیـن یـاور اهـل یـقین / واقـفِ خـطِّ چـنین کـاشِفِ سرّ نـهان
لشکر اعدا شکست، تیغ صوارم به دست / جان نواصب شده ست تیر قلم را نشان
دُرِّ بـحار کـرم، گـوهر کـان هِـمَم / حاکم خیرالامم نائب صاحب زمان
اصـل نـهال تُـقیٰ، مـنبع بـحر هُـدیٰ / غیرت شمس الضُحی چهرهٔ او بی‌گمان
←

← راتبِ علمش رفیع، راحت فضلش وسیع — قصر وقارش منیع چرخ هرملش(؟) آستان
عارف و کامل چو او، صادق و عاقل چو او — عالم و فاضل چو او، نیست ته آسمان
لُبِّ لُبابِ عقول، متن کتاب اصول — سِبطِ جناب رسول، ابن شه إنس و جان
یار خدایش بود عقده گشایش بود — جمله برایش بود صفحه و قیصر جنان
اسم همایون او، هست به طرز نکو — سازد اگر جست و جو عاقل توشیح دان
از پی سال وفات سر به گریبان چو بُرد — گفت اثر: «حیف مرد مجتهد شیعیان»

سنه ۱۲۳۵ هجری

تاریخ دیگر

جناب مجتهد عصر رکن دین مبین — بمرد خانهٔ دین شد بباد واویلا
بسان [کذا شاید «بسال»] فوت خیالش نوشت خامه خبط — ستون دین به زمین اوفتاد واویلا

سنه ۱۲۳۵ هجری

تاریخ راقم

چو از دار فنا آن هادی دین — به گلگشت جنان آورد رو را
به بزم ماتمش لیلای دلها — پریشان کرد زلف مشکبو را
نهال خورّمی [کذا] از پا در افتاد — برون آورد غم نشو نمو را
دریغا زین الم زخم دل و ما — معطّل کرد تدبیر رفو را
چو راقم از پی سال وفاتش — تَفحُّص کرد عقل نکته جو را

سنه ۱۲۳۵ هجری

تاریخ راقم

حیف از مرکز هدایت و دین — این چنین چرخ منحرف گردد
شمع بزم شریعت و ارشاد — آه از باد مختلف گردد
محفل افروز اجتهاد کزو — راز دین جمله منکشف گردد
آنکه از وی بقای دین باشد — به فنا حیف متّصف گردد
سال تاریخ او بگو راقم — «مه اسلام منخسف گردد»

سنه ۱۲۳۵

قطعاتی دیگر در وفات سیّد دلدار علی غفران مآب سروده شده به نقل از مجلهٔ «خاندان اجتهاد» شمارهٔ ۱۱ مقالهٔ محترمه بنت زهرا نقوی ندی الهندی، لکهنو در اینجا آوریم:

قطعهٔ تاریخ مولانا سیّد محمّد اسماعیل منیر شکوه آبادی متوفی سنه ۱۲۹۰:

قبلهٔ اهل حدیث و کعبهٔ اهل کلام — روح قدسی، پیشوائی جن و انس های های
جامع معقول و منقول، اشرف ابرار عصر — اعلم و افقه، پناه اهل ایمان های های

←

← نائب پاک ائمه، بحر زهد و علم و فضل — میردلدار علی هادی دوران[های] های
اورع و اتقی، کلیم اوج طور اجتهاد — هست تصنیفات او بی حد و پایان های های
نظم کردم مصرعِ تاریخ رحلت ای منیر — «وارث سلم پیمبر، اوج ایمان های های»

۱۲۳۵ھ

(مأخوذ از کلّیات منیر شکوه آبادی، ص۵۹۶، مطبع ثمرهند، لکهنو)

مولانا میر منشی غلام حسین رضوی شائق جائسی:

به غم سید دلدار علی هادی دین — که نبد مثلش و همتاش ز دنیا شده حیف
جگر فرقهٔ اثنا عشری چاک به چاک — دل هر مومن دیندار شده غمکده حیف
به جهان شور قیامت شده کو دامن خویش — به هوای سفر ملک بقا پرزده حیف
پی تاریخ وفاتش چو گشودم به سوال — لب پرشور به حالی که به دل پر بده حیف
ملکی گفت نمودند به خاکش چو نهان — «مه تابان هدایت به کسوف آمده حیف»

۱۲۳۵ھ

(مأخوذ از دیوان دوازدهم شائق جائسی مرحوم)

این حسینه به نام حسینهٔ غفران مآب مشهور گشته و جماعتی از بزرگان در آن مدفون شده‌اند، لسان الهند مولی میرزا محمّد هادی عزیز لکهنوی مؤلّف ***تجلّیات*** در ***سوانح غفران مآب*** این امر را به نظم کشیده است (به نقل از مجلهٔ «خاندان اجتهاد» شمارهٔ ۸):

دمی بگذر به خلوت خانهٔ غفران مآب ای دل — ببین زیر زمین از عالمان باصفا محفل
چه محفل؟ عرش از وی اکتساب جلوه می‌خواهد — چه محفل؟ قدسیان بگرفته در هر گوشه‌اش منزل
چه محفل؟ شرح اسرار نهان پیدا شود از وی — به هنگام خموشی هم بود از قصه‌ها ناقل
چه محفل؟ می‌دهد از بی‌زبانی شرح صد معنی — سؤالی کن ز خاک خفتگان یا ایها السائل
چه محفل؟ روکش چرخ مکوکب آن چنان رخشان — به تاریکی مدفن هر یکی زآنهامه کامل
چه محفل؟ کعبهٔ ارباب عرفان هر که رفت آنجا — چه محفل؟ قبلهٔ اصحاب ایقان هر که شد داخل
فقیه و ناقد اخبار، ادیب و شاعر ماهر — حکیم و فلسفی و منطقی و واعظ فاضل
به هر یک گوشه جا بگرفته می‌خوابند در راحت — ولی از خاک شان جوشد منم دریای بی ساحل
شکستی عهد تقلید و گسستی رشته الفت — همین جای تو باشد فانتبه یا ایها الغافل

بیا آبادی این دشت ویران را تماشا کن
سواد منظر شهر خموشان را تماشا کن

بیا! در این حسینیه که صنع کبریا بینی — گشاده هر طرف بابی ز علم مرتضی بینی
به هر سو مخزنی یابی ز آیات الهیّه — به هر جا دور دورِ اصفیا و اتقیا بینی
بلا تشریح این ذرات ارضی گر روا داری — بیا! تا جلوهٔ اسرار علم کبریا بینی

←

[اولاد امجاد]

و حق تعالی آن جناب را پنج پسر نامدار کرامت فرمود که هریک در علم و تقوی و فضائل لا تُعَدّ و لا تُحصیٰ مثل خود نداشته‌اند:

← مدائن از علوم انبیا در هر کنف یابی / به هر سردابه نور مرتضی و مصطفی بینی
به خاک آغشته می‌بینی دماغ عرش پیما را / به ذرات لحد اجزای قلب باصفا بینی
به هر سو معتکف بینی خداوندان تقوی را / به هر جا خیل خیل از پارسا و اتقیا بینی
نشان مرتضی العصر و مجاهد فی سبیل الله / ملاذ الخلق ما حامد حسین مقتدا بینی
نگه کن مرقد استاذ کل مفتی علامه / به خاک شوستر تا کیمیای علم را بینی
چنان می‌تابد از صبح کفن هر پیکری این جا / چراغ شان مگر در زیر دامان قبا بینی
کفن پوشان ببین هم چون حمائلها غلاف اندر / به سر عمامهٔ یابی نه بر دوشش عبا بینی
قدم از سر بنه تا می‌توانی قطع این منزل / چنان یا للعجب این رهبران را زیر پا بینی
ببین این بقعه کان هم پایهٔ خلد برین باشد / به خاک هند اگر خواهی زمین کربلا بینی
به سوی خود دل ما می‌کشد هر ذره‌ای اینجا / بدان آئین که اندر کاه جذب کهربا بینی
ز بی برگی خود این ارض مقدس شکوها دارد / مگر این غفلت و ناقدر دانی‌ها ز ما بینی

هنوز از رفتگان یک خورده آثار و نشان باقیست
جمال ماه کنعانی بگردِ کاروان باقیست

ألا! آرامگاه قدسیان این است بیا بنگر / منام حضرت غفران‌مآب آن مهر دین گستر
بهشت شرع شد دار السرور لکهنو از وی / طریق جعفری از گوهر او یافته زیور
به خاک هند نقش اولین او شگرف آمد / گشاد از هر کران در درسگاه شرع صد دفتر
مدادش قطره زن چون رشحهٔ ابر بهار آمد / چمن از خون گل رنگ شهیدان اندران مضمر
نگه کن سیّد علامه را در خوابگاه او / که آثار جلال از مرقدش پیدا شود یکسر
نشان گر از مزار حضرت سلطان دین خواهی / به پائین ضریح خامس آل عبا بنگر
همایون مضجع رضوان مآب آن خاصه یزدان / که مضمر بود در کلکش نهیب ضربت حیدر
به یکسو مدفن اخلاف آن علّامهٔ دوران / کسی تاج شرف بود و کسی در مجد سر دفتر

ز انوار الهی جلوها پیش نظر دارد
به هر پهلو هزاران اختر و شمس و قمر دارد

(نومبر سنه ۱۹۲۳م ربیع الآخر سنه ۱۳۲۲ لکهنو)

مفتی محمّد عبّاس جزائری پس از تعمیر عمارت حسینیه به سال ۱۲۹۰ توسط سیّد واجد علی این ابیات را به نظم کشیده که بر سر در بزرگ آنجا مکتوب است با این مطلع:

این تعزیت سرا که ز غفران مآب هست / مانند کعبه، قبلهٔ حاجات مرد و زن

بقیهٔ ابیات در *تجلّیات*، ج ۱، ص ۳۴۷ـ۳۴۸ مذکور است.

اوّل جناب مستطاب مولانا مجتهد العصر والزمانی، الأوحد الأمجد، جناب سلطان العلماء المتبحّرین، سیّد محمّد ـ دامت برکاته.

و دوم جناب مغفرت‌مآب، کمالات انتساب، مولانا سیّد علی ـ علیه الرحمه.

و سوم[۱] جناب قدسی آیات، افاضت مآب، مولانا[۲] سیّد حسن ـ طاب ثراه.

وچهارم جناب فضائل مآب، کرامت انتساب، مولانا[۳] سیّد مهدی ـ نوّر الله مرقده.

و پنجم جناب مستطاب افادت‌مآب مولانا و مقتدانا، سیّد العلماء العظام، سند الفقهاء الفخام، المبرّی عن کلّ شین، جناب السیّد حسین ـ أدام الله إفاداته.

که هریک از ایشان از فیض علوم آن جناب بهرهٔ کامل برداشته، شهرهٔ آفاق‌اند. از جملهٔ ایشان جناب سیّد مهدی طاب ثراه ـ که والد ماجد استاد مؤلّف حقیر کثیرالتقصیر جناب فیض‌مآب، تقدّس و فضائل ایاب، حاوی فروع و اصول، جامع معقول و منقول، فقیه بی‌بدیل، ورع عدیم العدیل، عمدة العلماء الأذکیاء[۴]، جناب سیّد محمّد[۵] هادی دام ظلّه العالی[۶] بودند ـ و با وجود حداثت سن در حدّت ذهن و جودت طبع و ذکا و علم و عرفان و صلاح و تقوی گوی سبقت از همه ربوده بودند[۷] چنانکه به تواتر رسیده،[۸] بعضی حواشی و تعلیقات و تحقیقات مسائل متفرّقه از مصنّفات آن عالی‌درجات گواهی بر کمال فضل آن جناب دارد.

در حیات جناب غفران‌مآب ـ اعنی والد بزرگوار خود ـ در عمر بست و سه سالگی از دنیا رحلت فرمودند؛ و مرقد شریفش در دار التعزیه حسینیهٔ مذکوره[۹] است. و در پهلوی آن مرقد انور والد ماجدش واقع شده ـ رحمة الله ورضوانه علیهما[۱۰].

---

۱. «م»: سیّوم.
۲. «م»: + و مقتدانا.
۳. «ع»: ـ مولانا.
۴. در نسخ: الأزکیاء.
۵. «ه، ق، ع»: ـ محمّد.
۶. «م»: أدام الله ظلّه العالی.
۷. «ق»: «ربوده‌اند» بدل «ربوده بودند».
۸. «م»: + و.
۹. «ق»: مذکور.
۱۰. در مجموعه‌ای خطی از کتابخانه غفران‌مآب ـ لکهنو (از آن در ذیل وفات سیّد دلدار علی یاد کرده‌ام) دو ماده تاریخ وفات او در اینجا نقل می‌شود (با حفظ این نکته که بعضی ابیات دچار اختلال وزنی‌اند):

←

و احوال باقی هر چهار فرزندان اطیاب جناب غفران‌مآب ـ این[1] حقیر کثیر التقصیر شرف زیارت و خدمت ایشان را بسیار یافته است؛ سیّما جناب سلطان العلماء و جناب سیّد العلماء دامت فیوضهما و برکاتهما، که الیوم مرجع علمای آفاق و منبع علوم و محامد اخلاق‌اند ـ بعد ازین علی حده مذکور خواهد شد ـ إن شاء الله المستعان.

[تلامذهٔ سیّد دلدارعلی]

امّا سائر تلامذهٔ جناب غفران‌مآب ـ طاب ثراه ـ سوای اولاد امجاد آن جناب ـ که شرف استفاده از خدمت آن جناب یافته به فضل و کمال رسیده‌اند ـ بسیارانـد، و تفصیل احوال جمعی از[2] مشاهیر ایشان در کتاب *آئینهٔ حق‌نما* مذکور است.

[۱] پس از جملهٔ ایشان بود فاضل کامل و عالم عامل میر مرتضی که مردی مقدّس بود، و به زیور علم و حلم آراسته، لیکن میل به طریقهٔ اخباریّین داشته، چندین رسائل مثل رسالهٔ *أسرار الصلاة* و غیر آن[3] و بعض حواشی و رسالهٔ ناتمام بر مسلک اخباریّین از

→ تاریخ وفات جناب مغفرت ایاب سیّد مهدی صاحب ـ طیّب الله تربته

تا نـور چشـم مـجتهد العـصر و الزمـان — از دار بـی بـقا سـوی دار جـنان شـده
صد کوه رنج بر سر ارباب دیـن شکست — شـور و فـغان بـلندتر از آسـمان شـده
بست و سه (۲۳) ساله بود درین عرصهٔ قلیل — در علم و فضل و زهـد وحـید زمـان شـده
قدس خصال وهمْ لقب صـاحب الزمـان — چون گل شکفت زود بهارش خزان شده
در باب ضبط سال وفاتش سروش غیب — گفتا: «ز خلق مهدی هادی نـهان شـده»

سنه ۱۲۳۱

قطعه تاریخ رحلت

هرگاه [کذا] سیّد مـهدی آن نـور دو چشـم مـجتهد — یـعنی کـه پـور مـیر دلدار عَـلِیِّ پـاک رای
بست و سه (۲۳) سـاله در مـه ذی حـجّه از آزار دق — بدرود کرده این جهان را [کذا] رفت در پیش خدای
پژمرده شـد از صـرصر مـرگ آن گـل نـو در بـهار — وز صـدمهٔ بـاد خـزان افـتاده سـرو او ز پـای
از فرط اندوه و الم دنـیا (خ): دلهـا) شـده مـاتمکده — وز نـه فـلک بگـذشت شـور گـریه پـر وای وای
از بـهر سـالِ فـوتِ آن شـمع حـریم عـلم و فـضل — تحریر کرده خامه‌ام «رفـتست مـهدی هـای هـای»

۱۲۳۱

۱. «م»: «که» بدل «این».
۲. «هـ، ق، ع»: ـ از.
۳. «م»: غیره.

تصانیف اوست. در زمان حیات آن جناب ـ طاب ثراه ـ به عزم حج از هندوستان به سوی مکّهٔ معظّمه[۱] سفر کرده، در اثنای راه در مخه[۲] وفات یافت ـ رحمة الله علیه[۳].

[۲] و دیگر از جملهٔ ایشان جناب مغفرت‌مآب، محیط دایرهٔ فضل و کمال، مربّعْ‌نشینِ مسند حشمت و اجلال، جناب[۴] مرزا فخر الدین احمد خان بهادر معروف به مرزا جعفر ﷺ، والد ماجد جناب مرزا محسن ـ أدام الله أیّامه ـ بود که در دقائق عقلیّه و نقلیّه، لا سیّما علم هندسه و علم هیئت، قوانین ریاضیّه و مسائل حسابیّه، به مرتبهٔ قُصویٰ فائز گردیده، در حسن تقریر و تحریر عدیم‌النّظیر بود، و استخراج تقویم به احسن تقویم[۵] می‌فرمود، و در علم فقه و اصول استعداد وافر و قوّت کامله داشت، و در انشای عربی و فارسی و جودت میان رؤسا انباز خود نداشت. *رسالهٔ صیدیّه* که به نام نَوّاب جنّت‌آرامگاه آصف الدوله مرحوم تصنیف فرموده، و فتاوای فقهای عظام و احادیث ائمّهٔ انام ﷺ در آن درج نموده، دلالت بر علم و کمالش دارد. و همچنین بعض حواشی در مسائل ریاضیّه بر کتاب ***مجسطی***[۶] و ***تحریر اقلیدس*** و غیره تحریر فرموده.

وفاتش در حیات جناب غفران‌مآب در سنهٔ یکهزار و دوصد و سی هجری واقع شد[۷].

---

۱. «م»: + زاد الله شرفها.

۲. کذا. و در نقل ***نزهة الخواطر*** (ج ۷، ص ۴۹۳) از ***تذکرة العلماء***: «مخا» و نیز در ***تحفة العالم***، ص ۳۹ و ***مطلع أنوار***، ص ۶۴۰. و مخا: شهر و بندری است از کشور یمن در کنار دریای احمر در شمال باب المندب (***فرهنگ معین***).

۳. عبد الحی حسنی در ***نزهة الخواطر***، ج ۷، ص ۴۹۳ پس از نقل شرح حال او از ***تذکرة العلماء*** از آثارش ردّ بر ***أساس الأُصول*** استادش سیّد دلدارعلی و ردّ سلطان‌العلماء سیّد محمّد بر او به نام ***أصل الأُصول*** یاد کرده که در شرح حال سلطان‌العلماء نیز خواهد آمد.

وفات وی در ***مطلع أنوار*** به سال ۱۲۳۰ ضبط شده است.

۴. «ع»: ـ جناب.

۵. «م، ع»: ـ به احسن تقویم.

۶. شیوهٔ املائی «م، ق، ه»: مجستی، در حاشیهٔ «ه» به مانند متن تصحیح شده است.

۷. شرح حال او نیز در ***نزهة الخواطر***، ج ۷، ص ۳۷۸ آمده: الأمير الفاضل فخر الدين بن محسن الزمان بن فخر الدين بن زين الدين العالمگيري الدهلوي ثمّ الشيعي اللكهنوي. كان من العلماء المشهورين في الهيئة والحساب واستخراج التقويم والإنشاء والشعر، وكان له يد بيضاء في خطوط النسخ والتعليق والرقاع، ولد ونشأ ببلدة ←

[۳] و هم از جملهٔ ایشان بود عابد زاهد جلیل جناب مرزا محمّد خلیل[۱] که مرحوم مغفور خلیل‌آسا در تأسیس بنای کعبهٔ دین مبین سیّد المرسلین ساعی بوده، و به خدمت جناب غفران‌مآب سیّدنا و مولانا و مقتدانا ـ طاب ثراه ـ کمال خصوصیت داشت. به زیارت کربلای معلّی و دیگر از عتبات عالیات قبل از آن جناب فائز گشته و استفاده از خدمت جناب سیّد علی طباطبائی ـ علیه الرحمه ـ نموده، فتاوای آن جناب اکثر جا بر حواشی کتاب *حدیقة المتّقین* و غیر آن به تحریر در آورده بود.

و بعد مراجعت از سفر زیارت سعی و ترغیب بسیار نمود برین معنی که جناب غفران‌مآب سیّدنا به مشاهد مشرّفه نهضت فرمایند، و بعد استفاده از مجتهدین آن حدود مراجعت به[۲] این بلاد نموده در ترویج معالم دینیّه جدّ و جهد فرمایند چنانچه[۳] حق تعالی سعیش مشکور و دعایش مقبول فرمود.

و بعد از آنکه جناب غفران‌مآب از آن اماکن متبرّکه معاودت فرمود بنا بر التماس مرزای مغفور مذکور متوجّه شرح *حدیقة* به استدلال و اجتهاد گردید[۴].

و چون مرزایی باب طهارت و باب صلاة کتاب *حدیقة المتّقین* را به خدمت جناب سیّد طباطبائی ـ طاب ثراه ـ گذرانیده، فتاوای ایشان را بر حاشیهٔ هر مسأله استکتاب نموده بود؛ لهذا به خدمت جناب غفران‌مآب باعث شد تا شرح باب زکاة و باب صوم به تصنیف در آوردند[۵].

صاحب *آئینهٔ حق‌نما* آورده که مرزا خلیل موصوف روزی به خواب دید که گویا دو

← لکهنو، وقرأ النحو والصرف على مولوي ثناء الله تلميذ ملّا حسن، وقرأ المنطق والحكمة على ملّا مبين بن محبّ الله اللكهنوي، وأخذ الفنون الرياضية على العلّامة تفضّل حسين ولازمه مدّة من الزمان، وتفقّه على السيّد دلدار علي الحسيني الشيعي اللكهنوي المجتهد، ثمّ ولّي بخشيگري في أيّام تفضّل حسين المذكور.

عبدالحی پس از ذکر مصنّفات او، به نقل از *تذکرة العلماء* درگذشت وی را آخر رجب سنهٔ مذکور ضبط نموده است که در متن موجود «آخر رجب» موجود نیست. شاید مؤلّف *نزهه* نسخهٔ دیگری از *تذکره* در اختیار داشته.

۱. در *مطلع أنوار*، ص ۵۵۳ وفات او را به سال ۱۲۲۰ ضبط کرده است و آورده است که غفران‌مآب بعد از بیان فضایل وی در دیباچهٔ *عماد الإسلام* وفاتش را به سانحهٔ بزرگی تعبیر کرده است. این مطلب نیز در شرح حال او در *آئینهٔ حق نما* آمده است.

۲. «ق»: ـ به.

۳. «م»: ـ چنانچه.

۴. «ه، ق، ع»: ـ گردید.

۵. «ه، ق، ع»: ـ در آوردند.

نهر از شیر و شکر لذیذتر از زبانم جاری شده.

پس این خواب را به خدمت آن جناب مستطاب بیان نمود و هم تعبیرش خود عرض کرد که اشاره به سوی همین شرح *حدیقه* است که به التماس من تصنیف فرموده‌اند.

و اصرار بسیار[۱] می‌نمود که شرح *حدیقهٔ* کتاب الصوم و کتاب الزکـاة را در یک مجلّد کنند؛ زیرا که که اگر دو مجلّد باشد می‌ترسم مفاد دو نهر همین دو مجلّد باشد و بس.

بعداز آن اگرچه[۲] آن جناب ـ یعنی جناب[۳] غفران‌مآب ـ متوجّه شرح باب طهارت گردید، لیکن حسب التعبیر به اتمام نرسید و شرح باب الصلاة هم موقوف ماند.

[۴] و دیگر از جملهٔ ایشان جناب تقدّس مآب سیّد غلام حسن[۴] ـ طاب ثراه ـ بود که نهایت صالح و مقدّس و سلیم الطبع و حدید الذهن بود.

بعضی از حواشی تصنیف کرده و طبع موزون داشت؛ چنانچه حدیقهٔ هندی مـنظوم ـ که به *روضة الصالحین* موسوم است ـ بر صفحهٔ روزگار ازو یادگار است. در عالم جوانی از دنیا رحلت نمود[۵].

[۵] و هم از جملهٔ ایشان جناب معلّی القاب فاضل کامل، اورع اتقی، جناب[۶] سیّد محمّد[۷] باقر واعظ بود که پیوسته عَلَم هدایتْ‌شیَمِ زبان‌دُرر[۸] بیان خود در مضمار وعظ و نصایح به کمال شیرین‌بیانی برمی‌افراشت، وعظ او[۹] طریقهٔ اهل تصوّف و تسنّن را برطرف کرده، خیلی لطیفه‌گو و سخن‌سنج و خوش تقریر بود. در زمان

---

۱. «ق»: ـ بسیار.
۲. «ه، ق، ع»: ـ چه.
۳. «ع، م»: ـ جناب.
۴. «م»: غلام حسین، مذکور در متن نیز با *آئینهٔ حق‌نما* نیز توافق دارد. پس غلام حسین تصحیف است.
۵. وفاتِ وی را در *مطلع انوار*، ص ۴۱۹ به سال ۱۳۳۶ هـ. ق /۱۹۱۷ م ضبط کرده است که بی‌گمان غـلط است وی در زمان تألیف *آئینهٔ حق‌نما* به سال ۱۲۳۱ در قید حیات نبوده است.
۶. «ق»: ـ جناب.
۷. «ه، ق، ع»: ـ محمّد، مذکور در متن با *آئینهٔ حق‌نما* نیز موافقت دارد.
۸. «م، ع»: دُر.
۹. «ه، ق، ع»: از.

حیات جناب غفران‌مآب ـ طاب ثراه ـ از دنیا رفت ـ رحمه الله تعالی[۱].

[۶] و هم از جملهٔ ایشان بود فاضل کامل مولوی سیّد شاکر علی که بعد تحصیل اکثر علوم عقلیّه با وجود کبر سن در بعض رؤیای صادقه مأمور به تحصیل علوم دینیّه به خدمت جناب مولانا و مقتدانا غفران‌مآب شده و استفادهٔ بعض کتب دینیّه نموده بود[۲].

[۷] و دیگر[۳] از جملهٔ ایشان بود عالم عامل و عارف کامل سیّد سجّاد علی جایسی که به زیور صلاح و تقوی آراسته بود.

ترجمه مقدّمات سبعه کتاب ***عماد الإسلام***[۴] ازو یادگار مانده است، و از آن هویدا است که خیلی بر شعر و سخن و حسن تحریر[۵] مهارت داشت. هم در حیات آن جناب به رحمت حق پیوست.

[۸] و دیگر از جملهٔ ایشان بود سیّد عالی‌قدر، فاضل کامل و عالم عامل، عابد زاهد المعی، جناب سیّد عبد العلی ـ علیه الرحمه ـ که از اعاظم اتقیای دیندار و اکابر کملای تقوی شعار بود. امامت نماز جمعه و جماعت در بلدهٔ فیض‌آباد داشت. کثیر الخضوع والخشوع وکثیر البکاء بود. گویند که در ماه محرم از ابتدای وقوع هلال تا آخر عشره غیر از گریه و بکا و ذکر مصائب خامس آل عبا ـ علیه التحیة والثنا ـ کاری نداشت رحمه الله[۶].

[۹] و دیگر از جملهٔ ایشان است فرزند ارجمندش جناب مقدّس القاب، جامع علوم معقول و منقول، حاوی فروع و اصول، منبع صلاح و سداد، مجمع فلاح و رشاد، عالم عامل فاضل امجد جناب سیّد محمّد ـ أدام الله أیّامه ـ که دریـن زمـان در

---

۱. در ***مطلع أنوار***، ص ۵۱۸ ـ ۵۱۹: وی را در زمرهٔ افراد بزرگی برشمرده که در انقلاب سـال ۱۸۵۷ کشـته شـده است و در عنوان، سال درگذشت او را به سال ۱۲۸۰ هـ. ق / ۱۸۶۴ م ضبط کرده است و گویا خلطی شده است، و حال آنکه او در زمان تألیف ***آئینهٔ حق‌نما*** به سال ۱۲۳۱ در قید حیات نبوده است.

۲. در ***مطلع أنوار***، ص ۳۰۰ درگذشتِ وی به سال ۱۲۲۵ هـ. ق / ۱۸۱۰ م ضبط شده است. گـویا ضـبط سـنوات وفات در این کتاب محلِّ نظر و تردید باشد.

۳. «ع»: و هم.

۴. «م»: + که.

۵. «ق»: تقریر، «ع»: ـ و حسن تحریر.

۶. در ***مطلع أنوار***، ص ۳۴۷ تولد او به سال ۱۱۶۲ و درگذشتش به سال ۱۲۴۳ ضبط شده است.

فیض‌آباد امام جمعه و جماعت است.[۱] صاحب تصانیف شریفه است، و حواشی و تعلیقات او بر جلالت شأنش دلالت دارد. متّصف به اوصاف حمیده و اخلاق پسندیده است. درین زمان نظیر و عدیلش در آن بلده من حیث الجامعیّت و الکمال نیست ـ لا زال مصوناً عن طوارق الزمان.

[۱۰] و دیگر از جملهٔ ایشان بود جناب معلّی‌القاب، عالم معالم دینیّه، عارف معارف یقینیّه، محقّق نحریر، مدقّق بی‌نظیر، جامع معقول و منقول، حاوی فروع و اصول، جناب مرزا کاظم علی مرحوم که بغایت سلیم‌الطّبع بود، و در حدّت ذهن و ذکا به درجهٔ قُصویٰ رسیده، و از دودمان امارت و خاندان ریاست بود. به افادهٔ مسائل دینیّه و تدریس علم فقه و اصول اشتغال داشت. و در صلاح و تقدّس سرآمد علمای زمان بود. بعضی رسائل در مبحث اصول و اخبار، و چندین رسائل در مبحث امامت و[۲] علم کلام اصول دین مثل رسالهٔ *نصرة المؤمنین* و غیره از تصانیف او یادگار مانده ـ رحمه الله تعالی[۳].

---

۱. «ع»: + و.
۲. «م»: + در.
۳. شرح حال او در *تکملهٔ نجوم السّماء*، ج ۱، ص ۳۶ ـ ۳۷: وی عالم عامل فاضل کامل مقدّس متورّع متکلّم ادیب تارک الدنیا بوده... بعد از وفات استاد خود زاویه‌نشینی اختیار کرده از مکان بیرون نرفته تا آنکه به عالم بقا ارتحال نمود. گاه گاه جناب سلطان العلماء سیّد محمّد ـ طاب ثراه ـ به خدمتشان تشریف می‌آوردند و به آن جناب غایت اخلاص و وداد داشتند.
وی پس از برشمردن هفت نفر از پسران وی به نقل از **حصن حصین** سال درگذشت او را در روز پنج شنبه وقت صبح ۲۲ ذی قعدهٔ ۱۲۴۹ دانسته و به گفتهٔ او در حسینیهٔ خود مدفون گردیده است.
عبد الحی حسنی نیز در *نزهة الخواطر* (ج ۷، ص ۴۰۲) پس از آوردن شرح حال او به نقل از *تذکرة العلماء* وفات وی را نیز به تاریخ ۱۲۴۹ در شهر لکهنو دانسته است و ماده تاریخی هم ذکر می‌کند.
مؤلّف *تکملهٔ نجوم السّماء* پس از آن، شرح حال او را از *آئینهٔ حق‌نما* آورده و در ذیل کلام صاحب *آئینهٔ حق‌نما* به نقل از *کشف الحجب* می‌نویسد: رسالة في الأُصول والأخبار بالفارسيّة لميرزا كاظم علي في جواب أسئلة التي سألها من بعض الأخباريّين.
نسخه‌هایی از کتاب *نصرة المؤمنین* او در فهرست نسخه‌های خطی فارسی کتابخانه رضا، رامپور ـ هند، ج ۳، ص ۷۳، ش ۵۴۴، ۵۴۵ (عقاید و کلام امامیه) در ۲۴ ورق، و ۲۱ ورق و مکتبة العلوم، ج ۳، ص ۲۱۸، ش $\frac{۱۳۱۸}{۱۳۲۷}$ در ۲۸۳ ورق شناسانده شده است.

←

[۱۱] و هم از جملهٔ ایشان است جناب فضایل و ریاست مآب، افادت و جلالت انتساب، مجمع امارت و کمالات، منبع علم و فضل و احسان، محسن مؤلّف حقیر بلکه محسن دوران، که صاحب *آئینهٔ حق‌نما* به تقریب ذکرش چنین نوشته:

سلالهٔ امرای کرام، نخبهٔ اذکیای فخام، ذو المفاخر والمناصب، جلیل المآثر والمناقب، زینت‌بخش وسادهٔ جاه (و)[1] جلال، یکتا گوهر دریای علم و کمال، منبع فصاحت و بلاغت، معدن رشادت و براعت، غوّاص قاموس فنون ادبیّه[2]، مصحّح صحاح علوم لغویّه، زبدة الأعیان و فخر الأمثال والأقران، جناب مستطاب مرزا زین الدین احمد خان بهادر المعروف به مرزا محسن ـ دام ألطافه ـ؛ که خلف الصدق جناب مرزا فخر الدین احمد خان[3] بهادر مغفور سابق الذکر است.

اکثر اوقات به تصحیح اسقام کتب دینیّه و ادبیّه و رفع اغلاط آن مصروف می‌باشد. و همواره خاطر عاطرش به تحقیق صحّت مبانی[4] و معانی[5] مشغوف، و در فنّ عروض و قافیه مهارت تام دارد. به سبب حدّت ذهن مصحّح اغلاط سابقین و لاحقین گشته، و اشعار خوب از نتایج افکار جناب ممدوح است. انتهی.

آری در فضل و کمال و تدقیق و تحقیق احدی از رؤسای زمان به آن جناب نمی‌رسد. اکثر فنون از لغت و ادب و حدیث و رجال و اخبار و شعر و عروض و قوافی و تاریخ[6] و غیر اینها را همیشه پیش نظر دقّت‌اثر داشته به تحقیق کامل[7] تصحیح آن فرموده، و عبوری عظیم[8] و دستگاهی بلیغ درین فنون دارد، و بر هر یک آنها حواشی جیّده

← در فهرست کتابخانه زنگی زنگی پور *تبصرة المؤمنین فی کشف شبهات بعضی از معاندین* به شمارهٔ (۱۳۹) را به کاظم علی نسبت داده است.

و از آثار اوست ردّ رسالهٔ رشیدیه، نسخه‌ای از آن در فهرست نسخه‌های خطی فارسی کتابخانهٔ رضا، رامپور ـ هند، ج ۳، ص ۷۴، ش (۵۴۴)، در ۴ ورق معرفی شده است.

۱. از «ق» و *آئینهٔ حق نما*.

۲. «ه، ق، ع»: ـ ادبیه، مذکور در متن نیز با *آئینهٔ حق نما* موافقت دارد.

۳. فقرهٔ «محسن دام ألطافه... فخر الدین احمد خان» از «ع» افتادگی دارد.

۴. «م»: بیانی.

۵. «م» و بعضی از نسخ *آئینه حق نما*: + الفاظ.

۶. «ع»: ـ و تاریخ.

۷. «ق»: + و.

۸. «ه، ع»: تعظیم (ظ).

ثبت فرموده، بلکه شغلی غیر ازین ندارد، لیکن چون طبع عالی و ذهن (و فنون دارد و بر هر یک آنها حواشی)[۱] ثابت[۲] بسیار در نظر دارد، متوجّه تکمیل تصنیفی و تدوین تألیفی نشده، و مسموع شد که جناب موصوف هرگاه که به خدمت جناب غفران‌مآب[۳] ـ طاب ثراه ـ حاضر می‌شد که[۴] آن جناب می‌فرمود که محقّق آمد.

بالجمله جناب ممدوح ما[۵] خواهرزادهٔ نَوّاب حسن رضا خان مرحوم است، و مثل خال نامدار خود جامع حرارت دینی و ریاست دنیوی بوده است، و علم و فضل کمالاتی که به آن اختصاص دارد علاوه از آنست.

و درین زمان با وجود آنکه او مدّتی به ملاحظهٔ خطّ نامساعدت زمانهٔ بوقلمون[۶] اختیار عزلت فرموده، آستان فیض‌نشانش مرجع اهل تحقیق است.

این حقیر پرتقصیر هرگاه به خدمت فیض‌درجتش حاضر می‌شود آن جناب با این همه فضل و جاه، کمال الطاف و اشفاق و تواضع و محاسن اخلاق بر حال حقیر مبذول می‌فرماید، و از افادات تحقیقات خود فیضْ‌یاب می‌گرداند، بلکه اکثر فوائد و تدوین این کتاب راجع به بذل توجّه آن جناب است؛ زیراکه نسخ متعدّده از کتب رجال و نَسَب و غیر آن از کتبخانهٔ خود و[۷] از هر جاکه به هم رسید برای تصفّح این بی‌بضاعت مهیّا فرمود[۸]، و عُقده[ای] به عرض نرسانیدم که حلّ نفرمود. حقّاکه سعی بلیغ و احسان عظیم از آن جناب درین باب به ظهور رسید[۹] ـ أجره علی الله تعالی.

---

۱. از «ع».
۲. «م»: ثاقب.
۳. «م»: + مولانا و مقتدانا.
۴. «م»: ـ که.
۵. «م»: ـ ما، «ق، ع»: با.
۶. دوست فرزانه دانشورم جناب جویا جهانبخش در پانوشت ***اعتقادات شیخ بهائی***، ص ۴۱۷ در ذیل همین اصطلاح نگاشته‌اند: مراد از «بوقلمون» در این مقام، نه آن مرغ معروف است که در زمان ما بدین نام خوانده می‌شود. «بوقلمون» در متون کهن به برخی چیزها إطلاق گردیده که رنگارنگ بوده‌اند یا مُشَخَّصاً از رنگی به رنگِ دیگر در می‌آمده بوده‌اند.
از همین روی نیز هست که مردمانِ نفاق پیشهٔ فرصت‌طلبی راکه هر روز به رنگی در می‌آیند و نان به نرخ روز می‌خورند «بوقلمون صفت» می‌گوئیم.
۷. «ق»: ـ و.
۸. «ه»: فرموده.
۹. «ع»: رسیده.

والحال[۱] به سبب کبر سن ـ که به هفتاد سال رسیده ـ اکثر اوقات ضعف عظیم در بعض قوای شریفه[۲] لاحق می‌باشد. حق تعالی با صحّت و عافیت به سلامتش دارد! آمین ربّ العالمین[۳].

[۱۲] و هم از جملهٔ ایشان بود عالی جناب، رفیع‌الألقاب، زبدةالمحقّقین، فخر الحجّاج والمعتمرین، سیّد نظام الدین حسین[۴] مرحوم که در علم کلام و اصول و فقه و دیگر علوم شرعیّه مهارت تمام داشت؛ و همچنین در علوم ادبیّه و فن منطق و حکمت و هندسه و حساب بر اهل روزگار فایق بود.

بعضی رسائل تصنیف فرموده[۵]. اخلاق کریمه و تواضع و فروتنی بسیار داشت.

گاهی[۶] به شعر و سخن هم توجّه می‌نمود، و اشعار مرغوب در عربی و فارسی دارد.

[۱۳] و هم از جملهٔ ایشان بود فاضل مدقّق و نحریر محقّق، علّامی فهّامی، مرزا جواد علی مرحوم؛ که عالم با عمل بود، و در معقول و منقول مهارت تمام داشت، صاحب ورع و تقوی و حدّت ذهن و سلامت طبع بود. بعض حواشی و

---

۱. «ه، ق، ع»: ـ والحال.
۲. «م»: + او.
۳. در فهرست کتابخانهٔ ناصریه، لکهنو رسالهٔ *انتصار الحق* (فارسی) به شمارهٔ (۶) اصول و اخبار، به خط مؤلّف آن میرزا زین العابدین خان [نه زین الدین] بهادر الهندی، معروف به میرزا محسن، از شاگردان علامه سیّد دلدارعلی معرفی کرده است و نگاشته است که آن را از *اساس الأُصول* استاد خود استخراج کرده است. و از انجام آن این مطلب را نقل کرده است: امّا به سبب عظم شأن خود این رساله را به پسر حسین علی خان آقا زین العابدین منسوب گردانیده‌اند تا از زبان مردم ایمن بوده در پرده کار خود کرده باشند و این امر از عادات پسندیده اوشانست.
۴. «ه، ق، ع»: ـ حسین، مذکور در متن با *آئینهٔ حق نما* و *تکملهٔ نجوم السّماء*، (ج ۱، ص ۴۲۷) موافقت دارد؛ ولی در *نزهة الخواطر*، ج ۷، ص ۵۱۹ «حسین» نیامده است. سید دلدارعلی در نامه‌اش به سید مجاهد وی را بسیار ستوده است.
۵. کشمیری در *تکملهٔ نجوم السماء*، ج ۱، ص ۴۲۷ وی را مؤلّف *مطارق الحقّ والیقین* که ردّ کتاب *معاول العقول* میرزا محمد اخباری است می‌داند. نیز صاحب *کشف الحجب* (ص ۵۲۹) وی را از مشارکانِ تألیف *مطارق* دانسته است چنانکه در ص ۲۶۷ ـ ۲۶۸ گذشت.
و در *کشف الحجب* (ص ۱۰۷، رقم ۴۹۶) می‌نویسد: *تحکیم الأماني في التعصیب* للسیّد نظام‌الدین ـ عامله الله بلطفه یوم الدین ـ کان من أعاظم تلامذة مولانا السیّد دلدارعلی صنّفه علی لسان محمّد أمان.
نسخه‌ای از *تحکیم الأماني* در کتابخانه ناصریه، لکهنو به شمارهٔ (۵۳) کلام و عقاید شناسانده شده است.
۶. «م»: گاه گاهی.

تعلیقات که تحریر فرموده بود شاهد کمالات آن ملکی صفات است[۱].

[۱۴] و دیگر[۲] از جملهٔ ایشان بود[۳] جناب حکمت‌مآب مرزا علی شریف خان که مدقّق بی‌نظیر و محقّق قدسی ضمیر بود. در مکارم اخلاق وحید آفاق، و در اکثر علوم محقّق و تدقیق بسیار فرموده، و در علوم حکمیّه، خصوصاً در علم طب، یکتای زمان بود. و تعلیقات و حواشی بر کتب کلامیه و طبیعیه دارد. رسالهٔ نفیسه در حمّیات[۴] تحریر فرمود که در متانت مبانی و معانی[۵] نادرهٔ روزگار است[۶-۷].

[۱۵] و هم از جملهٔ ایشان بود مدقّق محقّق، فاضل لوذعی، سیّد جلیل اوحد ألمعی، مولوی سیّد محمّد بن محمّد بن حامد کنتوری مشهور به سیّد محمّد قلی که یکّه‌تاز

---

۱. «ه، ق»: + تعالی. در *تکملهٔ نجوم السماء*، ج ۱، ص ۴۱ پس از نقل مطلب فوق از *آئینهٔ حق‌نما* می‌نویسد: وصاحب ***الحصن المتین*** می‌فرماید: المیرزا جواد علي ولد في سنة ۱۱۷۴ ومن أوائل عمره كان مائلاً إلى تحصيل العلوم وحصّلها في أيّام العسرة الشديدة، فربما كان يأكل قطعة خبز ويطالع الكتب وكثيراً ما ما كان يحصل له المأكول ويبقى إلى الليل جائعاً ولا يجد دُهن السراج للمطالعة، فإذا أضاء كان يطالع الكتاب... فصار عالماً أديباً جيّداً.

ثمّ قرأ الفقه من السيّد العلّامة ـ طاب ثراه ـ وكان منشياً في العربية والفارسية مقدّساً ورعاً صاحب الأخلاق الجميلة وحسن الخط والكتابة وله عدّة تعليقات وتأليفات، ورفعه الزمان في أواخر عمره في عصر السلطان محمّد علي شاه حتّى عيّن له السلطان شهرية نحو من ستّمئة روفية مع أولاده، ولمّا توفّي السلطان قام ابنه مقامه نقص شهريته بغاية التنقيص. وقضى نحبه في شوّال ۱۲۵۸.

۲. «ع»: ـ و دیگر. «م»: و هم.
۳. «م»: + فاضل مدقّق.
۴. نسخه‌ای از این رساله در کتابخانهٔ ندوة العلماء به شمارهٔ (۲) طب، شناسانده شده است. کتابی دیگر به نام ***اسرار العلاج والسراج الوهّاج*** که در حمیّات است، و شاید با همین رساله متّحد باشد، به او نسبت داده شده است. ر.ك فهرست میکروفیلم نسخه‌های خطی فارسی و عربی کتابخانهٔ مولانا آزاد دانشگاه اسلامی علیگر هند، در مرکز میکروفیلم نور ـ دهلی، شماره (۱۳۳۳ و ۱۳۳۷) و کتابخانه سیّد ظلّ‌الرحمن علیگر هند، در همان مرکز، شمارهٔ (۱۳۶)، و ***مفتاح العلوم*** به شمارهٔ ($\frac{۲۰۸۵}{۸۵}$) و کتابخانه سیّد دلدار علی غفران مآب به شمارهٔ (۱۵۷) و تصویری از آن در مجمع ذخائر اسلامی ـ قم.
۵. «ق»: معانی و بیانی.
۶. «ق»: ـ رحمة الله.
۷. در ***نزهة الخواطر***، ج ۷، ص ۳۴۱ از وی با عنوان «مرزا علی شریف بن محمّد زمان الشیعی اللکهنوی» یاد می‌کند و پس از نقل از ***تذکرة العلماء*** می‌نویسد: «وكانت وفاته في سنة ۱۲۳۱ ببلدة لكهنو كما في ***مختصر سیر هندوستان***». و در ***تکملهٔ نجوم السّماء***، ج ۱، ص ۴۳۸ به نقل از ***حصن متین*** آمده: المیرزا علي شریف خان ابن الطبیب محمّد زمان خان، كان فاضلاً كاملاً ذكياً جيّداً طبيباً حاذقاً مدقّقاً في أكثر العلوم وله حواشٍ كثيرة على الكتب الكلامية. پس از آن به تفصیل شرح احوال پدرش را آورده است.

معرکهٔ فضل و کمالات، و مناظر[۱] میدان مناظرات و مباحثات بود. تصانیف أنیقه‌اش بر نصرتش مذهب حق را دلیلیست ساطع و برهانیست قاطع. اکثر کتب درسیه را به فکر و مطالعه خود برآورده، به غایت ذکی[۲] الطبع وحدید الذهن بود.

از جمله مصنّفات عالیاتش که معلوم این حقیر است و اکثر[۳] از آن شهرت دارد:

کتاب ***سیف ناصری*** مشتمل بر ردّ باب اول ***تحفهٔ اثناعشریه***[۴] عبدالعزیز دهلوی است.

و کتاب ***أجوبة الفاخرة*** در ردّ جواب ***سیف ناصری***[۵] که رشید الدین دهلوی[۶] به تصنیف آن جرأت نموده بود.

و کتاب ***تقلیب المکاید*** مشتمل بر ردّ باب دوم ***تحفهٔ اثنا عشریه***.

و کتاب ***برهان سعادت*** در ردّ باب هفتم ***تحفهٔ اثنا عشریه*** در امامت[۷].

و کتاب ***تشیید المطاعن لکشف الضغائن***[۸] ردّ باب دهم ***تحفهٔ*** مذکوره.

و کتاب ***مصارع الأفهام لقطع الأوهام***[۹] ردّ باب یازدهم ***تحفه***.

[۱۰]کتاب ***فتوحات حیدریه*** مشتمل بر ردّ ***صراط المستقیم*** تصنیف عبد الحی[۱۱].

کتاب ***شعلة ظفریة لإحراق الشوکة العمریة*** در ردّ ***شوکت عمریه*** تصنیف رشید الدین[۱۲].

---

۱. «م»: مبارز.

۲. در نسخ: زکی، مذکور در متن از ***آئینهٔ حق‌نما***، و نیز در نقل ***نجوم السماء***، ص ۴۴۸ از ***تذکرة العلماء***.

۳. «ه، ق»: اکثرین. «م»: اکثری.

۴. «ع»: + مولوی. مطلع شدیم بعضی از مؤسّسات در صدد چاپ این کتاب و کتاب ***تقلیب المکائد***اند، و کتاب ***تقلیب*** در کلکته به سال ۱۲۶۲ به چاپ رسیده است. و نسخه‌ای از کتاب ***سیف ناصری*** در آستان قدس به شمارهٔ (۱۱۴) موجود است (فهرست دویست و سی نسخهٔ خطی).

۵. «ه، ق»: ـ سیف.

۶. رشید الدین دهلوی (م ۱۲۴۳ یا ۱۲۴۹) شرح حال او در: ***نزهة الخواطر***، ج ۷، ص ۱۸۰؛ ***تذکرهٔ علمای هند***، ص ۶۳.

۷. نسخه‌ای از کتاب ***برهان*** در کتابخانه رضا، رامپور ـ هند، به شمارهٔ (۵۵۵)، ۵۱۰ ورق شناسانده شده است.

۸. «م»: + در. این کتاب چند بار در هند و اخیراً در ۱۶ جلد + مقدمه به چاپ رسیده است.

۹. در ***کشف الحجب***، ص ۵۲۴: لقلع.

۱۰. «ع»: + و.

۱۱. عبد الحی برهانوی (م ۱۲۴۳) شرح حال او در: ***نزهة الخواطر***، ج ۷، ص ۲۵۵.

۱۲. نسخه‌ای از آن در آستان قدس، شمارهٔ (۱۳۴) موجود است (فهرست دویست و سی نسخهٔ خطی) و ص ۱۲۸ ملاحظه شود.

[۱] کتاب *نفاق الشّیخین بحکم أحادیث الصحیحین* [۲].

[۳] رسالهٔ *تطهیر المؤمنین عن نجاسة المشرکین* در حکم اجتناب از چیزهایی که با رطوبت از اعضای کفّار هند مس شود.

رسالهٔ *تکمیل المیزان* مشتمل بر شرح *میزان* در علم صرف.

رسالهٔ *أبنیة الأفعال* به زبان هندی در علم صرف.

رسالهٔ *أحکام عدالت علویه* [۴].

رسالهٔ *تقریب الأفهام في تفسیر آیات الأحکام* [۵].

و جناب موصوف مدّتی مدید در شهر مِیْرَتهه [۶] قیام داشت، و [۷] مفتی آنجا بود، و در اواخر عمر خود به بلدهٔ لکهنو مراجعت فرمود، و [۸] حقیر [۹] هم به زیارت آن جناب شرف یافته‌ام [۱۰] به غایت کبر سن و نهایت ضعف و پیری رسیده بود، با این همه، قوای سلیمه و حواس مستقیمه داشت. درین قرب زمان از دنیا رحلت نمود ـ رحمه الله تعالی [۱۱].

(و جناب سلطان‌العلماء و سیّدالعلماء و ممتازالعلماء و دیگر اکابر و اصاغر شهر بر جنازهٔ او حاضر بودند و جناب سلطان‌العلماء نماز جنازه خواندند، و افاضل شهر تاریخها در وفاتش گفته‌اند، و میر عبّاس شوشتری که تاریخ عربی بسی

---

۱. «ع»: + و.

۲. در هند توسط مطبع شریفیه در ۵۶ ص چاپ شده است (فهرست کتابهای فارسی چاپ سنگی کتابخانهٔ گنج بخش، ص ۱۰۴۰).

۳. «ع»: + و.

۴. فهرستنگار کتابخانهٔ راجه محمودآباد در ذیل رساله در بیان احکام قضا (فارسی) ص ۵۲۷ به شمارهٔ (۵۴) فقه، احتمال داده است کتاب *عدالت علویه* مفتی محمّد قلی باشد.

۵. در فهرست کتابخانهٔ زنگی پور رساله‌ای در تقیه به فارسی به شمارهٔ (۲/ ۴۸) به او نسبت داده شده است. و در فهرست کتابخانهٔ ناصریه، لکهنو رساله‌ای در وجوب غسل مسّ میّت (فارسی) به شمارهٔ (۹۰) فقه و اصول فقه را به او نسبت داده است و در فهرست مرکز احیاء میراث اسلامی ـ قم (ج ۳، ص ۲۱۰، شماره ۹۸۸) کتاب مزیل *الوسواس في رد من تبع الخنّاس* را از آثار وی برشمرده است.

۶. مِیرَتْهه: نزدیک دهلی است سه ساعت تقریباً مانده به آن. و «هاء» آخر خوانده نمی‌شود. (از افادات دوست فاضل مراد رضا رضوی هندی). در نسخ بر روی «ت» «ط» گذاشته است که مراد تاء هندی است.

۷. «ق»: ـ و.

۸. «م»: + این.

۹. «ع»: فقیر.

۱۰. «ع»: مشرّف گشته.

۱۱. «ع»: ـ رحمه الله تعالی.

لطیف فرموده بر مزار مقدّس او مکتوب است، و بعضی شعرا)[1] تاریخ وفاتش چنین گفته‌اند[2]: «رفت[3] به نزد إله میر محمّد قلی»[4].

[۱۶] و دیگر از جملهٔ ایشان بود که[5] زبدهٔ اذکیاء[6] فخام و نخبهٔ فضلای عظام سیّد مرتضی که در جمیع علوم، سیّما علم منطق، گوی سبقت از معاصرین ربوده، صاحب تدقیق و فکر عمیق بود.

رساله[ای] در باب عینیّت صفات واجب تعالی تصنیف نموده، دلالت بر کمال دقت و فطانتش دارد. و حواشی أنیقه و فوائد دقیقه که به تحریر آورده مشعر نهایت متانت اوست. مدّتی در حیدرآباد دکن[7] اقامت داشت، و بر کلام مولوی عبد العلی ناصبی نقض و جرحی بسیار نوشته، و قاضی نجم الدین قاضی القضات بلدهٔ کلکته ساکن قصبهٔ کاکوری[8] را در مباحثه فعل عباد و مسألهٔ جبر و اختیار ملزم گردانیده ـ رحمه الله تعالی.

---

۱. در میان دو هلال از نسخهٔ «ع».
۲. «ع»: «گفته: ع» (رمز به مصرع است).
۳. «م»: رفته.
۴. در زیر آن در «ع»: «۱۲۶۱»، و در حاشیهٔ «ع»: «ر ف ت ب ن ز د ا ل هـ م ی ر م ح م د ق ل ی، ۱۲۶۱».
عبد الحی حسنی در *نزهة الخواطر*، ج ۷، ص ۴۵۱ به نقل از *تذکرة العلماء* (کتاب پیش رو) درگذشت وی را در نهم محرم ۱۲۶۰ ضبط کرده است. و نیز همین تاریخ در *نجوم السّماء*، ص ۴۵۰ و *مطلع أنوار*، ص ۶۰۰ آمده است. مفتی محمّد عبّاس جزائری در *رُطَب العرب*، ص ۱۱۱ ـ ۱۱۲ در قطعه تاریخی که در وفات او سروده و ابیاتی از آن بر سنگ مزار وی درج شده است به همین تاریخ تصریح می‌کند:

أُرید ذکر محمّد قُلي ورحلته ... وإنّني بيَراعي لأنفخ الصُّورا...
مضى لتاسع شهر غداة عاشره ... مضيّ خامس آل العباء منحورا
مصابه بمصاب الحسين مقرونٌ ... وإنّه لتلقّى الحسين مسرورا
طفا وقلت لتاريخ يوم رحلته ... لَمَوْتُه هو إقبال يوم عاشورا
«۱۲۶۰»

۵. کذا.
۶. در نسخ: ازکیاء، و مذکور در متن از *آئینهٔ حق نما*.
۷. «ع»: دکهن.
۸. شرح حال او در *نزهة الخواطر*، ج ۷، ص ۵۱۱ ـ ۵۱۲: قاضي القضاة نجم الدين علي بن حميد الدين بن غازي الدين الكاكوروي (۱۱۵۷ ـ ۱۲۲۹) ولد بكاكوري واشتغل بالعلم عند جماعة، ثمّ قرّبه العلّامة تفضّل حسين الكشميري إلى گورنر جنرل (الحاكم العام بأرض الهند) فولّاه القضاء الأكبر فاستقل به ۲۵ سنة. وكان حسن الأخلاق، مهاباً، رفيع القدر... له مصنّفات....

[۱۷] و دیگر از جملهٔ ایشان بود فاضل مدقّق ذکی[۱]، مولوی اعظم علی؛ که صاحب ذهن و کمال بود. علم معقول و منقول به دقّت تمام تحصیل فرمود. قانع و مجمع خوبیها بود. و اختیار انزوا نموده بود. قرب[۲] این زمان در حیات بود[۳].

[۱۸] و دیگر از جملهٔ ایشان بود سیّد جلیل القدر فاضل کامل، مولوی سیّد یاد علی؛ که از بنی اعمام جناب غفران‌مآب مولانا و مقتدانا ـ طاب ثراه ـ بود[۴]. مدّتی به شرف تلمّذ آن جناب افتخار می‌کرد و در اواخر عمر آن جناب به اعتزال و ترک حضور خدمت آن جناب پرداخته، تفسیری مبسوط به زبان فارسی از تصانیف او به نظر حقیر کثیرالتّقصیر رسیده[۵]. چند سال است که وفات یافت ـ تغمّده الله بغفرانه، وأسکنه بحبوحة جنانه[۶].

[۱۹] و دیگر از جملهٔ ایشان بود جناب رفیع‌الألقاب، فاضل مدقّق، مرزا محمّد رفیع، معروف به مرزا مغل، متخلّص به غافل؛ که در اکثر علوم عقلیّه و نقلیّه، سیّما[۷] منطق و طب، مهارت داشت. شعر مرغوب و خطّ خوب و دیگر محامد جلیله و اوصاف جمیله و اخلاق کریمه بسیار داشت. احادیث مصائب اهل بیت علیهم‌السلام را به زبان هندی و فارسی ترجمه فرموده، قریب هفت کتاب در این خصوص از تصانیف اوست، از آن جمله کتاب[۸] ***وسیلة النجاة*** و کتاب ***زادالآخرة*** و کتاب ***مثیرالأحزان*** و غیرها است[۹].

---

۱. شیوهٔ املائی نسخ: زکی، و مذکور در متن از ***آئینهٔ حق‌نما***.

۲. «ع»: قریب.

۳. «م»: تا قرب تحریر این مقام که شروع السنة الثالثة والستّین بعد الألف والمئتین من الهجرة است در حیات بود. مدّت قلیل گشته که به رحمت الهی پیوست.

۴. «م»: بوده. «ه»: + و.

۵. «ه، ق»: رسید.

۶. در ***تکملهٔ نجوم السّماء***، ج ۱، ص ۳۹ به نقل از ***کشف الحجب*** تفسیر وی موسوم به ***منهج السداد*** است و از ***حصن متین*** نقل نموده که درگذشت وی به سال ۱۲۵۳ در عهد سلطان محمد علی شاه است.
عبد الحی حسنی در ***نزهة الخواطر***، ج ۷، ص ۵۴۷ پس از نقل مطلب فوق از ***تذکرة العلماء*** می‌نویسد: مات یوم الاثنین لخمس بقین من جمادی الآخرة سنة ۱۲۵۳، فقال علي أوسط اللكهنوي مؤرّخاً لوفاته:
یوم اثنین و بست و پنجم بوده.

۷. «ه، ق، ع»: ـ سیّما.

۸. «ع»: ـ کتاب، و نیز در دو مورد بعدی.

۹. عبد الحی حسنی در ***نزهة الخواطر***، ج ۷، ص ۴۵۱ پس از نقل مطلب فوق از ***تذکره***، تاریخ درگذشتِ وی را به سال ۱۲۴۷ ضبط کرده است.

[۲۰] و دیگر از جملهٔ ایشان بود جناب معلّی‌القاب، متورّع و متّقی، فاضل مقدّس ألمعی، عالم عامل، سالک مسالک رضای خالق اکبر، مولوی سیّد علی اصغر بن سیّد بهاء الدّین؛ که ذهن عالی و طبع دقیق و غایت فضل و کمال[۱] داشت. حقیر پُرتقصیر بارها به خدمت آن جناب مشرّف شده، نهایت مقدّس و متواضع بود. و[۲] نزد جناب مولانا و مقتدانا جناب سیّد العلماء، بلکه هم نزد جناب مجتهد العصر والزمانی، سلطان العلماء ـ أدام الله فیوضهما وبرکاتهما ـ اکثر اوقات مجلست[۳] داشت، و مقدّم‌ترین اصحاب و مکرّم‌ترین احباب جناب ایشان بود، که[۴] به رحمت ایزدی پیوست در عهد پادشاه فردوس منزل محمّد علی شاه ـ طاب ثراه[۵].

[۲۱] و دیگر از جملهٔ ایشان بود سلالة الأطیاب، نقاوة الأنجاب، ذکی ألمعی، حکیم مرزا علی مرحوم؛ که در اکثر علوم، خصوصاً علم طب، عَلَم[۶] اشتهار برافراشته بود[۷].

[۲۲] و دیگر از جملهٔ ایشان بود منبع الفضل والکمال، سیّد حمایت حسین، معروف به میر علی بخش کنتوری؛ که در اکثر فنون خصوصاً در علوم ادبیّه و فنون عربیّه و تحریر نظم و نثر لغت عربی و طب مداخلت داشت. کتاب ***أساس الأُصول*** را به فارسی ترجمه نموده‌رحمه‌الله[۸].

[۲۳] و دیگر از جملهٔ ایشان بود ذکی جلیل، مرزا اسماعیل؛ که مدّتی استفادهٔ کتب

---

۱. «ع»: کمالات.
۲. «ع، م»: + و.
۳. «م، ق»: محبّت. و در «ه» هر دو گونه خوانده می‌توانَد شُد.
۴. «م»: بودند چند سال است که.
۵. در ***مطلع انوار***، ص ۳۷۹ در عنوان، درگذشتِ او به سال ۱۲۶۴ ضبط شده است. و این تاریخ قطعاً غلط است؛ زیرا این بخش از ***تذکره*** در اوائل سال ۱۲۶۳ نوشته شده‌است و او در این‌تاریخ در قید حیات نبوده است.
۶. «ه، ق، ع»: ـ عَلَم.
۷. «ه، ق، ع»: ـ بود.
۸. در ***مطلع انوار***، ص ۲۳۳ سال درگذشت او را در حدود ۱۲۸۰ ضبط نموده است، و اگر جملهٔ دعائیه «رحمه‌الله» از آنِ مؤلّف باشد این تاریخ نیز غلط است. و از ترجمه ***أساس*** او نسخه‌ای در کتابخانهٔ ناصریه، لکهنو به شمارهٔ (۵) اصول و اخبار، به خط مترجم در حیات سیّد دلدارعلی، و کتابخانهٔ جامعهٔ همدرد، تغلق‌آباد، دهلی نو به شمارهٔ (۵۵) (فهرست، ص ۲۱) موجود است.

دینیّه به خدمت جناب غفران‌مآب نموده، و آخر به مشاهد مشرّفه مشرّف گشت و از آنجا مراجعت نموده در حیدرآباد دکن قیام داشت.

[۲۴] و هم[۱] از جملهٔ ایشان بود سعید ازلی، مولوی مرزا محمّد علی؛ که به تحصیل علوم دینیّه به خدمت آن جناب اشتغال داشته آخر به ارادهٔ حج و زیارات[۲] ازین بلاد سفر کرده به مشاهد مشرّفه شرف‌اندوز گشت، و از آنجا به سوی مکّهٔ معظّمه رفت.

[۲۵] و هم از جملهٔ ایشان بود فاضل مدقّق لوذعی[۳]، سیّد احسان علی؛ که مراحل علوم عقلیّه و نقلیّه را به قدم تحقیق و تدقیق طی نموده به استفادهٔ بعضی کتب علم کلام و اصول[۴] فقه و حدیث به خدمت آن جناب پرداخته، و بسیار سلیم الطبع و ذکی بود.

[۲۶] و هم از جملهٔ ایشانست جناب مستطاب، منبع فضائل و افادات، مجمع سیادت و کمالات، فاضل کامل و[۵] عالم عامل، زبدة المدرّسین، اُسوة المقدّسین، فقیه نبیه، نحریر لوذعی جناب مولوی سیّد احمد علی ـ أدام الله ظلّه العالی ـ؛ که احوال شریفش بعد از احوال خیرمآل جناب مستطاب معلّی القاب، سیّد العلماء الأعلام، أفضل المجتهدین الکرام، مولانا و مقتدانا جناب سیّد حسین ـ دامت برکاته ـ خواهد آمد ـ إن شاء الله تعالی[۶].

و اکنون به ذکر باقی علمای نامدار و فقهای عالی وقار، از مجاورین عتبات عالیات عرش درجات و غیر ایشان که در اواخر عصر جناب غفران‌مآب سابق الأوصاف و الألقاب[۷] ـ طاب ثراه ـ بودند، و یا بعد از آن جناب تا این زمان به هم رسیده‌اند می‌پردازد ـ والله الموفّق والمُعین وعلیه یُتَوَکَّل وبه نستعین.

---

۱. «ع»: و دیگر. و نیز در دو مورد بعدی.
۲. «ع»: زیارت.
۳. «م»: + مولوی.
۴. «ع»: + و.
۵. «ع»: کامل عالم و عامل.
۶. از دیگر تلامذهٔ او محمدحسن اثناعشری مؤلّف ***فوائد المؤمنین*** است. نسخه‌ای از ***فوائد*** او در فهرست نسخه‌های خطی فارسی کتابخانهٔ رضا، رامپور ـ هند، ج ۳، ص ۱۰۰، ش (۷۲۰) اصول فقه، ۵۰ ورق معرفی شده است. بنا به گفتهٔ فهرستنگار، این کتاب را در زمان حیات استاد خود تصنیف نموده است.
۷. «ع، م»: سابق الألقاب والأوصاف.

جناب مستطاب معلّی‌القاب، مجتهد العصر والزمانی، مولانا و مقتدانا، سلطان العلماء الأعلام، مرجع الفقهاء الفخام، سیّد سند، علّامه عدیم العدیل اوحد امجد، جناب سیّد محمّد ـ دامت برکاته وعمّت إفاداتُه ـ، خلف الصدق جناب غفران‌مآب سیّد دلدارعلی ـ طاب ثراه ـ

[۱۱۹۹ ـ ۱۲۸٤][1]

آن جناب بعد از جناب والد ماجد خود ـ که احوال خیر مآلش بتفصیل مذکور شد ـ افضل علمای زمان و اکمل فقهای دوران و سرآمد متکلّمین[2] و سردفتر متبحّرین[3] است.

ولادت باسعادت آن جناب در روز هفتدهم ماه صفر سنهٔ یکهزار و یکصد و نود و نه هجری در بلدهٔ لکهنو ـ صانها الله تعالی ـ اتّفاق افتاد.

تحصیل علوم عقلیّه و نقلیّه به خدمت جناب غفران‌مآب پدر بزرگوار خود نموده، در حداثت سن به درجهٔ کمال فضل و اجتهاد و مرتبهٔ هدایت و ارشاد رسید؛ چنانچه جناب غفران‌مآب ـ طاب ثراه ـ در رسالهٔ اجازهٔ خود که برای آن جناب معلّی‌القاب

---

۱. شرح حال سلطان العلماء به نقل از *تذکرة العلماء* بتمامه در *تکملهٔ نجوم السّماء* (ج ۱، ص ۲۵۶ ـ ۲۶۶) مندرج است. ما موارد اختلاف قابل اعتنا را در حاشیه ذکر کرده‌ایم.

مولانا سیّد آغا مهدی رضوی لکهنوی کتابی در ۲۴۰ صفحه به اردو در شرح احوال او تألیف کرده است و *تاریخ سلطان العلماء* نامیده که در کراچی به چاپ رسیده است.

۲. «هـ»: + «عظیم الشأن» که بر روی آن خط زده.

۳. «هـ»: + «کرامت نشان» که بر روی آن خط زده.

نوشته بودند، بعد ذكر مدارج اهل فضل و علم و اجتهاد، می‌فرمایند که:

كان بحمد الله تعالى ممّن جدّ في هذا المطلب، وتروّى من هـذا المشـرب الأعـذب، الفاضل المتوقّد الزكي الأوحد، والألمعي [اللوذعي][1] الأعزّ الولد الأمجد، ثمرة فؤادي وقرّة عيني السيّد محمّد ـ لا زال محمّداً بمكارم الأخلاق، ومتحلّياً بحلى الكمالات، محفوظاً ومصوناً عن جميع الآفات والعاهات، بحقّ محمّد وآله رفيع الدرجات، عليهم صنوف الصلوات[2] والتحيات الزاكيات.

فإنّه ـ طوّل الله عمره ـ في ريعان الشباب وعنفوانه فاق معظم الأمثال والأقران، وامتاز بترقّيه مدارج الكمال عن أكثر أبناء الزمان، رتع في رياض العلوم، وكـرع مـن عـين الكمال، وترقّى إلى أعلى معارج الفضائل، وآل حاله [إلى][3] أحسن الحال، أوشك أن يبيض المداد من إشراق ذكائه، ويتنوّر قلوب أهل بيتنا بنور ضيائه، ولعمري لو قلنا إنّ زيته يكاد يضيء ولو لم تمسسه نار لم يكن مستبعداً[4]، ولو قلنا إنّه محلّ عناية حجّة الله المنصور بعون الله لكان قولاً مسدّداً، كما هو مفاد بعض الرؤيا الصـادقة فـي المـنام، وتفصيله يقتضي محلّاً آخر [غير][5] هذا المقام، وأضاف [أيضاً بمنّه تعالى وكرمه][6] إلى ما أعطى من العلم حسن العمل، والتنزّه عن كثير من الخطأ والزلل، برّ بالوالدين، ولم يعصنا طرفة عين، فجزاه الله عنّا خير ما جازى الولد عن والديه، وجعل غده خيراً من أمسه واليوم الذي بين يديه. انتهى[7].

---

۱. من الإجازة المخطوطة، وورد أيضاً في *آئينهٔ حق نما*، و*تكمله نجوم السماء*، ج ۱، ص ۲۳۴.

۲. «م، ق، هـ»: الصلاة.

۳. من الإجازة.

۴. في النسخ: «مستبعد» والتصويب من الإجازة.

۵. من الإجازة، وورد أيضاً في *آئينه حق نما* و*تكملة نجوم السماء*، ج ۱، ص ۲۳۴.

۶. من الإجازة، وورد أيضاً في *آئينه حق نما* و*تكملة نجوم السماء*، ج ۱، ص ۲۳۴.

۷. اين رؤياى صادقه را جناب سلطان العلماء، بتفصيل، در رساله‌اى كه مرقوم كرده‌اند آورده‌اند كه كشميرى در *تكملهٔ نجوم السّماء*، ج ۱، ص ۲۲۸ ـ ۲۳۲ آن رساله را مندرج ساخته است. وى مى‌نويسد: چـون از ابـتداى زمان رضاعت و اوان طفوليت، فيضان انوار سعادت و بركت از مـبدء فـيّاض بـى‌منّت جـلوه‌انـدوز سـاحت وجودش بود و در عين ايام رضاعت به بشارت قدسى‌اشارت رؤياى والد ماجدش از شرف تـهنيت حـضرت صاحب‌الأمر عليه‌السلام سرفرازى يافته، مناسب مقام آنست كه آنچه آن عالى مقام تذكره رؤياى جناب والد عـلّام خود در رسالهٔ مؤلّفه شريفيّه ارقام فرموده، بلفظِه هديّهٔ ناظرين نموده شود، حيث قال ـ أعلى الله مقامه ـ هذه ←

→ الرسالة الشريفة:

بسم الله وبالله والحمد لله والصلاة على رسول الله صلى الله عليه وآله المعصومين الهداة.

وبعد، فلا يعزب عن اليقظان من أهل الإيمان أنّ هذه الرؤيا صادقة للنبوي المروي من طرق الخاصّة والعامّة، أنّه صلى الله عليه وآله قال: من رآني فقد رآني فإنّ الشيطان لا يتمثّل بي. وقد روينا بأسانيدنا مستفيضة عن أئمّة الصادقين أنّ من رآهم في المنام فقد رآهم عليهم السلام فإنّ الجنّ المرجوم لا يتمثّل بالإمام المعصوم.

وقد ترتّب على تلك الرؤيا آثار صدقها كما أشار إليه والدي العلّامة ـ أعلى الله مقامه ـ في الإجازة الشريفة التي كتبها لي بخطّه الشريف.

وتشريح حديث ذلك المنام وتوضيح قضية تلك الرؤيا على وجه التمام ما سمعته مراراً من أبي العلّامة أنّه رحمه الله رأى في المنام يوماً من الأيّام حين ما كنت طفلاً رضيعاً صغيراً أنّ جمّاً غفيراً وجمعاً كثيراً من الشيعة والموالي مجتمعون على تلّ عالٍ فرحين مبشّرين مسرورين فقضى ـ رحمة الله عليه ـ من العجب وسأل واحداً منهم: ما هذا الاجتماع [في *التكملة*: الإجماع] وكيف ولم؟

قال قائل منهم: أما تدري أنّ الإمام الهمام خليفة الرحمٰن صاحب العصر والزمان حجّة الله المنتظر المهدي ـ عليه سلام الله الملك المنّان ـ قد ظهر وخرج وهو جالس متجلّي على هذا التلّ الرفيع تجلّى النور على شاهق الطور وقد استضاء المكان بنور المكين فكان نوراً على نور.

واشتاق أبي إلى زيارته ـ عليه وعلى آبائه الكرام آلاف التحية والسلام ـ وحباه شدّة التوقان على أن شمّر عن ساق الجدّ والاجتهاد حاجّاً زيارته قاصداً للحضور بحضرته، ولمّا كان يحبّني حبّاً شديداً ولا يكاد يفارقني في أغلب الأحيان وكان دائماً يضمّني [في *التكملة*: يتمنّى] إلى صدره ويضعني في حجره، أخذني في منامه وذهب بي إلى زيارته وعرج إلى معارج ذلك [في *التكملة*: تلك] التلّ الرفيع بقدم صدق وإيقان وحضر بحضرته وتمثّل بين يديه وسلّم عليه فردّ عليه السلام، ورأى أنّ الناس محدقون بالإمام يسألون عنه من كلّ جانب مسائل الحلال والحرام، فسأله أبي أوّلاً إنّي على أيّ كتاب من كتب الأصحاب أثق وأعمل عليه، وعلى أيّة فتوى من فتاوى فقهائنا الماضين أعتمد؟

فقال الإمام عليه السلام: على كتاب ابن بابويه أو قال على كتاب المفيد، وبالجملة سمّى أحداً من قدماء العلماء لكنّه لم يحضر أبي على التعيين.

فقال: إنّي لمّا حضرت بحضرتك فلا حاجة لي إلى الرجوع إلى كتاب وقول واحد من العلماء.

فسكت وقرّر تقرير الإمام كقوله حجّة عند الأعلام.

ثمّ سأله أن يتوجّه ويتكفّل بحضانة وتربية الولد الذي في حجري لتحضنه وتربيه [في *التكملة*: لنحصنه وتربيته]، فأنجح مسؤول أبي وأسعف مأموله وتقبّل ملتمسه بقبول حَسَن ودعا خادمة، فلمّا حضرت أمرها أن تحضنّي وترضعني وتربّيني وتدخلني في بيته فصرت من ذلك اليوم من أهل بيته وفي كفالته وحضانته، فيا لها من بشارة ما أعظمها وإشارة ما أجلّها وأكرمها!

فلمّا ذهبت بي خادمة الإمام إلى بيته عليه السلام ترخّص أبي ورجع من عنده إلى مسكنه وهبط من التلّ الرفيع، فخطر ←

و أيضاً جناب غفرانمآب در اجازهٔ مذكوره می‌فرمايند كه من از مدّتی كه ولد

← ببال أبي أنّي كنت أُحبّ هذا الولد حبّاً شديداً والآن كيف أراه وهو في بيت الإمام عليه السلام غائب عن بصري وكيف أصبر على فراق ولدي؟ فرجع أبي قهقرى إلى جنابه وارتقى على معارج ذلك التلّ مرّة ثانية وسأل الإمام عليه السلام : كيف وأين أرى هذا الطفل وكيف أصبر على فراقه؟

فأشار بيمناه الشريفة إلى فضاء أرض فسحة وسيعة وقال عليه السلام : تراه [كذا] هذا الطفل وكيف هنا فاطمئنّ قلب أبي وعاد إلى داره واستيقظ .

وبين [كذا] منامه عن خلّص أحبابه وأصحابه ، وفي هذا المنام بشائر لي ولأبي و[لأُمّي ، فلأمّا لي فظاهر ، فإنّه شرّفني بأن جعلني من أهل بيته وتعهّد وتكفّل بحضانتي وتربيتي وهي بشارة أيّة بشارة؛ فإنّ المتبنّى قد يعدّ ابناً كما يعدّ المتبنّي أباً وإن كان ذلك حسباً لا نسباً سيّما إذا كان الولد منتسباً إلى أُولي الأرحام منتمياً إلى بني الأعمام وكان الإمام مربّياً كافياً كافلاً لمهمّاته .

ولا غرو فإنّ من ديدن السادات والموالي تربية العبيد والموالي ، ومن شأن الملوك تفقّد الرعيّة وحسن السلوك ، ألا ترى أنّ الشمس المنيرة كيف يستضيئ منها ذرّاتها الحقيرة؟ فحقيق لي بأن أتمثّل مرتجلاً بما أنشده جدّي وسيّدي سيّد الشهداء ـ عليه آلاف التحيّة والثناء ـ وأنشأ مرتجلاً:

أنا ابن علي الخير من آل هاشم كفاني بهذا مفخراً حين أفخر

وأمّا لأبي فإنّه بعد ما شرّف [بـ]زيارة المشهد الغروي [في التكملة: الغريّ] والحائر والسامرّا والكاظمين والمشهد المقدّس الرضوي ـ على راقديها آلاف الصلاة والسلام ـ تشرّف بزيارة الصاحب عليه السلام في المنام ، وكأنّه استجاز منه فأجاز وتلقّى ملتمسه بالقبول ، تكفّل بحضانتي وتربيتي وحراستي ، فاتّضح ولاح أنّه ما كان من حضانة والدي كان من حضانته ، وما علّمني من علوم الدينيّة والمعارف اليقينيّة كان من تعليمه ، وكذلك كان نيابة عنه ، فلمّا كان نائباً عامّاً له ، كان نائباً خاصّاً في تعليمي وتربيتي وكفالتي ، وكان بيته كبيته ، فهذا تعبير رؤياه إن كنتم للرؤيا تعبرون .

وأمّا لأُمّي المرحومة السيّدة الجليلة فلاح من الرؤيا أنّها كانت خادمة للإمام من أهل بيته عليه السلام فقد أحضنتني وأرضعتني بأمر صاحب الأمر عليه السلام وأنّها كانت مؤتمنة عند الإمام .

فما التقمتُ بعد ذلك ثدي مرضعة أُخرى حتّى أنّ أبي كان يقول: إنّ المرحومة مرضت في أيّام رضاعتي وكنت يومئذٍ ابن سنة [في *التكملة*: ستّة] وبضعة أشهر فاتّفقت أوامر [في *التكملة*: امراء] الأطبّاء على أنّ إرضاعها في حال المرض يضرّ بالولد وأنّها محمومة وقد طال مرضها فلا محيص من تبديل المرضعة ، فدعا والدي عدّة مرضعات لكن لم أرتضع من إحداهنّ سوى أُمّي ، فلم [في *التكملة*: فلو] أرتضع بعد ، فكان أبي يتعجّب من إدراكي [في *التكملة*: إدراكه] في صغر سنّي وتمييزي بين أُمّي وبين [في *التكملة*: من] مرضعات شتّى .

ثمّ لمّا بلغت رشدي سافر بي أبي إلى وطنه المعروف ومنزله المألوف ، وكان من عاداته ـ طاب ثراه ـ أنّه كان يذهب إلى سواد نصيرآباد للتفرّج واشتغال القلب وسائر أصحابه وأحبابه خلفه يروحون حيثما راح ، فكان ذات يوم أنّه خرج من الحسينية ـ التي بناها في الوطن ـ وقت العصر ، فصار يمشي وأنا وسائر أصحابه معه خلفه وأنا أمشي قليلاً قليلاً إذ ناداني: يا محمّد ، قلت: لبّيك يا أبي ، فلمّا دنوت منه قال: إنّ هذه الأرض الوسيعة هي التي كان الإمام عليه السلام أشار إليها بيده الشريفة قائلاً: إنّك ترى هذا الولد في هذه الأرض .

والحمد لله على إسباغ نعمته حمداً كثيراً والصلاة على نبيه وآله الذين أذهب الله عنهم الرجس وطهّرهم تطهيراً .

امجد معزّیٰ الیه ـ یعنی جناب مجتهد العصر و الزمانی ـ را مرتقی به سوی مدارج کمال و متخلّق به مکارم اخلاق و محامد خصال یافتم در خاطر داشتم که اجازه[ای] ـ چنانکه معمول علمای کرام است ـ برای او بنویسم؛ زیرا که او [را] لائق این امر دیدم، اگرچه سائر فرزندانم پارهٔ جگر و ثمرهٔ دل می‌باشند، لیکن[1] او به فضل الهی از میان ایشان ممتاز است، تا آنکه اکمل افراد اولاد روحانیه و نتایج نفسانیه نورانیه است.

و چون بعضی امور در باب این مطلب ـ یعنی نوشتن اجازه ـ مانع بود، خصوصاً ملاحظهٔ حسد و لِداد اهل تعسّف و عِناد ـ که معظم بضاعت ایشان سلوک[2] طریق اعوجاج است، و بهترین امور را حمل بر بدترین محامل می‌کنند ـ اظهار آن در حیّز تعویق افتاده بود، تا آنکه وقت اظهار آن در رسید، و خوبی چیزی که ارادهٔ اظهارش داشتم بر عقل حق‌پسند ظاهر شد، پس آنچه مکنون خاطرم بود به منصّهٔ ظهور درآوردم، پس او را اجازه دادم ـ حق تعالی او را و سائر اولاد ما را به سوی بلندترین معارج علما و اقصی مدارج فضلا مرتقی گرداناد![3] ـ که روایت کند از من جمیع مرویّات مرا از مصنّفات اسلام و مؤلّفات خاص و عام در فنون علوم از کتب حدیث و تفسیر و کلام و اصول و فقه و رجال و نحو و لغت و قرائت و حکمت و غیر آنها که دخلی در علوم دین دارد، تا این اجازه وافی و کافی باشد. انتهی محصّل کلامه الشریف ـ روّح الله روحه اللّطیف.

و از تاریخ تحریر اجازهٔ مذکوره ـ که سنهٔ یکهزار و دوصد و هجده هجری است، و تاریخ ولادت جناب مولانا و مقتدانا مجتهد العصر والزمانی دام ظلّه العالی که مذکور شد ـ ظاهر می‌شود که سنّ شریف آن جناب در آن زمان قریب نوزده سال بود، و حال آنکه آن جناب از مدّتی پیش از آن ـ چنانکه از عبارت اجازهٔ مذکوره

---

۱. «ق»: لکن.

۲. در نسخ: سکوت، و مذکور در متن از *تکملهٔ نجوم السّماء*.

۳. «ع»: گرداند.

ظاهر می‌شود ـ به کمالات اجتهاد و استنباط و سایر فضائلی که در کلام جناب غفران‌مآب ـ طاب ثراه ـ وارد است اتصاف داشت؛ و[1] ذلك فضلُ اللهِ يُؤتيه مَنْ يشاء والله ذو الفضلِ العظيمِ.

لكاتبه:

قبلهٔ دین و کعبهٔ ایمان — رکن اسلام و فخر عالمیان
حافظ شرع و ملّت نبوی — وارث علم و زهد مرتضوی
فلک ارفع[2] صلاح و سداد — شمس اوج هدایت و ارشاد
نخبهٔ اصفیای آل رسول — شمع مشکات دودمان بتول
مرجع عصر و مقتدای زمان — مهبط لطف حضرت یزدان
باد دایم به حفظ ربّ عباد — زیب‌افزای مسند ارشاد

و جناب مستطاب مولانا و مقتدانا سیّد العلماء الأعلام، جناب سیّد حسین ـ دامت فیوضه[3] ـ در اجازه[ای] که برای استاد این حقیر جناب تقدّس و کمالات‌مآب، جامع المعقول والمنقول، عمدة العلماء الفحول، مولانا جناب سیّد محمّد هادی[4] ـ دام ظلّه العالی ـ نوشته‌اند، بعد از نقل کلام جناب غفران‌مآب که مذکور شد، می‌فرمایند که: حق تعالی رجای جناب غفران‌مآب را در حقّ آن جناب متحقّق گردانید؛ زیرا که ما سائر برادران که کوچک‌تر از آن جناب بوده‌ایم، اقتباس انوار افادات آن جناب نموده‌ایم، و از فیض علوم آن جناب تمتّع وافر برداشته‌ایم.

و أيضاً می‌فرمایند:

أنا أروي جميع ذلك ـ أي كتب الحديث والفقه وسائر العلوم ـ عن أخي المعظّم، قدوة المتكلّمين الأعلام، وأُسوة المجتهدين الكرام، مشحّذ مهنّده الصمصام على وجوه خرّت لأتباع الأصنام، والضارب سيفه الماسح الذي لدمائهم سافح على أعناق

---

۱. *تكملهٔ نجوم السّماء*: ـ و.

۲. از حاشیهٔ «ه، ع، م» که به عنوان بدل نوشته شده بود و در متن «ه، ع، م» و نقل *ورثة الأنبياء* از *تذكره*: رفعت. و نیز در *تكمله نجوم السّماء*: رفعت و.

۳. در *تكملهٔ نجوم السّماء*: فیوضاته.

۴. در *تكمله نجوم السّماء*: + صاحب.

النواصب [اللئام، المتوقّد][1] ذهنه الثاقب كالبرق الخاطف لأبصار الخصام، قامع البدع ودامغ رؤوس الطوائف الباطلة والفرق الغوية، وباترهم بالضربة الحيدرية، وطاعن صدورهم بطعن الرماح الذي أربح أهل الإيمان من طالبي البرهان بأفضل الأرباح، مؤسّس أصل الأُصول، نقّاد الفروع والأُصول، العَلَم المفرد، والعالم الأوحد، مولانا السيّد محمّد ـ لا زال[2] شموس إفاداته بازغة[3].

والحق که آن جناب از راه سائر محامد ذاتی و صفاتی و تبحّر در علوم معقول و منقول، خصوصاً جودت تحریر و متانت تقریر، دفع تسویلات[4] مخالفین، و ردّ شبهات مبتدعین، و نصرت مذهب ائمّهٔ طاهرین، و ابطال اقوال نصّاب[5] و سائر معاندین، میان علمای زمان و فقهای دوران ممتاز است، حتّی که احدی از علمای عرب و عجم و سائر بلاد اسلام درین فضیلت عظمیٰ به آن جناب نمی‌رسد.

از کلام کرامت‌نظامش نور هدایت تابان، و از تصانیف فیض‌تضاعیفش[6] لمعات حقائق درخشان، صمصام دلائل باهره‌اش رؤوس شیاطین را برانداخته، و رماح براهین لامعه‌اش قلوب مخالفین را هدف ساخته، و علاوه برین جودت بیان فی البدیهه که دارد شاهد کمال صفای طبع اقدس آن جناب است.

حقیر کثیرالتقصیر اکثر اوقات که حاضر خدمت حاشیه‌بوسان بساط فیض‌مناط می‌باشد، مشاهده نموده که آن جناب در وقت تکلّم بی‌تکلّف جواب أسئلهٔ دقیقه را به کمال خوش‌بیانی و شیرین‌زبانی علی‌الفور بیان می‌فرماید که لطائف نکات و غرائب‌استعارات آن‌بعد تأمّل بر اصحاب ذهن واضح می‌شود. اکثر علمای معاصرین و فقهای آفاق، خصوصاً مجتهدین عتبات عالیات مشاهد أئمهٔ عراق، اذعان کمال فضل و اجتهاد آن جناب دارند، و سلسله مودّت و مراسلات با[7] آن جناب جاری دارند، و مراتب غایت اعزاز و احترام آن جناب در عبارات خود مرعی می‌فرمایند.

---

۱. من الإجازة.
۲. في الإجازة: لا زالت.
۳. «ه»: «مؤيّداً من الله الربّ الصمد» ثم غيّر بما في المتن، والإجازة طبعت في هند وهي في طريق النشر بتصحيحنا.
۴. در «ه»: «و مناظرات»، پس از آن در حاشیه به «دفع تسویلات» تغییر یافته است.
۵. «ه»: «سنّیه» که به «نصّاب» تغییر یافته است.
۶. در *تکملهٔ نجوم السّماء*: فیض‌نظامش.
۷. فقرهٔ «آن جناب دارند... مراسلات با» از «ع» افتادگی دارد.

و شمه[ای] از فیض تفقّه و تبحّر آن جناب آنست که درین زمان احدی از مشاهیر فضلای بلاد هندوستان نیست که سلسلهٔ تلمّذش به آن جناب بلا واسطه یا به واسطه یا[1] وسائط[2] منتهی نباشد، خصوصاً برادران نامدار آن جناب، سیّما جناب مستطاب سیّد العلماء سابق الألقاب ـ که عالم عدیم المثال و فقیه علی الاطلاق و در فضل و اجتهاد شهرهٔ آفاق‌اند ـ مدّتهای مدید مقتبس انوار علوم و ملتقط دُرر بحار فیوض آن جناب بوده‌اند.

[مصنّفات سلطان العلماء]

[۱] و از جمله تصانیف آن جناب کتابی مبسوط در جواب ***تحفهٔ اثناعشریهٔ*** عبدالعزیز دهلوی بر مبحث امامت است، لیکن چون نظر ثانی بر آن نفرموده هنوز شیوع نیافته است[3].

[۲] و دیگر رسالهٔ ***سیف ماسح***[4] در اثبات حکم مسح[5] رجلین در وضو مشتمل[6] بر

---

۱. «م»: + به.
۲. «ق»: ـ یا وسائط.
۳. نام این کتاب ***البوارق الموبقة*** است که در لکهنو به چاپ رسیده است. ر. ك: مشار فارسی، ج ۱، ص ۷۹۰؛ ***معجم التراث الكلامي***، ج ۲، ص ۹۶.
در ***كشف الحجب***، ص ۸۸: ***البوارق الموبقة*** بالفارسية نقض فيه الباب السابع من أبواب ***التحفة الاثني عشرية***، وسلك فيه مسلك الإيجاز والاختصار، رافعاً للحجب والأستار يرد فيه رداً لطيفاً على كلام صاحب ***التحفة الاثني عشرية***.
نسخه‌ای از آن در کتابخانهٔ آستان قدس، شمارهٔ (۴۱) (فهرست دویست و سی نسخهٔ خطی) و کتابخانهٔ ناصریه، لکهنو به شمارهٔ (۴۶ و ۴۷) کلام و عقاید موجود است.
در فهرست کتابخانهٔ آیة الله گلپایگانی کتابی با عنوان ***الإمامة*** به شماره ۱۰/۲۳ به سیّد دلدارعلی نسبت داده شده است. تلفنی از جناب آقای عرب‌زاده مسؤول کتابخانه درخواست نمودم که اوّل و آخر آن کتاب را برایم بخوانند پس از آن معلوم شد که کتاب از آنِ سیّد محمّد سلطان‌العلماست که به احتمال قوی همین کتاب ***بوارق*** است. تاریخ کتابت نسخه یا تألیف آن به سال ۱۲۳۱ هـ. ق. در ۳۰۶ برگ است.
۴. از «ق» و ***تكمله نجوم السّماء***، در سائر نسخ: «ناسخ». و نسخه‌ای از آن در کتابخانهٔ آیةالله بروجردی ـ نجف اشرف، به شمارهٔ (۳۲) کتابخانهٔ مولانا آزاد دانشگاه اسلامی علیگر هند به شمارهٔ (۳/۵۳، ۲۹۷ sudhanallah) و تصویری از آن در مرکز میکروفیلم نور ـ دهلی نو، به شمارهٔ (۱۲۴۶) موجود است.
سیف ماسح در لکهنو، مطبعهٔ مرتضویه به چاپ رسیده است (***حركة التأليف***، ص ۳۶۳).
۵. «ق»: ـ مسح.
۶. در نسخ: «شما» ومذکور در متن از ***تكملهٔ نجوم السّماء***.

جواب رسالهٔ عبد العزیز ماضی[۱] استاد[۲] عالمگیر پادشاه که متضمّن نقض کلام شیخ بهاءالدین عاملی ـ علیه الرحمه ـ در آن مبحث بود تصنیف فرموده‌اند.

[۳] و دیگر اکثر حواشی بر *شرح سلّم* مولوی حمد الله است[۳].

[۴] و رسالهٔ *أصل الأُصول* در جواب کلام میر مرتضی مرحوم که از تلامذهٔ جناب غفران‌مآب بود و به سبب میلان به طریقهٔ اخباریّین اعتراضها بر بعض مطالب مندرجهٔ *أساس الأُصول* نموده بود.

[۵] و دیگر حواشی متفرّعه بر بعض مقامات *شرح صغیر* جناب سیّد علی طباطبائی ـطاب ثراه ـ در مسائل فقهیه است.

و این همه در زمان[۴] حیات جناب غفران‌مآب تصنیف فرموده بودند.

[۶] و دیگر[۵] کتاب *صمصام قاطع* در ابطال مذهب مخالفان و اثبات عداوت ایشان با اهل بیت طاهرین ـ صلوات الله علیهم أجمعین ـ است، و در ضمن آن جواز تعزیه‌داری و بنای صورت ضریح حضرت سیّد الشهداء علیه السلام[۶] به دلائل باهره به اثبات رسانیده، و آن کتابی عدیم النظیر است[۷].

---

۱. «ق»: ناصبی.

۲. «ع»: + که. و رسالهٔ عبدالعزیز به نام *فتح العزیز* است چنانکه در اجازهٔ سیّدالعلماء به فرزند برادرش عمدةالعلماء در آنجائی که مصنّفات سلطان‌العلماء را بر می‌شمارد بدان اشارت کرده است.

۳. نسخه‌ای از آن در کتابخانهٔ ناصریه، لکهنو به شمارهٔ (۱۷۰) عقاید و کلام، و کتابخانهٔ مولانا آزاد دانشگاه اسلامی علیگر هند، به شماره (۲/ ۴۵/ ۴۰) و تصویری از آن در مرکز میکروفیلم نور ـ دهلی نو، به شمارهٔ (۹۷۲) در فهرست نام مؤلّف سیّد محمّد مجتهد اثناعشری ذکر شده است. و نسخه‌ای دیگر از آن در کتابخانه رامپور، در ضمن مجموعه شمارهٔ ۲۲۵ (*حرکة التألیف*، ص۳۶۳).

۴. «م، ع»: ـ زمان.

۵. در نسخ: + «بر»، و مذکور در متن از *تکملهٔ نجوم السّماء*.

۶. «ق»: ـ علیه السلام.

۷. بنا به گفتهٔ آقا بزرگ (*الذریعة*، ج ۱۵، ص ۸۸) کتاب *صمصام* به چاپ رسیده است. پس از آن نسخه‌ای از کتابخانهٔ آل کاشف الغطاء را شناسانده است. نسخهٔ دیگر از آن در کتابخانهٔ ممتازالعلماء به شمارهٔ (۲۵) معرفی شده است، در آغاز کتاب وقفنامهٔ کتاب که طی آن سیدالعلماء آن را بر فرزندش ممتازالعلماء در تاریخ ۹ شعبان ۱۲۵۹ وقف نموده است. و نسخهٔ دیگر از آن در آستان قدس به شمارهٔ (۴۶) (فهرست دویست و سی نسخهٔ خطی) و کتابخانهٔ ناصریه، لکهنو به شمارهٔ (۱۸۳ ـ ۱۸۴) عقاید و کلام موجود است.

[۷] و رسالهٔ *طعن الرماح* در باب قصّهٔ[۱] فدک و قصّهٔ[۲] قرطاس مشتمل بر ردّ جواب بعض مطاعن مندرجهٔ *تحفهٔ اثناعشریهٔ* عبدالعزیز دهلوی که محتوی بر مباحثات منیفه با مطایبات[۳] لطیفه است که دلهای احباب را فرحناک و سینه‌های نصّاب را چاک چاک می‌سازد[۴].

[۸] و دیگر رساله[ای] در باب متعه است[۵].

[۹] و دیگر کتاب **ضربت حیدریه** که در جواب کتاب **شوکت عمریه** تصنیف بعض مخالفین معاصرین خود[۶] در مباحث متعه خود املا فرموده‌اند که مثلش[۷] زیر فلک نیست.

[۱۰] و دیگر رسالهٔ *ثمرة الخلافة* که تصنیفی لطیف و تألیفی منیف است، مشتمل بر

---

۱. «ق»: «غصب» و در «ه» در ابتدا «غصب» بوده سپس کاتب نسخه آن را مانند متن تغییر داده است.

۲. «ق»: قضیه. ۳. «ع»: + أنیقه و.

۴. نسخه‌ای از *طعن الرماح* ملقب به *فوائد حیدریه* در کتابخانه مولانا آزاد دانشگاه اسلامی علیگر هند، به شمارهٔ (J.per. ۶۵۹) تصویری از آن در مرکز میکروفیلم نور به شمارهٔ (۲۰۰۳) موجود است.

۵. نسخه‌ای از آن در کتابخانهٔ راجهٔ محمودآباد لکهنو، به شمارهٔ (۳۲) کلام، عقاید در ۲۰۰ ص معرفی شده است.

۶. *ضربة الحیدریة لکسر الشوکة العمریة* ملقب به *سطوة العلویة علی العداة العدویة*.

کتاب **شوکت عمریه** تألیف رشیدالدین خان دهلوی (م ۱۲۴۹ هـ. یا ۱۲۴۳ هـ.) ردّ کتاب ***بارقه ضیغمیه*** سلطان‌العلماست چنانچه در ص ۱۲۸ گذشت، و بنا به گفته آقا بزرگ (*الذریعة*، ج ۱۵، ص ۱۱۶) کتاب را به نام تلمیذش سیّد حمیدالدین باقرشاه نقوی تألیف کرده است. سیّدالعلماء در اجازه‌اش به عمدة العلماء در آنجائی که از مصنّفات برادرش سلطان العلماء یاد می‌کند پس از ذکر کتاب *الشوکة العمریة* که ردّ کتاب *البارقة الضیغمیة* است می‌نویسد: نقض به کلامه أخي المنوّه علی لسان بعض الأفاضل التلامذة ـ سلّمه الله تعالی ـ ردّاً جیّداً سمّاه *بالضربة الحیدریة لکسر الشوکة العمریة* أکرم بکتابه هذا، فإنّه کتاب جلیل الشأن، منیع البنیان ما أکرمه، نقض فیه ما أبرمه، خرّب بنیان ما أحکمه، فلمّا أصابته تلك الضربة، وأخذت منه مأخذها، مات عن قریب، ولعمري إنّه لأمر غریب.

کتاب **ضربت حیدریه** در مطبع مجمع العلوم لکهنو، ۱۲۹۶ هـ، ۴۳۲ ص، ۳۵ × ۲۶ چاپ شده است (فهرست کتابهای فارسی چاپ سنگی کتابخانهٔ گنج بخش، ص ۱۰۳۴) و نسخه‌هایی از **شوکت** در کتابخانهٔ رضا، رامپور ـ هند، به شمارهٔ (۴۵۳) کلام، و کتابخانه مولانا آزاد دانشگاه اسلامی علیگر هند، و تصویری از آن در مرکز میکروفیلم نور ـ دهلی نو، به شمارهٔ (۸۹۹)، و کتابخانهٔ جامعهٔ همدرد، تغلق‌آباد دهلی نو، به شمارهٔ (۱۵۰)، و کتابخانه جامعهٔ ملّیه اسلامیه ـ دهلی نو، به شمارهٔ (۹۱)، و *مرآة العلوم*، ج ۱، ص ۲۲۱، ش $\frac{۱۳۳۱}{۱۳۳۵}$، و کتابخانهٔ ناصریه، لکهنو، به شمارهٔ (۱۸۷ ـ ۱۸۸) کلام و عقاید شناسانده شده است.

۷. «ه، ق»: مثیلش.

آنکه سبب نوبت شهادت حضرت امام حسین علیه‌السلام بنای خلافت غاصبان است و بنابر اصول موضوعه سنّیه یزید هم از خلفای ایشانست. إلی الآن کتابی درین مبحث به این خوبی و لطافت[۱] از تصانیف احدی از علمای اعلام یافته نشد[۲].

[۱۱] و دیگر رسالهٔ ***عجاله نافعه*** در علم کلام و اصول دین است[۳].

[۱۲] و دیگر رسالهٔ ***سمّ الفار*** (که در جواب بعض مخالفین معاصرین املا فرموده‌اند[۴].

[۱۳] و رسالهٔ ***برق خاطف***)[۵] که هم در جواب و سؤال بعض مخالفین[۶] در باب عایشه بنت ابی بکر است.

[۱۴] و دیگر رساله[ای] در باب نماز جمعه است که ناتمام مانده[۷].

[۱۵] و ***شرح زبدة الأصول*** شیخ بهاءالدین ـ علیه الرحمه ـ در اصول فقه که آن هم ناتمام است.

---

۱. «ه، ق، ع»: + و.

۲. «ع»: نشده. در لکهنو به چاپ رسیده (***الذریعة***، ج ۵، ص ۱۴؛ ***مشار*** فارسی، ج ۲، ص ۱۴۷۵) نسخه‌هایی از آن در کتابخانهٔ ممتازالعلماء به شمارهٔ (۴۹۵) و کتابخانهٔ آیة الله مرعشی به شمارهٔ (۲۰۹۷) و کتابخانهٔ رضا، رامپور، به شمارهٔ (۵۶۱) عقاید و کلام امامیه، فارسی، و کتابخانهٔ مشرقیه دار العلوم الإسلامیة ـ پیشاور (***منزوی پاکستان***، ج ۲، ص ۱۰۷۹) و ***مرآة العلوم*** «فهرست دستی نسخه‌های خطی مخزونهٔ خدابخش لانبریری، پتنه»، ج ۱، ص ۲۱۹، ش $\frac{۱۳۲۵}{۱۳۴۴}$ شناسانده شده است.

۳. در ***کشف الحجب*** (ص ۳۷۹، ش ۲۱۰۷) پس از ذکر عجاله می‌نویسد: صنّفه لولده السیّد محمّد باقر وفرغ من تألیفه سنة ۱۲۲۸.

۴. در ***کشف الحجب*** (ص ۳۱۲) پس از ذکر آن با عنوان ***سمّ الفار في اتّصاف الثلاثة بالفرار*** آن را از آثار محمّد بن علی بن محمّد هاشمی فیض‌آبادی بر می‌شمرد که آن را به امر استاد خود سلطان العلماء در پاسخ بعض مکاتیب سلامة الله کشفی از عامه تألیف کرده است، آقا بزرگ (***الذریعة***، ج ۱۲، ص ۲۳۱) پس از نقل این مطلب از ***کشف الحجب*** می‌نویسد که مؤلّف ***ورثة الأنبیاء*** آن را از تصانیف سلطان‌العلماء برشمرده است. پس از آن احتمال داده است که به سبب تقیه آن را به نام تلمیذش نوشته چنانکه کتاب دیگرش ***الضربة الحیدریة*** را به نام شاگرد دیگرش سیّد حمیدالدین باقر شاه نقوی بخاری نگاشته است.

۵. از «ه» و ***تکملهٔ نجوم السّماء***. این کتاب در لکهنو چاپ شده و نسخه‌ای از آن در کتابخانهٔ سر یزدی به شمارهٔ (۳/ ۱۸۹)، تصویری از آن در مرکز احیاء میراث اسلامی، و در کتابخانهٔ ملی کراچی، (۱۶۶) موجود است. ر. ك: ***مشار*** فارسی، ج ۱، ص ۷۳۶؛ ***معجم التراث الکلامي***، ج ۲، ص ۴۸، ش ۲۷۱۱.

۶. «ق»: که در جواب بعض مخالفین.

۷. نسخه‌ای از آن در کتابخانهٔ آیة الله مرعشی به شمارهٔ (۲/ ۳۱۶۰) و کتابخانهٔ سلطان الواعظین (***المحقّق الطباطبائي في ذکراه السنویة الأُولی***، ج ۳، ص ۱۴۱۴)، معرفی شده است. ونیز ر.ک: ***حرکة التألیف***، ص ۳۶۳.

[۱۶] و رسالهٔ ***فوائد نصیریه*** در احکام زکات و خمس و غیره منسوب به نام نامی پادشاه[۱] ـ [۲] معین الدین[۳]، فردوس‌منزل، ابو الفتح[۴] محمّد علی شاه ـ طاب ثراه ـ که در زمان تصنیف به خطاب نصیر الدوله معروف بود[۵].

[۱۷] و دیگر رسالهٔ ***کشف الغطا*** در جواب کلام مولوی یاد علی مغفور[۶] که اعتراضها بر جناب غفران‌مآب نموده بود[۷].

[۱۸] و[۸] ***گوهر شاهوار*** که آن را در زمان نصیر الدین حیدر پادشاه رحمه‌الله در جواب مسألهٔ أفضلیت میان قرآن مجید و اهل بیت رسول الثقلین ـ صلوات الله علیهم[۹] ـ تصنیف فرموده.

[۱۹] و رسالهٔ ***سبع مثانی*** در قرائت.

[۲۰] و رسالهٔ ***احیاء الاجتهاد*** در اصول فقه[۱۰].

و دیگر رسائل متفرقه است[۱۱].

---

۱. در متن «ه»: «که آن را در حیات جناب غفران مآب در عهد نَوّاب جنّت آرامگاه سعادت علی خان مرحوم از برای پادشاه» سپس بر روی آن خط کشیده شده و در حاشیه به مانند متن؛ أعنی «منسوب به نام نامی پادشاه» تغییر یافته است.

۲. «ع»: + ابو الفتح.

۳. «ع»: معین الدوله.

۴. «ع»: ـ ابو الفتح.

۵. در «ه»: «که در آن زمان و هم بعد از آن پیش از عهد سلطنت خود به خطاب نصیر الدوله معروف بود تصنیف فرمود بودند» سپس به مانند متن تغییر یافته است.

۶. شرح حال او در ص ۳۲۳ گذشت. و کتاب مذکور ردّ ایرادهای اوست بر سیّد دلدارعلی در تفسیرش به نام ***منهج السداد***.

۷. نسخه‌ای از ***کشف الغطاء لإبانة الخطا*** در کتابخانهٔ آیة الله مرعشی به شمارهٔ (۴ / ۶۷۱۲) شناسانده شده است.

۸. در ***تکملهٔ نجوم السماء***: + رساله.

۹. «م»: + ما دام النشأتین. نسخه‌ای از ***گوهر شاهوار و درّ آبدار*** در کتابخانهٔ آیة الله مرعشی به شمارهٔ (۵ / ۲۱۶۴) و در کتابخانهٔ زنگی پور به شمارهٔ (۱ / ۱۱۳) و احتمالاً نسخه‌ای از آن در کتابخانهٔ غفران‌مآب و تصویری از آن در نزد راقم حروف موجود است.

۱۰. نسخه‌ای از ***إحیاء الاجتهاد لإرشاد العباد*** در کتابخانهٔ آیة الله مرعشی به شمارهٔ (۱ / ۶۷۱۲) و در ***مفتاح الکنوز الخفیة*** «دستی فهرست عربی مخطوطات مخزونه خدابخش لائبریری پتنه»، ج ۱، ص ۹۰، ش $\frac{۶۸۱}{۱۵۸۹}$، و در کتابخانه ناصریه به شمارهٔ (۱ و ۲) اخبار و اصول، معرفی شده است. و بانکی‌پور ۱۵۸۹ (***حرکة التألیف***، ص ۳۶۳).

۱۱. از تألیفات اوست: ***فضیلت علی*** علیه‌السلام ***بر صحابه***، و دیگر ***تفضیل مفضول*** در ردّ رشیدالدین دهلوی در پاسخ ←

[فعّالیّتهای اجتماعی سلطان العلماء]

و به برکت فیوض آن جناب نماز جمعه و جماعت و جمیع احکام شریعت زیاده‌تر از زمان والد ماجد آن جناب در اقطار بلاد هند شیوع و رواج یافته، و عالَمی مسائل ضروریهٔ صوم و صلاة را شناخته[۱].

بالجمله محامد و فضائل آن جناب زیاده از حدّ احصا است.

[جایگاه سلطان العلماء نزد حکّام]

پادشاه مرحوم جنّت‌مکان ابو الظفر ثریّاجاه مصلح‌الدّین محمّد امجدعلی شاه ـ طاب ثراه ـ در زمان سلطنت خود محکمهٔ مرافعهٔ شرعیه[۲] را به جهت فصل قضایا و قطع دعاوی و خصومات مردم ـ که به حکم شرع[۳] سیّد المرسلین و ملّت ائمّهٔ معصومین

← سبحان علی نوشته، و دیگر ***نجاة موحّدین*** پیرامون اسلام و ایمان و کفر و فسق، و دیگر ***قتال النصاب***، از این آثار نسخه‌ای در کتابخانهٔ آیة الله مرعشی به شمارهٔ (۲۱۶۳) موجود است. و مجموعهٔ نامه‌های وی که نسخه‌ای از آن در کتابخانهٔ غفران مآب و تصویری از آن در مجمع ذخائر اسلامی قم موجود است.

در ***کشف الحجب*** (ص ۴۰۲، ش ۲۲۲۴): ***الفضائل الحیدریة*** بالفارسیة للسیّد محمّد بن السیّد دلدارعلي النصیرآبادي ألّفها علی لسان باقر شاه نقضاً علی جواب الفاضل الرشید لمسؤول سبحان علي خان في أنّه أولاد علي أفضل من أولاد الشیخین.

و از دیگر آثار اوست حاشیه بر ***شرح هدایة الحکمة*** ملّا صدرا، نسخه‌هایی از آن در کتابخانهٔ مولانا آزاد اسلامی علیگر هند، به شمارهٔ (۳۹/۸۲) و (۵۵/۷۵۳) تصویری از آن در مرکز میکروفیلم نور ـ دهلی نو به شمارهٔ (۱۱۳۱ و ۸۶/۱) و کتابخانهٔ رضا، رامپور، شمارهٔ (۳۵۶۱) حکمت عامه $\frac{۷۱۴}{D}$.

در ***حرکة التألیف***، ص۳۶۳ این آثار را برای او برشمرده است: ۱. ***منهاج التدقیق***، چاپ لکهنو، مطبعهٔ شاهیه؛ ۲. ***الإجازه الشقشقیة*** که به فرزندش سیّد بنده حسین، ملک العلماء نوشته است و در لکهنو، مطبعهٔ علی بخش خان در ۶ صفحه به چاپ رسیده است؛ ۳. رسالة في شرح حدیث «لو علم أبوذر ما فی قلب سلمان...» آغا مهدی در ۲۴ صفحه.

۱. در متن «ه»: «نماز جمعه و جماعت به طریق اهل حقّ در اکثر بلاد هندوستان رواج یافت، چنانکه در زمان والد ماجد آن جناب درین بلدهٔ لکهنو شیوع یافته بود» سپس به مانند متن در حاشیهٔ تغییر یافته است.

۲. «ع»: شریعت.

۳. «ه»: «شریعت». که بر آن خط زده شده و به جای آن در حاشیه به مانند متن «سیّد المرسلین... علیهم أجمعین» نوشته شده است.

صلوات الله علیهم أجمعین عهدهٔ مجتهد جامع الشرائط است[۱] ـ بر رای بیضاضیای آن جناب مفوّض فرمود[۲]، و بسیار مراتب احترام و انقیاد آن جناب را مرعی می‌داشت، حتّی که روزی به خدمت آن جناب تشریف آورده به کمال حسن اعتقاد، بلکه به تواضع وانکسار ملاقات فرمود، و در ترویج احکام شرع شریف بر طبق فتاوای آن جناب کوشید.

و به إشعار آن جناب و سعی جناب سیّد العلماء ـ دامت فیوضهما ـ مدرسه[ای] برای طلبهٔ علوم قرار داد، و فضلای کبار و مدرّسین عالی وقار را به تدریس و افادهٔ علوم حقّه معیّن فرمود، و در هر یک از انواع ممالک محروسه شخصی مفتی را مأمور نمود که احکام شرع را به هنگام دعاوی و منازعات متخاصمین در سائر مملکت به حسب فتاوای آن جناب جاری داشته باشند.

و نیز اخراج زکات از اموال شاهی و تقسیم آن به مستحقّین به موجب اختیار[۳] اجرا یافت، خلقی کثیر و جمعی غفیر از مؤمنین از فیض این نوال به کام دل رسیدند. و هم از اموال خود جمعی[۴] از مؤمنین را آن قدر اعانت فرمود که از فقر و احتیاج رسته مرتبهٔ اغنیا یافتند.

و أیضاً پادشاه مرحوم جنّت‌مکان مُهر به نام نامی آن جناب متضمّن خطاب مستطاب: «مجمع علوم دین و مرجع سادات و مؤمنین، حافظ احکام إله[۵] مجتهد العصر سلطان العلماء» منقوش فرموده به خدمت آن جناب فرستاد، و منشیان دفتر را مأمور فرمود که این لقب را برای آن جناب بنوشته[۶] باشند. و قبل از منقوش شدن آن در جملهٔ این خطاب لفظ «مورد اعتقاد امجد علی شاه» به تجویز شاهی بر آن جناب عرض کردند، لیکن[۷] آن جناب از راه انکسار قبول نفرمود و استدعا نمود که به جای «مورد اعتقاد» «مورد عنایات» نقش کنند؛ لهذا همچنان به عمل آوردند.

و پیوسته حال حسن عقیدت[۸] و خلوص ارادت حضرت پادشاه مرحوم به خدمت

---

۱. در متن «ه»: «به جهت فصل قضایای احکام حلال و قطع و فیصل دعاوی به حسب ملّت حقّهٔ اثنا عشریه که به حکم شرع شریف عهد مجتهد جامع الشرائط است» سپس به مانند متن تغییر یافته است.

۲. «ع»: «فرموده» و نیز در مورد بعدی.

۳. در *تکملهٔ نجوم السماء*: + آن جناب.

۴. فقرهٔ «از مؤمنین از فیض... خود جمعی» از «ع» افتادگی دارد.

۵. در *تکملهٔ نجوم السماء*: احکام شرع متین.

۶. «ع، ق»: می‌نوشته.

۷. «ق»: لکن.

۸. «ق»: عقیدیّت.

آن جناب یوماً فیوماً در ترقّی بود تا آنکه در قرب اوان تحریر این مقام در روز بست و ششم ماه صفر این سال ـ که سنهٔ یکهزار و دوصد و شصت و سه هجری است ـ آن پادشاه دین‌پناه به رحمت حق پیوست.

و بعد از آن توجّه و الطاف حضرت پادشاه زمان، سلطان دوران، خاقان ابن الخاقان[۱] ابو المنصور سکندرجاه ناصر الدین، حضرت سلطان عالم محمّد واجدعلی شاه ـ خلّد الله ملکه وسلطنته ـ نیز در حقّ آن جناب به همان درجه است. حق تعالی آن جناب را همیشه تا ظهور حضرت امام[۲] صاحب الزمان عليه السلام زیب‌افزای مسند اجتهاد و هدایت و ارشاد داراد، و ترویج احکام شرع خیر الأنام به ذات با برکات آن جناب یوماً فیوماً متزاید گرداناد ـ بحقّ محمّد النّبیّ وآله الأمجاد.

[خصائص اخلاقی سلطان العلماء]

و از جمله تواضع و انکسار و محاسن اخلاق آن جناب، آنست که جناب مستطاب مولانا سیّد العلماء المصطفین جناب السیّد حسین ـ دامت برکاته ـ را بر نفس نفیس خود مقدّم داشته تفویض سائر امور دینی و دنیوی به آن جناب فرموده‌اند.

و از خصائص آن جناب، آنست که با وجود تواضع و انکسار کمال تمکین و وقار دارند، و جامع علم و حکمت و شجاعت و جلادت می‌باشند[۳]، و حال آنکه اجتماع این دو صفت مثل جمع بین الضدّین دشوار و از نوادر روزگار است.

و یکی از محامد خصال آن آیت ذو الجلال آنکه در اعلای کلمهٔ حق[۴] پاسداری احدی نمی‌فرمایند، و به مؤدّای[۵] ﴿لا يَخافُونَ في اللهِ لَوْمَةَ لائمٍ﴾[۶] از بدگویی شرار[۷] الناس باکی و پروائی ندارند، و بساست که در اظهار احکام شریعت بر خلاف مزاج ملوک سلوک فرموده‌اند ـ أدام الله ظلّه العالی علی رؤوس المؤمنین.

---

۱. «ه» و *ورثة الأنبياء*: + ابن الخاقان.
۲. «ع»: ـ امام.
۳. «ع»: می‌باشد.
۴. «ع»: کلمة الحقّ.
۵. «ع» و *تکملهٔ نجوم السماء*: فحوای.
۶. المائدة (۵): ۵۴.
۷. «ع»: اشرار.

[اولاد امجاد سلطان العلماء]

و از جمله اولاد امجاد آن جناب[۱] که در علم و فضل و محامد خصال گوی سبقت از اقران ربوده‌اند، جناب فضائل‌مآب سیّد محمّد باقر ـ أدام الله أیّامه ـ است که اکبر اولاد آن جناب و جامع علوم معقول و منقول و حاوی فروع و اصول است، و از جانب پادشاه مرحوم[۲] به منصب عدالت دیوان عشری[۳] و خطاب «منصف الدوله، شریف الملک» ممتاز است.

و کتب أنیقه مثل کتاب **تشیید**[۴] ***مبانی الإیمان*** در مناظرهٔ بعض مخالفین معاصرین[۵]، و دیگر رسائل تصنیف فرموده است.

و درین اوان[۶] به تصنیف کتابی در ردّ کتاب ***منتهی الکلام*** که یکی از مخالفین و نصّاب معاصرین در جواب بعض رسائل جناب فضیلت‌مآب[۷] و ریاست انتساب خان عالی شان، نادرة الزمان، سبحان علی خان ـ أدام الله إجلاله وإقباله[۸] ـ به تألیف درآورده است، اشتغال دارد، با وجودی که خان ممدوح هم کتابی مبسوط در مبحث

---

۱. در «ه»: + «مولانا و مقتدانا مجتهد العصر و الزمانی أدام الله ظلّه العالی علی رؤوسهم و رؤوسنا» سپس بر روی آن خط زده شده است.

۲. یعنی امجد علی شاه لکهنوی، به نقل از ***نزهة الخواطر***، ج ۷، ص ۹۳.

۳. به اصطلاح امروز ما فرماندهٔ نیروی انتظامی (از افادات دوست فاضل سیّد شجاعت حسین ـ دام توفیقه).

۴. از «ق» در سائر نسخ: تشید.

۵. در ***کشف الحجب***، ص ۱۶۰ و ***تکملهٔ نجوم السّماء***، ج ۱، ص ۱۷۹ و به نقل از او در ***نزهة الخواطر***، ج ۷، ص ۹۳: «***تشیید مبانی الإیمان*** در ردّ بصارة العین حیدر علی فیض آبادی صاحب ***منتهی الکلام***» و کتاب ***تشیید*** به فارسی است و در لکهنو چاپ شده است. نسخه‌هایی از این کتاب در کتابخانهٔ سیّد دلدار علی غفران‌مآب ـ لکهنو به شمارهٔ (۲۰۶) و تصویری از آن در مجمع ذخائر اسلامی ـ قم، و در گنجینهٔ خطی و هنری تالپوران به شمارهٔ (۴۲) و کتابخانهٔ راجهٔ محمودآباد به شمارهٔ (۲۸) کلام، مناظره، عقاید، و آستان قدس، شمارهٔ (۶۱) (فهرست دویست و سی نسخهٔ خطی) و کتابخانهٔ ناصریه، لکهنو به شمارهٔ (۵۴ و ۵۵) کلام و عقاید، معرفی شده است.

۶. «ق»: آوان.

۷. «ه»: ـ مآب.

۸. در «ه»: + «از راه تعصّب و مکابره و عناد اهل حق» سپس بر روی آن خط زده شده است.

امامت و ردّ کلام آن ناصبی نوشته‌اند[۱].

---

۱. در ***نزهة الخواطر***، ج ۷، ص ۱۹۵: الأمير الفاضل سبحان علي الشيعي الأخباري القائني البريلوي، نَوّاب سبحان علي خان، كان من طائفة كنبو، تقرّب إلى ملوك أَوَدْهْ ونال منزلة جسيمة ببلدة لكهنو، وكان مع اشتغاله بمهمّات الأُمور يشتغل بالبحث والتنقير والمناظرة بأهل السنّة والجماعة وبالشيعة الأُصولية، له مصنّفات عديدة منها ***الباقيات الصالحات***، ومنها ***شمس الضحى***. مات سنة ۱۲۶۴.

سید مهدی کشمیری در ***تکملهٔ نجوم السّماء***، ج ۱، ص ۵۹ می‌نویسد: وی عالم عامل، فاضل کامل، فرید الزمان، وحید في الأوان، عمدة المتكلّمين، صدر الفضلاء الكاملين، ذي القريحة النقّادة، والطبيعة الوقّادة... از اُمرا و اعیان شهر لکهنو بوده در عهد سلطان غازی الدین حیدر پادشاه مصاحب و مشیر پادشاه مذکور بوده... از تصانیف شریفهٔ اوست: ***رسالة في حديث الاثر***، ذکر نموده انطباق حديث الاثرة بر خلفاء ثلاثه، ***رساله در حدیث ثقلین***، ***رساله در حدیث حوض***، ذکر نموده حدیث حوض بر خلفاء ثلاثه، ***وجيزة*** في الأُصول، ***لطافة المقال***، ***فذلكة الكلام*** در جواب ***إيضاح لطافة المقال*** للفاضل الرشيد تلميذ صاحب ***التحفة الاثنى عشرية***، و جواب مکاتیب حیدر علی فیض آبادی چنانچه صاحب ***کشف الحجب*** می‌فرمایند: جواب رسالة المكاتيب لعلّامة الزمان وأُعجوبة الدوران، فصيح البيان، حاوي الملكات الانسية، صاحب القوّة القدسية، النحرير العلّام والحبر القمقام، الزاهد العابد الماجد الناقد... سبحان علی خان...

پس از آن کلام مؤلّف ***الحصن المتين*** را درباره او آورده است.

در فهرست نسخه‌های خطی فارسی کتابخانهٔ رضا، رامپور ـ هند (ج ۳، ص ۷۷ ـ ۷۸ و ۷۳) آثاری را به او نسبت داده است: ۱. ردّ رسالهٔ مولوی رشیدالدین به شمارهٔ (۵۵۰) عقاید و کلام امامیه، ۲۳ ألف ـ ۲۵ ب. ۲. ***اختلاف المناقب*** خلفاء سنّیان به شمارهٔ (۵۵۸) عقاید و کلام امامیه، ۵۸ ورق. ۳. رسالهٔ أشجعیّت علی علیه‌السلام به اردو، شمارهٔ (۳۸) عقاید و کلام امامیه، ۱۵۴ ـ ۱۸۰ ألف. ۴. رسالة ردّيه الثعاليب في ردّ المكاتيب به اردو به شمارهٔ (۳۸) عقاید و کلام امامیه، ۱۸۱ ب ـ ۲۰۶ ب. ۵. رسالهٔ اعلمیت أمیر المؤمنین به اردو به شمارهٔ (۳۸) عقاید و کلام امامیه، ۲۰۷ ـ ۲۵۳. ۶. رساله در استفتا مع جواب و جواب الجواب، به شمارهٔ (۵۴۷، ۵۴۸) عقاید و کلام امامیه، مولوی سبحان علی خان و حسین علی خان و مولوی رشیدالدین، ۷۵ ورق، ۸۴ ورق.

آقا بزرگ (***الذريعة***، ج ۱۰، ص ۲۱۱) الردّ علی العامّة را به او نسبت داده و به گفتهٔ او چاپ شده است. نسخه‌ای از آن در کتابخانه محدث نوری در آشنایی با چند نسخهٔ خطی، ص ۱۴۱ معرفی شده است.

در فهرست کتابخانهٔ ناصریهٔ لکهنو مجموعه‌ای از رسائل به شمارهٔ (۲۱۷) کلام و عقاید را بدون ذکر نام آنها به سبحان علی خان نسبت داده است.

در فهرست کتابخانهٔ ممتازالعلماء ش (۴۷۰) کتاب مناظرای به او نسبت داده شده است.

در پانوشت قبلی گذشت که کتاب ***منتهى الكلام*** تألیف حیدر علی فیض آبادی (م ۱۲۹۹) است. عبد الحی حسنی در ***نزهة الخواطر***، ج ۷، ص ۱۵۷ در شرح حال او می‌نویسد: قرأ العلم على مرزا فتح علي والسيّد نجف علي والحكيم مير نَوّاب كلّهم كانوا من علماء الشيعة بفيض آباد، ثمّ سافر إلى دهلي وأخذ عن الشيخ رشيد الدين والشيخ رفيع الدين، استفاض عن الشيخ عبد العزيز بن ولي الله الدهلوي أيضاً ولازمه زماناً... ثمّ قدم لكهنو ←

و دیگر از اولاد جناب مجتهد العصر والزمانی ـ دام ظلّه العالی ـ، جناب مستطاب سیّد صادق مرحوم مصنّف رسالهٔ *تأیید المسلمین در ردّ نصاری*، و رساله[ای] در ردّ مخالفین مذهب، و دیگر رسائل است، که واعظ نحریر و فاضل و مقدّس بی‌نظیر و افضل و اورع برادران خود بود.

به تاریخ چهارم[1] ماه رجب سنهٔ یکهزار و دوصد و پنجاه و هشت هجری در عین سنّ شباب به رحمت حق پیوست، و حزن و الم بسیار در مفارقت آن نونهال فضل و کمال به خاطر عاطر جناب مولانا سابق الألقاب راه یافت[2].

← وأقام بها مدّة طويلة ... وأقبل على الجدل والكلام... ثمّ سافر إلى حيدرآباد فولّاه نَوّاب مختار الملك العدل والقضاء، فاستقلّ به مدّة حياته مع اشتغاله بالتصنيف والتأليف.

ومن مصنّفاته: ***منتهى الكلام*** في مجلّد كبير، ***وإزالة الغين عن بصارة العين*** في ثلاثة مجلّدات، ***ونضارة العينين عن شهادة الحسنين***، ***وكاشف اللثام عن تدليس المجتهد القمقام***، ***والداهية الحاطمة على من أخرج من أهل البيت فاطمة***، ... وكتابه في ***إثبات البيعة المرتضوية*** وكتابه ***في إثبات ازدواج عمر بن الخطّاب بسيّدتنا كلثوم بنت علي المرتضى***....

حیدر علی دهلوی از رسالهٔ حدیث حوض سبحان علی خان جوابی نوشته‌اند که نسخه‌ای از آن در فهرست نسخه‌های خطّی فارسی کتابخانهٔ جامعهٔ همدرد، تغلق‌آباد، دهلی نو (ص ۴۶، ش ۱۳۴) شناسانده شده است.

مؤلف ***تکملهٔ نجوم السّماء*** به نقل از ***الحصن الحصين*** نوشته‌اند: أوّلهم [ای اوّل اولاد سلطان العلماء] السيّد محمّد باقر الملقّب بمنصف الدولة، كان فاضلاً مدرّساً مجمع الحسنات كثير الأخلاق. وتوفّي ثمان ليال خلون من جمادى الآخرة يوم الاثنين سنة ۱۲۷۶ بمرض الاستسقاء والحمّى، ودفن في حسينية جدّه طاب ثراه، وكان عمره حين وفاته نحواً من خمسة وستّين سنة.

پس از آن می‌نویسد: قطعه تاریخ وفات آن جناب از افکار جناب مولانا سیّد محمّد عبّاس ـ طاب ثراه ـ این است:

باز این چه شیون است که دل می‌رود ز دست — باز این چه تازه ناله در این کهنه گنبد است
بیمار گشت مجتهد العصر از الم — درد فراق اکبر اولاد بی‌حد است
تاریخ بزم تعزیتش از ره ادب — «رسم عزای باقر آل محمّد است»

۱. «ع»: چهاردهم، در ***تکملهٔ نجوم السّماء***: هیجدهم، که هر دو نادرست است.

۲. در ***تکملهٔ نجوم السّماء***، ج ۱، ص ۴۰ و نیز در ***نزهة الخواطر***، ج ۷، ص ۲۲۳ (ظاهراً برگرفته از ***تکمله*** و ***تذکره***): از مصنّفات اوست کتاب ***قاطع الأذناب وقامع النصّاب*** نقض (بفص) ***فصل الخطاب في توجيه الجواب***، و ***تأييد المسلمين في إثبات نبوّة خاتم النبيين***، ردّ بعض رسائل قسّسین که به زبان هندی بوده.

مؤلف ***تکمله*** از ***حصن متین*** آورده است که: کان عالماً ثقة ورعاً ... ودفن في حسينية جدّه. و پس از آن این قطعه ←

و دیگر جناب فضائل اکتساب سیّد مرتضی ـ دام مجده ـ است که با وصف حداثت سن در اکثر علوم، خصوصاً در[۱] فنون درسیّه و ادبیّه و حکمیّه، مهارتی عظیم دارد[۲].

و دیگر جناب فضیلت‌مآب سیّد عبد الله ـ سلّمه الله ـ است که جامع مکارم صفات و محامد اخلاق است. و چندین رسائل مثل رسالهٔ ***خلاصة الأعمال*** در عبادات به زبان هندی، و رسالهٔ عربیه در ردّ فرقهٔ غُلات که هنوز ناتمام است، و رسالهٔ مسمّی بـه ***سبیل النجاة*** در ادعیه تألیف فرموده است. و اکثر اوقات در خدمت جناب مولانا و مقتدانا سیّد العلماء ـ دامت برکاته ـ حاضر بوده، اهتمام تمام در ضبط اوقات و رفع موانع تصنیف برای آن جناب می‌نماید. حق تعالی ایشان را به سلامت و عافیت دارد[۳].

← شعر را از بعض شعرای زمانه آورده است (به نقل از مفتی محمّد عبّاس در ***تجلیات***، ج ۱، ص ۳۳۹):

یا ربّ چه ماتم است که این شور بی‌حد است — آه و فـغان تـازه دریـن کـهنه گـنبد است
سرهای مـا چـرا هـمه بـر زانـوی غـم است — بـهر چـه گشـته چـاک گـریبان مـا بـه دست
شاید (گـویا) فـتاده است در اسـلام رخـنه‌ای — زینسان جناب مجتهد العصر بی‌خود است...
تاریخ فوت (موت) کیست که در اهل آسـمان — نامش به نـام (عـزای) صـادق آل مـحمّد است
رنـج و غـم است نـاله و حسـرت کـز ابـتدا — مـظهر بـه سـال فـوت بـه طـرز مـجدّد است

او ***تأیید المسلمین*** را از اردو به فارسی برگردانده، و به طبع رسیده است. ر.ك: ***کشف الحجب***، ص ۹۲؛ ***الذریعة***، ج ۳، ص ۳۰۹.

و از ***قاطع الأذناب*** او نسخه‌ای در کتابخانهٔ رضا، رامپور ـ هند، به شمارهٔ (۵۵۴) عقاید و کـلام امـامیه، ۲۴۵ ورق، و کتابخانهٔ آستان قدس، شمارهٔ (۲۲۱) ۱۸۷ برگ (فهرست دویست و سی نسخهٔ خطی) موجود است.

۱. «م، ق، ه» و ***تکملهٔ نجوم السّماء***: ـ در.

۲. سیّد مرتضی ملقّب به خلاصة العلماء فـرزند چـهارم سـلطان العـلماء است، در ***تکـملة نـجوم السّـماء***، ج ۱، ص ۱۸۰ در شرح حال او می‌نویسد: وی عالم جلیل، فاضل نبیل، زبدة المجتهدین الکاملین، عـمدة العـلماء العاملین، أُسوة الأذکیاء، أشرف النبلاء بود. تحصیل علوم نزد والد ماجد خود و برادر خود جناب مولانا السیّد محمد صادق طاب ثراهما نموده به مرتبه اجتهاد فائز گشته و از والد خود اجازه دارد. جناب سید مـوصوف در عـدالت شرعیه صدر الصدور عدالت بودند. در زمان والد خود به تاریخ ۱۷ رمضان ۱۲۷۶ به عالم جاودانی ارتحال نمود.
وی سپس از اولاد او یاد نموده و اجازهٔ تاج العلماء برادر دیگر وی به فرزندش سید سبط محمّد می‌آورد که در آن اجازه احوال سید مرتضی را نوشته‌اند. و پس از آن از مؤلف ***الحصن المتین*** نقل نموده است که: «کان صالحاً مقدّساً عالي الکعب في الفنون العقلية طويل الباع في العلوم النقلية، فقضى نحبه في بدء شبابه... ودفن في حسينية جدّه».

۳. بنا به گفته مؤلف ***مطلع أنوار***، ص ۳۵۵ ***خلاصة الأعمال*** در مطبعهٔ سلطانی چاپ شده است. از آثـار دیگـر او ←

[تلامذهٔ سلطان العلماء]

و افاضل بسیار از اهل این دیار داخل تلامذهٔ جناب مجتهد العصر والزمانی ـ دام ظلّه العالی ـ اندکه احصای ذکر ایشان متعسّر است[۱]. از جمله اکابر و مشاهیر ایشان جامع الأُصول و الفروع، حاوی المعقول و المشروع[۲]، صاحب التحقیقات الدقیقة والإفادات الرشیقة، جناب مولوی سیّد محمّد است[۳] که امامت نماز جمعه و جماعت قصبهٔ هوگلی دارد.

و دیگر جناب تقدّس‌مآب، فاضل ممجّد و عالم مسدّد، جناب مرزا محمّد فیض‌آبادی، و جناب فضائل مآب مولوی مشرّف علی[۴]، و جناب فضیلت انتساب

← *بستان الواعظین* (چاپ لکهنو، ۱۲۵۴ هـ. ق) را بر شمرده است. نسخه‌ای از آن در کتابخانهٔ زنگی پور به شمارهٔ (۱۰۲/۱۴) موجود است.

سیّد مهدی کشمیری در *تکملهٔ نجوم السّماء*، ج ۱، ص ۶۱ (و از *تکمله* و *تذکره* در *نزهة الخواطر*، ج ۷، ص ۳۱۱) نوشته است: وی فاضل جلیل و حبر نبیل بوده. تحصیل علوم نزد والد و برادر خود جناب مولانا السیّد محمّد صادق فرموده، در حیات جناب سلطان العلماء به عالم بقا در سنهٔ ۱۲۶۶ ارتحال نموده.

پس از آن کلام مؤلّف *الحصن المتین* را آورده که وی سومین فرزند سلطان العلماء است سپس مؤلف *حصن* می‌نویسد: «کان ذا المحاسن الرضیة والأوصاف الجمیلة... دفن في حسینیة جدّه».

۱. «ع»: + و.　　۲. در *تکمله نجوم السّماء*: المنقول.

۳. در متن «هـ»: «مشاهیر ایشان سوای برادران آن جناب که ذکر ایشان می‌آید جناب مولوی سیّد محمّد است» سپس بر روی آن خط زده شده و به مانند متن در حاشیه تغییر یافته است.

۴. شرح حال او در *تکملهٔ نجوم السّماء*، ج ۱، ص ۳۴ (و به نقل او در *نزهة الخواطر*، ج ۷، ص ۳۲۹): السیّد علی الشهیر بمشرّف علی خان بن الحسن بن العسکری وی عالم فاضل، کامل ادیب ذی الفضل البهی والشرف السنی بود. وفاتش در سنهٔ یکهزار و دوصد و چهل و چند افتاد.

و از تصانیف او: *إزاحة العلّة* في الردّ علی عبد الحيّ الدهلوي، این کتاب ردّ است بر کتاب *الصراط المستقیم* که از عبدالحی دهلوی است که در منع اقامهٔ عزای سید الشهداء تحریر فرموده، چنانچه در *کشف الحجب* مسطور است. و صحیح در نام کتاب *ازاحه* او *ازاحة الغي في ردّ عبد الحي* است چنانکه نسخه‌هایی از آن با این نام و نسخه‌ای از *صراط المستقیم* محمّد اسماعیل عبد الحی در *مرآة العلوم* به شمارهٔ $\frac{۱۲۸۰}{۱۲۹۳}$ معرفی شده است. در فهرست نسخه‌های خطی فارسی کتابخانهٔ جامعهٔ همدرد، تغلق آباد، دهلی نو، ص ۴۱، شمارهٔ (۱۱۸) و *مرآة العلوم* «فهرست دستی نسخه‌های خطی مخزونهٔ خدابخش لائبریری پتنه»، ج ۱، ص ۲۹۹، ش $\frac{۱۳۲۳}{۱۳۴۱}$ و کتابخانهٔ ←

سیّد باقر شاه بخاری، و جناب تقدّس و تورّع إیاب مولوی سیّد دیدار جهان مترجم احادیث مصائب اهل بیت طاهرین ـ صلوات الله علیهم أجمعین ـ[۱]، و دیگر فضلای کباراند[۲].

← ناصریه، لکهنو به شمارهٔ (۲۱، ۲۲) کلام و عقاید، شناسانده شده است. و نیز سیّدالعلماء در اجازه‌اش به عمدة العلماء با همین نام از آن یاد می‌کند، وی می‌نویسد: ممّا صنّف بأمره [یعني بأمر سلطان العلماء] رسالة ***إزاحة الغي في الردّ على عبد الحي*** من فضلائهم.

و نیز از مؤلّفات اوست: کتاب ***المسائل*** که در آن فتاوای سلطان العلماء سیّد محمّد و سیّد العلماء سیّد حسین را جمع نمود و نام کتاب مشهور به ***مسایل مشرف علی خان*** می‌باشد.

در فهرست کتابخانهٔ زنگی پور، (ص ۱۴، ش ۲ / ۳) آمده: ***غزوات حیدری*** از سیّد مشرف علی، ردّ کتاب ***صراط مستقیم*** از مولوی اسماعیل و مولوی عبد الحی مریدان احمد پیرزاده، است که در آن سوگواری و زیارت سیّدالشهداء را مورد اهانت قرار داده‌اند.

نسخه‌ای از همین غزوات در فهرست نسخه‌های خطی فارسی کتابخانه رضا، رامپور ـ هند، ج ۳، ص ۷۲، ش (۵۴۲) در ۴۰۸ ورق.

۱. در «ه» به جای «و جناب فضیلت انتساب سیّد باقر شاه» تا بدین جا، أعنی «صلوات الله علیهم أجمعین» این عبارت بوده: «و جناب مولوی سیّد دیدار جهان» سپس بر روی آن خط زده شده و به مانند متن در حاشیه تغییر یافته است.

۲. در ***تکملهٔ نجوم السّماء***، ج ۱، ص ۲۸۰ ـ ۲۸۱ غیر از این ۵ نفر ۱۴ نفر دیگر از تلامذه‌اش را برشمرده است.

وفات سلطان العلماء رضوان مآب در شب پنج شنبه ۲۲ ربیع الاوّل سال ۱۲۸۴ است. که به تفصیل واقعهٔ وفات و دفن و تشییع و مادّه تاریخ وفات او در ***تکملهٔ نجوم السّماء***، ج ۱، ص ۲۷۴ ـ ۲۷۷ مذکور است و در آنجا آمده: «چادر نعش آن جناب را تمامی مؤمنین تبرّک دانسته پاره پاره دست به دست می‌گرفتند و بر سر و چشم می‌مالیدند که اگر خزینهٔ سیم و زر و گنجینهٔ لعل و گوهر می‌بود روکش این غنیمت نمی‌نمود».

در حاشیه نسخهٔ «ع»: و بعد از انتزاع سلطنت لکهنو که در سنه [کذا] اتّفاق شده در عهد دولت حکّام انگلیشی نیز رعایت حرمت سابقه بود تا آنکه هرج و مرج کلّی در حدود سنه ۱۲۸۴ هجریه در امور هندوستان رو داد و سپاه از حکّام موصوف برگشت لکهنو را نیز ملجأ خود ساختند و آشوبی عظیم در لکهنو پدید آمد و محاربه واقع شده هنگام فرار فوج و هنگام محاصره بر ذات قدسی صفات مخی [کذا] صعبه رو داده و نوبت به ضیاع بعضی اموال و کتب رسیده و بعد قلع مادّه فتنه باز متمکّن مسند اجتهاد شده مشغول درس و افتا شدند و در همان ایّام جناب مولوی سیّد بنده حسین صاحب اکثری از کتب فقه استفاده کردند و به برکت انفاس طیّبه فایز درجهٔ اجتهاد شد و اجازه شقیقه نوشته شد و در همین ایّام نظر ثانی بر بوارق موبقه جواب باب هفتم تحفهٔ اثنا عشریه فرمودند و هرچند به سبب ضعف قوی و اضمحلال نوبت به بسط و تفصیل... نرسیده، لیکن به سبب تحریک جناب... صاحب ملازم... و اندوه و راقم (ظ)... شریف حسین ابن العلّامه جناب... السیّد رجب علی فضل ←

← صاحب ـ مدّ ظلّه العالی ـ نوبت به نظر ثانی رسیده و حسب الإرشاد فیض بـنیاد جـناب والد مـاجد ـ لازال شموس إفاداته بازغة و سحاب جوده ـ... در مطبع (ظ) المؤمنین مجمع البحرین بود یا نه در حالی که انـتقال جناب مصنّف ـ طاب ثراه ـ شده مطبوع گردید، بالجمله روزگاری به ریاست دینی به بردند... انگلشی... .

مستطاب سلطان العلماء... به تاریخ بست و دویم شب ربیع الأوّل سنه ۱۲۸۴ هجریه در سنّ هشتاد و پنج سال به مرض اسهال ازین جهان به روضهٔ رضوان ارتحال فرموده‌اند. صبح آن نعش... را به مـجمع کـه زایـد از بست هزار... شامل بودند غسل داده در میدان دروازه... جناب ممتاز العلماء قبله و کعبه مجتهد العصر و الزمان مولانا السیّد محمّد تقی صاحب ـ مدّ ظلّه ـ ازدهام [کذا] تمام نـماز جـنازه کـردند و در مکـان حسـینیه در پـهلوی غفران‌مآب آن آفتاب هدایت و ارشاد در برج خاک پنهان نمودند ـ أسکنه الله في أعلی علّیین و حشـره مـع أجداده الطاهرین.

شعرا قصاید و مراثی جناب رضوان‌مآب بسیار گفته‌اند. یک شعر تاریخ درین جا برای حفظ سنهٔ وفات ثـبت افتاد:

جان از این واقعه بی‌جان شد و گفت این تاریخ «زین جهان رفت محمد بـه سـوی دار جـنان»

اکنون فرزند ارشاد جناب رضوان‌مآب، أعنی جناب مولوی سیّد بنده حسین، بر مسند جناب مغفور رونق ده وسادهٔ هدایت و ارشاد است «۱۲» شریف حسین ـ عفا الله عنه.

موارد نقطه چین شده مواضعی است که به سبب از بین رفتن کناره‌های نسخه قابل قرائت نبود.

جناب مستطاب تقدّس و کمالات‌مآب، مولانا جناب سیّد علی بن سیّد دلدارعلی ـ رحمة الله ورضوانه علیهما ـ

[۱۲۰۰ ـ ۱۲۵۹]

از جناب مستطاب مجتهد العصر والزمانی[۱] ـ دام ظلّه ـ به یک سال و چند ماه کوچک‌تر بود. ولادت باسعادتش در بلدهٔ لکهنو در روز هجدهم ماه شوّال سنهٔ یکهزار و دوصد هجری واقع شد.

[۲]در فضل و تقدّس یکتای زمان بوده، و در اکثر علوم مهارت عظیم داشته، و همیشه مصروف مواعظ و هدایت خلائق و اقامت و جماعت بوده. وعظ آن جناب ـ که در غایت خوش‌بیانی بود، تأثیری عظیم در قلوب مردم داشت. جمال[۳] کمال از ناصیهٔ منوّره‌اش تابان بود، و لمعهٔ تقوی و مروّت از جبین مقدّسش درخشان[۴]. در محاسن اخلاق و محامد صفات و اعانت محتاجان و اکرام مؤمنان و اکثر فضائل شهرهٔ آفاق بوده، خصوصاً در علم قرائت و تجوید نظیر خود نداشت. حقیر کثیرالتقصیر بارها در حال[۵] نماز و غیر نماز به استماع قرآن از زبان دُرر[۶] بیان آن جناب مشرّف شده، احدی از قرّای زمان را در جودت قرائت آن جناب نیافته.

---

۱. یعنی سلطان العلماء.
۲. «ع»: + و.
۳. «ع»: + و.
۴. «ع»: + و.
۵. «ق»: ـ حال.
۶. «ع»: دُر.

بشری مَلَکی‌صورت و عالمی قُدسی‌سیرت بود. در[۱] جود و سخاوت و صلاح و مروّت مرتبهٔ عالی داشت.

در سنهٔ یکهزار و دوصد و چهل و پنج هجری از این هندوستان سفر کرده به کربلای معلّی رسیده به شرف زیارت خامس آل عبا ـ علیه آلاف التحیة والثنا ـ مشرّف شد و علمای آنجا تعظیم و اکرام آن جناب[۲] به جا آوردند، خصوصاً فاضل سیّد کاظم رشتی ـ که ذکرش در احوال جناب سیّد مهدی بن سیّد علی طباطبائی گذشت ـ بسیار در رعایت تعظیم آن جناب کوشید، چون هنوز نزاعی که در میان فاضل مذکور و علمای آن دیار به وقوع رسید در آن زمان شایع نشده بود، آن جناب بر کیفیت واقعه مطّلع نبود، به مشاهدهٔ محاسن اخلاق او حسن ظنّی با او[۳] به هم رسانید، لیکن اطّلاعی بر تفاصیل اقوال مخترعه‌اش و اشتراکی در آن نداشت، و فاضل مذکور کمال ذاتی آن جناب را دریافته اجازه[ای] مشتمل بر مدایح و فضائل آن جناب نوشته به آن جناب داد[۴].

---

۱. «م، ق، ع»: «و» بدل «در». و در «ه» + «محامد اخلاق و محاسن صفات و» و بر روی آن خط زده شده است.

۲. «ع»: + بسیار.

۳. «ع»: به او.

۴. از این اجازه نسخه‌ای در کتابخانهٔ غفران مآب ـ لکهنو محفوظ، و تصویری از آن در نزد راقم سطور موجود است. مناسب است که بخشی از اجازه در اینجا آورده شود: «اما بعد فيقول العبد الجاني كاظم بن قاسم الحسيني الرشتي: إنّي قد اطلعت على تحقيقات شريفة، وتدقيقات لطيفة، وتنبيهات منيفة، طائفة منها في الردّ على منكري حلّية المتعة وإبطال حججهم ونقض مقاصدهم بأحسن البراهين وأوضح الأدلّة، والأُخرى [كذا] في المحاكمة بين بعض علماء هذا المشهد الشريف ـ على مشرّفها آلاف التحية والشرف ـ في بعض المسائل المتنازع فيه، وحلّ بعض العبارات الصعبة التي عجزت فحولهم عنه، فوجدتها رياض أُنس محتوية على الأشجار المثمرة بأنواع التحقيق، وأصداف قدس مشتملة على جوامع غزالى لآلي التدقيق، وهي لعمري تصنيف رشيق وتأليف حقيق بالتصديق والتحقيق، وناصّ على نبالة شأن مصنّفه، دالّ على جلالة رتبة مؤلّفه، وإن كانت مدائحه قد اشتهرت، وفضائله قد انتشرت، وقد امتلئت الأقطار، وصار فيها كالشمس في رابعة النهار، إلّا أنّي بعد تشرّفي بخدمته الشريفة برهة من الزمان، ومعاشرتى ومخالطتى معه ـ أشاد الله شأنه في أكثر الأحيان ـ ظهر لي منه ورع وتقوى وجودة النظر في الدرجة القصوى، وارتقاؤه إلى أعلى مدارج الصلاح والسداد، وارتفاعه على أعلى معارج الكمال والرشاد، فصحّ المثل السائر على لسان البدو والحضر، فهذا عيال لذاك الخبر، فلزمني بل وجب عليّ أن أُجيزه متقرّباً إلى الله ذا الإعزاز [كذا] متيقّناً بأنّه حقيق في الحقيقة بأن يُجيز ولايجاز، وبأن يقلّده ←

بالجمله آن جناب در سنهٔ یکهزار و دوصد و چهل و شش هجری باز مراجعت به این دیار فرمود[1] و پیوسته مصروف وعظ و هدایت ناس و تدریس و تصنیف بود. آن جناب را در آن سفر مباحثات و مناظرات عظیمه با مخالفین واقع شد.

و از جمله تصانیف آن جناب رساله در مبحث فدک، و دو رساله در باب متعه، و رساله در علم قرائت، و رساله در ردّ اقوال اخباریّین، و رساله در جواز تعزیه‌داری حضرت سیّد الشهدا خامس آل عبا ـ علیه الصلاة والثنا ـ است.

و در اوائل حال و[2] تفسیر چندین جزو قرآن به زبان هندی به معرض تألیف درآورده بود که موسوم به *توضیح مجید في تنقیح کلام الله الحمید* است لیکن به سبب بعض عوائق زمان نوبت اتمام آن نرسیده بود، تا آنکه در عهد سلطنت پادشاه فردوس منزل معین الدین محمّدعلی شاه ـ طاب ثراه ـ در سنهٔ یکهزار و دوصد و

← الناس بلا ریب ولا التباس، لعرافته [کذا] في العلوم الإلهية على الحقيقة دون المجاز، إلّا أنّه لمّاجرت عادة العلماء الأخيار والحكماء الأبرار في كلّ خلف عن سلف، في مضامير المجد والشرف، من أنحاء التحمّل وتلقّي العلوم والأخبار، وتحمّل أعباء الآثار والأسرار، تيمّناً باقتفاء آثارهم، واقتداءً بطريقتهم ومنارهم، نسجاً على ذلك المنوال، وصوتاً لتلك المعالم بالإسناد عن الإرسال، وضبطاً لها بصحيح الاعتناء عن الإهمال، وكنت مجازاً عن جملة من العلماء الأعلام، وعدّة من الفضلاء الكرام، بادرت إلى إجازته، أعني بزبدة العلماء العالمين، ونخبة العرفاء الكاملين، ذوالقريحة النقّادة، معدن الفواضل والإفادة، مصداق ﴿إنّك لعلى خُلُقٍ عظيم﴾ قدوة مرتّلي المصحف الكريم، أقرأ مجوِّدى كلام الله العظيم، جامع العلمين: علم الأديان وعلم الأبدان، وحاوى الشريفين: شرف النسب وشرف الحسب، بما لا يدانيه إنسان، عديم النظير في الطبّ والتجويد بين الأمثال والأقران، السيّد الجليل والعمدة النبيل، ذوالفطنة الوقّادة، فخر العلماء والسادة، المؤيّد بتأييدات الله العلي الولي سيّدنا السيّد علي، ابن السيّد العالم والفاضل الكامل، جامع العلم والشرف، سيّدنا المرحوم المغفور، ذوالفخر الجلي السيّد دلدار علي، المجتهد الهندي النصيرآبادي... والكهنوي مسكناً ومولداً ـ لازال موفّقاً بإعانة الله، ملحوظاً بعين الله، مكلوءً بكلاءة الله، محفوظاً برعاية الله ـ فاستخرت الله سبحانه وتعالى وأجزت بجنابه ـ أعلى الله مقامه وأشاد شأنه وإعظامه ـ أن يروي عنّي وعن مشايخي الآتي ذكرهم جميع مقروءاتي ومسموعاتي ومؤلّفاتي وكلّ ما صحّ لي روايته وجاز لي إجازته بجميع أنحاء التحمّل».

وكتب في آخرها:

«ماجرى قلم الإبداع على لوح القضاء والقدر وأنا العبد الفاني الجاني كاظم بن قاسم الحسيني الرشتي، قد صدر منه ما سطّر في العشر الآخر من شهر ربيع الأوّل سنة ۱۲۴۶ حامداً مصلّياً مسلّماً مستغفراً [محل مهر]: عبده الراجي محمّد كاظم الحسيني».

۱. «ع»: فرموده.

۲. كذا.

پنجاه و سه هجری به فرمایش پادشاه ثریّاجاه جنّت‌مکان مصلح‌الدین محمّد امجدعلی شاه أعلی درجاته في فرادیس الجنان ـ که در آن وقت ولیعهد پادشاه خُلد منزل بود ـ متوجّه تکمیل تفسیر مذکور شد[۱]، و نظر به تفهیم عوام، بنای آن بر سهولت معانی و سلاست عبارت گذاشته آن را در دو مجلّد ضخیم به اتمام رسانید لیکن به سبب وفور اشتیاقی که به تجدید سفر زیارت[۲] داشت تعجیل کثیر در اتمام تفسیر نموده، بلکه به[۳] سبب استعجال[۴] عزم آن سفر ـ که در حقیقت سفر آخرت بود ـ در بعض مقامات تفسیر مذکور نوبت به نظر ثانی نرسید، با این همه مملو از نکات لطیفه و افادات منیفه است، و در اکثر مواضع آن احتجاجات عظیمه بر مخالفین فرموده است، و التزام صنعتی عجیب در آن نموده که زبر و بیّنات آیات قرآنی[۵] را در فضائل و مناقب اهل بیت طاهرین و قبائح و مثالب خلفای غاصبین بیان فرموده.

بالجمله، آن جناب بعد از اتمام تفسیر، استعجال و تصمیم در عزم سفر زیارت عتبات عالیات ائمّهٔ انام ـ علیهم الصلاة والسلام ـ فرمود[۶]، و با جمعی کثیر از رفقا در اوائل سنهٔ یکهزار و دوصد و پنجاه و شش هجری از این دیار سفر فرمود.

و تفسیر مذکور در همان اوان[۷] به امر پادشاه ثریّاجاه جنّت‌مکان ـ طاب ثراه ـ به قالب طبع رسیده میان مؤمنین شایع شد[۸].

و آن جناب را به سبب حوادث زمان و عوائق دوران مدّتهای دراز به کمال صعوبت در راه گذشت، و از جهت کثرت رفیقان و عدم مساعدت زمانه و زیادت

---

۱. «ق»: شده.
۲. «ق»: زیارات.
۳. «ه، ع»: ـ به.
۴. در متن «ه»: «به اتمام رسانید لیکن آن جناب در آن وقت بار دیگر اشتیاق سفر زیارت عتبات عالیات ائمهٔ طاهرین علیهم‌السلام بسیار داشت و عجلت بسیار در تصمیم عزم این سفر می‌فرمود، تفسیر مذکور به استعجال تمام تصنیف فرمود، و چون بنای آن بر مطالب واضحه به جهت انتفاع عوام مؤمنین گذاشته بود متوجّه تدقیق در آن کمتر شد، بلکه به سبب استعجال» سپس بر روی آن خط زده شده و در حاشیه به مانند عبارتِ مسطور در متن تغییر یافته است.
۵. «ق»: ـ قرآنی.
۶. «ع»: فرموده.
۷. «ق»: آوان.
۸. در فهرست کتابخانهٔ ممتاز العلماء کتاب *مصابیح المصابیح* به شمارهٔ (۴۷۴) به او نسبت داده شده است.

مصارف راه و وقوع انواع آلام و اسقام نوبت رسیدن به منزل مقصود به حسب ظاهر دشوار می‌نمود تا آنکه بعد قطع منازل و نقل و تحویل از شهری به شهری و طی مراحل خوفناک در خراسان رسیده در مشهد مقدّس به زیارت حضرت امام همام مولی الأنام علی بن موسی الرضا علیه السلام مشرّف گردید. و همچنین از آنجا به عزم[1] زیارت ائمّهٔ عراق ـ صلوات الله علیهم ـ تحمّل صعوبتهای سفر دور و دراز نموده، از راه تأیید ربّانی ـ که ثمرهٔ صدق نیّت آن جناب بود ـ ، با سائر رفیقان در کربلای معلّی رسیده شرفیات زیارت روضه مقدّسهٔ حضرت خامس آل عبا ـ علیه الصلاة والتحیة والثنا ـ فائز گردید. و بعد از رسیدن به مدّتی قلیل در همان جای اقدس بر طبق تمنّای قلبی که از مدّتی داشت به تاریخ هجدهم ماه رمضان سنهٔ یکهزار و دوصد و پنجاه نه هجری به رحمت جاودانی پیوست[2].

مدّت عمر شریفش پنجاه و هشت سال و یازده ماه بود.

قبر شریفش در آن مکان ملائک‌آشیان در پهلوی قبر جناب سیّد محمّد بن سیّد علی طباطبائی واقع است ـ رحمة الله ورضوانه علیه وعلیهما أجمعین.

از جمله تلامذهٔ آن جناب فرزند ارجمند آن جناب سیّد کلب حسین ـ سلّمه الله تعالی ـ است که در مکارم اخلاق یگانهٔ آفاق است.

---

۱. «ع»: + سفر.

۲. مراثی او را مولی هادی استرآبادی در کتاب *المراثي الخلیلیة* جمع‌آوری کرده است که مؤلّف *ورثة الأنبیاء* (ص ۸۰) از آن نقل کرده است.

جناب مستطاب مقدّس‌القاب مولانا
سیّد حسن بن سیّد دلدارعلی ـ قدّس سرهما ـ[1]

[۱۲۰۵ ـ ۱۲۶۰]

عالم عامل و فاضل کامل و ثقهٔ باوقار و ورع عالی‌مقدار بود. مولد شریفش روز بست و یکم ماه ذی القعده (سنهٔ یکهزار)[2] و دوصد و پنج هجری در بلدهٔ لکهنو است. به خدمت والد ماجد خود و هم نزد جناب مولانا و مقتدانا مجتهد العصر والزمانی ـ دام ظلّه العالی[3] ـ تحصیل علم نموده بود؛ و در تقوی و زهد و مروّت و سلامت طبع و حلم و انکسار نفس و مکارم اخلاق و سائر محامد ذاتی و صفاتی نظیر خود نداشت.

جناب مستطاب مولانا و مقتدانا، سیّد العلماء الأعلام، سند المجتهدین الکرام، جناب[4] سیّد حسین ـ دامت فیوضه ـ در اجازهٔ خود که از برای قدسی‌صفات اُستادنا المعظّم، عمدة العلماء المتبحّرین جناب سیّد محمّد هادی ـ لا زالت شموس إفاداته طالعة ـ نوشته‌اند[5]، می‌فرمایند که: من و جناب مکرّم معظّم فاضل متورّع مقدّس عالم عامل ماجد حاوی مکارم اخلاق[6] و محامد برادرم، جناب سیّد حسن ـ أفاض

---

۱. «ق»: قدّس سره.
۲. از «ع».
۳. یعنی سلطان العلماء.
۴. «ع»: ـ جناب.
۵. این اجازه به عربی است که به تصحیح راقم سطور به طبع خواهد رسید.
۶. «م، ع»: ـ اخلاق.

الله علی روحه سوابغ المنن ـ در اکثر اوقات با جناب مستطاب عالم ألمعی و مقدّس لوذعی، برادرم جناب سیّد مهدی مرحوم، مشارکت و استفاده و درس علوم به خدمت جناب غفران‌مآب والد ماجد خود ـ علیه الرحمه ـ داشتم، و هر دو برادران موصوف با وصف حداثت سن در آن زمان در جودت ذهن مثل دو اسپ گرو[1] بسته مساوات با هم داشتند، بلکه شهسوار میداپن فضل و کمال بودند، من که کوچک‌ترین ایشانم، متابعت درس ایشان می‌کردم، و برادرم سیّد مهدی ـ علیه الرحمه ـ در علم و کمال و دقّت نظر در علوم میان هر سه برادران امتیاز داشت، و درین مضمار سابق‌ترین ما بود؛ لهذا مقدم و مشارٌ الیه و ممتاز به قرائت درس به خدمت آن جناب بود.

پس بعضی مردم به خدمت برادرم سیّد حسن مرحوم عرض کردند که: شما به حسب سن از جناب سیّد مهدی بزرگترید و با وصف این معنی چرا خود را به استماع قرائت او و مشارکت درس با او در معرض متابعت انداخته‌اید؟

آن جناب از غایت ورع و تقوی و سلامت طبع و قوّت عقل و غلبهٔ بر هوای نفسانی و کمال انصاف که داشت در جواب فرمود که: مدارج علم و فهم از مواهب و عطایای حق تعالی است، و برادرم اگرچه از من به حسب سن کوچک‌تر است، لیکن[2] به عنایت الهی در علم و فهم بهرهٔ اکمل دارد، پس مرا کجا جائز است که اعراض از مشارکت او نمایم و از راه غرور به حمیّت جاهلانه کاربند شوم و از حقّ غفلت ورزم؟

پس جناب غفران‌مآب کلام او را تحسین فرمود و خصال حمیده‌اش را مشکور داشت.

و أیضاً جناب مولانا سیّد العلماء ـ دام ظلّه العالی ـ می‌فرماید که جناب سیّد حسن موصوف مرحوم کثیر الحیاء و عظیم العناء و جمیل البهاء بود. و در ابتدای حال به سبب قلّت کلام و شدّت استحیایی که داشت جودت بیانی از آن جناب ظاهر نمی‌شد، مگر آنکه مرا به آن جناب در بعض مسائل علم کلام اتّفاق مباحثه افتاد،

---

۱. «ق»: گردن. این عبارت ترجمهٔ «کفرسی رهان» است.

۲. «ق»: لکن.

و آن جناب به تحریر إشکال در آنچه که به مبحث اثبات ذات واجب[۱] از استدلال تعلّق دارد ابتدا فرمود ـ و سنّ شریفش در آن وقت به نوزده سال رسیده بود. پس آن جناب کلامی وافی در غایت متانت و فصاحت بیانی تحریر نمود به نهجی که از آن علوّ شأن آن جناب بر من ظاهر شد. و من جوابش به تحریر آوردم و آنچه لغزش در کلام آن جناب به خاطرم رسید نوشته بر آن جناب عرض کردم. پس آن جناب استحسان آن فرمود. و آن اوّل کلامی بود که تحریر آن از آن جناب و از من به عمل آمد، لیکن این اوراق که در آن مبحث نوشته بودیم به حسب اتفاق ضایع شد.

و آن جناب در وقت دروس خود بر *اصول اقلیدس* که آن را محقّق طوسی ـ علیه الرحمه ـ تحریر فرموده بود، بعض تعلیقات و حواشی نوشت، و از جمله لطائف تحقیقات آن جناب است، و رساله[ای] در تحقیق تعلیق به مشیّت الهی که هم از شرائف افادات آن جناب است، و غیر اینها. دیگر آنچه از نتائج افکار آن جناب به منصّهٔ ظهور رسیده از باقیات صالحات است. انتهی محصّل[۲] ما أفاده ـ دامت برکاته.

مؤلّف گوید: الحق که جناب مرحوم با غایت فضل و کمال از راه انکسار و استحیا اظهار علم خود نمی‌فرمود. حقیر کثیرالتقصیر بسیار حاضر خدمت فیض‌درجت آن جناب بوده‌ام و آن جناب را در[۳] اوصاف تواضع و حلم و زهد و مروّت و محاسن اخلاق و سکینه و وقار و التزام اکثر آداب مستحبّه قلیلْ‌نظیر یافته‌ام. بسیار مقدّس و رحیم و کریم و رقیق القلب و کم‌سخن بود.

و در اواخر عمر خود از مدّتی مدید معاشرت اکثر مردم را ترک فرموده بود. هرگاه از خانهٔ فیضْ‌کاشانهٔ خود بیرون تشریف می‌آورد غالباً از دو حال خالی نبود: یا برای نماز متوجّه مسجد می‌شد، و یا برای سعی در حوایج بعضی مؤمنین نزد جناب سیّد العلماء سابق الألقاب ـ دام ظلّه العالی ـ تردّد می‌فرمود. غیر ازین قدم از

---

۱. «ع»: + الوجود.
۲. «م، ق، ه»: + کلامه.
۳. «ع»: + اصناف.

گوشهٔ عزلت کمتر بیرون می‌نهاد. همیشه اوقات شبانه روزی[۱] خود را به[۲] عبادات الهی می‌داشت. پاس مرتبهٔ جناب مولانا سیّد العلماء را با وصف آنکه به حسب سن از آن جناب کوچک‌تر است بسیار ملحوظ می‌داشت، و به طوع و رغبت تمام در نماز جماعت برای اقتدا به آن جناب حاضر می‌شد، و هرگاه خود قبل از آن جناب داخل مسجد می‌شد اوّل انتظار آن جناب می‌فرمود، و اگر آن جناب نمی‌رسید خود عازم نماز جماعت با مردم می‌شد، و هرگاه به حسب اتّفاق بعد از آن مرحوم داخل مسجد می‌شد و هنوز نماز شروع نشده بود آن مرحوم آن جناب را به اصرار و الحاح تمام بر خود مقدّم می‌داشت و اقتدا می‌فرمود، و[۳] اگر شروع به نماز فرموده بود جناب مولانا به کمال فروتنی در بعض صفوف متأخّره حاضر شده اقتدا به آن جناب می‌فرمود و آن جناب بعد از نماز عذرخواهی بسیار و اظهار علوّ منزلت جناب مولانا سابق الألقاب عدم لیاقت خود از راه انکسار می‌فرمود، و کلمات تواضع و انکسار از جانبین به میان می‌آمد.

و همچنین هرگاه شخصی به خدمت آن جناب قدسی‌مآب مسأله[ای] از مسائل فقهیّه را می‌پرسید اوّل به کمال تأمّل جواب می‌فرمود که چنین به خاطرم است، و بعد از آن از راه غایت احتیاط حواله بر[۴] رأی جناب مولانا ـ دامت فیوضه ـ می‌کرد که: از ایشان هم[۵] بپرسند؛ زیرا که من صاحب فتوی نیستم.

بالجمله اوصاف جمیلهٔ آن جناب ـ علیه الرحمة و الغفران ـ زیاده از آنست که درین مقام ذکر توان نمود. ترحّم بر مساکین و لطف و عاطفت به حال مؤمنین بسیار داشت. اهل احتیاج را مخفی اعانت می‌فرمود، و اکثر امور خیر را به نهجی به جا می‌آورد که کمتر بود که کسی مطّلع شود. از شدّت حیا همیشه نگاه به سوی زمین داشت. و بعد از نماز در هنگام دعا برای مغفرت و انجاح مطالب اکثر مؤمنین نام به نام ایشان

---

۱. «ه»: شبانروزی.
۲. «ه، ق، م»: ـ به.
۳. «ع»: ـ و.
۴. «ع»: ـ بر.
۵. «ق»: ـ هم.

را ذکر می‌فرمود. و همچنین در قنوت نماز وتر از برای چهل مؤمن نام به نام دعا می‌کرد، و همیشه تمنّای حجّ بیت‌الله الحرام و زیارت ائمّهٔ انام ـ علیهم الصلاة والسلام ـ به خاطر داشت، و در قنوت هر نماز آن نعمت عظمی را به خضوع و خشوع می‌طلبید.

و آن جناب کثیرالذکر و طویل‌الرکوع والسجود بود. و اکثر اوقات صائم النهار و قائم اللیل می‌بود. و برای هر نماز تجدید وضو می‌فرمود و غالب که تجدید آن را به صیغهٔ نذر بر خود واجب گردانیده بود. و در مدارج طهارت و غیر آن التزام احتیاط بسیار داشت.

و عادت آن جناب که هر روز چون برای نماز[۱] عصر به مسجد تشریف می‌آورد تا یک پاس شب گذشته در مسجد می‌بود و[۲] ملازم عبادات و ذکر الهی بود، و چون از نماز عشا فارغ می‌شد در آن وقت اگر جمعی از مؤمنین را در مسجد نشسته می‌یافت پرسش احوال و تفقّد به حال ایشان می‌فرمود، و به[۳] کمال الطاف و دلسوزیها به مواعظ و نصایح و ترغیب به رضاجویی الهی ایشان را مستفیض می‌فرمود، و اگر مردم از مسجد می‌رفتند آن جناب مشغول تعقیبات و دعا و تضرّع و عبادت و اذکار می‌شد تا آنکه به وقت معهود از مسجد به خانهٔ اقدس مراجعت می‌فرمود.

[۴]در قناعت و صبر و عدم رغبت به لذّات دنیوی و تذکرهٔ مقامات اُخروی و سائر فضائل صوری و معنوی درجهٔ قُصویٰ و مرتبهٔ عُلیا داشت.

و تصانیف أنیقهٔ آن جناب شاهد که بحر[۵] علوم اوست، از آن جمله رسالهٔ عربیّه است در آنچه تعلّق به گفتن «إن شاء الله» دارد، و حواشی ***تحریر اقلیدس*** ـ که اشاره به این هر دو در کلام جناب مولانا سیّد العلماء ـ دام ظلّه العالی ـ گذشت.

و دیگر از آن جمله: رساله در احکام اموات، و رساله در علم قرائت است؛ و رسالهٔ ***تذکرة الشیوخ والشبان*** در مواعظ؛ و کتاب[۶] ***مبسوط*** در اصول دین به زبان هندی

---

۱. «م، ه»: «و» بدل «نماز».
۲. «ع»: ـ و.
۳. «ع»: ـ به.
۴. «ع»: + و.
۵. از «ق» در سائر نسخ: تبحر.
۶. «ق»: کتابی.

که مشتمل بر فوائد جلیله و مطالب نبیله است، و در ضمن آن حکایات لطیفه مشتمل بر صنایع و بدایع الهی[۱] و پند و نصایح و امثال آن بسیار مسطور است، و عزم داشت که اگر اجل مهلت دهد ترجمهٔ آن را به فارسی و بعد از آن به عربی علی حده تصنیف فرماید، و وصیّت در تکمیل آن فرموده بود.

چون آن جناب وفات یافت کتاب مذکور اگرچه تمام شده بود[۲]، لیکن هنوز در مسوّده بود و[۳] بعض مواضع آن نانوشته مانده؛ لهذا جناب مستطاب استادنا المکرّم[۴] عمدة العلماء الأکارم جناب سیّد محمّد هادی ـ دام ظلّه العالی ـ متوجّه[۵] تبییض و تکمیل مواضع ملتوی مانده‌اش شده‌اند[۶].

وفات جناب مستطاب مولانا سیّد حسن مرحوم موصوف در روز یازدهم ماه شوّال سنهٔ یکهزار و دوصد و شصت هجری در بلدهٔ لکهنو واقع شد. مدّت عمر شریفش پنجاه و چهار سال و ده ماه و بست روز بود.

و در روز وفات آن جناب مشاهده شد که خلقی کثیر از فضلای عظام و صلحای فخام و طلبهٔ علوم سادات کرام به مشایعت جنازهٔ رحمت‌اندازه‌اش حاضر بودند، و اشک حسرت از دیدهٔ حق‌بین می‌ریختند، و کف افسوس به یاد اکثر صفات قدسیّه ـ که مخصوص ذات اقدسش بود ـ می‌مالیدند، سیّما بر جناب مولانا و مقتدانا مجتهد العصر والزمانی، سلطان العلماء، و جناب مولانا سیّد العلماء ـ دامت برکاتهما ـ حزن و الم بسیار راه یافت، و جناب سلطان العلماء ـ دام ظلّه العالی ـ با جمعی کثیر از اکابر و اصاغر مؤمنین که حاضر بودند به نماز بر آن جناب قیام فرمود

---

۱. «ع»: ـ الهی.
۲. «ع»: باشد.
۳. «ع»: + در.
۴. «م»: الکرام.
۵. «ق»: + به.
۶. در «هـ»: «و تکمیل و الحاق در آن شده‌اند» پس از آن بر روی آن خط زده شده و در حاشیه به مانند متن تغییر یافته است.
در فهرست کتابخانهٔ ناصریه، لکهنو رسالهٔ جواب مسائل سبحان علی را به شمارهٔ (۸۴) کلام و عقاید، به او نسبت داده شده است.

و آن جناب در دارالتعزیهٔ حسینیهٔ تعمیر والد بزرگوار خود در قرب مدفن منوّرش به پهلوی قبر برادر نامدار خود جناب سیّد مهدی مرحوم مدفون شد.

از جمله آنچه دلالت بر علوّ مدارج آن جناب دارد، آنست که: مؤلّف حقیر را روزی در حیات آن جناب بعد از آنکه از نماز جماعت به اقتدای آن جناب فارغ شده بودم به خاطر گذشت که آیا ثواب نماز در عقب آن جناب زیاده‌تر است یا در عقب جناب مولانا سیّدالعلماء ـ دام ظلّه العالی ـ؟ ناگاه در آن شب به خواب دیدم که گویا شخصی می‌گوید که: «الحسن في الجنان والحسين في الجنان» به گفتن و به تواتر[۱] و توالی این کلمه متوجّه من بوده می‌گوید که معنی[۲] این بگو، و هیبت و رعب او بسیار بر من غالب شد و ترسان و لرزان در حیرت بودم که چه معنی بگویم، لکن این حدیث شریف به خاطرم بود که «**الحسن والحسين سيّدا شباب أهل الجنّة**». پس در همان حال ملهم شدم که هر دو ایشان که البته در [بهشت][۳] خواهند بود، بلکه مراد از این[۴] کلمه آن باشد محبّان و پیروان ایشان[۵] هم از اهل بهشت‌اند.

چون بیدار شدم فهمیدم که این تنبیه اضعف العباد بود در باب ترجیح فیما بین این بزرگوار که همنام آن دو امام عالی‌مقام‌اند، و فکر و خوض در تفضیل یکی بر دیگری[۶] ضرور نیست، و به هر حال اقتدا به هر یکی از ایشان موجب حصول مدارج عالیه در جنان است.

و گاهی قصّهٔ این خواب را پیش کسی نقل نکردم تا آنکه آن عالم مقدّس و معظّم و سمی سبط اکبر سیّد عالم از دنیای فانی به جوار رحمت جاودانی پیوست، و بعضی از افاضل بنی اخوان آن جناب در تاریخ وفاتش این قطعه حسب اتفاق به نظم آوردند:[۷]

---

۱. در نقل *ورثة الأنبياء*: به گفتن تواتر.
۲. «ه»: + این.
۳. از نقل *ورثة الأنبياء* از *تذكرة العلماء*.
۴. «ع، م»: از آن.
۵. «ع»: + که.
۶. «ق»: + به.
۷. «ق»: + شعر.

سـیّد حسـن آن سـیّد عـبّاد زمـن　　در خُلد برین رفت به گُلگشت چمن
مـعنی حـدیث از سـر الهـام بـخوان　　«سردار جوانان جنان است حسن»[1]

و موافقت[2] مضمون مصراع تاریخ با ماجرای خواب مذکور کـه مشـاهده کـردم از عجائب اتّفاقات یافتم.

و آن جناب دو فرزند ارجمند که یکی سیّد حسن مثنّی، و دیگر فرزند حسـن معروف به سیّد مهنّا ـ سلّمه الله تعالی ـ یادگار گذاشت، و یک صبیّه که در عقد جناب سیّد مرتضی فرزند ارجمند[3] جناب مجتهد العصر والزمانی، سلطان العلماء ـ دام ظلّه العالی ـ است.

---

۱. در «ه»: بعضی از افاضل اطیاب که عازم نظم تاریخ وفات آن جناب شدند حسب اتّـفاق ایـن مـصراع مـادّه تاریخ برآمد: «سردار جوانان جنان است حسن» سپس بر آن خط زده شده و به مانند متن تغییر یافته است.
۲. «ع»: موافق.
۳. در «ه»: «خلف» سپس به «فرزند ارجمند» تغییر یافته است.

جناب مستطاب معلّی‌القاب، مولانا و مقتدانا علّامة العصر، مجتهدالزمان[1]، سیّد العلماء المصطفین، المبرّی عن کلّ شین، جناب السیّد حسین ـ دامت إفاداته ـ، ابن جناب غفران‌مآب سیّد دلدارعلی ـ رفع الله درجته ـ

[۱۲۱۱ ـ ۱۲۷۳]

آن جناب مرجع علمای و افضل فقهای دوران، و اعلم علمای عظام، و[2] اکمل مجتهدین ذوی الاحترام است. آوازهٔ علم و کمالش به آفاق عالم رسیده، و شهرهٔ فضل و جلالش محیط اطراف جهان گردیده.

ولادت باسعادتش در چهاردهم ماه ربیع الثانی سنهٔ یکهزار و دوصد و یازده هجری درین بلدهٔ لکهنو ـ حرسها الله تعالی ـ واقع شد[3].

---

۱. «ع»: علامة العصر والزمانی. ۲. «م، ق، ه»: ـ و.

۳. در حاشیهٔ «ع»: شب ۱۷ صفر سنه ۱۲۷۲ [صحیح ۱۲۷۳] هجریه، یعنی اثنی [کذا] و سبعین و مئتین بعد الألف، وقتی که ثلث شب باقی مانده بود در بلدهٔ مبارکهٔ دارالمؤمنین لکهنو بعد از... دق داعی اجل را لبیک گویان به روضهٔ رضوان شتافته، و قبرشان پائین غفران‌مآب گوید [کذا] و شعرا مراثی و تواریخ انتقال بسیار گفته‌اند، از آن، این است:

«لهدّمت والله أرکان الهدی»

و نیز شخصی در [کذا] فارسی گفته است:

«حسین بن علی داخل جنان گردید»

و قریب یک... بر جنازه آن فقیه اهل بیت... و جناب سلطان العلماء ـ دام ظلّه ـ نماز کردند. و هم‌چنین [کذا] در تجمع (ظ) درون بلده... اتّفاق نیفتاده بود.

و آن جناب به خدمت جناب غفران‌مآب والد بزرگوار خود، و هم به خدمت برادر نامدار خود جناب مستطاب مولانا و مقتدانا مجتهد العصر والزمانی جناب سلطان العلماء الأوحد[۱] الأمجد سیّد محمّد ـ دام ظلّه العالی ـ استفادهٔ علوم نموده، و اگرچه به حسب سن از سائر برادران خود کوچک‌تراند، لیکن در علم و زهد و تقوی و فضائل و کمالات و محاسن اخلاق و سائر محامد صفات بر اکثری از ایشان تفوّق یافته‌اند. و در زمانی که سنّ شریف آن جناب هفده سال رسیده بود از تحصیل علوم فارغ شده[۲] به مرتبهٔ کمال[۳] فضل و اجتهاد رسیدند، و شروع به تصنیف و تألیف با نهایت تحقیق و[۴] تدقیق[۵] فرمودند[۶]، روزی حقیر از زبان دُرر[۷] بیان آن جناب شنیدم که می‌فرمودند که: در سنّ هفده[۸] سالگی خود شروع به تصنیف رسالهٔ ***تجزي في الاجتهاد*** نمودم، و بعد از آن رسالهٔ ***حكم ظنّ ركعتين اُولیین*** را به قالب تصنیف در آوردم، لیکن از بس حیا و حجابی که بر من مستولی بود اظهار آن به کسی نمی‌نمودم، مگر اکثر اوقات به خدمت اخوی مرحوم اورع اعبد علّامی فهّامی سیّد مهدی ـ طاب ثراه ـ که به سه سال تقریباً از من بزرگ‌تر بودند[۹]، اتّفاق مکالمه و مذاکره درین باب می‌شد، و آنچه او[۱۰] می‌نوشتند[۱۱] به من می‌نمودند[۱۲] و آنچه من می‌نوشتم[۱۳] از نظرش[۱۴] می‌گذرانیدم، تا آنکه روزی جناب غفران‌مآب والد ماجدم در باب نوشتن

---

۱. «ع»: + و.
۲. «ه»: + «ودر اندک مدت» و بر روی آن خط زده شده است.
۳. «ع»: + و.
۴. «م»: ـ تحقیق و.
۵. «ه، ق»: تدقیق و تدقیق!
۶. «ق»: فرموده‌اند.
۷. «ع»: دُر.
۸. «ع، م»: «هفتده» و هر دو وجه در لغت وارد شده است.
۹. «ق»: بود.
۱۰. «م»: ـ او.
۱۱. «ع»: می‌نوشت. و در «ه» نیز به مانند «ع» سپس به مانند متن تغییر یافته است. «ق»: «جناب ایشان» بدل «و آنچه او می‌نوشتند».
۱۲. «م»: می‌نمود. «ع»: نمود. و در «ه» نیز به مانند «ع» سپس به مانند متن تغییر یافته است.
۱۳. «ع»: نوشتم.
۱۴. «ق»: «نظر مقدّس‌شان» و در «ه» به «نظر مقدّس‌شان» تغییر یافته است. و در «م» به مانند متن، و در حاشیهٔ «م» بدل آن نوشته: «جناب ایشان».

اجازه برای من[۱] مرا[۲] مأمور به التماس و یاددهی نمود، به خدمت آن جناب عرض نمودم که: اوّلاً آنچه از زبان خامه‌ام ریخته اینست[۳] ملاحظه فرمایند اگر تحریر من بر طرز و اسلوب مناسب در نظر اقدس درآید بر آن مطّلع شوم، و به هر حال می‌خواهم که بر حسن و قبح آن متنبّه شوم.

آن جناب به اجابت مقرون فرمود و امر نمود که تا عبارت رسالهٔ مصنّفهٔ خود را به خدمت آن جناب به معرض عرض رسانیدم. آن جناب در اثنای استماع عبارتش فرمود که: این متانت و[۴] طرز تحریر و اسلوب تقریر[۵] چنان نمی‌نماید[۶] که شخصی در ابتدای حال تصنیف کند.

بالجمله در آن اوان[۷] به سبب غلبهٔ خفقانیّت بر مزاج آن جناب اتمام ملاحظهٔ آن رساله در التوا ماند، و آن جناب به جناب اخوی الأعظم الأوحد الأمجد جناب سلطان العلماء سیّد محمّد ـ دام ظلّه العالی ـ ارشاد فرمودند تا بر تحریر من نظر فرمایند و کیفیت حال آن به عرض آن جناب رسانند.

جناب اخوی الأمجد حسب الأمر به عمل آوردند، لیکن از جهت آنکه از جمیع برادران کوچک‌تر بودم نمی‌خواستم که حال تبحّر و جودت تحریر و لیاقت من ظاهر شود. انتهی ما سمعناه منه ـ دام ظلّه العالی.

و أیضاً آن جناب مستطاب در اجازهٔ خود که از برای جناب مستطاب اُستادنا المعظّم و سیّدنا[۸] المکرّم، اورع ازهد، علّامی فهّامی، فخر الحاضر والبادی، ابن المرحوم المقدّس الفاضل سیّد مهدی ـ طاب ثراه ـ، جناب عمدة العلماء سیّد[۹] محمّد هادی ـ دام ظلّه العالی ـ نوشته‌اند، می‌فرمایند که: والد ماجدم با سائر افاضل طلّاب

---

۱. «ع»: ـ من.
۲. «ق»: ـ مرا.
۳. «ق، ع»: ریخته است.
۴. «ع»: ـ و.
۵. «ع»: تحریر.
۶. «ق، ع»: نمی‌ماند.
۷. «ع»: «آوان» مکرر گذشت که آوان جمع أوانست به معنی اوقات.
۸. «ع»: «سناد» بدل «و سیّدنا» و نیز در متن «ه» و در حاشیهٔ آن به مانند متن تغییر یافته است.
۹. «ع»: السیّد.

را ترغیب و تحریص بر بذل جهد در استنباط مسائل می‌فرمود، و امر به نظر کردن در دلائل می‌نمود و می‌فرمود که من سبیل علم دین و طریقهٔ رشد را واضح ساخته‌ام، و در تأسیس فقاهت و اجتهاد و ترویج علوم ائمهٔ امجاد ـ صلوات الله علیهم ـ درین بلاد سعی بسیار نموده‌ام، و می‌ترسم که به مرور زمانهٔ قلیل بعد از من این آثار از میان شما محو شود.

پس همچو نصائح آن جناب غفران‌مآب عمل نمودم، و در همان اوان[1] دامن همّت را از ساق جهد فراداشته، با وصف حداثت سنّ خود به تألیف بعض رسائل أنیقه و مسائل دقیقه پرداختم که از آن جمله رسالهٔ ***تجزّی فی الاجتهاد***، و مسألهٔ شک در دو رکعت اولیین، و مسألهٔ تقلید اموات است، و بعض از آن را به عرض جناب غفران‌مآب رسانیدم. پس آن جناب تحسین آن نمود و فرمود که این کلام مثل کلام فاضلی ماهر است که از جملهٔ کاملین باشد، و نقصی که در کلام مبتدیان از اهل تصانیف واقع می‌شود در آن یافته نمی‌شود.

و أیضاً می‌فرمایند که: من مدّتی اقتباس از انوار افاضل[2] والد ماجد خود نموده‌ام، و هم زمانی دراز به خدمت جناب برادر معظّم خود، یعنی جناب مولانا و مقتدانا مجتهد العصر و الزمانی سلطان العلماء سیّد محمّد ـ دام ظلّه الله تعالی ـ که بزرگترین برادرانم است، استفاده نموده‌ام، و روایت کتب جمیع علوم از آن جناب دارم[3]. و میان من و آن جناب، سه برادر ـ یعنی جناب سیّد علی و جناب سیّد حسن و جناب سیّد مهدی علیهم الرحمه ـ بودند، و من پنجم ایشان و کوچک‌ترین ایشان بوده‌ام.

و برادرم سیّد مهدی مرحوم که به خدمت جناب والد غفران‌مآب همدرس من بود به ملاحظهٔ حال تحریر و تصنیف من از راه کرم اخلاق خود می‌فرمود[4] که: ترا

---

۱. «ق، ع»: «آوان» که جمع أوان است مکرر مقدم شد.

۲. در نقل ***ورثة الأنبیاء***: إفاضات.

۳. فقرهٔ «است استفاده نموده‌ام... آن جناب دارم» از «ع» افتادگی دارد.

۴. «ع»: می‌فرمودند.

مستقل‌الرأی و مستبدالنظر می‌یابم و رأی خود را بر استقلال و استقرار نمی‌بینم. من می‌گفتم که: این معنی از فرط ذکای شماست؛ زیرا که به اقصی مدارج فطنت و صفای ذهن فائز شده‌اید.

و چون اخی سیّد مهدی موصوف در سنّ بست و سه سالگی از دنیا رفت[۱] بر جناب والد ماجد من و هم بر من انواع آلام و غموم در فراقش طاری شد. پس صبر نمودم و برخی از افادات او را جمع کردم و مسوّدات آن مرحوم را به قالب بیاض درآوردم. انتهی ملخّص کلامه ـ أدام الله أیّامه.

و أیضاً آن عالی جناب در اجازهٔ خود که از برای فرزند ارجمند و ارشد و[۲] اکرم خود علّامی فهّامی، ممتاز العلماء، فخر المدرّسین، فقیه متقی اورع اکمل جناب سیّد محمّد تقی ـ دام ظلّه العالی ـ نوشته‌اند، می‌فرمایند که: من در ابتدای تحصیل و هم در منتهای آن به خدمت جناب غفران‌مآب والد ماجد خود قرائت علوم نمودم، و در آن اثنا بعض عِلَل و أسقام عارض حال آن جناب شد که به سبب آن در آن ایّام از افادهٔ درس باز ماند[۳]، و درس مرا بر جناب اکمل ابجل، قدوة الفقهاء، أُسوة المجتهدین، عمدة العلماء وزبدة المتکلّمین، أخي معظم ممجّد اوحد جناب[۴] سیّد محمّد ـ أدام الله إفاداته، وأیّده بتأییداته، وأفاض علی البریة من برکاته ـ محوّل فرمود. پس مدّتی طویل در خدمت آن جناب به تحصیل علم معانی و بیان از علوم عربیّه و بعض علوم حکمیّه و فنون رسمیّه و برخی از علوم دینیّه اشتغال داشتم، و از تصانیف آن جناب کتاب *سیف ماسح* را ـ که ماسح أعناق نواصب لئام و منطوی بر ابطال غسل پاها در وضو و اثبات مسح أقدام به بیانات مفصحه عن المرام است ـ، پیش آن جناب قرائت نمودم.

و نیز به خدمت آن جناب در علم منطق کتاب *سلّم العلوم* و شرح آن تصنیف مولانا حمدالله سَنْدِیْلْوی را قرائت نمودم.

پس بعد از آنکه جناب غفران‌مآب علّامهٔ آفاق والد ماجدم ـ علیه الرحمه ـ از

---

۱. «ع»: برفت.
۲. «م، ه»: ـ و.
۳. «ع»: مانده.
۴. «ع»: + مستطاب.

مرض إفاقه یافت، درس من به خدمتش عود نمود، و پیش آن جناب از تصانیف أنیقه‌اش کتاب *مرآة العقول* را که ملقّب به *عماد الإسلام في علم الكلام* است خواندم. و آن کتابی کبیر و جامع مجامع علم و حاوی مزایای حکم در ردّ کلام امام سنّیان از اشاعره مسمّی به فخرالدین رازی و ابطال مقالات سائر اهل مذاهب باطله است، قرائت نمودم. و برخی از کتب حدیث مثل *شرح اربعین* شیخ بهاء الدین عاملی و اصول کتاب *کافی* و فروع کتاب *منتقی الجمان* را به خدمت آن جناب گذرانیدم.

و من از آن جناب هم بلا واسطه به اجازهٔ آن جناب روایت کتب جمیع علوم شرعیّه و عقلیّه دارم، و هم به واسطهٔ جناب اخی معظّم سابق الوصف ـ أدام الله ظلّه العالی ـ به اجازه عالیه‌اش روایت می‌کنم. انتهیٰ.

و أیضاً می‌فرماید که: با وجودی که من در عنفوان شباب خود بر تصنیف و تألیف حریص بودم مرا کمتر اتّفاق آن افتاد[1]، و آنچه از من از قسم کتب و رسائل و تعلیقات و حواشی و تحقیقات مسائل به قالب تألیف درآمده قلیل است. و سببش آنکه عوائق زمانه که گردش آن بر خلاف مراد می‌باشد، مانع حصول من به این مطلب گردید. علاوه آنکه بعد از وفات جناب والد ماجدم ـ أحلّه الله دار الکرامة ـ افاضل مؤمنین و اماثل اهل دین از هر جانب به من رجوع نمودند و استدعای درس از من نمودند. پس به جهت اشتغال به تدریس و مباحثهٔ ایشان از تصنیف و تألیف متعذّر ماندم، و با این همه مبتلای عِلَل و أسقام جسمانی و تراکم هموم و آلام روحانی بودم. پس در بقیهٔ اوقات انتهازِ فرصت می‌نمودم و شغل تتبّع احکام شرعیّه و تألیف مسائل فقهیّه را واجب می‌دانستم؛ لهذا دامن همّت به جدّ و جهد فرا داشته شروع به تصنیف کتاب *مناهج التدقیق ومعارج التحقیق* بر وجه انیق و طرز رشیق نمودم، و آن را از تحقیق دلائل و تنقیح مسائل ـ یعنی مسائل نماز ـ مملو ساختم، و نقض و ابرام اقوال مختلفه را به نهجی در آن آوردم که پسند طبایع اهل بصیرت گردید، و غالب که شمّه[ای] از تدقیقات آن در دفاتر تصنیفات علمای اعلام

---

۱. «ع»: بود.

یافته نشود، و به سبب لحوق بعض امراض و عروض بعض اعراض نوبت اتمام آن کتاب نرسید، و ضعف قوی و بنیان جسمانی و اندوه و احزان روحانی عارض حالم گردید.

پس کتاب *وجیز* را بر نمط *فائق* از برای تو در صغر سنّ تو ـ یعنی فرزند ارجمند خود که جناب سابق الألقاب سیّد محمّد تقی دامت افاداته است ـ تألیف کردم، و شطری وافی از آن ـ یعنی احکام طهارت ـ را املا نمودم.

پس هرگاه جماعت مقلّدین الحاح به من کردند به تألیف *روضة الأحکام* که به عبارت فارسی است، و دیگر رسائل متفرّقه اشتغال نمودم، و به سبب شواغل فرصت اتمام آن نیافتم. (تا اینجا خلاصهٔ کلام فیض‌نظام آن مرجع علمای عظام ـ لا زال مؤیّداً بتأییدات الله الملك العلّام ـ بود.)

و شرائف حالات و معارج کمالات آن عالی جناب زیاده از آنست که درین مقام احصای آن توان نمود.

همیشه آن جناب در اشغال دینی و نشر معارف یقینی مشغول می‌باشند[۱]. با وجودی که به[۲] نهایت نقاهت و ضعف و نحافت به جسم شریفش راه یافته اوقات شبانه‌روزی را در تدریس علوم و تصنیف کتب و افتای مسائل مردم و تردّد به سوی مسجد به جهت نماز جمعه و جماعت و وعظ و عیادت مرضای مؤمنین و انجاح مرام محتاجین و مساکین مصروف داشته‌اند. در سائر فضائل گوی سبقت از علمای زمان و فقهای دوران ربوده‌اند. در مدارج عالیهٔ حلم و مروّت و تواضع، و ترحّم بر خلائق، خصوصاً ایتام و أرامل و غربا و فقرای مؤمنین، و مراتب متعالیه ثقه و تقوی و ورع و زهد و عبادت و ابتغای مرضات الهی و حفظ شرع رسالت‌پناهی و ترویج دین مبین و نشر طریقهٔ ائمّهٔ طاهرین و قوّت قدسیّه استنباط احکام فقهیه و ملکیّهٔ[۳] اجتهاد در مسائل شرعیّه عدیل و نظیر خود ندارند.

محامد اخلاق و محاسن اشفاق آن جناب نسبت به هر یک از اقاصی و ادانی با

---

۱. «ع»: می‌باشد.
۲. «ع»: ـ به.
۳. کذا.

وصف هجوم اهل حوائج و اشغال[۱] متشتّته به حدّیست که جمعی از اهل دیار عرب و عجم که صحبت علمای آنجا را یافته وارد این دیار شده فیض‌یاب خدمت آن جناب شده‌اند، اعتراف دارند که این فضائل عدیده و خصال حمیده و اخلاق پسندیده که در ذات بابرکات این عالی حضرت مجتمع است، در احدی از علمای عرب و عجم نیافته‌ایم.

و بالجمله «عیان را چه بیان»؟! احدی از مؤالف و مخالف و خواص و عوام را در فضائل ذاتی و صفاتی آن جناب ـ که در اعلای مراتب کمال است ـ، کلامی نیست.

جناب مستطاب مجتهد العصر و الزمانی سابق‌الألقاب ـ دام ظلّه العالی[۲] ـ جمیع امور دینی و دنیوی را مفوّض بر رای بیضاضیای آن جناب فرموده‌اند. و آن جناب با این همه فضائل لا تُحصیٰ همیشه در پاس آداب[۳] خدمت و اطاعت جناب سابق‌الألقاب به درجهٔ غایت مصروف می‌باشند[۴]، و سوای مرافعه و فصل و قضایای[۵] دعاوی فیما بین مردم ـ که مختص به جناب سابق الألقاب است ـ در به‌جاآوری سائر اشغال دینیّه و دنیویّه و انصرام جمیع امور مرجوعه، از تدریس و افتای مسائل و تقسیم زکات و غیر آن، مشقّت عظیم به کار می‌برند، بلکه گاه است که هم متوجّه مرافعه بعض مردم می‌شوند[۶].

[جایگاه سیّدالعلماء نزد حکّام]

و پادشاه دین‌پناه ثریّاجاه مصلح‌الدین ابوالظفر محمّد امجدعلی شاه ـ طاب ثراه ـ نهایت اعتقاد و حسن و ارادت به خدمت آن جناب داشت، و در سائر[۷] اموری که جناب مجتهد العصر و الزمانی را به آن گرامی می‌داشت، اشتراک آن جناب را مرعی می‌فرمود. از آن جمله آنست که مُهر به نام نامی آن جناب مشتمل بر خطاب مستطاب «حاوی علوم دین، حامی سادات و مؤمنین، حافظ احکام إله، مجتهد

---

۱. «ع»: اشتغال. و نیز در مورد قبلی.
۲. در نقل *ورثة الأنبیاء* از *تذکرة العلماء*: + از مدتی مدید.
۳. «ع»: ادب و آداب.
۴. «ع»: می‌باشد.
۵. «ع»: + و.
۶. «ع»: شوند.
۷. «سائر» در اینجا به معنایِ همه و جمیع است. (جویا جهانبخش)

العصر، سیّد العلماء» منقوش فرموده به خدمت آن جناب فرستاد، و منشیان دفتر را مأمور فرمود که این لقب را برای آن جناب می‌نوشته باشند، و خلائق بسیار از اهل استحقاق عصر در اکثر ازمنه، خصوصاً در زمان آن پادشاه دین‌پناه، به توجّه آن جناب از حوادث دهر و بلای فقر امان یافته، کامیابِ انجاحِ حاجات خود شدند.

[جایگاه سیّدالعلماء نزد علماء]

علمای عتبات عالیات از معاصرین، همیشه سلسلهٔ مودّت و مکاتبات به آن جناب دارند، و آن جناب را مثل مولانا مجتهد العصر و الزمانی سابق‌الألقاب به کمال تعظیم و احترام در مراسلات خود یاد می‌کنند، و اذعان به غایت فضل و تبحّر و اجتهاد آن جناب دارند، و طالب مصنّفات و شائق افادات آن جناب می‌باشند، و به ملاحظهٔ آنچه‌از تصانیف آن جناب تا ایشان رسیده است، مدایح و ثناهای بسیار در مراسلات خود به آن جناب نوشته‌اند. و حق آنست که هر قدر که کسی مدایح آن جناب را اظهار نماید، هر آنچه بر اعتراف آن درآید، بلا مبالغه دون مرتبهٔ آن جناب است.

تصانیف عالیه‌اش شاهد حال تفوّق آن جناب بر سائر علمای زمان و فقهای دوران است، و مشاهدهٔ حالات قدسی‌صفاتش مغنی از بیان.

حق تعالی آن جناب را بر سر سائر مؤمنین به صحّت و عافیت و علوّ مراتب سلامت با کرامت داشته، از حوادث زمان و مکاره دوران در حفظ و امان خود دارد ـ بحقّ محمّد وآله الأمجاد.

[ابیاتی در مدح سیّدالعلماء]

شمّه[ای] از صفات عالیهٔ آن جناب را یکی از افاضل تلامذهٔ آن عالی‌حضرت چنین به نظم آورده؛ نعم ما قال ـ دام فضله[1]:

حسین آن شب‌چراغ گوهر علم — کلامش آب و تاب گوهر علم

---

۱. «ق»: + شعر.

ز فیضش مسکن اسلام آباد ز عقلش خرمن اوهام برباد
جمالش مایهٔ انوار ایمان کمالش یوسف بازار ایمان
خصالش نافهٔ مشک تتار است ز اخلاق محمّد یادگار است
به رفعت چرخ اطلس مسند او هنوز از خاکساری خم[1] قد او
به وعظ و درس و فتوا و عبادت به تصنیف و به تمریض و عیادت
به انجاح مرام دلفکاران به اعزاز مقام خاکساران
فراغ از صبح تا شامش نباشد ز شب تا روز آرامش نباشد
فقیهٌ کاملٌ فردٌ وحید حمید مِدْرهٌ[2] حبر مجید
تبحّر في الأُصول والفروع وبالغ في التواضع والخشوع
له نور تفتّق في البلاد وأشرق في سماء الاجتهاد
وفوق جبهته[3] أثر السجود کنجم طالع عند السعود
له خُلق عظيم کالنبيّ وطبع مدهش لأبي[4] علي
يفور[5] من النكات بفكر ساعة بما يلهو بأفكار الجماعة
ويدرك عند شغل دنيوي خفايا العلم بالنّظر الجلي
معارجه على فلك الفخار[6] بدت كالشمس في نصف النهار

[سلوک سیّدالعلماء به روایت مؤلّف]

مؤلّف حقیر کثیرالتقصیر که در ظلّ عاطفت آن جناب از حوادث زمان امان یافته، اکثر اوقات در جملهٔ حاشیه‌نشینان بساط فیضْمناط آن جناب حاضر خدمت سراپابرکت می‌باشد، گاهی آن جناب را مصروف استراحت و بی‌شغلی نیافته.[7]

---

۱. «م، ع»: ـ خم.
۲. المِدْرَه: السيّد الشريف. وزعيم القوم وخطيبهم المتكلّم عنهم. والمحامي.
۳. كذا في «ق، م» و في سائر النسخ: «جهته». والظاهر «جَبينه» كما تقدّم في ص ۱۵۱.
۴. در نسخ: لالی.
۵. «هـ»: يفوز.
۶. «م، ع»: الفجار.
۷. در نقل *ورثة الأنبياء* از *تذكرة العلماء*: + همیشه.

عادت آن جناب است که قبل از طلوع صبح به مسجد برای نماز جماعت تشریف می‌برند و تا مدّت انتظار وقت نماز مشغول اذکار و صلوات مستحبّه می‌شوند، و چون بعد از ادای نماز صبح و تعقیبات مراجعت به اندرون خانهٔ فیض کاشانه می‌فرمایند اکثر روزها مصروف شغل تألیف و تصنیف[۱] و ملاحظهٔ قراطیس ضروریّه می‌باشند[۲]، تا آنکه روز بالا می‌شود، پس رونق‌افزای بیرون خانه می‌شوند، و مردم بسیار از افاضل طلبهٔ علوم و اهل استفتا و ارباب حوائج هجوم می‌آرند، به هر یکی از ایشان حسب وسعت وقت توجّه و التفات می‌فرمایند، ساعتی به تدریس، و مدّتی به تحریر جواب مسائل، و زمانی به ملاحظهٔ معروضات اهل حوائج، و لمحه[ای] به حاضرشدن در خدمت جناب برادر معظّم خود ـ دام ظلّه العالی ـ مشغول می‌شوند.

و همچنین هر روز بعد از زوال شمس تا اواخر روز مصروف تردّد به سوی مسجد به جهت نماز ظهرین و حضور در خدمت جناب ممدوح و تدریس فضلا از طلبهٔ علوم و دیگر اشغال امور خیر می‌باشند[۳]. و همیشه التزام وعظ بعد از نماز عصر روز جمعه و دوشنبه و پنجشنبه دارند. و در ایام ماه رمضان غُرّه تا آخر ماه مواعظ و نصایح شریفه و افادات منیفه[۴] از تفسیر و احکام و تصحیح عقائد و تبیین حقائق و توضیح دقائق به سمع حاضرین می‌رسانند.

هرگاه که رونق‌افزای بیت‌الشرف می‌شوند [متوجّه][۵] تدریس بعضی از فرزندان سعادت‌نشان می‌گردد.

بسا است که نمازهای نافلهٔ ایّام و لیالی را در اندرون خانه به جا می‌آوردند[۶].

تردّد[۷] آن جناب برای مشایعت جنازه و نماز بر اموات مؤمنین و عیادت بیماران و غیر آن هرگاه اتّفاق اطّلاع به حال ایشان می‌شود، علاوه بر آنست.

---

۱. «ه، ق»: و تألیف!
۲. «ع»: می‌باشد.
۳. «ع»: می‌باشد.
۴. «ع»: أنیقه.
۵. از نقل *ورثة الأنبیاء* از *تذکرة العلماء*.
۶. «ع»: می‌آورند.
۷. از نقل *ورثة الأنبیاء* از *تذکرة العلماء*. و در نسخ: نزد.

و همچنین هر شب بعد از نماز مغرب و عشا تا زیاده از یک پاس شب گذشته رونق‌افزای مجلس مستفیدین و مصروف درس و افادهٔ تصانیف عالیه و التفات به اهل حوائج و إفتای مسائل می‌باشند، بلکه بعضی شبها تا قریب نصف شب گذشته نوبت [این صحبت][1] فیض‌درجت می‌باشند.

بالجمله آن جناب مؤیّد به تأییدات ربّانی و مهبط فیوضات یزدانی‌اند، و اگر نه طاقت بشری کجا وفا می‌کند که کسی متحمّل این همه مشقّتهای دینیّه و دنیویّه تواند بود؟! گویا حق تعالی خصال مَلَکی به آن جناب عطا فرموده است که غیر از اشغال[2] و اعمال مستحبّه کمتر است که متوجّه لذّات مباحه[3] شده باشد، و از اکل و شرب و نوم به قدر اقل کفایت می‌کنند.

و خوارق عادات و کرامات که از آن جناب به ظهور رسیده و همچنین رؤیای صادقهٔ مؤمنین که در باب آن جناب به وقوع آمده اگر ذکر نموده شود، محتمل[4] است که ناواقفان حمل بر مبالغه کنند؛ لهذا اعراض از آن نموده شد.

لااقل از جمله تأییدات الهی در حقّ آن جناب، آنست با این همه کثرت اشغال و تشتّت بال از اوقات شریفه‌اش ـ که شمّه[ای] از آن مذکور شد ـ، تصانیف آن جناب در مباحث حقایق کلامیّه و هم دقائق و استدلالات فقهیّه به اقصیٰ درجهٔ متانت و فصاحت و بلاغت و براعت است، و بر تصانیف علمای متقدّمین و متأخّرین و معاصرین تفوّق دارد.

[آثار و تألیفات سیّدالعلماء]

[۱ ـ ۳] و از جمله تصانیف آن جناب رسالهٔ ***تجزّی فی الاجتهاد***، و مسألهٔ تقلید اموات، و مسألهٔ شک در دو رکعت اولیین است که در زمان حداثت سنّ خود تصنیف فرموده‌اند، چنانکه در کلام آن جناب گذشت.

---

۱. از نقل ***ورثة الأنبیاء*** از ***تذکرة العلماء***.
۲. «ع»: اشتغال.
۳. از ***ورثة الأنبیاء***، و در نسخ: مباحثه.
۴. از نقل ***ورثة الأنبیاء*** از ***تذکرة العلماء*** و در نسخ: متحمل.

[۴] و دیگر کتاب *مناهج التدقیق ومعارج التحقیق*[۱] است که بعد از وفات جناب غفران‌مآب، والد ماجد خود، به تصنیف آن پرداخته، و مقصد ثانی آن ـ که در احکام متعلّقهٔ صلاة یومیه است ـ به قالب بیاض رسیده، از بیان اوقات نماز پنجگانه تا بیان احکام سلام نماز در یک مجلّد ضخیم است و باقی هنوز نوشته نشده، و آن کتابی عدیم‌النظیر مشتمل بر استدلالات أنیقه و تحقیقات دقیقه است.

بر زبان یکی از حجّاج معتمدین ـ که ازین جا کتاب مذکور را به خدمت جناب عالی‌حضرت مجتهد ایران جناب مرحوم سیّد باقر محمّد[۲] رشتی طاب ثراه به طریق [تحفه][۳] از جانب آن جناب برده بود ـ مسموع شد که می‌گفت که در وقت رفتن به آن صوب چون به بلدهٔ مسقط رسیدم کتاب مذکور با من بود، اتّفاقاً شیخ سلیمان نامی[۴] ـ که از اکابر علمای آنجا است ـ، بر آن کتاب مطّلع شده از من استعارهٔ آن نمود. چون عجلت در سفر از آنجا داشتم عذر کردم. شیخ مذکور به الحاح پیش آمده مستدعی قیام من شد و مهلت مطالعهٔ کتاب از اوّل تا آخر خواست، و هر روز به قدر امکان مشغول تصفّح آن بود، و مدح بسیار می‌فرمود که چنین کتابی در فقه استدلالی به حسب متانت و نظم و اسلوب و استحکام ادلّه و جودت کلام در تصانیف علما نایاب است، و با این همه به حسب خوبی عبارت و نسق الفاظ در مرتبه‌ایست[۵] که تألیف آن غیر از علمای عرب مستبعد می‌نماید، و هرگز ظاهر نمی‌شود که از تصانیف اهل هند است.

چون تمام کتاب را مطالعه فرمود، به اشتیاق و اصرار تمام مکلِّفِ من شد که کتاب را نزد او بگذارم. چون امانت بود مسؤول او را اجابت نکردم و اظهار حال آن بردن به خدمت مجتهد سابق الذکر نمودم. باز شیخ سلیمان ـ که شیفتهٔ آن کتاب

---

۱. نسخه‌ای از آن در کتابخانهٔ فرزندش ممتازالعلماء به شمارهٔ (۴۸۵) و نسخه‌ای دیگر در کتابخانه ملی، تهران، به شمارهٔ (۳۵۰۹/ع) (فهرست، ج ۱۶، ص ۱۸) شامل مقصد دوم مبحث صلاة با حواشی «منه دام ظلّه» و اهداء آن توسّط مؤلّف به سیّد عبدالله به سال ۱۲۶۲ در لکهنو موجود است. و در *حرکة التألیف*، ص ۳۵۶ نسخه‌ای از المکتبة الهندیة ۱۸۵۱، بنغال p/۹۹۱ را شناسانده است.

۲. «ع، م»: ـ محمّد.

۳. از *ورثة الأنبیاء*.

۴. در نقل *ورثة الأنبیاء*: شیخ سلیمان بحرانی.

۵. در نسخ: است.

شده بود ـ مستدعی مهلت استکتاب آن گردید، لیکن اتّفاق اجابت آن هم از جانب من نشد، و او به جهت نیافتن نسخهٔ این کتاب در غایت حسرت و افسوس بود. و من به حسب «المأمور معذور» آن کتاب را به ایران برده به خدمت جناب مرحوم سیّد باقر رشتی رسانیدم. انتهت الحکایة.

و چون حال اشتیاق شیخ مذکور را نسبت به آن کتاب شنیدند، نسخه[ای] از آن نویسانیده برای او به مسقط فرستادند.

[۵] و دیگر از تصانیف آن جناب *وجیزرائق* است که از برای فرزند اوسط ارشد خود ـ چنانکه در کلام آن جناب گذشت[۱] ـ تصنیف فرموده‌اند و باب طهارت از آن نوشته شده و باقی ناتمام مانده. و آن نیز کتابی عدیم‌النظیر است[۲].

[۶] و دیگر رساله[ای] در بیان مسألهٔ اصالت طهارت است[۳].

[۷] و دیگر *حاشیهٔ شرح کبیر* جناب سیّد علی طباطبائی بر کتاب الصوم و بر کتاب الصدقة و الهبة است[۴].

[۸] و دیگر رسالهٔ *وسیلة النجاة* فارسی در اصول دین که تا اواخر مبحث نبوّت نوشته‌اند.

[۹] و دیگر کتاب *روضة الأحکام*[۵] در فقه که آن هم فارسی است. و چندین مجلّد از آن ـ أعنی باب طهارت و باب صلاة و باب صوم و باب میراث ـ به قالب تصنیف و تبییض و طبع درآمده است، و از باب حج هم قدری نوشته شده و باقی ناتمام است.

[۱۰] و دیگر رسالهٔ مبسوطه در احکام میراث که عربی است.

---

۱. «ع»: کلام او گذشته است.

۲. نسخه‌ای از آن در کتابخانهٔ فرزندش ممتاز العلماء به شمارهٔ (۴۲۰) و نسخهٔ دیگر ظاهراً از همین کتاب در همین کتابخانه به شمارهٔ (۴۱۱) شناسانده شده است.

کتاب *الوجیز الرائق* در لکهنو به سال ۱۲۶۵ و در سال ۱۲۷۹ در لکهنو به همراه *ارشاد المبتدی* ممتاز العلماء به چاپ رسیده است.

۳. این رساله با تقریظ صاحب *ضوابط الأُصول* چاپ شده و از همین چاپ نسخه‌ای در کتابخانهٔ زنگی پور به شمارهٔ (۲۸/۲) شناسانده شده است. و در *حرکة التألیف*، ص۳۵۶ از چاپ حاج ولی محمد، لکهنو یاد کرده است که شاید همین چاپ باشد.

۴. دو نسخه از آن در کتابخانهٔ فرزندش ممتازالعلماء به شماره‌های (۳۱، ۲۵۷) موجود است.

۵. نسخه‌هایی از آن در کتابخانه ممتاز العلماء به شمارهٔ (۳۵۶) و آستان قدس به شمارهٔ (۲۰۹) (فهرست دویست و سی نسخهٔ خطی) و گنجینهٔ خطی و هنری تالپوران به شمارهٔ (۸۵) معرفی شده است.

[۱۱] دیگر کتاب *افادات حسینیه* ملقّب به *فوائد*[۱] در تصحیح عقاید دینیه و تحقیق معنی عینیت صفات ربّ البریه، که عربی است و در ردّ اقوال مخترعهٔ[۲] شیخ احمد أحسائی و تلمیذش سیّد کاظم رشتی کربلائی و أتباع ایشان تصنیف فرموده‌اند، و هنوز اشتغال به تکمیل و تبییض[۳] آن دارند. و الحقّ که هیچ کتابی از کتب کلامیّه به متانت مضمون و جودت بیان و رفعت تحقیقات آن نمی‌رسد.

[۱۲] و دیگر کتاب *حدیقهٔ سلطانیه در مسائل ایمانیه*[۴] که فارسی است، که[۵] به فرمایش سلطان جنّت‌مکان ابوالظفر مصلح‌الدین پادشاه عادل ثریّاجاه محمّد امجدعلی شاه ـ طاب ثراه ـ تصنیف فرموده‌اند. و آن را مشتمل بر دو مقصد ساخته‌اند: مقصد اوّل در بیان اصول عقائد حقّه از معرفت توحید و عدل و نبوّت و امامت ومعاد، و مقصد ثانی در احکام شرعیهٔ فرعیه از عبادت و طاعات. و آن کتابی عدیم‌المثال و کثیرالانتفاع است، لیکن[۶] مقصد اوّل از آن تا آخر مباحث نبوّت ـ که یک مجلّد ضخیم است ـ به قالب تبییض درآمده، و مبحث امامت را

---

۱. نسخه‌ای از *فوائد* در کتابخانهٔ فرزندش ممتاز العلماء به شمارهٔ (۱۱۴) و کتابخانهٔ مولانا آزاد دانشگاه اسلامی علیگر به شمارهٔ (Arabic Rel. univ ۳.۹۷) و تصویری از آن در مرکز میکروفیلم نور ـ دهلی نو، به شمارهٔ (۱۵۲۳) و کتابخانهٔ آستان قدس، ش (۵۰) (فهرست دویست و سی نسخهٔ خطی).

۲. «ع»: ـ مخترعه.

۳. در نسخ: تبیض. و نیز در مورد بعدی، و در نسخهٔ «هـ» بر روی «یـ» همزه گذاشته شده است و ممکن است «تبئیض» خواند شود.

۴. چاپ شده است در لکهنو، ۱۳۰۴ هـ. ق. مطبع بستان مرتضوی، ۵۲۴ ص (فهرست کتاب‌های فارسی چاپ سنگی و کمیاب کتابخانهٔ گنج بخش، ص ۱۰۳۱) و نیز به سالهای ۱۳۱۵ و ۱۲۶۹ و ۱۲۶۵ چاپ شده است (*مرآة الکتب*، ج ۱، ص ۴۶۸؛ *مؤلّفین مشار*، ج ۲، ص ۷۳۷) چاپ سال ۱۲۶۵ در نزدم موجود است. نسخه‌هایی از آن در: کتابخانهٔ فرزندش ممتاز العلماء به شماره‌های (۳ و ۲۹ و ۶۶) با مهر تملک ممتاز العلماء بر دو نسخهٔ نخست شناسانده شده است و در کتابخانهٔ آیة الله مرعشی به شماره (۱۳۲۷) و کتابخانهٔ آیة الله گلپایگانی به شماره $\frac{۳۳}{۱۰}$ و کتابخانهٔ زنگی‌پور به شمارهٔ (۴۳) و کتابخانهٔ راجه محمودآباد به شمارهٔ (۳۳) کلام، مناظره، عقاید، و به شمارهٔ (۳۴) فقه، نسخهٔ اخیر به خط مؤلّف.

۵. در نقل *ورثة الأنبیاء* از *تذکرة العلماء*: «و» بدل «که».

۶. «ق»: لکن.

شروع فرموده بودند[۱] که ناگاه آن پادشاه دین‌پناه ـ طاب ثراه ـ درین سال ـ که سنهٔ ثالثه وستّین بعد ألف ومئتین از هجرت است ـ به رحمت الهی پیوست. و به هر حال، آن جناب ـ به عون ایزدی ـ، عزم اتمام بقیهٔ آن کتاب دارند.

[۱۳] و از آنجا که آن جناب را در هر[۲] شبانه روز اتّفاق تحریر اجوبهٔ مسائل[۳] مرجوعهٔ متفرّقه از احکام عبادات و معاملات و غیر آن بسیار شده و می‌شود و بسا است که در توضیح و تبیین بعض مسائل اصولیّه و فروعیّه و بسط و تفصیل کماینبغی به کار برده‌اند، اگر همه‌اش جمع کرده شود چندین مجلّدات مبسوطه گردد. آیا در فهرست تصانیف جمعی از علمای متقدّمین و متأخّرین ـ که تراجم احوال ایشان گذشت ـ نظر نمی‌کنی که گاه است که جواب چند مسألهٔ خاص را نوشته‌اند و هر یکی از آن را رسالهٔ علیٰ حده شمرده‌اند؟ پس برین نهج اگر تصانیف آن جناب را حساب کنیم از حدّ شمار بیرون می‌رود، لیکن[۴] آن عالی جناب متوجّه جمع و تدوین آن نشده‌اند. و همچنین است حال مواعظ بلیغهٔ آن جناب که در اکثر ایّام سال، خصوصاً در ماه مبارک رمضان، از تحقیقات اصول و فروع و تفسیر و کلام به تقریر و تحریر درآورده‌اند.

[۱۴] از آن جمله تفسیر سورهٔ حمد است که بسیار مرغوب و مبسوط است.

[۱۵ ـ ۱۶] و تفسیر چند آیات از اوّل سورهٔ بقره و سورهٔ توحید.

[۱۷] و تفسیر سورهٔ ﴿هَلْ أَتیٰ عَلَی الإنسانِ حینٌ مِنَ الدَّهرِ﴾.

[۱۸] و تفسیر آیهٔ کریمه ﴿کنتم خیر أُمّة أُخرجت للناس﴾[۵] که متضمّن نقض کلام فخر رازی مصنّف *تفسیرکبیر* است[۶]، و همچنین فوائد بسیار مشتمل بر نصرت دین

---

۱. در نقل *ورثة الأنبیاء* از *تذکرة العلماء*: + و جزوی از آن نوشته بودند.

۲. «ع» و *ورثة الأنبیاء*: ـ هر.

۳. در کتابخانهٔ فرزندش ممتاز العلماء کتابی از وی با نام *أجوبة المسائل* که به سال ۱۲۷۲ تدوین یافته به شمارهٔ (۱۰۸) معرفی شده است. و در کتابخانهٔ مولانا آزاد دانشگاه علیگر هند کتابی به نام *مجموعهٔ مسائل* تألیف سلطان العلماء و سیّد العلماء و سیّد باقر رشتی به شماره (J. Per. ۳۵) شناسانده شده است. تصویری از آن در مرکز میکروفیلم نور ـ دهلی نو به شمارهٔ (۲۰۲۹) موجود است.

۴. «ق»: لکن.

۵. آل عمران (۳): ۱۱۰.

۶. نسخه‌ای از آن در کتابخانهٔ ناصریه، لکهنو به شمارهٔ (۱۱۲) کلام و عقاید، در ۶۶ ص، شناسانده شده است.

مبین و اثبات حق و یقین و هدایت مردم به توضیح احکام دینیّه و نصایح شافیه و ابطال اقوال فِرَق باطله در آن جمله است که عزم ترتیب و تدوین آن ملحوظ خاطر آن عالی جناب است ـ أدام الله عُلاه، وبلّغه إلی غایة ما یتمنّاه، بحقّ محمّدٍ خیر الأوّلین والآخرین وآله السادة الأکرمین صلواتُ الله علیهم أجمعین[۱].

[اولاد امجاد]

و حق تعالی آن جناب را سه پسر والاگهر کرامت فرموده که هر یکی در کمالی[۲] گوی سبقت از اقران و اماثل ربوده‌اند، و جامع فضل و تقوی و محامد صفات‌اند، و استفادهٔ علوم از خدمت آن عالی‌جناب نموده‌اند.

اوّل جناب تقدّس‌مآب سیّد علی حسین؛ که اکبر اولاد آن جناب است، و در اکثر علوم، خصوصاً علم طب، مهارت بسیار دارد، و اوقات شریف خود را مصروف عبادات و طاعات الهی دارد، و از جانب پادشاه زمان خاقان ابن الخاقان ابو المنصور ناصرالدین سلطان عالم محمّد واجدعلی شاه ـ خلّد الله ملکه وسلطنته ـ به خطاب «زین العلماء، عضد الدین» مخاطب شده[۳].

و **دوم** جناب فضیلت‌مآب، ورع ألمعی نقی[۴] متقی سیّد محمّد تقی؛ که ارشد و اعلم اولاد آن جناب و صاحب تصانیف و اجتهاد است؛ و از جانب آن جناب به

---

۱. در فهرست کتابخانهٔ ناصریه، لکهنو رسالة جواب وسؤال لحسین علی خان به شمارهٔ (۸۶) کلام و عقاید، و رساله جواب و سؤال دربارهٔ حضرت فاطمهٔ زهرا به شمارهٔ (۷۴) کلام و عقاید به او نسبت داده است. در **حرکة التألیف**، ص ۳۵۶ ***خطبات الجمعة والعیدین*** چاپ مطبعة نور بیهاول پور به اهتمام امجد حسین إله‌آبادی و حاشیه بر چغمینی نسخهٔ کتابخانه ممتاز العلماء را از آثار او برشمرده است.
بعضی آثار دیگر او در ***ورثة الأنبیاء*** به نقل از ***أوراق الذهب*** که در اینجا از آنها یاد نشده مذکور گردید.

۲. «ع»: کمال، «ه، ق، ع»: + و.

۳. «ع»: شد. در ***تکملهٔ نجوم السّماء***، ج ۱، ص ۱۲۹ ـ ۱۳۰: در حال حیات والد ماجد خود به عالم بقا ارتحال فرمود و داغ حسرت را بر دل اتقیا گذاشت در حسینیهٔ جدّ خود مدفون گردید.
پس از آن ماده تاریخی را به نقل از مفتی محمّد عبّاس شوشتری آورده که تاریخ آن «۱۲۷۴» است، و به تصریح مفتی محمّد عباس و در ***أوراق الذهب*** و نیز در ***نزهة الخواطر*** (ج ۷، ص ۳۳۰) به نقل از ***تکملهٔ نجوم السّماء*** سال «۱۲۶۴» را ضبط کرده‌اند ـ که گویا تصحیفی صورت گرفته است؛ زیرا می‌دانیم که سیّد العلماء به سال «۱۲۷۳» رحلت نموده‌اند.

۴. «ع»: ـ نقی. «م، ق»: تقی.

شرف اجازه و از جانب سلطان جنّت‌مکان به خطاب «فخر المدرّسین، ممتاز العلماء» امتیاز دارد. و ذکر[۱] شریفش علیٰ حده می‌آید ـ إن شاء الله المستعان.

سوم جناب مستطاب، جامع محاسن آداب، سیّد علی نقی است؛ که در اکثر علوم، سیّما در علم فرائض و حساب، مهارت تام دارد. و در تهذیب اخلاق و محامد خصال و تقوی[۲] و مروّت و عبادت و ترحّم به حال مؤمنین و سخاوت بر مساکین یگانهٔ آفاق است. و از جانب جناب مولانا ـ دام ظلّه العالی ـ انصرام تقسیم زکات و سائر امور محوّل به ذات اقدس اوست. و از جانب[۳] پادشاه مرحوم جنّت‌مکان ـ طاب ثراه[۴] ـ خطاب «زبدة العلماء، معین المؤمنین» مختص به جناب مقدّس اوست[۵].

---

۱. «ه، ق، ع»: ـ ذکر.
۲. «م»: + و محبّت.
۳. «ع»: طرف.
۴. یعنی أمجدعلی شاه، چنان که در *نزهة الخواطر* (ج ۷، ص ۳۳۴) کلام مؤلّف را توضیح داده است.
۵. در *نزهة الخواطر* (ج ۷، ص ۳۳۴) پس از نقل این مطلب از *تذکرة العلماء* می‌نویسد: قال علي أكبر الكشميري في *سبيكة الذهب*: إنّ أمجدعلي شاه كان يرسل إلى أبيه ثلاثمئة ألف من النقود كلّ عام، وكذلك كثيراً من الأقمشة والشالات على وجه الصدقات للقسمة، فكان أبوه يفوّض الكلّ إليه فلمّا طارت الأخبار بالأقطار توجّهت مطايا الآمال نحو سدّته فصار مقصداً ومرجعاً للعرب والعجم والكشامرة كانوا يحفونه ويزفونه ويرسلون ما يكنزون إلى أهليهم ويتعاملون بينهم، وللسيّد أربعة رباع متزيّنة بالديباج الرومي والمفارش الحسنة والزرابي الصينية والمساند الكاشانية والشالات الكشميرية والمراوح الطوال المعلّقة والخيل المسوّمة والسوابح المتوسّمة والأفيال السمينة الراسية والدباغر؟ الشامخة، وكان في كلّ مربع روض وحوض وتجاه الحوض عريشة موضوعة وحولها كراسي نفيسة، ولكلّ من الرباع أسماء: أوّلها بيت الفيوض، والثاني بيت الإنشاء، والثالث بيت الأجرى [كذا. لعلّ الصواب: الإجراء]، والرابع بيت القبوض، وكان على كلّ باب بوّاب، وكانت له ندماء ظرفاء، وكان يغدو ويروح كلّ صباح ومساء راكباً على الجواد وتارة على الفيلة، وتارة من الندماء على العجلة، ويقسم الزكاة والمال على الشيعة، وكان هكذا حاله مدّة من الزمان حتّى هبت عليه النكباء وقامت عليه القيامة فلا يكون حوله حاف ولا واف ولا رطب ولا جاف ولا من يترقب بالإسعاف ولا من يسمحه بالإلحاف. انتهى.
صدر الأفاضل در *مطلع أنوار*، ص ۴۰۵ آورده است: وی سفرهای متعددی داشت که سفر به رامپور وی بسیار مهم بود. در آن زمان نَوّاب کلب علی خان حاکم رامپور بود و تعصّب وی مشهور، امّا وی از مولانا علی نقی استقبال شایانی به عمل آورد و به عنوان مهمان شاهی از او پذیرایی کرد. وی در مهمانخانهٔ شاهی بدون هیچ خوفی اذان گفت و نماز را اقامه کرد. نَوّاب شنید ولی به احترام مولانا چیزی نگفت.
مولانا در ۲ رمضان ۱۳۱۱ وفات یافت.
مفتی محمّد عبّاس در *أوراق الذهب* (ص ۲۲۹) او را ستوده است.

حق تعالی هر یک از ایشان را تا ظهور حضرت امام صاحب العصر والزمان سلامت با کرامت دارادِ[۱] ـ بحقّ النبیّ وآله الأمجاد صلواتُ الله علیهم إلی یوم التناد.

[تلامذهٔ سیّدالعلماء]

و امّا سائر افاضل تلامذهٔ جناب ممدوح، سوای اولاد امجاد و اقارب والا نژاد آن جناب، پس زیاده از آنند که درین مقام احصای ذکر ایشان توان نمود، لیکن به مفاد «**لا یسقط المیسور بالمعسور**»[۲] اشاره به ذکر بعضی از ایشان ضمناً مناسب است.

[۱] پس بدان که از جملهٔ ایشانست، جناب تقدّس و فضائل‌مآب، سیّد محمّد عبّاس شوشتری ـ دام فضله ـ که از میان ایشان به شرف اجازهٔ آن جناب ممتاز است و صاحب کمالات عدیده و تصانیف کثیره است، چنانکه ذکر احوالش علیٰ حده خواهد آمد ـ إن شاء الله المستعان.

[۲] و دیگر از جملهٔ ایشانست، فاضل کامل، مدقّق نحریر، فقیه قلیل‌النظیر، جناب مولوی شیخ علی اظهر ـ سلّمه الله القدیر الأکبر ـ که در اکثر علوم، خصوصاً علم فقه و اصول فقه، شهرهٔ آفاق است. و تصانیف متعدده؛ مثل رساله در جواب معارضات بعض[۳] اخباریّین معاصرین و غیر آن که دارد، شاهد کمال فضل و تبحّر اوست. مدرّس عظیم‌الشان و مقدّس رفیع‌المکان است.

[۳] و هم از جملهٔ ایشان بود، جناب سیادت و کمالات‌مآب، مولوی سیّد غنی نقی مرحوم؛ که در اکثر علوم، سیّما در فنون ادبیّه و درسیّه و معقولات و لغت عرب و غیر آن[۴]، تبحّر عظیم داشت. در صفای ذهن و جودت قریحه و کمال ذکا و نقاوت طبع، گوی سبقت از اقران ربوده، گاهی[۵] مباحث کلامیه زبان دُرر[۶] بیان را آشنا نفرموده مگر آنکه جانب مقابل را ملزم فرموده.

---

۱. «ع، م»: دارد.
۲. حدیث در ص ۲۰۹ گذشت.
۳. «ع»: + از.
۴. فقرهٔ «سیّما در فنون ادبیه و درسیه و معقولات و لغت عرب و غیر آن» از «ع» افتادگی دارد.
۵. در اینجا یعنی: هیچ وقت. (جویا جهانبخش)
۶. «ع»: دُر.

بسیار مقدّس و محتاط بود و به زیور علم و حلم آراسته و به حلیهٔ صلاح و تقویٰ پیراسته بود، و با این همه تهذیب اخلاق و انکسار نفس[۱]، تواضع و فروتنی زائدالوصف داشت. جمعی کثیر از طلبهٔ علوم از فیض درس او مستفید شده به کمال فضل رسیدند.

اشفاق بسیار به حال مؤلّف نحیف داشت، و در بدایت حال برخی از کتب درسیّه و فقهیّه به خدمت فیض‌درجتش گذرانیده‌ام و تطفّلاً داخل مستَقْبِسان انوار افاداتش بوده‌ام، لیکن[۲] به سبب حوادث زمان و عوایق دوران از اهتمام تحصیل بی‌بهره ماندم و از خدمت عالیه‌اش دور افتادم.

تا آنکه آن قدوهٔ ارباب فضل و تقدّس در ماه رجب سنهٔ یکهزار و دوصد و پنجاه و هفت[۳] هجری به رحمت حق پیوست. سنّ شریفش قریب سی و هفت سال بود. جنازهٔ مغفرت‌اندازه‌اش را از لکهنو ـ حرسها الله تعالی ـ به سوی قصبهٔ زیدپور[۴] ـ که موطن مألوفش بود ـ، نقل کردند.

از تصانیف عالیه‌اش *رسالهٔ فرقیه*[۵] در لغت است که در آن فرق میان لغات قریب‌المعنی را بیان فرموده به نهجی که اهل اکثر علوم از طب و فقه و منطق و حکمت و غیر آن به کار آید.

و در تصنیف کتاب *تاج اللّغات* ـ که جمعی از کملای عرب لغت به امر سلطانی[۶] در چندین مجلّدات ضخیمه به جمع آن پرداخته بودند ـ مشارکت غالب داشت، حتّی که اجزای آن بعد اصلاح و تصحیح آن جناب به بیاض می‌رسید، بلکه گویند که تصنیف بعض مجلّداتش مختص به آن جناب است.

---

۱. در نسخ: + «و»، مذکور در متن از نقل *نجوم السماء*، ص ۴۱۶ از *تذکرة العلماء*.

۲. «ق»: لکن.

۳. «ق»: هشت.

۴. زیدپور حدوداً ۴۰ کیلومتری لکهنو (از افادات دوست فاضل سیّد شجاعت حسین رضوی).

۵. مفتی محمّد عبّاس جزائری در *رُطَب العرب* (ص ۹۳) ابیاتی را در تقریظ آن سروده است و از آن رساله اینگونه یاد کرده است: «رسالة في الفرق بين الأشياء المتشابهة والمعاني المتجانسة».

۶. «ع»: سلطان.

و رساله[ای] در *شرح دعای صباح* نوشته بود که نوبت[۱] تبییض[۲] آن نرسید.
و همچنین رسائل دیگر هم دارد که در مسوّده مانده نوبت اتمام نرسیده ـ رحمه الله تعالی[۳].
[۴] و هم از جملهٔ ایشانست، فاضل مقدّس، ذو الصفات القدسیّه و الکمالات المَلَکیّه، جناب مستطاب مولوی سیّد حسین مرعشی ـ دام ظلّه العالی ـ که در فضل و تقدّس و تبحّر اکثر علوم، خصوصاً فنون درسیّه و فقهیّه، قلیل‌العدیل بل عدیم‌البدیل است. و از قدمای اصحاب آن عالی‌جناب است. و هم به خدمت جناب غفران‌مآب ـ طاب ثراه ـ رسیده به مدارج اعزاز و اکرام ممتاز بوده است.
نسب شریفش به[۴] سیّد علی مرعش بن عبید الله بن الحسن بن الحسین الأصغر بن الإمام زین العابدین علی بن الحسین علیهم‌السلام می‌رسد؛ لهذا به مرعشی معروف است.
و بعضی از اجداد امجادش سلطنت بلاد مازندران داشته‌اند.
و بالجمله آن جناب بشری است مَلَکی‌سیرت، و عالمی است قُدسی‌سریرت، با وصف عادت سکوت، هرگاه متوجّه افاده و[۵] درس و بیان مطالب غامضهٔ علوم عالیه می‌شود دقیقه[ای] از نقیر و قِطمیر[۶] آن نامرعی نمی‌گذارد، و مستفید

---

۱. «ق»: + به.
۲. از «ق» و در سائر نسخ: تبیض. و در «ه» بر روی «یـ» همزه گذاشته شده و ممکن است «تبئیض» خوانده شود.
۳. در *نجوم السّماء* (ص ۴۱۶)، و به نقل از او مختصراً در *نـزهة الخـواطـر* (ج ۷، ص ۳۷۳ ـ ۳۷۴)، پس از نـقل عبارات فوق از *تذکره*، می‌گوید: بسیاری از فضلای معاصرین آن مرحوم اذعان به فضل و کمالش داشتند و غایت اعزاز و احترام در تحریرات خود مرعی داشته، خصوصاً جناب مستطاب علّامه زمان مولانا السیّد عبّاس التستری ـ دام علاه ـ که اکثر اوقات سلسلهٔ مودّت و مکاتبات با وی مربوط داشته و به اعزاز و احترام در عبارات مراسلات خود او را یاد می‌فرمود، چنانچه علّامه موصوف در مکتوب خود که در سنهٔ ۱۲۴۹ بعد اشعاری چند که در وصفش انشاء نموده می‌فرماید: المصقع الغطریف... .
پس از آن مکاتبه‌ای از او که در جواب بعض مکاتیب مفتی محمّد عباس را ـ که متضمّن نظم و نثر است ـ می‌آورد.
۴. «ق»: ـ به.
۵. «ع»: ـ و.
۶. قِمطیر: پوست باریک که بر تخم خرما می‌باشد، یا نقطهٔ سفید که بر پشت خرما می‌باشد، یا ریشه که در میان شکاف تخم خرما باشد، و گاهی کنایه به معنی شیئ قلیل و کوچک نیز می‌آید. نقیر: چاهک خُردکه بر پشت تخم خرما باشد. و به معنی هستهٔ خرما، و رشته‌ای که در شکاف خرما باشد، و به معنی حقیر و کوچک. نقیر و قطمیر: اندک و بیش. (*غیاث اللّغات*) پس محض بیان غایت قلّت و خُردی در اینجا مراد است.

صحبت درس او گاهی از افاضات تحقیق او به منزل مقصود نمی‌باشد.

مؤلّف حقیر مدّتی کثیر فیضْ‌یاب حضور خدمت‌کرامتش[۱] مانده، و در بعض اوقات شرفْ‌یاب افاداتش بوده، آن جناب را در غایت مرتبهٔ ورع و تقوی و حلم و حیا و صلاح و سداد یافته. لَعَمري قَلَّ ما یوجد له نظیر، ولا یُنبّئك مثلُ خبیر!

[۵] و دیگر از جملهٔ ایشان بود، فاضل فقیه و مقدّس وجیه، صاحب تصانیف کثیره حاج مرزا حسن عظیم‌آبادی[۲] که ورع[۳] عابد و زاهد و خوش اخلاق بود. از تصانیف او در فقه استدلالی مثل رسالهٔ صلاة جمعه، و رسالهٔ صوم، و دیگر رسائل فقهیه حال[۴] تفقّه او ظاهر است.

در اوّل حال به خدمت آن جناب معلّی‌القاب ـ دامت فیوضه ـ استفادهٔ علوم نموده، نزد آن جناب از عمائد موثوقین بود، لیکن بعد از آنکه به شرف بیت الله[۵] الحرام و زیارت مشاهد مشرّفهٔ ائمّهٔ أنام مکرّر مشرّف شده مجاورت کربلای معلّی اختیار نمود به مصاحبت فاضل جلیل مشهور سیّد کاظم رشتی ـ که ذکر بعضی حالاتش در احوال جناب مقدّس القاب سیّد مهدی بن سیّد علی طباطبائی کربلائی گذشت ذکر شده ـ سلسله جنبان متابعت جدیده‌اش گردید، و تلمّذی به خدمت نموده او را به طریقهٔ حقّه گمان کرد و ارادت راسخ به او و عقیدت بالغ به استادش به هم رسانید. و شاید که به سبب قلّت تتبع و عدم بلوغ به مرتبهٔ کمال در تحقیق عقائد حقیقت حال بطلان‌مآل آن[۶] طریقه[۷] بر او مشتبه بوده باشد.

و چون مرتبهٔ ثانیه از آن اماکن متبرکه مراجعت نموده در اواخر سنهٔ یکهزار

---

۱. «ع»: خدمتش.

۲. در *نزهة الخواطر*، ج ۷، ص ۱۳۳ از او با نام «حسن بخش عظیم آبادی» یاد کرده است، و در نقل *تکملهٔ نجوم السّماء*، ج ۱، ص ۴۲ نیز به مانند متن است.

۳. «ع»: + و.

۴. «ه»: «شاهد حال» و بر روی «شاهد» خط زده شده است.

۵. پایان نسخهٔ «ع» و بقیهٔ نسخه نانوشته مانده است، نه آنکه از نسخه افتادگی صورت گرفته باشد.

۶. در نسخ: از.

۷. از «ق» در «ه، م»: طریقیه.

و دوصد و پنجاه و دو هجری به بلدهٔ لکهنو رسیده چند سال اقامت ورزید، طریقهٔ بیان وعظ را بر طبق اقوال مخترعهٔ سیّد کاظم رشتی و شیخ احمد أحسائی بنا نهاد، و تصانیف خود را مثل کتاب *کشف الظلام* و رسالهٔ ترجمه *حیاة النفس* و دیگر رسائل را ـ که اکثر آنها مبتنی بر تأیید اقوال ایشانست ـ رواج داد.

جناب مولانا ـ دام ظلّه العالی ـ به حسب وسع تنبیه و تذکّر او در باب بطلان طریقهٔ ایشان نمودند، لیکن[1] سودمند نیفتاد؛ چنانکه آن جناب در اوائل کتاب *افادات حسینیه* که در ردّ اقوال مخترعهٔ سیّد و شیخ مذکور و ابطال تأییدات او در باب ایشان مشتمل بر تحقیق معنی عینیت صفات حق جلّ[2] شأنه تصنیف[3]، اشاره به حال او می‌فرمایند که:

من غریب ما اتّفق أنّ بعض أفاضل الطلبة ممّن قرأ عليَّ دهراً طويلاً ووثقت به وواسيته، لأنّه سلك لديّ مسلكاً رضيّاً وما هو أحسن سبيلاً، سافر إلى حجّ بيت الله الحرام، ثمّ إلى مشاهد أئمّة العراق ـ عليهم آلاف التحيّة والسلام ـ، فوصل إلى خدمة علماء الحائر المنيف، ونظر إلى معركة عظمى بين الوضيع والشريف، ولقى الفاضل الرّشتي فألفاه بزعمه عالي الكعب في العلوم، فأحسن الظنّ [به] وبقى في صحبته، واستفاد من خدمته ما أفسد عليه من عقيدته!

ثمّ رجع إلينا وقد رسخ في قلبه الباطل، فأخذ في تأليف بعض الرسائل، منها: رسالة في وجوب صلاة الجمعة، تكلّم فيها على طريقة المتفقّهين، ومنها: رسالة تكلّم فيها في أُصول الدين، قد أكثر الطعن فيها على المتكلّمين، سمّاها *بكشف الظلام*، وإن هو إلّا إمحاق حقّ وإظلام ظلام وكشف لما كتموه من الأوهام.

ثمّ استجازني فطويتُ عنه كشحاً، وأعرضتُ بوجهي عنه صفحاً، وعرض لي التأسّف، وأخذني التلهّف على ما حدث في الإسلام، والتبس على الأنام، سيّما هذا الذي كان من خلّاني الكرام، وكنت أحسبه من أُولي الأفهام، فنبّهتُه فلم يتنبّه، ونهيتُه

---

۱. «ق»: لکن.
۲. هر دو نسخه: + و.
۳. کذا.

فلم ينتَه، وظنّ أنّ العلماء الكرام في كلّ بلد ومقام لا يدركون دقائق ما حقّقه هؤلاء الذين زعمهم من اصحاب الأسرار لكلام الإمام عليه السلام، وأخذ في تجهيل الأعلام وبسط بساط الوعظ وترغيب الأنام إلى مشايخه الّذين حسبهم من الكرام، وإذا كان وكانوا في زي التشيّع ومكارم الأخلاق، فمالت إليهم طبائع المؤمنين في الآفاق. انتهى لفظه الشريف.

و بالجمله حاج مذكور بار ديگر در سنهٔ يكهزار و دوصد و شصت هجرى به عزم سفر عتبات عاليات ازين بلده روانه شده و تا إله‌آباد رسيده بود كه وفاتش در هفدهم[1] ماه رمضان سنهٔ مذكوره در رسيد[2].

[۶] و ديگر از جمله تلامذهٔ جناب مولانا سابق الأوصاف والألقاب، سيّد محمّد بن جناب سيّد باقر شاه بخارى است؛ كه در علم و فضل و تقوى و تبحّر در اكثر علوم، خصوصاً معقولات و امثال[3] آن، شهرهٔ آفاق است. و او را مباحثات عظيمه با معاصرين واقع شده، و احدى از اهل مناظره بر او غالب نيامده. صاحب اخلاق پسنديده و تصانيف أنيقه است. در سنهٔ يكهزار و دوصد و پنجاه و نُهِ هجرى به عزم زيارت مشاهد مشرّفه ائمّهٔ عليهم السلام ازين بلاد سفر كرده، و الحال در كربلاى معلّى است، و مسموع شد كه با علماى نجف اشرف و كربلاى معلّى به[4] مناظرات و معارضات شديده پيش آمده است[5].

---

۱. «م»: هفتدهم.

۲. زيادتى در «ه» كه بر روى آن خط كشيده شده است: «و حال آنكه خبر استادش سيّد كاظم رشتى قبل از وفاتش به چند ماه از كربلاى معلّى رسيده».

۳. «ه»: الأمثال.

۴. كذا.

۵. در *مطلع أنوار*، ص ۴۹۴ آورده است كه در كربلا به سال ۱۲۷۰ وفات يافت. و در *تكمله نجوم السماء*، ج ۱، ص ۴۵۴ شرح حال وى را چنين نوشته است: خود را به فخر العلماء مخاطب ساخته. در بلدهٔ لكهنو نشو و نما يافته. اوّلاً در سلک مستفيدين خدمت سيّد العلماء آقا سيّد حسين ـ طاب ثراه ـ بود، بعد از آن به عتبات رفته به استفاده اشتغال ورزيد، بعد چندى عود به لكهنو نمود. چون سودای خامش در سر گرفته از وساوس شيطانى و تسويلات نفسانى كلمات نامربوط و مهملات بيهوده بر زبان مى‌زد.

←

و دیگر افاضل بسیار از تلامذهٔ آن جناب‌اند که استیفای ذکر ایشان را مجلّدی دیگر می‌باید.

بالجمله سائر مشاهیر فضلای هندوستان از ثقات ـ که الحال درین بلده و در دیگر امصار و اقطار متفرّقه موجوداند ـ، سلسلهٔ تلمّذ[1] و استفاده به ذات اقدس آن جناب دارند، بلکه اکثری از صادرین اهل عجم و عرب نیز به فیض علوم آن عالی‌حضرت بهره‌یاب شده‌اند[2].

← بالجمله در اکثر علوم همچو ریاضی و غیر آن مهارت داشته و سر از خدمت افاضل تافته و فیض استفاده یافته [کذا]، هر رطب و یابس که به خیالش می‌رسید آن را حقایق و معارف پنداشته، از ابوالهوسی و خودرأیی [در **تکمله**: خودداری] در هر فن دخل نموده، مستقلّانه سخنان بی‌سر و بن درهم می‌بافت، و اعوجاجی سخت در سلیقه‌اش پیدا بود، قدم در هیچ مقام و مذهب استوار نداشت، گاهی خویش را به حکما بستی و گاهی به صوفیه [تشبّه] جستی و گاهی از متکلّمان گفتی و در سلک هیچ فرقه در شمار نیامدی، آخر به تباهی عقاید شهرت یافت، هوشمندان از حالش نفرت کردند، از دانشوران و اذکیاء کناره گرفته با ساده‌دلان بیخردان بی‌خبر الیف بود، آنها را مذمّت می‌کرد و اینها را ستایش می‌نمود، مصداق حال این قسم اشخاص است آنچه عارفی گفته «جمعی افسار تقلید از سر بیرون انداخته فطرت اصلی را سرنگون ساخته‌اند به ظواهر نبوّت و توابع آن قانع نباشند و از خود سخنی چند بیهوده تراشند به طبع شان گذارد که با سر [**تذکره**: هر] تقلید روند و نه توفیق شان باشد که بوی تحقیق بشنوند ﴿مُذَبْذَبِينَ بَينَ ذلكَ لا إلى هؤلاءِ وَلا إلى هؤلاءِ﴾.

[این عبارات را حزین لاهیجی در ***تذکرة المعاصرینش***، (ص ۲۱۴) در أحوالِ میرزا مهدی الهی تبریزی گفته و پیداست صاحب ***تکملهٔ نجوم*** که عبارتِ حزین را مناسب یافته همان را نقل کرده. (جویا جهانبخش)]

سید موصوف بعد از مراجعت از عتبات اکثر اوقات مشتغل درس و افاده داشته در ایّام صیام و غیر آن بنای وعظ برپا گذاشته همچون رعاع عوام کالانعام را گول می‌داد تا آنکه والی مرشدآباد طلب نمود و قدری وظیفه معیّن فرموده. ۱. کذا.

۲. میرزا غالب دهلوی ترکیب‌بندی در مرثیهٔ سیّد العلماء سروده که به نقل از مجلهٔ «خاندان اجتهاد» در اینجا نقل می‌شود (گویا از ابیات مصرع یا بیتی افتاده است، تصویر خطی دیوان شاعر از کتابخانهٔ علیگر در اختیار راقم سطور بود که از ابتدا افتادگی داشت و فاقد این ترکیب‌بند است):

زین خرابی که در جهان افتاد — بگذر از خاک کاسمان افتاد
زین قیامت که نی بهنگام است — در حرم شور الأمان افتاد
از فرازِ فلک گزار مسیح — سوی این پست خاک دان افتاد
گر فرو افتد آسمان به زمین — با قضا در نمی‌توان افتاد
عالمی راست در نهان و عیان — دل غم اندوز و دیده دریا بار
دیده باشی که خواجه چون می‌زیست — لختی آن فرو فرخی یادآر
مرگ سید حسین آسان نیست — دهر آرد چنین کسی دشوار

←

← از صفر روز رفت چون ده و هفت　　شب شنبه بزاد روز شمار

ماه و تاریخ کز امام رضا است

ماه و تاریخ «سید العلماست»

مرد سید حسین و بُرد غمش　　از دلم تاب و از لبم آواز

در جهان مثال دار ندش　　میهمان بر سماط نعمت و ناز

بهر احیای رسم جهد و جهاد　　خواجه همپای مهدی آید باز

آفرین بر روان پاکش باد

مهر از ذره‌های خاکش باد

وا حسینا بگوی و در گفتن　　به فغان آی و شور محشر باش

دیده را گرد و خار و پیکان شو　　سینه را تیر و تیغ و خنجر باش

غم میر اجل غم دینست　　غالب از غصّه خاک بر سر باش

گفته باشی که زار و غمزده‌ام　　لختی از خویشتن فزون‌تر باش

خیز و گرد مزار خواجه بگرد　　با سپهر برین برابر باش

بیتی از خود به سینه می‌خلدم　　می‌کنم مویه گو مکرر باش

گشت داغ غم حسین علی

تازه در ماتم حسین علی

تلمیذ او مفتی محمد عبّاس ابیات ذیل را در وفاتش سروده است:

تاریخ وفات سیدالعلما

فغان زرحلت همنام سیدالشهدا　　که نیست هیچکس او را درین زمان همتا

ببین که هر طرف افتاد شور ماتم او　　به کربلا و نجف، هند و یثرب و بطحا

فرا گرفت مصیبت به مسلم و کافر　　زدند بر سر و صورت احبّه و اعدا

بیا زیارت این قبهٔ شریف بکن　　که می‌رسند ملائک ز آسمان اینجا

گزار پای ادب سال فوت او برخوان　　مزارِ مرقد پُر نورِ سید العلما

«۱۲۷۳»

وله

نعش او چون در میانِ اربعین برداشتند　　شورِ شیون تا سپهرِ هفتمین برداشتند

رفت از دنیا سمی خامس آل عبا　　سایهٔ رحمت ز فرقِ اهل دین برداشتند

شد رقم تاریخ سال فوت آن عالیجناب　　آسمانی بوده (بود) ای وا از زمین برداشتند

«۱۲۷۳»

←

→

بشنو چه بُکا و شور و شین است اینجا
چشمی بگشا ضیاء عین است اینجا
سال فوتش ز روی اخلاص بخوان
یعنی که زیارت حسین است اینجا

۱۲۷۳

(*تجلیات*، ج ۱، ص ۳۵۱، ج ۲، ص ۱۵۴)

وله

السّلام ای مقتدای اهل دین
السّلام ای پیشوای اهل دین
السّلام ای چشمهٔ فیض عمیم
السّلام ای صاحب خُلقِ عظیم
السّلام ای سالکِ راه خدا
السّلام ای تابع حُکم قضا
السّلام ای وارثِ پیغمبران
السّلام ای خاتم دین پروران
هادیِ اولادِ آدم السّلام
ملجأ و مأوای عالم السّلام
یا ولی الله مولی الخافقین
سیّد و اُستاد ما سیّد حسین
در شرف جان جهانی بوده‌ای
بر زمین چون آسمانی کرده‌ای
رونقِ علم و عمل می‌شد زِ تو
مشکلات خلق حل می‌شد ز تو
رفتی و دینِ پیمبر شد تباه
مسجد و محراب و منبر شد تباه
در جهان بی مثل و مانا بوده‌ای
بوده‌ای با ما و بی ما بوده‌ای
ماند چندی یک زمانِ ما و تو
بود قربی در میانِ ما و تو
از سرم بال هما برداشتی
سایهٔ رحمت زما برداشتی
آه چون فضلت کنون آید به دست
دامنِ پاک تو چون آید به دست
شد میانِ ما و تو فرقی چنان
من درین خار و خس و تو در جنان
گُل ز گلزارِ تو چیدن مُشکل ست
طلعتِ روی تو دیدن مشکل ست
ما همه شایان نیران جحیم
تو بگلگشتِ گلستان نعیم
شرط انصافست ای عالی‌نژاد
می‌رسیدم بر درت هر بامداد
بی رخِ باب تو آرامم نبود
بی تو صبحم کمتر از شامم نبود
شد نهان از من جمال پاک تو
هیچ پیدا نیست غیر از خاک تو
از چه تسکین دلِ محزون کنم
با چنین حالت چه سازم چون کنم
پیش ازینها لطف با من داشتی
بر سرم از مهر دامن داشتی
حالیا بر من نگاهی از تو نیست
رحم بر فریاد و آهی از تو نیست
این منم فرسودهٔ این خاکدان
وز برای تست عالیین مکان
من کجا و صدرِ ایوانت کجا
شمع سان میسوزم زبزمت جدا [کذا]
در میان ما و تو صد منزل است
در حریمت باریا بی مشکل است

←

آری آری گر تو یاد آری زما
بشنوی این نوحه و زاری زما

پیش یزدان عذرخواه ما شوی
شافع جرم و گناهِ ما شوی

نیست از فیض عمیمِ تو عجب
نیست از خلقِ عظیم تو عجب

نفس من گرچه سراسر عیب هست
لیک در نفس تو حفظ الغیب هست

با تو بودم ای کریم ابن الکریم
یاد کن باری ازان عهدِ قدیم

بر دلم میپسند درد و یأس را
بارده در بزم خود عباس را

یاد آن رفتن به مسجد صبحگاه
دمیدم سوی افق کردن نگاه

یاد آن سوز و گداز صبحدم
با جماعت با نمازِ صُبحدَم

بعد تعقیبات رو کردن به ما
با محبت گفتگو کردن به ما

گر نمی‌رفتم دو روزی بر درت
بهر من می‌شد پریشان خاطرت

از تلطف رنجه می‌کردی قدم
حال می‌پرسیدی از من دمبدم

از رخت پرنور می‌شد خانه‌ام
جلوگاهِ طور می‌شد خانه‌ام

حالیا از بست روز افزون شده
کز فراقت سینه‌ام پر خون شده

می‌طپد جانم جدا و دل جدا
تو نپرسیدی که چونی سیدا

در غم و محنت مددگارِ تو کیست
مونس و دمساز و غمخوار تو کیست

این ره و رسم از شما جاری نبود
این چنین شرطِ وفاداری نبود

بشنو ای مولای من آقای من
ناله و فریاد و ها یا های من

در خیال وصل بی‌تابم بیا
یک شبی در عالمِ خوابم بیا

جز به نزدیک توأم با من نبود
این جدائی در گمانِ من نبود

رفتی و از جسم و جان آرام رفت
رونق گلدستهٔ اسلام رفت

کاشکی در روزگارت بر دمی
سبقتی در دین و دنیا مر دمی

تا سر بالینِ من می‌آمدی
وز پی تلقینِ من می‌آمدی

رحم بر من از خدا می‌خواستی
بخشش من در دعا می‌خواستی

می‌نشستی یک و یک بر خاک من
می‌شد از بویت معطر خاک من

جامهٔ عمر تو ای وا چاک شد
آه آه این آرزوها خاک شد

تاریخ

فوت شد مولای ما سیّد حسین
آنکه بود اندر جهان بی مثل و نِد

بهر تاریخش به سال مهدوی
گفتم آه الیوم مات المجتهد

سنه ۱۲۷۳

←

→ تاریخ صوری و معنوی

آمـــد امشب چـــه بـــلای جـــانکاه — فـــوت شـــد مـــجتهد إنّـــا للّـــه
این چه روزست و چه سال است و چه ماه — صـــــفر و هـــفتدهم شـــنبه آه

سنه ۱۲۷۳

تاریخ

پیشوای اهل دیـن سـید حسـین — بود بی شک صاحب خلقِ عـظیم
از زبان و کلک او بر شیخ و شاب — آشکـــارا شـــد صـراط مستقیم
داشت صد نازش به ذاتش اجتهاد — خلق را بود از کفش فیض عـمیم
در عـــلوم عـقلی و نـقلی تـمام — هیچکس هرگز نـبود او را سـهیم
هفدهم ماه صـفر پـیش از سـحر — رفت زین گلشن بـه گـلزار نـعیم
ســـال تـاریخ وفـات آن جـناب — گـفت سـید: «آه لی رزء عـظیم»

۱۲۷۳

(*تجلیات*، ج ۲، ص ۱۵۲ ـ ۱۵۶)

جناب مستطاب، زبدة المدرّسين، أُسوة المقدّسين، حاوی الفروع والأُصول، جامع المعقول والمنقول، جناب سيّد احمد علی ـ دام ظلّه العالی ـ

[۱۲۰۶ ـ ۱۲۹۵]

از افاضل تلامذهٔ جناب غفران‌مآب، علّامة المتأخّرين، مولانا و مقتدانا سيّد دلدارعلی ـ عليه الرحمه ـ است. و منبع فضائل و افادات، و مجمع سيادت و كمالات، و مظهر محاسن اخلاق و محامد صفات، و فاضل كامل و عالم عامل، و[1] فقيه نبيه، و جامع فضائل جليله، و حاوی مراسم نبيله است. در علوم دينيّه سرآمد امثال و اقران، در فنون درسيّه مقدّم افاضل دوران، در مطالب كلاميّه پيشوای اهل تدقيق، و در مسائل فقهيّه مرجع ارباب تحقيق، در نظم و نثر عربی و فارسی با كمال، و در تقوی و مروّت و ابتغای مرضات الهی قليل‌المثال، و با اين همه تواضع و انكسار و فروتنی و سلامت‌روی و ترحّم بر مساكين و صرف همّت در انجاح مرام مؤمنين زياده از آن دارد كه وصف توان نمود، و يادگار روزگار و بقيهٔ سلف ابرار است.

نسب شريفش ـ بنابر آنچه آن جناب برين ننگ حاشيه‌بوسان بساط فيض‌مناط خود املا فرموده است ـ، به حضرت امام همام زين العابدين علی بن الحسين عليهما السلام می‌رسد؛ بدين سلسله كه: سيّد احمد علی بن سيّد عنايت حيدر بن سيّد علی معروف

---

۱. «ه»: ـ و.

به سیّد عرض بن سیّد غلام حامد بن سیّد مرتضی بن سیّد ابازید بن سیّد تاج‌الدین بن سیّد حاجی بن سیّد منیر بن سیّد حمید بن سیّد سلولی بن سیّد محیی‌الدین بن سیّد حمیدالدین بن سیّد تاج الدین بن سیّد سراج الدین بن سیّد کمال بن سیّد محمود بن سیّد محمّد اجل بن سیّد فخرالدین بن سیّد نصیرالدین ترمذی بن سیّد احمد بن سیّد زید بن سیّد علی بن سیّد ابو بکر بن سیّد محمّد مدنی معروف به شاه ناصر ترمذی بن سیّد موسی خضر بن سیّد حمزه بن سیّد عبید الله الأعرج بن سیّد حسین الأصغر بن حضرت امام سیّد الساجدین علی بن الحسین بن علی بن ابی طالب ـ علیهم الصلاة والسلام من الملك العلّام.

و سیّد حمید الدین به رفاقت سلطان شرقی در بلدهٔ جونپور آمده و معاشی برای ایشان در قصبهٔ محمّدآباد مقرر گشته، لهذا در آنجا رحل اقامت انداخته.

و سیّد موصوف را پنج پسر بودند: یکی سیّد محیی‌الدین که در سلسلهٔ شجرهٔ نسب جناب سیّد ـ دام ظلّه ـ مذکور شدند.

و جناب سیّد در ماه رمضان سنهٔ یکهزار و دوصد و شش هجری متولّد شد و در سنّ سیزده‌سالگی از قصبهٔ محمّدآباد ـ که وطن آن جناب و از مضافات بلدهٔ جونپور و از آن به فاصلهٔ دو منزل به طرف مشرق و شمال واقع است ـ، به قصد تحصیل علم، اوّلاً در بلدهٔ فیض‌آباد آمده قدری از علم صرف و نحو در آنجا حاصل کرده، بعد از آن در اواخر سنهٔ یکهزار و دوصد و بست و چهار هجری در بلدهٔ لکهنو ـ صانها الله تعالی ـ تشریف آورده و به خدمت جناب غفران‌مآب سابق‌الألقاب ـ طاب ثراه ـ حاضر شده، مصروف تحصیل علوم گردید، و در اندک زمانی به کمال علم و فضل رسید. و نزد آن جناب بغایت معزّز و مکرّم بود اگرچه سائر تلامذهٔ آن جناب به حسب سن و زمان صحبت تقدّم بسیار بر او داشتند، لیکن به حسب محامد ذاتی و صفاتی و صفای ذهن و جودت طبع و تقدّس و ورع و سائر فضائلی[1] که در آن حداثت سن به آن متّصف بود، اختصاصی[2] تمام به آن جناب داشت.

و صاحب *آئینهٔ حق‌نما* که سال تصنیف آن سنهٔ یکهزار و دو صد[3] و سی و یک

---

۱. «م»: فضائل.
۲. «ه، م»: اختصای.
۳. «ه، م»: ـ صد.

هجری است، سیّد ممدوح را در جملهٔ مشاهیر تلامذهٔ آن جناب به تعظیم عظیم و تکریم بلیغ یاد نمود، و در جمله اوصاف و القابش «نحریر لوذعی و ذکی ألمعی، ذو الفطنة الوقّادة والقریحة النقّادة، زبدة الفضلاء والسادة، الحبر المؤیّد من الله العلي» ذکر فرموده؛ و در آن زمان سنّ شریفش تقریباً بست و پنج سال بود.

فکان ـ سلّمه الله تعالی ـ عنده في تلامذته الفخام أحدثهم سنّاً وأعلاهم شاناً وأرفعهم مکاناً وأقربهم منزلة وأخصّهم صحبة، وکان أليق بذلك فکیف الیوم هو ـ أدام الله أیّامه ـ، ولذا تراه في هذه الأوان عند مولانا ومقتدانا سیّد العلماء، فقیه الزمان، المبرّی عن کلّ شیْن، جناب السیّد حسین ـ دامت برکاته وزادت إفاداته ـ، أقدم الأصحاب وأکرم الأحباب، وأجلّهم قدراً وأعظمهم شرفاً وأوثقهم فقهاً وأثبتهم رأیاً وأکثرهم علماً وأضبطهم کلاماً وأعدلهم طریقاً وأزهدهم تقرّباً وأسبقهم منزلةً وصحبةً ورتبةً مکاناً[1]، لا تجد طامعاً في قدره ولا منازعاً في فضله، لا زال مورداً للعنایات الربّانیة، ومهبطاً للتأییدات السبحانیة، ومحفوظاً عن طوارق الحدثان بعین الله التي لا تنام، ومصوناً عن حوادث الأزمان[2] بعزّته التي لا ترام، آمین ربّنا بنبیّك وآله علیهم الصلاة والسلام.

و از تصانیف أنیقه‌اش رساله در جواب أسألهٔ بعض اخباریّین است؛ و شرح رساله‌ایست که حضرت امام همام علی بن موسی الرضا علیه السلام در ذکر واجبات اعتقادیّه و عملیّه برای مأمون عبّاسی املا فرموده بودند؛ و ترجمهٔ رساله *اثناعشریه* صلاتیّه تألیف افضل الفقهای بهاء الملّة والدین العاملی رحمه الله؛ و رساله‌ایست که در مسألهٔ جواز پیشنمازی کسی که معترف به فسق نفس خود باشد به استدلال و ترجیح در اقوال علما است؛ و رساله مشتمل بر مسألهٔ مسح خُفّین در وضو در حال تقیّه و مسح بر جبیره در حال مرض و بقای آن طهارت بعد زوال عذر ـ که آن هم استدلالی است ـ؛ و رساله در بیان احکام سجده‌های تلاوت قرآنی که ناتمام مانده.

و نیز بعضی دیگر از تألیفات آن رفیع الدرجات؛ مثل ردّ بعضی ابواب *تحفهٔ*

---

۱. در نسخهٔ «ه» زیادتی است که بر روی آن خط کشیده شده است: «وقد تشرّف من جنابه بالإجازة العلیاء، کما هو سجیّة علمائنا الکرام بینهم، بالجملة».

۲. «م»: الزمان.

اثناعشریه، و ردّ کتاب *تبصره* که ملتقط از *تحفه* مذکوره[۱] است، به سبب عوائق زمان هنوز به اتمام نرسیده است[۲].

این حقیر کثیرالتقصیر از راه غایت اشفاق و محاسن اخلاقش فیض‌یاب افادات بیکرانش گردیده، و مورد احسان و الطاف بی‌پایانش شده، اگر به تفصیل شمه[ای] از توجّهات آن جناب نسبت به خود پردازم، سخن به طول انجامد، و قلم از موضوع مقام بیرون رود؛ از آن جمله، آن که بنای تألیف این کتاب محض توجّه ذات اقدسش صورت وجود گرفته؛ زیرا که مدّتی این ننگ خلائق به سبب تقالیب زمانهٔ بوقلمون[۳] ازین شهر مینوبهر دور افتاده بود، و چون شوق جمع تواریخ رجال علمای ملّت حقّه در سر داشت، ورقی چند از مقدّمهٔ این کتاب به تحریر آورده بود، لیکن چون کتب این فن هر قدر که درین شهر توان یافت ولو أقلّ قلیلاً در خارج این بلده از بلاد هندوستان آن هم، نایاب بود، و[۴] از جهت حوادث دوران قدرت بر قیام درین شهر نداشت، لهذا تکمیل امر مطلوب در حیّز تعویق بود؛ چندی وارد این شهر شده نظر به الطاف کریمه[۵] قدیمه به خدمت جناب سیّد ممدوح حاضر شده اوراق مذکوره را گذرانید، و آن جناب از راه ذرّه‌نوازی پسند خاطر عاطر فرمود. و بعد از آنکه باز نوبت مهاجرت ازینجا گردید، آن جناب در باب طلب احقر العباد جویای وقت بودند، تا آنکه به توجّه ایشان این لبْ‌تشنهٔ زلال فیوض به مراد قلبی رسید و صوات[۶] قیام گمنام ایّام در خدمت فیض‌درجت جناب مستطاب، سیّدالعلماء الأعلام، المبرّی عن کلّ شیْن، مولانا جناب سیّد حسین ـ دامت برکاته و افاداته ـ قرار یافت، و تمکّن بر تصفّح کتب رجال و غیر آن و استخراج آن و ترتیب این اوراق پراکنده حاصل گشت. ثواب این خطیر عظیم ابد الآباد عاید حال فرخنده مآل جناب ایشان باد!

---

۱. «م»: مذکور.

۲. آثار دیگری از او در *مطلع أنوار*، ص ۱۰۸ معرفی شده است. و نسخه‌ای از *اجوبه شافیه* (جواب مسائل تقلید) در الهیات مشهد، به شمارهٔ (۶ / ۱۳۴۰) موجود است. (*معجم التراث الکلامی*، ج ۱، ص ۱۷۱)

۳. توضیح این واژه در ص ۳۱۷ گذشت.

۴. «ق»: ـ و.

۵. «ه، ق»: ـ کریمه.

۶. کذا.

جناب فضائل‌مآب، علّامی فهّامی، فقیه ألمعی، متورّع متقی، ممتاز العلماء، فخر المدرّسین، جناب سیّد محمّدتقی ـ أدام الله عُلاه و زاد في مدارج ارتقاه ـ

[۱۲۳٤ ـ ۱۲۸۹]

اوسط اولاد جناب مستطاب سیّد العلماء الأعلام، سند الفقهاء الکرام، علّامة الزمان، فقیه الدوران، مولانا و مقتدانا، جناب السیّد حسین ـ دام ظلّه العالی ـ، و ارشد و اعلم و اتقی و افقه و اورع و اکمل ایشانست. در مراتب فضل و کمال و مدارج فقه و اجتهاد و تبحّر در علوم معقول و منقول و فنون فروع و اصول با وصف حداثت سن گوی سبقت از امثال و اقران خود ربوده، و در مدارج ورع و تقوی و زهد و تواضع و فروتنی و سائر محامد خصال و محاسن صفات به مرتبهٔ قصویٰ رسیده.

ولادت باسعادت آن جناب در روز شانزدهم ماه جمادی الأُولی سنهٔ یکهزار و دوصد و سی و چهار هجری اتّفاق افتاد.

و از ابتدای سنّ تمیز مصروف اکتساب علوم بوده؛ گاهی[1] در ایام صبا مثال سائر اطفال مشغول لهو و لعب نمانده، و عنان همّت خود را همیشه به سوی تحصیل و فضل و کمال معطوف داشته، و به خدمت والد امجد[2] خود، جناب مولانا سابق‌الألقاب، استفادهٔ علوم عقلیّه و نقلیّه نموده، در اندک مدّت به مراتب فضل و

۱. یعنی: هیچ وقت، هیچگاه. (جویا جهانبخش) ۲. «م»: ماجد.

اجتهاد فائز گردیده، و ازینجاست که آن عالی جناب معلّی الالقاب ـ دامت فیوضه ـ از میان اولاد امجاد خود آن جناب را به شرف اجازهٔ مفصّله ممتاز فرموده‌اند[۱].

و پادشاه مرحوم جنّت‌مکان ابوالظفر ثریّاجاه مصلح‌الدین محمّد امجدعلی شاه ـ طاب ثراه ـ چون مدرسه[ای] برای طلبهٔ علوم دینیّه قرار داد، و افاضل مدرّسین را از برای درس ایشان معیّن فرمود، منصب ریاست مدرّسین را مفوّض به جناب سیّد ممدوح ساخت، و آن جناب را به خطاب «ممتاز العلماء، فخر المدرّسین» یاد فرموده و این لقب را داخل مهر منقوش به نام آن جناب گردانید.

و عالی‌جناب مولانا و مقتدانا سابق الألقاب ـ دامت برکاته ـ در جملهٔ مضامین اجازه که برای آن جناب نوشته‌اند می‌فرمایند که:

از جمله کسانی که پیش من قرائت و سماعت علوم عقلیّهٔ حقّهٔ یقینیّه نموده‌اند، و از من استفادهٔ معالم شرعیّه و علوم دینیّه کرده‌اند، فرزند ارجمندم، اعزّ امجد، و فاضل ذکی[۲] متوقّد اوحد، ذو الفهم الثاقب والرأي الصائب والفطنة والقريحة النّقادة، متورّع متّقی سیّد محمّدتقی است ـ أصلح الله شانه وصانه عمّا شانه، ورقّاه إلى أعلا درجة الكمال، ووقاه عين الكمال، بحقّ محمّد وآله خير آل.

پس بدرستی که من به فضل الهی او را سزاوار اجازه دیدم به حسب آنچه تمنّای من بود، و لیاقت تحمّل روایت و اجتهاد درو یافتم ـ حقّ تعالی او را از لغزش و زلل در قول و عمل نگاهدارد، و توفیق اموری که موجب صلاح در دنیا و فلاح در عقبی باشد به او عطا فرماید[۳]! ـ لهذا مبادرت به سوی اجازه‌دادن به او نمودم؛ لزوم ورع و تقوی و سلوک مسلک تحقیق و منهج احتیاط را در فتوی برو مشترط گردانیدم.

پس اجازه دادم او را ـ حق تعالی فضل و کمالش را زیاده کند! ـ که روایت کند کتب احادیث ائمّهٔ اطهار و کتب تفسیر و فقه و اصول دین و اصول فقه و علم درایت و علم رجال و سائر اصول روایت و کتب لغت عرب و صرف و نحو و معانی و بیان و

---

۱. این اجازه به تصحیحِ مصحّحِ همین دفتر آماده چاپ است؛ ولله الحمد وله المنّة.

۲. در نسخ: زکی.

۳. «م»: فرمایند.

سائر علوم ادب و فنون و علوم دينيّه و عقليّه را، تا آنكه اين اجازه در نقل جميع انواع علوم وافى و كافى باشد.

و اجازه دادم او را كه روايت كند از من جميع كتب مقروآت و مسموعات و مصنّفات مرا و مصنّفات سائر علماء اماميّه را كه من اجازهٔ روايت آنها دارم. انتهى ملخّصه ممّا أفاد ـ دامت إفاداته.

جناب معلّى‌القاب مولانا و مقتدانا، سلطان العلماء العظام، مجتهد العصر والزمانى، الأوحد الأمجد جناب السيّد محمّد ـ أدام الله ظلال إرشاده ممدودة على رؤوس المؤمنين ـ كه عمّ[1] اكبر جناب سيّد ممدوح‌اند، هم اجازهٔ مفصّله براى آن جناب نوشته‌اند؛ در آن، آن جناب را به اين عبارت ياد فرموده‌اند كه:

فقد استجاز منّي الولد السعيد الوحيد، والمتوقّد المجيد الحميد[2]، ذو الفطنة الوقّادة والقريحة النقّادة، الفائز بدرجة الاجتهاد والحائز قصبات[3] السبق في مضامير الصلاح والسداد، الذكيّ الزكيّ، النقيّ التقيّ[4]، السيّد محمّدالتقي، ابن السَّمَيْدَع[5] الألمعيّ والحبر اللوذعيّ، ذي النظر الصائب والذهن الثاقب، عالي الكعب في الفنون[6] العقلية، طويل الباع في العلوم[7] النقلية، الراتع في رياض الاجتهاد والإفادة، الكارع من حياض أحاديث الجدود السادة، سيّد العلماء العاملين، سند الفقهاء الكاملين، عين الإنسان وإنسان العين، أخي وصنوي ومهجة قلبي السيّد حسين ـ لا زال قرير العين محفوظاً عن إصابة العين[8].

فأجزتُ له ـ متّعه الله بالعيش الرغيد والعمر السعيد ـ أن يرويَ عنّي كلّ ما صحّت لي روايته، وحصلت لي إجازته، من أسفار الأخيار وأخيار الأسفار، لا سيّما الكتب الأربعة للمحمّدين الثلاثة الأوائل والكتب الثلاثة للمحمّدين الثلاثة الأواخر الأماثل، وكتب التفسير والفقه والكلام والأُصول والعلوم الأدبيّة والتجويد والرجال وفنون

---

۱. در دو نسخه: اعم.
۲. الإجازة: المَجيد المُجيد.
۳. الإجازة: بقصبات.
۴. الإجازة: التقيّ النقيّ.
۵. السَّمَيْدَع: السَّيِّدُ الكريمُ السَّخِيُّ؛ والرَّئيسُ.
۶. في النسخ: فنون، والتصويب من الإجازة.
۷. «م»: علوم.
۸. في الإجازة: + ملحوظاً بعين الله التي لا تنام، محروساً عن طوارق الحدثان وبوائق الأسقام.

المعقول؛ لتكون إجازة عامّة كافية تامّة وافية، بحقّ إجازتي عن مشايخي الكرام والأساتذة الفخام[۱].

وأن يرويَ عنّي كلّ ما برز منّي في قالب التأليف والتصنيف من كتب ورسائل وتعليقات[۲] مسائل.

و بعد از ذكر سلسلهٔ اسانيد متعدّدهٔ مفصّلهٔ خود در اواخر اجازهٔ مذكور می‌فرمايد كه:

فأجزتُ [له][۳] ـ زاد الله فضله ـ رواية كلّ ما أُجيز لي روايته بالأسانيد المزبورة مشترطاً عليه ما اشترط عليّ من مراعاة الاحتياط في النقل والفتوى، وملازمة جادّة الورع والتقوى، راجياً منه أن لا ينساني وأشياخي في حياتي ومماتي[۴] من صالح الدعوات في مظانّ الإجابات وأعقاب الصلوات وأزمان الخلوات[۵].

اين بود آنچه برای آن جناب نوشته‌اند.

و سائر خصال حميده و اطوار پسنديده آن جناب، زياده از آنست كه دريـن مقام گنجايش ذكر[۶] آن باشد.

بالجمله آن جناب در اكثر روزها و در سائر ايّام ماه رمضان متوجّه مسجد به جهت نماز جماعت و مصروف وعظ[۷] هدايت مردم و اشتغال به عبادت و اعمال مستحبّه می‌باشد. كثيرالذكر و طويل‌الشكر است. بسا امور خير را، خصوصاً اعانت مؤمنين و تصدّق بر مساكين، مخفی به جا می‌آورد. مردم بسيار را در خفيه آن قدر از مال خود اعانت فرمود كه از فقر و پريشانی نجات يافته به مرتبهٔ اغنيا رسيدند. بيشتر اكثر اوقات شغل[۸] تدرس كتب دينيّه و علوم حقّهٔ يقينيّه دارد. با وجودی كه هنوز در رَيعان حداثت و عنفوان شباب است و سنّ شريفش از بست و نُهْ سالگی نگذشته و موانع بسيار از حوادث زمانی، مثل بعض اسقام جسمانی و آلام روحانی از

---

۱. في الإجازة: عن المشايخ الغطارفة الكرام والأساتذة الخضارمة الفخام.

۲. في الإجازة: + و.

۳. من الإجازة.

۴. في الاجازة: بعد مماتی.

۵. طبعت هذه الإجازة بهند وهي فی طريق النشر بتصحيحنا.

۶. «م»: بيان.

۷. «ق»: + و.

۸. احتمالاً در «هـ»: مشغول.

علالت اطفال و تعلّق عیال، لاحق حال آن جناب مانده، جمعی کثیر از افاضل طلبهٔ علوم به فیض درس و افادات آن جناب بهره‌یاب کمال شده‌اند.

و کتب و رسائل متعدّده با این همه تشتّت بال و هجوم افکار و اشغال در عرصهٔ مدّت قلیله به معرض تألیف آورده، از آن جمله رسالهٔ *نخبة الدعوات* در دعاهای مأثوره؛ و رسالهٔ *عباب* در علم نحو[۱]؛ و کتاب *ارشاد*[۲] در ردّ کسانی که منکر تأثیر دعااند؛ و کتاب *حدیقة الواعظین*[۳] که در آن مجالس وعظ خود را که در اکثر ایّام بعد از نماز ظهرین بر سر منبر بیان فرموده جمع نموده است؛ و کتاب *نزهة الواعظین*[۴] که آن هم مشتمل بر مجالس وعظ آن جناب است؛ و کتاب *لمعة الواعظین*[۵] که آن هم در وعظ است؛ رساله[ای] در مسألهٔ جواز پیشنمازی کسی که فاسق في نفسه و عادل به زعم مأمومین باشد[۶]؛ و رسالهٔ مسمّی به *منجی من الملم المروي* در فضیلت و آداب دعا است؛ و کتاب *شرح تبصرهٔ* علّامه حلّی ـ علیه الرحمه[۷] ـ در فقه که به استدلال تمام و

---

۱. از عباب سه نسخه در کتابخانهٔ ممتاز العلماء موجود است. (*حرکة التألیف*، ص ۳۷۴).

۲. نسخه‌ای از *ارشاد* در کتابخانهٔ راجهٔ محمودآباد به شمارهٔ (۸) حدیث و اجازات، به همراه اربعین شیخ شهید در ۶۶ص ورائل p/۹۹۴ (*حرکة التألیف*، ص ۳۷۴).

۳. نسخه‌ای از *حدیقه* در کتابخانهٔ راجه محمودآباد به شمارهٔ (۳۵) کلام، مناظره، عقاید، در ۲۱۴ ص، و در کتابخانهٔ ناصریه، لکهنو به شماره (۱۲) اخلاق و آداب: فلسفه عملی، در ۴۷۶ ص.
کتاب *حدیقه* به اردو است، ممتاز العلماء آن را به فارسی ترجمه کرده و آن را *تبصرة المجتهدین* نام نهاده است. (*الذریعة*، ج ۳، ص ۳۲۵ و ج ۶، ص ۳۹۱)

۴. نسخه‌ای از آن در دو مجلد در کتابخانهٔ ممتاز العلماء، رائل p/۱۰۳۶ (*حرکة التألیف*، ص ۳۷۴).

۵. نسخه‌ای از آن در دو مجلد در کتابخانهٔ ممتاز العلماء موجود است (*حرکة التألیف*، ص ۳۷۴).

۶. نسخه‌ای از آن در کتابخانهٔ جامعه جوادیه به شمارهٔ (۱/۳۷) در ۱۱ ص، و تصویری از آن در مرکز احیاء میراث اسلامی موجود است. این رساله در لکهنو، علوی خان، به سال ۱۲۶۱ در ۴۹ صفحه، و نیز در مصر، ۱۲۶۱ به نام «تحقیق بعض مسائل الإمامة في صلاة الجماعة» چاپ شده است، و از همین چاپ نسخه‌ای در آصفیه (۴۴۶) (*حرکة التألیف*، ص ۳۷۳).

۷. این کتاب مسمّاست به *هدایة المسترشدین في شرح تبصرة المتعلّمین في أحکام الدین*، نسخه‌هائی از آن در کتابخانهٔ ممتاز العلماء به شماره‌های (۲۵۶، ۲۸۵، ۲۹۹، ۳۴۲) و کتابخانهٔ زنگی پور به شمارهٔ (۴۱) و *مفتاح الکنوز الخفیه*، ج ۱، ص ۱۰۳، ش $\frac{۷۷۷}{۱۵۸۷}$ و کتابخانهٔ ناصریه، لکهنو به شمارهٔ (۹۳) فقه و اصول فقه، موجود است. در *حرکة التألیف*، ص ۳۷۳ از چاپ تبریز به سال ۱۲۸۳ یاد کرده است ظاهراً بایستی اشتباهی صورت گرفته باشد.

تحقیق و تدقیق تام شروع به تألیف آن فرموده است و هنوز تمام نشده، و اکثر مباحث طهارت به تحریر آمده بود که عوائق متعدّده در پیش آمد. و آن کتابی أنیق و شرحی دقیق است که بر کمال فضل و تبحّر و تفقّه و اجتهاد آن جناب گواهی می‌دهد. حق تعالی آن جناب را از سائر حوادث دهر بوقلمون[۱] محفوظ و مصون داشته فرصت تکمیل بقیهٔ آن کتاب عطا فرماید که إن شاء الله تعالی بعد از اتمام حاوی مطالب فقهیّه و احکام شرعیّه و جامع استدلالات شریفه و تحقیقات منیفه در جمیع عبادات و معاملات گردد.

و سائر[۲] تصانیف مذکورهٔ آن جناب به زبان عربی است، سوای رسالهٔ ***نخبة الدعوات*** که آن را به فارسی در ابتدای شباب خود تألیف فرموده است. و هر یکی از آن کارنامهٔ زمن[۳] و مورد تحسین علمای دوران است ـ لا زال وجهاً مؤیّداً من الربّ المنّان[۴].

---

۱. توضیح این واژه در ص ۳۱۷ گذشت.

۲. «سائر» ـ در اینجا ـ یعنی: همه، جمیع. (جویا جهانبخش)

۳. «ق»: زمین.

۴. از دیگر آثار او ***ینابیع الأنوار*** در تفسیر قرآن به عربی که در دو جلد در هند به چاپ رسیده است. نسخه‌هائی از این تفسیر در کتابخانه‌اش موجود است به شماره‌های (۱۸، ۴۷، ۴۸، ۵۵، ۵۶، ۵۷، ۶۲، ۶۳، ۶۴) (فهرست نسخه‌های خطی کتابخانهٔ ممتاز العلماء، دفتر اول، ص ۴۷، ۷۹، ۸۲، ۸۶، ۹۰، ۹۳، ۹۶).

فرزندش سیّد محمّد ابراهیم ملقب به شمس العلماء (م ۱۳۰۷) تکمله‌ای بر آن نوشته است به نام ***الظلّ الممدود في تفسیر کلام الله الودود*** که در کتابخانهٔ ممتاز العلماء معرفی شده است، شمارهٔ (۵۸، ۵۹).

از دیگر تألیفات اوست: ***الضراعات إلی قاضي الحاجات***، ***ارشاد المجتهدین***. دو نسخه از این دو اثر در فهرست کتابخانهٔ ممتاز العلماء به شمارهٔ (۳۱۴، ۴۲۱) معرفی شده‌اند. و نیز از آثار اوست: ***رسالة في تحقیق انتصاف اللیل***، ***مرشد المؤمنین إلی أحکام الدین***، ***رسالة في المیراث***. نسخه‌ای از آن دو در کتابخانه زنگی پور به شمارهٔ (۲ و ۶۶/۱).

و سؤال و جواب در مورد پیوند اعضای بدن که ممتاز العلماء به فارسی و مختصر و زین العابدین مازندرانی حائری و سلطان العلماء به عربی و استدلالی از آن جواب داده‌اند. نسخه‌ای از آن در کتابخانهٔ زنگی پور به شمارهٔ (۱۰۴) معرفی شده است.

و دیگر ***آداب نوافل*** است. نسخه‌ای از آن در فهرست نسخه‌های خطی فارسی کتابخانهٔ رضا، رامپور ـ هند، ←

← ج ۳، ص ۴ ـ ۴۳، ش (۳۸۲، ۳۳) اوراد و اعمال، ۹۵ ورق و ۷۶ ورق شناسانده شده است.
و دیگر ***الدعوات الفاخرة المأثورة عن العترة الطاهرة***، در همان کتابخانه به شمارهٔ (۳۸۶) اوراد و ادعیه، در ۲۲۷ ورق.
و دیگر ***الفرائد البهیة فی شرح الفوائد الصمدیة***، نسخه‌ای از آن در کتابخانه ملی، تهران، به شمارهٔ (۳۲۵۵/ع) ۱۱۹ برگ. (فهرست، ج ۱۵، ص ۶۰)
در ***حرکة التألیف باللغة العربیة في الاقلیم الشمالی الهندی***، ص ۳۷۳ ـ ۳۷۴ آثار ذیل را نیز برای او برشمرده است:
۱. ***ارشاد المبتدی در فقه***، چاپ لکهنو، مطبعهٔ علی بخش در ۲۴۶، بدون تاریخ چاپ، و کتاب طهارت از ان در ۱۲۷۹ به همراه ***الوجیز الرائق*** پدرش سیّد العلماء به چاپ رسیده است. ۲. ***مصباح الدجی في تحقیق الذکر والأُنثی***، دربارهٔ علائم بلوغ، چاپ لکهنو، تصویر عالم، ۱۳۱۷ هـ، در ۳۲ صفحه. ۳. ***رسالة في خطبات الجمعة والعیدین***. خلاصه آن در لکهنو چاپ شده است. ۴. ***الوسائل إلی المسائل***. نسخه‌ای از آن در کتابخانه ممتاز العلماء. ۵. ***کتاب المواعظ في فضائل شهر رمضان ولیلة القدر*** وغیرهما. آغامهدی در ۳۴ صفحه. ۶. ***المجالس***. رائل ۱۰۳۵/p. ۷. ***رسالة في ترجمة نفسه بالعربیة***. نسخه‌ای از آن در کتابخانهٔ ممتاز العلماء. ۸. ***حاشیة علی المثناة بالتکریر*** (حاشیه بر بخشی از شرح هدایه الحکمه ملاصدرا). آغا مهدی در هشت صفحه. ۹. ***حاشیة علی شرح الجغمینی***. نسخه‌ای از آن در ممتاز العلماء.
ممتاز العلماء در ۲۴ رمضان ۱۲۸۹ به مرض وبا درگذشت و فرزندش شمس العلماء سیّد محمّد ابراهیم بر پیکر او نماز اقامه کرد و در حسینه‌ای که خود ساخته بود به خاک سپرده شد. این قطعه از کامل بر مزار وی نوشته شده است:
تلك الجنّة التی نُورِثُ من عبادنا مَن کان تقیّاً.

قطعه تاریخ

از بسیط خاک تا سقف فلک — تیره شده در چشم اخیار و عدول
دامن جان برگرفت از روزگار — قبلهٔ دین فخر اعلام فحول
حجّة الإسلام مولانا التقی — آسمان فقه و تفسیر و اصول
رهنمای جاده باب العلوم — مقتدای شیعهٔ زوج البتول
چون امیرالمؤمنین در ماه صوم — خواست با اجداد امجادش وصول
کرد احیای شب قدر و رساند — فرق طاعت را به افلاک قبول
در شب تالیش ناگه از وبا — پیکرش افتاد بر فرش نحول
چند ساعت خفته بر بالین کرب — آخر شب کرده در جنّت حلول
گفت کامل سال این رز[ء] عظیم — بی‌ستون شد کعبهٔ دین رسول

سنه ۱۲۸۹

در مجلهٔ «خاندان اجتهاد» شمارهٔ ۱۱، ص ۸۷، چاپ لکهنو این قطعه تاریخ وفات به نقل از دیوان تسلیم شاگرد ←

← نسیم شاگرد حکیم مؤمن خان مؤمن دهلوی، مطبوعهٔ مطبع نامی لکهنو سنه ۱۳۲۱ ﻫ آمده است:

چون سپهر علم دین سیّد تقی — زبدهٔ آل محمّد مصطفی
ماهر قرآن و تفسیر و حدیث — واقف رمز اشارات و شفا
بست و چارم بود از ماه صیام — شد به ایوان جنان رونق فزا
عالمی شد خاک بر سر از الم — ماتمی آمد نظر ارض و سما
گفت تسلیم حزین تاریخ سال — «در زمین شد آفتاب اصطفی» [کذا]

سنه ۱۲۸۹

جناب افاضت‌مآب، ورع عديم‌العديل، فقيه قليل‌العديل، استادنا المعظّم مولانا الأكرم، جامع الفضائل، مرجع الفواضل، فخر الحاضر والبادى، صدر الشريعة، عمدة العلماء، جناب سيّد محمّد هادى ـ أدام الله إفاداته وزاد علينا فيوض بركاته ـ

[۱۲۲۸ ـ ۱۲۷۵]

آن جناب نعم الخلف جناب مستطاب عالم عامل، فاضل كامل، اورع اعبد، اتقى ازهد، فقيه ألمعى، نحرير لوذعى، جناب مرحوم سيّد مهدى، ابن الأفضل الأكمل، علّامة المتأخّرين، سند المتكلّمين والمتفقّهين مولانا و مقتدانا جناب غفران‌مآب سيّد دلدارعلى ـ عليهما الرحمة الكاملة من الله القدير الأزلى ـ است كه در علم و فضل و زهد و تقوى مرتبهٔ عليا و درجهٔ قُصوىٰ داشت، چنانكه مجمل ذكرش در ضمن احوال جناب غفران‌مآب سابق الألقاب، و هم در بعض مواضع سابقه گذشت، ويأتي أيضاً هناك.

و آن جناب به شرف مصاهرت عمّ اكبر خود، أعنى: جناب معلّى القاب سلطان العلماء مجتهد العصر والزمانى ـ دام ظلّه العالى ـ، ممتاز است. و فضائل احوال و محامد خصال آن جناب زياده از آنست كه درين مقام احصاى آن توان نمود. در علم و فضل و عبادت و زهد و تقوى و مروّت شبيه و نظير والد بزرگوار خود است؛ در مدارج فقه و اجتهاد و معارج صلاح و سداد و مراتب قوّت قدسيه و ملكيه[1] سرآمد علماى ابرار.

---

۱. «هـ»: + و ملكيه. «م»: + و.

مولد شریفش بلدهٔ لکهنو ـ صانها الله تعالی ـ روز هفتم ماه رجب سنهٔ یکهزار و دوصد و بست و هشت هجری است. نوریست که در لباس انسانی درآمده، و مَلَکی است که به صورت بشری خلق گردیده. همیشه از عهد صبا إلی یومنا هذا سالک مسالک آداب حسنه و ناهج مناهج اعمال مستحسنه بوده است.

و بعد از وفات والد بزرگوار جدّ نامدار خود در ظلّ عاطفت جناب مستطاب سیّدالعلماء الأعلام، علّامة الزمان، فقیه الدوران، المبرّی عن کلّ شیْن، مولانا و مقتدانا جناب سیّد حسین ـ دام ظلّه العالی ـ بوده، و پیوسته از خدمت فیض‌درجت آن جناب استفاده علوم نموده، تا آنکه در فضل و کمال میان سائر اتراب[1] و امثال خود تفوّق و امتیاز یافت و إلی الآن هر روز به خدمت آن عالی جناب به وقت معهود تیمنّاً وتبرّکاً حاضر می‌شود. و سائر خواص و عوام و از مؤالف و مخالف اعتراف دارند که احدی آن جناب را در عهد طفلی راغب به سوی ملاهی و ملاعب نیافته، و گاهی غیر از تحصیل فضل و علم مصروف شغلی نمانده، طریقهٔ ورع و تقوی و سلامت روی را همیشه ملتزم[2] بوده، و مشاهده عادات حمیده و خصال پسندیدهٔ آن جناب مصدق این کلام است: «أری الصباح غنی عن المصباح». پیوسته، با خدا در خضوع و خشوع، و با خلق در بذل محاسن اخلاق و محامد اشفاق است.

اکثر اعمال خیر را مخفی به جا می‌آورد، و اگرچه از شدّت ورع و استحیا در اکثری از روز و شب مُهرِ سکوت بر لب، و نگاه عبرت‌بین بر سطح زمین دارد، بلکه به همین جهت گاهی متوجّه بیان مواعظ بر سر منبر میان مردم نمی‌شود، لیکن هرگاه در مقام تدریس کتب فقهیّه و یا احتجاج در مباحث کلامیّه زبانِ کرامت‌بیان را دُرفشانِ افادات می‌فرماید[3]، و در تحقیق و تدقیق مطالب دینیّه، و تفصیل و توضیح دقائق شرعیّه برمی‌آید، شمّه[ای] از نقیر و قطمیر[4] بیان را باقی نمی‌گذارد.

---

۱. «ق»: اقران.
۲. «م»: ملزم.
۳. «م»: می‌فرمایند.
۴. توضیح این دو واژه در ص ۳۸۳ گذشت.

جامع علوم معقول و منقول، و واقف فنون فروع و اصول، و منبع فضائل شتّی، و حاوی مدارج عالیه علم و تقوی است.

به شرف اجازهٔ روایت و اجتهاد و درایت از جانب جناب معلّی القاب، مجتهد العصر و الزمانی، سلطان العلماء، مولانا و مقتدانا الأوحد الأمجد، جناب سیّد محمّد ـ دامت برکاته ـ، و هم از جانب جناب مستطاب، فقیه الزمان، علّامة الدوران، سیّد العلماء مولانا و مقتدانا جناب سیّد حسین ـ عمّت إفاداته ـ که عمّ اکبر و اصغر آن جناب‌اند، مشرّف شده است[1]، به تفصیلی که غیر از آن جناب و جناب ممتاز العلماء سیّد محمّد تقی ابن جناب سیّد العلماء ـ دامت برکاتهم ـ احدی را از جناب ایشان حاصل نشده.

و خلاصهٔ کلام جناب مولانا سیّد العلماء در اجازه[ای] که برای آن جناب نوشته‌اند اینست که: از جمله کسانی که جدّ و جهد و اجتهاد در تحصیل علوم دینیه نموده‌اند، و فنون معقول و منقول را نزد من قرائت نموده‌اند، فاضل ذکی[2] لبیب، و عالم ألمعی ادیب، نحریر لوذعی، ورع مهذّب صفی، زین الفقهاء الأمجاد، فائز به درجهٔ استنباط و اجتهاد، فخر الحاضر والبادی، قرّة عینی و ثمرة فؤادی، السیّد محمّد هادی ـ أسبغ الله علیه النعم والأیادی ـ، ابن أخي المرحوم، الساکن في جوار رحمة ربّه القیوم، المولی والفقیه الباذل، ذي المجد والبهاء، والفضل والذکاء، فخر العلماء والسادة، صاحب القریحة الوقّادة والفطنة النقّادة، مولانا السیّد مهدی ـ أفاض الله علی تربته شآبیب رحمته ـ است.

پس چون فاضل قرّة العین مذکور لائق تحمّل روایت، و سزاوار تفقّه و درایت یافتم، مسارعت به سوی اجازه‌دادن به او نمودم، پس او را اجازه دادم. حق تعالی امثال او را بسیار به هم رساند، و افضال خود را شامل حال او دارد، و توفیق ارتقا و اعتلا به مدارج کمال به او عطا فرماید، و از چشم زخم زمانه او را نگاه دارد، بحقّ محمّد و آله الأمجاد!

---

۱. هر دو اجازه به تصحیح مصحّحِ همین دفتر آمادهٔ چاپ است.

۲. در نسخ: زکی.

بدرستی که او فقیه نبیه است؛ چنانکه در مثل آمده که «الولد سرّ لأبیه»، و بتحقیق که پدرش رحمه‌الله در عنفوان شباب بر اکثر اقران و اصحاب فایق شد، و من و برادرم معظّم و مکرّم، فاضل متورّع مقدّس، عالم عامل ماجد، حاوی المکارم و المحامد، جناب اخی السیّد حسن مرحوم، اکثر اوقات مشارکت درس او به خدمت والد ماجد ـ طاب ثراه ـ می‌نمودم، و هر دو ایشان، یعنی جناب سیّد مهدی و جناب سیّد حسن ـ علیهما الرحمه ـ، در فضل و ذهن و ذکا مثل دو اسپ[1] گرو بسته بودند، بلکه شهسوار میدان علم و کمال بودند، و من آنگاه متابعت طریقهٔ درس ایشان می‌کردم، و اخی سیّد مهدی مرحوم میان ما هر سه برادران در فضل و کمال سبقت و اشتهار داشت، و در دقّت نظر به درجهٔ ارفع و اعلی فائز بود، به این جهت در هنگام قرائت درس روی خطاب جناب والد مرحوم به سوی او می‌بود، و الحق که او بسیار ذهن صافی و نظر دقیق داشت، و اکثر شبها را به بیداری می‌گذرانید، و اجتهاد در تحقیق مسائل و تنقیح دلائل می‌فرمود، به حدّی که احدی از اماثل به مرتبهٔ او نمی‌رسید، و با این همه خلوت و عزلت را می‌پسندید، و از لذّات و شهوات إعراض می‌فرمود، مرگ را بسیار یاد می‌کرد، و اعتماد بر حیات نمی‌نمود.

پس زمانهٔ ناهنجار تفرقه در جماعت ما انداخت، او را به مرض شدید مبتلا ساخت، و در عنفوان شباب طبل رحلتش برکوفت. پس وفاتش در آخر ماه ذی الحجّة سنهٔ یکهزار و دوصد و سی و یک هجری در رسید، و آفتاب حیاتش در آن روز منکسف گردید. مدّت عمر شریفش بست و سه سال[2] بود.

پس والد ماجدم ازین واقعه مبتلای هموم و غموم شد، و برخی از کیفیّت این مصیبت را در کتاب خود *مسکّن القلوب* بیان فرموده[3] است.

و آلام فراق او بر من طاری شد، پس صبر کردم، و برخی از افادات و تحقیقات او را جمع کردم، و از مسوّدات او آنچه یافتم برآورده به قالب بیاض رسانیدم، که یادگاری برای متذکّرین، و بصیرتی برای مستبصرین باشد.

---

۱. چنین است در أصل نسخه به باءِ فارسی. ۲. «ق»: ساله.
۳. در نسخ: + فرموده.

و آن برادر مرحوم این فرزند دُرّ یتیم ـ یعنی: جناب استادنا المعظّم الممدوح ـ را یادگار گذاشت، و غیر ازو فرزندی نداشت، و در آن وقت قریب سه سالگی بود. پس در کنار جدّ امجد اکرم خود ـ که جناب والد ماجدم بود ـ پرورش یافت، تا آنکه آن جناب نیز در روز نوزدهم ماه رجب سنهٔ یکهزار و دوصد و سی و پنج هجری از دنیا رحلت فرمود، در حالی که این فرزند ارجمند قریب هفت سالگی بود. پس من متولّی امر تربیت و تعلیم او شدم، و در تعلیم و تأدیب و تفهیم او کوشیدم، پس چون قریب بلوغ رسید به فضل الهی آثار ورع و صلاح و سداد بر او لائح شد، و در فضل و رشاد به کمال رسید؛ چنانکه غایت تمنّای[1] من بود. حق تعالی او را از طوارق فتن و فساد محفوظ دارد، و در قول و عمل او را از لغزش و خلل نگاه دارد!

پس مبادرت به سوی اجازه‌دادن به او نمودم، و سلوک مسالک احتیاط و لزوم سَویّ الصراط را در روایت و درایت و جهد و اجتهاد را در استنباط مسائل و تنقیح دلائل برو مشترط گردانیدم.

و اجازه دادم او را که روایت کند از من جمیع مقروآت و مسموعات و مصنّفات مرا و سائر مصنّفات علمای ما را در فنون منقول و معقول و علم کلام و اصول و معانی و بیان و سائر علوم آداب از آنچه که تعلّقی به لفظ عرب و ارتباطی به مسایل شرع و دخلی در استنباط احکام داشته باشد، تا آنکه این اجازه در جمیع علوم وافی و کافی تواند بود. انتهی محصّل بعض کلامه الشریف.

و همچنین جناب معلّی‌القاب، مولانا و مقتدانا، مجتهد العصر و الزمانی، سلطان العلماء، الأوحد الأمجد جناب سیّد محمّد ـ دام ظلّه العالی ـ در اجازهٔ خود که برای جناب استادنا الموصوف الممدوح نوشته‌اند، می‌فرمایند که:

فإنّ الولد الحبیب اللبیب، والمتوقّد الأدیب الأریب، الفاضل الحسیب [النسیب][2]، والفائز من قداح السعادة بالمعلّی والرقیب، ذا الطبع الوقّاد والذهن النقّاد، عارج معارج الفقه والاجتهاد، سالك مسالك الصلاح والسداد، مهجة فؤادي السیّد محمّد

---

۱. «م»: + به.

۲. من الإجازة.

الهادي ـ أسبغ الله عليه الأيادي، وأباد له الأعادي ـ، نجل أخي المبرور المرحوم، حاوي فنون العلوم، الجهبذ المدقّق والحبر المحقّق، والورع الأزهد والبدل المفرد، صاحب الرأي الصائب والذهن الثاقب، ذي المحامد والمفاخر والمناقب، النحرير الألمعي، السيّد مهدي ـ غمره الله برحمته الكاملة وألطافه الشاملة ـ، قد اعتلى أوج العلم، و فاق في الفضل والنبل[1] الأقران والأمثال، و فاز بدرجتي العلم والعمل، ونال وجوه الكمال على الوجه الأكمل، فأجزتُ له ـ أيّده الله ـ روايةَ الأخبار المعنعنة عن السادة الأطهار، ومصنّفات علمائنا الأخيار والأصحاب[2] الأبرار[3]، من كتب الحديث والفقه والأُصولَيْن[4] والتفسير والنحو[5] وسائر العلوم الدينيّة وما يتوقّف عليها من المبادئ العقليّة والنقليّة والعلوم الحكميّة والفنون الأدبيّة ممّا له دخل في المدارك الشرعيّة، إجازةً تامّة وافية شافية، بحقّ إجازتي عن مشايخي العظام وأساتيذي الفخام وأسلافي الصالحين الكرام.

إلى أن قال ـ دام ظلّه العالي ـ:

فليَرْوِ الولد الصالح جميعَ مقروّاتي [و][6] مسموعاتي ومرويّاتي ومجازاتي ومؤلّفاتي ومصنّفاتي، وآخذ عليه بما أُخذ عليّ من ملازمة تقوى الله[7]، وصرف الأوقات في الوظائف الشرعيّة، والخوض في لجج الاستنباطات الفرعيّة، ومراعاة طريقة الاحتياط في الرواية والفتوى[8].

این بود آنچه عالی حضرت در ضمن اجازه از برای آن جناب به قلم فیضْ رقم درآورده‌اند. و پادشاه مرحوم جنّت‌مکان محمّد امجدعلی شاه ـ طاب ثراه ـ که ترویج احکام شرع شریف بسیار ملحوظ داشت، در هر یکی از نواحی ممالک محروسهٔ خود

---

۱. المثبت من الإجازة وفي النسخ: النبيل. ۲. في الإجازة: وأصحابنا.

۳. في الإجازة: + سيّما الكتب الأربعة لابي جعفرين المحمّدين الثلاثة المتقدّين ـ وهي الكافي والفقيه والتهذيب والاستبصار ـ والكتب الثلاثة للمحمدّين المتأخّرين ـ وهي الوافي والوسائل وبحارالأنوار وغيرها.

۴. يعنى: أصولِ فقه، و أصولِ دين (كلام). (جويا جهانبخش)

۵. في االإجازة: والتجويد. ۶. من الإجازة.

۷. في الإجازة: + ودوام مراقبته في السرّ والعلانية، وتلاوة كتابه العزيز متدبّراً معانيه.

۸. طبعت هذه الإجازة بهند وهي في طريق النشر بتحقيقنا.

شخصی مفتی را مقرّر نمود، و هریک از ایشان را مأمور فرمود که مرافعهٔ اهل دعاوی بر یکدیگر از مردم، و اجرای دیگر امور مرجوعه را بر طبق شریعت غرّا کاربند باشند، امر رجوع سائر مفتیان را به سوی آن جناب قرار داد، و آن جناب را به خطاب مستطاب «صدر الشریعة، عمدةالعلماء» مخاطب گردانید، و این خطاب را در مُهر به نام نامی آن جناب منقوش فرمود، و معاونین و عملهٔ محکمه را در خدمت آن جناب معیّن کرد، هرچند آن جناب از راه انکسار نفس و هم به مظنّه در اوقات تدریس و تصنیف و مطالعهٔ مسائل و اشغال عبادت و امثال آن از قبول این امر کراهت بسیار داشت، لیکن[1] بعد از آنکه جناب مولانا و مقتدانا ـ دام ظلّه العالی ـ به سبب رجحان آن نسبت به آن جناب اصرار بسیار نمودند، به شرط تخصیص اشتغال به تحقیق و تبیین احکام فقهیّه اختیار فرمود.

و همچنین در اقدام خود به نماز جماعت مضایقهٔ بسیار داشت، لیکن به اصرار آن عالی‌حضرت اجابت آن فرمود، پیوسته حسب عادت شریف خود در اوّل وقت به جهت نماز متوجّه مسجد می‌شود، و در سائر اوقات مصروف ابتغای مرضات الهی می‌باشد.

و اگرچه آن جناب اکثر اوقات مشغول تحریر اجوبهٔ مسائل مرجوعه بوده، و بساست که جواب مسائل متفرّقه از احکام عبادات و معاملات شرعیه را به شرح و بسط تمام قلمی فرموده ـ که اگر جمع نموده شود چندین مجلّد مبسوط گردد ـ، لیکن به تدوین و ترتیب آن نشده است.

و از مصنّفات آن جناب آنچه مدوّن و مرتّب شده، و به قالب بیاض رسیده، اکثری از آن مشتمل بر ردّ نصاری به احتجاجات قطعیّه، و استدلالات عقلیهٔ یقینیّه در اثبات توحید ربّ العالمین و نبوّت ختم المرسلین ـ صلوات الله علیه وآله الطاهرین ـ، و ابطال متشتّته آن فرقه متغلّبه في زماننا درین خصوص است.

و بعضی رسائل و حواشی در غیر این مطلب هم تحریر فرموده است.

پس از جمله تصانیف آن جناب، رساله‌ایست مشتمل بر بشارات انبیای سابق علیهم‌السلام

---

۱. «ق»: لکن.

در باب بعثت حضرت نبوی ﷺ که به زبان عربی تألیف فرموده است؛ و رساله[ای] در باب کسی که در ارض عرض تسعین[1] وارد شود و بیان حال تکلیف او در ادای صوم و صلاة که آن را در جواب بعضی از قوم نصاری که درین خصوص اعتراض بر حکم شرع شریف نموده بود تصنیف فرموده است؛ و رسالهٔ مختصرهٔ دیگر در (ردّ)[2] بعض از قوم مذکور که جواب بعض عبارات رسالهٔ سابقه الذکر نوشته بود؛ و رسالهٔ *تمحیض الحق*[3] در جواب یکی از معاصرین علمای نصاری که معروف به پادری دلیم بود؛ و رسالهٔ صغیرهٔ دیگر هم در ردّ نصاری؛ و رسالهٔ مبسوطه مسمّی به *کشف الأستار* در جواب بعض رسائل پادری قندر که از متعصّبین معاصرین قوم نصاری است، و چند رسالهٔ مختصره در تأیید مذهب خود نوشته به استدعای جواب به خدمت عالی‌جناب مجتهد العصر والزمانی فرستاده بود، و آن جناب حسب الأمر آن عالی‌جناب متکفّل تحریر جواب آن به دلائل مفصّلهٔ قاطعه گردید، به حدّی که سائر خاصّه و عامّه به خوبی دقائق و متانت و حقائق آن اعتراف دارند. و آن رساله به معرض طبع درآمده در اکثر اطراف این بلاد انتشار یافت؛ و نسخه[ای] از آن پیش پادری مذکور نیز فرستاده شد، و پادری مذکور بعد مطالعه آن در ضمن مکاتبه که به خدمت جناب ممدوح نوشت اعتراضی در باب اعتماد بر دلائل عقلیّه نمود؛ لهذا آن جناب بعد از آن در جوابش رسالهٔ مختصرهٔ دیگر مشتمل بر فرق محال عادی و محال عقلی و ابطال اعتراض او تحریر فرمود[4].[5]

---

۱. در *تکملهٔ نجوم السّماء*، ج ۱، ص ۱۷۷، کلمه «ارض» نیامده. این رساله با تقریظ سیّدالعلماء در هند چاپ شده است. (رؤیت در نزد جناب دکتر سیّد محمود مرعشی دام عُلاه)

۲. از «ق» و *تکمله*.

۳. در *تکمله*: تمحیص.

۴. «ق»: فرموده.

۵. کتابی از او در *الذریعة*، (ج ۵، ص ۱۸۴) با نام *جواب شبهات بعض أهل الکتاب* (جواب مکن صاحب) نام برده و می‌نویسد که این کتاب در لکهنو به سال ۱۲۶۵ با تقریظ سیّدالعلماء چاپ شده است.

و از آثار دیگر اوست *السیف القاطع* به فارسی در ردّ بعض قسّیسین نصاری. (*کشف الحجب*، ص ۳۱۴؛ *الذریعة*، ج ۱۲، ص ۲۸۷). نسخه‌هایی از آن در کتابخانهٔ سیّد دلدار علی غفران‌مآب به شمارهٔ (۸۵) و تصویری از آن در مجمع ذخائر اسلامی ـ قم، و کتابخانهٔ عمدة العلماء کلب حسین به شمارهٔ $\frac{۱۰۷}{۹۴}$ و $\frac{۱۵۷}{۹۲}$ موجود است.

و دیگر از تصانیف آن جناب حاشیه بر کتاب *حبل المتین* تألیف شیخ بهاءالدّین ـ علیه الرحمه ـ است.

و دیگر رسالهٔ وجیزه در ادعیهٔ مأثوره مختصره که آن را تحفهٔ سلطان جنّت‌مکان محمّد امجدعلی شاه ـ طاب ثراه ـ گردانیده بود.

و درین زمان آن جناب در صدد اشتغال به تصنیف کتابی در اصول فقه است، لیکن[1] از هجوم اهل مسائل و شغل تدریس جمعی از طلبهٔ علوم و دیگر اشغال مرجوعه و اعمال مستحبّه فرصت کمتر دارد، و کمال الطاف و اشفاق بر تلامذهٔ خود مبذول می‌فرمایند، خصوصاً بر حال کثیرالاختلال مؤلّف حقیر که تطفّلاً داخل حاشیه‌بوسان بساط افادت‌مناط آن جناب و شامل[2] زمرهٔ مستفیدان خدمت عالی و مقتبسان انوار افاضات آن ذو المفاخر والمعالی است.

حق احسان و الطاف آن جناب بر گردنم، زیاده از آنست که شمّه[ای] از آن به معرض بیان توان آورد؛ و حق تعالی آن جناب را با فرزندان سعادت‌نشان همواره از حوادث زمان در حفظ و امان خود داشته تا ظهور امام الإنس و الجان صاحب العصر و الزمان علیه صلوات الله الربّ المنّان کامیاب مطالب دینی و دنیوی و زیب‌افزای وسادهٔ شریعت نبوی و هدایت‌فرمای طریقهٔ ملّت مرتضوی دارادا! بحقّ النبي وآله الأمجاد ـ صلوات الله علیهم إلی یوم التناد.

---

۱. «ق»: لکن.

۲. کذا. وعلی القاعده «مشمول» باید باشد، نه «شامل». (جویا جهانبخش)

جناب فضیلت و سیادت انتساب، فاضل کامل، عالم عامل، نحریر لوذعی ألمعی، جناب سیّد محمّد عبّاس موسوی شوشتری ـ أدام الله تأییده ـ

[۱۲۲٤ ـ ۱۳۰٦][1]

از افاضل تلامذهٔ عالی‌جناب معلّی‌القاب، مولانا و مقتدانا سیّد العلماء الأعلام، سند الفقهاء الفخام، المبرّی عن کلّ شیْن، جناب سیّد حسین ـ دامت فیوضه ـ ، است.

جمیع فضائل و کمالات علمیّه و عملیّه و متبحّر در فنون ادبیّه و عقلیّه و فقهیّه از میان سائر مستفیدان خدمت بابرکت آن جناب عَلَم اشتهار برافراشته و بر اکثری از ایشان شرف تفوّق یافته.

نسبِ شریفش ـ بنا بر آنچه در نسبْ‌نامهٔ سادات نوریّه مذکور است ـ ، به این سلسله به حضرت امام موسی کاظم علیه‌السلام می‌رسد که: سیّد محمّد عبّاس بن سیّد علی اکبر بن سیّد محمّد جعفر بن سیّد ابی طالب بن سیّد نور الدّین بن سیّد نعمت‌الله جزائری شوشتری[2] بن سیّد عبد الله بن سیّد محمّد بن سیّد حسین بن سیّد احمد بن سیّد محمود بن سیّد غیاث‌الدین بن سیّد مجدالدین بن سیّد نورالدین بن سیّد سعدالدین بن سیّد عیسی بن سیّد موسی بن سیّد عبد الله بن حضرت امام موسی الکاظم[3] علیه‌السلام.

---

۱. میرزا محمّدهادی صاحب عزیز لکهنوی کتاب مفصّلی موسوم به ***تجلّیات*** یا ***تاریخ عبّاس*** در شرح حال مفتی محمّد عبّاس تألیف کرده و به طبع رسیده است.

۲. در «ه» زیادتی است که بر روی آن خط زده شده است: «صاحب التصانیف».

۳. «ق»: کاظم.

و اکثری از اجداد و امجاد سیّد ممدوح علما و صلحا و فقها بوده‌اند[۱]، از جملهٔ ایشان احوال سیّد نعمت الله ﷺ که از افاضل علمای مئهٔ حادی‌عشر و اکابر فقهای بلدهٔ شوشتر بود در باب هشتم مذکور شد، و در ضمن احوالش ذکر فرزند ارجمندش، سیّد نورالدین، و اولاد و احفاد او که معروف به سادات نوریّه‌اند، مجملاً گذشت[۲].

الحاصل جدّامجد سیّدممدوح ـ که سیّد محمّدجعفر بن سیّدابی طالب شوشتری بود ـ به جانب هندوستان آمده[۳]، در زهد و عبادت و جود و سخاوت یگانهٔ زمان بود[۴].

و امّا والد بزرگوارش سیّد علی‌اکبر خلف سیّد محمّدجعفر موصوف، پس خیلی متواضع[۵] و متّصف به محاسن صفات و مکارم عادات بود. خطّ خوب و انشای مرغوب داشت[۶]؛ و چند فرزند ارجمند گذاشت که اکبر و افضل و اعلم و اکمل ایشان، جناب سیّد ممدوح است.

بالجمله ولادت باسعادتش در آخر ماه ربیع‌الأوّل سنهٔ یکهزار و دوصد و بست و چهار هجری است. در صغر سنّ شروع اشتغال به کسب کمال با نهایت فطانت و ذکاوت نمود، و فنون درسیّه و علوم رسمیّه را پیش علمای زمان خود ـ که اکثری از ایشان از اهل خلاف بودند[۷] ـ، اکتساب فرمود. و در سنّ چهارده سالگی از تحصیل

---

۱. در «ه» زیادتی است که بر روی آن خط زده شده است: «و عالمیان را به جادّهٔ شریعت هدایت می‌نموده‌اند».

۲. در «ه» زیادتی است که بر روی آن خط زده شده است: «و تفصیل احوال هر یک از ایشان درین مقام موجب اطناب است».

۳. «م»: + و. «ق»: آمد و» بدل «آمده» و احتمال دارد که در «ه» نیز به مانند «ق»: خوانده شود.

۴. در «ه» زیادتی است که بر روی آن خط زده شده است: «در عهد نَوّاب سعادت علی خان مرحوم پادشاه عالی جاه غازی الدین حیدر شاه ـ طاب ثراه ـ با نهایت عزّت و جاه به سر نموده، در سنهٔ یکهزار و دوصد و سی پنج هجری از دار فانی به بهشت جاودانی ارتحال فرمود». این اضافات و اضافات بعدی در ***سوانح عمری*** (***زندگی خود نوشت***) مفتی محمّد عباس جزائری نیز آمده است که مؤلف بنابر تلخیص این بخش را نیاورده چنانچه بدان اشارت خواهد شد. ر. ك: ***تکملهٔ نجوم السّماء***، ج ۲، ص ۳۶ و ۳۹.

۵. «ه»: + «و خاکسار» و بر روی آن خط زده شده است.

۶. در «ه» زیادتی است که بر روی آن خط زده شده است: «در دهم ماه رجب سنهٔ یکهزار و دوصد و شصت و یک هجری به رحمت حق پیوست».

۷. یعنی از عامّه (مذهبِ مخالف) بودند. (جویا جهانبخش)

علم منطق و حساب و فلسفه و هندسه و معقولات و حکمت و طب و غیره فراغی حاصل نموده. و در اوائل شباب[۱] به خدمت عالی جناب، علامة الزمان، فقیه الدوران، جناب مولانا سابق‌الألقاب مشرّف شده استفادهٔ علم فقه و حدیث و غیر آن نمود، تا آنکه در اندک مدّت به مرتبهٔ فضل و کمال رسید و مشغول تصنیف و تألیف و تدریس گردید، و در فصاحت و بلاغت و شعر و انشای عربی و فارسی و مناظره و مواعظه و فقه و اصول و سائر کمالات و محامد خصال و ورع و تقوی و محاسن عادات بر اکثر افاضل این بلاد فائق گردید. و از جانب آن جناب سابق الألقاب به شرف اجازهٔ روایت و درایت اختصاص یافت، چنانکه عبارت آن اجازه شریفه می‌آید.

امّا آنچه جناب سیّد ممدوح[۲] از سائر احوال خیرمآل خود برین ننگ خلائق املا فرموده است خلاصه‌اش بر سبیل اختصار آنکه می‌فرماید[۳] که: چون از سنّ ترعرع پا بیرون نهادم والدم مرا به مولوی عبد القوی ـ که از تلامیذ مولوی مخدوم معروف و به صفت زهد و قناعت موصوف بود ـ سپردند[۴]. یکسال کما بیش بعض کتب فارسیّه می‌خواندم، و به عنایت الهی تنفّری از لهو و لعب و رغبتی به کتابت و قرائت داشتم[۵]. و بعد از آن اشتغال به کتب صرف نمودم. و در اواخر سابوع اول ـ یعنی هفت سالگی ـ کتاب *مصباح* را پیش مولوی عبد القدّوس[۶] ـ که از تلامیذ مولوی حسن

---

۱. در متن «ه»: «هفده سالگی» سپس به مانند متن، أعنی «اوائل شباب» تغییر یافته است.

۲. ***سوانح عمری*** (زندگینامهٔ خودنوشت) از مفتی محمّد عبّاس که با این جا اشتراکاتی و افتراقاتی دارد در ***تکمله نجوم السّماء***، ج ۲، ص ۳۴ ـ ۶۷ مندرج است همراه با تذییلی. تاریخ ***سوانح عمری*** مندرج در ***تکمله*** با اینجا یک تاریخ است و ظاهراً مؤلّف تلخیص به همراه تصرّف در عبارات نموده است.

۳. «م»: می‌فرمایند.

۴. در «ه» زیادتی است که بر روی آن خط زده شده است: «سه روز قاعدهٔ الف با تا خواندم، روز چهارم پندنامهٔ سعدی با ترجمه شروع نمودم و». این اضافه و اضافه بعدی در ***تکمله نجوم السّماء*** وارد شده است.

۵. در «ه» زیادتی است که بر روی آن خط زده شده است: «و در همان اوان نثری در تتبع گلستان سعدی تألیف کردم که هر چند نسبتی به آن نداشت امّا از حوصلهٔ اتراب و امثال من زاید بود».

۶. شرح حال او در ***نزهة الخواطر***، ج ۷، ص ۳۰۴: الشیخ الفاضل عبد القدّوس بن یعقوب بن عبد العزیز الأنصاري اللکهنوي أحد العلماء الصالحین. ولد ونشأ ببلدة لکهنو، وقرأ النحو والبلاغة والفقه والأُصول علی ←

شارح سلّم بود[۱] ـ شروع نمودم. گاه گاهی مولوی مذکور ـ که سنّی متعصّب بود ـ کلمات اغوا و اضلال بر زبان می‌آورد.

روزی شخصی ازو پرسید که: سبب چیست که سنّیان به طرف مذهب تشیّع برمی‌گردند و شیعه را ندیده‌ام که سنّی شود؟

مولوی جواب داد که: مَثَل مذهب سنّیان مَثَل غذای پاک است که فضله می‌گیرد[۲] و فضله منقلب به غذا نمی‌شود.

من با حداثت سن به تأیید الٰهی گفتم: بنابر گفتهٔ شما خلفای ثلاثه که در اوّل حال کافر ناپاک بودند به طهارت اسلام منقلب نشدند.

مولوی متحیّر ماند.

بعده پیش مولوی قدرت علی[۳]، شاگرد رشید مولوی عبد العلی ـ که در سنّیان موسوم به بحر العلوم است[۴] ـ، کتب منطق و حساب و فلسفه و هیئت و هندسه و جمیع کتب درسیّه معمولهٔ این بلاد را سماعت[۵]؛ و یکی از تفضّلات الهی به حالم آن بود که از امراض بدنیه غالباً محفوظ ماندم، و شوق تحصیل علم روز به روز متزائد

← والده، وقرأ المنطق والحكمة على الشيخ حسن بن غلام مصطفى اللكهنوي، وعلى الشيخ غلام يحيى البهاري ثمّ أخذ الطريقة عن شيخ غلام يحيى المذكور... وكان غاية في العفّة والطهارة والزهد والاستغناء والتوكّل، احتمل المشاقّ الكثيرة من قلّة المعاش وموت الأولاد؛ كما في ***الأغصان الأربعة***. له رسالة في إثبات وحدة الشهود.

شرح حال مختصری از او نیز در ***تذکرهٔ علمای هند***، ص ۱۳۰ آمده است.

۱. در «ه» زیادتی است که بر روی آن خط زده شده است: «و فقر و زهد و شدّت حفظ مسلّم بود».

شرح حال محمّد حسن سهالوی در حاشیهٔ صفحه ۲۴۲ گذشت.

۲. از «م» در سائر نسخ: می‌گردد.

۳. شرح حال او در ***نزهة الخواطر***، ج ۷، ص ۳۹۵: الشيخ الفاضل قدرة علي بن فياض علي اللكهنوي. أحد العلماء المشهورين... قرأ أكثر الكتب الدرسية على مولانا نور بن أنوار اللكهنوي، ثمّ سافر إلى مدارس وأخذ عن بحر العلوم عبد العلي بن نظام الدين السهالوي، وولي التدريس في المدرسة الوالاجاهية بمدارس، أخذ عنه غير واحد من العلماء.

۴. عبد العلی بن نظام الدین سهالوی لکهنوی ملقّب به بحر العلوم (م ۱۲۲۵). ر. ك برای شرح حال او: ***تذکرهٔ علمای هند***، ص ۱۲۲ ـ ۱۲۳؛ ***نزهة الخواطر***، ج ۷، ص ۲۸۹ ـ ۲۹۴.

۵. در ***تکملهٔ نجوم السّماء***: سماعاً خواندم.

می‌شد، حتّی که مدت اکل و شرب و امثال آن را تضییع اوقات می‌شمردم و بیشتر به نان خشک اکتفا می‌کردم که مانع مطالعه نشود، و در وقت درس خود نیز مصروف مباحثات و تحریرات و تحقیقات می‌شدم.

و در همان ایّام خیال تحقیق مذهب و ملّت رو داد. شخصی کتاب *صحیح بخاری* را پیش مولوی مذکور[۱] می‌خواند، من از دور استماع می‌نمودم. و بعد از آن چندین کتب معتبرهٔ مخالفین[۲] به نظرم رسید و از مطالعهٔ آنها حقیّت مذهب امامیهٔ اثناعشریه چنان بر من لایح گردید که از دیدن کتب موافقین زیاده‌تر از آن میسّر نمی‌شد.

و چون از کتب درسیّه در اواخر سابوع ثانی فراخی[۳] دست داد، مولوی عبد القوی سابق الذکر ترغیب عظیم به طرف فن طب نمود، تا آنکه بعضی کتب طبیّه را در خدمت حکیم مرزا عوض علی که از شاگردان حکیم آقا صاحب مرحوم و در عفّت و طهارت و زهد و عزلت[۴] ثانی ایشان بود[۵] [خواندم][۶]، و هم بعضی از آن را به خدمت جالینوس‌الزمان مرزا علی خان و مرزا علی حسن خان درس گرفتم. و چندی مطبّ[۷] نیز کردم و به عون الهی جمعی از مَرضا به امراض صعبه مثل استسقا و غیره مبتلا بودند بر دست من شفا یافتند، تا اینکه در حدیث دیدم که «**الطبیب ضامن ولو کان حاذقاً**»[۸]؛ پس بالمرّه دست از معالجهٔ مردم کشیدم. و چون میلی به تجوید

---

۱. یعنی مولوی قدرت علی.

۲. در متن «ه»: «سنیان» سپس به مانند متن تغییر یافته است.

۳. کذا. ظ. فراغی. (جویا جهانبخش)

۴. از *تکملهٔ نجوم السّماء* و در نسخ: «اعتراف».

۵. یعنی ثانی مولوی عبد القوی بود.

۶. از *تکملهٔ نجوم السّماء*.

۷. از *تکملهٔ نجوم السّماء*، و در نسخ: «مطلب».

۸. در منابع خاصّه به عنوان روایت نیافتم، و در *مصنَّف* ابن ابی شیبه، ج ۶، ص ۳۷۸، ح ۲ باسناده عن الحسن قال: «إذا جاوز الطبیب ما أمر به فهو ضامن». و در بعضی از جوامع فقهی مانند *کشف الرموز*، ج ۲، ص ۶۳۷ چنین آمده: «ثبت أنّ الطبیب ضامن لما یتلف بعلاجه». و در *جواهر الکلام*، ج ۴۳، ص ۴۴ بعد از نقل عبارت *شرائع الإسلام*: «الطبیب یضمن ما یتلف بعلاجه إن کان قاصراً أو عالج طفلاً أو مجنوناً لا بإذن الولي أو بالغاً لم یأذن» می‌نویسد: «بلا خلاف أجده في شيء من ذلك، بل في *التنقیح*: «الطبیب القاصر المعرفة ضامن لما یتلفه ←

قرائت به خاطرم افتاد به خدمت یکی از اساتذهٔ این دیار ـ که به علم قرائت مشهور بود ـ حاضر شده چندی مشق نمودم، و در عرصهٔ قلیلی مورد تحسین استاد گردید.

و در سنّ هیجده‌سالگی به خدمت بابرکت علّامهٔ زمان، قبلهٔ ایمان، غایص [بحر][1] تدقیق، حامل عرش تحقیق، جناب مولانا سیّد حسین ـ دامت معالیه ـ رسیدم، و اکثر کتب فقه و حدیث و بعضی کتب درسیّه نیز به خدمت آن جناب گذرانیدم، والحق حقّ تعلیم و افادات که آن جناب را بر من است عشری از اعشار آن بیان نمی‌توان شد.

زو یافت رواج مذهب آلِ کِرام — من نیز به خدمتش برآوردم نام
گویا که به جنگ دشمنان حیدر — عبّاس علمدار و حسین است امام

و مرا در اکثر علوم استناد و اعتماد به آن جناب است، حتّی که در فن انشا و تحریر عبارت و نظم و نسق آن هرچند بر طریقی که معمول و مرسوم است مشق ننمودم و محض سلیقه من جانب الله از حداثت سن داشتم، امّا یک مرتبه در اوائل حال چند سطری نوشته به خدمت آن عالی جناب گذرانیدم و از برکت اصلاح آن حضرت چنان دستگاهی درین فن به هم رسید که غالب تحریر و تسطیر عبائر مکاتبات از طرف آن جناب به این قاصر مفوّض می‌شود و بارها مورد تحسین می‌شوم.

و چون در ایّام طفلی بنابر صحبت مولوی عبد القوی سابق الذکر شوق زهد و توکّل و عزلت‌گزینی داشتم و شبانه‌روز به کتاب *ابواب الجنان* نظر می‌کردم، تا این زمان منزوی زاویهٔ خمول می‌باشم، و با وجودی که مکاتبات عربیّه از طرف جناب استاد علّامه ـ دام ظلّه ـ به مجتهدین عراق و علمای عرب و عجم به عبارت رنگین

← بعلاجه إجماعاً، وكذا العارف إذا عالج صبياً أو مجنوناً أو مملوكاً من غير إذن من الولي والمالك، أو عالج عاقلاً حرّاً من غير إذن فيه» وفي *مجمع البرهان*: «الطبيب ضامن لما يتلف بعلاجه إن قصر سواء كان حاذقاً أم لا، بإذن المريض ووليّه أم لا، والظاهر عدم الخلاف في ذلك، وكذا يضمن لو عالج طفلاً أو مجنوناً مع عدم إذن الولي» وفي *الرياض*: «هذا الحكم ممّا لم أجد خلافاً فيه في صورة ما لو كان الطبيب قاصراً في المعرفة، أو عالج من غير إذن من يعتبر إذنه، وبنفي الخلاف هنا صرّح المولى المقدّس الأردبيلي، بل في *التنقيح* عليه الإجماع».

١. از *تكملهٔ نجوم السّماء*.

نوشتم امّا گاهی اظهار به نام خود به ایشان نخواستم و مکتوبی از طرف خود ننوشتم، مگر یک مرتبه خطی در شوق زیارت نجف اشرف به خدمت جناب شیخ محمّد حسن نجفی، صاحب *جواهر الکلام*، نگاشتم که مشتمل برین اشعار بود:

[1]کتابي إذا أدركتَ في النجف المنى ... فبلّغ تحيّاتي إلى علمائه

ولا سيّما هذا المقدّس أوحديُّ ... أوانِه في علمه وذكائه

وأبكِ بما أودعتُ فيك من الهوى ... وحوشَ صَحاراه[2] وطير هوائه

فتدعو لعبدٍ مدنفٍ ضاق ذرعه ... بأدعيةٍ فيها شفاءٌ لدائه

لعلّ لهم[3] جاهاً عظيماً ودعوةً ... أحقّ على ربّ العُلى من دعائه

فَيَصْرِفُ عنه ربّه البُعد والنوى[4] ... وإلّا فيعطيه الرضا بقضائه[5]

و جناب شیخ ـ أدام الله أيّامه ـ خطی مشتمل بر مدح و ثنای بسیار در جواب نوشت که از جمله فقراتش اینست که:

إلى منية النفس وبهجة الأُنس، المتسربل[6] بسربال السيادة، والمتجلبب بجلباب السعادة، الكاشف عن دقائق البيان بلسان قلمه، والرافع لأهل اللسان[7] منشور[8] علمه، مرجع الفصاحة الذي في جميع الأزمان تؤول إليه، وقطب رحى البلاغة الذي في كلّ آن تدور إليه[9].

إلى أن قال:

لمع لنا ضياء كتابكم الكريم، فكان أحلى من زلال التسنيم، أو كالعافية لدى السقيم.

---

۱. در نسخ: + «و» تصحیح از *اوراق الذهب* و *رُطَب العرب*.

۲. كذا في النسخ والمصادر، واستظهر صديقنا المعظّم فضيلة الأُستاذ جويا جهانبخش أنّه «صَحاريه».

۳. كذا في نسخ *وأوراق الذهب وظلّ ممدود*، وفي *رُطَب العرب*: لها، وفي *تكملة نجوم السّماء*: له.

۴. في *رُطَب العرب*: السوء والأسى.

۵. أوردها مفتي محمّد عبّاس في *أوراق الذهب*، ص ۲۸۴، و ديوانه *رُطَب العرب*، ص ۱۵ ـ ۱۶ و*ظلّ ممدود*، ص ۱۱.

۶. المثبت من *ظلّ ممدود والتكملة* وفي النسخ: المتسربال.

۷. «م»: البيان.

۸. في *ظلّ ممدود*: منثور.

۹. في *ظلّ ممدود*: عليه.

وبعد أن فضضنا له من المسك ختاماً، وتصفّحنا في صفحاته سلاماً، فرأينا فرائد تزري بفرائد الجمان، وتفوق اللآلي والمرجان، وخرائد لم يطمثهنّ إنسٌ قبلك ولا جان.[1]

لئن فخرت يوماً بسحبان وائل فذا اليوم لم تفخر بسحبان وائل

فلعمري لقد أحرزت كلّ فضيلة، وفزت بكلّ جميلة.

و بر لفافهٔ مكتوب مذكور اين عبارت نوشت[2]:

يصل كتاب المودّة وذريعة المحبّة إلى صافي الوداد وخالص الاتّحاد، فخر الأقران و[3]واحد الزمان، وإنسان عين كلّ إنسان، الأجل الأعظم والأسعد الأكرم، العالم المعظّم، جناب السيّد محمّد عبّاس المحترم ـ دام توفيقه وتأييده[4].

و تاريخ اين مكتوب ماه ذى قعدهٔ سنهٔ ۱۲۵۷ هجرى بود.

بالجمله شيوهٔ خودنمائى مكروه طبع من بوده است، و گاهى[5] در بند اشتهار و اظهار خود نبودم، ليكن هر قدر كه شهرتى كه يافتم همه به بركت شرف‌يابى خدمت عالى‌جناب استاد علّامهٔ سابق الألقاب ـ دام ظلّه العالى ـ است، و روز به روز اختصاص من به آن جناب در تزايد بوده است، حتّى كه در بعض شهور سنهٔ يكهزار و دوصد و پنجاه و هفت هجرى ترغيب نماز جماعت و موعظه گفتن به اصرار بسيار فرمودند و من خود را لائق آن نمى‌دانستم، آخر به مفاد «الأمر فوق الأدب» اقدام برين امر عظيم نمودم، و بعد از چندى در اواخر ماه رمضان در همين سال تسطير اجازهٔ روايت براى من فرمودند كه صورت عبارتش بعد از خطبه اينست كه:

فإنّ السيّد الحسيب النسيب والحبيب اللبيب، الأديب الأريب، الفاضل الزكي المتوقّد، والسعيد الممجّد، السيّد محمّد عبّاس ـ حرسه الله ربّ الناس عن كلّ سوء وباس ـ، قد قرأ عليَّ فنوناً من العلوم، واستجاز منّي رواية الأخبار المأثورة عن كلّ معصوم ـ عليهم أفضل الصلوات من الحي القيّوم ـ، وألفيته أهلاً للإجازة، وحاوياً لضروب من الكمال

---

۱. «ق»: + شعر.

۲. «ه»: «به نام من نوشت» و بر روى «به نام من» خط زده شده است.

۳. «ق»: ـ و.

۴. أورد هذا المكتوب بتمامه في *ظلّ ممدود*، ص ۱۲ ـ ۱۳.

۵. يعنى: هيچ وقت. (جويا جهانبخش)

وصنوف من السعادة، واشتغل مع ذلك بالدرس والتدريس والتأليف والتصنيف على وجه لطيف نفيس، فرسائله[1] المنيفة وصحفه الأنيقة حاوية لمطالب دقيقة، ومقاصد بالقبول حقيقة، بعبارات رشيقة فصيحة وكلمات مونقة لطيفة.

فأجزتُ له ـ زيد فضله ـ في رواية الكتب الجامعة للأخبار المعصوميّة والأحاديث المروية عن أهل بيت العصمة والطهارة ـ بلّغه الله أقصى مراتب الكمال والمهارة ـ، فساغ له أن يرويَ عنّي ما ساغ لي روايته عن مشايخي الكرام وأساتذتي الفخام؛ والله وليّ الفضل والإنعام.

وألتمس منه الدعاء في الخلوات وأعقاب الصلوات وسلوك طريق الاحتياط وسَويّ الصراط[2].

و چون قبل از تسطیر آن بعضی از مؤلّفات من کتاب ***روح القرآن في فضائل اُمناء الرّحمٰن*** و کتاب ***جواهر عبقریه در ردّ تحفهٔ اثناعشریّه*** از نظر آن استاد البریّه گذشته مورد تحسین شده بود در عبارت مذکوره اشاره به خوبی آن فرموده‌اند، ومع ذلك کلّه زمانه بر وفق عادت خود اکثر با من نامساعد بود، تا آنکه[3] در عهد سلطان مغفور، فردوس‌منزل، محمّد علی شاه ـ طاب ثراه ـ وظیفه[ای] برای من قرار یافت؛ و در آن ایّام کتاب ***جواهر عبقریه در ردّ تحفهٔ اثناعشریّه*** تصنیف کردم؛ و بعد از وفات پادشاه موصوف آن وجه قلیل نیز به معرض زوال آمد[4]، لیکن مرا از راه اعتمادی که بر ذات احدیّت داشتم تغیری[5] در عادات رو نداد و ملالی به خاطر راه نیافت.

پس حق تعالی سلطان والاشان جنّت‌مکان امجدعلی شاه مرحوم را توفیق اعزاز

---

۱. از ***اوراق الذهب*** و در نسخ: فرساله.

۲. این اجازه را مفتی محمد عبّاس شوشتری در ***اوراق الذهب***، ص ۲۴۸ ـ ۲۴۹ نیز آورده است.

۳. در متن «ه»: «و چون از ابتدای سنّ تمیز زینت دنیا در نظرم بی‌حقیقت بوده است من خود را إلی الآن به جائی نمی‌کردم [یعنی چیزی حساب نمی‌کردم. (جویا جهانبخش)]، لیکن پروردگار جلیل به من عزّت و شرفی عطا کرد و تنگدستی و عسرت مرا به فراخی و نعمت مبدل ساخت و» سپس به مانند متن، أعنی «ومع ذلك کلّه... تا آنکه» تغییر یافته است.

۴. «ه»: + «و عسرت عود نمود» و پس از آن بر روی آن خط زده شده است.

۵. «ق»: تغیر.

دین مبین و اذلال معاندین و قدرشناسی علما و ترویج شریعت غرّا عطا فرمود. من به ایمای استاد علّامهٔ سابق‌الألقاب ـ دام ظلّه العالی ـ رساله[ای] در ترغیب بنای مدرسه نوشته به وساطت استادزادهٔ ألمعی جناب ممتاز العلماء سیّد محمّد تقی ـ دام بقاؤه ـ از نظر شاهی گذرانیدم. عقب آن حکم سلطان[۱] مرحوم به تقرر مدرسه و تعیین[۲] مدرّسین صدور یافت، و به‌تجویز عالی جناب سابق‌الألقاب علما و فضلای این دیار ـ که منتخب روزگاراند ـ برای تدریس مقرّر شدند، و نام من نیز در اسمای مدرّسین مندرج شد[۳].

پس شغل مباحثه و مدارسه که طبعی است بخوبی به هم رسید، و جماعتی از طلبهٔ علوم بر دور من مجتمع می‌شدند[۴].

بالجمله تا سه سال تخمیناً مصروف این شغل بودم[۵]، و بعد از آن نَوّاب وزیر الممالک امین الدوله امداد حسین خان بهادر ـ دام إقباله ـ ذوقی به اقامت نماز

---

۱. «ق»: «سلطانی» گویا در «ه» نیز در ابتدا «سلطانی» بوده سپس به «سلطان» تغییر یافته است.

۲. «ه»: تعین.

۳. مقاله‌ای دربارهٔ این مدرسه در مجلهٔ «خاندان اجتهاد» شمارهٔ ۸ چاپ شده است، مفتی محمّد عبّاس این قطعه را تاریخ بنای مدرسه سروده است:

شاه زرین کمر و تاجور مهر نظر — که به عهدش شده در سیم و گهر ارزانی
هرکه از فقر تهی داشت کفی چون صدفی — درفشان گشت کنون چون سُحُبِ یسانی
جولان گاه سمندش ره شرع نبوی — سقف ایوان بلندش کرم یزدانی
گربه بلبل رسد از برگ گلی خار جفا — شود آن برگ گلاب از غضب سلطانی
شد بنا مدرسهٔ عمده ز حکمش که از آن — رونقی تازه گرفت انجمن ایمانی
دسته دسته علما و فضلا و صلحا — مثل گلدسته فراهم شده در مهمانی
از سر جودت و اقبال دو مصرع گفتم — که به تاریخ بود هریک از آن لاثانی
«بیت معمور هدی مدرسهٔ سلطانی» — «نزهه گاه کملا مدرسه خاقانی»
۱۲۵۹ — ۱۲۵۹

۴. «م»: جمع شدند.

۵. در «ه» زیادتی است که بر روی آن خط زده شده است: «تا اینکه از کثرت محنت و مطالعه یبوستی در دماغ و ضعفی در مزاج عارض شد و در آن ایام غزلی گفته‌ام که مطلعه‌اش [مطلعش] اینست:

خشکید از هجوم عزیزان دماغ ما — پروانه بس که پر زده گُل شد چراغ ما

جماعت به هم رسانیده، تذکرهٔ آن در پیشگاه سلطان جنّت‌مکان مرحوم نمودند، و این منصب عظیم و مقام شریف برای عبد ضعیف در مسجد شاهی قرار یافت، و شاه را که بر شاهراه شریعت مستقیم بود عزم اقتدا به من به هم رسید، لیکن[۱] به بعض عوایق اتّفاق اقتدا نشد[۲].

بعد از آن نَوّاب ممدوح تجویز منصب افتای محکمه وزارت برای من نمود و رأی من نبود؛ زیرا که به منطوق «**إنّ المفتي على شفير جهنّم**»[۳] ضرر کثیر با این منصب خطیر متصوّر است، لیکن[۴] چون موافقت به تجویز جناب استاد سابق الألقاب داشت لا جرم بعد از[۵] استخاره[۶] متحمّل این بار گران شدم، و تا حال ـ که سنهٔ یکهزار و دوصد و شصت و سه هجری و سال فیروز و فصل نوروز است ـ مبتلای آن هستم. اللّهمّ حوّل حالَنا إلى أحسن الحال!

امّا آنچه تاحال به‌قالب تصنیف و تألیف ریخته‌ام پس برخی‌از آن به‌سبب نامساعدت روزگار ضایع شده، و آنچه باقی است بسیاری از آن حلیهٔ تبییض[۷] نیافته است[۸].

مؤلّف گوید که: تا اینجا بود آنچه از کلام[۹] سیّد ممدوح التقاط[۱۰] و انتخاب نمودم. والحق آنچه فرموده است قلیلی از کثیر است، و اکثری از آن مشاهده شده.

---

۱. «ق»: لکن.

۲. در ***سوانح عمری*** مندرج در ***تکمله نجوم السماء***، ج ۲، ص ۶۴ موانع ذکر شده است.

۳. ***الصوارم المهرقة***، ص ۲۳۲ و کتاب ***الأربعین*** ملّا محمدطاهر قمی، ص ۶۳۸ از بعض فضلاء عامه در شرح ***الشفاء بتعریف حقوق المصطفی*** از پیامبر اکرم نقل کرده است. و این عبارت نه به عنوان حدیث در اجازهٔ شهید ثانی به شیخ ابراهیم میسی آمده است. ر. ك: ***بحار الأنوار***، ج ۱۰۵، ص ۱۳۸ و ۱۷۰. و در ***الفوائد الحائریة***، وحید بهبهانی، ص ۹۳ ظاهراً به عنوان حدیث آمده است.

۴. «ق»: لکن.　　۵. «ق»: ـ از.

۶. «ه»: + «از خدا و استشاره از افاضل صلحا نموده» و سپس بر آن خط زده شده است.

۷. از «ق» و در سائر نسخ: «تبیض». و در «ه» بر روی «ـ» همزه گذاشته شده است و ممکن است «تبئیض» خوانده شود.

۸. پایان ***سوانح عمری*** (زندگینامهٔ خودنوشت) مفتی محمّد عبّاس بتمامه با همین تاریخ در ***تکملهٔ نجوم السّماء***، ج ۲، ص ۳۴ ـ ۶۷ مندرج است به همراه تذییلی.　۹. «م»: + جناب.

۱۰. در حاشیهٔ «م» بدل از «التقاط»: تلخیص.

و آن جناب تصانیف أنیقهٔ بسیار دارد، از آن جمله آنچه الحال باقی و موجود است در عربی و فارسی و هندی آن قدر هست که حوصلهٔ نسّاخ در کتابت آن تنگی می‌کند، و با این همه خوش‌اسلوب و متین و مملو از حقائق و دقائق و منبئ[1] از نصرت دین مبین و تذلیل مخالفین است.

پس از جملهٔ تصانیف عربیّهٔ آن جناب:

[۱] کتاب *روح القرآن في فضائل أمناء الرّحمٰن* است، مشتمل بر آیات قرآنی که بر وفق روایات اهل سنّت در شان حضرت امیر المؤمنین و باقی ائمّهٔ معصومین ـ صلوات الله علیهم أجمعین ـ نازل شده، و لطائف و اشعار و مضامین افکار ابکار و تعریضات بر مخالفین در آن بسیار است[2]؛

---

۱. «ق»: «ذهنی» بدل «ومنبئی».

۲. سلطان العلماء نام این کتاب را به نام *روائح القرآن فی فضائل أمناء الرحمن* تغییر داده است در *تکملهٔ نجوم السّماء*، ج ۲، ص ۲۷۱ آمده:

روزی جناب مولانا مفتی سیّد محمّد عبّاس صاحب ـ طاب ثراه ـ تفسیر مصنّفهٔ خود پیشکش آن جناب نمودند. آن جناب پرسیدند: چیست ایشان؟ عرض کردند: *روح القرآن*. آن جناب قول ملّای روم نقل فرمودند:

من ز قرآن مغز را برداشتم

جناب مفتی صاحب نامش حسب ارشاد آن جناب به *روائح القرآن* مبدّل ساختند.

میرزا محمّد مهدی لکهنوی کشمیری در *تکملهٔ نجوم السّماء* (ج ۲، ص ۶۹ ـ ۷۰) دربارهٔ این کتاب نوشته است: کتابیست عظیم الشان جلیل‌المکان جلیّ البرهان در فضائل عترت طاهره حضرت نبیّ إنس و جان و علی الخصوص در فضائل مولانا امیر المؤمنین، قائد الغرّ المحجّلین، امام البررة وقاتل الکفره، مولی المشارق والمغارب، جناب علی بن ابی طالب ـ علیه الصلاة والسلام ـ که یکصد و سی و یک آیات در آن به روایات أهل سنّت و تفاسیر ایشان مندرج است که علماء کبار و فضلاء امصار این فرقه از مطالعهٔ آن محجوج و ساکت مانده هیچکس را جرأت بر تحریر جواب حاصل نشده.

عبارات شیرین و مضامین رنگین و اشعار لطیفه و استعارات ظریفه و نکات ادبیّه و لطایف عربیّه که در آن مرقوم است محیّر فحول و مفرّح عقول می‌باشد.

کتاب مذکور هرگاه به مقام نجف اشرف علی مشرّفه السلام به خدمت جناب مستطاب حجّةالاسلام شیخ مرتضی شوشتری انصاری رسید، با کمال تعظیم به دست گرفته بر سر گذاشتند و فرمودند که: این هدیه سیّد محمّد عبّاس ما می‌باشد، فخر ما است.

این کتاب محض جمع و تألیف نیست بلکه محتوی است بر مطالب مهمّه که از خزائن طبع وقّاد و ذهن نقّاد مستخرج شده و در کتب متقدّمین و متأخّرین نظیر آن به نظر نمی‌رسد.

←

[۲] و رسالهٔ *شعلهٔ جوّاله* در اثبات وقوع احراق مصاحف از خلیفهٔ ثالث[۱]؛

[۳] و کتاب *روح الإیمان* در شرح چهل حدیث مختص به اصول خمسه؛

[۴] و رسالهٔ *مونس الخلوات*[۲]، منظومه[ای] که متضمّن مکارم اخلاق است؛

[۵] و رسالهٔ *رشحة الأفکار في تحدید الأکرار* که شرح مبحث کر است از کتاب *وجیز رائق* جناب مولانا علّامهٔ عصر سیّد العلماء ـ دامت فیوضه[۳] ـ؛

[۶] و کتاب *فیوضه*؛

[۷] و کتاب *جلجلة السحاب في حجّیة ظواهر الکتاب* که مجلّدی از کتاب *سماء مدرار* متضمّن مباحث اصول و اخبار است، و غیر ازین باقی مجلّدات آن به قالب تصنیف نرسید[۴]؛

← به تازگی به نامهٔ ممتاز العلماء خطاب به مفتی محمّد عبّاس درباره کتاب *روح القرآن* (مجموعهٔ خطی کتابخانه غفران‌مآب ـ لکهنو) برخوردم که درج آن در اینجا مناسب است:

فاضل سعید ـ سلّمکم الله تعالی وزادکم علماً وکمالاً.

بعد سلام سنّتِ اسلامْ واضح و لایح باد با وجود طوق اسقام و عروض آلام ملاحظهٔ *روح القرآن* کردم و در مقاماتی که به نظر نحیف قابل اصلاح بودند اصلاح نمودیم و خدمت جناب والد علّام ـ مدّ ظلّه العالی ـ پیش‌کش نموده سعی بلیغ برای استجازه نمودم، امیدوارم که ـ إن شاء الله ـ إنجاح مأمول شود، لیکن نحیف تاکنون برای احدی اجازه ننوشتم نه آینده خیا[ل] دارم، معذور دارید.

اما وصیت می‌کنم به شما که اشتغال در شعر، انشا، این‌قدر مانع ذکر الهی شود ترک کنید؛ زیرا که مرجوحیت آن مخفی نیست، و اشغال در فقه و حدیث و تفسیر موجب اجر و ثواب جمیل و عبادت ربّ جلیل است فقط.

سید محمّد تقی بقلمه

این کتاب سه بار در حیات مفتی محمّد عبّاس در هند به نام *روائح القرآن* به چاپ رسیده است. ۱. لکهنو ۱۲۷۷؛ ۲. الجعفریه، لکهنو ۱۲۷۸؛ ۳. لکهنو ۱۳۰۶. (*حرکة التألیف*، ص ۳۹۰) و نسخه‌ای از آن در کتابخانهٔ زنگی پور به شمارهٔ (۷۳) و راجه محمودآباد لکهنو (۲۲) سیرت و مناقب، و دانشگاه علیگره شمارهٔ (۵/ ۱۱، ۲۹۷) (فهرست المخطوطات العربیة بجامعة علیگره الإسلامیة، ص ۳۳۳) و تصویری از همین نسخه در مرکز میکروفیلم نور ـ دهلی نو به شمارهٔ (۱۲۷۲) موجود است.

۱. در لکهنو چاپ و به تازگی در بمبئی تجدید چاپ شده است. مفتی محمّد عبّاس این کتاب را به فارسی ترجمه و نام آن را *آتش پاره* گذاشته است. نسخه‌ای از آن در کتابخانهٔ زنگی پور به شمارهٔ (۸۸/ ۱۱) موجود است.

۲. نسخه‌ای از آن در کتابخانهٔ راجه محمودآباد لکهنو به شمارهٔ (۲۲۱) منظومه و شرح منظومه‌ها، در ۱۴۰ ص شناسانده شده است.

۳. نسخه‌ای از *رشحه* به خط مؤلّف در کتابخانهٔ راجهٔ محمودآباد به شمارهٔ (۷۱) فقه، معرفی شده است.

۴. در *تکملهٔ نجوم السّماء* (ج ۲، ص ۷۱) آمده: مجلّد مذکور هرگاه به جناب سیّدالعلماء رسیده این عبارت بر آن ←

[۸] و رسالهٔ *حاشیه تبصرة الزائر* مشتمل بر غوامض و لطائف زیارات مأثوره؛

[۹] و رسالهٔ *أساور*[۱] *عسجدیه* متضمّن تعلیق بر مبحث مسألهٔ فوریّت که در وقت مطالعهٔ *معالم الأصول* نوشته؛

[۱۰] و رسالهٔ *التقاط اللآلي عن الأمالي* مشتمل بر احادیث لطیفه که اکثرش از *امالی* شیخ صدوق ابن بابویه مأخوذ است؛

[۱۱] و رسالهٔ *جواهر الکلم* ملقّب به *أنهار الأنوار* مشتمل بر احادیث اصول دینیّه و مواعظ و معارف یقینیّه که از کتاب *کافی* تلخیص نموده و به حلّ آن پرداخته؛

[۱۲] و *حاشیهٔ تحریر اقلیدس* بر مقاله اُولی؛

[۱۳] و *حاشیهٔ شرح سلّم* مولوی حمد الله ﷺ؛

[۱۴] و *حاشیهٔ شرح سلّم* مولوی حسن که هنوز در مسوّده است[۲]؛

[۱۵] و کتاب *المحیص عن العویص* متضمّن سی سؤال دقیق که در ساعتی چند نوشته، و آن را یکی از زائرین به عتبات عالیات عرش‌درجات برده، از نظر علمای آنجا گذرانید، و مشاهیر ایشان در تحریر جواب آن مهلت مدّت دراز خواستند، و شیخ خلف ـ که از علمای بوشهر است ـ رساله[ای] در خور استعداد خود در جوابش نوشته است[۳]؛

← مرقوم فرمودند:

حرسك الله بعينه التي لا تنام وأعزّك بعزّه الذي لا يرام! لقد نظرت في جملة من مباحث هذا الكتاب فألفيتُ فيها بدائع أفكار يستحسنها طباع أُولي الألباب ووجدت فيها ودائع أنظار لا يعتريها ارتياب ـ وفّقك الله لإتمامه وأعانك على نصرة دينه وإقامة أعلامه فلله درّك أجزل الله ذخرك! لثلاث مضين من شوّال سنة ۱۲۶۳.

۱. در نسخ: عساور! مذکور در متن موافق با مآخذ ترجمهٔ اوست.

۲. بر حاشیهٔ نسخه‌ای از آن حواشی او مندرج است. ر. ك: فهرست کتابخانهٔ مولانا آزاد دانشگاه اسلامی علیگر هند به شمارهٔ (H. G، ۹ / ۴۰) تصویری از آن در مرکز میکروفیلم نور ـ دهلی نو، شمارهٔ (۷۰۳).

۳. مفتی محمّد عبّاس در شرح حال خود در *أوراق الذهب* و به تبع او کشمیری در *تکملهٔ نجوم السّماء*، ج ۲، ص ۷۲ از این کتاب به نام *کتاب الفحص عن الثلاثین* یاد کرده است و کتاب *المحیص عن العویص* را کتاب دیگری دانسته است و در ذیل *المحیص* نوشته که رساله‌ایست بَهیّه در حلّ بعضی صعاب و مشکلات عربیّه.

←

[۱۶] و رسالهٔ **هدیه بهیّه** در معمّیات و الغاز چند به نام بعض فضلای متفقّهین است؛

[۱۷] و رسالهٔ ***انشای مکاتیب*** عربیّه[۱] که بیشتر از زمان جناب مولانا علّامهٔ زمان سیّد العلماء ـ دامت معالیه ـ به علمای نجف و کربلا و مشهد مقدّس نوشته؛

[۱۸] و رسالهٔ ***فوح العبیر***[۲] در مسألهٔ «انقید» اختلاف و «اختیر»[۳] از مسائل علم صرف که فضلای اهل سنّت از معاصرین در جواز ضمّ همزه «انقید» اختلاف داشته رجوع به او نموده بودند؛

[۱۹] و رسالهٔ تعلیقهٔ أنیقه که حاشیهٔ مختصره بر چند مواضع از **شرح لمعه** است[۴]؛

[۲۰] و رسالهٔ مجموعهٔ اشعار عربی که در انشای مکاتیب به کار آید؛

[۲۱] و کتاب ***نورالأبصار***[۵] مشتمل بر ردّ اهل اخبار که آن را به نام عزیزی موسوم

← و در ***أوراق الذهب*** و ***تکملهٔ نجوم السّماء*** در ذیل آن نوشته است (عبارت از ***تکمله***): و سبب تألیفش این بود که شخصی عازم زیارت مشاهد مقدّسه بود وقت روانگی خود از آن جناب خواهش کرد که چند مسأله عویصه مستصعبه مرقوم فرمایند تا از علماء آن صفحات حلّ آن را طالب بشوند. پس به کمال استعجال سی مسأله قلمی فرمود همراه کردند؛ شخص مذکور هرگاه به کربلاء معلّی و نجف اشرف مشرّف گردید مسائل را خدمت علماء کرام و مجتهدین اعلام پیش نمود. جناب شیخ الإسلام، أعنی صاحب ***جواهر الکلام***، فرمودند که: من به این زودی نمی‌توانم جواب این مسائل را بنویسم اگر مهلتی ممکن باشد بنویسم. زائر مذکور چون عزم توقّف نداشت قبول کرد [نکرد «ظ»] لکن فاضل رشتی آمادهٔ جواب شده بودند لکن اجل مهلت نداده. بعد از آن هیچکس جواب ننوشت إلّا شیخ خلف تا اینکه زائر مذکور مراجعت نموده و به ملاحظه رسانید لکن پسند خاطر مبارک نشده.

۱. این مکاتیب جز آنست که در کتاب دیگرش ***ظلّ ممدود*** گرد آورده است. نسخه‌ای از این مکاتیب در کتابخانهٔ آصفیه، به شمارهٔ (۳۰۸) فن انشاء (فهرست، ج ۱، ص ۶۲) شناسانده شده است.

۲. بنا به گفتهٔ ***الذریعه*** مفتی محمّد عبّاس شوشتری دو اثر مصدر به «فوح» دارد ۱. ***فوح العبیر فی الإحباط والتکفیر***. ۲. ***فوح البیر فی مسألة انقید واختیر***. ولکن مفتی محمّد عبّاس در شرح حال خود در ***أوراق الذهب*** و به تبع او کشمیری در ***تکملهٔ نجوم السّماء***، ج ۲، ص ۷۳ این چنین آمده (عبارات از تکمله):
فوح العبیر فی مسألة انقید واختیر. وقتی که در علماء اهل سنّت اختلافی عظیم بود در این مسألهٔ صرفیّه که در «اختیر» ماضی مجهول ضمّ همزه جایز است یا خیر و یکی از متخاصمین به خدمت جناب مرحوم حاضر می‌شد رسالهٔ مذکوره تصنیف فرموده شده.

۳. کذا. و در «ق»: اخیر.

۴. در لکهنو چاپ شده است (***حرکة التألیف***، ص ۳۹۰).

۵. نسخه‌ای از آن در کتابخانهٔ آستان قدس به شمارهٔ (۳۴) (فهرست دویست و سی نسخه خطی) و کتابخانهٔ ناصریه، لکهنو به شمارهٔ (۱۲) اخبار و اصول.

ساخته، و بعضی اعلام نهایت استحسان آن فرموده، بلکه محدّثی که آن کتاب در ردّ اوست معترف به جودت تحریر و حسن تقریرش شده[۱]؛

[۲۲] و رسالهٔ استفسار در چند مسألهٔ لطیفه که تعلّق به اخباریان دارد؛

[۲۳] و رسالهٔ *ترجیح الجواهر* در احادیث قدسیّه که از کتاب *جواهر سنیّه* شیخ حُرّ ملخّص کرده؛

[۲۴ ـ ۲۵] و رسالهٔ *سجع الحمامات* در معمّا. و شرح آن مسمّی به *تشنیف السمع بشرح السجع*؛

[۲۶] و رسالهٔ *راح الأفراح*[۲] *في طروس النكاح* که مشتمل بر قریب پنجاه نکاحْنامه است که فی البدیهه به عبارات رنگین املا نموده؛

[۲۷] و رسالهٔ *بغية الطالب في إسلام أبي طالب* که هنوز در مسوّده است؛

[۲۸] و رسالهٔ *سیف مسلول* مشتمل بر فواید منتخبه از *جامع الأُصول*؛

[۲۹] و کتاب *منتخب الکشکول* ملفّق از عربی و فارسی که از *کشکول* شیخ بهاءالدّین و غیره انتخاب نموده؛

[۳۰] و کتاب *مجالس المواعظ* مشتمل بر مواعظی که در ایّام ماه رمضان بر سر منبر گفته و به تدریج پنج مجلّد شده، و آن هم ملفّق از عربی و فارسی است، و بعضی از آن متضمّن تفسیر سورهٔ رحمٰن است.

و از جمله تصانیف فارسیّه‌اش:

[۳۱] کتاب *جواهر عبقریه در ردّ تحفهٔ اثناعشریّهٔ* عبد العزیز دهلوی است که مِن جمله‌اش مجلّد غیبت حضرت امام صاحب العصر والزمان به قالب تبییض[۳] درآمده است[۴]؛

---

۱. در *تکملهٔ نجوم السّماء*، ج ۲، ص ۷۳ در ذیل نام کتاب نوشته است: آن را به نام مولوی محمّد امان تألیف فرمودند و ایشان کتاب مذکور را همراه گرفته عراق رفتند و خدمت علماء کرام پیش کرده اظهار داشتند که تألیف من است تا اینکه جناب شیخ صاحب *جواهر الکلام* اجازه مبسوطه در مدح و ثنا قلمی فرموده‌اند.
پیشتر در تعلیقهٔ کتاب *ورثة الأنبياء* ص ۱۶۸ ـ ۱۶۹ از محمّد بن امان سخن گفته‌ایم.

۲. در نسخ: الأفراع.

۳. از «ق» و در سائر نسخ: تبیض. و در «ه» بر روی «یـ» همزه گذاشته شده است و ممکن است «تبئیض» خوانده شود.

[۳۲] و رسالهٔ *مقتل عثمان* که[۱] به التماس خان والاشان، نادرهٔ زمان، جناب سبحان‌علی خان ـ دام إقباله ـ به عبارت مختصره نوشته؛

[۳۳] و رسالهٔ *دوح الجنان في ترجمة عثمان* مشتمل بر استعارات تملیحیّه که[۲] ثلثی از آن صاف[۳] شده است؛

[۳۴] و رسالهٔ *برهان قوی* در اثبات مذهب حق[۴]؛

[۳۵] و رسالهٔ *صلاة النساء* در احکام نماز به قسمی که زنان را به کار آید؛

[۳۶] و رسالهٔ *مواعظ لقمانیه* مشتمل بر پندهای لقمان که از کتاب *حیاة القلوب* ملخّص نموده؛

[۳۷] و رساله *مثنوی منّ و سلوی* در تتبع منظومهٔ *نان و حلوای* شیخ بهاء الدین ـ علیه الرحمه ـ مشتمل بر وعظ و پند و حکایات و روایات دلپسند؛

[۳۸] و رساله *مثنوی جوهر منظوم* مشتمل بر حدیث مرتضوی که آن حضرت در بیان امتحانهای چهارده‌گانهٔ خود با اخ الیهود بیان فرموده بود[۵]؛

[۳۹] و رسالهٔ *مثنوی آب زلال*[۶] مشتمل بر حدیث مرتضوی با طبیب یونانی که به ایمای جناب اُسوة العابدین، زبدة الکاملین، مرحوم سیّد حسن بن جناب غفران‌مآب مولانا السیّد دلدارعلی ـ طاب ثراهما ـ به سلک نظم کشیده است؛

---

۴. در ۱۲۵۴ هـ. ق. آغاز و به سال ۱۲۵۷ هـ. ق. به پایان رسانده است. به نام محمّد علی شاه پادشاه. و در هند به فرمایش نَوّاب باقر علی خان بهادر ظفر جنگ، کارخانهٔ آغاجان، ۱۲۷۱ هـ. ق.، ۳۷۲ ص (فهرست کتابهای فارسی چاپ سنگی و کمیاب کتابخانه گنج بخش، ص ۴۷).

۱. «ق»: ـ که.
۲. «ق»: ـ که.
۳. کذا.

۴. به سال ۱۲۸۵ هـ. در هند ـ مومبای، در ۳۹۲ ص، به همراه *مطارح الأنظار*، و نیز به سال ۱۲۸۷ هـ. به چاپ رسیده است (مشار فارسی، ج ۲، ص ۲۱۸۹ و ج ۴، ص ۴۵۶۹). نسخه‌ای از آن در کتابخانهٔ ناصریهٔ، لکهنو به شمارهٔ (۹۷) کلام و عقائد، با نام دلیل قوی بر حقیقت [کذا] مرتضوی، فهرستنگار نوشته است که با همین عنوان چاپ شده است.

۵. *محسن الأوصیاء* معروف به *جوهر منظوم*. نسخه‌ای از آن به خط ناظم در کتابخانه رضا، رامپور ـ هند، به شمارهٔ (۴۳۷۵) منظومه‌ها، ۸۲ ورق.

۶. نسخه‌هایی از آن در کتابخانهٔ راجه محمودآباد لکهنو به شمارهٔ (۳) منظومه‌ها در ۱۷۴ ص و کتابخانه رضا، رامپور ـ هند به شمارهٔ (۴۳۷۶) منظومه‌ها در ۶۷ ورق شناسانده شده است.

[۴۰] و رساله در علم عروض؛

[۴۱] و رساله در ترغیب بنای مدرسه؛

[۴۲] و رسالهٔ نصایح به طرز *ابواب الجنان*؛

[۴۳] و رسالهٔ استقبال ملقّب به *قبله‌نما* به طرز حاشیه بر مبحث قبله از کتاب ***تحفة الأبرار*** تصنیف مجتهد ایران، مقتدای زمان، جناب مرحوم سیّد محمّدباقر رشتی[۱]؛

[۴۴] و ترجمهٔ مجلّد عاشر ***بحار الأنوار*** به عبارات أنیقه و استعارات لطیفه[۲]؛

[۴۵] و ترجمهٔ شرح [*هدایة الحکمة*][۳] ملّا صدرای شیرازی تا مبحث فلکیات؛

[۴۶] و رساله در علم منطق؛

[۴۷] و رسالهٔ شرح چهل حدیث که هنوز در مسوّده است؛

[۴۸] و رسالهٔ *معیار الأدب در شرح أطباق الذهب*؛

[۴۹] و رسالهٔ *درّه بهیّه در ذکر تقیّه* که به نام یکی از دوستان منسوب کرده[۴]؛

[۵۰] و رسالهٔ *زلال السلسبیل في ترجمة السرّ الجلیل* که ترجمهٔ رساله عبدالعزیز دهلوی در احوال شهادت حضرت امام حسین علیه‌السلام است، و به نام همان دوست منسوب نموده؛

[۵۱] و رسالهٔ *انوار یوسفیّه* در تفسیر سورهٔ یوسف که آن هم منسوب به همان بزرگ است؛

[۵۲] و رسالهٔ *فریده غالیة المهر في تفسیر الدهر* که آن هم به‌همان بزرگ منسوب است؛

و دیگر از جمله تصانیف او که به زبان هندی است:

[۵۳] رسالهٔ *اقبال خسروی* در بیان اصول دین و احکام طهارت و صلاة است؛

[۵۴] و رساله *منظومهٔ بنیاد اعتقاد* که در بیان معارف خمسه دینیه و عبادات ستّهٔ شرعیّه

---

۱. نسخه‌هایی از آن در کتابخانهٔ ممتازالعلماء به شمارهٔ (۱۶۸) و کتابخانهٔ سیّد دلدار علی غفران‌مآب به شمارهٔ (۱۷۳) و تصویری از آن در مجمع ذخائر اسلامی ـ قم معرفی شده است.

۲. نسخه‌ای از آن در فهرست نسخه‌های خطی فارسی کتابخانهٔ رضا، رامپور ـ هند، ج ۳، ص ۲۳، ش (۹۰) اصول حدیث در ۳۲۷ ورق، معرفی شده است.

۳. از *أوراق الذهب* در شرح حال خودنوشت مفتی محمّد عبّاس و *تکمله نجوم السماء*، ج ۲، ص ۷۹.

۴. *الدرّة البهیّة في إثبات حقیقة التقیّة* به نام محمّد امان تألیف کرده است و نسخه‌ای از آن در کتابخانه ناصریه به شمارهٔ (۹۹) اصول و اخبار، موجود است.

و مواعظ بلیغهٔ عالیه است[۱].

و سوای اینها حواشی غیر مدوّنه که بر اکثر کتب درسیّه و حکمیّه در هنگام درس و مطالعه نوشته، و همچنین اشعار غیر مدوّنه از قصائد و مراثی و رباعیات و قطعات و تاریخ و تهنیت و غیره بسیار است، و تحریر اکثر مصنّفات مذکوره را ـ علیٰ ما ذَکَرَه ـ از سنّ هجده سالگی تا به سی سالگی به عمل آورده است، و اکنون ـ که سنّ شریفش به سی و نه سال رسیده ـ به تصنیف کتابی در فقه استدلالی ـ که شروع از کتاب القضا نموده است ـ مشغول است. حق تعالی همواره‌اش از طوارق زمان در حفظ و امان داشته، موفّق به توفیقات با برکات، و مؤیّد به تأییدات بی‌غایات خود داراد، و امثال ذات شریفش را در علمای ملّت ناجیهٔ اثناعشریّه ـ أیّدهم الله تعالی ـ روز به روز در عالم به کثرت و ترقّی گرداناد! بحقّ محمّدٍ وآله الأمجاد صلوات الله علیهم إلی یوم التناد[۲].

---

۱. ***منظومهٔ بنیاد*** در هند در ۴۸ ص چاپ شده است. (فهرست آثار چاپی شیعهٔ پاکستان، ج ۱، ص ۱۳۵؛ ***معجم التراث الکلامی***، ج ۲، ص ۸۸)

۲. مؤلّف ***تجلّیات*** (ج ۲، ص ۲۲۵ ـ ۲۴۰) از ۱۶۲ اثر از تألیفات او یاد کرده است. در اینجا به برخی از آثار او که به نسخه یا به چاپی از آنها واقف شدم اشاره می‌کنم: ۱. ***صفحة ألماس في کیفیة الارتماس*** (عربی) در بحث غسل ارتماسی که آیا بطور تدریج در زمان حاصل می‌شود یا دفعتاً و یکباره ایجاد می‌شود. تألیف آن به تاریخ ۲۵ صفر ۱۲۹۲ صورت پذیرفته است. نسخه‌ای از آن در کتابخانهٔ آیة الله مرعشی به شمارهٔ (۱۸۰۳) نگه‌داری می‌شود با مهر تملک مؤلّف: «لا إله إلّا القوی عبده السیّد عبّاس بن علی الموسوی»، و در پایان نسخه یادداشتهایی و فوائد و اشعاری به خط وی و پاره‌ای به خط ناسخ نسخه.

۲. ***الروض الأریض في منجزّات المریض*** (عربی) در شش مقدمه در جمع بین احادیث و دلیل عقل و تقیه و استصحاب و احتیاط و حقیقت شرعیه و عرفیه، و خاتمه دارای دو فائده: اول در حدّ مرض، دوم در چندِ وصیت. مفتی محمّد عبّاس در ۵ جمادی الآخرة ۱۲۹۶ آن را به پایان رسانیده است. نسخه‌ای از آن در کتابخانهٔ آیة الله مرعشی به شمارهٔ (۲۰۳۰) با مهر تملک او: «لا إله إلّا الله القوی عبده السیّد عباس بن علی اکبر الموسوی».

۳. کتاب ***ظلّ ممدود وطلع منضود*** که در مقدمهٔ ***ورثة الأنبیاء*** از آن یاد کرده‌ام.

۴. ***اثبات الرجعه***. ر. ك: ***الذریعة***، ج ۱، ص ۹۳؛ فهرست آثار چاپی شیعهٔ پاکستان، ج ۱، ص ۱۷۵؛ ***معجم التراث الکلامی***، ج ۱، ص ۱۲۶، ش ۲۰۶.

←

← ۵. قصیدهٔ همزیّه. نسخه‌ای از آن در کتابخانهٔ راجه محمودآباد لکهنو به شمارهٔ (۴۸) سیرت و مناقب، در ۳۲ ص، در آغاز مهر ناظم.
۶. منتخبات قصاید متفرقهٔ عرب، نسخه‌ای از آن به خط مؤلّف در کتابخانهٔ راجهٔ محمودآباد لکهنو به شمارهٔ (۲۰۵) منظومه‌ها، در ۷۲ص.
۷. **صحن چمن**، نسخه‌ای از آن در کتابخانهٔ راجهٔ محمودآباد لکهنو به شمارهٔ (۹۶) منظومه‌ها، در ۱۰۶ص، و در کتابخانهٔ مولانا آزاد دانشگاه علیگر هند (فهرست نسخه‌های خطی در مرکز میکروفیلم نور ـ دهلی ش ۱۴۱۸).
۸. رساله جمعه (عدة مسائل شرعیه)، نسخه‌ای از آن در کتابخانهٔ راجهٔ محمودآباد لکهنو به شمارهٔ (۴۳) فقه در ۵۵ص.
۹. رسالة وجیزة في النکاح الدائم والمتعة (فارسی)، نسخه‌ای از آن در کتابخانهٔ راجهٔ محمودآباد لکهنو به شمارهٔ (۷۰) فقه، در ۱۳۴ ص.
۱۰. ***تشیید الأذهان*** (عربی)، نسخه‌ای از آن در کتابخانهٔ راجهٔ محمودآباد لکهنو به شمارهٔ (۶) متفرقات، در ۲۴ ص.
۱۱. مجموعه ألغاز (عربی ـ فارسی)، نسخه‌ای از آن در کتابخانهٔ راجهٔ محمودآباد به شمارهٔ (۳۳) متفرقات، در ۱۵۲ص.
۱۲. ***الشریعة الغراء*** (عربی)، در فقه، کتاب الطهاره، به سال ۱۳۰۰ هـ. در دو جلد با خط درشت در قطع رحلی توسط مطبع صبح صادق در عظیم‌آباد هند چاپ شده است. جلد اوّل در ۲۳۲ ص، جلد دوم در ۱۶۴ ص یا کمی بیشتر (به سبب افتادگی نسخه مقدار دقیق صفحات جلد دوم مشخص نشد) این کتاب را نَوّاب سیّد لطف علیخان بهادر سِی آی إی (از مناصب انگلیسیها) بر کافّهٔ مؤمنین وقف کرده است که در صفحه عنوان به این امر تصریح شده است. (رؤیت در نزد دوست فاضلم سیّد شجاعت حسین رضوی)
۱۳. ***خطاب فاصل***، بنا به گفته آقا بزرگ (***الذریعة***، ج ۷، ص ۱۸۲) مثنویست به فارسی که در ردّ منظومهٔ امام بخش دهلوی به نام ***دمغ الباطل*** است. این مثنوی را به خواهش سیّد شریف حسین بن رجبعلی خان به سال ۱۲۷۶ سروده است. به سال ۱۲۸۶ در مطبعهٔ مجمع البحرین به چاپ رسیده است. نسخه‌ای از آن در کتابخانهٔ رضا، رامپور ـ هند به شمارهٔ (۵۶۴) عقاید و کلام امامیه، فارسی، در ۲۳۳ ورق. و در کتابخانهٔ ملّیهٔ اسلامیه دهلی نو به شماره (۶۳۴)، در ۲۶۲ برگ.
۱۴. ***سبعهٔ سیّاره***، در جواب سؤالی در وجوب غسل میّت که در یک ساعت به وجوه هفتگانه نگاشته و نامش را ***سبعهٔ سیّاره*** گذاشته است. دو نسخه از آن در کتابخانه زنگی پور به شمارهٔ (۱/ ۷۱ و ۱۰/ ۸۸) «۱ ر ـ ۲ پ» و «۱۹۹ پ ـ ۲۰۵ ر».
۱۵. ***پرسش و پاسخ***. جواب سؤال تلمیذش سیّد علی حسین زنگی پور است در شرافت سرزمین کربلا. نسخه‌ای از آن در کتابخانه زنگی پور به شمارهٔ (۱۳/ ۸۲) «۹۴ ر ـ ۹۵ ر».
۱۶. ***المطرفة فی الردّ علی المتصوّفه***. نسخه‌ای از آن در کتابخانهٔ راجه محمودآباد به شمارهٔ (۵۲) حدیث و ←

خاتمه

بدان که هر قدر که از احوال مشاهیر علمای متقدّمین و متأخّرین ملّت حقّه در مواضع متفرّقه یافتم بعون الهی درین کتاب جمع نمودم، و حتّی الوسع دقیقه[ای] از تحقیقات فرو نگذاشتم، لیکن[1] در تراجم جمعی از معاصرین علما که در بلاد بعیده مثل عتبات عالیات عرش‌درجات ائمّهٔ عراق و دیگر نواح عرب و عجم تشریف می‌دارند اکتفا به ذکر اجمالی شده است. إن شاء الله تعالی و المستعان اگر اجل مهلتی دهد و خداوند عالمیان این ننگ خلائق را به شرف زیارت مشاهد مشرّفه حضرات ائمّهٔ طاهرین ـ صلوات الله[2] علیهم أجمعین ـ برساند[3]، اراده دارم که به خدمت

← اجازات، ۳۲ ص.

۱۷. ***رساله محمّدیه در ردّ مقاله یهودیه***، (فارسی) نسخه‌ای از آن در کتابخانهٔ راجه محمودآباد (۶۱) کلام، مناظره، عقاید، در ۴۷۰ ص.

۱۸. ترجمه یا شرح خطبهٔ شقشقیه (فارسی)، در هند به سال ۱۲۸۷ چاپ شده است. (*الذریعة*، ج ۴، ص ۹۹ و ج ۱۳، ص ۲۲۲ و ج ۱۴، ص ۱۳۰)

۱۹. ***منابر الإسلام*** (عربی) در لکهنو در دو مجلّد چاپ شده است. جلد اول، مطبعهٔ مرتضویه، سال ۱۳۱۰ ـ ۱۸۹۳ م، و جلد دوم مطبعهٔ جعفریه به سال ۱۳۱۱ ـ ۱۸۹۴ م. (*حرکة التألیف*، ص ۳۹۰؛ *الذریعة*، ج ۲۲، ص ۲۲۵) و نسخه‌ای از آن در کتابخانهٔ ناصریه، لکهنو به شمارهٔ (۲۲۶) اصول و اخبار، مجلّد اوّل، و در کتابخانهٔ راجه محمودآباد به شماره (۵۵ و ۵۶) حدیث و اجازات، هر دو مجلّد موجود است.

۲۰. رساله‌ای در مناظرات (فارسی) نسخه‌ای از آن در کتابخانهٔ ناصریه لکهنو به شمارهٔ (۲۲۷) اصول و اخبار، و فهرستنگار آن کتابخانه گمان برده که از آنِ مفتی محمّد عبّاس باشد.

۲۱. ***شمع مجالس***. مجموعهٔ قصاید وی به فارسی به جز قصیده‌ای در مدح امام حسین علیه‌السلام به عربی. چاپ لکهنو، ۱۸۹۲ م در ۹۴ صفحه (*حرکة التألیف*، ص ۳۹۰).

۲۲. ***اجناس الجناس*** ملقّب به مرصّع. منظومه‌ای است در دو هزار بیت که هر بیت آن مرصع است به نوع تجنیس. چاپ لکهنو مطبعهٔ بستان مرتضوی، ۱۳۰۶ ـ ۱۸۸۹ م (*حرکة التألیف*، ص ۳۹۰).

۲۳. ***القصیدة العلویة***. همان قصیدهٔ بائیه اوست در مدح امیرالمؤمنین علی علیه‌السلام. بارها در هند چاپ شده است. (*حرکة التألیف*، ص ۳۹۰).

۲۴. اجازه وی به سیّد علی حسین زنگی‌پور. به همراه روائح القرآن چاپ شده است.

۱. «ق»: لکن.
۲. «هـ»: ـ الله.
۳. «ق»: می‌رساند.

علمای آن دیار رسیده تفحّص حالات ایشان بلا واسطه نمایم، و به فحوای «یـری الشاهد ما لا یری الغائب» تفاصیل احوال ایشان را دریافته در رسالهٔ علیٰ حده بـه ضبط آن پردازم؛ والله ولیّ التوفیق وبیده أزمّة التوفیق.

فلیکن هذا آخر ما أردتُ جمعه هناك، وقد أخذت في تألیف هذه الأوراق قـبل هاتیك الأوان منذ سنتین وأربعة أشهر تقریباً حین إقامتي بدار الأمن والإیمان، بیت[1] السلطنة لکهنو ـ صینت عن طوارق الحدثان ـ، لکن عاقني العوائق بین تلك الأزمان من الأمراض والأسقام وتوزّع البال وتشتّت الأحوال، فوقع الاختلال في تسـویدها مرّة وتبییضها أُخری زمناً کثیراً منها، حتّی صادف الإتمام واتّفق الاختتام في صبیحة الیوم السابع من الشهر الرابع[2] من السنة الثالثة من العشر السابع من المئة الثـالثة مـن الألف الثاني (۱۲۹۳)[3] من الهجرة المقدّسة علی ید مؤلّفها الحقیر مهدي بن نجف‌علی الحسیني الرضوي نسباً، والعظیم‌آبادي أصلاً، والرسول‌فوري مسکناً، نسبةً إلی محلّة من قصبة جعفرنگر من مضافات إتاوا[4] ـ عفا الله عن خطایاهما وجعل عقباهما خیراً من دنیاهما ـ؛ رحم الله من دعا لي بالعافیة وحسن العاقبة في حیاتي، وبالعفو والمغفرة والرحمة من ربّ البریة بعد مماتي، وآخر دعوانا أن الحمد لله ربّ العـالمین وسـلام علی المرسلین، و[5] أزکی الصلوات علی نبیّنا محمّد وآله الطهر المیامین[6].

---

۱. «ق»: بییت.
۲. در «ه» بر روی آن نوشته «ربیع الثاني».
۳. این عدد از «ه» که بر روی «السنة» نوشته شده است.
۴. إتاوا: این شهر بین کانپور و دهلی است با این توضیح که اگر ما از لکهنو به سوی دهلی حرکت کنیم این شهرها در مسیر است: ۱. لکهنو، ۲. کانپور، ۳. إتاوا، ۴. علیگره، ۵. غازی‌آباد، ۶. دهلی. (از افادات دوست فاضل جناب آقای سیّد شجاعت حسین رضوی)
۵. «م»: ـ و.
۶. پایان نسخهٔ «ق»: قد وقع الفراغ من تسوید هذا الکتاب المستطاب علی ید أحقر العبید وأحوجهم إلی الله الغنی السیّد فضلعلی الرضوي الکشمیري ـ عامله الله ووالدیه بلطفه الخفي والجلی بحرمة النبي والوصي صلوات الله علیهما وآلهما الطیّبین الطاهرین ـ في عشر الآخر من شهر ربیع الثانی من شهور سنة اثنین وثلاثمئة بعد الألف من هجرة المقدّسة النبویة علی هاجرها آلاف الثناء والتحیة وسلّم تسلیماً کثیراً کثیراً.

فهرست‌ها

۱. آیات کریمه
۲. أحادیث شریفه
۳. امثال
٤. اشعار عربی به ترتیب قافیه
٥. اشعار عربی به ترتیب ابتدای ابیات
٦. اشعار فارسی به ترتیب قافیه
۷. اشعار فارسی به ترتیب ابتدای ابیات
۸. نام اشخاص
۹. نام کتابها و رساله‌ها
۱۰. نام مکانها
۱۱. فرقه‌ها و گروه‌ها
۱۲. وقایع و ایام
۱۳. اشیا و حیوانات
١٤. منابع و مصادر تحقیق

۱. فهرست آیات کریمه

سورة البقرة (۲)

آیه و شماره آیه	صفحه
﴿ولَنَبْلُوَنَّكُم بشيءٍ مِنَ الخوفِ والجُوعِ ونقصٍ مِنَ الأموالِ...﴾ (۱۵۵)	۱۵۳

سورة آل عمران (۳)

﴿كنتم خير أُمّة أُخرجَت للناس﴾ (۱۱۰)	۲۰۷، ۳۷۸
﴿شاوِرْهم في الأمرِ فإذا عَزَمْتَ فتَوكَّلْ على الله﴾ (۱۵۹)	۲۵۵

سورة المائدة (۵)

﴿لا يَخافُون في اللهِ لومةَ لائمٍ﴾ (۵۴)	۵۹، ۳۴۱

سورة التوبة (۹)

﴿ومنهم مَنْ يَلْمِزُكَ في الصَّدَقاتِ﴾ (۵۸)	۱۵۶
﴿فلولا نَفَرَ مِن كلِّ فرقةٍ منهم طائفةٌ لِيَتَفَقَّهُوا في الدين ...﴾ (۱۲۲)	۴۳، ۴۵، ۲۷۹، ۲۸۶

سورة الكهف (۱۸)

﴿والباقياتُ الصالحاتُ خيرٌ عندَ ربّك ثواباً وخيرٌ أملاً﴾ (۴۶)	۲۵۴
﴿وهم يحسبون أنّهم يحسنون صنعاً﴾ (۱۰۴)	۱۳۲

سورة القصص (۲۸)

﴿قال ما خَطْبُكما قالتا لا نَسقي حتّى يُصْدِرَ الرِعاءُ... * فَسَقَى لهما ثُمّ تَوَلّى إلى الظِلِّ﴾ (۲۳ ـ ۲۵)	۱۴۵

سورة العنكبوت (۲۹)

﴿والذين جاهَدُوا فينا لَنَهْدِيَنَّهُمْ سُبُلَنا وإنّ اللهَ لمَعَ الْمُحْسِنِين﴾ (۶۹) ۲۵۳

سورة ص (۳۸)

﴿إنّا وجدناه صابراً نِعْمَ العبدُ إنّه أوّابٌ﴾ (۴۴) ۱۵۷

سورة الكوثر (۱۰۸)

﴿إنّا أعطيناك الكوثر﴾ (۱) ۱۷۲

۲. فهرست احادیث شریفه

حدیث	صفحه
«اللّهمّ افتح لي أبواب رحمتك ...»	۱۳۴
«اللّهمّ إنّ هذه صلاتي صلّيتها»	۱۳۳
«اللّهمّ إنّي أسألك بحقّ محمّد وآل محمّد ...»	۱۳۴
«اللّهمّ إنّي أسألك تعجيلاً في عافيتك، وصبراً على بليّتك، وخروجاً من الدنيا ...»	۱۳۲
«اللّهمّ إنّي أعوذ بك من نفس لا تقنع»	۱۳۴
«أنّ الحسد يأكل الإيمان كما تأكل النار الحطب»	۱۱۳
«إنّ محاشّ النساء على أُمّتي حرام»	۱۴۶
«إنّ المفتي على شفير جهنّم»	۴۲۵
«الجاهل إمّا مُفْرِط أو مُفَرِّط»	۲۵۶
«الحسن والحسين سيّدا شباب أهل الجنّة»	۹۱، ۳۶۱
«الحمد لله الذي عرّفني نفسه»	۱۳۳
«الطبيب ضامن ولو كان حاذقاً»	۴۱۹
«لا يسقط الميسور بالمعسور»	۲۰۹، ۳۸۱
«ولا أستشهد على صيامي نهاراً ...»	۱۳۱
«يفعل الله ما يشاء بقدرته، ويحكم ما يريد بعزّته»	۱۳۳

۳. فهرست امثال

مثل	صفحه
«أرى الصباح غنى عن المصباح»	۴۰۶
«الأمر فوق الأدب»	۴۲۲
«اين الثريا من يد المتناول»	۱۹۷
«البلاء للولاء»	۱۶۰
«الجاهل إمّا مُفْرِط أو مُفَرِّط»	۲۵۶
«الشاهد دليل على الغائب»	۱۶۳
«الظاهر عنوان الباطن»	۱۶۳
«عدو شود سبب خير گر خدا خواهد»	۲۵۵
«عيان را چه بيان»	۱۵۰، ۳۷۰
«كلّ شيء يرجع إلى أصله»	۲۰۰
«كلّ الصيد في جوف الفرا»	۱۴۵
«لا يكذب الرائد أهله»	۱۲۳
«لسان الخلق لا يملك»	۱۶۰
«ليس هذا أوّل قارورة كسرت في الإسلام»	۱۶۱
«ما راء كمن سمعا»	۱۷۶
«المأمور معذور»	۱۹۹، ۳۷۶
«الولد سرّ أبيه»	۴۰۸
«يرى الشاهد ما لا يرى الغائب»	۴۳۶

۴. فهرست اشعار عربی به ترتیب قافیه

الناس موتى وأهل العلم أحياء

علي عليه السلام /مصرع ص ۱۲۸

بحر عجائبه لم تبق في سَمَر ولا عجائب بحر بعدها عجبا

۲ بیت ص ۱۱۳

لقد أدنف المولى حسين وجسمه من الحزن والأسقام والخوف قد ذابا

مفتی محمد عباس / ۳ بیت ص ۱۹۰

السيّدين الفرقدين النيّرين الشارعين إلى الهدى أبوابا

شیخ محمد حسن نجفی صاحب جواهر الکلام / ۱۲ بیت ص ۶۸ ـ ۶۹

نفوس زكت ما عليها ذنوب ومن غير كسب الخطايا تتوب

مفتی محمد عباس / ۴ بیت ۱۳۵

إذا ما يناديه من الناس بائس تراه يُلبّيه وَحِيّا ويسمح

مفتی محمد عباس / ۲ بیت ص ۱۱۷، ۱۹۰

نسب كأنّ عليه من شمس الضحى نوراً ومن فلق الصباح عموداً

ابو تمام / ۱ بیت ص ۱۷۵

جُمعت في صفاتك الأضداد فلهذا عزّت لك الأنداد

صفی الدین حلّی / ۲ بیت ص ۱۲۹

موتوا بغيظكم ففيه نجاتكم لا تجحدوا آلاءه لا تجحدوا

مفتی محمد عباس / ۱ بیت ص ۱۷۹

فديناه من مولىً كريمٍ مؤيّد من الله ذي فضلٍ ومجدٍ وسؤدد
مفتی محمد عباس / ۵ بیت ص ۲۰۸

هذا نبيهُ أحوذيٌ أوحدُ عـلّامةٌ متبحّرٌ متوقّدُ
مفتی محمد عباس / ۳۱ بیت ص ۱۸۲ ـ ۱۸۳

إن دانت الدنيا لتَيْم أو عدي فقوامُ ديني حبُّ آل محمّد
مفتی محمد عباس / ۴۸ بیت ص ۱۸۴ ـ ۱۸۶

هَبَّتْ نسيمٌ أشاعت ذكر مدرسةٍ فحان تَفصيةٌ عن ضيق ذات يد
مفتی محمد عباس / ۶ بیت ص ۱۶۲ ـ ۱۶۳

فما أُمّ طفل واحد ليس غيره لها قد رأته في دماء معفّرا
۲ بیت ص ۸۱

وحسين سجى صلّى عليه مجتهدان كان فضلهما في الأنام مشهورا
مفتی محمد عباس / ۴ بیت ص ۱۹۰

إن عابك الناس فيما لا يُعاب به فاشكر لربّك واصبر غير منضجر
مفتی محمد عباس / ۴ بیت ۱۵۷

كنت السواد لناظري وعليك يبكي الناظر
۲ بیت ص ۸۱

رضي الإله عن الإمام الجعفري الصادق الثقة النفيس المطهر
احمد یمنی شیروانی / ۱۸ بیت ص ۷۱ ـ ۷۲

شديد الحفظ علماً غير ناسٍ لفعل من أفاعيل الأناسي
مفتی محمد عباس / ۶ بیت ۱۳۰، ۱۸۹ ـ ۱۹۰

فلقيت المنى يوم الخميس بلقيا السيّد السند الرئيس
مفتی محمد عباس / ۷ بیت ص ۱۸۹

سرى طيف من يسمو على الشمس رفعةً فأحببت أن ألقاه والليل أعطشا
مفتی محمد عباس / ۷ بیت ص ۱۸۸

حبّذا نجم سعودٍ طلعا وهدى الناس لدينٍ شرعا
مفتی محمد عباس / ۳ بیت ص ۱۹۱

خفضت جناح الذلّ للناس رحمةً فأصبح أدناهم أعزّ وأرفعا
مفتی محمد عباس / ۴ بیت ص ۱۵۶، ۱۹۱

ولا بدّ من شكوى إلى ذي مروّة يواسيك أو يسلّيك أو يتوجّع
۱ بیت ص ۱۷۶

بارك الله لنا في نجل طيّب المولد مولى الورع
مفتی محمد عباس / ۳ بیت ص ۱۰۲

لا يدرك الواصف المطري خصائصه وإن يك سابقاً في كلّ ما وصفا
۱ بیت ص ۱۱۲

سقاني الهموم السمّ والهجر ناقع ومزّق ثوب الصبر والوصل راقع
مفتی محمد عباس / ۷ بیت ص ۱۸۷ـ۱۸۸

مدحتك دهراً بالذي كنت لاتقاً ولم يك ذو نطقٍ هنالك ناطقاً
مفتی محمد عباس / ۱۵ بیت ص ۱۹۱ـ۱۹۲

وحسّنت ما كاتبت مستنسخاً له فما الحسن فيما ليس حقّاً مطابقا
مفتی محمد عباس / ۲۲ بیت ص ۱۹۲ـ۱۹۳

يهيم الفتى بالضرب في الغرب والشرق [ويقتله ضرب من الفرق والشرق]
مفتی محمد عباس / ۱ بیت ص ۱۵۸

العلم جوهرة عزيز شأنها وصدور أهل العلم كالصُندوق
مفتی محمد عباس / ۳ بیت ص ۱۲۳

علامة العلماء والبحر الذي لا ينتهي ولكلّ بحر ساحل
۱ بیت ص ۴۶

هذا فقيهٌ نبيهٌ بارعٌ بَدِل حبرٌ عليمٌ [حليمٌ] ما له بدل
مفتی محمد عباس / ۵ بیت ص ۱۵۹

لئن فخرت يوماً بسحبان وائل فذا اليوم لم تفخر بسحبان وائل
۱ بیت ص ۴۲۲

أُوافق في تحميده كلّ قائل وقولي لا يرضاه غير قلائل
مفتی محمد عباس / ۳ بیت ص ۱۱۴

وإنّي وإن كنتُ الأخيرَ زمانُه لآتٍ بما لم يستطِعه الأوائل
۱ بیت ص ۱۹۹

فإنّ القول ما قالت حذام
مصرع ص ۱۷۲

غياث الورى إن هو حادث وغيث النوال إذا اغبرّ عام
۲ بیت ص ۱۸۰

وما الدهر إلّا محنة وبلية تنوب وأبناء الزمان نيام
۱ بیت ص ۸۲

عيون المنايا لا تنام هنيئة ولكن أبناء الزمان نيام
مفتی محمد عباس / ۹ بیت ص ۸۳

مَرِضتَ فأمرضتَ كلّ الورى فإنّك كالروح في العالم
سیّد مهدی طباطبائی / ۲ بیت ص ۱۴۳

هذا محلٌّ للإمام الأعلم نور الهداية في الأنام مسلّم
مفتی محمد عباس / ۱۵ ص ۱۸۸ ـ ۱۸۹

وما دقّ عن فهم الزكي خفاءه خدائع أصحاب اللحى والعمائم
مفتی محمد عباس / ۸ بیت ص ۱۶۹ ـ ۱۷۰

ترحّل صاحب العليا عليٌّ وسافر وهو مفجوع كظيم
مفتی محمد عباس / ۸ بیت ص ۸۳ ـ ۸۴

إذا الزمان على دأبه يعادينا يجول في خلدي فكر آل ياسينا
مفتی محمد عباس / ۲۲ بیت ۱۸۳ ـ ۱۸۴

قد ارتفع الأمان بما أجازت أجلّاء الفحول ابن الأمان
مفتی محمد عباس / ۲ بیت ص ۱۶۸

علمي ومجدي وفضلي ثمّ إتقاني صارت بأجمعها أسباب حرماني
۱ بیت ص ۱۴۳

مَن لي بعاصفِ شَمْلالٍ يُبَلِّغُني أرض الغري فيُلقيني وينساني
۱ بیت ص ۱۴۳

أنّـى له شَـبَهٌ فـي صـفحة الزمـن في العلم والفضل والآداب والسـنن
مفتی محمد عباس / ۱۰ بیت ص ۱۲۳ ـ ۱۲۴

نأيتُ عنك وإنّي اليوم أغبط من يحظّ عـندك بـالدنيا وبـالدين
مفتی محمد عباس / ۴ بیت ص ۱۸۷

من لم يزرك ولو زار الورى جمعاً ما نال خيراً من الدنـيا ولا الديـن
مفتی محمد عباس / ۲ بیت ص ۱۹۴

عـالمٌ حـبرٌ فـقيهٌ كـاملٌ سامكٌ سـامٍ سـمـيٌّ للـحسين
مفتی محمد عباس / ۱۴ بیت ص ۱۸۶ ـ ۱۸۷

لسنا نـطأطأ للـملوك رؤوساً حـتّى لفـرعون وذي قـرنين
مفتی محمد عباس / ۸ بیت ص ۱۹۴ ـ ۱۹۵

قلمٌ أُصاب من الدواة مدادَها
عدی بن الرقاع / مصرع ص ۱۴۳

القلب في خفقانه والرأس في دورانه
مصرع ص ۱۵۵

كتابي إذا أدركت في النجف المنى فـبلغ تـحيّاتي إلى عـلمائه
مفتی محمد عباس / ۶ بیت ص ۴۲۱

قـامت قـيامة أهـل الطـفّ ثـانية لمّا قضى المجتبى بحر العلوم علي
۱ بیت ص ۸۱

على الحبر الشريف الجعفري إمـام العـصر مـولانا عـلي
احمد یمنی صاحب نفحة الیمن / ۱۳ بیت ص ۴۸ ـ ۴۹

۵. فهرست اشعار عربی به ترتیب ابتدای ابیات

«أ»

آهاً لهم واهاً لهم ما بالُهم ۱۸۲

أأنت تطلبها وهي عنك معرضة ۱۸۳

أبقاهما الملك العزيز بعزّة ۷۲

أبن لي قبل فقد العمر يوماً ۵۰

أتحفتني بلطائف وظرائف ۷۲

أتي حائراً من بعد ما ظلّ حائراً ۸۳

أحاط بكلّ الخير في الدين والدُّنى ۱۸۸

أحقّ الورى بالجود أزهدهم عن ۱۹۳

أدام سناءك الوضّاح ربّي ۵۰

إذا ابتهلتُ على الأرض في الدعاء له ۱۸۴

إذا تحرّك قلبي بجَوْرها قلقاً ۱۸۳

إذا حضروا نادوك يا صاحبَ التُّقى ۱۷۰

إذا ركنتُ إليه وجدتُه ركناً ۱۸۴

إذا الزمانُ على دأبِه يُعادينا ۱۸۳

إذا ما يناديه من الناس بائس ۱۱۷، ۱۹۰

إذ عادة الناس طُرّاً أنّهم أبداً ۱۵۷

أراني يقول الله جلّ جلاله ۱۹۳

أرضى بذلك كُلِّه إن ترضَ أنـ ۱۸۶

أرى شوقي إليك بما فهل من ۵۰

أزهاره غررٌ ثمار قطوفه ۷۱

استكبروا عن أن يصلّوا خلفه ۱۸۲

أشْجَيتَني بفراق أهلِ تودّدٍ ۱۸۵

أضَعْتَ عمري في اللهو وهو ضيّعني ۱۸۴

أُعالجهم بالصوم وهو يضرّهم ۱۹۲

أعطيتَ أوغادَ الأنام جوائزاً ۱۸۵

أعظم بوالده العلي شرافةً ۷۲

أفصح السيّد عن مولده ۱۰۲

أفنيتَ يا دهري كِرامَ عشيرتي ۱۸۵

أقعدتني فضعُفتُ عن طلب العُلى ۱۸۵

أكرم به من فاضلٍ شهدت له ۷۲

ألا إنّ البقاء له انتهاءٌ ۵۰

ألا قطرةٌ مِن كأسكم ينطفي بها ۱۸۸

الله أحمدُ فزت بالمقصود من ۷۱

الله أكبر نور نظمك قد بدا ۷۲

الله ناصره وأحمد جدّه ۱۸۸

أما نال المرام كما تمنّى ۱۶۸

أمحمّدٌ يا فرع دوحٍ شامخٍ ۶۸

الأمر أمرهم وإنّي رقّهم ۱۹۴

إلى من أشتكي هذا المقالا ۱۹۰

إمامٌ به راجَتْ شريعة جدّه ۱۸۸
أمرتهم بالصبر فيما أصابهم ۱۹۲
أنحلتني يا دهر من فرط الأسى ۱۸۵
إن دانتِ الدنيا لتَيْمٍ أو عدي ۱۸۴
إن عابك الناس فيما لا يُعاب به ۱۵۷
إن كنت طالبه فدُم متردّداً ۱۲۳
إن كنت فديته فلا عجب من العبّا ۱۹۵
إن يخذلوه فإنّ الله ناصره ۱۵۹
إنّه المصباحُ في ليل العمى ۱۸۷
أنّى له شَبَهٌ في صفحة الزمن ۱۲۳، ۱۹۴
أُوافق في تحميده كلَّ قائل ۱۱۴، ۱۹۳
أُولي أيدٍ وأبصارٍ ومجدٍ ۸۳
أوضحت شرعة جدّك المختار للم ۶۹
أهوي اللصوق ببابه أبداً ولوبا ۱۸۶

«ب»

بارك الله [لنا] في نجل ۱۰۲
بأعظم منّي يوم فارقت شخصه ۸۱
بأيّ لسانٍ أوئس البائس الذي ۱۹۲
بِتُّ في الشوق إلى أن سطعا ۱۹۱
بثنائكم ثَقَّلْتُ وزنَ صحائفي ۱۸۶
بحُبّك قلب المتّقين منوَّرٌ ۱۸۸
بحر عجائبه لم تبق في سَمَر ۱۱۳
بحرٍ عميقٍ ما له من ساحلٍ ۱۸۵
بحور يديه تفيض النضار ۱۸۰
بشريف جاه أبي البتول وآله ۷۲
بنفسي قلوبٌ تقاسي البلايا ۱۳۵
به الشريعة شاعت غير خافيةٍ ۱۲۴، ۱۹۴
بين الطيور تجاوُبٌ وتحدّثٌ ۱۸۶

«ت»

تبّاً لناطقة عن مدحه سكتت ۱۵۹
تبحّر في الأُصول والفروع ۱۵۱، ۳۷۲
تحيّات تفوق الندّ نشراً ۴۹
ترحّلَ صاحبُ العليا عليٌّ ۸۳
تركَتني موسراً واليسر لي عُسُرٌ ۱۸۷
ترى واحداً منهم مُجدّاً مجاهداً ۱۷۰
تشاهده وقد ضَعُفت قواه ۱۳۰، ۱۹۱
تغلغل صيتُهم في كلّ أرضٍ ۸۴
تفرّست فيك الجود إذ كنت معدماً ۱۹۲
تقلّب الناس طُرّاً في مواهبه ۱۲۳، ۱۹۴

«ث»

ثيابهم الأخلاق تُغوي وإنّما ۱۷۰

«ج»

جمع المكارم والفضائل فليفق ۷۱
جُمِعَتْ في صفاتِكَ الأضدادُ ۱۲۹

«ح»

الحُسنُ حُسنُ ثنائكم سَيّان في ۱۸۶
حبّذا نجم سعودٍ طلعا ۱۹۱
حكيت من القفطان عسرته لكم ۱۹۲

«خ»

خاب الغلاة وخاب الفلسفي به ۱۲۳، ۱۹۴
خفّ بالعقل وبالنقل معا ۱۹۱
خفضت جناح الذلّ للناس رحمةً ۱۵۶، ۱۹۱

«د»
درّ ثمين ليس مثقوباً ولا ۱۲۳
در مسجد شريف كه خاليست جاى او ۹۵
دَعْ مَن تَخَلَّفَ عنكم لن يظفروا ۱۸۳
دوحة شامخة سامكة ۱۰۲
«ذ»
ذي رتبةٍ علياء جلّ محلّها ۱۸۶
ذي قوّةٍ قدسيةٍ ملكيةٍ ۱۸۵
«ر»
راجت زيوفي بارتسام ولائه ۱۸۹
رأى أنّ لي جاهاً لديك وحرمةً ۱۹۲
ربّ المعارف ضوء نيّر السماء ۷۱
رجانا على بُعد الديار وقد أتت ۱۹۲
رضي الإله عن الإمام الجعفري ۷۱
رضيت بما زكّيتني وهديتني ۱۹۳
رعاك الله يابن أبي المعالي ۵۰
رفع الله قدره الأعلىٰ ۲۵۳
رقاعُها صحف الأعمال قد نُشرت ۱۶۳
«ز»
زاهدٌ حاز الهدى من ربّه ۱۸۷
زاهدٌ حاكمٌ سليمٌ شجاعٌ ۱۲۹
زكّى الأنامَ فزكّى المالَ صاحبُه ۱۲۴، ۱۹۴
«س»
سبحان من أولاه علماً نافعاً ۱۸۲
سرى طيفُ من يسمو على الشمس رفعةً ۱۸۸
سفرٌ طويلٌ والخطوبُ جليلةٌ ۱۸۵
سقاني الهموم السَّمَّ والهَجْرُ ناقع ۱۸۷
سقى الله أيّاماً مضت في جواركم ۱۹۲
سميّ شهيد الطفّ أوحد دهره ۱۸۸
سيّد حسن كه سيّد عُبّادِ عصر بود ۹۵
السيّدين الفرقدين النيّرين ۶۸
سيّما المولى التقي المتّقي ۱۸۷
«ش»
شاهرٌ في كلّ شهرٍ سيفَه ۱۸۷
شديد الحفظ علماً غير ناسٍ ۱۳۰، ۱۹۰
شمس الضحى بدر الدجى طودُ العلى ۱۸۲
شهيد الكربلاء له ضمين ۸۴
شيّدت مجدك في حسين أنت منه ۶۸
«ض»
ضيَّعتَها فتفَصَّمَتْ أسلاكُها ۱۸۵
«ط»
طفا بالطف محموماً غريباً ۸۴
«ع»
عالمٌ حبرٌ فقيهٌ كاملٌ ۱۸۶
عذراً فإنّي عاجزٌ عن حصر ما ۱۸۳
عَذَرتك لكنّ أصحاب الحزن كلّما ۱۹۲
علّامة الآفاق قمقام الورى ۱۸۵
علّامة العلماء طُرّاً لا ترى ۶۹
علّامة العلماء والبحر الذي ۴۷
العلم جوهرة عزيز شأنها ۱۲۳
علمي ومجدي وفضلي ثمّ إتقاني ۱۴۳
على الحبر الشريف الجعفري ۴۹

عليمٍ تقيٍ أريحيٍّ وإنّه ۲۰۸
عينه كالعين في برج العلى ۱۸۷
عيون المنايا لا تنام هنيئة ۸۳

«غ»

غدا جسمي بما ينمو خفياً ۵۰
غريب كئيب نازح عن دياره ۸۳
غياث الورى إن دهىٰ حادث ۱۸۰
غيثِ اليتامى والأرامل في الندى ۱۸۵

«ف»

فآه آه من الموت حين يحضُرنا ۱۸۳
فادعوا له حتّى يعودَ كبدئه ۱۸۹
فازوا بما طَمِعُوا منكم وما شَبِعوا ۱۸۷
فاق كلّ الخلق في أخلاقه ۱۸۷
فأعط أو امنع سيّدي إنّك امرؤٌ ۱۹۳
فأقامني فيكم فقمت أفوه عنـ ۱۸۹
فأقرع السيّد العلّامُ بينهم ۱۶۲
فأنت وليّ الله فعلك معجزٌ ۱۹۲
فبين الحفظ والنسيان جمع ۱۳۰، ۱۹۱
فتدعو لعبدٍ مدنفٍ ضاق ذرعه ۴۲۱
فجالوا ونالوا زلفةً وتقرّباً ۱۹۲
فخاب الكَرى عنّي وخِبْتُ عن المُنى ۱۸۸
فداويتهم بالصوم والصوم داؤهم ۱۹۳
فديتك يا من لم تزل متواضعاً ۱۹۰
فديناه من مولىً كريمٍ مؤيّد ۲۰۸
فعفواً وصَفْحاً إنّ ذا الحزن ربّما ۱۹۳
فقلت أراك مولانا ضعيفا ۱۸۹
فقيهٌ كاملٌ فردٌ وحيد ۱۵۱، ۳۷۲
فكأنّ مسكي ما تفتّق فأرُه ۱۸۵
فكأنّه بدر التمام قد انحنى ۱۸۹
فكم أمَدَّ فقيراً وسَدَّ خلّته ۱۸۴
فلقيت المُنى يومَ الخميس ۱۸۹
فللأكبر التقوى وللأوسط الهدى ۲۰۸
فلمّا بدا للناس صدق مقالتي ۱۹۲
فلم يبقَ في الناس من عائد ۱۴۳
فلولا النطق يخبر عن بقائي ۵۰
فما أُمّ طفل واحد ليس غيره ۸۱
فما مدحُهم إلّا لنيل فواضل ۱۱۴، ۱۹۳
فنفسك من أعلى النفوس مكانةً ۱۵۶، ۱۹۱
فوجه الذي والاك أحمرُ مشرقٌ ۱۸۸
فهذا خليل الله جادل ربّه ۱۹۳
فهو بدرٌ ناصرٌ في جدّه ۱۸۷
فيشجي لمن نادى ويفرح للندى ۱۱۷، ۱۹۰
في صدره بحر العلوم يموج وهـ ۱۸۹
فَيَصْرِفُ عنه ربّه البُعد والنوى ۴۲۱
فيلوح منه طرائفٌ ونوادر ۱۸۲
في مَبْسَمٍ باسمٍ في منظرٍ حسن ۱۲۳، ۱۹۴
فؤاديَ محفوظٌ لديك وإن يكن ۱۹۲

«ق»

قاصمٌ ظهر العُدى مهما دعا ۱۸۷
قامت قيامة أهل الطفّ ثانية ۸۱
قد ارتفع الأمان بما أجازت ۱۶۸
قد حارَ لُبّي في نَبالة شأنه ۱۸۲
قد زانها رُتَبٌ في شأنها عجبٌ ۱۲۳، ۱۹۴
قد صفا أوصافه مثل الصفا ۱۸۷

قد كان كالهباء المنثور طائفة ١٦٢
قل الحقَّ وابذُلْ فيه وسعَك دائماً ١٧٠
القلب في خفقانه ١٥٥
قلبي وعيني منزلان وإنّ لي ١٩٥
«ك»
كتاب أتاني ناعياً وهو ناصح ٨٣
كتابي إذا أدركتَ في النجف المنى ٤٢١
كَثُرَتْ مناقبكم فلا تحصى وكي ١٨٣
كذاك إذا أساء إليه مرءٌ ١٣٠
كذاك أقبر في أرضهم وحائطهم ١٩٠
كذاك عادة دنيا تُبيدُ سادَتَها ١٨٣
كذلك إذ أساء إليه مرء ١٩١
كفاك حالُ عليٍّ وطول محنته ١٨٣
كفاني من النعماء علمك أنّني ١٩٢
كلّ الكنوز لي الفداء وإنّني ١٩٤
كم كُربةٍ وصعوبةٍ قاسيتُها ١٨٦
كم ليلةٍ قد بِتُّ فيها موجعاً ١٨٦
كم من كتابٍ رائقٍ ألّفتُه ١٨٥
كم نعمةٍ جئتني فيها تُهَنّيني ١٨٧
كنت السواد لناظري ٨١
«ل»
لئن فخرت يوماً بسحبان وائل ٤٢٢
لا بل بقاموس الفرائد بل بما ٧٢
لا زال كالشمس المضيئة بازغاً ١٨٦
لا يدرك الواصف المطري خصائصه ١١٢
لا يُقنِعُ ابنَ عليٍّ نيلُ منزلة ١١٣
لساني يشكوكم وقلبي عارفٌ ١٩٣
لسنا نطأطأ للملوك رؤوساً ١٩٤
لعلّ لهم جاهاً عظيماً ودعوةً ٤٢١
لعمري إنّ الرزء والحزن والأسى ٨٣
لقد أدنف المولى حسين وجسمه ١٩٠
لقد حُزْتَ علماً نافعاً ونَشَرْتَه ١٨٨
لك المنّ إذ فرّدتني عنهم كما ١٩٢
لكلّ من الناس خطب ولكن ١٣٥
لكنّ آل محمّدٍ ساداتنا ١٩٤
لكنّ لي بك إيماناً ومعرفةً ١٩٤
لكنّ منهم صالحين ومنهم ١٨٢
لكنّه في عامنا هذا ضئيـ ١٨٩
لكنّهم طلبوا ما لا يسوغ لهم ١٦٣
لله من علم سارت مناقبه ١٨١
لم تزل أنجامه في أُفقه ١٨٧
له خلقٌ عظيمٌ كالنبيّ ١٥١، ٣٧٢
له نورٌ تفتّق في البلاد ١٥١، ٣٧٢
«م»
ما بالهم وقعوا فيه وقد علموا ١٥٩
ما حام حول سماء تحقيقاته ١٨٢
ماذا أقول وكم أُحصي عجائبه ١٢٤، ١٩٤
ما قال لا إلّا وأردفها بإ ١٨٥
مالي وللشيخين من ذِكريهما ١٨٤
متبحّرٌ علماً وجوداً فيضه ١٨٨
متواضعٍ متفقّهٍ متألّهٍ ١٨٥
مجيدٌ كابرٌ من أهل بيتٍ ٨٣
محاسنُهم تُخفي مساويهم وفي ١٧٠
محمّد وحسين فداهما روحي ١٩٠

مدحتك دهراً بالذي كنت لائقاً ۱۹۱
مدحتُه طلباً للثواب من ربّي ۱۸۴
المدره البرّ التقيّ اللوذعيّ ۷۲
مَرِضتَ فأمرضتَ كلّ الورى ۱۴۳
مريض الجسم وهو لكلّ نفس ۱۳۰، ۱۹۱
مزار بعيد والجسوم ضعيفة ۸۳
مساجدهم من تربة الطهر ثمّ هم ۱۷۰
مضى يوم نحر والغديرُ أمامَنا ۱۸۸
معارجه على فلك الفخار ۱۵۱، ۳۷۲
مقوّم الدين والدنيا بأجمعها ۱۸۱
من أهل بيتٍ خيّرين مقدّسين ۱۸۲
من أهل بيتٍ كان كعبةَ حاجّنا ۱۸۸
من حاز ما حازه الغرّ الكرام فلم ۱۸۱
من ذا يفاخر بالعلوم محمّداً ۷۲
من شاء بعدك فليمت ۸۱
منعت جياعاً ساكتين تعفّفاً ۱۹۳
من غاص فيك تعطُّشاً أغرقته ۱۸۵
من لم يزرك ولو زار الورى جمعاً ۱۹۴
مَن لي بعاصفِ شَمْلالٍ يُبَلِّغُني ۱۴۳
من لي بمعرفة وإنّ له معا ۱۸۹
من لي بناطقة وإنّ له لسا ۱۸۹
من ليس يجري حكمُ شرع المصطفى ۱۸۶
موتوا بغيظكُمُ ففيه نجاتكم ۱۷۹، ۱۸۳
مولى الأنام سمي سبط المصطفى ۱۸۶
مولىً متى يحضُر صفوفَ جماعةٍ ۱۸۹
مهذّب النفس والأخلاق ماجدها ۱۸۱
مهما تكلّم فالورى أُذُنٌ له ۱۸۶

«ن»

نأيتُ عنك وإنّي اليوم أغبِطُ من ۱۸۷
نجل الإمامِ المتّقي الحبرِ الذي ۱۸۲
نزلتم هنا أهلاً وسهلاً ومرحباً ۱۸۸
نسب كأنّ عليه من شمس الضحى ۱۷۵
نسبي بحسن الخلق لسنا نشتري ۱۹۴
نعى سيّداً حبراً علياً ممجّداً ۸۳
نفس البريّةِ لا تقوى على ملكا ۱۵۹
نفسي فداه إذ يَؤُمُّ جماعةً ۱۸۲
نفسي فداه حين يجلس واعظاً ۱۸۲
نفوس زكت ما عليها ذنوب ۱۳۵
نقل المشاهد عن علاك مكارماً ۶۸

«و»

وأبكِ بما أودعتُ فيك من الهوى ۴۲۱
وإذا جرى بين الأعادي ذكره ۱۸۳
وإذا حَلَلنا في مجالس وعظه ۱۸۳
وإذ يقولُ وَددِتُ انبعاثَ أشقاكم ۱۸۳
وإذَنْ أُكفّر عنك كلّ السيّئا ۱۸۶
وأخرسني أصواتهم إذ تشاغبوا ۱۹۲
وأسْلَم وعِشْ في عزّةٍ وتنعّمٍ ۱۸۳
وأطلعه على أسرار علمٍ ۵۰
وافى إليّ كتابه فوجدته ۷۱
والله يحكم في القيامة بينَهم ۱۸۳
وأملاك السماء مورّخات ۸۴
وإن بتّ في ذلٍّ على طول صحبتي ۱۹۲
وإنّ مديحَ الناس دون مدائحي ۱۱۴، ۱۹۳
وإنّي لفي الأخيار جادلت سيّدي ۱۹۳

وإنّي وإن كنتُ الأخيرَ زمانُه ١٩٩
وإنّي وإن لم يقض حقّ كتابتي ١٩٢
وتلك المزايا أُمّهات فضائلٍ ٢٠٨
والبدر حين بدا بالنور مكتملاً ١٥٧
وجادل عن بشرىً وقد زال روعه ١٩٣
وَجِيبٌ عجيب وربّ مجيب ١٣٥
وحسبي من إفضالكم ونوالكم ١٩٣
وحسّنت ما كاتبت مستنسخاً له ١٩٢
وحسين سجى صلّى عليه مجتهدان ١٩٠
وحقٌّ على من يبتغي لطف ربّه ١٨٨
وحيث يجلس للوعظ فوق منبره ١٨٤
وحيدِ العصر مولى المشرقين ١٨٩
وحين قال تراثي أراه مُنْتَهَباً ١٨٣
ودقيقةٍ أدركتُها من بعد ١٨٥
ورُبَّ نازلةٍ في هواه قاسَيْنا ١٨٤
ورضوانٌ من الرحمان من قد ٤٩
وشغلتني بشواغلٍ لم أستطع ١٨٥
وصحائفٍ ودفاترٍ سوّدتُها ١٨٥
وصفات فضلٍ لست أُحصيها وهل ٦٩
وطريفةٍ وَشّحتُها بعبائرٍ ١٨٥
وعش ناعماً في عزّةٍ ذلّلت لها ١٩٣
وغَدَوْتُ كالأملاك عند ضريحه ١٨٤
وفرّقها الرحمن في وُلده فلا ٢٠٨
وفوق جبهته أثر السجود ١٥١، ٣٧٢
وقد أسبلت تلك العبائر عبرتي ٨٣
وقد أوجزت والإيجاز خيرٌ ٥٠
وقرعةٌ تقرع الأسماع وقعتُها ١٦٣
وكلّ علاجٍ فهو بالضدّ ينبغي ١٩٣
ولا بدّ من شكوى إلى ذي مروّة ١٧٦
ولا سيّما هذا المقدّس أوحديُّ ٤٢١
وللإيجاز في المقصود لطفٌ ٥٠
ولقد أسأتَ إليّ قدماً دائماً ١٨٤
ولكن كلّما واساك ينسا ١٣٠، ١٩٠
ولكن لأهل الدين في وَجَناتهم ١٧٠
ولم يكن فيهم كفواً [له] أحد ١٨١
ولو كان عمر المرء من جنس ماله ١٩٠
ولولا احتساب الأجر ما جئت سائلاً ١٩٣
وليلةً أظلمت للانخساف بها ١٥٧
وما أنس لم أنس الغري وأهله ١٩٢
وما دقّ عن فهم الذكي خَفاءه ١٦٩
وما رضيتُ من الدهر غير حبّ فتىً ١٨٤
ومَحَضتُها لمحمّد الحسن الوفا ٦٩
ومن تفقّد حالاتِه وسيرتَه ١٨٤
ومن صحائف آثامنا إذا نُشرت ١٨٤
ومن فَظاظَةِ ذاك الطَّلِيق في كُتُب ١٨٣
ومن كُتِبت مودّتهم علينا ٨٤
ومن يشمُّ شذا خلقهم يطب نفساً ١٩٠
وناعٍ أتانا من طفوف حسين ٨٣
ووفاةِ أطفالٍ صغارٍ سابقاً ١٨٦
وهذا السنّ معترك المنايا ١٨٩
وهو الذي أحيى شريعة جدّه ١٨٢
وهو الجواد وحجّة الأُدباء ٧١
وهو حبرٌ حبره خير لنا ١٨٧
وهو ذو العلياء من ربّ العلى ١٨٧

ويا حسرتي حاز الملأ دراهماً ۱۹۲
ويدرك عند شغلٍ دنيويّ ۱۵۱، ۳۷۲
واليوم ما فينا وفي أمصارنا ۱۸۲
«ه»
هَبَّتْ نسيمُ أشاعت ذكر مدرسةٍ ۱۶۲
هبني حُرمتُ لقاءه وفيوضَه ۱۸۶
هذا إمام في العلوم بأسرِها ۱۸۲
هذا خطيبٌ مصقعٌ يرقى المنا ۱۸۹
هذا سميُّ ابنِ البتول الطُّهر سبـ ۱۸۲
هذا فقيهٌ نبيهٌ بارعٌ بَدِل ۱۵۹
هذا محلٌّ للإمام الأعلم ۱۸۸
هذا نبيهٌ أحوذيٌّ أوحدُ ۱۸۲
هم الذين مَضَوا صابرين في الدنيا ۱۸۳
هو باقرٌ علماً وفضلاً صادق ۱۸۲
هو خير من صحّت مآثر مجده ۶۹
هو صاحب العلم الغزير ومن له ۶۹
هو كوكبٌ يهدي الغويّ بنوره ۷۲
هو نزهة الأبصار لا بل جنّة ۷۱
هو الوحيد إمام الهدى حليف تقىً ۱۸۴
«ى»
يا أهلَ بيتِ نبوّةٍ ورسالةٍ ۱۸۶
يا أيّها الدهر الخَؤون علمتُ أنّ ۱۸۴
يا أيّها الزمن المسيء إلى متى ۱۸۵
يا حُسنَها فطنةً وقّادةً لَطُفت ۱۲۳، ۱۹۴
يا دهريَ الخوّانَ إنّ أمَضَّ ما ۱۸۶
يا دهريَ الفَتّاكَ حسبُك ما مضى ۱۸۶
يا ذا الجلال فلا تفرّق ساعةً ۱۹۵
يا ذا العلى فكما قد صان دينَك عن ۱۲۴، ۱۹۴
يا ربّ زد في عمره وحياته ۱۸۳
يا سيّدي يا مَن عليه معوّلي ۱۸۳
يا قومِ هذا رأسُكم وأميركم ۱۸۲
يا ليت عيني بالغَري تنوّرت ۱۸۴
يا ليتني أصبحتُ في عَرَصاته ۱۸۴
يا ليتني من قبل يوم منيّتي ۱۸۴
يا من شرعت مناهج التدقيق كم ۶۹
يا من مَلكتَ قلوبنا وجسومنا ۱۸۳
يا نور مشكاة العلوم ومديرها ۶۸
يجري يَراعي والمداد يُطيعه ۱۸۶
يحكم الحقّ ويروي البدعا ۱۹۱
يدعو له المحراب حين يقوم في ۱۸۲
يدلّ على العبّاس أبياتُه كما ۱۸۸
يعاب على المرء التكبّرُ بَتّةً ۱۵۶، ۱۹۱
يعول عائلنا أو يعود مرضانا ۱۸۴
يفور من النكات بفكر ساعه ۱۵۱
يفور من النكات بفكر ساعة ۳۷۲
يقول عزيزُ القوم: أذللتني ولا ۱۵۶، ۱۹۱
يلتام أبعاضَ القلوب بلطفه ۱۸۹
يهيم الفتى بالضرب في الغرب والشرق ۱۵۸

۶. فهرست اشعار فارسی به ترتیب قافیه

امام سبحهٔ اسلام در مناهج حق — امین مخزن اسرار ملت بیضا

محمد شوشتری متخلص به خطا / ۷ بیت — ص ۴۰، ۲۴۳

فقیه و مجتهد و عالم و مروّج دین — شریف مکّهٔ علم و کمال و فضل و تقی

۹ بیت — ص ۵۵، ۳۰۳ـ۳۰۴

یا رب چه شیونست که در عالمی فتاد

فریاد از غمی که دل مرد و زن گرفت

مفتی محمد عباس شوشتری / ۱۰ بیت — ص ۹۵

تاریخ ولادتش شنیدم — خورشید کمال بوده ای دل

میر علی اوسط هندی / ۲ بیت — ص ۲۱۱

ز او یافت رواج مذهب آل کرام — من نیز به خدمتش برآوردم نام

مفتی محمد عباس / ۲ بیت — ص ۱۹۵، ۴۲۰

حسین آن شب چراغ گوهر علم — کلامش آب و تاب گوهر علم

یکی از تلامذه سیّد العلماء / ۱۶ بیت — ص ۱۵۱، ۳۷۱ ـ ۳۷۲

قبلهٔ دین و کعبهٔ ایمان — رکن اسلام و فخر عالمیان

سیّد مهدی رضوی مؤلّف تذکرة العلماء / ۶ بیت — ص ۶۳، ۳۳۲

سیّد حسن آن سیّد عبّاد زمن — در خلد برین رفت به گلگشت چمن

۲ بیت — ص ۹۴، ۳۶۱

صاحب نفس قدسی و ملکی — فاضل ذو فنون و طبع زکی

۴ بیت — ص ۲۵۳

۷. فهرست اشعار فارسی به ترتیب ابتدای ابیات

«ا»

امام سبحهٔ اسلام در مناهج حق ۴۰، ۲۴۳

«ب»

باد دایم به حفظ ربّ عباد ۶۳، ۳۳۲

بحر موّاج علم معقولست ۲۵۳

بگفتا طاقتم از دست رفته است ۱۸۹

به آبیاری ارشاد آن سحاب فیوض ۵۵، ۳۰۴

به ارث منصب معماری از خلیلش بود ۴۰، ۲۴۳

به اسمِ اعظمِ نامش نمی‌رسد نامی ۴۰، ۲۴۳

به انجاح مرام دلفکاران ۱۵۱، ۳۷۲

به رفعت چرخ اطلس مسند او ۱۵۱، ۳۷۲

به وعظ و درس و فتوا و عبادت ۱۵۱، ۳۷۲

«پ»

پُرنور بود شب ز قیام و تهجّدش ۹۵

«ت»

تاریخ وفات او نوشتم ۲۱۱

تاریخ ولادتش شنیدم ۲۱۱

تبارَكَ اللّه از این مسجدی که تاریخش ۴۰، ۲۴۳

«ج»

جمال درخور علم و کمال داشت از آن ۵۵، ۳۰۴

جمالش مایهٔ انوار ایمان ۱۵۱، ۳۷۲

«چ»

چو این مصیبت عظمی در اهل دین رو داد ۵۵، ۳۰۴

چو جد خود اسدالله در مقابل خصم ۴۰، ۲۴۳

چون نَعش پاک او ز سر کوچه‌ها گذشت ۹۵

«ح»

حافظ شرع و ملّت نبوی ۶۳، ۳۳۲

حُسنِ خلق و تواضعی که به اوست ۲۵۳

حسین آن شب‌چراغ گوهر علم ۱۵۱، ۳۷۱

«خ»

خصالش نافهٔ مشک تتار است ۱۵۱، ۳۷۲

«د»

در آن دم کز لبش این حرف سرزد ۱۹۰

در این مصیبت جانکاه شیعیان یکسر ۵۵

در مسجد شریف که خالیست جای او ۹۵

درین مصیبت جانکاه شیعیان یکسر ۳۰۴

«ر»

رسید چون شب تاسع‌عشر زماه رجب ۵۵، ۳۰۴

رفت به نزد اله میر محمد قلی ۳۲۲

«ز»

ز او یافت رواج مذهب آل کرام ۱۹۵، ۴۲۰

ز بوستان سیادت، گلِ همیشه‌بهار ۴۰، ۲۴۳

ز فیضش مسکن اسلام آباد ۱۵۱، ۳۷۲

«س»

سروش غیب همان وقت ناگهان فرمود ۵۵، ۳۰۴

سیّد به ارتجال رَقَم کرد سالِ فوت ۹۵

سیّد حسن که سیّد عُبّادِ عصر بود ۹۵

سیلاب خون دوید زدنبال چشمها ۹۵

«ش»

شبیه عرش بود مسجد نصیرآباد ۴۰، ۲۴۳

«ص»

صاحب نفس قدسی و مَلَکی ۲۵۳

«ض»

ضیای دیدهٔ دروازهٔ مدینهٔ علم ۵۵، ۳۰۳

«ف»

فراغ از صبح تا شامش نباشد ۱۵۱، ۳۷۲

فقیه و مجتهد و عالم و مروّج دین ۵۵، ۳۰۳

فلکِ رفعتِ صلاح و سداد ۶۳، ۳۳۲

«ق»

قبلهٔ دین و کعبهٔ ایمان ۶۳، ۳۳۲

«ک»

که علم عقلی و نقلی به جنب دانش او ۴۰، ۲۴۳

«گ»

گردون دون شکست به بازوی دین رساند ۹۵

گویا که به جنگ دشمنان حیدر ۱۹۵، ۴۲۰

گویا که خامه، صورِ سرافیل می‌دمد ۹۵

«م»

مرجع عصر و مقتدای زمان ۶۳، ۳۳۲

معنی حدیث از سر الهام بخوان ۹۴، ۳۶۲

«ن»

نخبهٔ اصفیای آل رسول ۶۳، ۳۳۲

ندید چشم فلک مثل آن مجدّد دین ۵۵، ۳۰۳

«ه»

هر کس که یافت نگهت خلقِ حسن ازو ۹۵

«ی»

یا رب چه شیونست که در عالمی فتاد ۹۵

۸. فهرست نام اشخاص

«آ»

آصف الدوله یحیی خان بهادر شاه أوَدْه: ۴۱، ۲۵۰، ۲۵۲، ۲۵۶، ۲۹۵، ۳۱۱

«ا»

سیّد ابراهیم حائری صاحب ***ضوابط الأصول***: ۷۱، ۸۰، ۸۲، ۸۳، ۱۳۸، ۱۶۴، ۱۷۲، ۱۸۰، ۱۹۹، ۲۰۰

ابن الأمان: ۱۶۸

ابن ابی الحدید: ۶۵

ابن الحجر: ۶۵

ابن حجّه: ۶۵

ابو الحسن شریف عاملی: ۲۸۱

ابو حنیفه: ۲۶۲

ابو دجانه: ۱۲۸

ابو ذرّ: ۱۱۳

ابو علی حسن طوسی: ۲۸۲، ۲۸۸

ابو الفضل العبّاس: ۱۶۴، ۱۹۵، ۴۲۰

ملا ابو القاسم قمی صاحب ***قوانین***: ۳۰۱

سیّد احسان علی (تلمیذ سیّد دلدار علی): ۵۳، ۳۲۵

شیخ احمد احسائی: ۲۰۲، ۳۷۷، ۳۸۵

احمد انصاری یمنی شروانی (شیروانی) صاحب ***نفحة الیمن***: ۴۹، ۵۱، ۷۱، ۷۴

سیّد احمد بن شمس العلماء محمد ابراهیم نقوی لکهنوی (مؤلّف ***ورثة الأنبیاء***): ۳۴

سیّد احمد علی، سلطان القرّاء: ۱۲۲

سیّد احمد علی بن سیّد عنایت حیدر محمّد آبادی: ۵۳، ۱۳۹ ـ ۱۴۰، ۳۲۵، ۳۹۳ ـ ۳۹۶ (شرح حال)

سیّد ادریس بن جعفر کذّاب: ۲۳۷

اسحاق بن یعقوب: ۲۳۶

اسرافیل: ۹۵

سیّد اسماعیل بن جعفر کذّاب: ۲۳۷

میرزا اسماعیل (تلمیذ سیّد دلدار علی): ۵۴، ۳۲۴

سیّد اعجاز حسین کنتوری: ۴۰، ۴۱، ۴۲، ۷۸، ۸۰، ۹۷، ۱۹۵

سیّد اعظم علی (تلمیذ سیّد دلدار علی): ۵۴، ۳۲۳

سیّد افضل علی خان بهادر مدیر جنگ: ۲۱۱

اقلیدس: ۹۳

سیّد اکبر شاه صاحب: ۲۱۱

الیاس بن هشام حائری: ۲۸۲، ۲۸۸

امام باقر علیه‌السلام: ۱۸۲
امام حسن علیه‌السلام: ۹۰، ۱۵۶
امام حسن عسکری علیه‌السلام: ۲۳۶، ۲۳۷
امام حسین علیه‌السلام: ۸۳، ۸۴، ۸۶، ۹۰، ۱۰۲، ۱۲۴، ۱۲۷، ۱۳۳، ۱۸۴، ۱۸۶، ۱۸۸، ۱۹۴، ۱۹۵، ۲۰۲، ۲۶۴، ۲۶۵، ۲۶۶، ۳۰۱، ۳۳۷، ۳۶۱، ۴۲۰، ۴۳۲
امام رضا علیه‌السلام: ۷۹، ۲۳۷، ۲۴۷، ۳۵۳، ۳۹۵
امام سجاد زین العابدین علیه‌السلام: ۱۳۲، ۲۳۷، ۳۹۳
امام صادق علیه‌السلام: ۱۸۲، ۲۳۷، ۲۵۰
امام عصر حجة بن الحسن العسکری: ۵۷، ۶۱، ۱۳۳، ۲۳۷، ۲۴۹، ۲۶۴، ۳۰۰، ۳۴۱
امام علی امیر المؤمنین علیه‌السلام: ۱۱۴، ۱۲۹، ۱۹۰، ۱۹۵، ۲۰۲، ۲۴۳، ۲۶۳، ۴۲۰، ۴۲۷، ۴۳۱
امام کاظم علیه‌السلام: ۴۱۵
امام هادی علیه‌السلام: ۲۳۶
امجد علی شاه = محمد امجد علی شاه
امداد حسین خان، وزیر الممالک: ۴۲۴
شیخ انصاری: ۲۰۱
سیّد انور علی ترمذی: ۲۱۰
سیّد اولاد حسین (تلمیذ سیّد العلماء): ۱۵۸

«ب»

مولوی باب الله جونپوری: ۳۹، ۲۴۱
میرزا بادی ملقب به صلاح: ۲۱۱
سیّد باقر شاه بخاری: ۷۶، ۳۴۷
بحرانی، شیخ یوسف: ۲۸۲، ۲۸۷
بحر العلوم حسین طباطبائی، سبط سیّد مهدی
بحر العلوم نجفی: ۱۸۰
بحر العلوم سیّد محمد حسین بن بنده حسین بن سلطان العلماء: ۹۲، ۱۴۰، ۲۰۴
بحر العلوم، سیّد محمد مهدی طباطبائی: ۳۹، ۴۰، ۴۳، ۲۴۵، ۲۴۶، ۲۷۳، ۲۷۵، ۲۷۶، ۲۷۸، ۲۹۰، ۲۹۱
سیّد بنده حسین ملک العلماء بن سلطان العلماء: ۷۶
بهاء الدین عاملی: ۲۴۱، ۲۶۱، ۲۸۱، ۲۸۲، ۲۸۸، ۳۳۴، ۳۶۸، ۳۹۵، ۴۱۳، ۴۳۰، ۴۳۱
بهبهانی، محمد باقر، وحید: ۳۹، ۲۴۵، ۲۶۵، ۲۷۴، ۲۷۵، ۲۷۶، ۲۷۷، ۲۸۱، ۲۹۷

«پ»

پادری دلیم: ۴۱۲
پادری قندر: ۴۱۲
سیّد پناه علی: ۵۴

«ت»

تاج العلماء سیّد علی محمد بن سلطان العلماء: ۵۷، ۷۴، ۷۶، ۱۲۱، ۱۴۰
تفضّل حسین خان: ۳۰۰
تیم: ۱۸۴

«ج»

جبرئیل علیه‌السلام: ۱۸۹، ۲۸۳
جعفر کذّاب، جعفر توّاب بن امام هادی علیه‌السلام: ۳۳۶، ۳۳۷
شیخ جعفر نجفی، کشف الغطاء: ۲۶۴، ۲۷۶

ابو القاسم جعفر بن سعید حلّی، محقق: ۲۸۲، ۲۸۸
شیخ جعفر قاضی: ۲۸۱
جعفر بن محمد ابن قولویه: ۲۸۹
مرزا جعفر، فخر الدین احمد خان بهادر: ۵۳، ۳۱۱
سیّد جعفر علی جارچوی: ۲۱۰
میرزا جواد علی (تلمیذ سیّد دلدار علی): ۵۳، ۳۱۸
الجوهری: ۷۲

«ح»

سیّد حامد حسین صاحب ***عبقات الأنوار***: ۲۱۰
حجة الاسلام شفتی، محمد باقر رشتی: ۱۹۸، ۱۹۹، ۳۷۵، ۳۷۶، ۳۸۵، ۴۳۲
حذام: ۱۷۲
شیخ حر، محمد بن حسن عاملی: ۲۸۰، ۴۳۰
حسّان بن ثابت: ۶۶
سیّد حسن بن سیّد دلدار علی: ۵۲، ۸۵ ـ ۹۵ (شرح حال)، ۹۸، ۱۰۲، ۱۰۸، ۱۱۰، ۱۵۷، ۳۱۱، ۳۵۵ ـ ۳۶۲ (شرح حال)، ۳۶۶، ۴۰۸، ۴۳۱
سیّد حسن معروف به سیّد مهنا بن سیّد حسن بن سیّد دلدار علی: ۹۴، ۳۶۲
حسن بن یوسف علامه حلی، جمال الدین: ۱۱۱، ۲۶۶، ۲۸۸، ۴۰۱
سیّد حسن رضوی کشمیری حائری: ۲۰۱
مرزا حسن عظیم آبادی: ۲۰۲، ۲۱۰، ۳۸۴
مولوی حسن سهالوی لکهنوی فرنگی‌محل شارح ***سلّم العلوم***: ۲۴۲، ۴۱۷، ۴۲۸
میرزا حسن رضا خان، سرفراز الدوله: ۳۹، ۴۱، ۲۵۰، ۲۵۴، ۲۵۷، ۲۶۰، ۲۹۵، ۳۱۷
سیّد حسن مثنی بن سیّد حسن بن سیّد دلدار علی: ۹۴، ۳۶۲
حسین بن جعفر ماحوزی بحرانی: ۲۸۷
حسین بن عبد الصمد حارثی عاملی: ۲۸۱، ۲۸۸
حسین طباطبائی، سبط سیّد بحر العلوم نجفی: ۱۸۱
سیّد حسین مرعشی: ۲۱۰، ۳۸۳
سیّد حمایت حسین کنتوری معروف به میر علی بخش: ۵۴، ۳۲۴
حمد الله سَنْدِیْلْوی: ۲۴۰، ۲۴۱، ۳۳۵، ۳۶۷، ۴۲۸
سیّد حمید الدین بن سیّد تاج الدین (از اجداد سیّد احمد علی محمد آبادی): ۳۹۴
مولوی حیدر علی بن حمد الله سَنْدِیْلْوی: ۳۹، ۲۴۰، ۲۴۱

«خ»

میر خدابخش مختار آفرین علی خان: ۵۴
خلاصة العلماء، سیّد مرتضی بن سلطان العلماء: ۷۵، ۳۴۵، ۳۶۲
شیخ خلف (از علمای بوشهر): ۴۲۸
خلفای ثلاثه: ۴۱۸
خلیل الله: ۴۰، ۱۹۳، ۲۴۳، ۳۱۲
خوانساری، جمال الدین محمد بن حسین: ۲۸۱

«د»

سیّد دلدار علی غفران مآب: در بسیاری از صفحات
سیّد دیدار جهان (تلمیذ سلطان العلماء): ۷۶، ۳۴۷

«ذ»

ذو قرنین: ۱۹۴

«ر»

رشید الدین دهلوی: ۱۲۸، ۳۲۰

«ز»

زبدة العلماء سیّد علی نقی بن سیّد العلماء: ۱۲۲، ۱۷۲، ۲۰۸، ۳۸۰

سیّد زکریا (از اجداد سیّد دلدار علی): ۳۸

الزهراء علیها السلام: ۱۳۳

زین الدین احمد خان بهادر معروف به میرزا محسن: ۵۴، ۳۱۶

زین العلماء سیّد علی حسین بن سیّد العلماء: ۱۵۷، ۲۰۸، ۳۷۹

«س»

سبحان علی خان: ۳۴۲، ۴۳۱

سیّد سجاد علی جائسی: ۵۴، ۳۱۴

سحبان وائل: ۶۶، ۴۲۲

سرفراز الدوله میرزا حسن رضا خان: ۳۹، ۴۱، ۲۵۰، ۲۵۴، ۲۵۷، ۲۶۰، ۲۹۵، ۳۱۷

سعادت علی خان لکهنوی (نَوّاب): ۴۱، ۳۰۳

سلطان العلماء سیّد محمد[1]: ۵۲، ۵۷ـ۷۶ (شرح حال)، ۸۵، ۸۷، ۹۳، ۹۴، ۱۰۵، ۱۰۶، ۱۰۷، ۱۴۱، ۱۵۰، ۱۷۱، ۱۷۷، ۱۹۵، ۲۰۱، ۲۴۴، ۲۵۹، ۳۰۱، ۳۰۹، ۳۱۰، ۳۲۴، ۳۲۷ ـ ۳۴۷ (شرح حال)، ۳۴۸، ۳۵۵، ۳۶۰، ۳۶۲، ۳۶۴، ۳۶۵، ۳۶۶، ۳۷۰، ۳۷۱، ۳۹۹، ۴۰۵، ۴۰۷، ۴۰۹، ۴۱۲

سلطان القرّاء سیّد احمد علی: ۱۲۲

سلمان الفارسی: ۱۱۳، ۱۴۹

سلیمان بن عبد الله بحرانی: ۲۸۷

سلیمان بن علی ماحوزی: ۲۸۷

شیخ سلیمان بحرانی: ۱۷۲، ۱۹۸، ۱۹۹، ۳۷۵

ملا سمیع صوفی: ۵۲، ۲۶۱، ۳۰۱

سیّد العلماء سیّد حسین بن دلدار علی: ۳۵، ۴۸، ۴۹، ۵۲، ۵۸، ۵۹، ۶۴، ۶۷، ۶۹، ۷۱، ۸۵، ۸۶، ۸۷، ۸۸، ۹۰، ۹۴، ۹۷، ۹۹، ۱۰۱ ـ ۲۱۱ (شرح حال)، ۲۷۵، ۳۰۹، ۳۱۰، ۳۲۱، ۳۲۴، ۳۲۵، ۳۳۲، ۳۴۰، ۳۴۱، ۳۴۵، ۳۵۵، ۳۵۶، ۳۵۷، ۳۵۸، ۳۵۹، ۳۶۰، ۳۶۳ ـ ۳۹۱ (شرح حال)، ۳۹۵، ۳۹۶، ۳۹۷، ۳۹۹، ۴۰۶، ۴۰۷، ۴۱۵، ۴۲۰، ۴۲۷، ۴۲۹

«ش»

سیّد شاکر علی (تلمیذ سیّد دلدار علی): ۵۳، ۳۱۴

شاه أوَده: ۷۹، ۱۶۳

شاه عبد العزیز دهلوی = عبد العزیز دهلوی

شاه علی اکبر صوفی: ۵۰، ۲۵۰، ۲۵۴، ۲۵۵، ۲۶۰

نَوّاب شجاع الدوله بن نَوّاب ابو المنصور هزبر جنگ: ۲۵۶

مولوی شرف علی: ۷۶

شفتی، سیّد محمّد باقر رشتی: ۱۹۹، ۳۷۵، ۳۷۶، ۴۳۲

---

۱. مؤلّف *تذکرة العلماء* مکرر از او به عنوان مجتهد العصر و الزمانی یاد می‌کند.

حکیم شکر الله سَنْدِیْلْوی: ۲۴۱
شهرستانی، سیّد محمّد مهدی: ۳۹، ۴۵، ۲۴۶، ۲۷۴، ۲۷۵، ۲۷۶، ۲۸۶، ۲۸۹
الشهید: ۱۱۱
شهید اول: ۲۸۲، ۲۸۸
شهید ثانی: ۲۸۱، ۲۸۲، ۲۸۸
سیّد صادق بن سلطان العلماء: ۷۵، ۳۴۴
الشیخین: ۱۸۴

«ص»

صاحب *جواهر الکلام*، محمّد حسن نجفی: ۴۷، ۶۷، ۱۱۱، ۱۶۸، ۱۷۲، ۱۸۱، ۱۹۶، ۴۲۱
صاحب *ریاض المسائل*، سیّد علی طباطبائی: ۳۹، ۴۶، ۷۴، ۷۹، ۲۴۵، ۲۶۵، ۲۷۰، ۲۷۱، ۲۷۶، ۲۸۳، ۲۸۵، ۲۹۰، ۳۱۲، ۳۳۵، ۳۷۶
صاحب *ضوابط الأصول*، سیّد ابراهیم حائری: ۷۱، ۸۰، ۸۲، ۸۳، ۱۳۸، ۱۶۴، ۱۷۲، ۱۸۰، ۱۹۹، ۲۰۰
مولوی صبغة الله (تلمیذ مولوی عبد العلی): ۲۴۱
صدر الدین الشیرازی صاحب *اسفار*: ۵۲، ۲۰۵، ۲۴۲، ۳۰۰، ۴۳۲
صدوق محمد بن علی ابن بابویه: ۲۳۶، ۲۸۰، ۲۸۲، ۲۸۳، ۲۸۹، ۴۲۸
صلاح، میرزا بادی: ۲۱۱

«ض»

سیّد ضیاء الدین بن عبد المطّلب بن ابی الفوارس: ۲۸۸، ۲۸۹
سیّد ضیاء الدین عبد الله بن ابی الفواس: ۲۹۰

«ط»

سیّد طاهر بن جعفر کذّاب: ۲۳۷
شیخ طوسی، شیخ الطائفه محمد بن حسن: ۱۱۱، ۲۴۵، ۲۶۶، ۲۸۰، ۲۸۲، ۲۸۳، ۲۸۸

«ع»

عالمگیر پادشاه: ۳۳۵
عایشه بنت ابی بکر: ۲۷۰، ۳۳۷
مفتی میر عبّاس = محمّد عباس شوشتری
سیّد عبد الله بن سلطان العلماء: ۷۵، ۳۴۵
سیّد عبد الجواد بن سید العلماء: ۲۰۸
عبد الحسین بن محمّد باقر، وحید بهبهانی: ۲۶۵، ۲۷۴، ۲۷۵
عبد الحی برهانوی: ۳۲۰
عبد العزیز دهلوی: ۵۲، ۷۴، ۷۵، ۱۲۸، ۲۹۵، ۲۹۷، ۲۹۸، ۳۲۰، ۳۳۴، ۳۳۶، ۴۳۰، ۴۳۲
سیّد عبد العلی (تلمیذ سیّد دلدار علی): ۳۱۴
مولوی عبد العلی ناصبی: ۲۴۱، ۳۰۰، ۳۲۲، ۴۱۸
مولوی عبد القدوس (استاد مفتی محمّد عباس): ۴۱۷
مولوی عبد القوی (استاد مفتی محمّد عباس): ۴۱۹، ۴۲۰
عثمان خلیفهٔ ثالث: ۴۳۱، ۴۲۷
عدی: ۱۸۴
عدنان (من أجداد النبي): ۱۴۶
عربی بن مسافر عبادی: ۲۸۲، ۲۸۸
عسکریین علیهما السلام: ۲۴۶

علّامه حلّی: ۱۱۱، ۲۶۶، ۲۸۸، ۴۰۱
سیّد علی بن جعفر کذّاب: ۲۳۷
سیّد علی بن سیّد دلدار علی: ۵۲، ۷۷ ـ ۸۴ (شرح حال)، ۱۵۸، ۳۰۹، ۳۴۹ ـ ۳۵۳ (شرح حال)، ۳۶۶
علی بن سلیمان بحرانی: ۲۸۷ ـ ۲۸۸
علی بن عبد العالی میسی: ۲۸۲، ۲۸۸
ضیاء الدین علی بن محمّد بن مکی: ۲۸۲، ۲۸۸
سیّد علی بن محمّد علی طباطبائی صاحب *ریاض المسائل*: ۳۹، ۴۶، ۷۴، ۷۹، ۲۴۵، ۲۶۵، ۲۷۰، ۲۷۱، ۲۷۶، ۲۸۳، ۲۸۵، ۲۹۰، ۳۱۲، ۳۳۵، ۳۷۶
ملا علی پادشاه = محمّد علی پادشاه
حکیم مرزا علی (تلمیذ سیّد دلدار علی): ۵۴، ۳۲۴
سیّد علی (شاگرد سیّد دلدار علی): ۵۳
سیّد علی (تلمیذ سلطان العلماء): ۷۶
سیّد علی اصغر بن سیّد بهاء الدین (تلمیذ سیّد دلدار علی): ۵۳، ۱۵۸، ۳۲۴
علی اظهر (تلمیذ سیّد العلماء): ۲۱۰، ۳۸۱
سیّد علی اکبر بن سلطان العلماء: ۷۶، ۹۱
سیّد علی اکبر بن سیّد محمد جعفر شوشتری (پدر مفتی محمّد عباس): ۴۱۶
میر علی اوسط هندی حائری: ۲۱۱
میر علی بخش کنتوری، سیّد حمایت حسین: ۵۴، ۳۲۴
سیّد علی حسن جائسی: ۷۶، ۲۱۰
مرزا علی حسن خان مسیح الدوله: ۴۱۹
سیّد علی حسین زین العلماء بن سیّد العلماء: ۱۵۷، ۲۰۸، ۳۷۹
جالینوس الزمان مرزا علی خان: ۴۱۹
مرزا علی شریف خان بن محمّد زمان لکهنوی (تلمیذ سیّد دلدار علی): ۵۳، ۳۱۹
سیّد علی محمّد تاج العلماء بن سلطان العلماء: ۵۷، ۷۴، ۷۶، ۱۲۱، ۱۴۰
سیّد علی مرعش بن عبید الله: ۳۸۳
سیّد علی نقی، زبدة العلماء، بن سیّد العلماء: ۱۲۲، ۱۷۲، ۲۰۸، ۳۸۰
سیّد علی نقی بن علی اکبر (برادر مفتی محمّد عباس): ۱۳۶
علی نقی طباطبائی: ۶۷، ۱۷۲، ۱۷۹، ۲۰۴
ملا علی نقی قزوینی: ۵۴
سیّد علی نقی (تلمیذ سیّد دلدار علی): ۵۴
عمدة العلماء، سیّد محمّد هادی: ۶۴، ۸۷، ۹۷، ۹۹، ۱۰۷، ۲۰۶، ۳۰۹، ۳۳۲، ۳۵۵، ۳۶۰، ۳۶۵، ۴۰۵ ـ ۴۱۳ (شرح حال)
سیّد عمید الدین بن عبد المطّلب بن ابی الفوارس: ۲۸۸، ۲۸۹، ۲۹۰
سیّد عمید الدین عبد المطّلب بن ابی الفوارس: ۲۸۹، ۲۹۰
حکیم مرزا عوض علی (از شاگردان حکیم آقا صاحب): ۴۱۹

«غ»

میرزا غازی (تلمیذ سیّد العلماء): ۲۱۰

غازی الدین حیدر پادشاه: ۵۴، ۳۰۳
سیّد غلام حسن (تلمیذ سیّد دلدار علی)، مؤلّف *روضة الصالحین*: ۵۳، ۳۱۳
سیّد غلام حسین بن سلطان العلماء: ۷۶
سیّد غلام حسین دکنی إله آبادی: ۳۹، ۲۴۰، ۲۷۲
سیّد غنی نقی رضوی زید پوری: ۱۵۸، ۲۱۰، ۳۸۱

«ف»

فتونی، محمّد مهدی: ۲۷۷، ۲۸۱
میرزا فخر الدین احمد خان معروف به میرزا جعفر: ۵۳، ۳۱۱
فخر الدین محمّد عمر رازی: ۱۰۹، ۲۰۷، ۲۹۳، ۳۶۸، ۳۷۸
فرعون: ۱۹۴
فیض کاشانی: ۲۸۰

«ق»

مولوی قدرت علی (استاد مفتی محمّد عباس): ۴۱۸

«ک»

کاشف الغطاء شیخ جعفر نجفی: ۲۶۴، ۲۷۶
سیّد کاظم رشتی: ۷۸، ۲۰۲، ۲۱۰، ۳۵۱، ۳۷۷، ۳۸۴، ۳۸۵
کاظم علی لکهنوی (تلمیذ سیّد دلدار علی)، مؤلّف *نصرة المؤمنین*: ۵۴، ۳۱۵
سیّد کلب حسین بن سیّد علی بن سیّد دلدار علی: ۷۹، ۳۵۳
الکفعمی: ۱۳۴
کلینی، محمّد بن یعقوب: ۲۴۲، ۲۸۰، ۲۸۲، ۲۸۳، ۲۸۹

«م»

مجلسی، محمد باقر: ۲۷۷، ۲۸۰، ۲۸۱، ۲۸۲، ۳۰۰
مجلسی، محمّد تقی: ۲۸۱، ۲۸۲، ۲۹۱
سیّد محسن بغدادی: ۲۶۳، ۲۶۴
مرزا محسن، زین الدین احمد خان بهادر: ۵۴، ۳۱۶
محقق حلی: ۲۸۲، ۲۸۸
محمّد رسول الله صلی الله علیه و آله: ۱۵۶، ۱۸۷، ۱۹۵، ۲۵۳، ۲۵۸، ۲۷۰، ۲۸۳
محمّد بن ادریس حلی عجلی: ۲۸۲، ۲۸۸
محمّد بن أمان: ۱۶۸
سیّد محمّد بن سیّد باقر بخاری: ۲۱۰، ۳۴۷
فخر المحققین محمّد بن حسن بن یوسف حلّی: ۲۸۲، ۲۸۸
محمّد بن حسن، حر عاملی: ۲۸۰، ۴۳۰
محمّد بن حسن شیروانی: ۲۸۱
جمال الدین محمّد بن حسین خوانساری: ۲۸۱
سیّد ابو یعلی محمّد بن ابی طالب حمزه بن محمّد بن طاهر: ۲۳۷
مرزا محمّد بن عبد النبی اخباری اکبرآبادی مقتول: ۲۶۷
سیّد محمّد مجاهد بن سیّد علی طباطبائی: ۷۹، ۳۵۳
شمس الدین محمّد بن محمّد بن داود، ابن المؤذن جزّینی: ۲۸۲، ۲۸۸
نجیب الدین محمّد ابن نما: ۲۸۲، ۲۸۸
میرزا محمّد اخباری: ۲۱۰
محمّد شوشتری متخلّص به خطا: ۴۰، ۲۴۳
میرزا محمّد فیض آبادی (تلمیذ سلطان العلماء): ۷۶، ۳۴۶

مرزا محمّد دهلوی، متخلّص به کامل: ۲۹۹
سیّد محمّد هوگلی (تلمیذ سلطان العلماء): ۷۶، ۳۴۶
المحمّدین الثلاثة الأواخر: ۳۹۹
المحمّدین الثلاثة الأوائل: ۳۹۹
محمّد امجد علی شاه ابو الظفر: ۵۹، ۶۰، ۷۹، ۱۵۵، ۱۶۲، ۱۷۱، ۲۰۴، ۳۳۹، ۳۴۰، ۳۴۲، ۳۵۲، ۳۷۰، ۳۷۷، ۳۹۸، ۴۱۰، ۴۱۳
محمّد امین إسترآبادی: ۲۶۲، ۲۶۶، ۲۹۱
سیّد محمّد باقر بن سلطان العلماء، منصف الدوله، شریف الملک: ۷۵، ۳۴۳
محمّد باقر بن محمّد اکمل بهبهانی، وحید بهبهانی: ۳۹، ۲۴۵، ۲۶۵، ۲۷۴، ۲۷۵، ۲۷۶، ۲۸۱، ۲۹۷
محمّد باقر بن محمّد تقی مجلسی: ۲۷۷، ۲۸۰، ۲۸۱، ۲۸۲، ۳۰۰
سیّد محمّد باقر رشتی، حجة الاسلام شفتی: ۱۹۹، ۳۷۵، ۳۷۶، ۴۳۲
سیّد محمّد باقر واعظ (تلمیذ سیّد دلدار علی): ۵۳، ۳۱۳
سیّد محمّد تقی بن سیّد العلماء، ممتاز العلماء: ۱۰۸، ۱۳۲، ۱۳۶، ۱۴۷، ۱۵۷، ۱۷۱، ۱۷۲، ۱۸۷، ۲۰۰، ۲۰۱، ۲۰۶، ۲۰۸، ۲۶۸، ۲۷۵، ۳۶۸، ۳۷۰، ۳۸۰، ۳۸۱، ۳۹۸ ـ ۴۰۵ (شرح حال)، ۴۰۸، ۴۲۵
محمّد تقی بن مقصود علی مجلسی: ۲۸۱، ۲۸۲، ۲۹۱
سیّد محمّد جعفر بن سیّد ابی طالب شوشتری (جد مفتی محمّد عباس): ۴۱۷
محمّد حسن نجفی صاحب *جواهر الکلام*: ۴۷، ۶۷، ۱۱۱، ۱۶۸، ۱۷۲، ۱۸۱، ۱۹۶، ۴۲۱
سیّد محمّد حسن (تلمیذ سیّد العلماء): ۲۱۱
سیّد محمّد حسین بن بنده حسین بن سلطان العلماء، بحر العلوم: ۹۲، ۱۴۰، ۲۰۴
مرزا محمّد خلیل زائر: ۲۵۳
میرزا محمّد خلیل (تلمیذ سیّد دلدار علی): ۵۳، ۳۱۲، ۳۱۳
محمّد رفیع بن فرج گیلانی مشهدی: ۲۸۲
میرزا محمّد رفیع معروف به میرزا مغل متخلّص به غافل: ۵۳، ۳۲۴
محمّد سمیع صوفی: ۵۲، ۲۶۱، ۳۰۱
سیّد محمّد صادق بن سلطان العلماء = سیّد صادق بن سلطان العلماء
مفتی محمّد عبّاس شوشتری جزائری: ۴۹، ۶۴، ۸۳، ۸۵، ۹۵، ۱۰۱، ۱۰۶، ۱۰۹، ۱۱۴، ۱۶۴، ۱۸۱، ۱۸۲، ۱۹۶، ۲۰۸، ۲۰۹، ۲۱۰، ۳۲۲، ۳۸۲، ۴۱۶ ـ ۴۳۵ (شرح حال)
سیّد محمّد علی بن سلطان العلماء: ۷۶
ملا محمدعلی پادشاه: ۲۵۱، ۲۵۴، ۲۵۵، ۳۲۵
محمّد علی پادشاه، ابو الفتح معین الدین: ۳۲۵، ۳۳۹، ۳۵۳، ۴۲۴
محمّد علی قائمة الدین: ۲۱۰
میرزا محمّد علی کشمیری، مؤلّف *نجوم السماء*: ۴۰، ۸۲، ۹۱، ۹۷

مرزا محمّد علی (تلمیذ سیّد دلدار علی): ۵۴، ۲۷۶، ۳۲۵
سیّد محمّد قلی کنتوری: ۴۲، ۵۳، ۱۹۰، ۳۰۰، ۳۲۰، ۳۲۲
سیّد محمّد کاظم کشمیری حائری: ۲۰۱
محمّد محسن کاشانی، فیض: ۲۸۰
سیّد محمّد مهدی بن ابی القاسم موسوی شهرستانی: ۳۹، ۴۵، ۲۴۶، ۲۷۴، ۲۷۵، ۲۷۶، ۲۸۶، ۲۸۹
سیّد محمّد مهدی بن مرتضی طباطبائی، بحر العلوم: ۳۹، ۴۰، ۴۳، ۲۴۵، ۲۴۶، ۲۷۳، ۲۷۵، ۲۷۶، ۲۷۸، ۲۹۰، ۲۹۱
سیّد محمّد مهدی بن سیّد هدایت الله اصفهانی مشهدی، شهید رابع: ۴۰، ۴۶، ۲۴۷، ۲۷۱، ۲۷۷، ۲۷۸
محمّد مهدی فتونی: ۲۷۷، ۲۸۱
محمّد واجد علی شاه: ۶۱، ۳۴۲، ۳۸۰
سیّد محمّد هادی بن سیّد مهدی، عمدة العلماء: ۶۴، ۸۷، ۹۷، ۹۹، ۱۰۷، ۲۰۶، ۳۰۹، ۳۳۲، ۳۵۵، ۳۶۰، ۳۶۵، ۴۰۵ ـ ۴۱۳ (شرح حال)
ملا محمود جونپوری: ۲۴۰
سیّد محیی الدین بن سیّد حمید الدین (از اجداد سیّد احمد علی محمّد آبادی): ۳۹۵
مرتضی انصاری: ۲۰۱
سیّد مرتضی علم الهدی: ۲۶۶
سیّد مرتضی بن سلطان العلماء، خلاصة العلماء: ۷۵، ۳۴۵، ۳۶۲
میر مرتضی اخباری لکهنوی (تلمیذ سیّد دلدار علی) مؤلّف *أسرار الصلاة*: ۵۳، ۳۱۰، ۳۳۵
سیّد مرتضی اصولی لکهنوی (تلمیذ سیّد دلدار علی): ۵۳، ۲۵۳، ۳۲۲
مسعود غزنوی: ۳۸، ۲۳۸
مسلم علیه‌السلام: ۳۵، ۱۶۳
مشرّف علی خان بن حسن بن عسکری (تلمیذ سلطان العلماء): ۳۴۷
شیخ مفید، محمّد بن محمّد بن النعمان: ۲۸۳، ۲۸۹
ملک العلماء سیّد بنده حسین بن سلطان العلماء: ۷۶
ممتاز العلماء، سیّد محمّد تقی بن سیّد العلماء: ۱۰۸، ۱۳۲، ۱۳۶، ۱۴۷، ۱۵۷، ۱۷۱، ۱۷۲، ۱۸۷، ۲۰۰، ۲۰۱، ۲۰۶، ۲۰۸، ۲۶۸، ۲۷۵، ۳۶۸، ۳۷۰، ۳۸۰، ۳۸۱، ۳۹۸ ـ ۴۰۵ (شرح حال)، ۴۰۸، ۴۲۵
منصف الدوله، شریف الملک سیّد محمّد باقر، ابن سلطان العلماء: ۷۵، ۳۴۳
موسی علیه‌السلام: ۱۴۵
مرزا مهدی بن ابی القاسم شهرستانی = شهرستانی
سیّد مهدی بن سیّد دلدار علی: ۵۲، ۸۷، ۹۴، ۹۷ ـ ۹۹ (شرح حال)، ۱۰۲، ۱۰۵، ۱۰۶، ۱۰۸، ۱۱۱، ۳۰۱، ۳۰۹، ۳۵۶، ۳۶۱، ۳۶۴، ۳۶۵، ۳۶۶، ۳۶۷، ۴۰۵، ۴۰۷، ۴۰۸، ۴۱۰
سیّد مهدی بن سیّد علی طباطبائی صاحب *ریاض المسائل*: ۱۱۱، ۱۴۳، ۳۵۰، ۳۸۴

سیّد مهدی بن مرتضی طباطبائی = بحر العلوم
سیّد مهدی بن سیّد نجف علی رضوی عظیم آبادی مؤلّف *تذکرة العلماء*: ۳۸، ۴۰، ۱۰۵، ۱۰۷، ۱۴۱، ۱۴۹، ۱۹۸، ۲۰۱، ۲۰۴، ۲۰۹، ۴۳۷
سیّد مهدی بن هدایة الله اصفهانی مشهدی = سیّد محمّد مهدی بن هدایة الله
سیّد مهدی شاه کشمیری عظیم آبادی: ۲۱۰
سیّد مهنا بن سیّد حسن بن سیّد دلدار علی: ۹۴، ۳۶۳

«ن»

سیّد نجم الدین سبزواری (از اجداد سیّد دلدار علی): ۳۸، ۲۳۸
قاضی نجم الدین کاکوری: ۳۳۳
نصیر الدین حیدر پادشاه: ۳۳۹
خواجه نصیر الدین طوسی: ۲۸۹، ۳۵۷
سیّد نصیر الدین (از اجداد سیّد دلدار علی): ۳۸، ۲۳۸
سیّد نظام الدین حسین لکهنوی (تلمیذ سیّد دلدار علی): ۵۳، ۳۱۸
سیّد نعمة الله جزائری: ۴۱۶
نَوّاب آصف الدوله بهادر شاه أوَدْه: ۴۱، ۲۵۰، ۲۵۲، ۲۵۶، ۲۹۵، ۳۱۱
نَوّاب سرفراز الدوله میرزا حسن رضا خان (وزیر اعظم): ۳۹، ۴۱، ۲۵۰، ۲۵۴، ۲۵۷، ۲۶۰، ۲۹۵، ۳۱۷
نَوّاب سعادت علی خان لکهنوی: ۴۱، ۳۰۳
نَوّاب شجاع الدوله بن نَوّاب ابو المنصور خان صفدر جنگ: ۲۵۶
مفتی نَوّاب میرزا صاحب: ۷۶
نوح علیه‌السلام: ۲۳۶
سیّد نور الدین بن سیّد نعمة الله جزائری: ۴۱۷

«و»

واجد علی شاه = محمّد واجد علی شاه
وحید بهبهانی، محمّد باقر بهبهانی: ۳۹، ۲۴۵، ۲۶۵، ۲۷۴، ۲۷۵، ۲۷۶، ۲۷۷، ۲۸۱، ۲۹۷
وزیر علی متغلّب: ۴۱، ۳۰۳
وزیر الممالک امین الدوله امداد حسین خان: ۴۲۵

«ه»

هادی بن محمّد استرآبادی: ۸۰
سیّد هارون بن جعفر کذّاب: ۲۳۷
هانی رضوان الله علیه: ۳۵، ۱۶۳

«ی»

سیّد یاد علی نصیرآبادی (تلمیذ سیّد دلدار علی): ۵۳، ۳۲۳، ۳۳۸
سیّد یحیی بن جعفر کذّاب: ۲۳۷
یزید بن معاویه: ۳۳۸
شیخ یوسف بن احمد بن ابراهیم بحرانی: ۲۸۲، ۲۸۸
یوسف بن یعقوب علیهماالسلام: ۱۵۱، ۲۳۶، ۳۷۳
مولی یوسف استرآبادی: ۶۶
یونس علیه‌السلام: ۱۳۹

۹. فهرست نام کتابها و رساله‌ها

«آ»

آئینهٔ حق نما: ۴۰، ۴۱، ۴۷، ۲۳۹، ۲۴۴، ۲۵۸، ۲۶۷، ۲۶۸، ۲۷۰، ۲۷۱، ۲۷۶، ۲۹۷، ۳۰۱، ۳۰۳، ۳۱۰، ۳۱۲، ۳۱۶، ۳۹۴

«أ»

أبنية الأفعال (رساله)، سیّد محمّد قلی کنتوری: ۳۲۱

ابواب الجنان: ۴۲۰، ۴۳۲

إثارة الأحزان (رساله)، سیّد دلدار علی: ۵۲، ۳۰۲

اثنا عشریه، شیخ بهائی: ۳۹۵

اجازهٔ سیّد بحر العلوم به سیّد دلدار علی: ۲۷۳، ۲۷۴، ۲۷۵، ۲۷۸، ۲۹۰، ۲۹۱

اجازهٔ سیّد دلدار علی به سلطان العلماء: ۵۲، ۶۲، ۶۳، ۲۴۴، ۲۷۳، ۲۷۵، ۲۷۷، ۲۹۱، ۲۹۳، ۳۰۱، ۳۲۸، ۳۳۱، ۴۰۲، ۴۰۸

اجازهٔ سلطان العلماء به عمدة العلماء سیّد محمّد هادی: ۴۰۷، ۴۰۹، ۴۱۰

اجازهٔ سلطان العلماء به ممتاز العلماء: ۳۹۹، ۴۰۰

اجازهٔ سیّد العلماء به مفتی محمّد عباس شوشتری: ۳۸۱، ۴۱۷، ۴۲۲

اجازهٔ سیّد العلماء به سیّد محمّد هادی: ۶۴، ۸۶، ۹۹، ۱۰۷، ۳۳۲، ۳۵۵، ۳۶۵، ۴۰۷

اجازهٔ سیّد العلماء به ممتاز العلماء: ۱۰۸، ۱۴۷، ۲۷۵، ۳۶۷

اجازه صاحب **جواهر** به محمّد بن امان: ۱۶۸

اجازه سیّد علی طباطبائی صاحب ریاض المسائل به سیّد دلدار علی: ۲۷۴، ۲۷۶، ۲۸۳

اجازهٔ سیّد کاظم رشتی به سیّد علی بن دلدار علی: ۷۸، ۳۵۰

اجازهٔ سیّد محمّد مهدی اصفهانی مشهدی شهید به سیّد دلدار علی: ۲۴۷، ۲۷۳، ۲۷۷

اجازهٔ میرزا محمّد مهدی شهرستانی به سیّد دلدار علی: ۲۷۶، ۲۸۶

اجازه وحید بهبهانی به سید دلدار علی: ۲۷۴، ۲۷۶

اجوبة الفاخرة، سیّد محمّد قلی کنتوری: ۳۲۰

احیاء الاجتهاد (رساله)، سلطان العلماء: ۷۵، ۳۳۸

إحیاء السنّة، سیّد دلدار علی: ۵۲، ۲۹۶، ۲۹۸

ارشاد، ممتاز العلماء: ۴۰۱

اساس الأُصول، رد فوائد مدنیه، سیّد دلدار علی: ۴۶، ۵۱، ۲۵۱، ۲۶۷، ۲۷۳، ۲۷۴، ۲۷۵، ۲۷۶، ۲۹۰، ۲۹۱، ۳۲۴، ۳۳۵

أساور عسجدیه (رساله)، مفتی محمّد عباس: ۴۲۸

استبصار: ۳۹، ۲۴۵، ۲۶۵، ۲۸۰، ۲۸۷

اسرار الصلاة، میر مرتضی اخباری لکهنوی: ۵۳، ۳۱۰
اسفار، ملا صدرا شیرازی: ۲۴۲
اصل اصول (رساله)، سلطان العلماء: ۷۴، ۳۳۵
اصول اقلیدس: ۳۵۷
الافادات الحسینیة، ملقب به فوائد، سیّد العلماء: ۲۰۲، ۳۷۷، ۳۸۵
اقبال خسروی (رساله)، مفتی محمّد عباس: ۴۳۲
التقاط اللآلی عن الأمالی، مفتی محمّد عباس: ۴۲۸
امالی شیخ صدوق: ۴۲۸
أمالی التفسیر والمواعظ النافعة للمستفسر والمفسّر والمتّعظ والواعظ، سیّد العلماء: ۲۰۶
انشای مکاتیب عربیه (رساله)، مفتی محمّد عباس: ۴۲۹
انوار یوسفیه (رساله)، مفتی محمّد عباس: ۴۳۲
أنهار الأنوار لقب رساله جواهر الکلم، مفتی محمّد عباس: ۴۲۸
اوراق الذهب: ۶۶، ۸۴، ۸۶، ۱۰۵، ۱۱۴،۱۱۵، ۱۱۶، ۱۲۱، ۱۲۹، ۱۳۶،۱۳۷، ۱۴۰، ۱۴۶، ۱۴۷، ۱۴۹، ۱۶۰، ۱۶۳، ۱۶۶، ۱۷۱، ۱۷۹، ۱۸۲، ۱۹۰، ۱۹۵، ۱۹۸، ۲۰۱، ۲۰۲، ۲۰۳، ۲۰۶، ۲۰۷، ۲۰۸،۲۰۹، ۲۱۰
اوزان شرعیه، میر مرتضی: ۵۳

«ب»

بارقة الضیغمیة، سلطان العلماء: ۷۵، ۱۲۸
بحار الأنوار: ۲۸۰، ۳۰۰، ۴۳۲
برق خاطف (رساله)، سلطان العلماء: ۷۵، ۳۳۷
برهان سعادت، سیّد محمّد قلی کنتوری: ۳۲۰
برهان قوی (رساله)، مفتی محمّد عباس: ۴۳۱
بشارت محمّدیه، سلطان العلماء: ۷۵
بغیة الطالب فی اسلام ابی طالب (رساله)، مفتی محمّد عباس: ۴۳۰
بوارق موبقه، سلطان العلماء: ۷۵

«ت»

تاج اللغات، سیّد غنی نقی زید پوری: ۳۸۲
تأیید المسلمین در ردّ نصاری، سیّد صادق بن سلطان العلماء: ۳۴۴
تبصره: ۳۹۶
تبهّر العقول فی تحقیق النسبة بین الحقیقة والمنقول (رساله)، سیّد العلماء: ۲۰۵
تحریر اقلیدس، خواجه نصیر الدین طوسی: ۳۱۱، ۳۵۷، ۳۵۹
تحفة الأبرار، حجة الاسلام شفتی: ۴۳۲
تحفهٔ اثنا عشریه، عبد العزیز دهلوی: ۵۲، ۷۴، ۷۵، ۲۹۵، ۲۹۷، ۲۹۸، ۲۹۹، ۳۲۰، ۳۳۶، ۴۲۳، ۴۳۰
تذکرة الشیوخ والشبّان، سیّد حسن بن دلدار علی: ۹۳، ۳۵۹
تذکرة العلماء: ۳۸، ۴۰، ۴۷، ۵۴، ۵۹، ۶۱،۶۴،۷۶، ۷۷، ۷۹، ۸۶، ۹۰، ۹۳، ۹۳، ۹۴، ۱۰۶، ۱۰۹، ۱۴۲، ۱۵۳، ۱۹۵، ۱۹۹، ۲۰۱، ۲۰۲، ۲۰۴، ۲۰۸، ۲۱۰

ترجمهٔ رسالهٔ اثنا عشریه صلاتیه شیخ بهائی، سیّد احمد علی محمّد آبادی: ۳۹۵
ترجمه اساس الاصول، سیّد حمایت حسین معروف به میر علی بخش کنتوری: ۳۲۴
ترجمهٔ بحار الأنوار (مجلد عاشر)، مفتی محمّد عباس: ۴۳۲
ترجمه حیاة النفس، مرزا حسن عظیم‌آبادی: ۳۸۵
ترجمهٔ شرح هدایة الحکمه، مفتی محمّد عبّاس: ۴۳۲
ترجمه مقدمات عماد الاسلام، سیّد سجّاد علی جایسی: ۳۱۴
ترجیح الجواهر (رساله)، مفتی محمّد عباس: ۴۳۰
تشنیف السمع بشرح السجع، مفتی محمّد عباس: ۴۳۰
تشیید مبانی الإیمان، سیّد محمّد باقر منصف الدوله، ابن سلطان العلماء: ۳۴۲
تشیید المطاعن لکشف الضغائن، سیّد محمّد قلی کنتوری: ۳۲۰
تطهیر المؤمنین عن نجاسة المشرکین (رساله)، سیّد محمّد قلی کنتوری: ۳۲۱
تعلیقة أنیقة علی مواضع من الروضة البهیة فی شرح اللمعة الدمشقیة، مفتی محمّد عباس: ۴۲۹
تعلیقة علی کتاب الصوم من ریاض المسائل، سیّد العلماء: ۲۰۵
تعلیقات علی شرح الهدایة، سیّد العلماء: ۲۰۵
تفسیر آیه ﴿کنتم خیر اُمّة﴾، سیّد العلماء: ۲۰۷، ۳۷۸
تفسیر سوره بقره (چند آیهٔ اول)، سیّد العلماء: ۲۰۷، ۳۷۸
تفسیر سوره توحید، سیّد العلماء: ۲۰۷، ۳۷۸
تفسیر سوره حمد، سیّد العلماء: ۲۰۷، ۳۷۸
تفسیر سورهٔ دهر، سیّد العلماء: ۲۰۷، ۳۷۸
تفسیر قرآن، سیّد علی بن سیّد دلدار علی: ۷۹
تفسیر قرآن (منهج السداد)، سیّد یاد علی نصیرآبادی: ۳۲۳
تفسیر کبیر، فخر رازی: ۲۰۷، ۳۷۸
تقریب الأفهام في تفسیر آیات الأحکام، سیّد محمّد کنتوری: ۳۲۱
تقلیب المکاید، سیّد محمّد قلی کنتوری: ۳۲۰
تکمیل المیزان (رساله)، سیّد محمّد قلی کنتوری: ۳۲۱
تمحیض الحق، عمدة العلماء: ۴۱۲
تهذیب الأحکام: ۲۸۷، ۲۸۰
توضیح مجید فی تنقیح کلام الله الحمید، سیّد علی بن دلدار علی: ۳۵۱

«ث»

ثمرة الخلافة، سلطان العلماء: ۷۴، ۳۳۶

«ج»

جامع الاصول: ۴۳۰
جامع عباسی: ۲۶۱
جلجلة السحاب فی حجّیّة ظواهر الکتاب، مفتی محمّد عباس: ۴۲۷
جواب سیف ناصری، رشید الدین دهلوی: ۳۲۰
جواهر سنیه، شیخ حر عاملی: ۴۳۰
جواهر عبقریه در ردّ تحفهٔ اثنا عشریه، مفتی محمّد عباس: ۴۲۳، ۴۳۰

جواهر الکلام: ۴۷، ۶۷، ۶۸، ۶۹، ۱۱۲، ۱۶۹، ۱۷۴، ۱۸۱، ۴۲۱
جواهر الکلم ملقّب به أنهار الأنوار، مفتی محمّد عباس: ۴۲۸
جوهره عزیزه، شرح وسیط وجیزه، تاج العلماء: ۵۷

«ح»

حاشیه تبصرة الزائر، مفتی محمّد عباس: ۴۲۸
حاشیه تحریر اقلیدس، سیّد حسن بن سیّد دلدار علی: ۹۳، ۳۵۹
حاشیه تحریر اقلیدس، مرزا فخر الدین احمد خان: ۳۱۱
حاشیه تحریر اقلیدس، مفتی محمّد عباس: ۴۲۸
حاشیه حبل المتین شیخ بهائی، عمدة العلماء سیّد محمّد هادی: ۴۱۳
حاشیة ریاض المسائل (شرح کبیر)، سیّد العلماء: ۲۰۵، ۳۷۶
حاشیه شرح سلّم العلوم ملا حمد الله، سیّد دلدار علی: ۵۲
حاشیه شرح سلّم العلوم، سلطان العلماء: ۷۴، ۳۳۵
حاشیه شرح سلّم العلوم، مفتی محمّد عباس: ۴۲۸
حاشیه شرح صغیر سیّد علی طباطبائی، سلطان العلماء: ۷۴
حاشیه شرح لمعه (رساله)، مفتی محمّد عباس: ۴۲۹
حاشیه شرح هدایه حکمت، مولوی حمد الله سندیلوی: ۲۴۲
حاشیه شرح هدایة الحکمة، سیّد دلدار علی: ۵۲
حاشیه شرح هدایة الحکمة، سیّد العلماء: ۲۰۵
حاشیه شمس بازغه، مولوی حمد الله سَنْدِیْلْوی: ۲۴۰
حاشیه مجسطی، مرزا فخر الدین احمد خان: ۳۱۱
حبل المتین، شیخ بهائی: ۴۱۳
حدیقة المتقین: ۵۱، ۲۹۱، ۳۱۲
حدیقه سلطانیه در مسائل ایمانیه، سیّد العلماء: ۲۰۲، ۲۰۴، ۳۷۷
حدیقة الواعظین، ممتاز العلماء: ۴۰۱
حسام الإسلام، سیّد دلدار علی: ۵۲، ۲۹۶
حیاة القلوب، مجلسی: ۴۳۱

«خ»

خاتمة کتاب صوارم، سیّد دلدار علی: ۵۲، ۲۹۷
خلاصة الأعمال (رساله)، سیّد عبد الله بن سلطان العلماء: ۳۴۵

«د»

درّه بهیه در ذکر تقیه (رساله)، مفتی محمّد عباس: ۴۳۲
دلائل الأحکام، سیّد العلماء: ۱۳۸
دوح الجنان في ترجمة عثمان (رساله)، مفتی محمّد عباس: ۴۳۱
دوحه هاشمیه: ۹۱

«ذ»

ذو الفقار، سیّد دلدار علی: ۵۲، ۲۶۲، ۲۹۷، ۲۹۸
ذهبیه (رساله)، سیّد دلدار علی: ۳۰۲

«ر»

راح الأفراح فی طروس النکاح (رساله)، مفتی

محمّد عباس: ۴۳۰
ردّ کتاب تبصره، سیّد احمد علی محمّد آبادی: ۳۹۶
ردّ تحفهٔ اثنا عشریه، سیّد احمد علی محمّد آبادی: ۳۹۶ـ۳۹۷
ردّ کتاب منتهی الکلام، سیّد محمّد باقر منصف الدوله، ابن سلطان العلماء: ۳۴۲
رساله در آنچه به «إن شاء الله» گفتن تعلّق دارد، سیّد حسن بن سیّد دلدار علی: ۹۳، ۳۵۹
رساله در اثبات جواز عزای سیّد الشهدا، سیّد علی بن سیّد دلدار علی: ۷۹، ۳۵۱
رساله در اثبات حلیت متعه، سیّد علی بن سیّد دلدار علی: ۷۹، ۳۵۱
رساله در اثبات متعه، سیّد علی بن سیّد دلدار علی: ۷۹، ۳۵۱
رساله در احکام اموات، سیّد حسن بن سیّد دلدار علی: ۹۳، ۳۵۹
رساله در احکام سجده‌های تلاوت قرآنی، سیّد احمد علی محمّد آبادی: ۳۹۵
رساله احکام عدالت علویه، سیّد محمّد قلی کنتوری: ۳۲۱
رساله در ارض عرض تسعین، عمدة العلماء سیّد محمّد هادی: ۴۱۲
رسالهٔ ارضین، سیّد دلدار علی: ۵۲، ۳۰۲
رسالهٔ استفسار در چند مسألهٔ لطیفه، مفتی محمّد عباس: ۴۳۰
رساله استقبال ملقّب به قبله‌نما، مفتی محمّد عباس: ۴۳۲
رسالة أصالة الطهارة، سیّد العلماء: ۱۹۹، ۳۷۶
رساله در بحث فدک، سیّد علی بن سیّد دلدار علی: ۷۹، ۳۵۱
رساله در بشارات انبیای سابق در باب بعثت حضرت نبوی، عمدة العلماء سیّد محمّد هادی: ۴۱۱ـ۴۱۲
رسالة في تجزّي الاجتهاد، سیّد العلماء: ۱۰۵، ۱۰۶، ۱۰۷، ۳۶۴، ۳۶۶، ۳۷۴
رساله در تجوید، سیّد حسن بن سیّد دلدار علی: ۹۳
رساله در تجوید، سیّد علی بن سیّد دلدار علی: ۷۹
رسالة في التجويد، سیّد العلماء: ۱۱۰، ۲۰۷
رساله در تحقیق تعلیق به مشیت الهی، سیّد حسن بن دلدار علی: ۳۵۷
رساله در تحقیق جعل بسیط و جعل مرکّب، سیّد غلام حسین دکنی: ۲۷۲
رساله در تحقیق عدم نجاست عرق جنب به حرام، سلطان العلماء: ۷۵
رساله در ترغیب بنای مدرسه، مفتی محمّد عباس: ۴۲۴، ۴۳۲
رسالة في تسويغ اللعن على المنافقين وأصحاب الكبائر (طرد المعاندين)، سیّد العلماء: ۲۰۶
رسالة في التضييق والوسعة في القضاء، سلطان العلماء: ۷۵
رساله در تقلید اموات، سیّد العلماء: ۱۰۷، ۳۶۶، ۳۷۴

رسالهٔ جمعه، سیّد دلدار علی: ۵۲، ۳۰۰
رساله در جواب أسألهٔ بعض اخباریین، سیّد احمد علی محمّد آبادی: ۳۹۵
رساله در جواب محمّد سمیع صوفی، سیّد دلدار علی: ۵۲، ۲۶۱، ۳۰۱
رساله در جواب معارضات بعض اخباریین، شیخ علی اظهر: ۳۸۱
رساله در جواز پیشنمازی معترف به فسق خود، سیّد احمد علی محمّد آبادی: ۳۹۵
رساله در جواز پیشنمازی معترف به فسق خود، ممتاز العلماء: ۴۰۱
رساله در حکم اوانی فضّه و ذهب، سیّد دلدار علی: ۵۲
رسالهٔ حکم شک رکعتین أُولیین، سیّد العلماء: ۱۰۵، ۱۰۶، ۳۶۴، ۳۶۶، ۳۷۴
رساله در حمّیات، مرزا علی شریف خان لکهنوی: ۳۱۹
رساله در ردّ اخباریین، سیّد علی بن سیّد دلدار علی: ۷۹، ۳۵۱
رساله در ردّ جواب بعضی از نصاری از رساله عرض تسعین، عمدة العلماء سیّد محمّد هادی: ۴۱۲
رساله در ردّ فرقه غلات، سیّد عبد الله بن سلطان العلماء: ۳۴۵
رساله در ردّ نصاری، عمدة العلماء سیّد محمّد هادی: ۴۱۲
رساله در ردّ مخالفین مذهب، سیّد صادق بن سلطان العلماء: ۳۴۴
رساله شرح چهل حدیث، مفتی محمّد عباس: ۴۳۲
رسالهٔ صوم، مرزا حسن عظیم آبادی: ۳۸۴
رساله در علم عروض، مفتی محمّد عباس: ۴۳۲
رساله در علم قرائت، سیّد حسن بن دلدار علی: ۳۵۹
رساله در علم قرائت، سیّد علی بن دلدار علی: ۳۵۱
رساله در علم منطق، مفتی محمّد عباس: ۴۳۲
رساله در عینیت صفات واجب تعالی، سیّد مرتضی لکهنوی: ۳۲۲
رسالهٔ غیبت، سیّد دلدار علی: ۵۲، ۲۹۸
رساله در متعه، سلطان العلماء: ۳۳۶
رساله مجموعهٔ اشعار عربی، مفتی محمّد عباس: ۴۲۹
رساله در مسح خفّین، سیّد احمد علی محمّد آبادی: ۳۹۵
رسالة في الميراث، سیّد العلماء: ۲۰۶
رسالهٔ نصایح، مفتی محمّد عباس: ۴۳۲
رساله در نماز جمعه، سلطان العلماء: ۷۵، ۳۳۷
رساله وجوب صلاة جمعه، مرزا حسن عظیم آبادی: ۳۸۴
رسالهٔ وجیزه در ادعیه، عمدة العلماء سیّد محمّد هادی: ۴۱۳
رسالة في الهندسة، سیّد حسن بن سیّد دلدار علی: ۸۶
رشحة الأفكار في تحديد الأكرار، مفتی محمّد عباس: ۴۲۷

رطب العرب: ۱۹۰، ۱۹۱، ۱۹۳، ۱۹۴، ۱۹۵
روح الإیمان، مفتی محمّد عباس: ۴۲۸
روح القرآن في فضائل أُمناء الرحمان، مفتی محمّد عباس: ۴۲۳، ۴۲۶
روضة الأحکام، سیّد العلماء: ۱۶۵، ۲۰۰، ۲۰۱، ۳۶۹، ۳۷۶
روضة الصالحین، سیّد غلام حسن: ۳۱۳
ریاض المسائل (شرح کبیر): ۳۹، ۷۹، ۲۴۵، ۲۶۵

«ز»

زاد الآخرة، مرزا محمّد رفیع، معروف به مرزا مغل: ۳۲۳
زلال السلسبیل في ترجمة السرّ الجلیل، مفتی محمّد عباس: ۴۳۲

«س»

سبع المثانی (رساله)، سلطان العلماء: ۷۵، ۳۳۸
سبیل النجاة (رساله)، سیّد عبد الله بن سلطان العلماء: ۳۴۵
سجع الحمامات (رساله)، مفتی محمّد عباس: ۴۳۰
سلّم العلوم، حمد الله سندیلوی: ۳۹، ۱۰۹، ۲۴۰، ۳۶۷، ۴۱۸
سماء مدرار، مفتی محمّد عباس: ۴۲۷
سمّ الفار (رساله)، سلطان العلماء: ۷۵، ۳۳۷
سیف ماسح (رساله)، سلطان العلماء: ۷۴، ۱۰۸، ۳۳۴، ۳۶۷
سیف مسلول، مفتی محمّد عباس: ۴۳۰
سیف ناصری، سیّد محمّد قلی کنتوری: ۳۲۰

«ش»

شذور العقیان: ۴۰، ۴۱، ۶۱، ۷۸، ۸۲، ۹۹، ۱۹۵
شرائع الإسلام: ۲۶۱، ۲۸۸
شرح اربعین شیخ بهائی: ۱۰۹، ۳۶۸
شرح تبصره علّامهٔ حلی، ممتاز العلماء: ۴۰۲۱
شرح حدیقة المتقین (باب الزکاة والصوم)، سیّد دلدار علی: ۵۱، ۲۹۱، ۲۹۲، ۳۱۲، ۳۱۳
شرح دعای صباح (رساله)، سیّد غنی نقی زید پوری: ۳۸۳
شرح رساله امام رضا علیه‌السلام برای مأمون عباسی، سیّد احمد علی محمّد آبادی: ۳۹۵
شرح زبدة الأُصول، مولوی حمد الله سَنْدِیْلْوی: ۲۴۱
شرح زبدة الأُصول، سلطان العلماء: ۷۵، ۳۳۷
شرح سلّم العلوم، مولوی حسن سهالوی: ۴۱۸
شرح سلّم العلوم، مولوی حیدر علی سندیلوی: ۳۹، ۲۴۰
شرح صغیر، سیّد علی طباطبائی: ۳۳۵
شرح کافی، ملا صدرا شیرازی: ۲۴۲
شرح کبیر = ریاض المسائل
شرح مختصر نافع = شرح کبیر، ریاض المسائل
شرح هدایه حکمت، ملا صدرا شیرازی: ۲۴۲، ۳۰۰، ۴۳۲
شعلهٔ جوّاله، مفتی محمّد عباس: ۴۲۷
شعلة ظفریة لإحراق الشوکة العمریة: ۳۲۰
شمس بازغه، ملا محمود جونپوری: ۲۴۰
شواهد مکّیه، ردّ فوائد مدنیه: ۲۶۴

الشوكة العمرية، رشيد الدين دهلوى: ۱۲۹، ۳۲۰، ۳۳۶
شهاب ثاقب، سيّد دلدار على: ۵۱، ۱۹۸، ۲۶۱، ۲۹۴

«ص»

صحاح الجوهري: ۷۷
صحيح بخارى: ۴۱۹
الصحيفة السجّادية: ۱۲۷، ۱۳۲، ۱۳۳
صراط المستقيم، عبد الحى برهانوى: ۳۲۰
صلاة النساء (رساله)، مفتى محمّد عباس: ۴۳۱
صمصام قاطع، سلطان العلماء: ۷۴، ۳۳۵
صوارم الإلهيات، سيّد دلدار على: ۵۲، ۲۶۲، ۲۹۵، ۲۹۶، ۲۹۸
صواقع، خواجه نصر الله كابلى: ۲۹۷
صيديه (رساله)، مرزا فخر الدين احمد خان بهادر: ۳۱۱

«ض»

الضربة الحيدرية، سلطان العلماء: ۷۰، ۷۴، ۳۳۶
ضوابط الأُصول: ۱۶۴

«ط»

طرائف و ظرائف، تاج العلماء: ۵۱، ۷۴
طرد المعاندين (رساله)، سيّد العلماء: ۲۰۶
طعن الرماح، سلطان العلماء: ۷۴، ۳۳۷

«ظ»

ظلّ ممدود، مفتى محمّد عباس: ۴۸، ۴۹، ۶۷، ۶۸، ۶۹، ۷۰، ۷۱، ۱۶۴، ۱۸۰، ۱۸۱

«ع»

عباب (رساله)، ممتاز العلماء: ۴۰۱
عبقات الأنوار: ۲۱۰
عجاله نافعه (رساله)، سلطان العلماء: ۷۴، ۳۳۷
علل الشرائع: ۲۳۷
عماد الإسلام، سيّد دلدار على، (لقب كتاب مرآة العقول است): ۱۹۶، ۲۶۲، ۲۹۲، ۲۹۳، ۲۹۴، ۲۹۷، ۲۹۸، ۳۱۴، ۳۶۸
عمدة الطالب في نسب آل أبي طالب، ابن عنبه: ۲۳۷

«ف»

فتوحات حيدريه، سيّد محمّد قلى كنتورى: ۳۲۰
فرقيه (رساله)، سيّد غنى نقى زيد پورى: ۳۸۲
فريدة غالية المهر في تفسير الدهر (رساله)، مفتى محمّد عباس: ۴۳۲
فوائد = الإفادات الحسينية
فوائد حائريه: ۳۹، ۲۴۵، ۲۶۵
فوائد مدنيه: ۲۶۲، ۲۶۳، ۲۶۴، ۲۶۶، ۲۶۷
فوائد نصيريه (رساله)، سلطان العلماء: ۷۵، ۳۳۸
فوح العبير (رساله)، مفتى محمّد عباس: ۴۲۹
فيوضه، مفتى محمّد عباس: ۴۲۷

«ق»

قبله‌نما (رسالهٔ استقبال)، مفتى محمّد عباس: ۴۳۲
قوانين الأصول: ۳۰۱

«ك»

كافى: ۱۰۹، ۲۴۲، ۲۸۰، ۲۸۷، ۳۶۸، ۴۲۸
كشف الأستار (رساله)، عمدة العلماء سيّد محمّد هادى: ۴۱۲
كشكول شيخ بهائى: ۴۳۰

کشف الظلام، مرزا حسن عظیم آبادی: ۳۸۵
کشف الغطاء (رساله)، سلطان العلماء: ۷۵، ۳۳۹
کمال الدین، صدوق: ۲۳۶

«گ»

گوهر شاهوار، سلطان العلماء: ۷۵، ۳۳۸

«ل»

لمعة الواعظین، ممتاز العلماء: ۴۰۱

«م»

کتاب مبسوط[1] در علم کلام، سیّد حسن بن سیّد دلدار علی: ۹۳، ۳۵۹
کتاب مبسوط[2]، ردّ تحفهٔ اثنا عشریه، سلطان العلماء: ۷۴، ۳۳۴
مثنوی آب زلال (رساله)، مفتی محمّد عباس: ۴۳۱
مثنوی جوهر منظوم (رساله)، مفتی محمّد عباس: ۴۳۱
مثنوی منّ و سلوی (رساله)، مفتی محمّد عباس: ۴۳۱
مثیر الأحزان: مرزا محمّد رفیع، معروف به مرزا مغل: ۳۲۳
مجالس مفجعه، سیّد العلماء: ۲۰۶
مجالس المواعظ، مفتی محمّد عباس: ۴۳۰
کتاب مجسطی: ۳۱۱
المحیص عن العویص، مفتی محمّد عباس: ۴۲۸
المختصر الرائق (الوجیز الرائق)، سیّد العلماء: ۱۳۷، ۲۰۰، ۳۶۹، ۳۷۶، ۴۲۷
المراثی الخلیلیة، ملا هادی استرآبادی: ۸۰
مرآة العقول ملقّب به عماد الإسلام، سیّد دلدار علی: ۴۹، ۵۱، ۱۰۹، ۱۹۶، ۲۹۴، ۳۶۸
مسکّن القلوب، سیّد دلدار علی: ۵۲، ۳۰۱، ۴۰۸
مصارع الأفهام لقطع الأوهام، سیّد محمّد قلی کنتوری: ۳۲۰
المصباح، کفعمی: ۱۳۲، ۱۳۴
مصباح: ۴۱۷
مطارق الحقّ والیقین: ۲۶۷، ۲۶۸
معالم الأُصول: ۴۰، ۲۴۶، ۴۲۸
معاول العقول: ۲۶۷
معیار الأدب در شرح اطباق الذهب (رساله)، مفتی محمّد عباس: ۴۳۲
مقتل عثمان (رساله)، مفتی محمّد عباس: ۴۳۱
من لا یحضره الفقیه: ۲۸۰، ۲۸۷
مناهج التدقیق ومعارج التحقیق، سید العلماء: ۱۹۶، ۱۹۷، ۱۹۸، ۳۶۸، ۳۷۵
منتخب الکشکول، مفتی محمّد عباس: ۴۳۰
منتقی الجمان: ۱۰۹، ۳۶۸
منتهی الأفکار، سیّد دلدار علی: ۵۱، ۳۰۱
منتهی الکلام، حیدر علی فیض آبادی: ۳۴۲
منجی من الملم المروی، ممتاز العلماء: ۴۰۱
منظومهٔ بنیاد اعتقاد (رساله)، مفتی محمّد عباس: ۴۳۲
منهج السداد (تفسیر قرآن)، سیّد یاد علی نصیرآبادی: ۳۲۳

---

۱. شاید وصف کتاب باشد نه نام کتاب.
۲. ظاهراً وصف کتاب است نه نام کتاب.

مواعظ حسنیه، سیّد دلدار علی: ۴۶، ۵۱، ۲۵۵، ۲۶۰، ۲۷۳، ۲۷۶، ۲۹۰، ۲۹۴
مواعظ لقمانیه (رساله)، مفتی محمّد عباس: ۴۳۱
مونس الخلوات، مفتی محمّد عباس: ۴۲۷

«ن»

نان و حلوای شیخ بهائی: ۴۳۱
نجوم السماء: ۴۰، ۸۴، ۹۱، ۹۷، ۹۹
نخبة الدعوات (رساله)، ممتاز العلماء: ۴۰۱، ۴۰۲
نزهۀ اثنا عشریه، مرزا محمّد دهلوی متخلّص به کامل: ۲۹۹
نزهة الواعظین، ممتاز العلماء: ۴۰۱
نصرة المؤمنین (رساله)، کاظم علی لکهنوی: ۳۱۵
نفاق الشیخین بحکم احادیث الصحیحین، سیّد محمّد قلی کنتوری: ۳۲۱
نفحة الیمین، احمد یمنی: ۴۹
نور الأبصار، مفتی محمّد عباس: ۴۲۹
نهایة العقول، فخر رازی: ۲۹۳

«و»

وافی، فیض کاشانی: ۴۰، ۴۳، ۲۴۶، ۲۷۹، ۲۸۰
الوجیز الرائق (المختصر الرائق)، سیّد العلماء: ۱۳۷، ۲۰۰، ۳۶۹، ۳۷۶، ۴۲۷
ورثة الأنبیاء: ۳۶
وسائل الشیعة: ۲۸۰
وسیلة النجاة (رساله)، سیّد العلماء: ۲۰۷، ۳۷۷
وسیلة النجاة، مرزا محمّد رفیع معروف به مرزا مغل: ۳۲۴

«ه»

هدیه بهیه (رساله)، مفتی محمّد عباس: ۴۲۹

۱۰. فهرست نام مکانها

«أ»

إتاوا: ۴۳۶

اصفهان: ۲۷۸

إله آباد: ۳۹، ۳۸۶

امام باره آغا باقر: ۳۰۳

أوده: ۴۱، ۷۹، ۱۶۳

ایران: ۱۲۶، ۲۴۴، ۲۶۲، ۲۷۲، ۴۳۳

«ب»

بریلی: ۳۹

بصره: ۲۶۳

بغداد: ۲۶۷

بوشهر: ۴۲۸

بیت الله الحرام: ۳۸۴، ۳۸۵

«پ»

پتاک پور (قصبه): ۳۸، ۲۳۸

«ج»

جایس: ۳۸، ۲۳۸، ۲۴۲

جای عیش (جایس): ۳۸، ۲۳۸

جعفر نگر (قصبه): ۴۳۶

جونپور: ۳۹۴

«ح»

حجاز: ۲۵۰

حسینیهٔ سیّد دلدار علی غفران مآب (دارالتعزیه): ۵۵، ۷۶، ۹۴، ۹۹، ۲۱۱، ۳۰۳، ۳۰۹، ۳۶۱

حیدر آباد دکن: ۳۲۲، ۳۲۵

«خ»

خراسان: ۷۸، ۲۴۴، ۲۶۲، ۳۵۳

الخیف: ۱۰۳

«د»

دهلی: ۲۹۷

«ز»

الزمزم: ۱۸۸

زید پور (قصبه): ۳۸۲

«س»

سبزوار: ۳۸، ۲۳۸

سرّ من رأی: ۴۰، ۲۴۶، ۲۷۳

سند: ۳۹

سَنْدِیله (از قریه‌های لکهنو): ۳۹

السواد: ۱۲۸

«ش»

شاه جهان آباد (دهلی): ۲۴۲

شاه جهان پور: ۲۴۱
شریعهٔ کوفه: ۳۵
شوشتر: ۴۱۶

«ص»

الصین: ۱۶۱

«ط»

طف، طفوف: ۸۰، ۸۱، ۸۳، ۸۴، ۸۶، ۱۰۳، ۱۸۶، ۱۸۸، ۱۹۹

«ع»

عتبات عالیات: ۳۹، ۵۸، ۲۴۲، ۲۴۴، ۲۵۱، ۲۶۲، ۲۶۶، ۳۲۵، ۳۵۲، ۳۷۱، ۳۸۶، ۴۲۸
عراق: ۵۸، ۷۹، ۱۶۳، ۱۷۲، ۲۰۱، ۲۰۴، ۲۴۴، ۲۵۰، ۲۷۹، ۳۸۵، ۴۲۰، ۴۳۵

«غ»

غری (نجف اشرف): ۳۵، ۱۰۳، ۱۴۳

«ف»

فدک: ۷۴، ۷۹، ۳۳۶، ۳۵۱
فیض آباد: ۳۹، ۲۵۲، ۲۵۴، ۳۱۴، ۳۱۵، ۳۹۴

«ق»

القبّة الغرّاء: ۱۹۱
قلعهٔ ادپانگر: ۳۸، ۲۳۸

«ك»

کاروان سرای خان هندی: ۲۶۵
کاظمین: ۴۰، ۲۴۴، ۲۴۶، ۲۷۳
کاکوری (قصبه): ۳۲۲
کتب‌خانه سیّد دلدار علی غفران مآب: ۲۷۵
کربلای معلّی: ۳۹، ۴۶، ۷۸، ۷۹، ۸۳، ۱۱۳، ۱۲۶، ۱۶۴، ۲۳۵، ۲۴۴، ۲۴۵، ۲۴۶، ۲۵۱، ۲۵۲، ۲۶۳، ۲۶۴، ۲۷۳، ۲۷۸، ۲۹۰، ۳۱۲، ۳۵۰، ۳۵۳، ۳۸۴، ۳۸۶، ۴۲۹
کعبه: ۱۸۸
کلکته: ۳۲۲
کوفه: ۳۵

«ل»

لکهنو: ۳۸، ۳۹، ۴۱، ۵۵، ۵۷، ۷۷، ۸۵، ۹۴، ۹۷، ۱۰۱، ۲۱۱، ۲۴۲، ۲۴۴، ۲۴۷، ۲۵۱، ۲۵۴، ۲۵۵، ۲۵۹، ۲۶۲، ۲۶۶، ۲۷۳، ۳۰۳، ۳۲۷، ۳۴۹، ۳۵۵، ۳۶۰، ۳۶۳، ۳۸۲، ۳۸۵، ۳۹۴، ۴۰۶، ۴۳۶

«م»

مازندران: ۳۸۳
محمّد آباد (قصبه): ۳۹۴
مخه: ۳۱۱
مدرسه پائین پای امام رضا علیه‌السلام: ۲۷۱
المدرسة السلطانیة، مدرسه شاهی: ۱۶۱، ۱۷۱، ۴۲۴
مسجد جامع شاه جهان آباد: ۲۴۲
مسجد شاهی: ۴۲۵
مسجد کوفه: ۳۵
مسجد نصیرآباد: ۴۰، ۲۴۳
مسقط: ۱۳۸، ۳۷۵، ۳۷۶
مشهد مقدس رضوی: ۴۰، ۷۹، ۲۴۷، ۲۵۲،

۲۷۱، ۲۷۷، ۲۷۸، ۳۵۳، ۴۲۹
مصر: ۵۵، ۳۰۵
مکه: ۵۵، ۲۴۵، ۳۰۵، ۳۱۱، ۳۲۵
منی: ۱۰۳
میرتهه: ۳۲۱

«ن»

نجف اشرف: ۴۰، ۱۱۳، ۱۶۳، ۱۶۸، ۱۹۶، ۲۳۵، ۲۴۴، ۲۴۵، ۲۴۶، ۲۶۳، ۲۷۲، ۲۷۳، ۲۷۶، ۲۷۸، ۳۸۶، ۴۲۱، ۴۲۹
نصیرآباد: ۳۸، ۴۰، ۴۱، ۲۳۸، ۲۳۹، ۲۴۲، ۲۵۱، ۳۰۳
نهر آصفی: ۱۶۳
نهر حسینی: ۱۶۴

«ه»

هندوستان، هند، بلاد هندیه: ۳۵، ۳۸، ۴۰، ۴۲، ۵۸، ۱۹۹، ۲۰۹، ۲۳۵، ۲۳۸، ۲۳۹، ۲۴۴، ۲۵۰، ۲۵۶، ۲۶۳، ۲۶۵، ۲۶۶، ۲۶۹، ۲۷۲، ۲۷۹، ۲۸۶، ۳۰۰، ۳۰۲، ۳۱۱، ۳۳۴، ۳۳۹، ۳۵۰، ۳۷۵، ۳۸۷، ۳۹۶، ۴۱۶
هوگلی (قصبه): ۳۴۶

«ی»

یمن: ۹۵

۱۱. فهرست فرقه‌ها و گروه‌ها

«آ»

آل عبد مناف: ۱۷۶

آل یاسین: ۱۸۳

«أ»

الأخـــبارية: ۱۴۴، ۱۵۵، ۲۶۲، ۲۶۳، ۲۶۴، ۲۶۵، ۲۶۶، ۲۶۷، ۳۱۰، ۳۳۵

اشاعره: ۲۹۳، ۳۶۸

اصحاب السير: ۱۶۹

اصحاب اللحی والعمائم: ۱۰۳، ۱۶۹

اصولیان، اصولیه: ۲۶۳، ۲۶۴، ۲۶۶، ۲۶۷

امـــامیه: ۳۸، ۲۳۵، ۲۳۷، ۲۴۴، ۲۵۵، ۲۵۶، ۲۹۲، ۲۹۳، ۲۹۵، ۴۱۹

الأُموية: ۲۵۰

الإنگليسية: ۲۵۰

اهل البدعة: ۱۴۴، ۲۹۴

اهل تصوّف: ۲۵۹، ۳۱۳

اهل السنّة والجماعة: ۱۴۴

اهل عربيت: ۲۴۱

اهل منطق: ۲۴۱

«ت»

التيمورية: ۲۴۹

«ح»

حنفيه: ۲۴۴، ۲۶۱

«ر»

رضوی (سادات): ۲۳۷

«س»

سادات نوريه: ۴۱۵، ۴۱۶

سـنّيان، سـنّيه: ۵۸، ۲۴۴، ۲۵۵، ۲۶۲، ۲۶۷، ۳۳۷، ۴۱۸

«ش»

شـيعه، شـيعيان، تشـيع: ۴۱، ۵۵، ۲۳۶، ۲۴۱، ۲۵۶، ۲۵۹، ۲۶۲، ۲۶۴، ۲۹۵، ۳۰۴، ۴۱۸

«ص»

الصوفی: ۱۲۳، ۱۹۴

صوفيه، صوفيان: ۵۱، ۱۴۴، ۲۵۹، ۲۶۰، ۲۶۱، ۲۶۷، ۲۶۹، ۲۹۴، ۲۹۵، ۳۰۱

«ع»

العباسية: ۲۵۰

«غ»

غزنويه: ۳۸، ۲۳۸

الغلاة: ۱۲۳، ۱۴۴، ۱۹۴

«غ»

الفرقة الكاظمية: ۱۵۵

الفلسفی: ۱۲۳، ۱۹۴

«غ»

قوم لوط: ۱۹۳

«ك»

كفّار هند: ۳۰۲

«م»

ماتریدیه: ۲۴۴

المجبِّر: ۱۲۳، ۱۹۴

المفوضّة: ۱۴۴

«ن»

نصاری: ۴۱۱

نواصب، نصّاب: ۱۰۸، ۲۶۹، ۳۳۳، ۳۳۶، ۳۴۲، ۳۶۷

«و»

الوثنی: ۱۲۳، ۱۹۴

«ه»

الهنود، الهندیه: ۱۵۹، ۱۶۵

۱۲. فهرست وقایع و ایام

«ب»

بدر: ۱۸۷

«ح»

حنین: ۱۸۷

«غ»

الغدیر: ۱۸۸

«ق»

قصهٔ فدک: ۳۳۶

قصهٔ قرطاس: ۳۳۶

«ی»

یوم نحر: ۱۸۸

۱۳. فهرست اشیا و حیوانات

«أ»

اساور: ۱۸۵

اسپ: ۸۷، ۳۵۶، ۴۰۸

اسلاک: ۱۸۵

اطلس: ۱۵۱، ۳۷۲

ألوکة: ۱۷۸

«ب»

بدر التمام، البدر: ۱۸۹، ۱۵۷

بروج السماء: ۱۱۰

بوقلمون: ۳۱۷، ۳۹۶، ۴۰۲

«ت»

تبر: ۱۹۴

«ث»

الثریا: ۱۷۷

«خ»

خبز من سمیذ، خبز: ۱۲۰، ۱۵۳

«ح»

الحسام: ۱۱۰

حلّه: ۱۲۳، ۱۹۴

الحمام: ۸۵، ۱۵۸

الحوت: ۱۳۸، ۱۳۹

الحوض: ۱۴۰، ۱۵۸

الحنّاء: ۲۰۲

«خ»

خنجر: ۱۷۹

«د»

درّ ثمین: ۱۲۳

درهم، دراهم: ۱۱۷، ۱۸۹، ۱۹۲

الدواء: ۱۴۸

الدواة: ۱۴۳

دهل: ۲۵۹

الدینار، الدنانیر: ۱۴۰

«ذ»

الذکاء: ۱۱۰

ذهب: ۱۱۵

«ر»

رخام: ۸۵

الرطب: ۱۱۵

الرقاع: ۱۶۲

روپیه: ۱۶۳

«ز»

زبرجد: ۱۸۵

«س»

ساز: ۲۵۹

سبوچهٔ گلی: ۹۲

سجّادة: ۱۶۵

سریر: ۸۵

سکّین: ۱۷۹

السمک: ۱۳۹

السیاط: ۱۶۱

سیف: ۱۱۰، ۱۸۷

«ش»

شب چراغ: ۱۵۱، ۳۷۱

«ص»

الصندوق: ۱۲۳

صور سرافیل، الصور: ۹۵، ۱۶۲

«ض»

الضَرَب: ۱۱۰

«ظ»

الظبی: ۱۴۳

ظروف ذهب و فضّه: ۳۰۲

«ع»

عباء: ۲۰۲

عسجد: ۱۸۵

عجل حنیذ: ۱۲۰

عقیق یمن: ۹۵

العمائم، عمامة بیضاء: ۱۶۷، ۲۰۲

العنب: ۱۱۵

عنبر: ۱۹۰

«غ»

الغزلان: ۱۴۳

الغمام: ۱۸۰

«ف»

الفراش: ۱۶۲

الفرقد، الفرقدین: ۱۷۷، ۱۸۷

فضّه: ۱۱۵، ۱۸۵

«ق»

قارورة: ۱۶۰

قراطیس، قرطاس: ۱۵۲، ۳۳۶، ۳۷۳

قلادة: ۱۸۵

قلم: ۸۳، ۱۴۳

قرن الظبی: ۱۴۳

قمر: ۷۱، ۱۵۷

«ك»

کاغذ: ۱۸۳

کافور: ۱۹۰

کجاوه: ۲۷۹

الکراسی: ۲۰۲

کشتی: ۲۶۳

کفن: ۱۲۳، ۱۲۵، ۱۹۴

«گ»

گوگرد احمر: ۲۵۶

«ل»

لگن: ۹۵

لؤلو: ۱۸۵

«م»

مداد: ۱۴۳، ۱۸۶

المشتری: ۷۱

مشک تتار: ۱۵۱، ۳۷۲
مشک ختن: ۹۵
المغتسل، مغتسل الأموات: ۱۴۹، ۱۵۸
المنبر، المنابر: ۱۴۵، ۱۴۶، ۲۰۲، ۲۶۰
المنّ الهندی: ۸۶

«ن»

نافهٔ مشک تتار: ۱۵۱، ۳۷۲
النضار: ۲۰۳
النعال: ۲۰۲

«و»

الولیمة: ۱۴۸

«ی»

یراع، یراعة: ۸۳، ۱۰۹، ۱۲۵، ۱۶۶، ۱۷۳، ۱۸۶

۱۴. منابع و مصادر تحقیق

۱. ***آئینهٔ حق‌نما***، تألیف بعض افاضل تلامذهٔ سیّد دلدار علی غفران‌مآب که از زمان تألیف مورد اقبالِ اهل فن واقع شده. این کتاب به سال ۱۲۳۱ تألیف گردیده و مؤلّف آن تاکنون شناخته نشده است. کتابِ مزبور را نگارنده بر اساس شش نسخهٔ خطّی در دستِ تحقیق دارد و تصحیح آن مراحل نِهائی را طی می‌کند.

۲. ***اجازهٔ سیّد دلدار به فرزندش سلطان العلماء سیّد محمّد***، نسخهٔ خطّی کتابخانه آستان قدس به شمارهٔ ۲۴۶۱۸. این نسخه به خطّ میر حامد حسین هندی صاحب ***عَبِقات الأنوار*** است. در برگ نخست پس از معرفی مجیز و مجاز نوشته است: «نسخت أکثرها بخطّي وأنا الذلیل حامد حسین عفا الله عنه ... المصطفین علیهم الصلوات الزاکیات والتحیات النامیات» و در ذیل آن مُهر شریف میر حامد حسین است.

این اجازه پیشتر در هند چاپ شده است. من هم در صدد تصحیح و چاپِ دوبارهٔ آن به همراه اجازات خاندان اجتهاد هستم.

۳. ***اجازهٔ سیّد العلماء سیّد حسین به فرزند برادرش عمدة العلماء سیّد محمّد هادی***، نسخهٔ خطّی کتابخانهٔ آستان قدس به شمارهٔ ۲۴۵۵۵. این نسخه به دستِ وزیر علی در ۲ جمادی الأُولی ۱۲۶۵ هـ. ق. استنساخ شده است. این نسخه سابقاً جزو کتابخانهٔ میر حامد حسین بوده است.

۴. ***اجازهٔ سیّد العلماء سیّد حسین به فرزندش ممتاز العلماء سیّد محمّد تقی***، نسخه خطّی کتابخانهٔ آیة الله مرعشی به شمارهٔ ۶۷۱۲/۲. به سبب افتادگیِ آغاز نسخه، در ***فهرست*** مُجاز شناخته نشده است. در مجموعهٔ موردِ نظر این إجازه در آن است، رسالهٔ سوم اجازه سلطان العلماء به عمدة العلماء سیّد محمّد هادی است، و رسالهٔ اوّل کتاب ***احیاء الاجتهاد*** سلطان العلماء است.

این اجازه را نویسندهٔ این سطور تصحیح کرده است وإن شاء الله با سایر اجازات خاندان اجتهاد به چاپ خواهد رسید.

۵. ***اجازات الحدیث***، العلّامة المجلسی (م ۱۱۱۰)، السیّد احمد الحسیني، قم، مکتبة آیة الله المرعشی، ط ۱، ۱۴۱۰.

۶. ***کتاب الأربعین***، محمّد طاهر القمی الشیرازی (م ۱۰۹۸)، ت: السیّد مهدی الرجائی، ناشر: محقق، ط ۱، ۱۴۱۸.

۷. ***الاحتجاج***، احمد بن علی بن ابی طالب الطبرسی (ق ۶)، ت: ابراهیم البهادری، محمّد هادی به، قم، انتشارات اسوه، ط ۱، ۱۴۱۳ هـ.

۸. ***اعتقادات*** شیخ بهائی، متن عربی رسالة ***الاعتقادات*** شیخ بهاء الدین محمّد عاملی، به همراه سه ترجمه و شرح فارسی آن، به کوشش و پژوهش جویا جهانبخش، تهران، انتشارات اساطیر، ط ۱، ۱۳۸۷ هـ. ش.

۹. ***أعیان الشیعة***، السیّد محسن الأمین (م ۱۳۷۱)، ت: حسن الأمین، بیروت، دار التعارف للمطبوعات، ۱۴۰۳ هـ.

۱۰. ***امالی المرتضی*** (***غرر الفوائد ودرر القلائد***)، الشریف المرتضی علی بن حسین الموسوی العلوی (م ۴۳۶)، ت: السیّد محمّد بدر الدین الحلبی، قم، منشورات مکتبة آیة الله المرعشی، ۱۴۰۳ هـ.

۱۱. ***أمثال وحکم***، علی اکبر دهخدا (م ۱۳۳۴ هـ. ش.)، تهران، امیر کبیر، ط ۵، ۱۳۶۱ هـ. ش.

۱۲. ***اوراق الذهب***، مفتی محمّد عباس شوشتری جزائری (م ۱۳۰۶)، ت: محمّد سعید الطریحی، بیروت، مؤسّسة البلاغ، ط ۱، ۱۴۲۸ هـ ـ ۲۰۰۷ م.

این چاپ بسیار مغلوط است و افتادگی داردو از این رو پیوسته به دو نسخهٔ خطّی کتاب مراجعه شد: ۱. نسخه کتابخانه زنگی پور، هند به خطّ تلمیذ مؤلّف سیّد علی حسین زنگی‌پور ـ که نسخهٔ خوب و مصحّحی است. ۲. نسخه کتابخانهٔ آیة الله مرعشی که از حیثِ صحّت، نسخهٔ نسبتاً خوبی است.

۱۳. ***بحار الأنوار***، محمّد باقر المجلسی (م ۱۱۱۰)، بیروت، مؤسّسة الوفاء، ط ۲، ۱۴۰۳ هـ ـ ۱۹۸۳ م.

۱۴. ***تاریخ الإسلام ووفیات المشاهیر والأعلام***، شمس الدین محمّد بن احمد الذهبی (م ۷۴۸)، ت: عمر عبد السلام تَدْمُری، بیروت، دار الکتاب العربی.

۱۵. ***تاریخ مدینة دمشق***، ابو القاسم علی بن الحسن، ابن عساکر الشافعی (م ۵۷۱)، ت: علی شیری، بیروت، دار الفکر، ۱۴۱۵.

۱۶. ***تجلّیات***، اسم تاریخی تاریخ عبّاس، ترجمه حضرت مفتی علّام مولانا السیّد محمّد عبّاس الشوشتری، مرزا محمّد هادی صاحب عزیز لکهنوی، به اهتمام محمّدجواد در نظامی پریس و کتوریه استریت لکهنو طبع گردید.

۱۷. ***تحفة العالم*** (تألیف به سال ۱۲۱۶)، میر عبداللطیف شوشتری (م ۱۲۲۰)، ت: صمد موحد، تهران، کتابخانه طهوری، ط ۱، ۱۳۶۳ هـ. ش.

۱۸. ***تذکرهٔ علمای هند*** ملقّب به ***تحفة الفضلاء فی تراجم العلماء***، رحمان علی صاحب، لکهنو، مطبع منشی نول کشور، ۱۹۱۴م.

۱۹. ***تذکرة المعاصرین***، محمّدعلی بن ابی طالب حزین لاهیجی (م ۱۱۸۰)، تحقیق: معصومه سالک، تهران، نشر سایه زیرنظر دفتر نشر میراث مکتوب، ط ۱، ۱۳۷۵ هـ.ش.

۲۰. ***تکملة أمل الآمل***، السیّد حسن الصدر (م ۱۳۵۴)، ت: حسین علی محفوظ و عبدالکریم الدبّاغ و عدنان الدبّاغ، بیروت، دار المؤرّخ العربی، ط ۱، ۱۴۲۹هـ ـ ۲۰۰۸م.

۲۱. ***تکملة نجوم السماء***، المیرزا محمّد مهدی اللکهنوی الکشمیری (م ۱۳۳۰)، قم، منشورات مکتبة بصیرتی.

۲۲. ***جمهرة الأمثال***، ابو هلال الحسن بن عبد الله العسکری (کان حیّاً سنة ۳۹۵)، ت: احمد عبد السلام، بیروت، دار الکتاب العربی، ط ۱، ۱۴۰۳ هـ.

۲۳. ***جنگ انجمن فهرست‌نگاران نسخه‌های خطی*** «مجموعهٔ مقالات یادمان شهید ثقةالاسلام تبریزی از پیشگامان فهرست‌نگاری ایران»، تهیه و تدوین انجمن فهرست‌نگاران نسخه‌های خطی، دفتر اوّل، تهران، ۱۳۸۸ هـ. ش.

۲۴. ***جواهر الکلام***، محمد حسن النجفی (م ۱۲۶۶) ت: الشیخ عباس القوچانی و...، طهران، دار الکتب الإسلامیة، ط ۲.

۲۵. ***حرکة التألیف باللغة العربیة في الإقلیم الشمالی الهندی في القرنین الثامن عشر و التاسع عشر***، الدکتور جمیل احمد، پاکستان، جامعة الدراسات الإسلامیة.

۲۶. ***الخرائج والجرائح***، قطب الدین الراوندی (م ۵۷۳)، تحقیق و نشر: مؤسّسة الإمام المهدی علیه‌السلام، قم، ط ۱، ۱۴۰۹ هـ.

۲۷. ***دیوان الإمام علي بن ابي طالب*** علیه‌السلام، شرح یوسف فَرْحات، بیروت، دار الکتاب العربی، ط ۱، ۱۴۱۱ هـ. ـ ۱۹۹۱م.

۲۸. ***ديوان صفي الدين الحلّي***، ابو المحاسن صفي الدين عبدالعزيز بن سرايا الحلّي (۶۷۷ ـ ۷۵۲؟)، بيروت، دار بيروت للطباعة والنشر، ۱۴۰۳ هـ. ـ ۱۹۸۳م.

۲۹. ***الذريعة إلى تصانيف الشيعة***، محمّد محسن، آقا بزرگ الطهرانی (م ۱۳۸۹)، قم، مؤسّسة اسماعيليان.

۳۰. ***رُطَب العرب*** (ديوان شعر عربی)، مفتی محمّد عباس شوشتری جزائری (م ۱۳۰۶)، لکهنو، مطبع جعفری، چاپ آن در زمان حيات مفتی محمّد عباس بوده است.

۳۱. ***روضة الواعظين***، محمّد بن الحسن الفتّال النيسابوری (م ۵۰۸)، تقديم: محمّدمهدی الخِرسان، قم، منشورات الشريف الرضی.

۳۲. ***شذور العقيان فی تراجم الأعيان***، سيّد اعجاز حسين بن محمّد قلی کنتوری (م ۱۲۸۶)، نسخهٔ خطّی کتابخانه آصفيّهٔ هند؛ و نسخه خطّی کتابخانه رضا، رامپور ـ هند.

۳۳. ***شرح نهج البلاغة***، عزّ الدين عبد الحميد بن محمّد بن ابی الحديد المعتزلی (م ۶۵۶)، ت: محمّد ابو الفضل ابراهيم، بيروت، دار احياء الکتب العربية، ط ۲، ۱۳۸۵ هـ.

۳۴. ***الشفا بتعريف حقوق المصطفى***، القاضی عياض (م ۵۴۴)، بيروت، دارالفکر، ۱۴۰۹ ـ ۱۹۸۸م.

۳۵. ***الصحاح (تاج اللغة وصحاح العربية)***، اسماعيل بن حمّاد الجوهری (م ۳۹۳)، ت: احمد عبد الغفور عطّار، بيروت، دار العلم للملايين، ط ۴، ۱۴۰۷ هـ.

۳۶. ***الصوارم المهرقة***، قاضی نورالله التستری (م ۱۰۱۹)، ت: السيّد جلال الدين المحدث، تهران، چاپ نهضت، ۱۳۶۷ هـ ش.

* ***طبقات اعلام الشيعة = الکرام البررة؛ الکواکب المنتشرة؛ نقباء البشر***

۳۷. ***ظلّ ممدود***، مفتی محمّد عبّاس جزائری (م ۱۳۰۶)، هند، مطبع واجدی، به اهتمام ميرزا محمّدعلی وحاجی مولوی سيّد ابوالحسن رضوی، چاپ آن در زمان حيات مفتی محمّد عبّاس بوده است.

۳۸. ***علل الشرايع***، محمّد بن علی ابن بابويه، الشيخ الصدوق (م ۳۸۱)، تقديم: السيّد محمّد صادق بحر العلوم، النجف الأشرف، منشورات المکتبة الحيدرية، ۱۳۸۵ هـ ـ ۱۹۶۶م.

۳۹. ***عمدة الطالب في أنساب آل أبي طالب***، جمال الدين احمد بن علی بن عنبه الحسنی (م ۸۲۸)، ت: محمّد حسن آل الطالقانی، النجف الأشرف، منشورات المطبعة الحيدرية، ط ۲، ۱۳۸۰ هـ.

۴۰. ***غیاث اللغات***، غیاث‌الدین محمّد بن جلال الدین رامپوری (ق ۱۳)، ت: منصور ثروت، تهران، انتشارات امیر کبیر، ط ۲، ۱۳۷۵.

۴۱. ***الغیبة***، محمّد بن الحسن الطوسی (م ۴۶۰)، ت: عباد الله الطهرانی، علی احمد الناصح، قم، مؤسّسة المعارف الإسلامیة، ط ۱، ۱۴۱۱ هـ.

۴۲. ***فرهنگ معین***، محمّد معین (م ۱۳۵۰ هـ. ش)، تهران، انتشارات امیر کبیر، ط ۸، ۱۳۷۱ هـ. ش.

۴۳. ***الفوائد الحائریة***، محمدباقر بن محمد اکمل، الوحید البهبهانی (م ۱۲۰۵)، ت: لجنة تحقیق مجمع الفکر الإسلامي، قم، مجمع الفکر الإسلامی، ط ۱، ۱۴۱۵.

۴۴. ***فهرس المخطوطات العربیة بجامعة علیگره الإسلامیة***، المجلّد الأوّل، إعداد: محمّد یاسین مظهر صدّیقی، تقریر: قاسم السامرائی، لندن، مؤسّسة الفرقان للتراث الإسلامی، ۱۴۲۳ هـ. ـ ۲۰۰۲ م.

۴۵. ***فهرست دویست و سی نسخهٔ خطّی***، رضا اُستادی، چاپ در مجلهٔ نور علم، ش ۵۴، این نسخه‌ها به کتابخانهٔ آستان قدس منتقل شده است.

۴۶. ***فهرست نسخه‌های خطّی کتابخانه ممتاز العلماء*** (لکهنو ـ هند)، سیّد صادق حسینی اشکوری، دفتر اوّل، قم، مجمع ذخائر اسلامی، ط ۱، ۱۳۸۵ هـ. ش. ـ ۲۰۰۷ م. در این دفتر ۱۸۴ نسخه معرفی شده، و بقیهٔ نسخه‌های آن کتابخانه، در جنگ «مجموعهٔ مقالات یادمان شهید ثقة الإسلام تبریزی» شناسانده شده است.

۴۷. ***فهرست نسخه‌های خطی کتابخانه‌های زنگی پور*** (مولانا سیّد علی حسین ـ مولانا سیّد محمّد ابراهیم)، نگارش: سیّد محمّد حسین حکیم، قم، مجمع ذخائر اسلامی، ط ۱، ۱۳۸۵ هـ. ش. ـ ۲۰۰۷ م.

۴۸. ***فهرست نسخه‌های خطّی فارسی کتابخانه رضا ـ رامپور***، ناشر کتابخانه رضا، تاریخ نشر جلد اوّل ۱۳۷۵ هـ. ش. ـ ۱۴۱۷ هـ. ق. ـ ۱۹۹۶ م، جلد دوم ۱۴۱۷ هـ. ـ ۱۹۹۷ م و جلد سوم ۲۰۰۰ م، ناشر جلد دوم و سوم دکتر وقار الحسن صدیقی، افسر ویژهٔ امور کتابخانه رضا، رامپور.

۴۹. ***فهرست مشروح بعض کتب نفیسه قلمیه مخزونهٔ کتب‌خانه آصفیه سرکار عالی میر عثمان علی خان بهادر***، مطبوعه دار الطبع سرکار عالی، حیدرآباد دکن، سنه ۱۳۵۷ هـ. ـ ۱۲۴۷ ف.

۵۰. ***فهرست نسخه‌های خطّی کتابخانه راجه محمودآباد لکهنو***، مرکز تحقیقات فارسی رایزنی فرهنگی سفارت جمهوری اسلامی ایران.

۵۱. ***فهرست نسخه‌های خطّی فارسی کتابخانهٔ جامعهٔ ملّیهٔ اسلامیه***، دهلی نو، تهیه کننده: مرکز تحقیقات فارسی رایزنی فرهنگی جمهوری اسلامی ایران، دهلی نو، نشر اوّل، ۱۳۷۷ هـ. ش / ۱۹۹۹م.

۵۲. ***فهرست نسخه‌های خطّی فارسی کتابخانهٔ جامعهٔ همدرد***، تغلق‌آباد، دهلی نو، تهیه کننده: مرکز تحقیقات فارسی رایزنی فرهنگی جمهوری اسلامی ایران، دهلی نور، نشر اوّل، زمستان ۱۳۷۷ هـ.ش/۱۹۹۹م.

۵۳. ***فهرست نسخه‌های خطّی کتابخانهٔ مدرسهٔ آیت الله العظمی بروجردی*** (نجف اشرف ـ عراق)، سیّد جعفر حسینی اشکوری، قم، مجمع ذخائر اسلامی با همکاری مؤسسهٔ آیت الله العظمی بروجردی، قم، ط ۱، ۱۳۸۷ هـ. ش ـ ۱۴۳۰ هـ. ق ـ ۲۰۰۹م.

۵۴. ***فهرست نسخه‌های خطّی کتابخانه سریزدی*** (مسجد حظیره)، یزد ـ ایران، سیّد جعفر حسینی اشکوری، مجمع ذخائر اسلامی، ۱۴۲۶ ق ـ ۱۳۸۴ ش.

۵۵. ***فهرست نسخه‌های خطّی مرکز احیاء میراث اسلامی***، قم ـ ایران، سیّد احمد اشکوری.

۵۶. ***فهرست نسخه‌های عکسی مرکز احیاء میراث اسلامی***، قم ـ ایران، سیّد جعفر حسینی اشکوری و سیّد صادق حسینی اشکوری.

۵۷. ***فهرست نسخه‌های خطّی کتابخانهٔ عمدة العلماء کلب حسین*** ـ لکهنو ـ دستنوشت مجمع ذخائر اسلامی. با سپاس از مسؤول آن مرکز، محقّق گرامی جناب سیّد صادق حسینی اشکوری که دستنوشت آن مرکز را در اختیارم قرار دادند.

۵۸. ***فیلسوف شیرازی در هند***، اکبر ثبوت، تهران، مرکز بین المللی گفتگوی تمدنها با همکاری انتشارات هرمس، ط ۱، ۱۳۸۰.

۵۹. ***الکرام البررة من طبقات أعلام الشیعة***، محمّد محسن، آقا بزرگ الطهرانی (م ۱۳۸۹)، تحقیق و إضافات: عبد العزیز الطباطبائی، مشهد الرضوی، دار المرتضی، ۱۴۰۴ هـ.

* ***الکرام البررة*** (القسم الثالث)، ت: حیدر محمّد علی البغدادی، خلیل النایفی، قم، مؤسّسة الامام الصادق علیه السلام، ط ۱، ۱۴۲۷ هـ.

۶۰. ***کشف الحجب والأستار***، السیّد اعجاز حسین بن محمّد قلی کنتوری (م ۱۲۸۶)، قم، مکتبة آیة الله المرعشی، ط ۲، ۱۴۰۹ هـ.

۶۱. *کشف الرموز*، زین الدین أبو علی الحسن بن ابی طالب الیوسفي، الفاضل الآبی (م ۶۹۰) ت: علی پناه اشتهاردی و حسین یزدی، قم، مؤسّسة النشر الإسلامی، ۱۴۰۸.

۶۲. *کشف الغمّة في معرفة الأئمّة*، علی بن عیسی الإربلی (م ۶۹۲)، ت: علی آل کوثر، علی الفاضلی، مرکز الطباعة والنشر للمجمع العالمی لأهل البیت علیهم‌السلام، ط ۱، ۱۴۲۶ه.

۶۳. *کمال الدین وتمام النعمة*، محمّد بن علی ابن بابویه، الشیخ الصدوق (م ۳۸۱)، ت: علی اکبر الغفّاری، قم، مؤسّسة النشر الإسلامی، ط ۱، ۱۳۸۱ه. ش.

۶۴. *کنز الفوائد*، محمّد بن علی بن عثمان الکراجکی (م ۴۴۹)، قم، مکتبة المصطفوی، ط ۲، ۱۳۶۹ ه. ش، افست از چاپ سنگی.

۶۵. *گنجینهٔ خطّی و هنری تالپوران*، قاسم صافی، مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان، ۱۳۸۳ ه. ش ـ ۱۴۲۶ه. ق ـ ۲۰۰۵م.

۶۶. *لسان العرب*، محمّد بن مکرم بن منظور المصری (م ۷۱۱)، قم، نشر أدب الحوزة، ۱۴۰۵ ه. ق ـ ۱۳۶۳ه. ش، بالأُوفست.

۶۷. *الکنی والألقاب*، الشیخ عبّاس القمی (م ۱۳۵۹)، طهران، مکتبة الصدر.

۶۸. *الکواکب المنتشرة من طبقات أعلام الشیعة*، محمّد محسن، آغا بزرگ الطهرانی (م ۱۳۸۹)، تحقیق و اضافات: علی نقی منزوی، تهران، مؤسّسة انتشارات و چاپ دانشگاه تهران، ط ۱، ۱۳۷۲ه. ش.

۶۹. *محاسبة النفس*، تقی‌الدین ابراهیم الکفعمی (م ۹۰۵؟)، ت: فارس الحسّون، قم، مؤسّسة قائم آل محمّد «عج»، ط ۱، ۱۴۱۳ه. ق.

۷۰. *مرآة الشرق*، محمّد امین الإمامی الخوئی (م ۱۳۶۷)، ت: علی الصدرائی الخوئی، قم، مکتبة آیة الله المرعشی النجفی، ط ۱، ۱۴۲۷ه. ق ـ ۱۳۸۵ه. ش ـ ۲۰۰۶م.

۷۱. *مرآة العلوم* (فهرست دستی نسخه‌های خطّی مخزونهٔ خدابخش لائبریری، پتنه)، مولوی عبدالمقتدر، ناشر: خدابخش اورینتل پبلک لائبریری، پتنه، اشاعت ثانی: ۲۰۰۶.

۷۲. *المستقصی في أمثال العرب*، محمود بن عمر الزمخشری (م ۵۳۸)، بیروت، دار الکتب العلمیة، ط ۲، ۱۴۰۸ه.

۷۳. *المصنَّف*، ابن شیبة الکوفی (م ۲۳۵) ت: سعید اللحام، بیروت، دارالفکر، ط ۱، ۱۴۰۹ ـ ۱۹۸۹م.

٧۴. *مطارح الأنظار*، الميرزا ابو القاسم الطهرانی (م ١٢٩٢)، تحقيق: علی الفاضلی، تهران، معهد الإمام الخمينی والثورة الإسلامية للتحقيق والدراسات العليا، ط ١، ١٣٨۶ هـ. ش ـ ١۴٢٨ هـ. ق.

٧۵. *مطلع انوار* (احوال دانشوران شيعهٔ پاكستان و هند)، سيّد مرتضی صدر الأفاضل (م ١۴٠٧)، ترجمه به فارسی: دكتر محمّد هاشم، مشهد، بنياد پژوهشهای اسلامی آستان قدس رضوی ـ ع ـ، ط ١، ١٣٧۴ هـ. ش.

٧۶. *معجم التراث الكلامی*، تأليف اللجنة العلمية فی مؤسّسة الإمام الصادق عليه‌السلام، باشراف آية الله جعفر السبحانی، قم، مؤسّسة الإمام الصادق عليه‌السلام، ط ١، ١۴٢٣ هـ. ق.

٧٧. *المعجم الوسيط*، ابراهيم مصطفی و احمد حسن الزيّات و حامد عبدالقادر و محمّدعلی النجّار، استانبول، دار الدعوة.

٧٨. *مفتاح الكنوز الخفية* (دستی فهرست عربی مخطوطات مخزونه خدابخش لائبريری، پتنه)، مولوی عبد الحميد، ناشر: خدابخش اورينتل پبلک لائبريری، پتنه.

٧٩. *نجوم السماء*، ميرزا محمّد علی كشميری (م ١٣٠٩)، ت: مير هاشم محدّث، سازمان تبليغات اسلامی، شركت چاپ و نشر بين الملل، ط ٢، ١٣٨٧.

٨٠. *نزهة الخواطر وبهجة المسامع والنواظر* (طبقات تراجم علماء الهند وأعيانها)، عبد الحی بن فخر الدين الحسنی (م ١٣۴١)، حيدر آباد الدكن، الهند، دائرة المعارف العثمانية، جلد ٧، ١٣٩٩ هـ ـ ١٩٧٩ م، جلد ٨، ١۴٠٢ هـ ـ ١٩٨١ م.

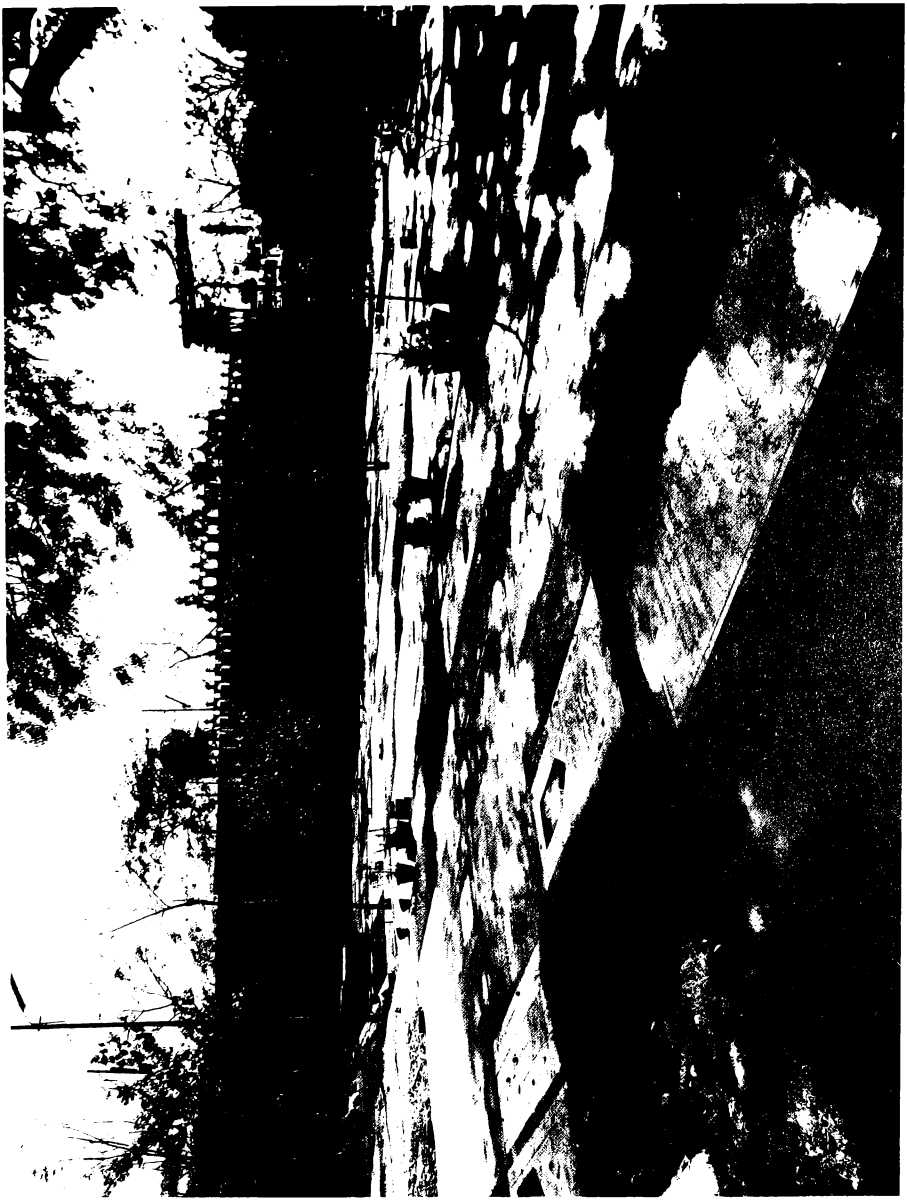
٨١. *نقباء البشر من طبقات أعلام الشيعة*، محمّد محسن، آقا بزرگ الطهرانی (م ١٣٨٩)، إضافات: السيّد عبد العزيز الطباطبائی، مشهد الرضوی، دار المرتضی، ١۴٠۴ هـ.

٨٢. *الوافی بالوفيات*، صلاح الدين خليل بن ايبك الصفدی (م ٧۶۴)، ت: احمد الارناؤوط و تركی مصطفی، بيروت، دار إحياء التراث.

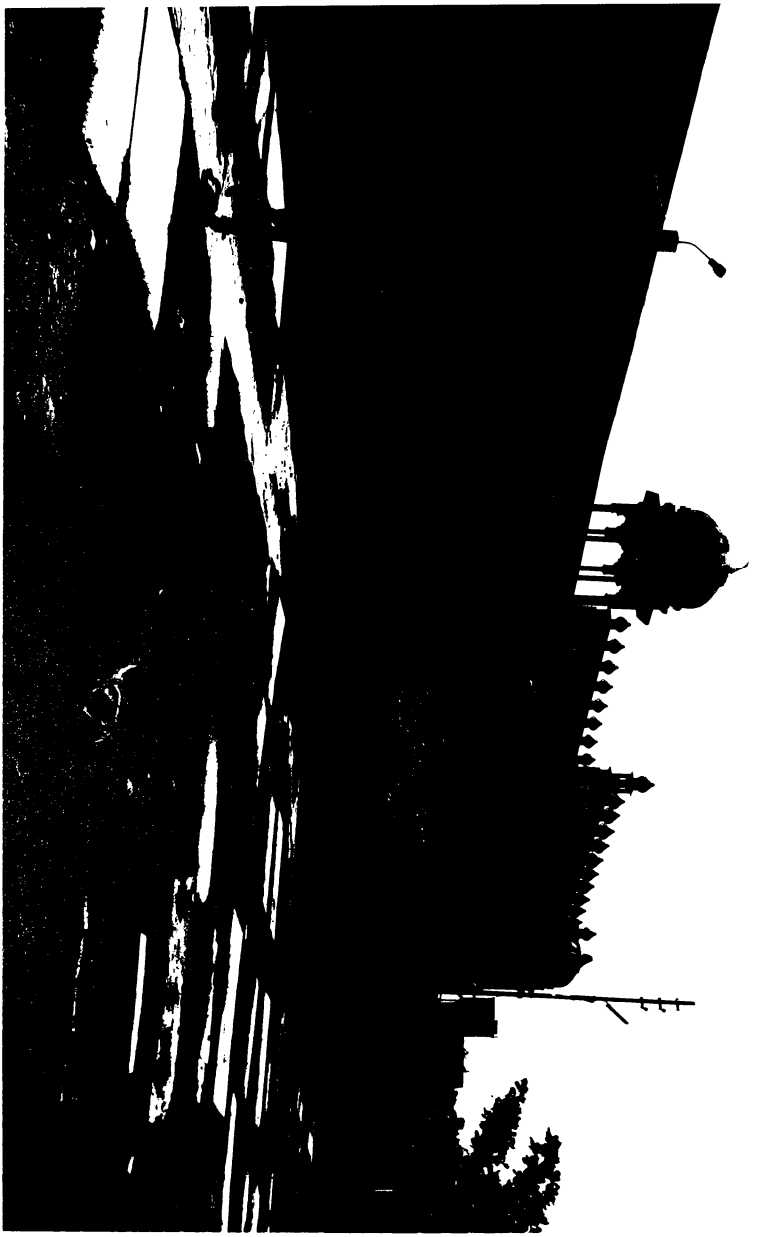
٨٣. *وفيات الأعيان وأنباء أبناء الزمان*، احمد بن محمّد ابن خلّكان (م ۶٨١)، ت: احسان عبّاس، بيروت، دار الكتاب العربی، ط ١، ١۴٠٧ هـ. ـ ١٩٨٧ م.

٨۴. *يتيمة الدهر*، ابو منصور عبد الملك الثعالبی (م ۴٢٩)، ت: مفيد محمّد قمحية، بيروت، دار الكتب العلمية، ط ١، ١۴٠٣ هـ. ـ ١٩٨٣ م.





حسینیه سیّد دلدار علی غفرآن مآب - لکهنو



حسینیه سیّد دلدار علی غفرآن مآب - لکھنو

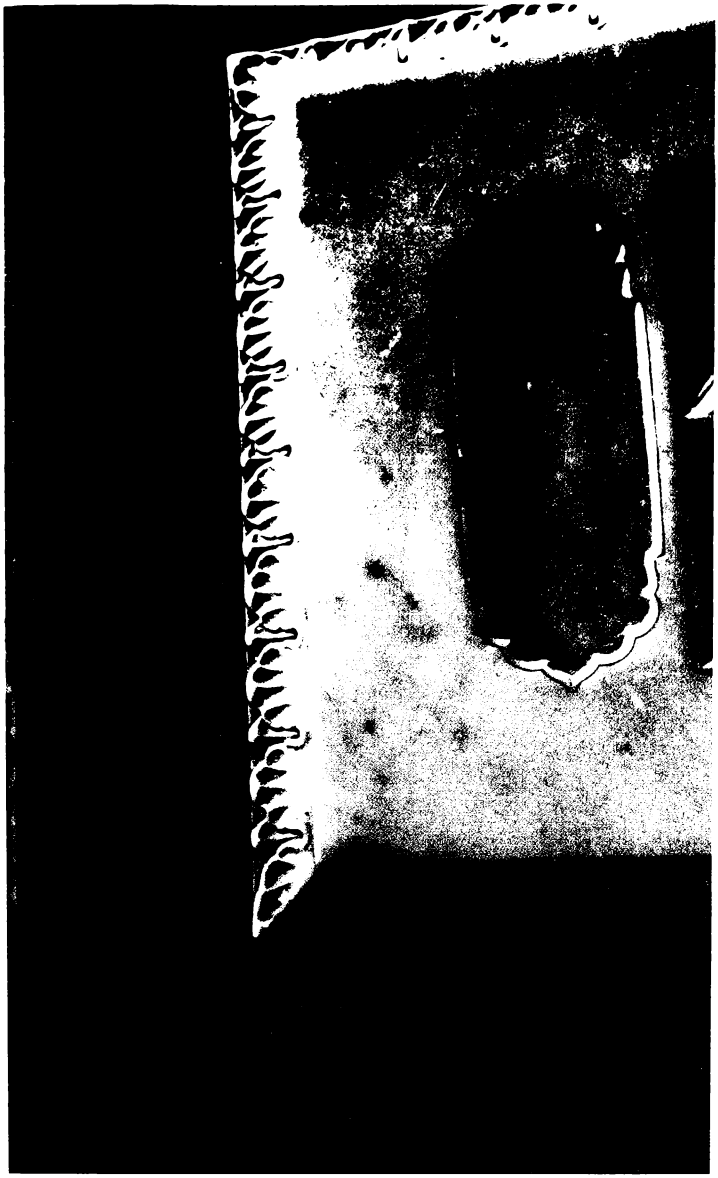

مجدد الشریعۃ محی الملۃ
آیۃ اللہ العظمیٰ
سید دلدار علی علیہ الرحمۃ نقوی
ولادت
۱۷ ربیع الثانی سنہ ۱۱۶۶ھ
وفات
۱۹ رجب المرجب سنہ ۱۲۳۵ھ
تعمیر اوّل حسینیہ سنہ ۱۲۲۷ھ



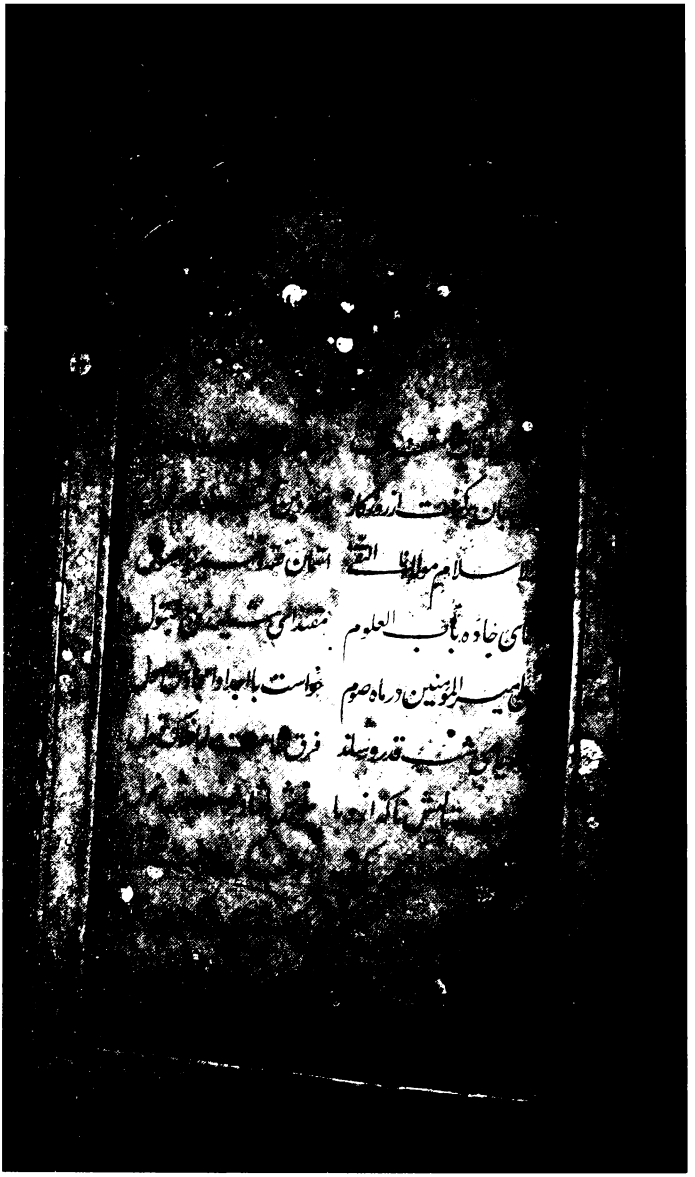
سنگ مزار سیّد دلدار علی غفرآن مآب



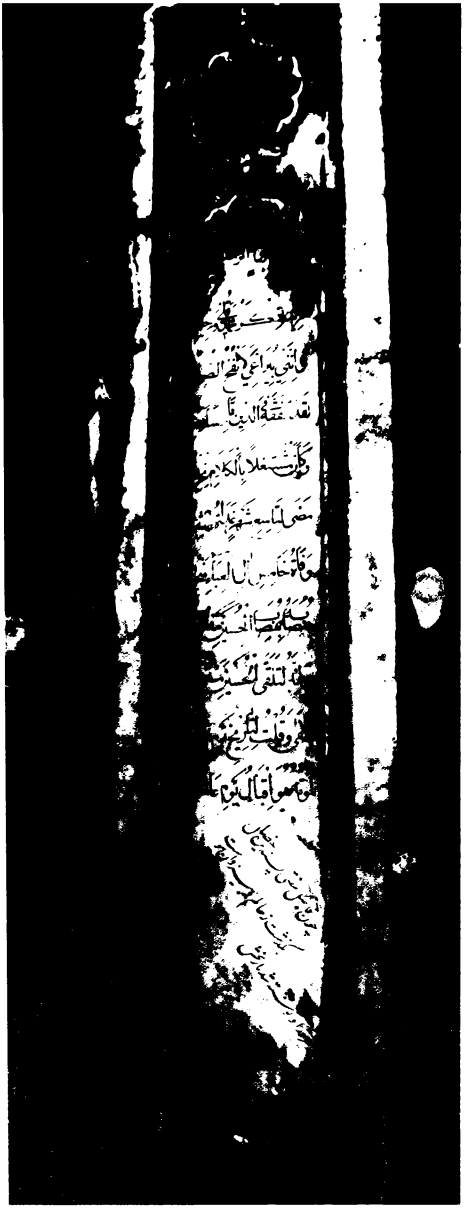
سنگ مزار زوجه سید دلدار علی



مزار سيّد العلماء سيد حسين



سنگ مزار ممتاز العلماء



سنگ مزار مفتی محمّد قلی کنتوری والد صاحب عَبقات الأنوار



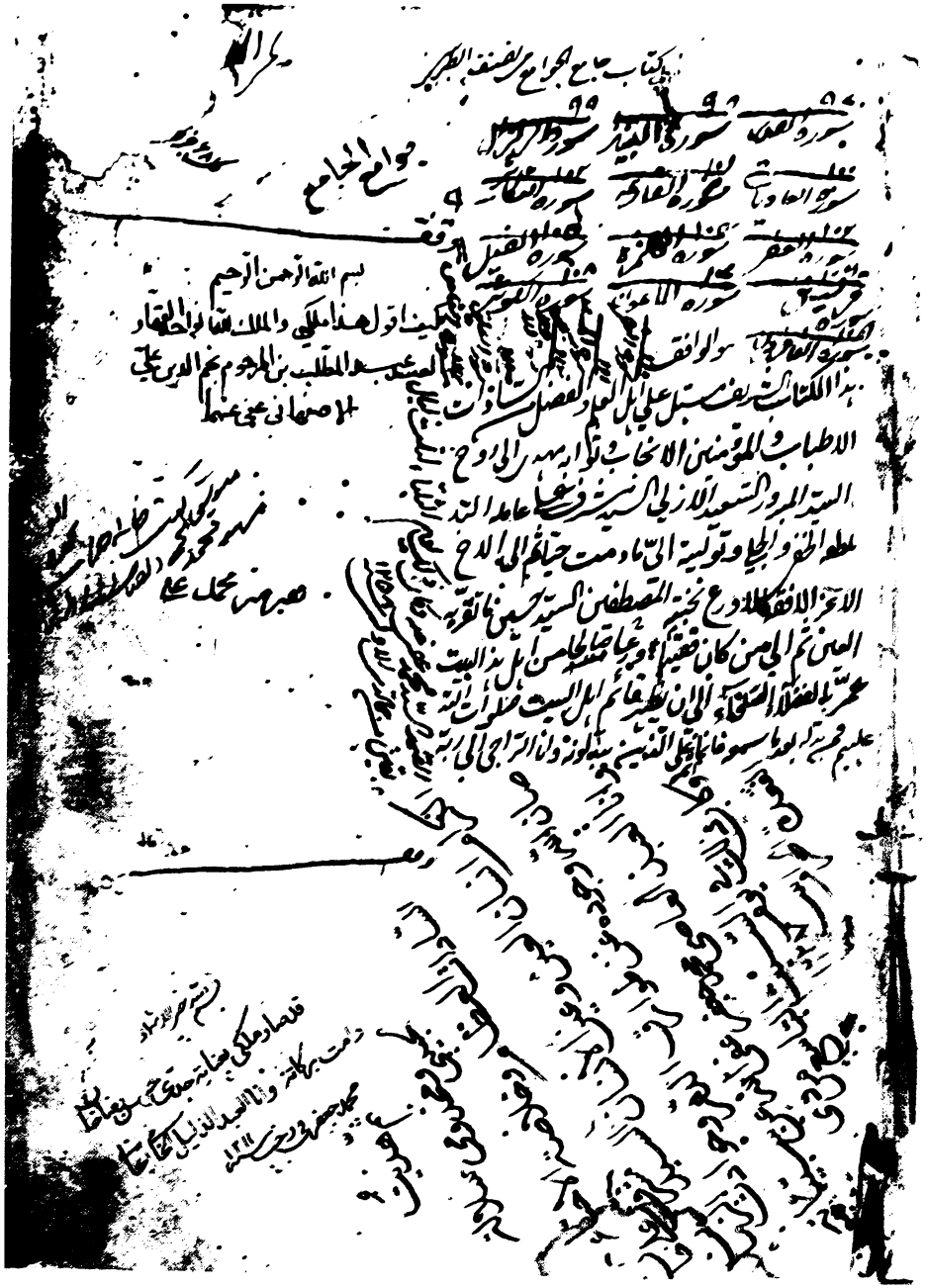
مزار مفتی محمّد عبّاس شوشتری جزائری

پشت برگ



به قواعد الاحكام توسط سلطان العلماء به برادرش سيّد العلماء در ذيل هبه نامه مهر سلطان العلماء و مهر سيّد العلماء و دو مهر از ممتاز العلماء.

الله وبالله قد وهبت هذا الكتاب المستطاب للأخ الأعزّ الأوحد... الزكي المتوقّد، الفائز بدرجة الاجتهاد، ائز قصب السبق في مضامير الصلاح والسداد، زبدة المصطفين (ظ) أخي السيّد حسين... ... تقرّبه العين ه المستعان. (كتابخانه ممتاز العلماء لكهنو)



پشت برگ اوّل تفسیر جوامع الجامع طبرسی

»
بالای صفحه:
وقف نامه سلطان العلماء، و در ذیل صفحه تملّک محمّد جعفر نوادهٔ نَوّاب حسن رضا خان، و هدیهٔ آن توسط همان محمّد جعفر به مشرّف علی خان.

هوالواقف

هذا الكتاب الشريف مسبّل على أهل العلم و الفضل من السادات الأطياب والمؤمنين الأنجاب، وثوابه مُهدي إلى روح السيّد المبرور، السعيد الأزلي السيّد مشرّف علي - عامله الله بلطفه الخفي و الجلي - و توليته إلىّ مادمت حيّاً، ثمّ إلى الأخ الأعزّ الأفقه الأورع، نخبة المصطفين السيّد حسين ما تقرّبه العين، ثمّ إلى من كان ورعاً صالحاً فقيهاً من أهل هذا البيت - عمّر بالفضلاء الصلحاء إلى أن يظهر قائم أهل البيت صلوات الله عليهم فمن بدّله بعد ماسمعه فانّما إثمه على الذين يبدّلونه. و أنا الراجي إلى ربّه الصمد السيّد محمّد - عفي عنه. وكان ذلک يوم الثلثاء لثلاث ليال بقين من جمادى الأولى سنة ١٢٥٨.

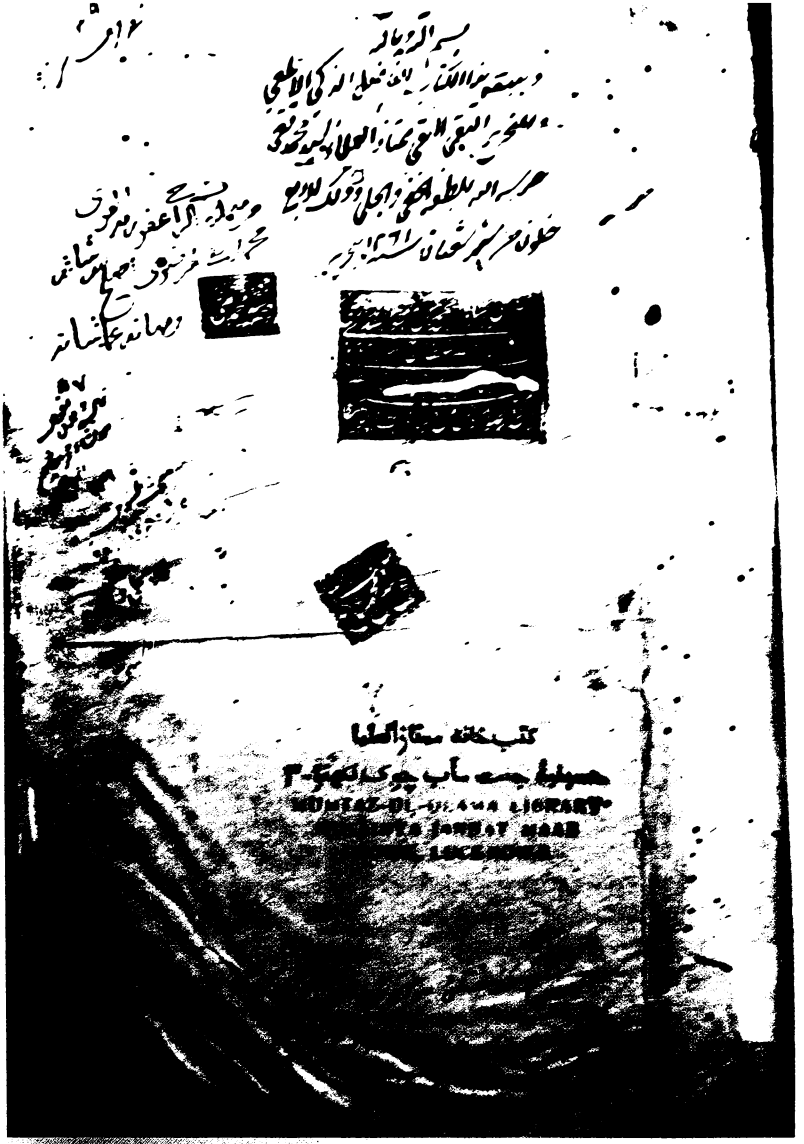
ذیل صفحه:

بسم الله خير الأسماء

قد صار ملكى بعناية جدّي حسن رضا خان - دامت بركاته - وأنا العبد الذليل الخاطي الجاني محمّد جعفر في رجب سنة ١٢١١.

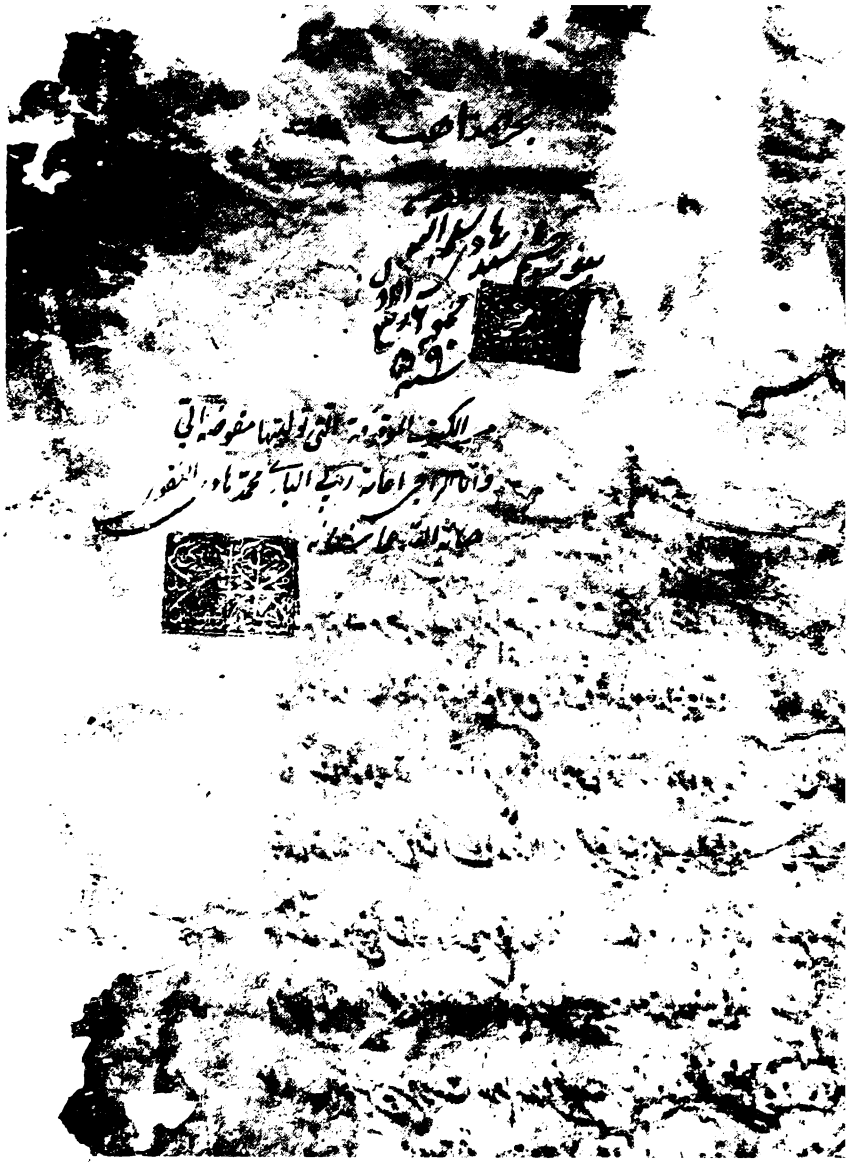
در ذیل عبارت فوق:

ثمّ هديتُ لحبيبي و مخدومي، سلالة السادات العظام و خلاصة الأحبّاء الكرام،إنسان العين و عين الإنسان السيّد مشرّف علي خان - صان الله وجوده عن طوارق الدّهر وحوادث الزّمان. وأنا العبد العاصي محمّد جعفر عفا الله عن سيّئاته. وكان ذلک في يوم السبت التاسع من ذي القعدة الحرام سنة ١٢٢٧.



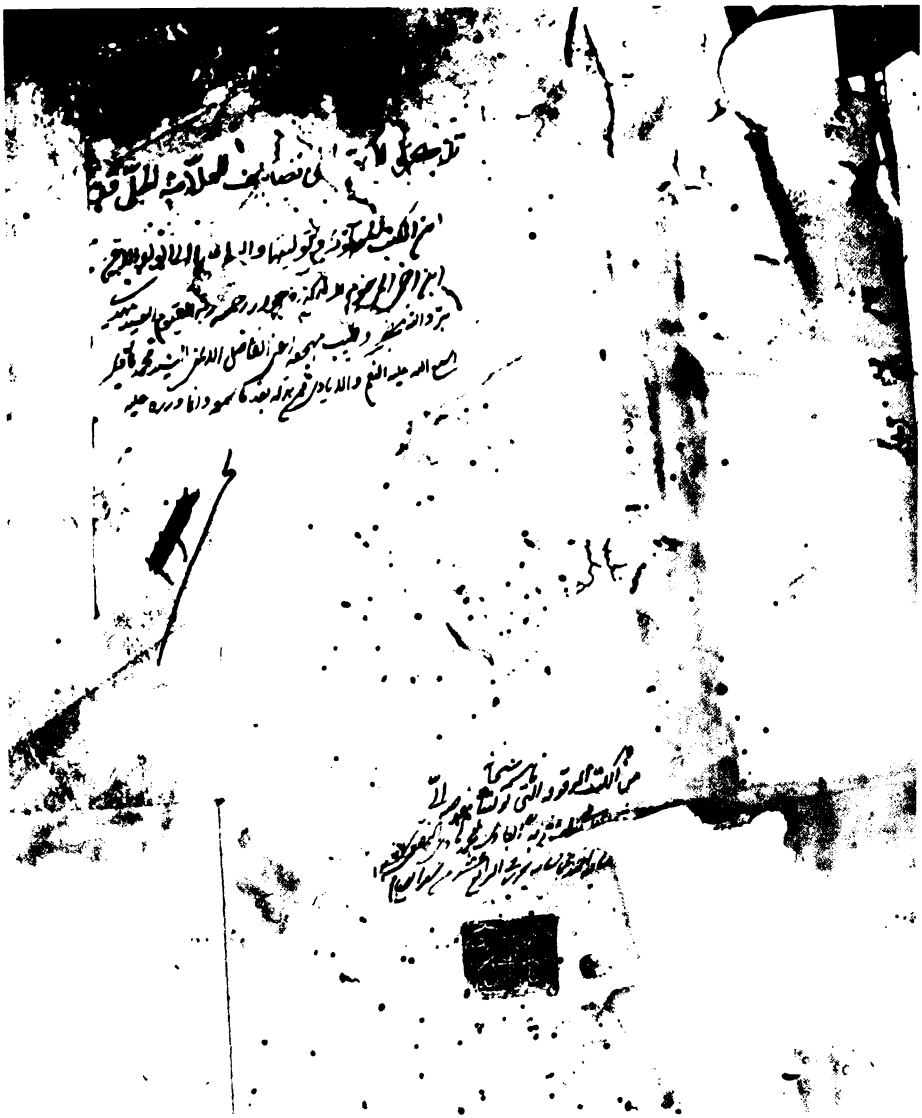
هبه نامه سلطان العلماء برای ممتاز العلماء با مهر او و در حاشیه تملک ممتاز العلماء با مهر وی. نگ: تذکرة العلماء، ص ۳۴۰

(کتابخانه ممتاز العلماء)



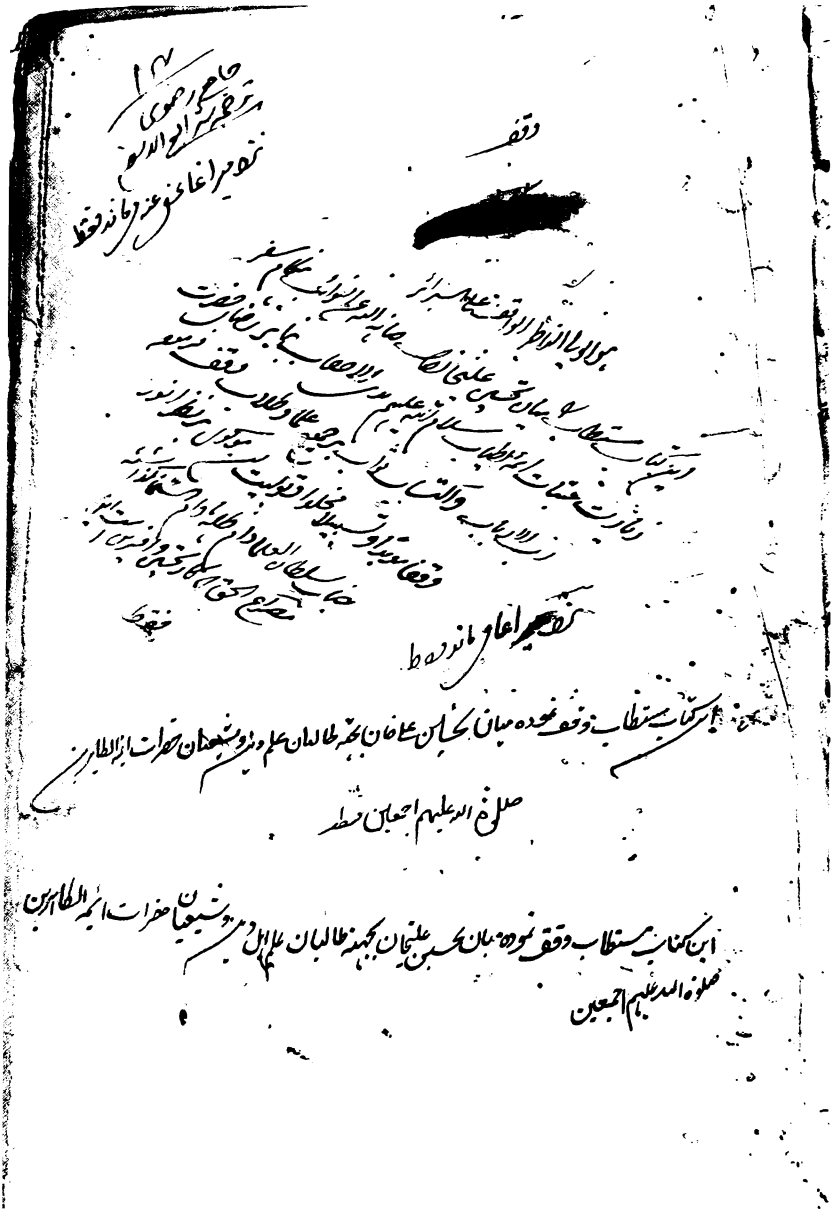
ثت بركه اوّل بحرالمذاهب هبه آن توسط سلطان العلماء سيّد محمّد به عمدة العلماء سيّد محمّد هادى.

به نور چشم سيّد هادى سلّمه الله. جمعه ۶ ربيع الأول ۵۹ ۱۲].
لطان العلماء: سيّد محمّد ۱۲۲۹
وشته عمدة العلماء: من الكتب الموقوفة التي توليتها مفوّضة إليّ وأنا الراجي أعانه ربّي الباري محمّد هادي النقوي صانه
شانه
دة العلماء: السيّد محمّد هادى بن السيّد مهدى نقوى

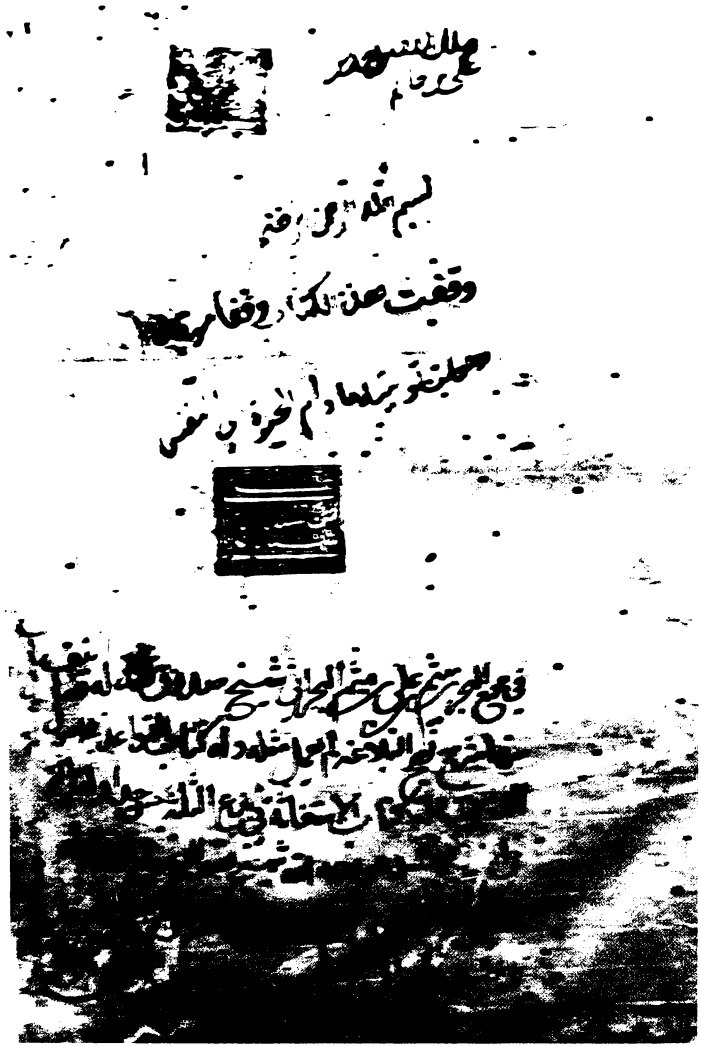


پشت برگ اوّل تذكرة الفقهاء از كتب موقوفه كه توليت آن با عمدة العلماء است.

بالای صفحه (ظاهراً خطّ سلطان العلماء):
من الكتب الموقوفة وتوليتها والنظر فيها إلى الولد الأعزّ ابن أخي المرحوم، الساكن في جوار رحمة ربّه القيّوم السيّد مهدي - برّد الله مضجعه و طيّب مهجعه - أعني الفاضل الألمعي السيّد محمد هادي - أسبغ الله عليه النعم و الأيادي - فمن بدّله بعد ما سمعه فإنّما وزره عليه.
پائين صفحه خطّ عمدة العلماء:
باسمه سبحانه. من الكتب الموقوفه التى توليتها مفوّضة إلىّ ... محمّد هادي النقوي - صانه الله عماشانه. حرّره في الرابع عشر من شهر الصيام سنة ١٢٦٦.

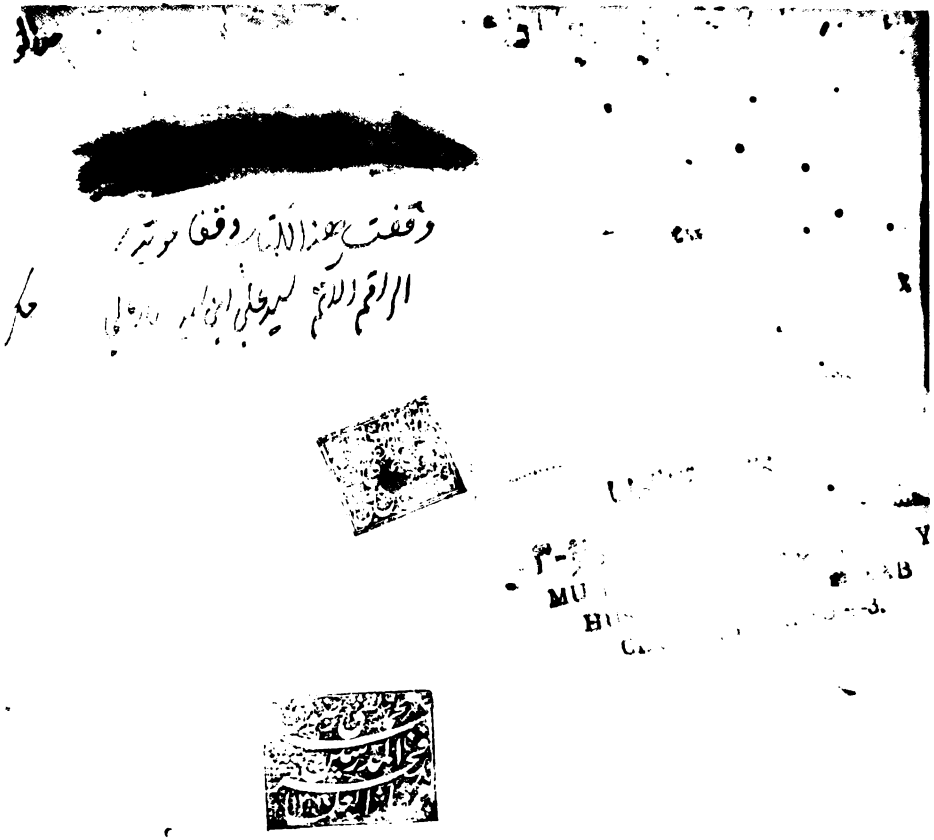


وقف کتاب جامع رضوی توسط میان تحسین علی خان و تولیت آن برای سلطان العلماء.



پشت برگ اوّل شرح نهج البلاغه ابن میثم بحرانی

وقفنامه سیّد علی بن سیّد دلدار علی و در ذیل مهر او، بالای صفحه مهر ممتاز العلماء مشهود است.
(کتابخانه ممتاز العلماء - لکهنو)



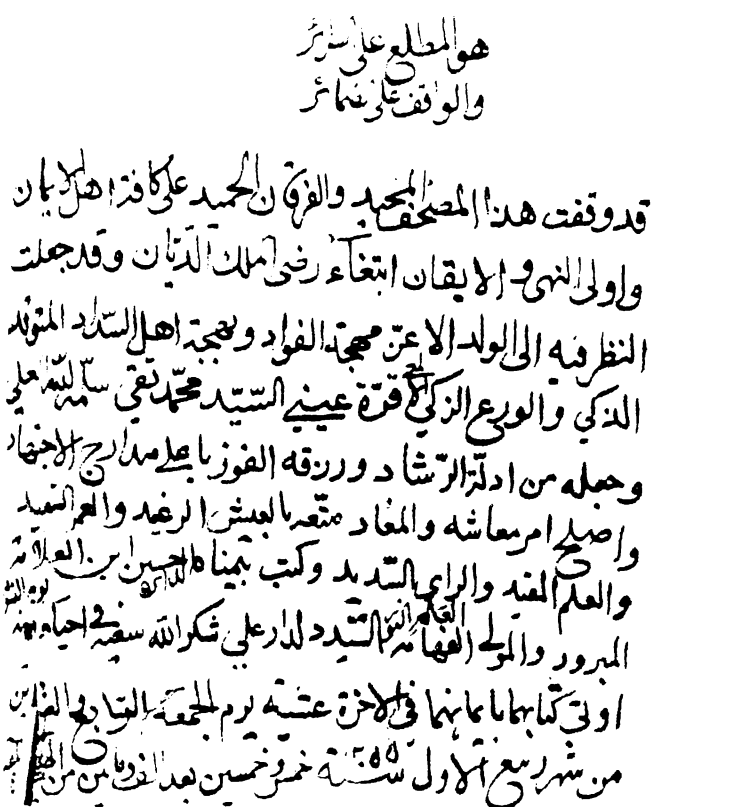
پشت برگ اوّل کتاب الحدائق الناضرة

وقفنامه سیّد علی بن سیّد دلدار علی، در ذیل دو مهر از ممتاز از العلماء. نقش مهر اول: لا إله إلا الملک الحقّ المبین عبده محمد تقی بن حسین بن علی. نقش مهر دوم: ممتاز العلماء فخر المدرسین محمد تقی رضوی. نگ: تذکرة العلماء، ص ۳۹۸.

(کتابخانه ممتاز العلماء- لکهنو)

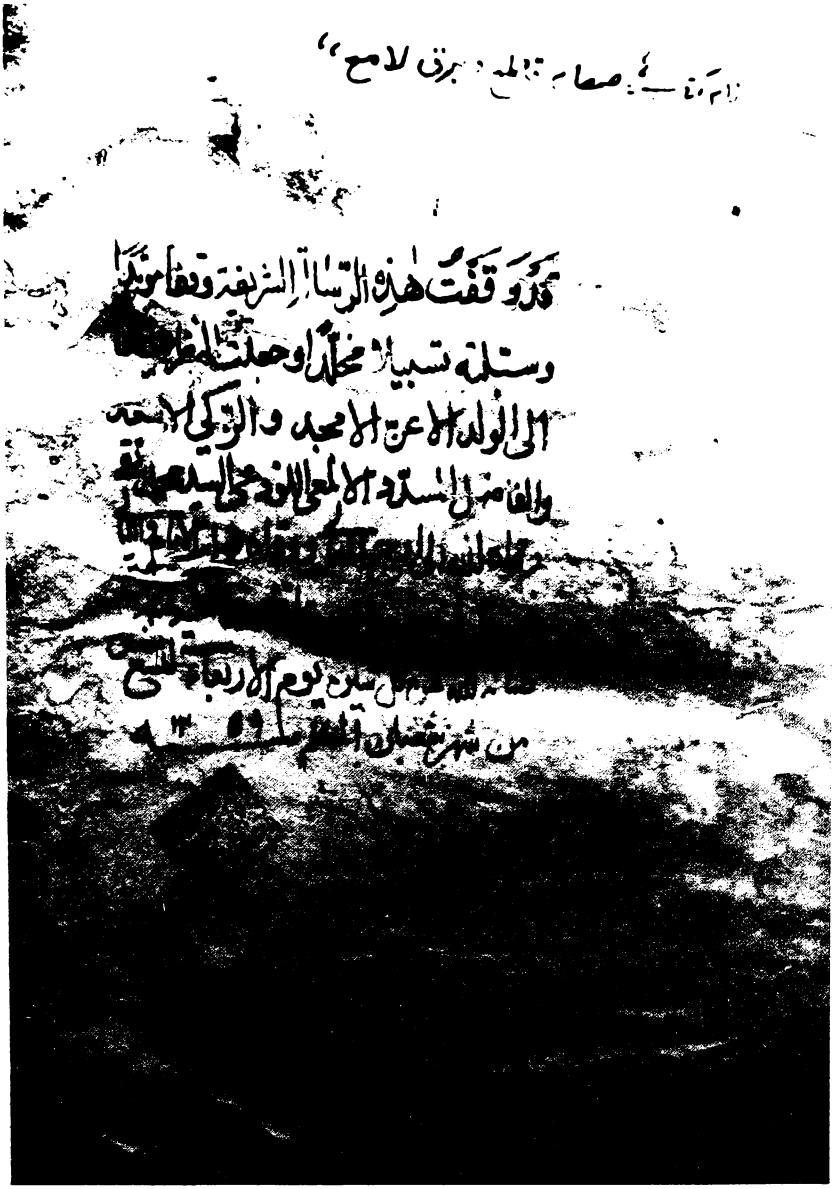
انجام قرآن کریم به خطّ سیّد العلماء

یکشنبه، ۲۵ جمادی الآخره
۱۲۴۶ (کتابخانه ممتاز العلماء - لکهنو)



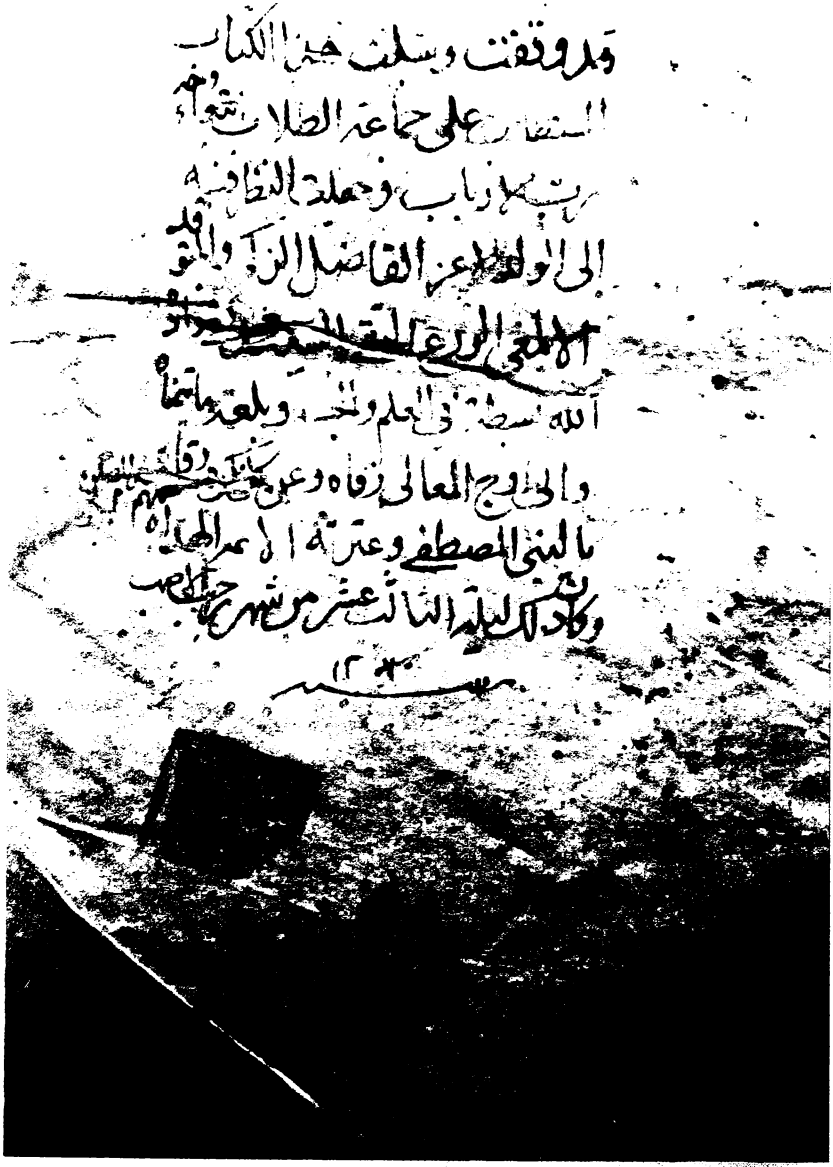
وقف نامه قرآن کریم، به خط سیّد العلماء و تولیت آن برای فرزندش ممتاز العلماء

(کتابخانه ممتاز العلماء)



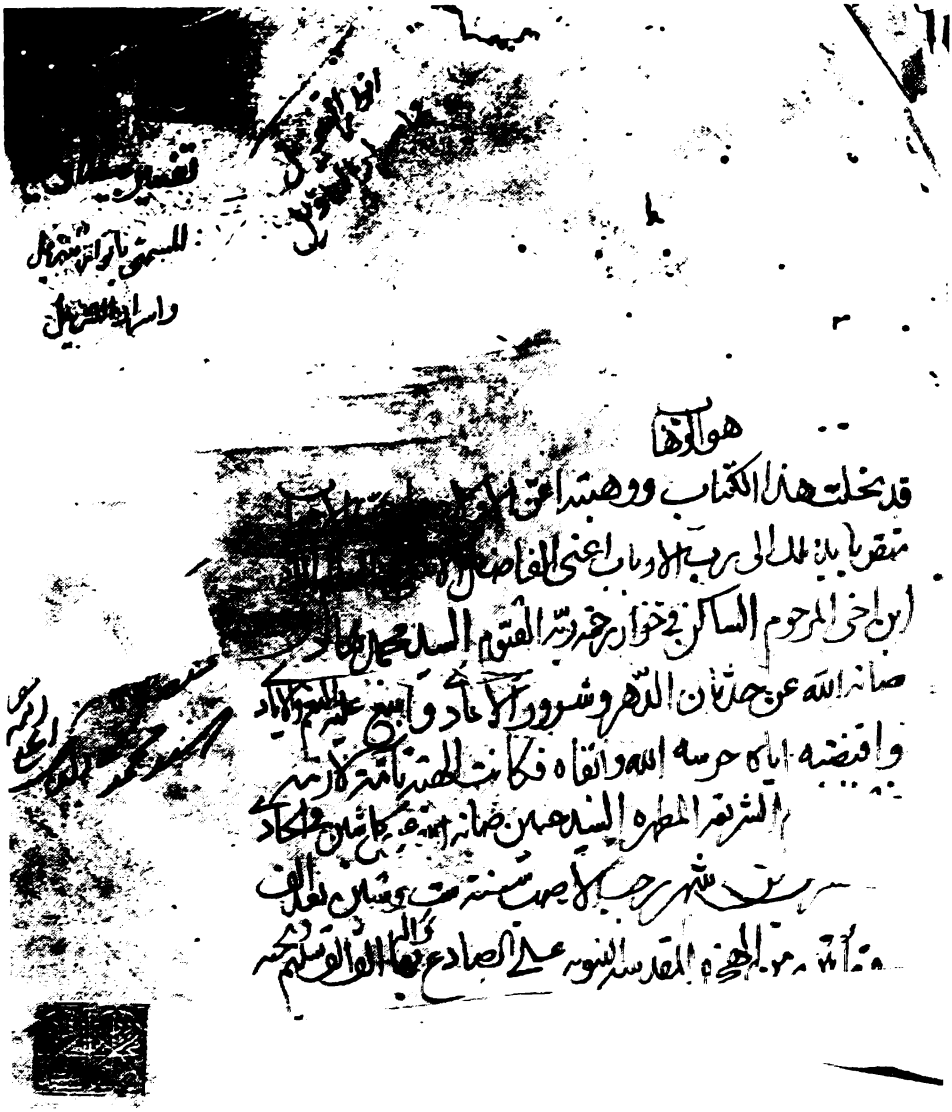
وقف نامه صمصام قاطع تألیف سلطان العلماء، توسط سیّد العلماء

وقف و ناظر بر وقف را فرزندش ممتاز العلماء قرارداده و در ذیل مهر ممتاز العلماء سیّد محمّد تقی مشهود است.
(کتابخانه ممتاز العلماء)



وقف نامه دیگری به خطّ سیّد العلماء که تولیت آن را برای فرزندش ممتاز العلماء قرار داده است.

(کتابخانه ممتاز العلماء - لکهنو)

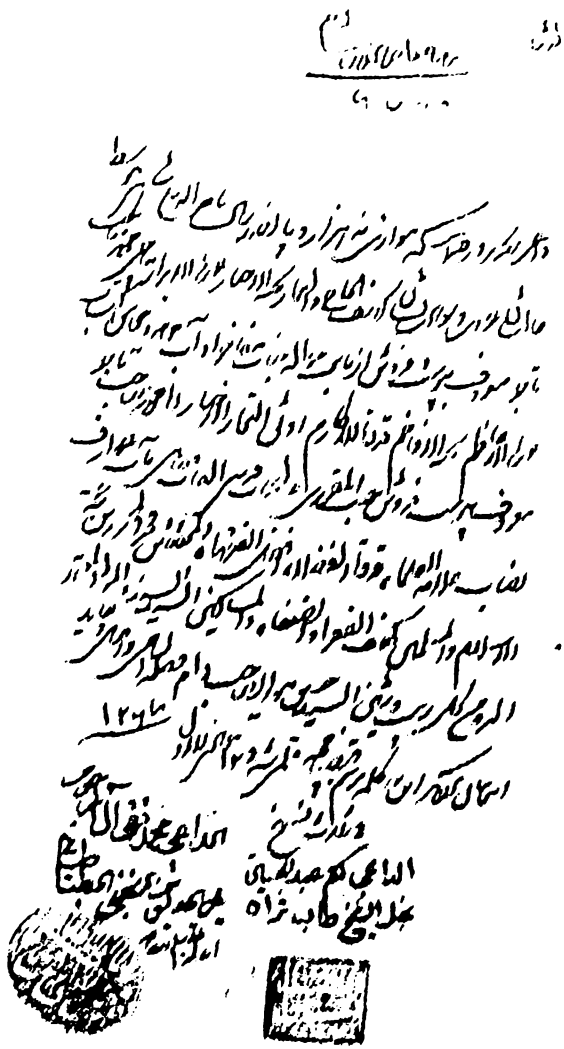


پشت برگ اوّل تفسیر بیضاوی (انوار التنزیل)

هبه کتاب توسط سیّد العلماء سیّد حسین به فرزند برادرش عمدة العلماء سیّد محمّد هادی،
مهر سیّد العلماء بر بالای صفحه و مهر عمدة العلماء بر پائین صفحه مشهود است.

هوالوهّاب

قد نحلت هذا الکتاب و وهبته أعزّ الأولاد و أحبّ الأحباب متقرّباً بذلک إلی ربّ الأرباب، أعني الفاضل الألمعي والعالم اللوذعي، ابن أخي المرحوم، الساکن في جوار رحمة ربّه القیّوم، السیّد محمّد هادی - صانه الله عن حدثان الدّهر وشرور الأعادي، وأسبغ علیه النعم والأیادي وأقبضته إیّاه، حرسه وأبقاه -، فکانت الهبة تامّه لازمة... الشریعة المطهّرة السیّد حسین - صانه الله عن کل شین - في الحادي والعشرین (ظ) من شهر رجب الأصبّ سنة ستّ وستین بعد ألف ومئتین من الهجرة المقدّسة النبویة علی الصادع بها وآله ألف ألف تسلیم وتحیّة.



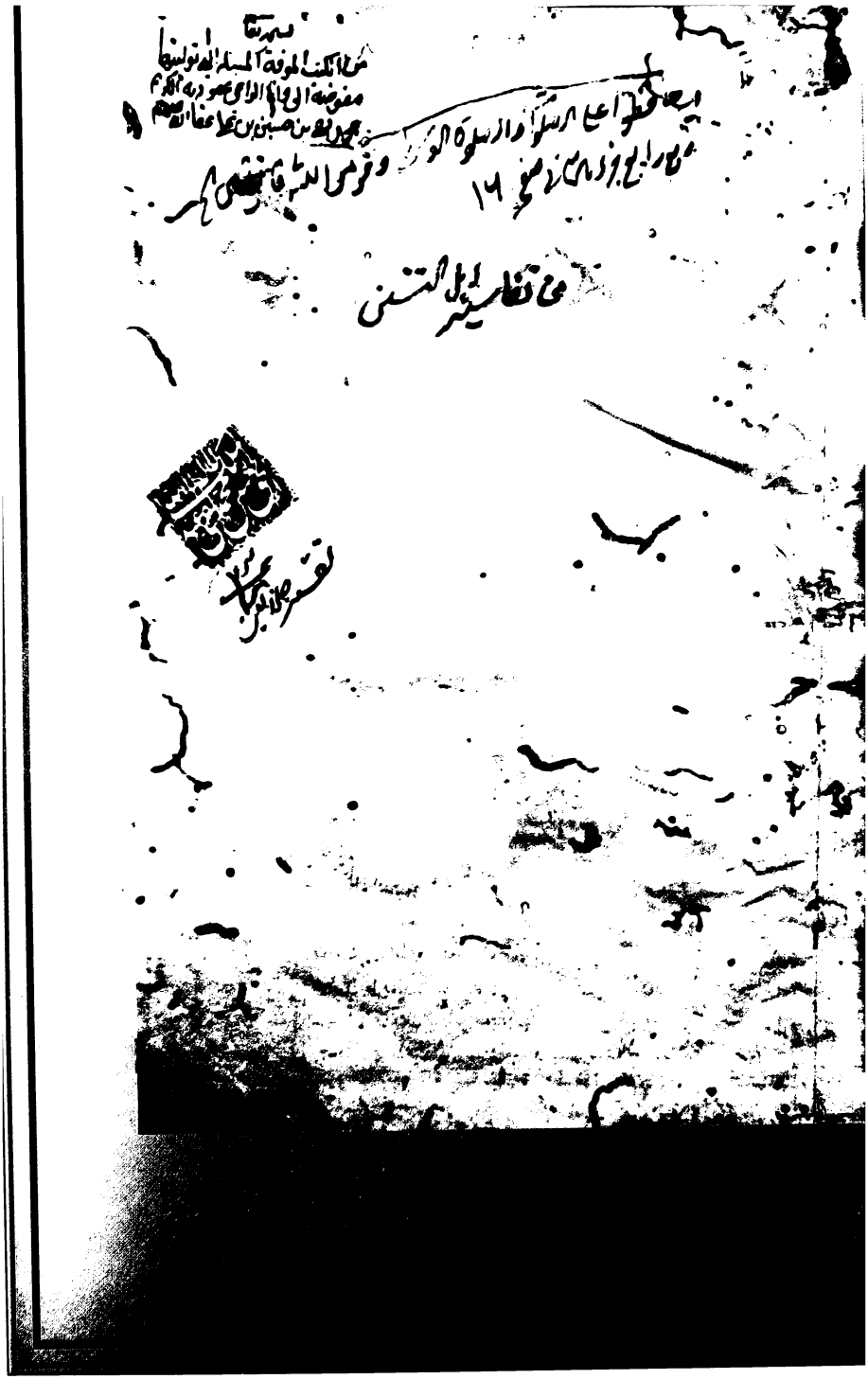
قبض نامچه ای مربوط به سیّد حسین سیّد العلماء

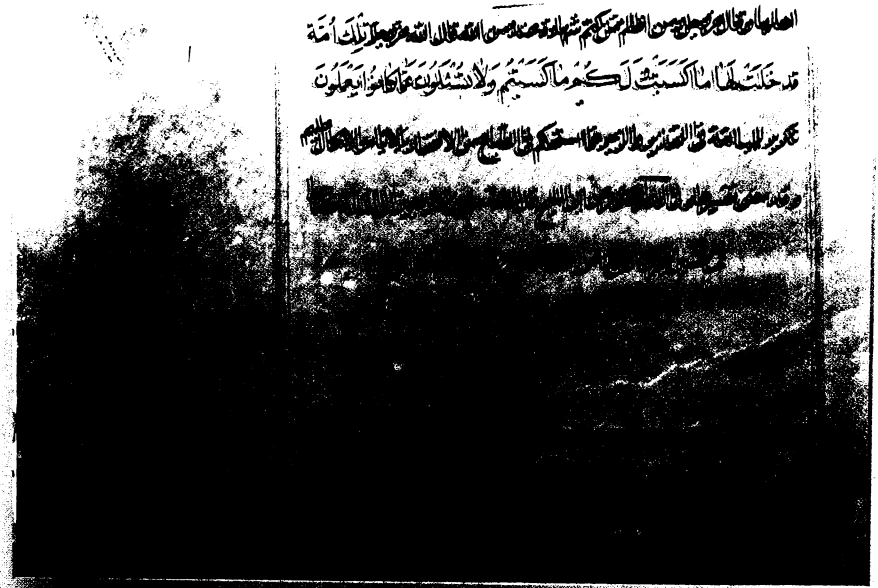
(کتابخانه ممتاز العلماء)



...امر الکلام.

...ی مشهور است

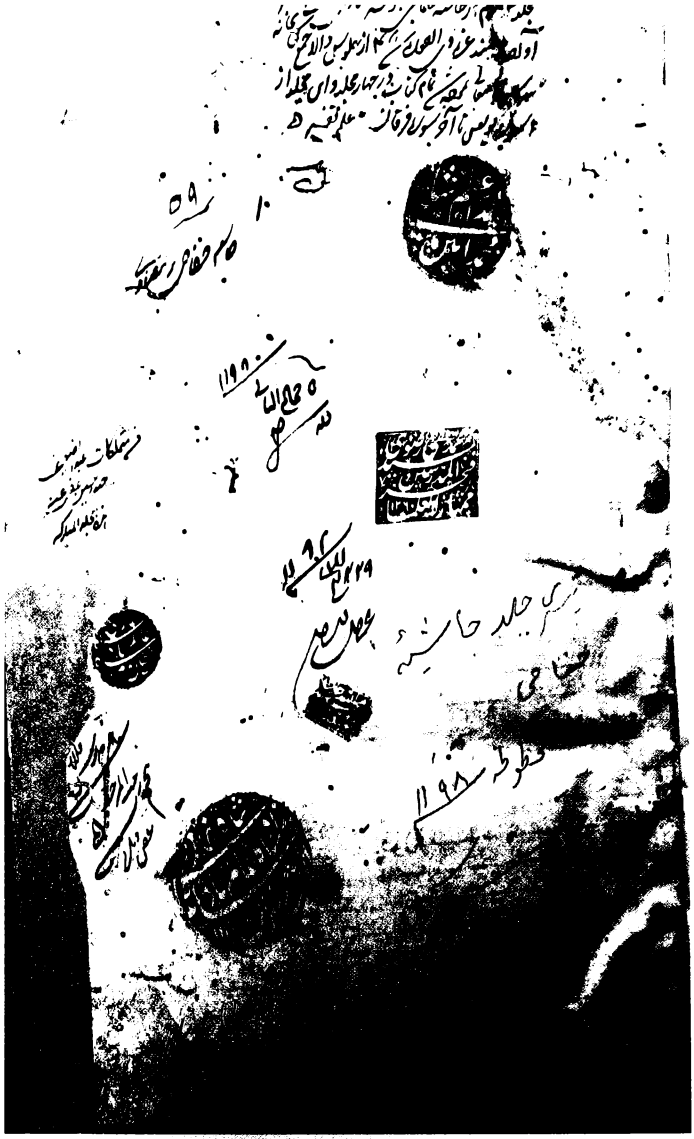






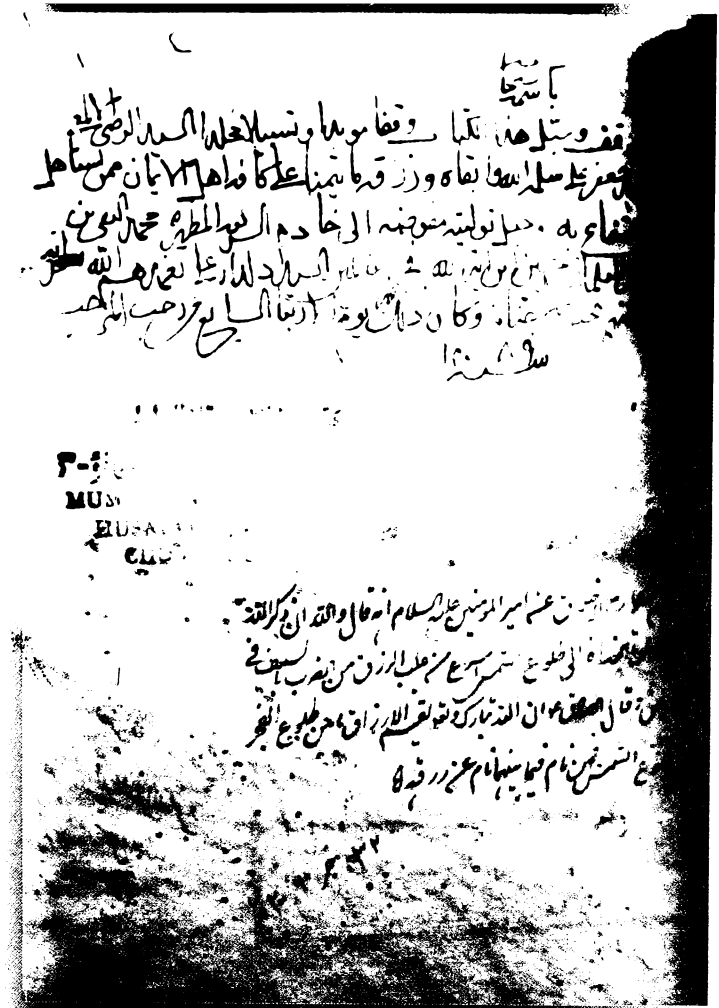
از کتب موقوفه ای که تولیت آن با ممتاز العلماء است خط او و مهر پدرش سیّد العلماء مشهود است.

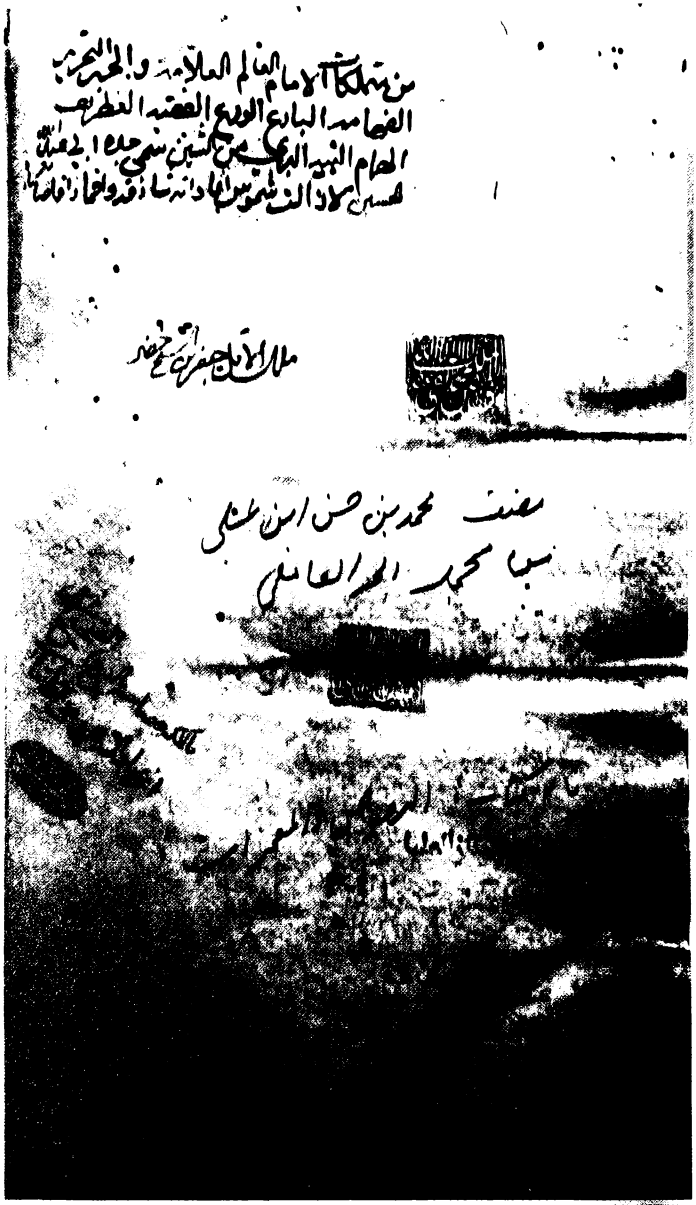
نقش مهر سیّد العلماء: «لا إله إلا الله عبده حسین بن علی».
(کتابخانه ممتاز العلماء - لکهنو)



پشت برگ نخستین حاشیه خفاجی بر تفسیر بیضاوی

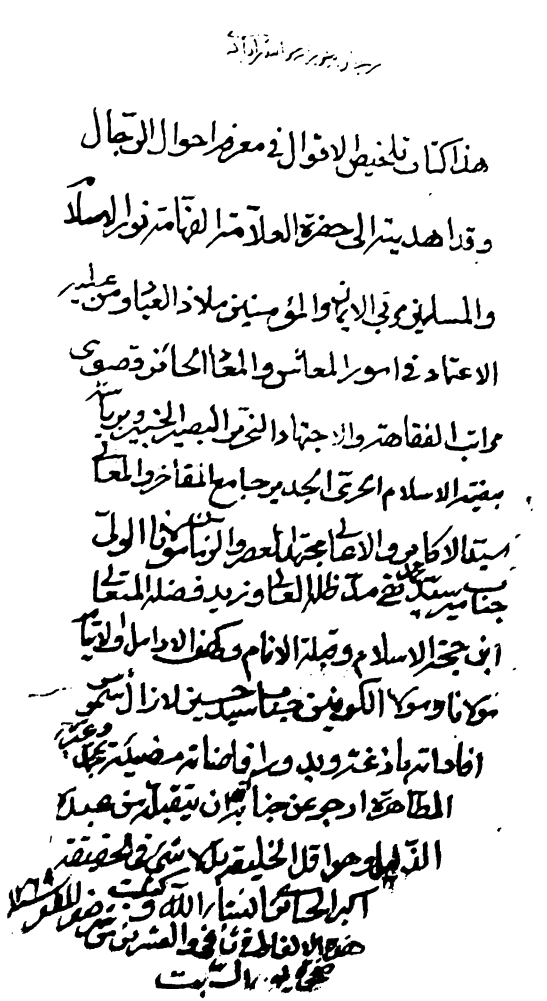
(کتابخانه ممتاز العلماء - لکهنو)





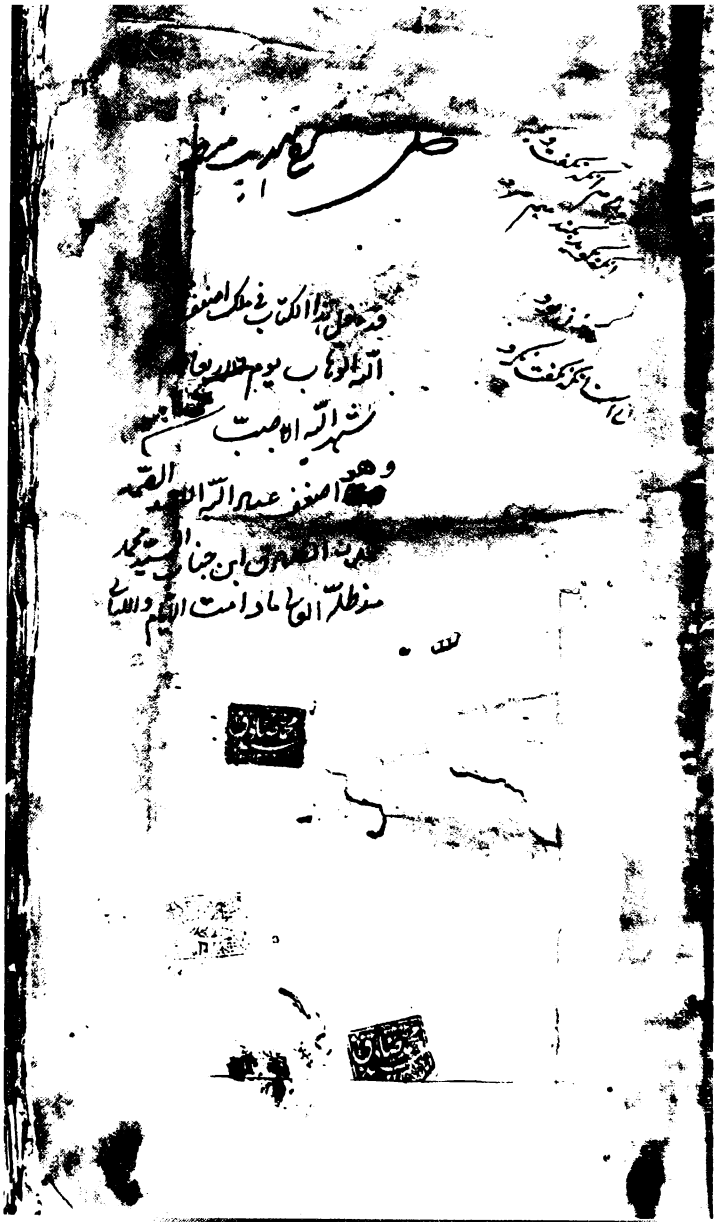
پشت برگ اوّل کتاب النصوص والمعجزات شیخ حر

مهر ممتاز العلماء بر بالای صفحه و در ذیل مهر سیّد العلماء و تملک شیخ جعفر کاشف الغطاء مشهود است.
(کتابخانه ممتاز العلماء - لکهنو)

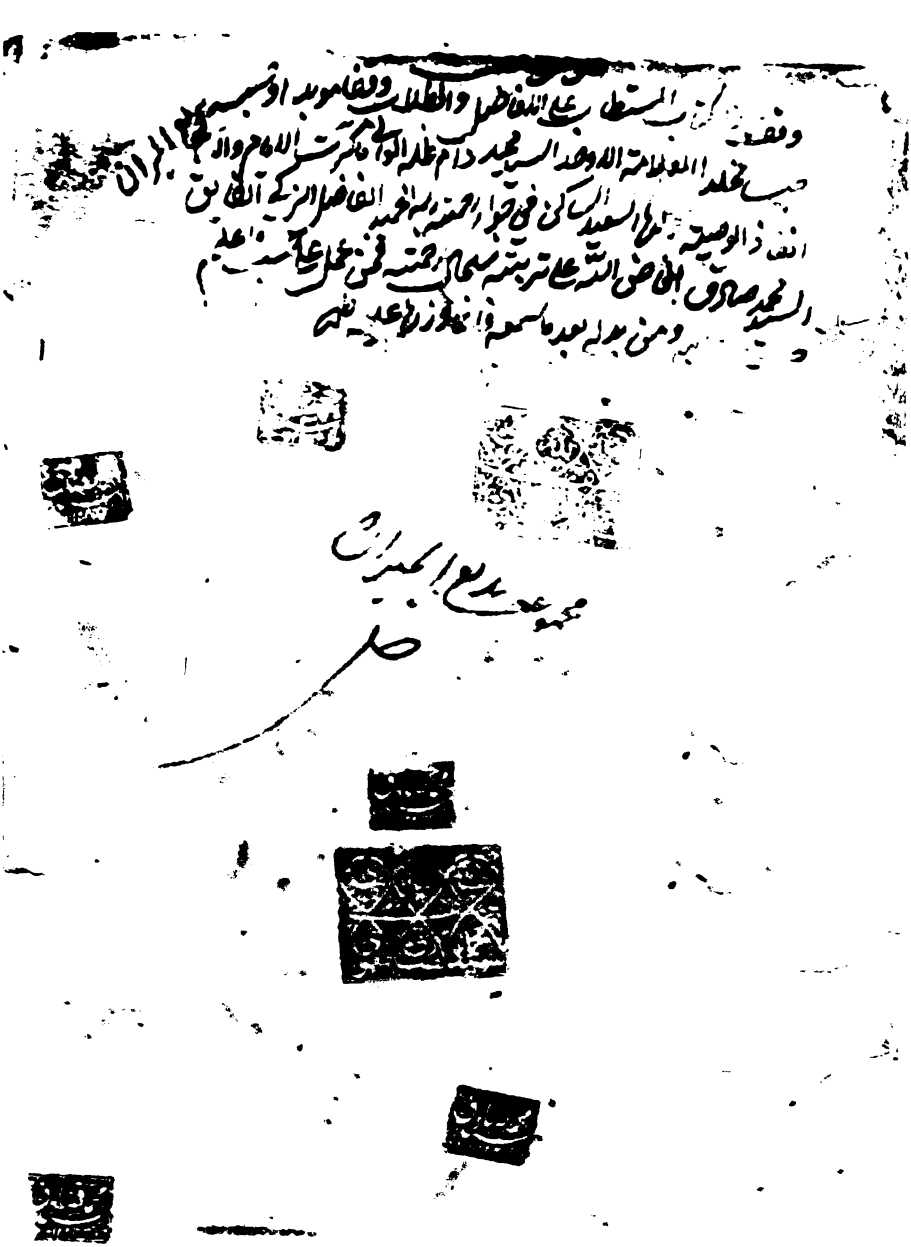


خط حائری بر «تخلیص الاقوال» که کتاب را به ممتاز العلماء اهدا کرده

(کتابخانه ممتاز العلماء - لکهنو)



پشت برگ [illegible] صادق بن سلطان العلماء



پشت برگ نخستین کتاب بدیع المیزان

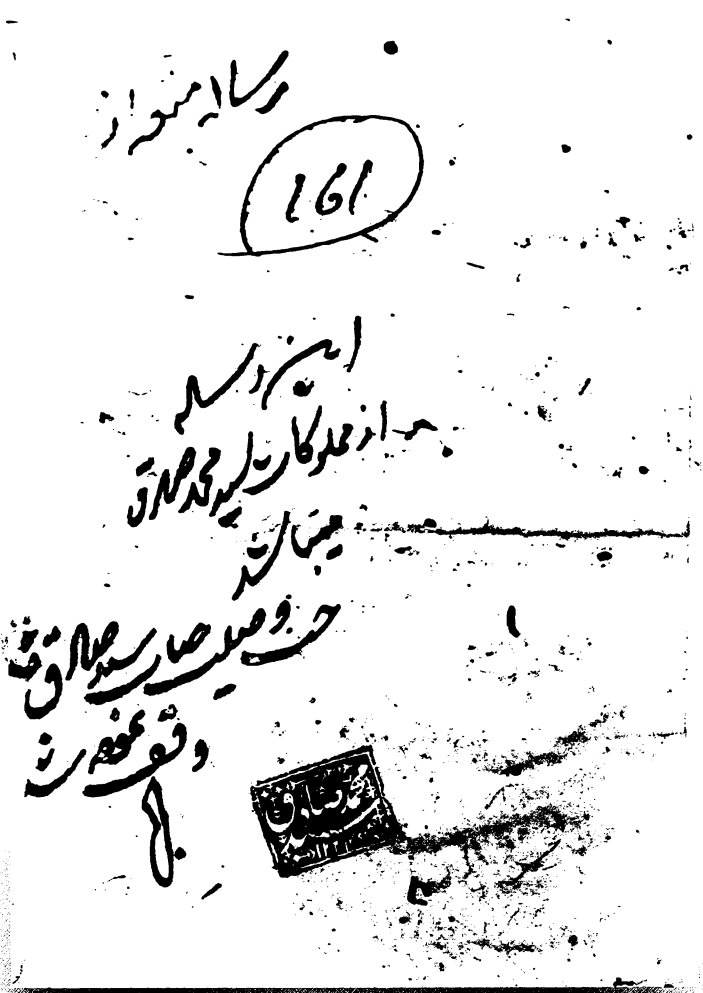
(کتابخانه غفران مآب - لکهنو

»

چند مهر از سیّد صادق فرزند سلطان العلماء که در زمان حیات پدر به سال ۱۲۵۸ وفات کرد (نگ: تذکرة العلماء، ص ۳۴۴) بر بالای صفحه وقف کتاب توسّط سلطان العلماء حسب وصیت فرزند مرحومش با حفظ این نکته که کاتب وقف نامه سلطان العلماء نیست.

هو الواقف

وقف هذا الکتاب المستطاب علی الأفاضل و الطلّاب وقفاً مؤبّداً وحبسه حسباً مخلّداً العلّامة الأوحد السیّد محمّد - دام ظلّه العالي - ماکرّت الأیّام والليالي؛ انفاذاً لوصیّة ولده السعید، الساکن فی جواررحمة ربّه الحمید، الفاضل الزکي الفائق السیّد محمّد صادق - أفاضاللّٰه علی تربته سجال رحمته. فمن عمل علی سلبه (ظ) و اعلم ... إلیه، ومن بدّله بعد ما سمعه فانّماوزره علیه.

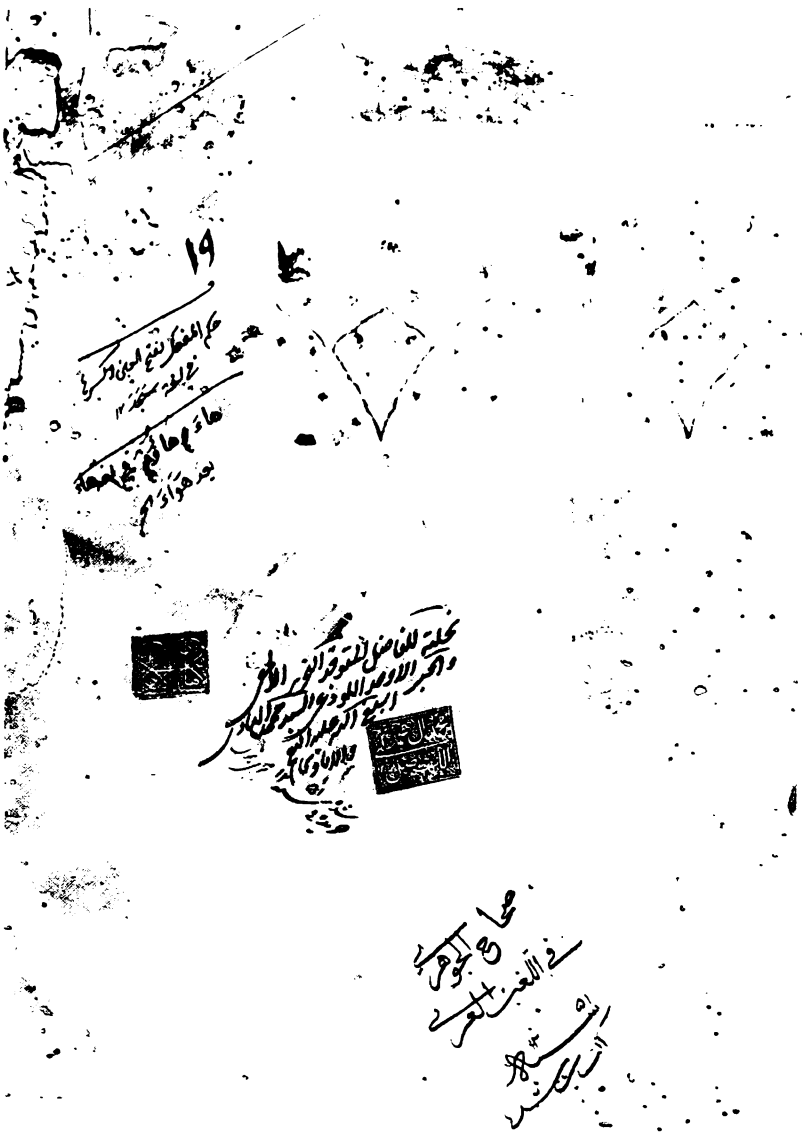

رسالہ منعقد از
۱۶۱
این رسالہ
از مملوکات سید محمد صادق
عبارت
حسب وصیت جناب سید صادق
وقف نمودہ
محمد صادق



شرح كبير (رياض المسائل)

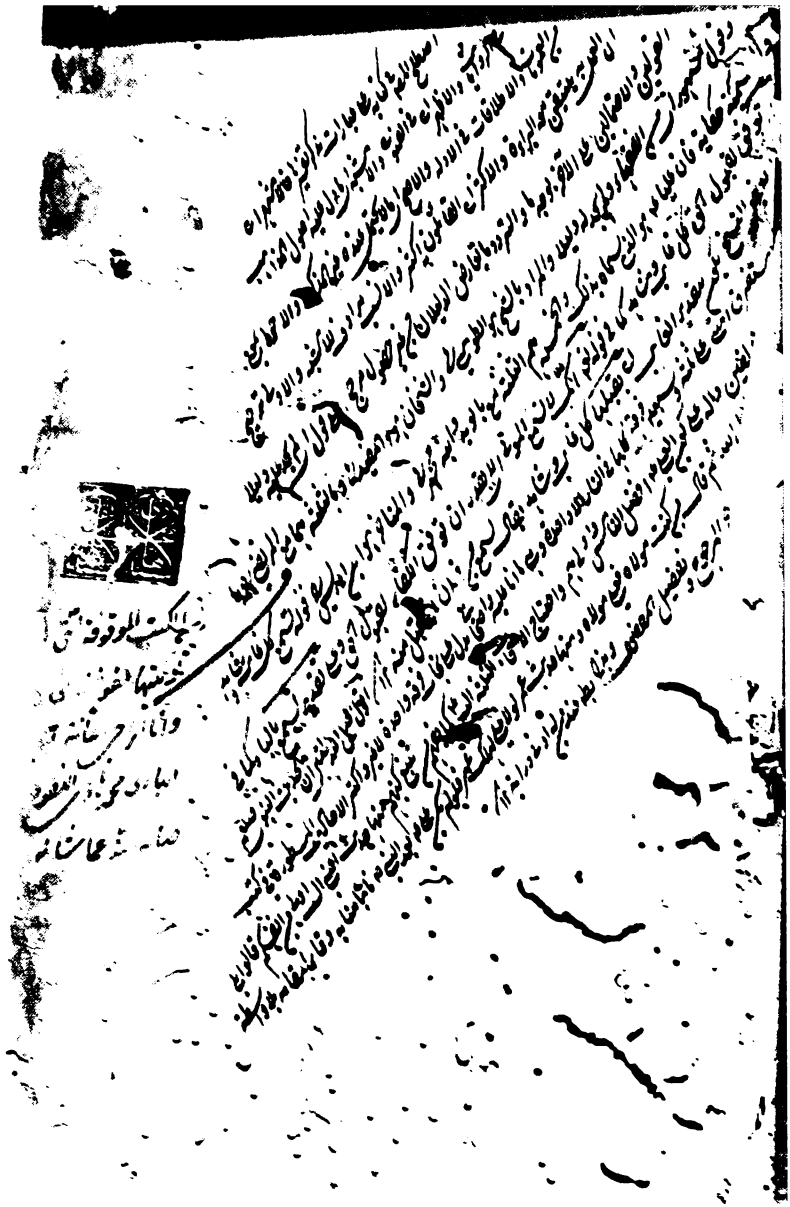
با يادداشت عمدة العلماء:
باسمه سبحانه. من الكتب الموقوفه التى توليتها مفوّضة إليّ وأنا الراجي أعانه ربّي الباري محمّد هادي النقوي - صانه الله عمّاشانه - در ذيل مهر وى.

(كتابخانه سيّد دلدار على غفران مآب - لكهنو)



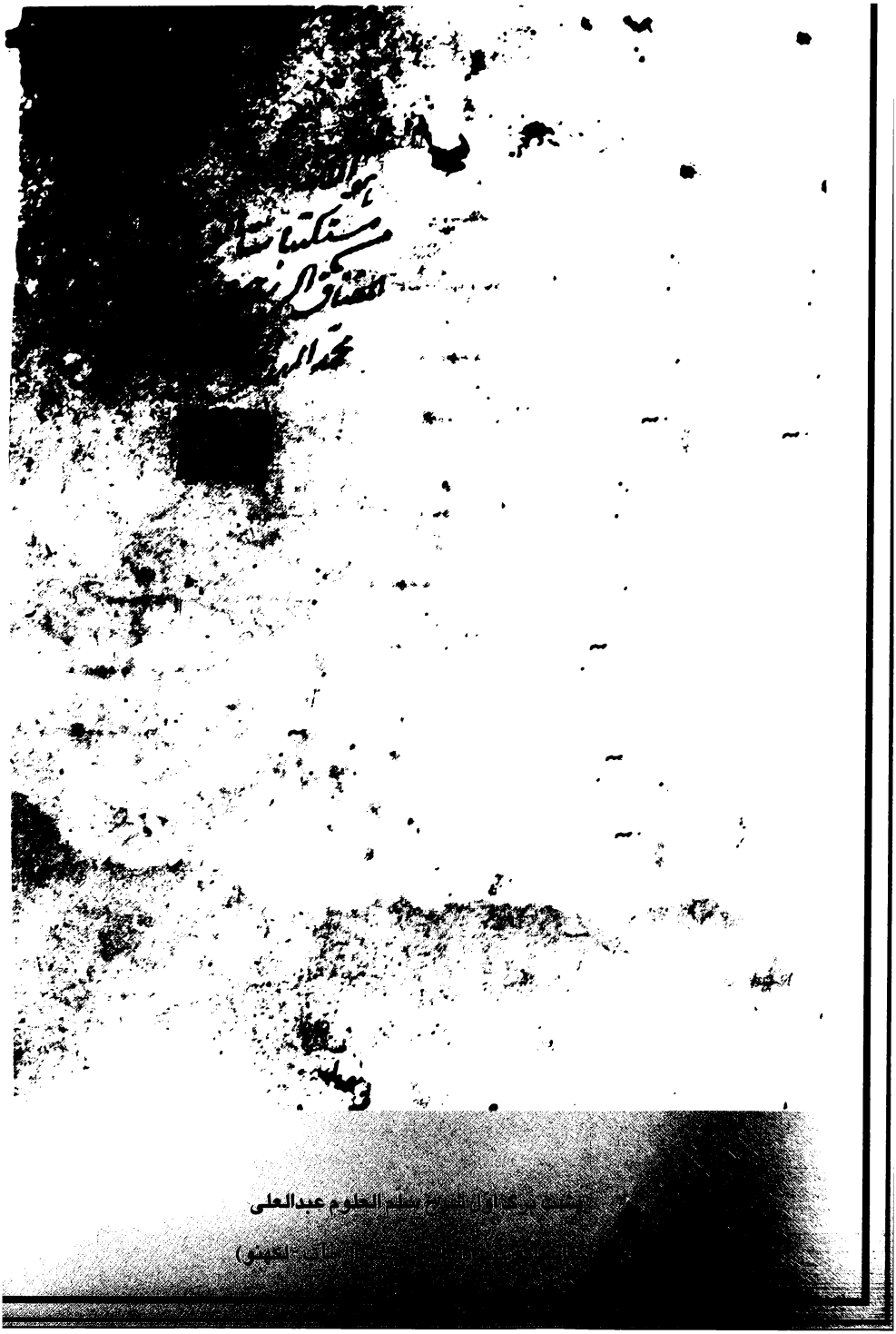
پشت برگ اوّل صحاح جوهری و هبه آن به عمدة العلماء.

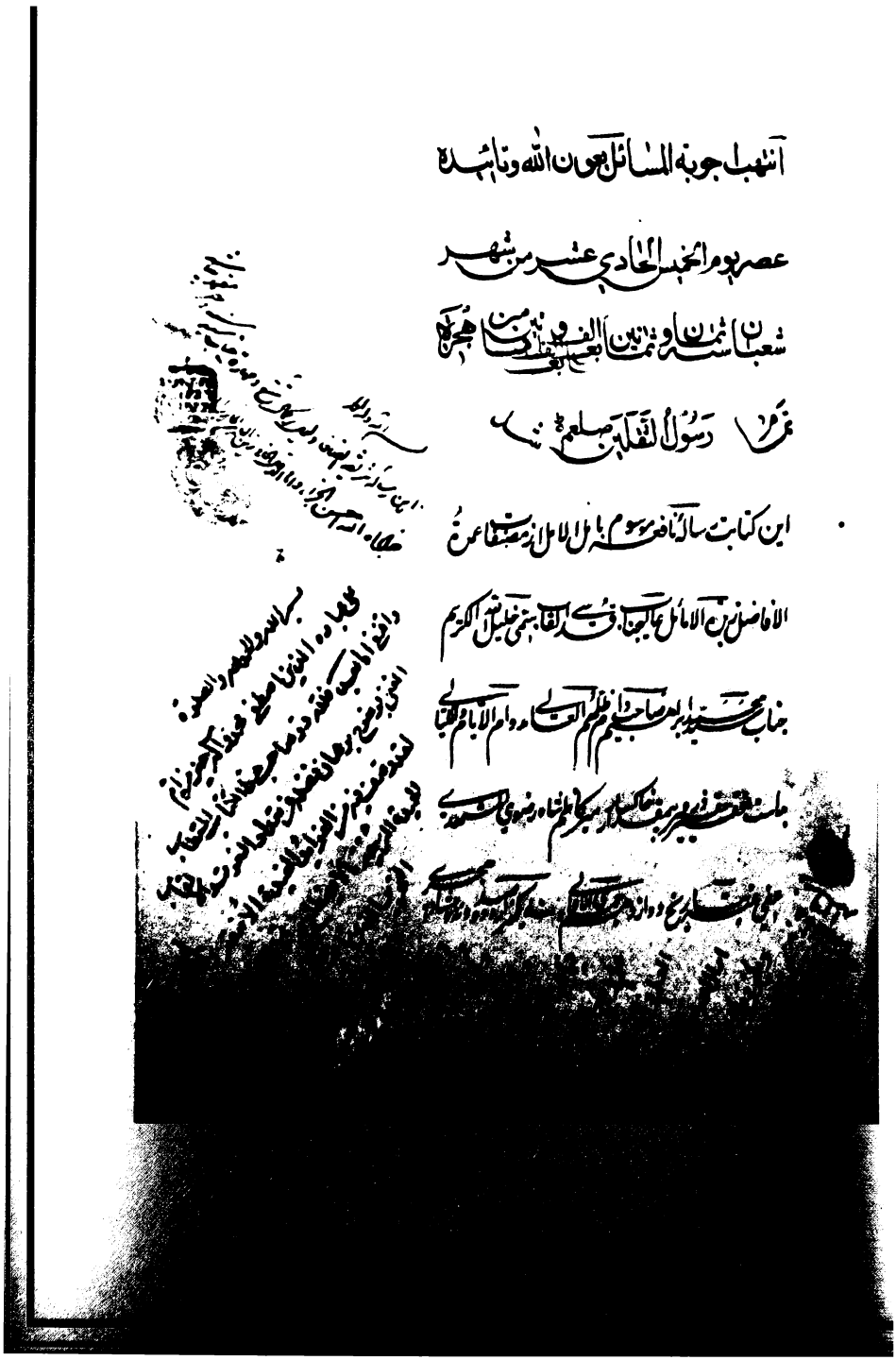
مهر عمدة العلماء مشهود است.
(کتابخانه سیّد دلدار علی غفران مآب - لکهنو)

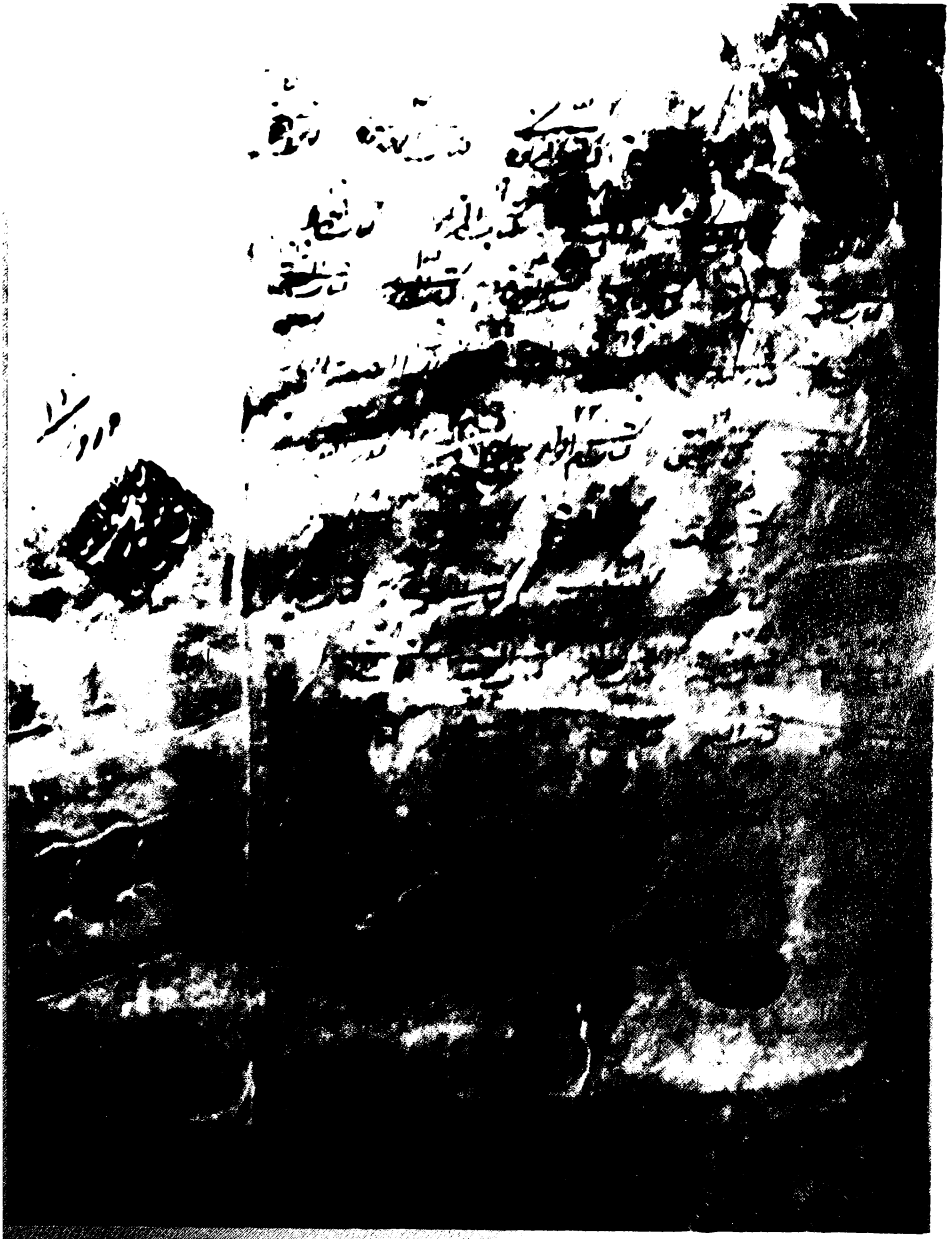


از کتب موقوفه که تولیت آن با عمدة العلماء است. خط و مهر عمدة العلماء مشهود است

(کتابخانه سیّد دلدار علی غفران مآب - لکهنو)







پشت برگ اوّل دروس با مهر ممتاز العلماء و سیّد یادعلی از تلامذهٔ سیّد [illegible]

(کتابخانه ممتاز العلماء - لکهنؤ)

Two examples of the above sources are available in the present work in your hands. The first part is *Warathat al-Anbīyā'* (The Heirs of the Prophets), a biography of the disseminator of Shiism in the Indian Subcontinent, the late Syed Deldar Ali Naqvi Nasirabadi Lucknowi, better known as "Ghufran Ma'ab" (d. 1235 AH/ 1819) and five of his great and erudite sons. The second part of this book is in fact part of a book *Tadhkirat al-'Ulamā' al-Muhaqqiqīn fī Athār al-Fuqahā' wa al-Mujtahidīn* which has not been published. The selected part of *Tadhkirat al-'Ulamā'* is concerned with biographies of Ghufran Ma'āb, his four sons, and two of his descendents, namely, Mumtaz al-`Ulama (1289 AH/ 1872), 'Umdat al-'Ulama' (1275 AH/ 1858), Mufti Muhammad 'Abbās Shūshtarī (1306 AH/ 1882), and Syed Ahmad 'Alī Muhammadābādī (d. 1295 AH/ 1878). All these four people were amongst the most Shiite ulema of India; they were contemporaries of the author of *Tadhkirat al-'Ulamā'*. The significance of this section of *Tadhkirat al-'Ulamā'* lies in the fact that in addition to the life and times of Ghufran Ma'ab, the author has written on the lives of the ulema contemporary with himself, too. Hence, it is regarded as a first-hand source and has been largely quoted by several other works.

In addition to the books mentioned above, the Shiite Bio-Bibliographical Institute will edit and publish the following works in the future: *Ayīneh-ye Haq Namā*, *Awrāq al- Dhahab, Ijāzāt-e Khāndan-e Ijtihād*, *Shūdhur al-`Iqyān fī Tarājim Rijāl al-A' yān, Kashf al-Hujub wa al-Astār*, *Tajallīyyāt*, and an Arabic translation of *Tadhkirah-ye Bībahā*.

Finally, our sincere thanks go to all those who have contributed to the publication of the present work at the Shiite Bio-Bibliographical Institute. They are as follows: Sheikh Ali Fazeli who accepted with alacrity the Institute's suggestion to work out the Shiite Heritage in the Indian Subcontinent; Sheikh Muhammad-Kazim Mahmoudi who edited and corrected the Book *Warathat al-Anbīyā*, Mr. Jouya Jahanbakhsh who read the manuscript and offered very valuable suggestions, most of which are recorded together with their names. We are grateful to Syed Shujat Husayn Rizvi and Syed Murad Raza Rizvi (both of India), and Mr. Taher Abbas Awan, a religious scholar of Pakistan. They played a significant role in obtaining copies of the original manuscript and showed sincere cooperation. "Their prayer will be , 'Glory be to You, God!' their greeting, 'Peace,' and the last part of their prayer, 'Praise be to God, Lord of the Worlds.' " (The Holy Quran, Sura Yunus [Jonah]: 10).

Reza Mokhtari
Director and Founder,
Shiite Bio-Bibliographical Institute
Qum
2 Rajab 1431 | 25 Khordad 1389 Sh | 15 June 2010

In the Name of Allah, the All-Beneficent, the All-Merciful

The Shiite Bio-Bibliographical Institute was established in 1427 AH/ 1385 Sh/ 2006 for the purpose of providing a comprehensive introduction to the lives and works of Shiite ulema and authors as well as achieving a scholarly and correct introduction to the cultural and academic background of the Shiite school of thought and disseminating its pure culture. Although the activities of the Shiite Bio-Bibliographical Institute has since been concerned with carrying out a grand research project, that is, publishing a compendium of Shiite works, shortly after the inception of the project it was realized that several other projects must be carried out to crystallize this grand project, with its rich academic profile, with as less flaws as possible.

This grand project requires serious thoughts and speculation. To adduce a few examples, several major sources of the compendium in perspective are either still in manuscript or has been published with several typographical errors. For instance, such a magnificent source like *A'yān al-Shī'ah*, edited by Sayyid Muhsin al-Amīn, as a major source for our compendium is replete with mistakes and typographical errors: it is no exaggeration to say that it contains about 10,000 mistakes. Additionally, several biographical and bibliographical sources, especially those that concern the Indian Subcontinent have not been identified, edited, and printed. The books *Ayīneh-ye Haq Namā* and *Shudhūr al-'Iqyān* are just a few such sources.

As a result of the above considerations and realities, it was decided to identify, obtain, edit, and publish the sources required for this compendium while a basic plan of the Compendium of the Shiite Works was in progress. Markworthy is to mention that, irrespective of the Compendium, it is a very valuable job to edit and publish those Shiite works that have been neglected; editing and publishing each of those Shiite works can be regarded as an independent project in its own right, without any priority to be given to any particular work.

As pointed above, the contribution of the Indian Subcontinent in fostering ahead of the noble Shiite culture has largely been neglected to the degree that been some specialists have been uninformed of the rich and splendid profile of the Shiite background in that region. To fill this gap, the Shiite Bio-Bibliographical Institute has started identifying and obtaining the biographical and bibliographical resources of the Indian Subcontinent region. Thanks God, the Institute has procured several sources; our erudite colleague Sheikh Ali Fazeli has undertaken to work out the Shiite written heritage in India. Due to his enthusiasm and hard work, several titles have been ready; they will be published shortly, too.



© Shiite Bib-Bibliographical Institue 1389 SH / 2010 AD
www.al-athar.ir | e-mail: info@al-athar.ir

All rights reserved. No part of this book may
be reproduced, in any form or by any means,
without the prior permission of the publisher in writing.

PRINTED IN QUM, IRAN



Edited by Ali Fazeli

Warathat al-Anbīyā

(The Heirs of the Prophets)

By
Syed Ahmad Naqvi Lucknowi "Allamah Hindi"
(1295-1366 AH / 1878-1947)

With a Portion of

Tadhkirah al-'Ulamā al-Muhaqqiqīn
fī Athar al-Fuqahā' wa al-Muhaddithīn

By
Syed Mahdi b. Najaf Ali Husayni Rizvi Azimabadi
(*ca*. 1263 AH / 1847 AD)



Qum, Iran
Shiite Bio-Bibliographical Institute
1389 SH / 2010 AD